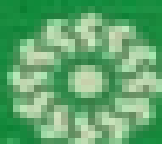
۲۲

ترجمه بحار الانوار

الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار

اثر محدث کبیر شیعه علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الانوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 22

تاریخ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله - 8

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 22

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری - شماره

ص: 4

فهرست

باب سی و هفتم: حوادثی که بین پیامبر و اهل کتاب و مشرکان بعد از هجرت اتفاق افتاده است و در آن اخبار نادر و احوال صحابه ایشان نیز آمده است. علاوه بر آنچه در باب مبعث و کتاب احتجاج آمد و آنچه در بابهای بعدی به آن پرداخته میشود..... 7

بابهای مربوط به فرزندان، همسران، خانواده، اصحاب و امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر مسائل مربوط به آن

باب اول: تعداد فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و شرح حال آنان و ذکر برخی از مسائل مربوط به ام ابراهیم..... 234

باب دوم: شرح حال اجمالی همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و در ضمن آن داستان زینب و زید..... 258

باب سوم: در بیان احوال ام سلمه که خداوند از او خشنود باشد..... 328

باب چهارم: در بیان احوال عایشه و حفصه..... 336

باب پنجم: در بیان احوال خویشاوندان، نزدیکان، خدمتگزاران و موالی آن حضرت، به خصوص حمزه، جعفر، زبیر، عباس و عقیل، علاوه بر آنچه در باب نسب پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته شد..... 359

باب ششم: داستان جالبی در مورد دوست پیامبر صلّی الله علیه و آله قبل از بعثت.....411

باب هفتم: صدقات و اوقاف پیامبر صلی الله علیه و آله.....415

باب هشتم: فضل مهاجرین و انصار و سایر صحابه و تابعین و خلاصهای از احوال آنها..... 421

باب نهم: احوال قریش و دیگر قبایلی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها دوست یا دشمن بوده است..... 438

باب دهم: فضایل سلمان، ابوذر، مقداد و عمار رضی الله عنهم و فضایل برخی از بزرگان صحابه..... 440

باب یازدهم: چگونگی اسلام آوردن سلمان رضی الله عنه و برترین خصوصیات اخلاقی و برخی از نصایح او و سایر احوال وی.....486

باب دوازدهم: چگونگی اسلام آوردن ابوذر رضی الله عنه و سایر احوال او تا وفاتش و مناقب و فضائل مختص به وی و نیز فضایل برخی از صحابه..... 530

باب سیزدهم: احوال مقداد رضی الله عنه و فضایل مختص او و فضایل برخی از صحابه دیگر..... 582

باب چهاردهم: فضایل امت پیامبر صلّی الله علیه و آله و حوادثی که پیامبر به وقوع آنها خبر داده بود و نوادر احوال ایشان..... 586

وقایع مربوط به ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله

باب اول: در بیان وصیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله هنگام نزدیک شدن رحلت و آماده سازی لشکر اسامه و اخبار دیگر..... 607

باب دوم: وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و غسل و نماز بر آن حضرت و کفن و دفن ایشان..... 662

باب سوم: غرائب احوال آن حضرت بعد از وفات ایشان و آنچه در کنار ضریح مقدس آن حضرت ظاهر گردید.....717

ادامه بابها از جلد قبل

باب سی و هفتم : حوادثی که بین پیامبر و اهل کتاب و مشرکان بعد از هجرت اتفاق افتاده است و در آن اخبار نادر و احوال صحابه ایشان نیز آمده است. علاوه بر آنچه در باب مبعث و کتاب احتجاج آمد و آنچه در بابهای بعدی به آن پرداخته میشود

آیات:

- «مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلاَ الْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَاللّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (1)

{نه کسانی که از اهل کتاب کافر شده اند و نه مشرکان [هیچ کدام] دوست نمی دارند خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید با آنکه خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون بخشی عظیم است.}

- «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(2)

{بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق بر ایشان آشکار شد از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو می کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست.}

1- . بقره / 105
2- . بقره / 109

- «إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتَابِ وَیَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِیلاً أُولَئِکَ مَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَلاَ یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَلاَ یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ * أُولَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الضَّلاَلَهَ بِالْهُدَی وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّارِ * ذَلِکَ بِأَنَّ اللّهَ نَزَّلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُواْ فِی الْکِتَابِ لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ»(1)

{کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می آورند آنان جز آتش در شکم های خویش فرو نبرند. و خدا روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت و پاکشان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت. آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به [بهای] هدایت و عذاب را به [ازای] آمرزش خریدند، پس به راستی چه اندازه باید بر آتش شکیبا باشند چرا که خداوند کتاب [تورات] را به حق نازل کرده است و کسانی که درباره کتاب خدا با یکدیگر به اختلاف پرداختند در ستیزه ای دور و درازند. }

- «وَ مِنَ النَّاسِ مَن یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللّهَ عَلَی مَا فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّی سَعَی فِی الأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیِهَا وَیُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الفَسَادَ * وَإِذَا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّهُ بِالإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ »(2)

{و در میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وا می دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرند و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است. و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباه کاران را دوست ندارد. و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن» نخوت، وی را به گناه کشاند. پس جهنّم برای او بس است. و چه بد بستری است. }

- «لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ قَد تَّبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ»(3)

{در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است. }

1- . بقره / 176 - 174

2- [2]. بقره / 206 – 204
3- . بقره / 256

-«كَيْفَ يَهْدِی اللّهُ قَوْمًا كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُواْ أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللّهُ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * أُوْلَئِکَ جَزَآؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّهِ وَالْمَلآئِكَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنظَرُون * خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ * إِلاَّ الَّذِينَ تَابُواْ مِن بَعْدِ ذَلِکَ وَأَصْلَحُواْ فَإِنَّ الله غَفُورٌ رَّحِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الضَّآلُّونَ»(1)

{چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می کند؟ با آنکه شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی کند. آنان سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی برایشان است. در آن لعنت جاودانه بمانند نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند. مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستکاری پیشه نمودند که خداوند آمرزیده مهربان است.}

- «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ * لَن يَضُرُّوكُمْ إِلاَّ أَذًى وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الأَدُبَارَ ثُمَّ لاَ يُنصَرُونَ * ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّهُ أَيْنَ مَا ثُقِفُواْ إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَهُ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَيَقْتُلُونَ الأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِکَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ* لَيْسُواْ سَوَاء مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّهٌ قَآئِمَهٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللّهِ آنَاء اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ * يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِی الْخَيْرَاتِ وَأُوْلَئِکَ مِنَ الصَّالِحِينَ»(2)

{و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند [ولی] بیشترشان نافرمانند. جز آزاری [اندک] هرگز به شما زیانی نخواهند رسانید و اگر با شما بجنگند به شما پشت نمایند سپس یاری نیابند. هر کجا یافته شوند به خواری دچار شده اند مگر آنکه به پناه امان خدا و زینهار مردم [روند] و به

1- . آل عمران / 90 – 86

2- . آل عمران / 114 - 110

خشمی از خدا گرفتار آمدند و [مهر] بینوایی بر آنان زده شد. این بدان سبب بود که به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند و نیز این [عقوبت] به سزای آن بود که نافرمانی کردند و از اندازه در می گذرانیدند. ولی [همه آنان] یکسان نیستند. از میان اهل کتاب گروهی درستکارند که آیات الهی را در دل شب می خوانند و سر به سجده می نهند و به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به کار پسندیده فرمان می دهند و از کار ناپسند باز می دارند و در کارهای نیک شتاب می کنند و آنان از شایستگانند.}

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاء مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ * هَاأَنتُمْ أُوْلاء تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُواْ بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ* إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از غیر خودتان دوست و هم راز نگیرید. [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آنچه سینه هایشان نهان می دارند بزرگ تر است. در حقیقت ما نشانه های [دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم اگر تعقّل کنید. هان، شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید و [حال آنکه] آنان شما را دوست ندارند و شما به همه کتاب ها[ی] خدا ایمان دارید و چون با شما برخورد کنند می گویند: «ایمان آوردیم» و چون [با هم] خلوت کنند از شدّت خشم بر شما سرانگشتان خود را می گزند. بگو: «به خشم خود بمیرد» که خداوند به راز درون سینه ها داناست. اگر به شما خوشی رسد آنان را بد حال می کند و اگر به شما گزندی رسد بدان شاد می شوند و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی رساند یقیناً خداوند به آنچه می کنند احاطه دارد.}

1- . آل عمران / 120 - 118

- «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلّهِ لاَ يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُوْلَئِکَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»(1)

{والبته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و بدان چه به سوی شما نازل شده و به آنچه به سوی خودشان فرود آمده ایمان دارند در حالی که در برابر خدا خاشعند و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت. آری خدا زود شمار است.}

- «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلاَلَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّواْ السَّبِيلَ *وَاللّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَی بِاللّهِ وَلِيًّا وَكَفَی بِاللّهِ نَصِيرًا * مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْناً فِی الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَّعَنَهُمُ اللّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً»(2)

{آیا به کسانی که بهره ای از کتاب یافته اند ننگریستی؟ گمراهی را می خرند و می خواهند شما [نیز] گمراه شوید. و خدا [به حال] دشمنان شما داناتر است. کافی است که خدا سرپرست [شما] باشد و کافی است که خدا یاور [شما] باشد. برخی از آنان که یهودی اند کلمات را از جاهای خود بر می گردانند و با پیچاندن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام، با درآمیختن عبری به عربی] می گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی. و [نیز از روی استهزا می گویند] راعنا [که در عربی یعنی: به ما التفات کن، ولی در عبری یعنی خبیث ما] و اگر آنان می گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر» قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود. ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد در نتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی آورند.}

- «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّیَ يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا * وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ أَوِ

1- . آل عمران / 199
2- . نساء / 46 - 44

اخْرُجُواْ مِن دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلاَّ قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا * وَإِذًا لَّآتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْراً عَظِيمًا * وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا»(1)

{ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده است در دل هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند. و اگر بر آنان مقرّر می کردیم که تن به کشتن دهید یا از خانه های خود به درآیید جز اندکی از ایشان آن را به کار نمی بستند و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می شوند به کار می بستند قطعاً برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان موثّرتر بود. و در آن صورت [ما هم] از نزد خویش یقیناً پاداشی بزرگ به آنان می دادیم. و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می کردیم. }

- «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنْ عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ وَكَفَى بِاللّهِ وَكِيلاً»(2)

{و می گویند: فرمانبرداریم. ولی چون از نزد تو بیرون می روند، جمعی از آنان شبانه جز آنچه می گویی تدبیر می کنند. و خدا آنچه را که شبانه در سر می پرورند می نگارد پس از ایشان روی برتاب و بر خدا توکّل کن و خدا بس کارساز است. }

- «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُواْ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللّهِ وَكَانَ اللّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»(3)

{و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را جز به اشتباه بکشد و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خون بها پرداخت کند، مگر اینکه آنان گذشت کنند. و اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خود]

1- . نساء / 68 - 65
2- . نساء / 81
3- . نساء / 92

وی مؤمن است [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند. [و پرداخت خون بها لازم نیست] و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنها پیمانی است باید به خانواده وی خون بها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند. و هر کس [بنده] نیافت باید دو ماه پیاپی - به عنوان توبه ای از جانب خدا- روزه بدارد و خدا همواره دانای سنجیده کار است. }

- «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»(1)

{و هر کس عمدا مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است. }

- «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا * وَاسْتَغْفِرِ اللّهَ إِنَّ اللّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا * يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا * هَاأَنتُمْ هَؤُلاء جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَم مَّن يَکُونُ عَلَيْهِمْ وَکِيلاً * وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَمَن يَکْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَکْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَکَانَ اللّهُ عَلِيمًا حَکِيمًا * وَمَن يَکْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا * وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّآئِفَهٌ مُّنْهُمْ أَن يُضِلُّوکَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلاُّ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَکَ مِن شَيْءٍ وَأَنزَلَ اللّهُ عَلَيْکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظِيمًا * لاَّ خَيْرَ فِي کَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِکَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا * وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيرًا»(2)

1- . نساء / 95

2- . نساء / 115 - 105

{ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی و زنهار جانبدار خیانت کار مباش. و از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است. و از کسانی که به خویشان خیانت می کنند دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانت کار و گناه پیشه باشد دوست ندارد. [کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند [ولی نمی توانند] از خدا پنهان دارند و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی [بدان] خشنود نیست او با آنان است. و خدا به آنچه انجام می دهند همواره احاطه دارد. هان، شما همانان هستید که در زندگی دنیا از ایشان جانب داری کردید پس چه کسی روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانب داری خواهد کرد؟ یا چه کسی حمایت گر [و مدافع] آنان تواند بود؟ و هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت. و هر کس گناهی مرتکب شود و فقط آن را به زیان خود مرتکب شده و خدا همواره دانای سنجیده کار است. و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است. و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود، طایفه ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند [ولی] جز خودشان [کسی] را گمراه نمی سازند و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و تفضّل خدا بر تو همواره بزرگ بود. در بسیاری از رازگویی های ایشان خیری نیست مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد. و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند به زودی او را پاداشی بزرگ خواهیم داد. و هر کس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد وی را به آنچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است.}

- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً* بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا * الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (1)

{کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند سپس کافر شدند آن گاه به کفر خود افزودند قطعاً خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به ایشان نخواهد نمود. به منافقان خبر بده که عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. همان کسانی که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان خود می گیرند.}

- «إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا * الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّهِ قَالُواْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُواْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»(2)

{خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد. همان کسانی که مترصّد شمایند پس اگر از جانب خدا به شما فتحی برسد می گویند: «مگر با شما نبودیم؟» و اگر برای کافران نصیبی باشد، می گویند: «مگر بر شما تسلّط نداشتیم و شما را از (ورود در جمع) مؤمنان باز نمی داشتیم؟» پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می کند و خداوند هرگز بر (زبان) مؤمنان برای کافران راه (تسلّطی) قرار نداده است.}

- «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاَ يَحْزُنکَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِی الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هِادُواْ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوکَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُواْ وَمَن يُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَيْئًا أُوْلَئِکَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْيَا خِزْیٌ وَلَهُمْ فِی الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ* سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَآؤُوکَ فَاحْكُم بَيْنَهُم أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوکَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ* وَكَيْفَ

1- . نساء / 139 - 137

2- . نساء / 141

يُحَكِّمُونَکَ وَعِندَهُمُ التَّوْرَاهُ فِيهَا حُكْمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِ ذَلِکَ وَمَا أُوْلَئِکَ بِالْمُؤْمِنِينَ* إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاهَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِی ثَمَنًا قَلِيلاً وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاهَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِی ثَمَنًا قَلِيلاً وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ»(1)

{ای پیامبر کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را غمگین نسازند. [چه] از آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم» و حال آنکه دل هایشان ایمان نیاوره بود و (چه) از یهودیان: (آنان) که (به سخنان تو) گوش می سپارند (تا بهانه ای) برای تکذیب (تو بیابند) و برای گروهی دیگر که (خود) نزد تو نیامده اند خبر چینی (جاسوسی) می کنند. کلمات را از جاهای خود دگرگون می کنند (و) می گویند: «اگر این حکم بر شما داده شد آن را بپذیرید، و اگر آن به شما داده نشد پس دوری کنید» و هر که را خدا بخواهد به فتنه در افکند هرگز در برابر خدا از دست تو چیزی بر نمی آید. اینها کسانی هستند که خدا نخواسته دل هایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود. پذیرا و شنوای دروغ هستند [و] بسیار مال حرام می خورند. پس اگر نزد تو آمدند [یا] میان آنان داوری کن یا از ایشان روی برتاب. و اگر از آنان روی برتابی هرگز زیانی به تو نخواهد رسانید. و اگر داوری می کنی پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می دارد. و چگونه تو را داور قرار می دهند با آنکه تورات نزد آنها است که در آن حکم خدا [آمده] است؟ سپس آنان بعد از این [طلب داوری] پشت می کنند و واقعاً آنان مؤمن نیستند. ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود

1- . مائده / 44 – 41

داوری می کردند و (همچنین) الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند آنان خود کافرانند. }

- «وَأَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْکِتَابِ وَ مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْکُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ عَمَّا جَاءکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَکِن لِّيَبْلُوَکُمْ فِی مَآ آتَاکُم فَاسْتَبِقُوا الخَيْرَاتِ إِلَی اللهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * وَأَنِ احْکُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوکَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللّهُ إِلَيْکَ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ کَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَوَأَنِ احْکُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوکَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللّهُ إِلَيْکَ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ کَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ* أَفَحُکْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»(1)

{و ما این کتاب(قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستادیم در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهایشان (با دور شدن) از حقّی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما (امت ها) شریعت و راه روشنی قرار داده ایم. و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد. ولی (خواست) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست. آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان خواهد کرد. و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش. مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه در اندازند. پس اگر پشت کردند بدان که خدا می خواهد آنان را فقط به (سزای) پاره ای از گناهانشان برساند. و در حقیقت بسیاری از مردم نافرمانند. آیا خواستار

1- . مائده / 50 - 48

حکم جاهلیت اند؟ و برای مردمی که یقین دارند داوری چه کسی از خدا بهتر است؟ }

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ دِينَكُمْ هُزُوًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاء وَاتَّقُواْ اللّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ* وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْقِلُونَ * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ * قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَئِکَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِيلِ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَئِکَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِيلِ * وَإِذَا جَآؤُوكُمْ قَالُوَاْ آمَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُواْ بِهِ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكْتُمُونَ * وَتَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِی الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَوَتَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِی الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ* لَوْلاَ يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ لَوْلاَ يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه از] کافران، دوستان [خود] می گیرید و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید. و هنگامی که [به وسیله اذان مردم را] به نماز می خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند، زیرا آنان مردمی اند که نمی اندیشند. بگو: «ای اهل کتاب آیا جز این بر ما عیب می گیرید که ما به خدا و به آنچه به سوی ما نازل شده و به آنچه پیش از این فرود آمده است ایمان آورده ایم و اینکه بیشتر شما فاسقید؟» بگو: «آیا شما را بر بدتر از [صاحبان]

1- . مائده 63 – 57

این کیفر در پیشگاه خدا، خبر دهم؟ همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آوره و آنان که طاغوت را پرستش کرده اند. اینانند که از نظر منزلت بدتر و از راه راست گمراه ترند». و چون نزد شما می آیند می گویند: «ایمان آوردیم» در حالی که با کفر وارد شده و قطعاً با همان [کفر] بیرون رفته اند. و خدا به آنچه پنهان می داشتند داناتر است. و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تعدّی و حرام خواری خود شتاب می کنند واقعاً چه اعمال بدی انجام می دادند. چرا الهیون و دانشمندان آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرام خوارگی شان باز نمی دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می دادند. }

- «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ كُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ وَيَسْعَوْنَ فِى الأَرْضِ فَسَاداً وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»(1)

{و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم. هر بار که آتش برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد}.

- «مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاء مَا يَعْمَلُونَ»(2)

{از میان آنان گروهی میانه رو هستند. و بسیاری از ایشان بدرفتاری می کنند. }

- «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَىْءٍ حَتَّىَ تُقِيمُواْ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلاَ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»(3)

{بگو: ای اهل کتاب، تا [هنگامی که] به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است عمل نکرده اید بر هیچ [آیین بر حقی] نیستید. و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مخور. }

1- . مائده / 64

2- . مائده / 66
3- . مائده / 68

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِن تَسْأَلُواْ عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللّهُ عَنْهَا وَاللّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ * قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَافِرِينَ»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند مپرسید و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود درباره آنها سؤال کنید برای شما روشن می شود. خدا از آن [پرسش های بی جا] گذشت و خداوند آمرزنده مهربان است. گروهی پیش از شما [نیز] از این [گونه] پرسش ها کردند آن گاه به سبب آن کافر شدند.}

- «يِا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ فَأَصَابَتْكُم مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلاَةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَی وَلاَ نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِينَ* فَإِنْ عُثِرَ عَلَی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يِقُومَانُ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ * ذَلِكَ أَدْنَی أَن يَأْتُواْ بِالشَّهَادَةِ عَلَی وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّهَ وَاسْمَعُواْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که یکی از شما را [نشانه های] مرگ در رسید باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت به شهادت میان خود فرا خوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرا رسید [و شاهد مسلمان نبود] دو تن از غیر [هم کیشان] خود را [به شهادت بطلبید] و اگر در صداقت آنان شک کردید، پس از نماز آن دو را نگاه می دارید پس به خدا سوگند یاد می کنند که ما این [حق] را به هیچ قیمتی نمی فروشیم هر چند [پای] خویشاوند [در کار] باشد و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم که [اگر کتمان حق کنیم] در این صورت از گناه کاران خواهیم بود. و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده اند دو تن دیگر از کسانی

1- . مائده / 101 – 102
2- . مائده / 106 – 108

که بر آنان ستم رفته است و هر دو [به میت] نزدیک ترند به جای آن دو [شاهد قبلی] قیام کنند، پس به خدا سوگند یاد می کنند که: گواهی ما قطعاً از گواهی آن درست تر است و [از حق] تجاوز نکرده ایم چرا که [اگر چنین کنیم] از ستم کاران خواهیم بود. این [روش] برای اینکه شهادت را به صورت درست ادا کنند یا بترسند که بعد از سوگند خوردنشان سوگندهایی [به وارثان میت] برگردانده شود [به صواب] نزدیک تر است. و از خدا پروا دارید و [این پندها] بشنوید و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.}

- «وَ لاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِىِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْکَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِکَ عَلَيْهِم مِّن شَىْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِىِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْکَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِکَ عَلَيْهِم مِّن شَىْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ * وَكَذَلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولواْ أَهَؤُلاء مَنَّ اللّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ * وَإِذَا جَاءکَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(1)

{و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند در حالی که خشنودی او را می خواهند مران. از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست. و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست، تا ایشان را برانی واز ستمکاران باشی. و بدین گونه منّت نهاده است؟» آیا خدا به [حال] سپاسگزاران داناتر نیست؟ و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند بگو: «درود بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرّر کرده که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آن گاه به توبه و صلاح آید پس وی آمرزنده و مهربان است.}

- «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِىَ إِلَىَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَىْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنَزلَ اللّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِىَ إِلَىَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَىْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنَزلَ اللّهُ»(2)

1- . انعام / 54 – 52

2- . انعام/ 93

{ و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می بندد یا می گوید: «به من وحی شده» در حالی که چیزی به او وحی نشده باشد و آن کس که می گوید: «به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می کنم»؟ }

- «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِىَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»(1)

{ و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت، آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیاندیشند. }

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ * وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر [او] خیانت مکنید و [نیز] در امانت های خود خیانت نورزید و خود می دانید [که نباید خیانت کرد] و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش[شما] هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. }

- «قُل لِلَّذِينَ كَفَرُواْ إِن يَنتَهُواْ يُغَفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُواْ فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الأَوَّلِينِ * وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه فَإِنِ انتَهَوْاْ فَإِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَإِن تَوَلَّوا فَاعلَمُوا أَنَّ اللهَ مَولاكُم نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»(3)

1- . اعراف/ 176 – 175

2- . انفال / 28 - 27

3- . انفال / 40 – 38

{به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: «اگر بازایستند آنچه گذشته است بر ایشان آمرزیده می شود و اگر باز گردند به یقین سنت [خدا در مورد] پیشینیان گذشت». و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یک سره از آن خدا گردد. پس اگر [از کفر] باز ایستند قطعاً خدا به آنچه انجام می دهند بیناست. و اگر روی برتافتند، پس بدانید که خدا سرور شماست. چه نیکو سرور و چه نیکو یاوری است. }

- «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُواْ مَسَاجِدَ الله شَاهِدِينَ عَلَى أَنفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُوْلَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِی النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ* إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلاَةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللّهَ فَعَسَى أُوْلَئِکَ أَن يَكُونُواْ مِنَ الْمُهْتَدِينَ * أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِی سَبِيلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَائِزُونَ »(1)

{مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش شهادت می دهند. آنان که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودانند. مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز باز پسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند. پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند. آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد. کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند نزد خدا هر چه مقامی والاتر دارند و اینان همان رستگارانند. }

- «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»(2)

1- . توبه / 20 - 17
2- . توبه / 32

{می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد، تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید. }

- «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّ کَثِیرًا مِّنَ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می خورند و [آنان را] از راه خدا باز می دارند. }

- «إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُواْ یُحِلِّونَهُ عَامًا وَیُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِّیُوَاطِؤُواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّهُ فَیُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ اللّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ»(2)

{جز این نیست که جا به جا کردن [ماه های حرام] فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می شوند. آن را یک سال حلال می شمارند و یک سال [دیگر] آن را حرام می دانند تا با شماره ماه هایی که خدا حرام کرده است موافق سازند و در نتیجه آنچه را خدا حرام کرده [بر خود] حلال گردانند. زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است. و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. }

- «وَ مِنْهُم مَّن یَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ یُعْطَوْاْ مِنهَا إِذَا هُمْ یَسْخَطُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوْاْ مَا آتَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ سَیُؤْتِینَا اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَی اللّهِ رَاغِبُونَ»(3)

{و برخی از آنان در [تقسیم] صدقات بر تو خرده می گیرند پس اگر از آن [اموال] به ایشان داده شود خشنود می گردند و اگر از آن به ایشان داده نشود به ناگاه به خشم می آیند. و اگر آنان به آنچه خدا و پیامبرش به ایشان داده اند خشنود می گشتند و می گفتند: خدا ما را بس است به زودی خدا و پیامبرش از کرم خود به ما می دهند و ما به خدا مشتاقیم. }

1- . توبه / 34
2- . توبه / 37
3- . توبه / 59 – 58

- «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيِقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُواْ مِنكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * يَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ إِن كَانُواْ مُؤْمِنِينَ * أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ»(1)

{و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او زودباور است». بگو: «گوش خوبی برای شماست. به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می کند. و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی است.» و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند عذابی پردرد [در پیش] خواهند داشت. برای [اغفال] شما به خدا سوگند یاد می کنند تا شما را خشنود گردانند در صورتی که اگر مؤمن باشند [بدانند] سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خوشنود سازند . آیا ندانسته اند که هر کس با خدا و پیامبر او در افتد برای او آتش جهنم است که در آن جاودانه خواهد بود این همان رسوایی بزرگ است. }

- «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَعَدَ الله الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِىَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ * كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُواْ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلاَدًا فَاسْتَمْتَعُواْ بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلاَقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلاَقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِى خَاضُواْ أُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وِأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وِأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(2)

{مردان و زنان دو چهره [همانند] یکدیگرند. به کار ناپسند وا می دارند و از کار پسندیده باز می دارند. و دست های خود را [از انفاق] فرو می بندند. خدا را

1- . توبه / 61 – 63

2- . توبه / 67 – 70

فراموش کردند. پس [خدا هم] فراموششان کرد. در حقیقت این منافقانند که فاسقند. خدا به مردان و زنان دو چهره و کافران، آتش جهنم را وعده داده است. در آن جاودانه اند. آن [آتش] برای ایشان کافی است. و خدا لعنتشان کرده و برای آن عذابی پایدار است. [حال شما منافقان] چون کسانی است که پیش از شما بودند: آنان از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتر بودند. پس از نصیب خویش [در دنیا] برخوردار شدند و شما [هم] از نصیب خود برخوردار شدید؛ همان گونه که آنان از پیش از شما بودند از نصیب خویش برخوردار شدند. و شما [در باطل] فرو رفتید، همان گونه که آنان فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هدر رفت و آنان همان زیانکارانند. آیا گزارش [حال] کسانی که پیش از آنان بودند؛ قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده به ایشان نرسیده است؟ پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. خدا بر آن نبود که بر آنان ستم کند ولی آنان بر خود ستم روا می داشتند.}

- «يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُواْ يَکُ خَيْرًا لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِی الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ وَمَا لَهُمْ فِی الأَرْضِ مِن وَلِیٍّ وَلاَ نَصِيرٍ * وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُواْ بِهِ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ إِلَی يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُواْ اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ * أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللّهَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ * الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»(1)

{به خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزید اند، و بر آنچه موفق به انجام آن

1- . توبه / 80 – 74

نشدند همت گماشتند و به عیب جویی برنخاستند مگر [بعد از] آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانید. پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می کند و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت. و از آنان کسانی اند که با خدا عهد کرده اند که اگر از کرم خویش به ما عطا کند قطعاً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد. پس چون از فضل خویش به آنان بخشید به آن بخل ورزیدند و به حال اعتراض روی برتافتند.در نتیجه به سزای آنکه با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می گفتند در دل هایشان -تا روزی که او را دیدار می کنند- پیامدهای نفاق را باقی گذارند. آیا ندانسته اند که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می داند و خدا دانای رازهای نهانی است؟ کسانی که بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب] از روی میل، صدقات [مستحب نیز] می دهند عیب می گیرند و [همچنین] از کسانی که [در انفاق] جز به اندازه توانشان نمی یابند [عیب جویی می کنند] و آنان را به ریشخند می گیرند [بدانند که] خدا آنان را به ریشخند می گیرد و برای ایشان عذابی پردرد خواهد بود. چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی [یکسان است، حتی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید چرا که آنان به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند. }

- «الأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُواْ حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللّهُ فِی رَحْمَتِهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(1)

{بادیه نشینان عرب در کفر و نفاق [از دیگران] سخت تر، و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر فرستاده اش نازل کرده، ندانند سزاوارترند. و خدا دانای حکیم است. و برخی از آن بادیه نشینان کسانی هستند که آنچه را [در راه خدا] هزینه می

1- . توبه / 99 – 97

کنند خسارتی [برای خود] می دانند و برای شما پیشامدهای بد انتظار می برند. پیشامد بد برای آنان خواهد بود و خدا شنوای داناست. و برخی [دیگر] از بادیه نشینان کسانی اند که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرب نزد خدا و دعاهای پیامبر می دانند. بدانید که این [انفاق] مایه تقرب آنان است. به زودی خدا ایشان را در جواب رحمت خویش درآورد. که خدا آمرزنده مهربان است. }

- «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ * وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»(1)

{و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه [نیز عده ای] بر نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی. ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دوبار عذاب می کنیم. سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می شوند. و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار [شایسته] را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد که خداوند آمرزیده و مهربان است. از اموال آنان صدقه ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی و برایشان دعا کن. زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست. آیا ندانسته اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداست که خود توبه پذیر مهربان است؟ و بگو: «[هرکاری می خواهید] بکنید، که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست و به زودی به سوی

1- . توبه / 106 – 101

دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید. پس شما را به آنچه انجام می دادید آگاه خواهد کرد.» و عده ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست. یا آنان را عذاب می کنند و یا توبه آنها را می پذیرند. و خدا دانای سنجیده کار است. }

- «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُواْ أُوْلِي قُرْبَى مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ * وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»(1)

- { بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از اینکه بر ایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ اند - طلب آمرزش کنند. هر چند خویشاوندان [آنان] باشند. و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود، نبود. [ولی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست از او بیزاری جست. راستی، ابراهیم دلسوزی بردبار بود. و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد مگر چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد. آری خدا به هر چیزی داناست. }

- «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كَافِرُونَ * أَوَلاَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لاَ يَتُوبُونَ وَلاَ هُمْ يَذَّكَّرُونَ * وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُواْ صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَفْقَهُون»(2)

{و چون سوره ای نازل شود از میان آنان کسی است که می گوید: « این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود؟ اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند. اما کسانی که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حال کفر در می گذرند. آیا نمی بینند که آنان در هر سال، یک یا دوبار آزموده می شوند، باز هم توبه نمی کنند و عبرت نمی گیرند؟ و چون

1- . توبه / 115 – 113
2- . توبه / 137 – 124

سوره ای نازل شود بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می کنند [و می گویند:] «آیا کسی شما را می بیند ؟» سپس [مخفیانه از حضور پیامبر] باز می گردند. خدا دل هایشان را از حق برگرداند، زیرا آنان گروهی هستند که نمی فهمند.}

- «أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُواْ مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»(1)

{آگاه باشید که آنان دل می گردانند [و می کوشند] تا [راز خود را] از او نهفته دارند. آگاه باشید آن گاه که آنان جامه هایشان را بر سر می کشند [خدا] آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می دارند می داند. زیرا او به اسرار سینه ها داناست.}

- «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللّهَ وَلا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ»(2)

{و کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده ایم از آنچه به سوی تو نازل شده شاد می شوند. و برخی از دسته ها کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می کنند. بگو: «جز این نیست که من مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نورزم. به سوی او می خوانم و بازگشتم به سوی اوست».}

- «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً * وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ»(3)

{و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند [و] خشنودی او را می خواهند شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنان بر مگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است اطاعت مکن. و بگو: « حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هرکه بخواهد بگرود و هرکه بخواهد انکار کند.}

1- . هود / 5
2- . رعد / 36
3- . کهف / 28

- «وَالَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ یَکُن لَّهُمْ شُهَدَاء إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَهُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ»(1)

{و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند و جز خودشان گواهانی [دیگر] ندارند، هر یک از آنان [باید] چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است. }

- «وَیَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ یَتَوَلَّی فَرِیقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَلِکَ وَمَا أُوْلَئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إِذَا فَرِیقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ * وَإِن یَکُن لَّهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا إِلَیْهِ مُذْعِنِینَ * أَفِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ یَخَافُونَ أَن یَحِیفَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ أَفِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ یَخَافُونَ أَن یَحِیفَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا کَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذَا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَن یَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ إِنَّمَا کَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذَا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَن یَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَخْشَ اللَّهَ وَیَتَّقْهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَائِزُونَوَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَخْشَ اللَّهَ وَیَتَّقْهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَائِزُونَ * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَیَخْرُجُنَّ قُل لَّا تُقْسِمُوا طَاعَهٌ مَّعْرُوفَهٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَیَخْرُجُنَّ قُل لَّا تُقْسِمُوا طَاعَهٌ مَّعْرُوفَهٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»(2)

{و می گویند: «به خدا و پیامبر [او] گرویدیم و اطاعت کردیم.» آن گاه دسته ای از ایشان پس از این [اقرار] روی بر می گرداند و آنان مؤمن نیستند. و چون به سوی خدا و پیامبر او خوانده شوند تا میان آنان داوری کند به ناگاه دسته ای از آنها روی برمی تابند. و اگر حق به جانب ایشان باشد به حال اطاعت به سوی او می آیند. آیا در دل هایشان بیماری است یا شک دارند، یا از آن می ترسند که خدا و فرستاده اش بر آنان ستم ورزند؟ [نه] بلکه خودشان ستمکارند. گفتار مؤمنان - وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند - تنها این است که می

1- . نور / 6
2- . نور / 53 – 47

گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم» اینانند که رستگارند. و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند، آنانند که خود کامیاب اند. و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی بی شک [برای جهاد] بیرون خواهند آمد. بگو: «سوگند مخورید. اطاعتی پسندیده [بهتر است] که خدا به آنچه می کنید داناست.»

- «الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ یُؤْمِنُونَ * وَإِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا کُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ وَإِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا کُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ * أُوْلَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا»(1)

{کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم آنان به [قرآن] می گروند. و چون بر ایشان فرو خوانده می شود می گویند: « بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست. ما پیش از آن [هم] از تسلیم شدگان بودیم. آنان هستند که به [پاس] آنکه صبر کردند دوبار پاداش خواهند یافت. }

- «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ»(2)

{الف، لام، میم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ }

- «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ کَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ أَوَلَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِی صُدُورِ الْعَالَمِینَ * وَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِینَ»(3)

{و از میان مردم کسانی اند که می گویند: «به خدا ایمان آوردیم» و چون در [راه] خدا آزار کشند آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگارت یاری رسد حتماً خواهند گفت: « ما با شما بودیم.» آیا خدا به آنچه در دل های جهانیان است داناتر نیست؟ و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده اند می شناسد و یقیناً منافقان را [نیز] می شناسد. }

1- . قصص / 54 – 52

2- . عنكبوت / 2 – 1
3- . عنكبوت / 11 – 10

- «وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ»(1)

{و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند [ولی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه رو هستند. و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاس گزاری انکار نمی کند.}

- «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا * وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً * مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِى جَوْفِهِ»(2)

{ای پیامبر، از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر، که خدا همواره دانای حکیم است. و آنچه را که از جانب پروردگارت به سوی تو وحی می شود پیروی کن که خدا همواره به آنچه می کنید آگاه است. و بر خدا اعتماد کن. همین بس که خدا نگهبان [تو] است. خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.}

- «لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِى الْمَدِينَهِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلاً * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً * سُنَّةَ اللَّهِ فِى الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً»(3)

{اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلّط می کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیشتر بوده اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است. و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.}

- «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ»(4)

1- . لقمان / 32

2- . احزاب / 4 - 1
3- . احزاب / 62 – 60
4- . سبأ / 31

{و کسانی که کافر شدند گفتند: « نه به این قرآن و نه به آن [توراتی] که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد». }

- «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِى إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ »(1)

{بگو: به من خبر دهید، اگر این [قرآن] از نزد خدا باشد و شما به آن کافر شده باشید و شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابهت آن [با تورات] گواهی داده و ایمان آورده باشد و شما تکبر نموده باشید [آیا باز هم شما ستمکار نیستید؟] البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند». و کسانی که کافر شدند به آنان که گرویده اند گفتند: «اگر [این دین] خوب بود بر ما بدان پیشی نمی گرفتند» و چون به آن هدایت نیافته اند به زودی خواهند گفت: «این دروغی کهنه است». }

- «وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُوْلَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءهُمْ»(2)

{و از میان [منافقان] کسانی اند که [در ظاهر] به [سخنان] تو گوش می دهند، ولی چون نزد تو بیرون می روند به دانش یافتگان می گویند: « هم اکنون چه گفت؟» اینان همانند که خدا بر دل هایشان مهر نهاده است و از هوس های خود پیروی کرده اند. }

- «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِىِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ * طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ * فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِى الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُوْلَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ * أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا * إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ *

1- . احقاف / 12 – 11
2- . محمد / 16

فَکَیْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمْ الْمَلَائِکَهُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ * ذَلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَکَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ * أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن یُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاء لَأَرَیْنَاکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِیمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ أَعْمَالَکُمْ * وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِینَ مِنکُمْ وَالصَّابِرِینَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَکُمْ»(1)

{و کسانی که ایمان آورده اند می گویند: «چرا سوره ای درباره جهاد نازل نمی شود؟» اما چون سوره ای صریح نازل شد و در آن نام کارزار آمد می بینی آنان که در دل ایشان مرضی هست مانند کسی که به حال بی هوشی مرگ افتاده به تو می نگرند. ولی فرمان پذیری و سخنی شایسته بر ایشان بهتر است. و چون کار به تصمیم کشد قطعاً خیر آنان در این است که با خدا راست دل باشند. پس از منافقان آیا امید بستید که چون از خدا برگشتید یا سرپرست مردم شدید در روی زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ اینها همان کسانی هستند که خدا آنان را لعنت کرده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم هایشان را نابینا کرده است. آیا به آیات قرآن نمی اندیشند ؟ یا مگر بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است؟ بی گمان، کسانی که پس از آنکه راه هدایت بر آنان روشن شد به حقیقت پشت کردند، شیطان آنا را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت. چرا که آنان به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده خوش نمی داشتند گفتند: «ما در کار مخالفت تا حدودی از شما اطاعت خواهیم کرد.» و خدا از هم داستانی آنان آگاه است. پس چگونه تاب می آورند وقتی که فرشتگان عذاب جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند؟ زیرا آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کرده اند و خرسندیش را خوش نداشتند. پس اعمالشان را باطل گردانید. آیا کسانی که در دل هایشان مرضی هست پنداشتند که خدا هرگز کینه آنان را آشکار نخواهد کرد؟ و اگر بخواهیم قطعاً آنان را به تو می نمایانیم در نتیجه ایشان را به سیمای حقیقی شان می شناسی و از آهنگ سخن به حال آنان پی خواهی برد. و خداست که کارهای شما را

-1 . محمد / 31 – 20

می داند. و البته شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارش های مربوط به شما را رسیدگی کنیم. }

- «وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»(1)

{و اگر روی برتابید خدا جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود. }

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ * وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِی كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُوْلَئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ * فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِي حَتَّى تَفِیءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَوْمٍ عَسَى أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاء مِّن نِّسَاء عَسَى أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَاتَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ * يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِی قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید. مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و بعد از آنچه کرده اید پشیمان شوید.

1- . محمد / 38
2- . حجرات / 14 – 6

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از کارها از رأی و میل شما پیروی کند قطعا دچار زحمت می شوید. لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و پلید کاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان که چنین اند ره یافتگانند. و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن طایفه ای که تعدی می کند بجنگد تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد. در حقیقت مؤمنان با هم برادرند. پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید. امید که مورد رحمت قرار گیرید. ای کسانی که ایمان آورده اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند. شاید آنها از اینها بهتر باشند. و از یکدیگر عیب مگیرید. و به همدیگر لقب های زشت ندهید. چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند. ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمآنها بپرهیزید که پاره ای از گمآنها گناه است و جاسوسی مکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. پس از خدا بترسید که خدا توبه پذیر و مهربان است. ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید خداوند دانای اگاه است. برخی از بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید لیکن بگویید اسلام آوردیم.» و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده هایتان چیزی کم نمی کند. خدا آمرزنده مهربان است. }

- «أَفَرَأَيْتَ الَّذِی تَوَلَّی * وَأَعْطَی قَلِیلاً وَأَكْدَی* أَعِندَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَی * أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِی صُحُفِ مُوسَی * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِی وَفَّی * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِی وَفَّی * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی * وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی»(1)

-1 . نجم / 39 – 33

{پس آیا کسی را که از جهاد روی برتافت دیدی؟ و اندکی بخشید و از باقی امتناع ورزید. آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟ یا به آنچه در صحیفه های موسی آمده خبر نیافته است؟ و نیز در نوشته های همان ابراهیمی که وفا کرد: که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارند. و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. }

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به برکت آن راه سپرید و بر شما ببخشاید و خدا آمرزنده مهربان است. تا اهل کتاب بدانند که به هیچ وجه فزون بخشی خدا در حیطه قدرت آنها نیست و فضل و عنایت، تنها در دست خداست. به هر کس بخواهد آن را عطا می کند و خدا دارای کرم بسیار است. }

- «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُکَ فِی زَوْجِهَا وَتَشْتَکِی إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»(2)

{خدا گفتار زنی را که درباره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می کرد شنید. و خدا گفتگوی شما را می شنود. زیر خدا شنوای بیناست. }

- «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاء مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(3)

{آیا ندیده ای کسانی را که قومی را که مورد خشم خدایند به دوستی گرفته اند؟ آنها نه از شمایند و نه از ایشان. و به دروغ سوگند یاد می کنند و خودشان هم می دانند. خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. راستی که چه بد می کردند. }

1- . حدید / 29 – 28
2- . مجادله / 1
3- . مجادله / 15 – 14

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده به دوستی مگیرید. آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده اند. همان گونه که کافران اهل گور قطع امید نموده اند. }

- «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(2)

{بگو: «ای کسانی که یهودی شده اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می گویید درخواست مرگ کنید. و [لی] هرگز آن را به سبب آنچه از پیش به دست خویش کرده اند آرزو نخواهند کرد و خدا به حال ستمگران داناست. بگو: «آن مرگی که از آن می گریزید قطعاً به سر وقت شما می آید و آن گاه به سوی دانای نهان و آشکار باز گردانیده خواهید شد و به آنچه در روی زمین می کردید آگاهتان خواهد کرد ». }

- «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَهً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»(3)

{و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند به سوی آن رویآور می شوند. و تو را در حالی که ایستادهای ترک می کنند. بگو: «آنچه نزد خداست از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است. و خدا بهترین روزی دهندگان است». }

- «وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ »(4)

1- . ممتحنه / 13
2- . جمعه / 8 – 6
3- . جمعه / 11

4- . قلم / 52 – 51

{و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند: «او واقعاً دیوانه ای است.» و حال آنکه قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست. }

- «فَأَمَّا مَن أَعْطَی وَاتَّقَی* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی* فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی * وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَی * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَی * فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی * وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی»(1)

{اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت. و پاداش نیکوتر را تصدیق کرد. به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت. اما آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز دید. و پاداش نیکوتر را به دروغ گرفت. به زودی راه دشواری به او خواهیم نمود. و چون هلاک شد دیگر مال او به کارش نمی آید }.

- «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ* حَتَّی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَیْنَ الْیَقِینِ* ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ»(2)

{تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل ساخت. تا کارتان و پایتان به گورستان رسید. نه چنین است، زودا که بدانید. باز هم نه چنین است، زودا که بدانید. هرگز چنین نیست اگر علم الیقین داشتید. به یقین دوزخ را می بینید. سپس آن را قطعاً به عین الیقین در می یابید. سپس در همان روز است که از نعمت روی زمین پرسیده خواهید شد. }

تفسیر:

کلام پروردگار متعال: «أَن یُنَزَّلَ عَلَیْكُم مِّنْ خَیْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ» {اینکه خیری از جانب خداوند بر شما [مسلمین] نازل شود.} طبرسی رحمه الله گفته: مشرکان از روی

1- . لیل / 11 – 5
2- . تکاثر / 8 – 1

دشمنی و حسادت آرزو دارند خداوند کتابی را که بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده بر مسلمانان نازل نکند. و منظور از خیر همان کتاب است. «وَاللّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ » {لیکن خدا به فضل و رحمت خویش هر که را بخواهد مخصوص گرداند. } از امیرالمؤمنین و امام محمد باقر علیهما السلام روایت شده است که منظور از رحمت، در اینجا مقام نبوت است(1).

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» {بسیاری از اهل کتاب آرزو می کردند. } این آیه در مورد حیی بن أخطب و برادرش ابی یاسر بن أخطب نازل شده است. به نقل از ابن عباس این دو نفر وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد به حضورش رسیدند. پس وقتی این دو از پیش پیامبر رفتند، به حیی گفته شد: آیا او پیامبر است؟ گفت: او پیامبر است. گفته شد: موضع تو در قبال او چگونه خواهد بود؟ گفت: مخالفت و دشمنی پایان ناپذیر. و او بود که بعد از پیمان بستن با پیامبر عهد شکنی کرد و جنگ احزاب را به راه انداخت. به نقل از زهری این آیه در مورد کعب بن اشرف و به نقل از حسن این آیه در مورد گروه یهود نازل شده است. «فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ» یعنی از آنها چشم پوشی کنید. گفته شده که: آنها را رها سازید ، چرا که آنها از دایره قدرت خداوند بیرون نخواهند بود. «حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ» {تا اینکه خداوند فرمان خویش را بیاورد } یعنی مجازات کردن و جنگ کردن با آنها برای شما به امر خداوند صورت می گیرد. یا اینکه خود خداوند آنان را مجازات و عقاب کند. سپس امرش را برای آنها آورد و فرمود: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ»(2) {با کسانی از اهل کتاب که ایمان نمی آورند کارزار کنید. } گفته شده: «بأمره»(به امر خداوند)، یعنی با آیه کشتن و اسیر کردن بنی قریظه و بیرون راندن بنی نضیر. و نیز گفته شده: که دستور عفو و گذشت در آیه بالا با این کلام الهی نسخ شد: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ»(3) { [ای اهل ایمان] با هر که از اهل کتاب(یهود و نصاری) که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده قتال و کارزار کنید } و گفته شده: با این کلام خدا

1- . مجمع البیان 1: 179
2- . براءه / 30
3- . براءه / 29

منسوخ شد:« فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ »(1) {مشركان

را هر كجا يافتيد بكشيد. } و از امام محمد باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود: به رسول خدا صلى الله عليه و آله دستور و اجازه جنگ داده نشده بود تا اينكه جبرئيل عليه السلام اين آيه را فرود آورد: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا»(2) {به

كسانى كه جنگ بر آنان تحميل شده رخصت [جهاد] داده شده است چرا كه مورد ظلم قرار گرفته اند. } و جبرئيل حمايل شمشير را بر گردن پيامبر آويخت.(3)

طبرسى در مورد كلام خداوند متعال «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ» {كسانى كه پنهان داشتند } گويد: به اتفاق تمام مفسران منظور از اين افراد اهل كتاب هستند. ولى اين آيه بر اساس سخنان بسيارى از همين مفسران گروه اندكى از اهل يهود را مورد خطاب قرار مى دهد. و آنها افرادى از علماى يهود همچون كعب بن اشرف و حيى بن أخطب و كعب بن اسيد بودند. اين افراد از طرف زير دستان قبيله خود هداياى دريافت مى كردند و اميدوار بودند پيامبر از بين آنان باشد. وقتى كه پيامبر از بين آنان بر انگيخته نشد ترسيدند رزقشان بريده شود، بر مقام نبوت او حسادت ورزيدند. و خداوند اين آيه را نازل كرد: «مَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الْكِتَابِ» {آنچه را كه خداوند از كتاب نازل كرده} يعنى اوصاف پيامبر اسلام و بشارت دادن به او. «وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً» يعنى آن را در مقابل چيز اندكى عوض كردند. يعنى هر چيزى كه در عوض آن بگيرند اندك و ناچيز است. « أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ» يعنى آنچه كه آنها خوردند آنان را به آتش جهنم مى كشاند و گفته شده كه به طور واقعى آتش را در جهنم مى خورند. و «وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ» {و خدا روز قيامت با ايشان سخن نخواهد گفت } به خاطر آنچه كه دوست داشتند يا اينكه خدا از شدت خشم اصلاً با آنان سخن نمى گويد. بلكه ملائكه از جانب خداوند متعال با آنها سخن مى گويند. «وَلاَ يُزَكِّيهِمْ» {و پاكشان نخواهد كرد } يعنى اعمالشان مورد تمجيد و ستايش

1- . براءه / 5
2- . حج / 39

3- . مجمع البيان 1: 185

قرار نخواهد گرفت یا مورد قبول واقع نمی شود و یا خداوند با آمرزش و مغفرت خود آنان را پاک نمی گرداند.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یعنی دردآور .«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُاْ الضَّلاَلَةَ بِالْهُدَى» {آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به (بهای) هدایت خریدند} یعنی کفر به رسول خدا صلی الله علیه و آله را به جای ایمان به او برگزیدند. «وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» {و عذاب را به (ازای) آمرزش خریدند پس به راستی چه اندازه باید بر آتش شکیبا باشند} یعنی آنان چه جرأتی بر رفتن به آتش دوزخ دارند! همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است: چقدر آنها در جهت اعمال اهل آتش فعالیت می کنند! و نیز روایت شده: چقدر آنان در آتش جهنم باقی می مانند و دوام خواهند آورد! و ظاهراً این سخن دلالت بر تعجب و شگفتی دارد. «ذَلِكَ» یعنی حکم رفتن به آتش است یا عذاب یا گمراهی «بِأَنَّ اللّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ» کتاب قرآن یا تورات « بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِي الْكِتَابِ» {چرا که خداوند کتاب [تورات] را به حق نازل کرده است و کسانی که درباره کتاب خدا به اختلاف پرداختند در ستیزه ای دور و درازند. }یعنی تمام کفار یا اهل کتاب زیرا آنها کتاب را تحریف کردند و صفات پیامبر صلی الله علیه و آله را کتمان داشتند.« لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ » {در ستیزه ای دور و درازند} یعنی از داشتن ارتباط دوستانه و سالم با جامعه دور هستند.(1)

سخن خداوند متعال: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ» یعنی از میان مردم کسی است که مورد پسند تو قرار می گیرند و در نظرت بزرگ و با هیبت جلوه می کند. «قَوْلُهُ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا» یعنی هر آن چه که در مورد امور دنیا می گوید ، و یا «فی الحیاه الدنیا» متعلق به «یعجبک» است و به این معنی است که سخنان او به خاطر حلاوت و فصاحت آن در دنیا تو را شگفت زده می کند نه در آخرت. «وَيُشْهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ» {و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد} «وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» دشمنی شدید و مشاجره با مسلمانان دارد . گفته شده این آیه در مورد اخنس بن شریق ثقفی نازل شده است. اخنس خوش چهره و خوش بیان بود و تظاهر به دوستی پیامبر و

1- . مجمع البیان 1: 260 – 258

دعوی اسلام می کرد. و گفته شده: در مورد تمام منافقان است. «وَإِذَا تَوَلَّی»(1)

یعنی روی گرداند و تو را ترک کند. گفته شده یعنی هنگامی که پیروز شد و به قدرت و حکومتی دست یافت. «سَعَی فِی الأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیِهَا وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»(2)

{کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد.} چنان که اخنس با قوم ثقیف چنین کرد. هنگامی که وارد سرزمینشان شد و کشت و زرع را آتش زد و دام ها را طعمه آتش کرد. چنان که زمام داران بدطینت با کشتار و ویرانی و یا با ظلم چنین کاری را انجام می دهند تا اینکه با پلیدی خویش مانع رحمت خداوند می شوند و کشت و نسل را نابود می سازند. «وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الفَسَادَ» یعنی خداوند چنین کاری را نیکو نمی شمارد پس از خشم او و برحذر باش. «وَإِذَا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ» غرور کاذب و تعصّبات جاهلانه و لجاجت او را به ارتکاب گناهانی وا می دارد که به پرهیز از آن دستور داده شده است. «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ» یعنی جهنم به عنوان کیفر و عذاب برای او کافی است. «وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ» {و چه بد بستری است} مهاد یعنی بستر و گفته شده یعنی هر آنچه که برای جَنب (پهلو) مهیا می شود.

سخن خداوند متعال: «لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ» گفته شده که این آیه در مورد مردی از انصار نازل شده که غلام سیاهی داشت که به او «صبح» گفته می شد و او را به اسلام آوردن وادار می کرد. و گفته شده: که این آیه در مورد مردی از انصار است که ابو الحصین نام داشت و دارای دو فرزند بود. تاجران شام وارد مدینه شدند در حالی که با خود روغن حمل می کردند. وقتی که خواستند برگردند فرزندان ابوالحصین نزد آنها آمدند و آنها آن دو را به مسیحیت فرا خواندند و این دو نصرانی شدند و به سوی شام روانه گشتند. ابوالحصین رسول خدا صلی الله علیه و آله را آگاه کرد و خداوند سبحان این آیه را نازل نمود: «لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ» {در دین هیچ اجباری نیست.} رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند این دو نفر را از خود دور ساخته است. و آن دو اولین کسانی هستند که کفر ورزیدند. ابوالحصین به خاطر این سخن از

1- . بقره / 205
2- . بقره / 205

پیامبر اندوهناک شد که چرا پیامبر کسی را در پی آنها نفرستاد. و خداوند این آیه را نازل کرد: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ»(1) {ولی

چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند.} طبرسی گفته است: از سدیّ روایت شده که این آیه (آیه مربوط به عفو و گذشت) قبل از مأموریت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مبارزه با اهل کتاب نازل شد. سپس منسوخ شد و در سوره برائت به رسول خدا دستور پیکار داده شد. همچنین ابن مسعود و ابن زیاد گفتند: این آیه با آیه شمشیر منسوخ شد. و سایرین گفته اند که این آیه از محکمات است.(2)

سخن خداوند متعال: «کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ»(3) {چگونه

خداوند هدایت می کند} گفته شده است: این آیات در مورد مردی از انصار نازل شده است که نامش حارث بن سوید بن صامت بود. و محذر بن زیاد بلوی را با حیله و نیرنگ کشت و فرار کرد. و از دین اسلام مرتد شد و به مکه رفت سپس از کرده خود پشیمان گشت و کسی را به طرف قومش فرستاد که از رسول خداوند صلی الله علیه و آله بپرسند آیا جای توبه وجود دارد؟ گفتند: این آیات بر زبان رسول خدا جاری گشت: «إِلاَّ الَّذِینَ تَابُواْ»(4) {مگر

کسانی که پس از آن توبه کردند} مردی از قومش این آیه را برای او نقل کرد. بعد گفت: من می دانم که تو راست می گویی و رسول خدا از تو راستگوتر است و خداوند از همه راستگوتر است. پس به مدینه بازگشت و توبه کرد و انسانی نیک کردار شد. این مطلب از مجاهد و سدی نقل شده است. و این موضوع از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. و نیز از حسن، جبائی و ابومسلم روایت شده که: این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است. کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت ایشان ایمان آورند. سپس بعد از بعثت ایشان به خاطر حسادت و دشمنی کافر شدند.(5)

1- . نساء / 65
2- . مجمع البیان 2: 364 و 363
3- . آل عمران / 86

4- . آل عمران / 89
5- . مجمع البيان 471:2

و طبرسی رحمه الله در مورد این سخن خداوند متعال «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بَعْدَ إِیمَانِهِمْ»(1) {همانا آنان که بعد از ایمان خود کافر شدند} گوید: گفته شده است: این آیه در مورد اهل کتابی نازل شد که قبل از مبعث پیامبر به او ایمان آوردند سپس بعد از مبعث ایشان کفر ورزیدند. این روایت از حسن روایت شده و گفته شده است: این آیه در مورد یهود نازل شد که بعد از اینکه به پیامبران و کتاب هایشان ایمان آوردند به عیسی و کتابش انجیل کفر ورزیدند. سپس با انکار رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن کفرشان زیادتر شد. و این مطلب از قتاده و عطا روایت شده است. نیز گفته شده: این آیه در مورد یازده تن از اصحاب حارث بن سوید نازل شد آن گاه که حارث از کرده خود پشیمان شد و به سوی پیامبر بازگشت اصحاب گفتند: در مکه به حالت کفر می مانیم و هر وقت خواستیم بر می گردیم و دوباره به دین اسلام در می آییم. پس آن حکمی که در مورد حارث نازل شد در مورد ما هم نازل می شود. پس وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، گروهی از آنها که زنده بودند به دین اسلام گرویدند و توبه آنها هم مورد قبول واقع شد و در مورد آن دسته که در حالت کفر مرده بودند این آیه نازل شد: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَ مَاتُواْ وَ هُمْ کُفَّارٌ»(2) {در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده اند.}

سخن خداوند متعال: «لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ»(3)

{هرگز توبه آنها پذیرفته نشود} زیرا توبه آنان خالصانه صورت نگرفت. و این کلام الهی بر آن دلالت دارد: «وَأُوْلَئِکَ هُمُ الضَّآلُّونَ»(4) {و آنان خود گمراهانند} و اگر توبه حقیقی می کردند محققاً هدایت می شدند. و گفته شده: توبه آنان در وقت دیدن مرگ یا سختی پذیرفته نخواهد شد. زیرا آنها جز در زمان فرا رسیدن مرگ ایمان نمی آورند. گفته شده: چون که توبه آنها از روی مخفیکاری بوده و خداوند رسولش را بر اسرار درونی آنان آگاه نمود. این روایت از ابن عباس نقل شده است. سخن خداوند متعال: «لَن یَضُرُّوکُمْ إِلاَّ

1- . آل عمران / 90
2- . آل عمران / 91
3- . آل عمران / 90
4- . آل عمران / 90

أَذًی»(1) {جز

آزاری [اندک] هرگز به شما زیانی نخواهد رسید} طبرسی رحمه الله گوید: مقاتل گفته: رؤسای یهود همچون کعب بن اشرف و أبی رافع و أبی ناشر و کنانه و ابن صوریا زبان به طعن برخی از مؤمنان یهود همچون عبدالله بن سلام و یارانش گشودند که اسلام آورده بودند و آنها را به خاطر اسلام آوردنشان ملامت می کردند. پس این آیه نازل شد.

و در مورد کلام خداوند متعال «لَیْسُواْ سَوَاء»(2)

{همه اهل کتاب یکسان نیستند} گفته شده است: سبب نزول این آیه این است که وقتی عبدالله بن سلام و گروهی از یهود اسلام آورند بزرگان یهود گفتند: تنها بدکاران ما به محمد ایمان آوردند. و از ابن عباس و قتاده و ابن جریح نقل شده که خداوند این آیه «لَیْسُواْ سَوَاء» تا آیه «مِنَ الصَّالِحین» را نازل کرد. و گفته شده است این آیه در مورد چهل نفر از اهل نجران، سی و دو نفر از حبشیان و هشت نفر از رومیان نازل شده است که بر دین حضرت عیسی علیه السلام بودند. سپس مسلمان شدند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق کردند. این روایت از عطا نقل شده است.(3)

و طبرسی رحمه الله در مورد سخن خداوند متعال «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ»(4) {ای کسانی که ایمان آورده اید از غیر خودتان دوست و همراز نگیرید} گوید: از ابن عباس نقل شده است که این آیه در مورد برخی از مسلمانان نازل شد که با بعضی از یهود پیوندهای گوناگونی چون پیوند دوستی، خویشاوندی، هم پیمانی، همسایگی و پیمان و رضاع داشتند. گفته شده است: به نقل از مجاهد این آیه در مورد گروهی از مؤمنین نازل شده که با منافقان دوستی میکردند و با آنها معاشرت داشتند. «بِطَانَةً»(5) یعنی خاصان مرد، کسانی که راز دار او هستند. «مِن دُونِکُمْ»(6) {غیر

1- . آل عمران / 111
2- . آل عمران / 113
3- . مجمع البیان2: 488، 487
4- . آل عمران / 118

5- . آل عمران / 118
6- . آل عمران / 118

خودتان } یعنی غیر همدینان. «لاَ یَأْلُونَکُمْ خَبَالاً»(1)

یعنی در آنچه که منجر به تباهی کار شما بشود کوتاهی نمی کنند. «الخبال» {شر و فساد } «وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ»(2)

یعنی تمایل دارند بر شما رنج و سختی برسد و یا شما را از دینتان گمراه سازند. «إِن تَمْسَسْکُمْ حَسَنَهٌ»(3)

یعنی اینکه اگر نعمتی از جانب خدا به شما برسد. «وَإِن تُصِبْکُمْ سَیِّئَهٌ»(4)

یعنی گرفتاری و سختی.(5)

و طبرسی رحمه الله در مورد سخن خداوند متعال «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ»(6)

{و از اهل کتاب کسی نیست } گوید: سبب نزول این آیه در باب هجرت به حبشه بیان شده است.

سخن خداوند متعال: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُواْ نَصِیباً»(7)

{آیا به کسانی که بهره ای از کتاب یافتهاند ننگریستی؟ } طبرسی رحمه الله گفت: از ابن عباس نقل شده است این آیه در مورد رفاعه بن زید بن سائب و مالک بن دخشم نازل شد. این دو نفر هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گفت بر ایشان دهن کجی می کردند و بر او عیب می گرفتند.(8)

بیضاوی در مورد سخن خداوند متعال «و یقولون سمعنا»(9)

{و گویند فرمان خدا را شنیدیم } گوید: یعنی گفتار تو را «وَعَصَیْنَا»(10) {از

آن سر پیچییم } یعنی دستور تو را «وَاسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ»(11) {و گویند بشنو [که کاش] ناشنوا گردی } یعنی تو را به کری یا مرگ نفرین می کنند یا بشنو بدون آنکه به آنچه که طلب می کنی پاسخی

1- . آل عمران / 118
2- . آل عمران / 118
3- . آل عمران / 120
4- . آل عمران / 118
5- . مجمع البيان 2: 494 ، 492
6- . نساء / 159
7- . نساء / 44
8- مجمع البيان 3: 53
9- . نساء / 46
10- . نساء / 46
11- . نساء / 46

داده شود یا بشنو بدون اینکه کلامی بشنوی که از آن راضی باشی یا بشنو کلامی را که آن شنیده نمیشود، زیرا گوش تو قادر به شنیدن آن نیست، که در این صورت مفعول به میشود. یا مکروهی را به گوش برسان که شنیده نمیشود؛ از این سخن عرب که گوید: أسمعه فلان: به او دشنام داد. و آنها آن جمله را از روی نفاق گفتند. «وَرَاعِنَا» به ما نگاه کن تا با تو سخن گوییم یا کلامت را متوجه شویم. «لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ»(1) {[و نیز از روی استهزاء می گویند:] به ما التفات کن} برای پیچاندن زبان و گرداندن سخن به گونهای که شبیه دشنام باشد. آنان «راعنا» را که شبیه دشنامشان بود به جای «انظرنا» گذاشتند و «غیر مسمع» را به جای «لا اسمعت مکروها» نهادند، یا پیچاندند تا در ظاهر دعا و احترام باشد ولی در حقیقت، دشنام و تحقیری که از روی نفاق در دل داشتند آشکار کنند. «وَ طَعْنًا فِى الدِّينِ»(2) {و ضربه زدن به دین است} مسخره کردن و به سخریه گرفتن آن.(3)

سخن خداوند متعال: «فَلاَ وَ رَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ»(4)

{ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند} طبرسی رحمه الله گوید: این آیه در مورد زبیر و مردی از انصار نازل شد که در مورد نهر آبی که هر دو نخلستانهای خود را از آن آب می دادند اختلاف پیدا کردند و مشکل خود را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. رسول خدا به زبیر (که نخلستانش بالاتر بود) فرمود: تو نخلستانت را با آن آبیاری کن آن گاه آب را رها کن تا همسایه ات که در ردیف دوم قرار دارد آبیاری کند. مرد انصاری از این داوری خشمگین شد و گفت: ای پیامبر! چون پسر عمه ات است این گونه حکم می کنی ؟ پیامبر از جسارت او ناراحت شد به گونه ای که رنگ چهره اش دگرگون گردید. و به زبیر فرمود: تو نخلستانت را آبیاری کن. آب را تا حدی نگه دار که به دیوارهای اطراف نخلستان برسد و تمام حقت را بگیر. آن گاه آب را رها کن تا همسایه ات آبیاری کند. رسول خدا صلّی الله علیه و آله حکمی را

1- . نساء / 46
2- . نساء / 46
3- . انوار التنزیل 1: 279
4- . نساء / 65

که به نفع هر دوی آنها بود صادر کردند. وقتی او رسول خدا را خشمگین کرد ، پیامبر با این حکم صریح، حق زبیر را به طور کامل گرفتند.

و گفته شده است: این مرد حاطب بن أبی بلتعه بود.

راوی گفت: این دو نفر از حضور پیامبر بیرون آمدند و به مقداد برخورد کردند. مقداد گفت: ای ابا بلتعه ! کار قضاوت به کجا رسید؟ حاطب گفت: پیامبر به نفع پسر عمه اش داوری کرد و از پیامبر بدگویی کرد. مرد یهودی که همراه مقداد بود سخنان او را شنید و گفت: خداوند آن کسانی را که ادعا می کنند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله رسول خداست سپس او را به قضاوتی که بین آنها کرده متهم می کنند و حکمش را قبول نمی کنند بکشد. به خدا قسم ما یک بار در زمان موسی گناه کردیم و فرمان موسی را نادیده گرفتیم. موسی ما را به تورات فرا خواند و گفت: «اقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ»(1)

{[خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید} ما نیز دستور او را اطاعت کردیم و در اطاعت از فرمان خدا کشته های ما به هفتاد هزار نفر رسید تا اینکه خدا از ما راضی شد. ثابت بن قیس بن شماس گفت: به خدا قسم که خدا راستگویی مرا می داند و اگر محمد مرا به کشتن خودم امر کند من چنین کاری را خواهم کرد. و خداوند نیز این آیه را در مورد حاطب بن أبی بلتعه که زبانش را به نشانه بی حرمتی به پیامبر کج کرد نازل فرمود.

«فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»(2) یعنی درآنچه که بینشان دشمنی وجود دارد و آنچه از احکام دین که برای آنها مبهم شد. «حَرَجًا»(3)

به تنگ آمدن از شک یا گناه.

«إِلاَّ قَلِيلٌ مِّنْهُمْ»(4) {جز تعداد اندکی از آنان} گفته شده است: تعداد اندکی که خداوند استثنا کرده ثابت بن قیس است. و نیز گفته شده: گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که گفتند: به خدا قسم اگر به ما چنین دستوری می داد حتماً انجام می دادیم. خدا را شکر که ما را معاف کرد و چنین دستوری را به ما

1- . بقره / 54
2- . نساء / 65
3- . نساء / 65
4- . نساء / 66

نداد. از جمله آنان عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر بودند. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: از امت من مردانی هستند که ایمان در قلب هایشان از کوه های بلند و سر به فلک کشیده محکم تر و استوارتر است.

«وَیَقُولُونَ طَاعَهٌ»(1) {و میگویند: فرمانبرداریم} منظور منافقان هستند. و نیز گفته شده: مسلمانانی که از آنان سخن گفته، از مردم میترسند همان طور که از خدا می ترسند.(2)

بیضاوی گفته: «طَاعَهٌ» یعنی اینکه امر ما اطاعت است یا اطاعت از ما صورت می گیرد. «فَإِذَا بَرَزُواْ»(3) یعنی خارج میشوند. «مِنْ عِندِکَ بَیَّتَ طَآئِفَهٌ»(4) {جمعی از آنان شبانه تدبیر می کنند} منظور این که خلاف آنچه که تو به آنها گفته ای جعل کردند و یا خلاف آنچه که به تو از قبول و پذیرفتن ایمان گفته اند می گویند(5).

سخن خداوند متعال: «وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ»(6)

{هیچ مؤمنی را سزا نیست} طبرسی رحمه الله گفت: این آیه در مورد عیاش بن ابی ربیعه مخزومی برادر مادری ابوجهل نازل شد. زیرا او بعد از اسلام آوردنش مرد مسلمانی را کشت بی آنکه از اسلام آوردنش آگاه باشد. و مقتول حارث بن یزید أبوأنیسه عامری بود. این روایت از مجاهد و عکرمه و سدّی نقل شده است. و طبرسی گفت: انگیزه این قتل این بود که مقتول پیش از گرایش به اسلام و هجرت به مدینه به همراه ابوجهل عیاش را بسیار مورد شکنجه قرار داده و از هجرت او به سوی مدینه جلوگیری کرده بود. اما پس از این کارها توبه کرده و مسلمان شده بود. ولی عیاش از مسلمان شدن او بی خبر بود. روزی عیاش در یکی از ریگستان با او برخورد کرد. و به انتقام آن شکنجه ها او را از پای در آورد. این مطلب از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است. و برخی نیز گفته اند: این آیه در مورد مردی نازل شده که ابو درداء او را کشته. او در

1- . نساء / 81
2- . مجمع البیان 3: 80 و 70 و 69
3- . نساء / 81

4- . نساء / 81
5- . انوار التنزيل 1: 290
6- . نساء / 92

یکی از سریهها برای انجام کاری از سپاه اسلام جدا شد. و در آنجا مردی را دید که گوسفندانی را می چراند و به او یورش برد. و آن مرد اظهار اسلام کرد و گفت: لا إله الّا الله . اما ابو درداء او را از پا در آورد و گوسفندانش را نزد قوم آورد. پس از آن عذاب وجدان گرفت و به نزد رسول خدا رفت، جریان را با ایشان در میان نهاد. پیامبر فرمود: چرا با وجود اعلان اسلام و اقرار به یکتایی خدا از سوی آن بنده او را از پا در آوردی؟ او با ندامت پرسید: اینک باید چه کنم؟ پیامبر فرمود: با گوینده لا إله إلّا الله چه میتوان کرد؟ ابو درداء با پشیمانی گفت: آرزو کردم که کاش آن روز اولین روز ایمان آوردنم بود. پس این آیه بر قلب مصفّای پیامبر نازل شد. این روایت از ابن زید نقل شده است.(1)

سخن خداوند متعال: «أَن یَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا»(2)

{هر کس مؤمنی را عمداً بکشد} طبرسی رحمه الله گوید: این آیه در مورد مقیس بن صبابه کنانیّ نازل شد که پیکر بی جان برادرش هشام را در منطقه محل سکونت قبیله بنی نجار یافت و به پیامبر شکایت برد. آن حضرت فردی به نام قیس بن هلال فهریّ را به همراه او به منطقه گسیل داشت. و پیام داد که قبیله یاد شده باید قاتل را نشان دهند تا به قصاص شود و اگر نمی شناسند باید خون بهای مقتول را به برادرش بدهند. فهری پیام آن حضرت را به آن قبیله رساند و آن قبیله دیه مقتول را پرداخت کردند و مقیس به همراه فرستاده پیامبر بازگشت اما در میان راه شیطان مقیس را وسوسه کرد و به او گفت: چه کردی؟ دیه برادرت را گرفتی؟ این مایه رسوایی توست. شخصی که همراه توست بکش تا در مقابل خون، خون ریخته شود و دیه چیزی مازاد بر آن باشد. پس او قیس را با سنگی از پا در آورد. و کافر شد و به مکه گریخت. و این ابیات را سرود:

من در برابر کشته شدن برادرم خون قیس بن فهریّ را به زمین ریختم. و خون بهای او را بر گردن سران قبیله بنی نجار صاحبان قلعه فارع نهادم.

1- . مجمع البیان 3: 90
2- . نساء / 93

پس من انتقامم را گرفتم و در خانه و بستر خویش آسودهام. و اولین کسی هستم که به سوی بت ها برگشتم.

جریان به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گزارش شد. و آن حضرت فرمود: او در هیچ جا در امان نخواهد بود. نه در حرم و نه خارج از آن. به همین دلیل در فتح مکه کشته شد. ضحاک و گروهی از مفسّران این روایت را نقل کرده اند.(1)

طبرسی رحمه الله در مورد سخن خداوند متعال گفت: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ»(2) {ما این کتاب را بر حق بر تو نازل کردیم.} این آیه در مورد طائفه بنی ابیرق نازل شد. در این طایفه سه برادر به نام های بشر، بشیر و مبشر وجود داشتند. کنیه بشیر ابا طعمه بود. او شعر می سرود و اصحاب رسول خدا را در اشعارش هجو می کرد. سپس می گفت: فلانی آن را سرود. و این سه برادر در عصر جاهلیت و اسلام فقیر بودند. ابو طعمه سقف خانه رفاعه بن زید را سوراخ کرد و به آن خانه دستبرد زد و شمشیر، زره و مقداری از مواد غذایی رفاعه را به سرقت برد. و رفاعه برادر زاده اش قتاده بن نعمان را که از مجاهدان جنگ بدر بود از این موضوع آگاه کرد. و به اتفاق یکدیگر خانه را جست و جو کردند و در این باره از اهل خانه پرسش کردند. بنی ابیرق گفتند: به خدا قسم سارق کسی جز دوست شما لبید بن سهل که مردی با اصل و نسب است نیست. لبید بن سهل از این تهمت ناروا سخت بر آشفت، شمشیر کشید و به سوی آنها رفت و فریاد زد: ای بنی ابیرق آیا به من تهمت دزدی می زنید! در حالی که شما در این کار از من سزاوارترید. شما همان منافقانی هستید که رسول خدا را هجو می کنید و اشعار هجو خود را به قریش نسبت می دهید. یا باید آن تهمتی را که به من زدید ثابت کنید و یا شمشیرم را بر شما فرود می آورم. بنی ابیرق (برادران سارق) با او مدارا کردند. قتاده پیش رسول خدا رفت و گفت: یا رسول الله! همانا در خاندان ما افراد نادرستی هستند که از پشتبام به خانه عمویم دستبرد زده و غذا و سلاحی از او را به سرقت بردند. رسول خدا فرمود: در این باره درست بررسی کنید. مردی از قوم - بطن - ایشان که آنان از آن قوم بودند به

1- . مجمع البیان 3: 29

2- . نساء / 105

نام اسید بن عروه گروهی از افراد قبیله را گرد آورد و به اتفاق ایشان خدمت پیامبر رفتند و عرض کرد: قتاده بن نعمان و عمویش به عده ای از خاندان ما که دارای حسب و نسبند تهمت بسته و در باره آنها حرف هایی میزنند که در شأن آنها نیست. بعد از این سخن از محضر پیامبر خارج شدند. وقتی قتاده بعد از آنها نزد رسول خدا آمد تا با ایشان سخن گوید حضرت با خشم شدید با او روبرو شده و فرمود: به خاندانی که اصل و نسب دارند تهمت دزدی میزنی و پشت سر آنها چیزی که شایسته آن نیستند می گویی؟ قتاده از محضر رسول خدا برخواست و نزد عمویش بازگشت و گفت: کاش مرده بودم و با رسول خدا در این باره صحبت نمی کردم. زیرا طوری با من سخن گفتند که نپسندیدم. عمویش رفاعه گفت: باید از خداوند کمک خواست. و این آیات نازل شد: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ»(1) {ما این کتاب را بر تو فرستادیم } «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَکَ بِهِ»(2) {مسلماً

خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید } وقتی بشیر از نزول آیات قرآن در مورد خود مطلع شد به مکه گریخت و کافر شد. در مکه به خانه زنی به نام سلافه دختر سعد بن شهید از طایفه اوس از قبیله بنی عمرو بن عوف همسر یکی از مردان بنی عبد الدار فرود آمد. حسان بن ثابت این زن را هجو کرد و چنین سرود:

بنت سعد، بشیر را به خانه خود راه داد و با پوست باسن او نزاع میکند و او نیز با او نزاع میکند.

گمان می کردید که کار شما از ما پوشیده می ماند در حالی که در میان ما پیامبری هست که از سرچشمه وحی کسب خبر می کند.

سلافه بار و بنه بشیر را روی سر خود گذاشت و آن را در دره انداخت و گفت: تو برای من چه خیری آوردهای؟ تو شعر هجو آمیز حسان را به من اهدا کردی. و این سخن مجاهد، قتاده، عکرمه و ابن جریح است. جز اینکه قتاده و عکرمه گفتند: ابن عباس روایت کرده است که بنی ابیرق نسبت دزدی را به یک مرد یهودی به نام زید بن سمین دادند و او خدمت پیامبر آمد و از ایشان شکایت کرد. بنو ابیرق

1- . نساء / 105
2- . نساء / 48

نیز آمدند و از پیامبر درخواست کردند که از طرف ایشان با یهودی به گفتگو و مجادله بپردازد. چیزی نمانده بود که پیامبر به درخواست ایشان جامه عمل پوشیده، یهودی را کیفر کند که این آیه نازل شد. ضحاک گفت: این آیه در مورد مردی از انصار که زره ای را به ودیعه گرفته و منکر آن شده بود نازل شد. گروهی از اصحاب پیامبر او را خائن شمردند و خویشاوندان او خشمگین شدند و خدمت پیامبر عرض کردند: به این مرد که مسلمانی امین است نسبت خیانت می دهند و آبروی او را می برند. پیامبر وی را معذور داشت و از او دفاع کرد و حکم به پاک دامنی او داد. خداوند در نزول این آیات پرده از کار آنها برداشت. و خیانت مرد انصاری برملا شد. طبری نیز این وجه را برگزیده است. زیرا به عقیده وی، خیانت مربوط به ودیعه و امانت است نه دزدی.(1)

سخن خداوند متعال: «وَلاَ تَكُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا»(2)

{و زنهار جانبدار خیانتکاران مباش } یعنی برای دفاع از آنها.

سخن خداوند متعال: «يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ»(3)

یعنی به نفس خودشان خیانت می کنند. چرا که ضرر خیانت به خود آنها برمی گردد. یا این معصیت را خیانت به خودشان قرار دادند.

سخن خداوند متعال: «إِذْ يُبَيِّتُونَ»(4) یعنی آنان شبانه می اندیشند و سخنانی را مانند متهم کردن بی گناه، پیمان دروغ و شهادت باطل که خدا از آن خشنود نیست جعل می کنند.

مؤلف: برخی از این مباحث پیرامون این آیات در باب عصمت

بیان شد.(5)

سخن خداوند متعال: «لا خَيْرَ»(6) {هیچ خیر و فایده ای نیست} طبرسی قدس الله روحه گوید: برخی گفته اند: این آیات در مورد بنی اُبیرق نازل شده است. و ابی

1- . مجمع البیان 3: 105

2- . نساء / 105
3- . نساء / 107
4- . نساء / 108
5- . رجوع شود به: ج 17 ص 39 و 38، 80 - 78
6- . نساء / 114

صالح داستان بنوابیرق را از ابن عباس نقل کرده است. برخی نیز گفته اند: این آیه در مورد گروه ثقیف نازل شد که پیش رسول خدا آمدند و گفتند: ای محمد ما نزد تو آمده ایم تا با تو بیعت کنیم به شرط اینکه بت های ما به دست ما شکسته نشود و به شرط اینکه یک سال لات و عزی را بپرستیم. پیامبر به آنها جواب نداد. و خداوند او را از آن نگه داشت. این روایت از ابن عباس نقل شده است.

درمورد سخن خداوند متعال گفت: «وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ»(1)

{و هرکس پس از آنکه راه حق بر او آشکار شد به مخالف با پیامبر برخیزد } گفته شده است: این آیه در مورد فرزند ابیرق نازل شد که زره را دزدید و وقتی خداوند این آیات را در ملامت او و قومش نازل کرد، کافر شد و از دین اسلام بازگشت و به مشرکین مکه پیوست. آنجا نیز دیواری را سوراخ کرد تا سرقت کند اما دیوار بر سرش ریخته شد و مرد. و این روایت از حسن نقل شده است. برخی نیز گفته اند که از مکه بیرون آمد و به طرف شام رفت. و در منزلگاهی فرود آمد و مقداری کالا دزدید و فرار کرد. سپس دستگیر شد و بر اثر سنگسار کشته شد. این روایت از کلبی نقل شده است.(2)

سخن خداوند: «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی»(3) او را به آنچه که به سرپرستی گرفته و به همان راهی که روی آورده است وا می گذاریم.

سخن خداوند متعال: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ»(4)

{آنان که ایمان آورده سپس کافر گشتند} طبرسی رحمه الله گفت: در این باره اقوال مختلفی هست ، یکی اینکه: منظور این آیه کسانی هستند که به موسی علیه السلام ایمان آوردند سپس به خاطر پرستش گوساله و اعمال دیگر کافر شدند. «ثُمَّ آمَنُواْ»(5)

یعنی نصاری به عیسی علیه السلام ایمان آوردند. «ثُمَّ کَفَرُواْ»(6) سپس به او کفر ورزیدند. «ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا»(7) و با

1- . نساء / 115

2- . مجمع البيان 3: 110 و 109
3- . نساء / 115
4- . نساء / 137
5- . نساء / 137
6- . نساء / 137
7- . نساء / 137

انکار نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بر کفر خود افزودند. این روایت از قتاده نقل شده است.

دومین قول: منظور گروهی هستند که به موسی علیه السلام ایمان آوردند و سپس بعد از او کافر شدند و بعد به عزیر ایمان آوردند. آن گاه به عیسی کافر شدند و بعد از آن با انکار محمد صلی الله علیه و آله بر کفر خود افزودند. این روایت از زجاج و فراء نقل شده است.

سومین قول: گروهی از اهل کتاب هستند که درصدد ایجاد شک و تردید در دل گروهی از اصحاب رسول خدا برآمدند. و در حضور آنها اظهار ایمان می کردند. سپس می گفتند: در کار پیامبر و و نبوت او برای ما شبهه ایجاد شده است و اظهار کفر می کردند. سپس تظاهر به ایمان می کردند سپس می گفتند: شبهه دیگری برای ما ایجاد شده است و کافر می گشتند. و به این ترتیب بر کفر خویش تا دم مرگ می افزودند. و این از حسن نقل شده است. و این مفهوم این آیه است: «وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِىَ أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»(1)

{و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد ایمان بیاورید و در پایان (روز) انکار کنید،شاید آنان از اسلام برگردند. }

چهارمین قول: منافقانی هستند که ایمان آوردند سپس از دین برگشتند سپس ایمان آوردند سپس مرتد گشتند و بعد بر کفر خویش مردند. این روایت از مجاهد و ابن زید نقل شده است. و ابن عباس گفت: این آیه تمام منافقان زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله که بر دریا یا خشکی بودند را فرا می گیرد.(2)

سخن خداوند: «الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ»(3)

{همانان که مترصّد شمایند} بیضاوی گفت: یعنی منتظر وقوع حادثه ای برای شما هستند. «أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ»(4)

{مگر ما همراه شما نبودیم} شما را یاری کردیم پس ما را در غنایمی که به دست آورده اید

1- . آل عمران / 72
2- . مجمع البیان 3: 126
3- . نساء / 141
4- . نساء / 141

شریک کنید. یعنی بهره ای از جنگ «قَالُواْ»(1) یعنی به کافران: «أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ»(2) آیا ما شما را پیروز نگرداندیم و به شما در کشتار قدرت ندادیم و بر یاری شما باقی ماندیم «وَنَمْنَعْکُم مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ»(3)

به خاطر اینکه ما با القا کردن چیزی که قلب هایشان را ضعیف می کند آنها را خوار کردیم و در یاری و پشتیبانی آنها سستی نمودیم. پس در آن اموالی که به شما رسیده ما را شریک گردانید.

سخن خداوند متعال: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لاَ یَحْزُنکَ»(4)

{ای رسول تو را غمگین نسازند} طبرسی رحمه الله گفت: امام باقر علیه السلام و گروهی از مفسرین گفتند: زنی از خیبر که در بین آنها صاحب نسب بود با مردی از اشراف زادگانشان مرتکب عمل زنا شد و هر دو محصن بودند. آنان دوست نداشتند که آن دو سنگسار شوند. پس آنها کسی را پیش یهودیان مدینه فرستادند و برای آنها نوشتند که از رسول خدا در مورد حکم زنای آنها بپرسند به طمع اینکه برای آنها مجوزی صادر شود. پس گروهی از آنها از جمله کعب بن اشرف و کعب بن اسید و شعبه بن عمر و مالک بن ضیف و کنانه بن ابی الحقیق و افرادی دیگر به راه افتادند و نزد پیامبر رفتند و گفتند: ای محمد! ما را از مجازات زن و مرد محصن زناکار آگاه کن. پیامبر فرمود: آیا به قضاوت من در آن مورد راضی می شوید؟ گفتند: بله ، جبرئیل با حکم سنگسار فرود آمد و آنها را از آن آگاه کرد. بعد از آن از پذیرفتن حکم خودداری کردند. جبرئیل گفت: بین خودت و آنها ابن صوریا را واسطه قراربده. جبرئیل خصوصیات او را برای پیامبر توضیح داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به یهودیان فرمود: آیا شما جوانی که نوخاسته و بی ریش و چپ چشم است و در فدک اقامت دارد، با نام ابن صوریا می شناسید؟ گفتند: آری، ایشان فرمود: در بین شما چگونه فردی است؟ گفتند: عالم ترین یهودی نسبت به کتاب تورات که بر روی زمین مانده است. ایشان فرمود: کسی را بفرستید و او را حاضر کنید. آنها چنین کردند و عبدالله بن صوریا به حضور پیامبر

1- . نساء / 141
2- . نساء / 141
3- . نساء / 141

4- . مائده / 41

و یهودیان رسید. رسول خدا به او گفتند: من تو را قسم می دهم به خدای یگانه همان کسی که تورات را بر موسی نازل کرد و دریا را برای شما شکافت تا شما را نجات دهد و آل فرعون را در آب غرق کرد و بر شما توده های ابر را سایه افکند و برای شما گزانگبین و بلدرچین را فرستاد. آیا در کتاب شما حکم سنگسار زن و مرد محصن زناکار مشخص شده است؟ ابن صوریا گفت: قسم به توراتی که خداوند مرا به آن پند داد آری، اگر ترس از این نبود که اگر تورات را تکذیب کنم و یا تغییر بدهم خدای تورات مرا می سوزاند، برای تو نمی گفتم. ای محمد! تو به من بگو که حکم سنگسار در کتاب تو چگونه است؟ ایشان فرمود: چنان که از مردم چهار نفر عادل گواهی دهند که مرد محصن آلت خود را فرو برده همان گونه که میل را وارد سرمه دان کنند سنگسار واجب است. ابن صوریا گفت: در تورات موسی نیز حکم بدین گونه است. رسول خدا گفتند: چه چیز به شما اجازه می داد که حکم سنگسار را آسان بگیرید؟ ابن صوریا گفت: ما هرگاه انسان شریفی مرتکب چنین عملی می شد او را وا می گذاشتیم و اگر انسان ضعیف و بیچاره ای زنا می کرد حکم سنگسار را برای او اجرا می کردیم. در نتیجه زنا در میان اشراف زادگان ما زیاد گشت تا اینکه پسر عموی پادشاه مرتکب زنا شد و او را سنگسار نکردیم ولی مرد دیگری که زنا کرد پادشاه خواست حد سنگسار را بر او جاری سازد. مردم به پادشاه گفتند: نه، اول پسر عمویت را سنگسار کن. ما گفتیم بیایید جلسه تشکیل دهیم تا قانونی کمتر از سنگسار را وضع نماییم که برای فقیر و ثروتمند یکسان باشد، ما هم شلاق زدن و سیاه کردن صورت را وضع نمودیم. بدین مفهوم که چهل تازیانه زده شود سپس صورتشان سیاه گردد، سپس مرد و زن زناکار را برعکس سوار بر الاغ می کنند و الاغ دور می زنند. یهودیان این روش را به جای سنگسار قرار دادند.

یهودیان به ابن صوریا گفتند: چقدر سریع پیامبر را آگاه کردی و ما وقتی تو را تمجید کردیم شایسته ستایش نبودی اما تو غایب بودی و ما نمی خواستیم که از تو بدگویی کنیم. گفت: پیامبر مرا به تورات قسم داد اگر چنین نمی کرد او را آگاه نمی ساختم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد مرد و زن زناکار

را رو به روی مسجد سنگسار کنند و فرمود: بعد ازاینکه قوم یهود حکم را نادیده گرفتند من احیا

کننده این حکم هستم. بعد از این واقعه خداوند سبحان این آیه را نازل کرد «یَا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیرًا مِّمَّا کُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتَابِ وَیَعْفُو عَن کَثِیرٍ»(1)

{ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب[آسمانی خود] را که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند، و از بسیاری[خطاهای شما] در می گذرد. } ابن صوریا برخاست و دو دستش را روی زانوهای پیامبر نهاد. سپس گفت: این موقعیت پناه برنده به خدا و توست. پس مواردی را که در آن به گذشت دستور داده شده ای برای ما بیان کن. رسول خدا صلی الله و علیه و آله از پاسخ به سؤال خودداری کردند. سپس ابن صوریا در مورد خواب ایشان سؤال کرد. ایشان فرمود: چشمانم به خواب می روند در حالی که قلبم بیدار است. ابن صوریا گفت: شما صحیح می فرمایید. مرا آگاه کن از جریان شباهت فرزند به پدرش و عدم شباهت به مادرش یا برعکس شباهت داشتن به مادرش و اینکه هیچ گونه شباهتی به پدرش ندارد. پیامبر فرمود: هرکدام که آبش بر آب دیگری برتری و سبقت گرفته باشد [فرزند به او شبیه تر است]. گفت: به من بگو که از پدر و مادر چه به فرزند می رسد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت طولانی بیهوش شد سپس با چهره ای بر افروخته و عرق ریزان از این حالت بیرون آمد و فرمود: گوشت، خون، ناخن و مو از زن است و استخوان، رگ و پی از مرد است. ابن صوریا گفت: درست می فرمایید. امر تو امر یک پیامبر است. در همان لحظه اسلام آورد و گفت: ای محمد کدام فرشته بر تو نازل می شود؟ ایشان فرمود: جبرئیل. گفت: او را توصیف کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله به شرح حال جبرئیل پرداختند.

سپس ابن صوریا گفت: گواهی می دهم اوصاف جبرئیل در تورات نیز مثل توصیف شماست. تو به راستی فرستاده به حق خداوند هستی. وقتی ابن صوریا اسلام آورد، قوم یهود به او اهانت کردند و او را دشنام دادند. وقتی خواستند برخیزند قوم بنی قریظه به بنی نضیر پیوستند. گفتند: ای محمد! برادران ما بنی نضیر هستند که پدر،

1- . مائده / 15

پیامبر و دین ما یکی است، هرگاه بنی نضیر یکی از ما را بکشند و از پرداخت فدیه ناتوان باشند و به جای دیه هفتاد بار شتر خرما پرداخت می کنند و هرگاه یکی از بنی نضیر به دست افراد ما کشته شوند، قاتل را می کشند و از ما دو برابر آن یعنی یکصد و چهل بار شتر خرما دریافت می کنند. و اگر مقتول زن باشد در عوض آن یک مرد ما کشته می شود و اگر یک مرد از آنها کشته شود دو مرد ما عوض آن کشته می شود. یک مرد شریف و آزاده از ما در عوض کشته شدن برده ای از بنی نضیر، کشته می شود. در حالی که دیه مجروحین ما را نصف دیه مجروحین بنی نضیر حساب می کنند پس تو بین ما و بنی نضیر قضاوت کن. همین جا بود که خداوند در مورد سنگسار و قصاص این آیات را نازل کرد.(1)

کلام خداوند متعال: «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ»(2)

{و[چه] از یهودیان: [آنان] که [به سخنان تو] گوش می سپارند[تا بهانه ای] برای تکذیب [تو بیابند]. } بیضاوی گفت: خبر است برای مبتدای محذوف یعنی «هُم سمَّاعُون». مرجع ضمیر آن گروه ها یا کسانی هستند که در راه کفر به سرعت می شتابند و میشود «سَمَّاعون» مبتدا باشد و «مِن الَذین» خبر آن. لام موجود در لِلکذب یا زاید است و یا لام در اینجا به معنای قبول کردن است. بدین مفهوم که بهتان احبار را پذیرفتند و یا برای علت و مفعول در این جمله محذوف است یعنی کلامت را شنیدند تا تو را تکذیب کنند. «سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ»(3) {برای گروهی دیگر که [خود] نزد تو نیامده اند، خبرچینی [=جاسوسی] می کنند. } منظور جمعی از گروه یهود هستند که در مجلس تو حاضر نشدند و از سر تکبر یا کینه و دشمنی شدید از تو کناره گیری کردند و معنی به هر دو صورت صحیح است. یعنی هم می توان گفت به سخن آنها گوش سپردند و پذیرفتند و هم اینکه به خاطر آنان و اطلاع دادن، به سخنان تو گوش دادند. جایز است که لام به کذب تعلق داشته باشد زیرا سماعون دومی برای تأکید تکرار شده است. یعنی گوش می سپارند تا برای قوم دیگری تکذیب کنند.

1- . مجمع البیان 3: 194 و 193
2- . مائده / 41
3- . مائده / 41

«یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»(1)

یعنی یهودیان کلمات را از جایی که خداوند مشخص کرده بود تحریف می کنند یا با بی اعتنایی به لفظ یا اینکه در ویژگی احکام تغییراتی ایجاد کردند و یا مفهوم و معنا را به گونه ای دیگر تفسیر کردند و در معنای نامناسب به کار بردند. «یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ»(2) بدین معنا که اگر حکم تحریف شده به شما ابلاغ شد آن را بپذیرید و به آن عمل کنید. «وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ» (3) در غیر این صورت اگر محمد به خلاف کلام علمای یهود حکم داد. «فَاحْذَرُواْ»(4) برحذر باشید از پذیرفتن حکمی که صادر شده است.

«وَکَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ»(5) {و چگونه تو را داور قرار می دهند.} در این آیه می خواهد شنونده را از رفتار یهودیان به شگفتی وا دارد از اینکه کسی را که به او ایمان ندارند{یعنی محمد} داور قرار می دهند و این در حالی است که این حکم برای آنها در کتاب تورات مشخص شده بود. و همچنین قصد آنها از داوری پیامبر شناخت حق نبود بلکه تنها خواستار حکمی راحت تر از حکم سنگسار بودند. «ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِ ذَلِکَ»(6) سپس

بعد از داوری از پذیرفتن حکم تو که مطابق با حکم کتابشان بود روی گرداندند.

«الَّذِینَ أَسْلَمُواْ»(7) { پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند.} پیامبرانی را توصیف می کند که پیش از رسول خدا بودند و حکم خدا را پذیرفتند. مؤمنان مشمولین این آیه هستند و در مقابل به یهودیان کنایه می زند. «لِلَّذِینَ هَادُواْ»(8) {و به موجب آن برای یهود داوری می کردند.} للّذین متعلق به فعل أنزل یا یحکم است.

1- . مائده / 41
2- . مائده / 41
3- . مائده / 41
4- . مائده / 41
5- . مائده / 43
6- . مائده / 43
7- . مائده / 44

8- . مائده / 44

«بِمَا اسْتُحْفِظُواْ»(1) به سبب دستور خداوند است که به آنها تذکر داد تا کتابشان را از دستبرد تحریف و عدم توجه حفظ کنند. «وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء»(2) { و بر آن گواه بودند. } حافظانی که کتاب را وا نمی گذارند یا تغییر نمی دهند یا احکام ناشناخته آن را آشکار و مشخص می کنند؛ همان طور که ابن صوریا انجام داد. «عَمَّا جَاءکَ»(3) از حکمی که برای تو نازل گشت دوری گزینند. «شِرْعَةً»(4) مشرب و آن مسیر ورودی آب است، که دین به آن تشبیه شده است. «وَمِنْهَاجًا»(5) و مسیری آشکار «أُمَّةً وَاحِدَةً»(6) گروهی که بر یک دین واحد و منسوخ نشده در طول زمان، متفق هستند(7).

کلام پروردگار متعال: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللّهُ»(8) {و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن } طبرسی می گوید: خداوند سبحان دستور داوری بین آنها را برای دو علت تکرار کرده است: یکی اینکه آن دو، دو حکمی هستند که خداوند در آن واحد به آن دو حکم کرده است زیرا یهودیان درباره زنای فرد محصن خواستار داوری پیامبر شدند سپس در مورد مقتول خودشان نیز محمد را داور قرار دادند. که این از گروهی از مفسرین نقل شده و از امام صادق علیه السلام نیز همین روایت شده .

و دومین حالت اینکه امر اول حکم مطلق است ولی امر دوم دلالت بر این مسئله دارد که حکم از طرف خدا نازل شده است . «وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ»(9) {از آنان برحذر باش؛ مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه در اندازند. } در این آیه دو نقل قول است: از ابن عباس که پیامبر از یهودیان برحذر باش که آنها

1- . مائده / 44
2- . مائده / 44
3- . مائده / 48
4- . مائده / 48
5- . مائده / 48
6- . مائده / 48
7- . انوار التنزیل 1: 341، 339 ، 338
8- . مائده / 49
9- . مائده / 49

در مورد احکام ساده می خواهند تو را به اشتباه بیندازند به خاطر اینکه با این کار میخواستند کاری کنند که امیدوار به اسلام آوردنشان باشی .

و قول دوم این است که در برخورد با یهودیان احتیاط پیشه کند زیرا آنها می خواهند با دروغ بستن بر تورات تو را گمراه سازند. چرا که آنها چنین اظهار می کنند که حکم تورات این گونه نیست بنابراین من حکم آیه را برای تو روشن ساخته ام.(1)

بیضاوی می گوید: چنین روایت شده است که بزرگان یهود گفتند: ما داوری را پیش محمد صلی الله علیه و آله میبریم شاید بتوانیم پیامبر را در دینش گمراه کنیم. پس گفتند: ای محمد به یقین تو می دانی که ما بزرگان یهود هستیم و اگر ما از تو پیروی کنیم تمام یهودیان دنباله رو تو خواهند بود. اگر در دشمنی و کینه ای که بین ما و قوممان وجود دارد به ضرر آنها حکم صادر کنی ما به تو ایمان می آوریم و تو را تصدیق می کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته آنها را نپذیرفت و بعد از این واقعه این آیه نازل شد.

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّهِ يَبْغُونَ»(2) {آیا خواستار حکم جاهلیت اند؟} گفته شده است: این آیه در مورد بنی قریظه و بنی نضیر نازل شد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند بین آنها داوری کند، به همان گونه که مردم دوران جاهلیت از روی برتری جویی بین کشته شدگان داوری می کردند.(3)

طبرسی رحمه الله پیرامون کلام پروردگار متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ»(4)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید.} چنین گوید: از ابن عباس روایت شده است که: رفاعه بن زید بن التابوت و سوید بن الحارث اسلام آوردنشان را آشکار کردند سپس نفاق ورزیدند. تعدادی از مسلمانان با آنان رابطه دوستی برقرار کردند که این آیه نازل شده است.(5)

1- . مجمع البیان 3: 204

2- . مائده / 50
3- . انوار التنزيل 1: 342، 341
4- . مائده / 51
5- . مجمع البيان 212:3

و طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا»(1)

{آن را به مسخره و بازی می گیرند.} گفته: این آیه را به دو صورت معنی می کنند: یکی این است که هرگاه مؤذن برای نماز اذان می گفت پیش خودشان می خندیدند و با حالت هرزگی و مسخره کنان به یکدیگر اشاره می کردند در حالی که به نماز گزاران نسبت جهل می دادند . تا مردم را از نماز و اذان گو دلسرد کنند . معنی دیگر اینکه آنها اذان گو را به خاطر نشناختن جایگاهش به منزله کسی می دانستند که با عملش بازی و سرگرمی از خود نشان می دهد. سُدّی گوید: مردی از مسیحیان که در مدینه بود صدای مؤذن را شنید که بانگ أشهد أن لا أله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله را سر می داد. گفت: دروغگو بسوزد! شب هنگام خدمتگزار او با آتشی وارد خانه شد درحالی که او و خانواده اش خوابیده بودند، پارهای از آتش بر زمین افتاد و خانه آتش گرفت و مسیحی و خانواده اش در آتش سوختند.(2)

کلام پروردگار متعال: «هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا»(3)

{بگو: ای اهل کتاب، آیا جز این بر ما عیب می گیرید.} بدین معناست که ما را انکار می کنید و بر ما خرده می گیرید. «بِشَرٍّ مِّن ذَلِکَ مَثُوبَهً»(4) {بگو: آیا شما را به بدتر از [صاحبان] این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم؟} یعنی به چیزی بدتر از آنچه شما بر ما رواداشتید به خاطر ایمانمان یعنی اگر این در نزد شما بد و دردناک محسوب می شود ما شما را به مجازاتی بدتر از آن آگاه می کنیم. یعنی اگر آن (ایمان آوردنمان) نزد شما بد است من شما را به چیزی بد عاقبت تر از آن که نزد شماست خبر می دهم. یا شما را به وجود کسانی آگاه می کنم که آنان بدتر از آن مؤمنینی هستند که شما به آنان طعنه می زنید (یعنی افراد پلیدی که واقعا سزاوار این طعنه ها باشند) که انصاف در بحث و جدال همین است (که خصم را به چیزی که حق کلامش است راهنمایی کند). «وَعَبَدَ

1- . مائده / 58
2- . مجمع البیان 3: 213
3- . مائده / 59
4- . مائده / 60

الطَّاغُوتَ»(1)

{آنان که طاغوت را پرستش کردند.} این آیه عطف بر این کلام الهی «لَّعَنَهُ اللّهُ»(2)

{خدا لعنتشان کرده.} است؛ فراء گفت: در تفسیر این آیه منظور، مسخ شدگان به میمون و کسانی هستند که طاغوت را پرستش کردند.

بیضاوی در مورد آیه «وَإِذَا جَآؤُوكُمْ قَالُوَاْ آمَنَّا»(3)

{ و چون نزد شما می آیند، می گویند ایمان آوردیم.} گفت: این آیه در مورد یهودیانی که نسبت به پیامبر نفاق ورزیدند و یا تمام منافقان نازل شده . «وَقَد دَّخَلُواْ بِالْكُفْرِ وَ هُم قَد خَرَجُوا بِهِ»(4)

بدین معنا که از پیش تو به همان حالت کافر بیرون می روند همان گونه که کافر بر تو وارد شدند بدون آنکه سخنان تو بر آنها تأثیر بگذارد.(5)

طبرسی در مورد این آیه «مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ»(6)

گفت: یعنی در میان این قوم کسانی هستند که در عمل میانه رو هستند بدون آنکه افراط یا تفریط را در پیش گیرند. جبائی گفت: منظور کسانی هستند که اسلام آوردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کردند. این نقل در تفسیر أهل بیت نیز روایت شده است. گفته شده است که منظور نجاشی و یاران او هستند. زجاج گفته که منظور قومی هستند که مانند بقیه با پیامبر دشمنی نکرده اند و ممکن است که منظور کسانی باشند که قبول داشتند مسیح بنده خداست و خدایی مسیح را ادعا نمی کردند.(7)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ»(8)

{بر هیچ [آیین بر حقی] نیستید} گفت: ابن عباس چنین روایت کرده است که گروهی از یهود پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: آیا تو تأیید نمی کنی که تورات از

1- . مائده / 60
2- . مائده / 60
3- . مائده / 61
4- . مائده / 61
5- . انوار التنزيل 1: 347
6- . مائده / 66
7- . مجمع البيان 3: 222
8- . مائده / 68

طرف خدا نازل شده است؟ پیامبر فرمود: آری، گفتند: ما به تورات ایمان می آوریم و غیر از این کتاب را تصدیق نمی کنیم. بعد این آیه نازل شد.(1)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء»(2)

{از چیزهایی که اگر بر شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند مپرسید. } گفت: در علت نزول این آیه اختلاف نظر وجود دارد. گفته شده است که: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال های بسیاری می پرسیدند تا آنجا که سؤال کنندگان زیادی دور او را می گرفتند. ایشان ناراحت شد و خطبه ایراد کرد و فرمود: از من سؤال بپرسید به خدا قسم سؤالی نیست جز اینکه من جواب سؤال را به شما اطلاع می دهم. مردی از قبیله بنی سهم به نام عبد الله بن حذافه که به نسبش افترا می زدند پرسید: ای پیامبر خدا پدر من کیست؟ پیامبر فرمود: حذافه بن قیس پدرت هست. مرد دیگری برخاست و پرسید: ای پیامبر خدا پدر من اکنون در کجاست؟ ایشان پاسخ دادند: در آتش. عمر بلند شد و پای رسول خدا صلی الله علیه و آله را بوسید و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ما شرک زادگان دیروزیم و تازه از جاهلیت و تیرگی های آن رسته ایم پس از لغزش های ما در گذر تا خداوند از تو درگذرد. پس خشم پیامبر کاسته شد. و فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست پیش از این بهشت و جهنم در پهنای این دیوار برای من نمایان گردید و در خیر و شر روزی بسان امروز ندیده بودم. این حکایت از زهری و قتاده روایت شده است.

و گفته شده است که گروهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله یک بار دیگر از روی تمسخر و امتحان کردن سؤال پرسیدند. یکی از آنها به پیامبر گفت: پدر من کیست؟ دیگری گفت: پدر من کجاست؟ و یکی دیگر به هنگام گم شدن شترش پرسید شتر من کجاست؟ و به دنبال این واقعه خداوند این آیات را نازل کرد. این از ابن عباس روایت شده است.

و از علی بن ابی طالب و ابی أمامه باهلی چنین روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی ایراد کردند و فرمود: «إن الله كتب عليكم الحج»

1- . مجمع البیان 3: 224

2- . مائده / 101

{به راستی که خداوند حج را بر شما واجب کرد} عکاشه بن محصن بلند شد و گفت: ای رسول خدا آیا هر سال فریضه حج را به جا آوریم؟ پیامبر از پاسخ خود داری کرد. تا آنجا که دو تا سه بار سؤال تکرار شد و پیامبر از پاسخ صرف نظر کرد. بعد پیامر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وای برتو. اگر بگویم آری هر سال واجب است چه خواهی کرد؟ به خدا قسم اگر بگویم بله انجام فریضه حج هر ساله واجب می شود و اگر واجب شود شما توان هر ساله آن را نخواهید داشت و اگر حج را واگذارید و انجام ندهید از دین بیرون خواهید شد. بنابراین همان گونه که من شما را آزاد نهاده ام شما نیز در طرح سؤال های بیجا اصرار نورزید. مردم پیش از شما بر اثر پرسش بسیار و بیهوده از پیامبران نابود شدند. پس هر گاه شما را به انجام کاری فرمان دادم آن را انجام دهید و هرگاه شما را از انجام کاری نهی کردم از آن کار اجتناب ورزید.

و از مجاهد نیز چنین روایت شده است که این آیه نازل شد هنگامی که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد بَحیره، سائبه، وَصیلَه و حامی سؤال پرسیدند.(1)

در مورد کلام پروردگار: «قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ»(2)

{گروهی پیش از شما[نیز] از ااین[گونه] پرسش ها کردند.} مشمولین قوم مشخص نشده است و نقل های متفاوتی وجود دارد، یکی از این نقل ها به روایت ابن عباس این است که: منظور قوم عیسی علیه السلام است که از او خواستند که مائده آسمانی از طرف خدا بیاورد سپس کفران نعمت کردند.

دومین قول این است که منظور قوم صالح است. سومین قول که از جبائی روایت شده گوید منظور قریش می باشد هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه و

1- . بَحیرَه: شتری که پنج شکم بزاید واگر شکم پنجم نر بود گوشتش حلال و اگر ماده بود گوشش را شکاف فراخی می دادند و گوشت و شیرش را بر زنان حرام می دانستند مگر اینکه بمیرد و مردار شود که در این صورت گوشتش را برای زنان تجویز می کردند. وصیله: گوسفندی که دو ماده پی

در پی زاید. سائبه: ماده شتری که ده شکم پی در پی زائیده باشد. حامی: شتر نری که ده شکم آبستن کرده باشد و او را آزاد گذارند. مجمع البیان 3: 250

2- . مائده / 102

آله خواستند که کوه صفا را به شکل طلا دربیاورد. و چهارمین قول گوید: گروهی هستند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درمورد برخی مسائل سؤال پرسیدند، از جمله اینکه: پدرم کیست؟ و سؤالهایی از این نمونه مطرح کردند. وقتی از پاسخ سؤالها اطلاع پیدا کردند، گفتند: چنین که می گویی نیست و امر خدا را منکر شدند بر این اساس نهی شدند که از پیامبر در مورد نسبهای جاهلیت سؤال بپرسند، زیرا اگر در مورد نسبهای جاهلی سؤال بپرسند، چه بسا به خاطر آنکه جواب سؤال بر خلاف عقاید آنها می باشد احکام مربوطه را تکذیب می کردند.(1)

طبرسی رحمه الله در مورد کلام پروردگار متعال «شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ»(2)

{از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت در میان خودتان فرا خوانید.} گوید: سبب نزول این آیه آن است که سه نفر به نام تمیم بن أوس الداری و برادرش عدی که این دو نفر مسیحی بودند و ابن ابی ماریه آزادکرده عمر بن العاص السهمی که مسلمان بود برای تجارت از مدینه راهی شام شدند. وسط راه که رسیدند ابن ابی ماریه مریض شد و با قلم خویش وصیت نامه نوشت. آن را در لابه لای خورجین خود گذاشت و به دو همسفر خود سفارش کرد و اموال خود را به آن دو سپرد. سپس گفت: اینها را به دست خانواده ام برسانید. وقتی وفات یافت این دو برادر خورجین را باز کردند و از هرچه خوششان آمد برداشتند و با اموال به طرف ورثه حرکت کردند. وقتی قوم او اموالش را بررسی کردند برخی از اموالی را که ابن ابی الماریه با خود برده بود نیافتند. و چون وصیت نامه را نگاه کردند متوجه شدند که در مورد تمام اموال سفارش شده است. با تمیم و عدی صحبت کردند، این دو نفر گفتند ما هیچ اطلاعی در مورد ظرف طلای او نداریم و هرچه که تحویل ما داد به دست شما رساندیم و اموال درست همان مقداری هست که به ما سپرد. قوم ابی ماریه راضی نشدند و شکایت خود را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند.

بعد از این واقعه این آیه نازل شد. این روایت را واقدی و اسامه بن زید از پدرش و گروهی از مفسرین نقل کرده اند و این داستان از طرف امام جعفر صادق

1- . مجمع البیان 3: 252 و 251

2- . مائده / 106

علیه السلام روایت شده است. مفسرین نام برده گفتند: وقتی اولین آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را خواند و تمیم و عدی را فرا خواند و از آنها خواستند در منبر خدا سوگند یاد کنند که آنها از ابی ماریه تنها همین مقدار را دریافت کرده اند و چیزی را پنهان نکرده اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو نفر را بعد از سوگند آزاد کرد. سپس ورثه آن مرد از ظرف نقره ای و طلاکاری شده که همراه تمیم و عدی بود اطلاع یافتند. آن دو نفر گفتند: این ظرف از جمله کالاهای او بود و ما آن را از او خریدیم و فراموش کردیم که شما را در جریان بگذاریم. مسئله را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح کردند و بعد این آیه «فَإِنْ عُثِرَ عَلَی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا»(1)

{و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده اند. } تا آخر نازل شد. دو نفر از ورثه میت به نام های عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه سهمیّ سوگند یاد کردند که آن دو مسیحی به مال رفیق خود خیانت کرده و دروغ گفته اند. پس پیامبر ظرف را به اولیای مرده دادند. تمیم الداری بعد از آنکه اسلام آورد گفت: خدا و رسولش راست گفتند، من ظرف را برداشتم و بعد به درگاه خداوند توبه کردم و از خداوند طلب مغفرت نمودم.(2)

طبرسی رحمه الله در مورد کلام پروردگار متعال «وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم» {و کسانی را که پروردگار خود را می خوانند. } گفت: از ثعلبی با استناد به قول عبدالله بن مسعود روایت شده است که: جمعی از قریش از کنار رسول خدا صلی الله و علیه و آله عبور کردند و اصحاب ایشان از جمله صهیب، خباب، بلال، عمار و تعدادی از مسلمانان مستضعف نیز حضور داشتند. قریشیان گفتند: ای محمد آیا از اینکه کنار این افراد نشسته ای خشنود هستی؟ آیا ما باید تابع و پیرو آنها باشیم؟ آیا این جماعت همان کسانی هستند که خداوند بر آنها منت نهاد؟ آنها را از خود دور کن، اگر چنین کنی شاید ما از تو پیروی کنیم. خداوند بعد از این واقعه این آیه «وَلاَ تَطْرُدِ» تا آخر را نازل کرد. سلمان و خباب گفتند: این آیه در مورد ما نازل شده است. اقرع بن حابس التمیمی و عیینه ابن حصن الفزاری و تعدادی دیگر که مثل

1- . مائده / 107
2- . مجمع البیان 3: 259 و 256

خودشان از مؤلفه قلوبهم(1) بودند پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و دیدند ایشان همراه با بلال، صهیب، عمار و خباب در بین مؤمنان مستضعف نشسته اند. آن جماعت را تحقیر کردند و گفتند: ای رسول خدا اگر تو به آنها بی اعتنایی کنی ما با تو خلوت می کنیم و به تو می پیوندیم. نمایندگان عرب پیش تو می آیند و خجالت می کشیم از اینکه ما را با این برده ها ببینند. اگر تو بخواهی ما کنار می رویم پس آنها را به جلسات خود دعوت کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها جواب داد، ابن حابس و ابن حصن به پیامبر گفتند: برای ما این مطلب را بنویس، نامه را آماده کردند، و علی علیه السلام را طلبیدند تا نامه ای در این زمینه بنویسد. این جماعت گفتند: ما نشسته بودیم که ناگهان جبرئیل علیه السلام با این آیه فرود آمد: «وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم» تا این آیه: «أَلَیْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاکِرِینَ» {کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند در حالی که خشنودی او را می خواهند مران.از حساب آن چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی. و بدینگونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم تا بگویند: آیا اینانند که از میان ما خدا بر ایشان منت نهاده است؟ آیا خدا به [حال] سپاسگزاران داناتر نیست. }.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از نامه خودداری کرد و پیش ما آمد و ما به او نزدیک شدیم در حالی که ایشان فرمود: خداوند رحمت را وظیفه خود دانست. و از آن پس در خدمت ایشان می نشستیم. هنگامی که می خواست برخیزد ما بر می خاستیم و ایشان ما را ترک می کرد. خداوند این آیه را نازل کرد: «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ»(2) {با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند شکیبایی پیشه کن. }

1- . «مؤلفه قلوبهم» عبارتند از مردمی که قائل به توحید خداوتد هستند، لیکن هنوز معرفت در دل هایشان راه نیافته و نفهمیده اند که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله دل هایشان را بدست می آورد و بیش از حد به آن ها محبت می کرد و یک سهم از صدقات را برای آن ها قرار داد تا دل هایشان به اسلام متمایل گردد. تفسیر قمی 1: 298

2- . کهف / 28

گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه کنار ما می نشست و به ما آنقدر نزدیک می گشت تا آنجا که نزدیک بود زانوهای ما به زانوی ایشان بچسبد. پیش از ایشان بر نمی خواستیم و هرگاه لحظه بلند شدن ایشان فرا می رسید، ما هم بلند می شدیم و بعد از ما آن حضرت بر می خواست و به ما می گفت: سپاس خداوندی که مرا نمیراند تا اینکه مرا امر کرد که نفس خود را به خاطر برخی از اقوام امتم پیشه صبر سازم، با شما زندگی می کنم و بعد از مرگم نیز با شما خواهم بود.(1)

کلام پروردگار متعال: «وَ مَا مِنْ حِسَابِکَ عَلَیْهِم مِّن شَیْءٍ» {از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست.} بیضاوی گفت: بدین معناست که حساب رسی ایمان آنها بر عهده تو نیست. چه بسا ایمان این فقرا در نزد خداوند برتر از ایمان کسانی(ثروتمندانی) باشد که تو آنها را به خاطر درخواستشان راندی و امید داشتی که آنها ایمان بیاورند. وظیفه تو هم نیست که به اسرار باطن آنها اهمیت بدهی و گفته شده که حساب رزق یعنی فقر آنها بر عهده تو نیست. برخی نیز گفته اند که مرجع ضمیر هُم مشرکان هستند. بدین معنا که نه چیزی از حساب آنها بر عهده توست و نه چیزی از حساب تو بر عهده آنان. که به ایمان آوردن آنها اهمیت بدهی و به خاطر ایمان آوردن آنها گروه مؤمنان را از خود برانی. «وَکَذَلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ» {و بدین گونه ما برخی را به برخی دیگر آزمودیم.} بدین معنا که آزمایش های دیگر نیز شامل می شود و منظور از آن تغییرات و دگرگونی های مردم در امور دنیا است. «فَتَنّا» {آزمودیم} بدین معنا که ما برخی از مردم را به وسیله عده ای دیگر در امر دین امتحان کردیم. بنابراین ما این مستضعفین را به خاطر سبقت ایمانشان بر اشراف قریش مقدم دانستیم.(2)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «وَإِذَا جَاءکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ» {و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو می آیند.} گفت: اینکه در مورد چه کسانی نازل شده است اختلاف نظر وجود دارد. از عکرمه چنین روایت شده است که: در مورد کسانی نازل شده که خداوند بلند مرتبه پیامبر را نهی کرد از اینکه آنها را از

1- . مجمع البیان 4: 305

2- . انوار التنزیل 1: 381 ، 380

خود براند. و چون پیامبر آنها را می دید به آنها سلام می گفت و می فرمود: ستایش از آن آفریدگاری است که در میان امت من چهره هایی را قرار داد و مرا به سلام کردن به آنها امر فرمود. از عطاء چنین روایت شده است که: در مورد گروهی از صحابه از جمله: حمزه، جعفر، مصعب بن عمر، عمار و تعدادی دیگر از صحابه نازل شده است؛ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد توبه کاران نازل شده است.(1)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِیَ إِلَیَّ»(2) {کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب کردند.} گوید: در اینکه این آیه در مورد چه کسانی نازل شده است اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته اند که: در مورد مسیلمه نازل شده است. زمانی که ادعای نبوت کرد. این آیه «وَلَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ» {در حالی که چیزی به او وحی نشده است.} نیز در مورد همین شخص نازل شده است. در مورد کلام پروردگار «وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنَزلَ اللّهُ» {و آن کس که می گوید: به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می کنم.} از عکرمه، ابن عباس، مجاهد، السدی نقل شده است که: در مورد یکی از کاتبان وحی به نام عبدالله بن سعد بن أبی سرح نازل شده است. هنگامی که پیامبر به او می فرمود: بنویس علیمٌ حکیمٌ ، او غفورٌ رحیمٌ می نوشت و هنگامی که می فرمود: بنویس غفورٌ رحیمٌ، او علیمٌ حکیمٌ می نوشت. عبدالله مرتد گشت و به مکه رفت. به قریش گفت: بر من نیز چون پیامبر آیه نازل می شد. فراء، زجاج و جبائی نیز این نقل قول را قبول داشتند و این واقعه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است. گروهی دیگر از مفسرین گفتند این آیه در مورد ابن ابی سرح نازل شده است. گروهی دیگر گفتند: این آیه مختص مسیلمه است. «وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ» {و آن کس که می گوید نازل می کنم} گفته شده منظور عبد الله بن سعد بن أبی سرح است که یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او این آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِینٍ» {و به یقین انسان را از عصاره ای از گل

1- . مجمع البیان 4: 307

2- . انعام/ 21

آفریدیم.} را تا آیه «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» (1){آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم.} إملاء می کرد؛ بر سر زبان ابن ابی سرح چنین جاری گشت: «فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ»(2) {آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.} و همین آیه را دیکته کرد و گفت: آیه بدین گونه نازل شده است. اینچنین دشمن خدا مرتد شد. ابن ابی سرح گفت: اگر محمد فرد راستگویی باشد بی گمان بر من نیز همچون او آیه نازل می شود و اگر او دروغگوست من هم سخنانی مانند سخنان او می گویم. ابن ابی سرح مرتد گشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله ریختن خونش را واجب دانست. عثمان که ابن ابی سرح در کنف حمایت او بود روز فتح مکه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابن سرح بگذر. رسول خدا ساکت شد. سپس دوباره تکرار کرد. پیامبر سکوت اختیار کردند. باز دوباره تکرار کرد. پیامبر فرمود: او تحت اختیار توست. وقتی که عثمان بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحابش کردند و فرمود: آیا من نگفتم هرکس ابن سرح را دید باید او را بکشد؟ عبد الله بن بشر گفت: ای رسول خدا چشمم به شما بود که به من اشاره کنید تا او را بکشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیامبران با گوشه چشم و اشاره دستور قتل کسی را نمی دهند.(3)

کلام پروردگار متعال: «وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِیَ آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا»(4)

{و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت.} طبرسی - نور بر قبر او ببارد - گفته: در معنی و مفهوم آن اختلاف وجود دارد؛ از ابن عباس و ابن مسعود و أبی حمزه ثمالی نقل شده که منظور بلعم بن باعور(5)

است. گروهی از مفسرین روایت کرده اند که أبوحمزه گفت: خدا بهتر می داند اما آنچه به ما رسیده

1- . مؤمنون / 14
2- . مؤمنون / 14
3- . مجمع البیان 4: 335
4- . اعراف / 175

5- . در منبع چنین آمده: مردی پیرو دین موسی علیه السلام بود و در شهری زندگی می کرد که موسی پا گذاشته بود و اهالی آن کافر بودند و این در حالی بود که اسم اعظم خداوند را همراه داشت و مستجاب الدعوه بود. به او بلعم ابن باعورا گفته شد که از قوم بنی هاب بن لوط بود.

این است که منظور امیه بن ابی صلت شاعر ثقفیّ است. داستان چنین است که امیه بن ابی صلت کتاب های پیشین را خوانده بود و دانست که خداوند سبحان در همان وقت پیامبری خواهد فرستاد. به این امید بود که ممکن است خودش همان پیامبر و فرستاده خدا باشد. پس وقتی محمد صلی الله علیه و آله فرستاده شد بر او حسادت ورزید و وقتی از کنار کشته های بدر رد شد آنها را مورد خطاب قرار داد و گفت: محمد آنها را کشته است؛ پس گفت: اگر محمد پیامبر بود خویشاوندانش کشته نمی شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از مرگ امیه بن أبی صلت از خواهر او تقاضا کرد که شعری بسراید و او چنین سرود:

پروردگارا حمد و بخشندگی و فضل از آن توست و هیچ چیز بالاتر از تو وجود ندارد.

تو مالک و مسلط بر عرش آسمانی. همه در مقابل عزتت خاضع و فروتن هستند و سر به سجده می گذارند.

و این شعر قصیده ای طولانی است و تا آخر قصیده ادامه داد. سپس قصیده ای دیگر سرود:

مردم همگی برای حساب رسی حاضر می شوند: انسان بدبخت و در رنج و انسان خوشبخت.

قصیده ای دیگر:

و در مقابل عرش الهی حاضر می شوند. خدا امور آشکار و نهان را می داند.

در روزی که امر آن خدایی که رحمن، رحیم، حی و حاضر است می آید. در آن روز وعده های خداوند عملی می شود.

پروردگارا ! یا از گناهم می گذری که عفو تو آرزوی من است و یا عقوبت و مجازات می کنی که قطعاً انسان بی گناه را هیچ گاه مجازات نمی کنی.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شعرش ایمان آورد و قلبش کفر ورزید. خداوند متعال بعد از این واقعه این آیه را نازل کرد: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ».

و از سعید بن مسیب چنین روایت شده که: این شخص أبوعامر نعمان بن صیفی راهبی بود که پیامبر اسم فاسق را برای او برگزید. او در عصر جاهلیت

ص: 75

مسیحی شده و به جامه رهبانیت در آمده بود. وارد مدینه شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: تو چه آورده ای؟ ایشان فرمود: دین راستین اسلام، دین ابراهیم را آورده ام. گفت: من هم بر همین دین هستم، ایشان فرمود: تو پیرو دین حنیف نیستی بلکه تو در این دین چیزهایی را وارد کرده ای که در آن نیست. أبو عامر گفت: خداوند هر یک از ما را که دروغ گو است محروم و تنها بمیراند. راهی شام شد و کسی را به طرف منافقان فرستاد که آماده جنگ شوید. سپس به سوی قیصر روم رفت و سپاهی را آورد تا رسول خدا صلی الله و علیه و آله را از این شهر بیرون کند. ولی أبوعامر در شام مرد در حالی که محروم و تنها بود.

گفته شده منظور از منافقان اهل کتاب هستند کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شناسند درست همان گونه که پسران خود را می شناسند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: منظور اصلی همان بلعم است، سپس خداوند او را مثال زد برای هر کسی که هوای نفسش را در بین امت اسلامی بر هدایت الهی مقدم بدارد.(1)

طبرسی رحمه الله در مورد کلام خداوند متعال «لاَ تَخُونُواْ اللّهَ»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا خیانت مکنید.} گوید: عطا گفته: از جابر بن عبدالله شنیدم که می گفت: أبو سفیان از مکه خارج شد و جبرئیل پیش رسول خدا صلی الله و علیه و آله آمد و گفت: ابو سفیان در فلان مکان است. شما هم اکنون با محرمانه نگه داشتن جریان به سوی وی حرکت کنید. پس یکی از منافقان برای ابوسفیان چنین نوشت: محمد قصد شما را کرده است و می خواهد به طرف شما بیاید. پس احتیاط پیشه سازید و مواظب خود باشید. بعد از این واقعه خداوند این آیه را نازل کرد.

سدّی گوید: منافقان از رسول خدا صلی الله و علیه و آله مطالبی را که باید پوشیده می داشتند می شنیدند و به دیگران می گفتند و به این ترتیب به گوش مشرکان می رسید. کلبی و زهراوی چنین تفسیر کردند که این آیه در مورد أبی لبانه بن عبدالمنذر انصاری نازل شده است. قضیه از این قرار بود که رسول خدا صلی الله

1- . مجمع البيان 4: 500، 499
2- . انفال / 27

و علیه و آله یهودیان بنی قریظه را به مدت بیست و یک شب محاصره کرد. یهودیان از رسول خدا خواستار صلح براساس همان روشی شدند که با برادران یهودیشان، بنی نضیر رفتار کرده بود. و آن روش این بود که اجازه دهند از سرزمین خود کوچ کرده و به برادران خود در اذرعات و اریحیات در سرزمین شام ملحق گردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفتند و فرمود: باید تسلیم حکم سعد بن معاذ گردید. بعد از پذیرفتن حکم گفتند: أبولبانه را به سوی ما بفرست. أبولبانه را خیر خواه خود می دانستند زیرا زن، فرزند و مالش درمیان قوم بنی قریظه بود. رسول خدا صلی الله و علیه و آله أبولبانه را به طرف بنی قریظه فرستاد. وقتی ابو لبانه به میان آنها رفت، از او پرسیدند: ای أبولبانه نظر تو چیست؟ آیا ما حکم سعد بن معاذ را بپذیریم؟ أبولبانه با دستش به گردن خویش اشاره کرد یعنی سعاد بن معاذ به کشتن شما حکم می دهد. شما حکم سعد را نپذیرید. جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و او را از جریان ابولبانه آگاه کرد. أبولبانه گفت: به خدا قسم هنوز از جای خود حرکت نکرده بودم که متوجه شدم به خدا و رسول او خیانت کرده ام و بعد از این واقعه این آیه نازل شد. ابولبانه بعد از نزول این آیات خود را با طناب به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت: به خدا قسم نه غذایی می خورم ونه آبی می نوشم تا اینکه خدا مرا بمیراند یا توبه ام را بپذیرد. هفت روز در مسجد اعتصاب کرد و در طول این هفت روز غذا و آب نمی خورد تا اینکه بیهوش بر زمین افتاد. سپس خداوند توبه او را پذیرفت و به او گفته شد: ای أبولبانه توبه تو پذیرفته شد. او گفت: نه به خدا قسم خود را مبرا نمی دانم مگر آنکه رسول خدا صلی الله و علیه و آله بیاید و مرا عفو کند. رسول خدا آمد و او را با دست خود باز کرد و بخشید. سپس أبولبانه گفت: توبه من زمانی کامل است که قبیله و اقامتگاهم را که در آن مرتکب گناه شده ام ترک کنم و ازاموالی که در آنجا دارم چشم بپوشم. رسول خدا صلی الله و علیه و آله فرمود: اگر یک سوم مالت را ببخشی تو را کفایت می کند و این داستان از امام محمد باقر و امام صادق علیهم السلام روایت شده است. (1)

1- . مجمع البیان 4: 536 و 535

خداوند متعال فرمود: «مَا کَانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَن یَعْمُرُواْ»(1) {مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند.} بدین معناست که با اجازه یا به اجبار وارد شوند یا اقدام به تعمیر خرابه ها ی مسجد کنند یا اینکه از اهل مسجد باشند «مَسَاجِدَ الله»(2) {مساجد خدا} گفته شده است که معنای خاص آن مسجدالحرام و معنای عام آن تمام مساجد است.

مؤلف: در کتاب احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام گفته خواهد شد که کلام خداوند متعال: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ»(3) {آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند[کار] کسی پنداشته اید.} تا آخر. این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام، عباس و طلحه بن شیبه نازل شد. آن گاه که به یکدیگر فخر می فروختند. طلحه گفت: من صاحب خانه خدا و کلید دار آن هستم. عباس گفت: من ساقی حاجیان کعبه هستم و علی علیه السلام گفت: متوجه نمی شوم شما دو نفر چه می گویید. به مدت شش ماه، پیش از مردم به طرف خانه خدا نماز خواندم و من مجاهد در راه خدا هستم و بعد این آیه نازل شد.

طبرسی رحمه الله در مورد کلام پروردگار متعال «یُرِیدُونَ»(4) {می خواهند} گوید: یعنی یهودیان و مسیحیان «أَن یُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ»(5) {نور خدا را خاموش کنند.} منظور از نور خداوند همان قرآن و اسلام یا دلیل و برهان است.

و در مورد کلام خداوند «بِالْبَاطِلِ»(6) گوید: بدین مفهوم که در امر قضاوت رشوه گرفتید.«وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ»(7) {و [آنان را] از راه خدا باز می دارند.} بدین مفهوم که مانع اسلام آوردن دیگران شدند.(8)

ص: 78

1- . توبه / 17
2- . توبه / 18
3- . توبه / 19
4- . توبه / 32
5- . توبه / 32
6- . توبه / 34
7- . توبه / 34
8- . مجمع البیان 5: 23 و 25 و 26

مؤلف: تفسیر واژه فراموش کاری در باب ولادت نبی اکرم صلی الله و علیه و آله ذکر شد.

کلام پروردگار متعال: «وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ»(1) {برخی از آنان در [تقسیم] صدقات بر تو خرده می گیرند.} از أبی سعید خدری چنین روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله و علیه و آله غنایم را تقسیم می نمودند. و ابن عباس گفت: غنایم منطقه هوازن در جنگ حنین تقسیم گشت. در همان هنگام ابی خویصره تمیمی که حرقرص بن زهیر که اصل خوارج بود، پیش پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا عدالت پیشه کن. رسول خدا فرمود: وای بر تو. اگر من عدالت رعایت نمی کنم چه کسی عدالت را رعایت می کند. عمر گفت: ای رسول خدا اجازه دهید که گردنش را بزنم. رسول خدا فرمود: او را واگذار چرا که خویصر دوستانی دارد که شما نماز و روزه خود را در مقابل نماز و روزه آنها بسیار بی ارزش و بی مایه به حساب می آورید. ولی با این حال از دین بیرون می روند همان گونه که تیر از کمان بیرون می رود. و تیر انداز به پر تیرش نگاه می کند و چیزی نمی یابد، سپس به آهنی که بر تیر و کمان بپیچند (آهن پیکان) می نگرد و باز چیزی نمی یابد. سپس به سر پیکان می نگرد و باز چیزی نمی بیند. تیر بین سرگین و خون فرو رفته و از خود اثری نگذاشته است. نشانه آنها این است که در میانشان سیاه پوستی است که یکی از دو پستانش مثل پستان زن، یا مثل یه تکه گوشت آویزان است و به حرکت در می آید. هنگامی که مردم دچار سستی عقیده شوند و اختلاف ورزند خروج می کند.

و در سخن دیگر گفته شده است: هرگاه حمله کردند آنها را بکشید. هرگاه حمله کردند آنها را بکشید. بعد از این گفتگو این آیه نازل شد، أبوسعید خدری گفت: گواهی می دهم که من این سخن را از رسول خدا صلی الله و علیه و آله شنیدم و گواهی می دهم هنگامی که علی علیه السلام خوارج را کشت من همراه او بودم. در آن هنگام علی از کنار مردی با همان توصیفات و خصوصیاتی که رسول خدا بیان کردند عبور کرد. ثعلبی نیز با سند همین واقعه را در تفسیر خود روایت کرده است.

1- . توبه / 58

کلبی گفت: این آیه در مورد منافقانی نازل شد که قلب هایشان با هم متحد بود. یکی از این افراد به نام ابن الحواظ به پیامبر گفت: برای چه به طور مساوی تقسیم نمی کنی؟ بعد از اظهار این سخن، خداوند این آیه را نازل کرد. حسن گفت: در حالی که پیامبر مشغول تقسیم غنایم بودند مردی به خدمت پیامبر آمد و گفت: آیا نمی دانی که خداوند به تو امر کرده است که صدقات را در بین فقیر و مسکین پخش کنی؟ ایشان فرمود: آری. آن مرد گفت: پس چه شده که غنایم را بین چوپانان تقسیم می کنی؟ ایشان فرمود: موسی پیامبر خدا چوپان بود. و چون آن مرد رفت ایشان فرمود: از ارتباط با این مرد اجتناب کنید. ابن زید گفت: منافقان گفتند: محمد غنایم را تنها به کسانی می دهد که دوستشان دارد و فقط عشق و علاقه خود را معیار تقسیم غنایم قرار داده است و بعد از این سخن، این آیه نازل شد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: این آیه بیش از دو سوم مردم را شامل می شود.

«یَلْمِزُکَ»(1) بدین معناست که به تو عیب می گیرند و به تو زخم زبان می زنند.(2)

طبرسی رحمه الله در مورد کلام پروردگار متعال «وَمِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ»(3) {از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند} گوید: گفته شده است: این آیه در مورد گروهی از منافقان، از جمله خلاس بن سوید، شاس بن قیس، مخشی بن حمیر، رفاعه بن منذر و تعدادی دیگر نازل شده است. این گروه سخنان نامناسب و نا بجا می گفتند. یکی از آنها گفت: این سخنان را نگویید و مواظب گفتار خود باشید که ما می ترسیم گفته های شما به گوش محمد برسد بعد بر ما هجوم آورد. خلاس گفت: ما هرچه دلمان بخواهد می گوییم سپس پیش محمد می رویم و حرف های ما را تصدیق می کند. چرا که محمد گوش شنوایی دارد. خداوند هم این آیه را نازل کرد.

و گفته شده است: این آیه در مورد یکی از منافقان به نام نبتل بن حارث نازل شد. او مردی سیاه چهره با چشمانی قرمز رنگ، گونه هایی گندمگون و بد قیافه بود.

1- . توبه / 58

2- . مجمع البيان 5: 41 و 40
3- . توبه / 61

نبتل سخنان رسول خدا صلی الله و علیه و آله را با دروغ می آراست و به گوش منافقان می رساند. او را از این کار نهی کردند ولی او در جواب گفت: محمد گوش شنوایی دارد و هرکس با محمد سخن گوید او را تأیید می کند. ما هر آنچه که دوست داشته باشیم می گوییم سپس پیش محمد می رویم و پیش او قسم می خوریم و در نتیجه محمد سخنان ما را تصدیق می کند. نبتل کسی است که رسول خدا صلی الله و علیه و آله در مورد او فرمود: هر کس بخواهد شیطان را ببیند باید به نبتل بن حارث بنگرد. این روایت از محمد إسحاق و دیگران نقل شده است. گفته شده است: این آیه در مورد دسته ای از منافقان نازل شد که از جنگ تبوک باز ماندند.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک باز گشتند آن گروه پیش مؤمنین آمدند و از آنها به خاطر عدم شرکت در جنگ معذرت خواهی کردند و دلیل تراشی نمودند و از رزمندگان جنگ عاجزانه درخواست داشتند تا عذرشان را بپذیرند. در این هنگام این آیه نازل شد.گفته شده است: این آیه در مورد حلاس بن سوید و تعدادی دیگر از منافقان نازل شده است. اینان گفتند: اگر محمد در این سخن راستگو باشد ما از خر هم فرو مایه تریم. غلامی از انصار به نام عامر بن قیس کنار این منافقان بود گفت: به خدا قسم محمد سخن حق می گوید و شما فرومایه تر از خر هستید. سپس پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان اطلاع داد. پیامبر منافقان را فرا خواند و در مورد این سخنان از آنها پرسید آنها هم سوگند خوردند که عامر یک دروغگوست. بعد این آیه نازل شد. این روایت از قتاده و السدی نقل شده است.

«هُوَ أُذُنٌ»(1) {او گوش خوبی برای شماست.} بدین معناست که پیامبر به سخنانی که به او گفته می شود گوش می سپارد، بدان عنایت می ورزد و می پذیرد.(2)

کلام پروردگار متعال: «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»(3) {دست های خود را فرو می بندند.} یعنی از انفاق یا جهاد «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ»(4) {خدا را فراموش کردند، پس

1- . توبه / 61
2- . مجمع البیان 5: 44

3- . توبه / 67
4- . توبه / 67

[خدا هم] فراموششان کرد.} بدین معنا که اطاعت از خداوند را فرو گذاشتند، بنابراین خداوند هم آنها را در آتش رها کرد یا از فرو فرستادن رحمت و اعطای اجر و پاداش به آنها دست کشید. «بِخَلاقِهِمْ»(1) یعنی با بهره و سهم آنها از دنیا « وَخُضْتُمْ » (2)

یعنی در کفر و تمسخر فرو رفتند.

مؤلف: علت نزول این کلام پروردگار «يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ» (3) {به خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند.} در باب اعجاز قرآن بیان شد.

کلام پروردگار متعال: «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ»(4) {و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همّت گماشتند.} بدین معنا که به کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله درسپیده دم یا رمیدن شتر پیامبر یا با بیرون کردن ایشان از مدینه یا اختلاف افکندن بین اصحاب پیامبر همت ورزیدند.

طبرسی رحمه الله در مورد کلام پروردگار «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللّهَ»(5) {و از آنان کسانی اند که با خدا عهد کرده اند.} چنین گفت: روایت شده است که در مورد ثعلبه بن حاطب که یکی از انصار بود نازل شده است. ثعلبه به رسول خدا صلی الله و علیه و آله گفت: از خداوند بخواهید که مالی را به من ارزانی کند. ایشان فرمود: ای ثعلبه آن مال اندکی که شکرش را به جا بیاوری بهتر است از مال فراوانی که توان سپاسگذاری از آن را نداشته باشی. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی تو نیست؟ قسم به کسی که جانم در دست قدرت اوست، اگر اراده کنم که این کوهها تبدیل به طلا و نقره گردند و همراهم به حرکت درآیند بدون شک چنین خواهد شد. سپس بعد از این سخن دوباره پیش پیامبر آمد و گفت: ای رسول الله از خداوند بخواه که به من مالی عطا کند. قسم به کسی که تو را به حق فرستاد اگر خداوند به من مالی ارزانی دارد بدون شک حق تمام صاحبان حق را تمام و کمال خواهم داد. رسول خدا

1- . توبه / 69
2- . توبه / 69
3- . توبه / 74

4- . توبه / 74
5- . توبه / 75

صلی الله علیه و آله چنین دعا کردند: پروردگارا به ثعلبه مالی را اعطا کن. پس از این دعا ثعلبه گوسفندی خرید. بر تعداد آن گوسفند افزوده شد چنان که کِرم زاد و ولد دارد. فضای شهر مدینه برای چراندن تنگ گشت و از این شهر بیرون آمد و در یکی از بیاباَنهای شهر اقامت گزید. تعداد گوسفندان همچنان افزایش می یافتند تا اینکه از مدینه دور گشت و به سبب این گوسفندان از نماز جمعه و نماز جماعت باز ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور مالیات را فرستاد تا زکات را بگیرد. ثعلبه بخل ورزید و از دادن زکات خود داری کرد و گفت: آنچه پیامبر می خواهد نوعی جزیه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر ثعلبه وای بر ثعلبه. به نقل از أبی أمامه باهلی بعد از این واقعه این آیات نازل شد.

از ابن عباس و ابن جبیر و قتاده چنین روایت شده است که: ثعلبه وارد مجلسی از گروه انصار شد و آنها را گواهی گرفت که اگر خداوند از فضل خویش به من نعمتی عنایت کند من زکات آن را خواهم داد و حق صاحبان حق را تمام و کمال پرداخت خواهم نمود و با آن صله رحم انجام می دهم. خداوند او را امتحان کرد و بعد پسر عموی ثعلبه مرد و وارث اموال او گردید اما او به وعده های خود جامه عمل نپوشاند. بعد از این واقعه خداوند این آیات را نازل کرد.

از حسن و مجاهد روایت شده است که: این آیات در مورد ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر نازل شد. این دو نفر از قبیله بنی عمرو بن عوف بودند. آن دو گفتند: اگر خداوند به ما مالی ارزانی دارد بی گمان زکات مالمان را پرداخت خواهیم کرد. ولی وقتی مال به آنها داده شد بخل ورزیدند. از ضحاک روایت شده است که: این آیه در مورد برخی از منافقان از جمله نبتل بن الحارث، جد بن قیس، ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر نازل شده است. از کلبی روایت شده است که این آیه در مورد حاصب بن أبی بلعه نازل شد. او ثروت کلانی را برای تجارت به شام فرستاد و رسیدن مالش به طول انجامید و به خاطر آن دچار ناراحتی و تنگنا شد و قسم خورد اگر خداوند

آن مال را به او برگرداند حتما انفاق نماید. پروردگار متعال مالش را به او بازگرداند ولی حاصب به وعده خویش عمل نکرد.(1)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ»(2)

گوید: به معنای این است که خرده می گیرند. «الْمُطَّوِّعِينَ»(3) {از روی میل} کسانی که داوطلبانه زکات می پردازند. «وَالَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ»(4)

خرده می گیرند بر تهی دستانی که تنها تواناییشان در پرداخت زکات اندک است. «سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ»(5)

خداوند استهزاء آنها را به شدت جزا می دهد. «سَبْعِينَ مَرَّةً»(6) {هفتاد بار} این عدد برای مبالغه بکار رفته است و عدد خاصی را مد نظر قرار نمی دهد زیرا عرب برای مبالغه، عدد هفت و هفتاد را به کار می برد.(7)

«الأَعْرَابُ»(8) جمعیت بادیه نشین «أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا»(9) {در کفر و نفاق [از دیگران] سخت تر} منظور از اعراب کسانی هستند که در اطراف شهر ساکن هستند و منظور آیه این است که بادیه نشینان در کفر و نفاق سخت تر و سنگدل تر از مردم شهرند.؛ چرا که آنها از آموزش و تربیت دور، از مکانهای علمی و از شنیدن قرآن و برکات وحی دور هستند و « وَأَجْدَرُ »(10)

شایسته تر و سزاوارتر «وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا»(11)

عده ای از منافقان بادیه نشین انفاق در راه جهاد و خیر را غرامت و خسارت می پندارند زیرا به پاداش و اجر و ثواب اخروی امید ندارند.

1- . مجمع البیان 5: 53
2- . توبه / 79
3- . توبه / 79
4- . توبه / 79
5- . توبه / 79
6- . توبه / 80

7- . مجمع البيان 5: 55 و 54
8- . توبه / 97
9- . توبه / 97
10- . توبه / 97
11- . توبه / 98

«وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ»(1) منتظر نزول حوادث ناگوار روزگار و سرانجامِ نافرجام برای شما هستند و در انتظار مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر می برند تا به شرک و شرک ورزی باز گردند. «عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ»(2)

حوادث ناگوار بر سر این منافقان خواهد آمد. بدین معنا که حوادث ناگواری که برای شما انتظار آن را می کشند به خودشان خواهد رسید و منافقان برای همیشه مغلوب و شکست خورده خواهند بود. «وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ»(3) {و دعاهای پیامبر} عده ای از عرب های بادیه نشین با همین انفاق آرزوی شفاعت و دعای خیر پیامبر را دارند. «أَلا إِنَّهَا»(4)

یعنی دعای پیامبر مایه تقرب آنها به درگاه خداست و آنان را به پاداش و ثواب نزدیک می سازد.

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم»(5)

گفته: یعنی کسانی که در اطراف شهر شما ساکن هستند. گفته شده است: منظور جهینه، مزینه، أسلم، أشجع و غفار هستند که خانه هایشان در اطراف شهر مدینه بود. «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ»(6)

یعنی منافقان مدینه «مَرَدُواْ عَلَى النِّفَاقِ»(7) بر نفاق خود خو گرفته اند و در انجام امر نفاق جرأت به خرج می دهند یا نفاق دارند و بر نفاق خود اصرار می ورزند. «سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ»(8) {به زودی آنان را دو بار عذاب می کنیم.} یعنی در دنیا رسوایشان می کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله تعدادی از این منافقان را نام برد و طی ایراد خطبه، روز جمعه آنها را از مسجد بیرون کردند و فرمود: بیرون بروید چرا که شما منافق هستید. بار دوم در قبر عذاب می بینند. روایت شده است که: یک بار در دنیا با کشته شدن یا اسیر شدن و یک بار هم در قبر عذابشان می دهیم. روایت دیگر بدین

1- . توبه / 98
2- . توبه / 98
3- . توبه / 99

4- . توبه / 99
5- . توبه / 101
6- . توبه / 101
7- . توبه / 101
8- . توبه / 101

گونه است که: منافقان را در دو نوبت به گرسنگی مبتلایشان می کنیم. عده ای دیگر گفته اند: یک بار آنها را با گرفتن زکات و یک بار هم به عذاب قبر عذاب می دهیم. عده ای گفته اند: یک بار با خشمگین کردن آنها از دست اسلام و یک بار هم با عذاب و فشارهای قبر عذاب می دهیم. گفته شده: یک بار با اقامه حدود و یک بار با عذاب قبر عذاب می دهیم. «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ»(1) {و دیگرانی هستند که اعتراف می کنند.} ابو حمزه ثمالی گفت: به ما خبر رسیده که منظور از افرادی که به گناه خود اعتراف کردند سه نفر از انصار به نام أبولبابه بن عبدالمنذر، ثعلبه بن ودیعه و أوس بن حذام بودند. بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ تبوک بیرون رفتند این سه نفر عقب نشینی کردند و بعد از آنکه شنیدند که آیه ای در مورد کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله عقب ماندند نازل شده است به یقین دانستند که بدبخت شده اند و با طناب خود را به ستون های مسجد بستند. بر همین حال بودند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ باز گشتند و از احوال آنها جویا شد. به ایشان خاطر نشان کردند: قسم خورده اند که تا رسول خدا به دست خود آنها را باز نکند آزاد نگردند. ایشان هم فرمود: من هم قسم می خورم که تا دستوری در مورد آنها به من نرسد طناب را باز نکنم. پس چون جمله «وَ عَسَی اللهُ أَن یَتُوبَ عَلَیهِم»(2)

{امید است خدا توبه آنان را بپذیرد.} نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف آنها رفت و طناب را باز کردند. این سه نفر آزاد گشتند و رفتند. بعد اموال خود را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. عرضه داشتند: ای پیامبر این اموال را در عوض اینکه از دستور تو عقب ماندیم بگیر و صدقه بده. رسول خدا فرمود: دستوری در مورد گرفتن این اموال به من نرسیده است. بعد این آیات نازل شد: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»(3)

{از اموال آنان صدقه ای بگیر}

از ابن عباس روایت شده است: که این آیات در مورد یک گروه ده نفری از جمله أبولبابه و علی بن أبی طلحه نازل شده است. ابن جبیر و زید بن أسلم نقل کرده

1- . توبه / 102
2- . توبه / 102
3- . توبه / 103

اند که تعداد آنها هشت نفر است. از جمله آنها أبولبابه، هلال، کردم و ابوقیس است. قتاده گفته است آنها هفت نفر هستند. عده ای دیگر آن تعداد را پنج نفر دانسته اند.

مجاهد گفت: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: این آیه در مورد أبولبابه نازل شده است و نامی از افراد دیگر ذکر نکردند و سبب نزول این آیه را جریانی دانسته اند که بین أبو لبابه و قبیله بنی قریظه شکل گرفت. آن گاه که أبو لبابه به این قبیله گفت: اگر به حکم پیامبر تن در دهید او شما را اعدام می کند. زهری نقل کرده است که: این آیه در مورد أبولبابه نازل شده است. هنگامی که در جنگ تبوک از رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب افتاد و خود را با طناب به ستون مسجد بست و جریانش بیش از این ذکر شد. أبولبابه گفت: ای رسول خدا توبه من کامل نگردد مگر آنکه منزلگاهم که در آنجا مرتکب گناه شدم را ترک و از اموالم صرف نظر کنم. حضرت فرمود: ای أبولبابه پرداخت یک سوم از اموالت، تو را کفایت می کند. در تمام روایت ها گفته شده است که رسول خدا صلی اله علیه و آله یک سوم مال أبولبابه را گرفت و دو سوم دیگر را به خودش باز گرداندند. زیرا خداوند متعال فرمود: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»(1) {از اموال آنان بگیر} و نگفته است تمام اموال آنها را بگیر.(2)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «مَا كَانَ لِلنَّبِیِّ»(3)

{بر پیامبر سزاوار نیست.} چنین گفت: در تفسیر حسن آمده است که مسلمانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا تو برای پدران ما که به مرگ جاهلیت مردند طلب مغفرت نمی کنی؟ بعد خداوند این آیه را نازل کرد و با این آیه مشخص کرد که پیامبر و انسان مؤمن نباید کافر را دعا و برای او طلب آمرزش کنند.

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «وَمَا كَانَ اللّهُ لِیُضِلَّ»(4)

{و خدا بر آن نیست که گروهی را بی راه بگذارد.} گفت: روایت شده است که عده ای از مسلمانان

1- . توبه / 103
2- . مجمع البيان 5: 67 و 66
3- . توبه / 113
4- . توبه / 115

قبل از آنکه واجبات دین نازل شود از دنیا رفتند. مسلمانان گفتند: ای رسول خدا برادران ما که قبل از نزول واجبات دین از دنیا رفتند جایگاه و منزلتشان نزد خداوند چگونه است؟ و بعد این آیه نازل شد. برخی گفته اند: وقتی برخی از قوانین منسوخ شدند و گروهی از مردم مردند در حالی که همان قوانین پیشین را در طول زندگیشان اجرا می کردند و از قوانین جایگزین شده مثل تغییر قبله و قوانین و احکامی از این دست اطلاعی نداشتند و پیشینیان بر همان احکام اولیه از دنیا رفته بودند، مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از چنین وضعیت پیش آمده سؤال پرسیدند که خداوند این آیه را نازل کرد. این آیه مشخص کرد که افرادی که به این قبله نماز خوانده باشند مورد عذاب واقع نمی شوند و اگر حکم نسخ قبله را بشنوند و به حکم نسخ شده توجهی نکنند در این صورت عذاب می بینند. (1)

«وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ »(2) {و چون سوره ای نازل شود از میان آنان کسانی هستند که می گویند } یعنی از منافقان «مَّن يَقُولُ»(3)

با حالت تکذیب و انکار منافقان به یکدیگر می گفتند: «أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ»(4)

{[این سوره] کدام یک از شما را افزود؟ } «إِيمَانًا»(5) { ایمان } گفته شده است که: منافقان به مؤمنینی که ایمانشان ضعیف بود گفتند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزایش داده است یعنی یقین و بصیرت «وَأَمَّا الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ»(6)

{اما کسانی که در دل هایشان بیماری است. } یعنی شک و نفاق «فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَی رِجْسِهِمْ»(7)

{ پلیدی بر پلیدیشان افزود. } نفاق و کفر جدیدی بر نفاق و کفر قبلیشان افزوده گشت زیرا منافقان در این سوره شک داشتند چنان که در سوره های پیشین نیز شک می کردند. « أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ »(8)

امتحان

1- . مجمع البیان 5: 77 و 76

2- . توبه / 124
3- . توبه / 124
4- . توبه / 124
5- . توبه / 124
6- . توبه / 125
7- . توبه / 125
8- . توبه / 126

می شوند. «فِی کُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ»(1)

هر سال یک بار یا دوبار به مریضی و گرسنگی یا جهاد همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله امتحان می شوند و نصرت و یاری از جانب خداوند و رسولش نمی بینند و هر آنچه از کشتن و اسیری یا خشک سالی یا رسوا شدن به این منافقان می رسد و از پلیدی درونشان و بلا و مصیبت و بی پردگی و محرومیت از باران و از بین رفتن محصولات به چشم می بینند روی آنها اثری نمی گذارد و عبرت نمی گیرند.

«نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ»(2) یعنی به آن اشاره می کنند. «هَلْ یَرَاکُم مِّنْ أَحَدٍ»(3) {[و می گویند] آیا کسی شما را می بیند؟ } و آنها این کار را می کنند زیرا آنها منافقانی هستند که از آگاهی یافتن دیگران از اعمالشان می ترسند. «ثُمَّ انصَرَفُواْ» (4)

خداوند آنها را از مجالس مذهبی و دریافت حقایق ایمان باز داشت. «صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم»(5)

خداوند قلب های آنها را از فواید و امتیازاتی که مؤمنین بهره می برند و یا از رحمت و ثواب الهی، برمی گرداند.(6)

کلام پروردگار متعال: «أَلا إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ»(7)

{ آگاه باشید که آنان که دل می گردانند [و می کوشند] }

مؤلف: تفسیر این آیه در کتاب الاحتجاج بیان شده است.

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ»(8)

{کسانی کتاب[آسمانی] به ایشان دادیم.} گفت: منظور اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به ایشان ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند. به قرآن شهادت دادند و از

1- . توبه / 126
2- . توبه / 127

3- . توبه / 127
4- . توبه / 127
5- . توبه / 127
6- . مجمع البيان 5: 86 و 85
7- . هود / 5
8- . قصص / 52

نزول این کتاب خوشحال شدند زیرا به آن ایمان آورده اند. «مِنَ الأَحْزَابِ»(1)

{ هر کس از گروهای [مخالف]} یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان برخی از مطالب قرآن و هر آنچه از احکام این کتاب را که مخالف قوانین و احکام کتاب های خودشان بود انکار کردند. از ابن عباس روایت شده است: منظور از کسانی که کتاب قرآن بر آنان فرو فرستاده شده آن گروه از اهل کتاب هستند که به سان عبدالله بن سلام و یارانش ایمان آورده بودند و از نزول قرآن بر قلب پیامبر خوشحال بودند زیرا آنها این کتاب را تصدیق کردند و احزاب، مشرکان و سایر اهل کتاب را شامل می شود.(2)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ»(3)

{شکیبای پیشه کن.} گفت: این آیه در باره سلمان، أبوذر، صهیب، عمار، خباب و تهیدستان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. زیرا افرادی که قلب هایشان با هم متحد بود از جمله عینیه بن حصن و اقرع بن حابس و افرادی شبیه خودشان پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا اگر در صدر مجلس بنشینی و این پشمینه پوشان بدبوی و کثیف را از خود دور کنی، ما نزد تو می آییم به سخنان تو گوش دهیم. تنها مانع پیوند ما با تو همین جماعت هستند. وقتی این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند شدند و در آخر مسجد کنار این جماعت که خدا را یاد می کردند قرار گرفتند و به آنها نزدیک شدند. حضرت فرمود: حمد و سپاس از آن خداوندگاری است که مرا زنده نگه داشت و با شکیبایی و بردباری همدم مردان درست کردار در میان امتم قرار داد. آری زندگی و مرگ با شما خوش و پسندیده است. «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ»(4)

یعنی نفس خود را کنترل کن «مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ»(5)

یعنی کسانی که بر نماز و دعا صبحگاه و عصرگاهان مداومت می ورزند. «یُرِیدُونَ وَجْهَهُ»(6)

خشنودی خدا و تقرب به درگاهش را می خواهند. «وَلَا تَعْدُ»(7)

1- . هود / 17
2- . مجمع البيان 6: 296
3- . كهف / 28
4- . كهف / 28
5- . كهف / 28
6- . كهف / 28
7- . كهف / 28

صرف نظر نکن. «عَیْنَاکَ عَنْهُمْ»(1) یعنی روی گرداندن از این جماعت و به دنیاپرستان توجه کردن. «تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا»(2)

این جمله نقش حال دارد. در حالی که خواستار هم نشینی با ثروتمندان باشی و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بر ایمان آوردن بزرگان قریش حریص بودند. زیرا پیروانشان نیز به دنبال آنها ایمان می آوردند. این در حالی است که پیامبر هیچ گاه به دنیا و زیورآلات آن میل و رغبتی نداشتند.

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا» (3) {و

از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم.} بدین معنا که ما به خاطر اینکه قلبش مورد غفلت قرار گرفت او را غافل ساختیم یا ما قلبش را به غفلت نسبت دادیم یا کسانی که دل های آنها را از یاد خود غفلت زده یافتیم یا دل هایشان را غافل قرار دادیم و در دل هایشان نشانه ایمان را که در دل های مؤمنان است قرار ندادیم. همان گونه که گفته می شود: أغفل فلان ماشیته: یعنی مرکب نشانی ندارد تا شناخته شود یا ما به کیفر گناهانش او را به حال خود رها کردیم و خوار ساختیم و به خاطر اینکه امر ما را اطاعت نکرد شیطان را بر او چیره ساختیم. «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»(4)

{و از هوس خود پیروی کرده.} در آرزوها و علایق و اعمالش «وَکَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً»(5)

{[اساس] کارش بر زیاده روی است.} اسراف ورزید و زیاده روی کرد یا به نابودی و هلاکت کشاند. «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ»(6) {و بگو: حق از پروردگارتان [رسیده] است.} این قرآن یا هر آنچه برای شما نازل می شود حق و حقیقت است. «فَمَن شَاء فَلْیُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْیَکْفُرْ» (7) {پس هر که خواهد

1- . کهف / 28
2- . کهف / 28
3- . کهف / 28
4- . کهف / 28
5- . کهف / 28

6- . كهف / 29
7- . كهف / 29

بگرود و هر که بخواهد انکار کند.} این آیه یک هشدار از طرف خداوند سبحان است.(1)

طبرسی رحمه الله در مورد کلام پروردگار متعال «وَالَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ»(2)

{و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند.} گفت: ضحاک از ابن عباس چنین نقل کرده است که شأن نزول این آیه «وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ»(3)

{بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند.} این گونه است که عاصم بن یدی گفت ای رسول الله اگر کسی مردی را با همسر خود ببیند و این ماجرا را به مردم اطلاع دهد هشت تازیانه می خورد و اگر برود و چهار شاهد حاضر سازد آن مرد که با زنش هم بستر شده کارش را تمام کرده و می رود. پیامبر فرمود: آیه اینچنین نازل شده است. عاصم این سخن پیامبر را شنید و چیزی نگفت و از خدمت پیامبر بیرون آمد. هنوز به منزل خود نرسیده بود که هلال بن امیه که در حال بازگشت بود با او مواجه شد. عاصم به او گفت: چه شده است؟ هلال بن امیه گفت: همسر من خوله به شریک بن سمحاء زنا داده است. هلال نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را به گوش ایشان رساند. زن عاصم را حاضر کردند. به او گفتند: همسر تو چه می گوید؟ ای رسول خدا ابن سمحا به منزل ما آمد و کمی قرآن فرا گرفت. شوهرم او را پیش من تنها گذاشت و از خانه خارج شد من نمی دانم از سر غیرت این حرف ها را می زند و یا شاید هم در غذا دادن به من بخل می ورزد و می خواهد از دست من خلاص شود. بعد از این واقعه بود که آیه لِعان نازل شد.

از حسن این گونه روایت شده است که شأن نزول این آیه «وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ»(4)

{بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند.} این است که: سعد بن عباده گفت: ای رسول خدا اگر کسی مردی را در کنار همسرش ببیند و او را بکشد که قصاص خواهد شد و اگر هم اطلاع دهد هشتاد تازیانه می خورد آیا

1- . مجمع البيان 6: 466 و 465
2- . نور / 6
3- . نور / 23
4- . نور / 23

نباید مرد را با شمشیر بزند؟ پیامبر فرمود: شمشیر بهترین شا... خواستند بگویند شاهد اما به سخن خود ادامه ندادند و گفتند: به شرط اینکه انسان های مست متعصّب در این کار از او تبعیت نکنند. عکرمه از ابن عباس نقل کرده است: سعد بن معاذ گفت: ای رسول الله اگر در خانه وارد شوم و ببینم مردی میان رآنهای زنم هست هیچ سر و صدایی نکنم تا بروم چهار شاهد حاضر کنم؟ به خدا قسم تا من بروم چهار نفر را بیاورم آن مرد کار خود کرده است و بیرون می رود. اگر هم گزارش دهم هشتاد تازیانه بر پشتم خواهم خورد. حضرت فرمود: ای گروه انصار نمی شنوید که سعد چه می گوید؟ گفتند: ای رسول خدا سعد را سرزنش نکن. چون او مردی بسیار غیرتمند است و فقط با دختران باکره ازدواج کرده و هیچ گاه زنی را طلاق نداده است تا مبادا کسی از ما جرأت کند با مطلقه او ازدواج کند. سعد گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد. من این را حکم خداوند می دانم و آن حکم حق و حقیقت است. ولی تعجب من از این حکم به خاطر همان اشکالی است که به عرضتان رساندم. حضرت فرمود: خدا غیر از این را نخواسته است. سعد گفت: خدا و رسول او درست می گویند. چیزی نگذشت پسر عموی سعد به نام هلال بن امیه از باغ آمد در حالی که دید مردی با زنش جمع شده است. وقتی صبح شد. پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرضه داشت: من عصر به خانه آمدم و دیدم مردی همراه زنم است. با دو چشم خود دیدم و با دو گوشم شنیدم. رسول خدا خیلی ناراحت شدند به گونهای که ناراحتی در چهره ایشان مشاهده می شد. هلال گفت: می بینم شما ناراحت گشتید. به خدا قسم من راست می گویم و امیدوارم خدا فرجی فراهم کند.

رسول خدا خواست او را بزند. پس انصار جمع شدند. گفتند: ما به همان حرفی که دیروز سعد می گفت مبتلا شدیم. آیا هلال تازیانه بخورد و شهادتش باطل گردد؟ پس وحی نازل شد و به محض نزول وحی ساکت گشتند. خداوند متعال این آیات را نازل کرد: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ»(1) { و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند.} رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای هلال بشارت باد تو

1- . نور / 6

را که خداوند فرجی گشوده است. هلال گفت: به فرج و گشایش از طرف خداوند امیدوار بودم. حضرت فرمود: همسر هلال را حاضر کنید. پس رسول خدا بین این زن و شوهر ملاعنه کرد. وقتی لعان تمام شد میان آن دو تفرقه افکند و حکم کرد که فرزند از آن زن باشد در حالی که پدر معینی نداشته باشد و مردم فرزند زن را به بدی نسبت ندهند. سپس حضرت فرمود: اگر چنین و چنان بیاورد برای شوهرش آورده و اگر چنین و چنان بیاورد برای کسی آورده که در مورد او این حرف ها زدند.(1)

طبرسی رحمه الله در شأن نزول کلام پروردگار متعال «وَیَقُولُونَ آمَنَّا» {ومی گویند: گرویدیم} گفت: روایت شده است که این آیات در مورد یکی از منافقان نازل شد که بین او و یک یهودی اختلاف پیش آمد. یهودی پیشنهاد کرد که پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف خود را مطرح سازند و فرد منافق پیشنهاد کرد پیش کعب بن شرف مطرح شود. بلخیّ چنین نقل می کند که: شأن نزول آیات بدین دلیل است که بین علی علیه السلام و عثمان سر زمینی که عثمان از علی علیه السلام خریده بود نزاع پیش آمد. نزاع به این خاطر بود که در آن زمین سنگهایی بیرون آمد و عثمان قصد داشت معامله را به خاطر همین عیب فسخ کند. علی علیه السلام فرمود: بین من و تو رسول خدا صلی الله علیه و آله باید قضاوت کند. حکم بن ابی العاص به عثمان گفت: اگر قضاوت را به پسر عموی علی واگذاری به نفع او حکم صادر می کند. مبادا تن به قضاوت او بدهی. سپس این آیات نازل شد. این روایت یا شبیه به این روایت از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است.

«وَإِن یَکُن لَّهُمُ الْحَقُّ» {و اگر حق به جانب ایشان باشد.} اگر آگاهی داشتند حق برای آنها نمایان می گشت. «یَأْتُوا» {به سوی او می آیند.} شتابان، مطیع و فرمانبردار به طرف پیامبر می آیند. «مَرَضٌ» در نبوت و پیامبری حضرت شک داشتند و نفاق می ورزیدند. «أَن یَحِیفَ اللَّهُ» {یا از آن می ترسند که خدا بر آنان ستم ورزند؟} خدا و رسولش در قضاوت به آنها ستم کنند. «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ» {به خدا سوگند یاد کردند.} وقتی خداوند سبحان انزجار آنها را به خاطر این قضاوت آشکار

1- . مجمع البیان 7: 128 و 127

کرد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: به خدا قسم اگر تو دستور بیرون رفتن از اقامتگاهمان و ترک اموالمان را بدهی ما امر تو را اجرا می کنیم. خداوند سبحان این آیه را نازل کرد: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» { و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند. } آنها قسم های شدید و غلیظی می خوردند و توانایی خود را این گونه مشخص کردند که اگر تو ما را به شرکت در جنگ امر کنی بدون شک در جنگ شرکت خواهیم کرد. «قُل لَّا تُقْسِمُوا» قسم نخورید و سخن تمام شد. «طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ» {اطاعتی پسندیده [بهتر است]. } بدین معنا که اطاعت نیکو، خالصانه و صادقانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از سوگند خوردن شماست یا در کنار این سوگند باید از پیامبر اطاعت کنید.(1)

طبرسی رحمه الله در مورد شأن نزول کلام پروردگار متعال «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ»(2)

{کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم. } گفت: قتاده چنین روایت کرده است که وقتی عبدالله بن سلام، تمیم الداری، جارود العبدی و سلمان فارسی اسلام آوردند خداوند این آیات را نازل کرد. گفته شده است که این آیات در شأن چهل نفر از مسیحیان نازل شد که قبل از نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آوردند. سی و دو نفر از حبشی ها با جعفر بن ابی طالب از حبشه نزد پیامبر آمدند و هشت نفر هم از شام به محضر ایشان رسیدند. از جمله بحیرا، أبرهه، اشرف، عامر، أيمَن، إدريس، نافع و تمیم. «مِن قَبْلِهِ» قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا قبل از نزول قرآن. «مَّرَّتَيْنِ»(3)

{دوبار} یک بار که به دینشان پایبند بودند تا اینکه به محمد صلی الله علیه و آله رسیدند و به او ایمان آوردند و بار دیگر هم به خاطر ایمان آوردنشان به پیامبر اجر و پاداش گرفتند.(4)

1- . مجمع البیان 7 : 150 و 151
2- . قصص / 52
3- . قصص / 54
4- . مجمع البیان 7: 358

طبرسی رحمه الله در شأن نزول کلام پروردگار متعال «أَحَسِبَ النَّاسُ»(1)

{آیا مردم پنداشتند.}گفت: از ابن جریج چنین روایت شده است که: این آیات در شأن عمار بن یاسر نازل شده است که در راه خدا شکنجه می دید. شعبی چنین روایت کرده است: این آیات در مورد مسلمانان ساکن مکه نازل شد که از مدینه برای آنها نامه ای فرستاده شده بود با این مضمون که اسلام آوردن شما مورد قبول قرار نمی گیرد مگر آنکه مهاجرت کنید و آنها وارد مدینه شدند. مشرکان آنها را تعقیب می کردند و مورد اذیت و آزار قرار می دادند. تعدادی از آنها را کشتند و تعدادی از آنها هم نجات پیدا کردند. از ابن عباس چنین روایت شده است که: منظور سلمه بن هشام، عیاش بن ابی ربیعه، ولید بن ولید، عمار یاسر و دیگر افرادی است که در مکه اسلام آورده بودند.(2)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ»(3)

{برخی از مردم می گویند:} گفت: کلبی چنین روایت کرده است که این آیه در شأن عیاش بن ابی ربیعه مخزومی نازل شده است. وقتی که عیاش اسلام آورد از خانواده اش ترسید.پ س قبل از مهاجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه به این شهر مهاجرت کرد. مادرش أسما دختر مخزمه بن أبی جندل تمیمی قسم خورد که اعتصاب آب و غذا می کند و حمام نمی رود و به خانه ای وارد نمی شود مگر اینکه عیاش پیش او باز گردد. وقتی فرزندان هشام أبوجهل و حارث برادران عیاش را دیدند آن دو را به خاطر جزع و فزع های مادر عیاش سرزنش کردند. این دو برادر سوار بر مرکب شدند تا اینکه به مدینه رسیدند. عیاش را ملاقات کردند و قضیه را برای او توضیح دادند. این دو برادر همچنان بر خواسته خویش اصرار می ورزیدند تا آنجا که عیاش از آنها پیمان گرفت به شرطی بر می گردد که او را از دینش منصرف نکنند و بعد به دنبال آنها راه افتاد. مادرش سه روز صبر کرده بود سپس غذا خورد و آب نوشید. چون از مدینه خارج شدند آن دو برادر شانه های او را محکم بستند و

-1 . عنکبوت / 2 - 1
-2 . مجمع البیان 8: 272

3- . بقره / 8

هرکدام جداگانه او را صد تازیانه زدند تا از دین محمد صلی الله علیه و آله باز گردد و او هم به هنگام تازیانه خوردن جزع و فزع می کرد و حرف های ناشایست می زد. بعد این آیه نازل شد. حارث در شکنجه کردن عیاش سنگدل تر از ابوجهل بود. عیاش قسم خورد اگر از آنجا بیرون برود سر حارث را خواهد برید. وقتی به مکه بازگشتند مدت زمانی را در آنجا توقف کردند.

بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنان به مدینه مهاجرت کردند. عیاش نیز مهاجرت کرد و اسلام آوردن او بسیار نیکو بود. حارث بن هشام نیز اسلام آورد و به مدینه مهاجرت کرد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود. این در حالی بود که عیاش حضور نداشت. یک روز بعد از ظهر عیاش حارث را ملاقات کرد در حالی که از اسلام آوردن او اطلاعی نداشت پس سر او را برید. به او گفته شد که حارث اسلام آورده بود عیاش از کار خویش پشیمان گشت و گریه گرد. سپس پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حضرت را از جریان آگاه کرد و بعد این آیه نازل شد.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا» (1) {و

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را - جز به اشتباه - بکشد.} از ضحاک روایت شده است که: این آیه در مورد گروهی از منافقان نازل شده است که می گویند ایمان آوردیم و وقتی مورد آزار و اذیت قرار می گیرند به شرک قبلی خود باز می گردند. قتاده چنین نقل می کند که: این آیه در شأن افرادی نازل شده است که مشرکان آنها را به مکه برگرداندند.(2)

طبرسی در مورد نزول کلام پروردگار متعال «وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ»(3)

{و چون موجی کوه آسا آنان را فرا بگیرد.} گفت: سدی از مصعب بن سعد و ایشان نیز از پدرش چنین نقل می کند که: وقتی مکه فتح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهل مکه جز چهار نفر امان داد. حضرت فرمود: عکرمه بن ابی جهل، عبد الله بن أختل، قیس بن صبابه و عبد الله بن ابی سرح را هرکجا یافتید بکشید حتی اگر به

1- . نساء / 92
2- . مجمع البيان 8: 274 و 173
3- . لقمان / 32

پرده های کعبه چنگ انداخته باشند. عکرمه سوار بر کشتی شد و ساکنان کشتی با تند باد شدیدی مواجه گشتند. آنها گفتند: خالصانه خدا را بخوانید زیرا خداوندان شما به شما سودی نمی بخشند. عکرمه گفت: اگر تنها با دعای خالصانه از دریا نجات پیدا می کنم در خشکی نیز دعای خالصانه نجات بخش من خواهد بود. بعد گفت: پروردگارا من با تو عهد و پیمان می بندم اگر تو مرا از این بلا نجات دهی من پیش محمد می روم تا با ایشان بیعت کنم و به یقین او را بخشنده و کریم می یابم. بعد از این واقعه پیش محمد آمد و اسلام آورد.(1)

طبرسی در مورد کلام پروردگار متعال «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ»(2)

{ای پیامبر، از خدا پروا بدار.} گفت: این آیه در مورد ابی سفیان بن حرب، عکرمه بن ابی جهل و ابی اعور سلمی نازل شد. آنها وارد مدینه شدند و در خانه عبدالله بن أبی که بعد از جنگ احد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امان نامه گرفته بود منزل نمودند تا با او صحبت کنند. آنها همراه عبدالله بن ابی، عبدالله بن سرح و طعمه بن ابیرق پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرضه داشتند: ای محمد! نام خدایان ما لات، عزّی و مناه را کنار بگذار. تو ما را با خدایانمان که شفاعت کننده پرستش کنندگانشان هستند رها کن و کاری با ما نداشته باش و ما هم تو را با خدایت رها می کنیم و کاری با یکتاپرستی تو نداریم. پیامبر سخت ناراحت شدند. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا اجازه دهید آنها را بکشیم. حضرت فرمود: من آنها را امان می دهم و دستور دادند از مدینه خارج شوند و بعد این آیه نازل شد: «وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ»(3)

{و از کافران فرمان مبر.} منظور از کافران ابا سفیان، ابا الاعور و عکرمه از اهل مکه و عبد الله بن ابی، عبد الله بن سعد و طعمه بن ابیرق از منافقان هستند. روایت شده است که این آیه در مورد گروهی از قوم بنی ثقیف نازل شد که پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و خواستند که به ایشان اجازه دهد یک سال از لات و عزّی بهرمند شوند. بعد گفتند: تا قریش از جایگاه و منزلت ما نزد تو مطلع شود.

1- . مجمع البيان 8: 323
2- . احزاب / 1

3- . احزاب / 1

کلام پروردگار متعال: «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ»(1)

{خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.} مجاهد و قتاده روایت کرده اند که این آیه در مورد ابی معمر حمید بن معمر بن حبیب فهریّ نازل شد. او فردی زیرک و هوشیار بود و به محض اینکه چیزی می شنید آن را از حفظ می کرد. او میگفت: من در درون خود دو عقل دارم که با هر یک از آنها که بیندیشم بهتر از عقل محمد است و قریش او را انسان دو قلب نامیدند. وقتی که در جنگ بدر مشرکان از جمله ابومعمر شکست خوردند ابوسفیان بن حرب او را ملاقات کرد در حالی که یک کفشش در دستش و کفش دیگرش در پایش بود. به او گفت: ای ابومعمر اوضاع و احوال مردم چگونه است؟ گفت: مشرکان شکست خوردند. ابوسفیان گفت: تو را چه شده که یک کفشت در دستت و کفش دیگرت در پایت است؟ ابومعمر گفت: حالا تازه متوجه شدم که یکی از کفش ها به پایم و کفش دیگر در دستم است. در این زمان وقتی دیدند او فراموش کرده که یکی از کفش هایش در دستش است دانستند که او یک عقل دارد. از ابن عباس نقل شده است که: منافقان می گفتند: محمد دو عقل دارد و او را یکی از باهوشان و زیرکان به حساب می آوردند که خداوند با نزول این آیه گفتار آنها را تکذیب کرد.(2)

کلام پروردگار متعال: «لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» (3){اگر

منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست[از کارشان] باز نایستند.} گناه و ایمان ضعیف «وَألمُرجَفُونَ»(4)

{و شایعه افکنان در مدینه} آنان منافقانی هستند که در شهر خبرهای دروغ شایعه پراکنی می کردند و می گفتند: مشرکان در فلان موضع جمع شده اند و قصد جنگ با مسلمانان را دارند و از این دست اخبار دروغ پخش می کردند و به سران سپاه مسلمانان می گفتند: مشرکان کشته شدند و شکست خوردند. و تقدیر کلام این است: لئن لم ینته هؤلاء عن أذى المسلمین و عن الارجاف

1- . احزاب / 4

2- . مجمع البيان 8: 335 و 336
3- . احزاب / 60
4- . احزاب / 60

بما یشغل قلوبهم: یعنی اگر آنها از اذیت و آزار مسلمانان و فتنه هایی که در قلبشان است دست بر ندارند. اگر از آزار مسلمانان و شایعه پراکنی دست بر نداشتند. «لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ»(1) ما باید تو را بر آنها مسلط سازیم. بدین معنا که ما کشتن آنها را به تو امر می کنیم تا اینکه تو آنها را بکشی و مدینه را از وجود آنها خالی کنی. با این آیه «جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ»(2)

پیامبر به کشتن مشرکان تشویق میشدند. گفته شده است: تشویق به کشتن مشرکان صورت نگرفت زیرا آنها به کار خود پایان دادند. «أَیْنَمَا ثُقِفُوا»(3) هرکجا یافته شوند و بر آنها غلبه یابند.(4)

کلام پروردگار متعال: «وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا»(5)

{و کسانی که کافر شدند گفتند: } منظور یهود هستند و گفته شده که منظور مشرکان عرب هستند و این نقل صحیح تر است. «وَ لَا بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ»(6) از امر آخرت. گفته شده است که: منظور از آن، تورات و انجیل است. و این بدین خاطر بود که آن گاه که اهل کتاب گفتند: ویژگی محمد صلی الله علیه و آله در کتاب ما وجود دارد و او پیامبر فرستاده شده ای است ، مشرکان به کتاب های آنان نیز کفر ورزیدند.(7)

کلام پروردگار متعال: «وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِی إِسْرَائِیلَ»(8)

{و شاهدی از فرزندان بنی اسرائیل به مشابهت آن گواهی داده. } منظور عبد الله بن سلام است. «لَوْ کَانَ خَیْرًا»(9)

{اگر [دین] خوب بود. } اینکه در مورد چه کسی نازل شده است اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر مفسرین گفته اند که منظور قوم یهود هستند. یهود گفتند: اگر دین محمد صلی الله علیه و آله بهترین دین بود عبدالله بن سلام زودتر از ما به سوی

1- . احزاب / 60
2- . توبه / 73
3- . احزاب / 61
4- . مجمع البیان 8: 371 و 370

5- . سباء / 31
6- . سباء / 31
7- . مجمع البيان 8: 391 و 392
8- . احقاف/ 10
9- . احقاف / 11

این دین نمی شتافت. کلبی روایت کرده است که اسلم، جهینه، مزینه و غفار وقتی اسلام آوردند بنو عامر بن صعصعه بن غطفان و أسد و أشجع این جمله را گفتند.(1)

بیضاوی در شأن نزول کلام پروردگار متعال «وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْکَ» (2)
{و

از میان [منافقان] کسانی اند که[در ظاهر] به [سخنان] تو گوش می دهند.} گفت: بدین معنا که منافقان در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر می شدند و سخنانش ر ا می شنیدند. و هنگامی که از مجلس بیرون رفتند. «قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(3)

به علمای صحابه می گفتند. «مَاذَا قَالَ آنِفًا»(4) مسخره کنان و با حالتی پرسش گونه می گویند در این لحظه چه گذشت؟ به خاطر اینکه برای پیامبر ارزشی قائل نیستند به سخنانش گوش فرا نمی دهند. «لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ»(5)

چرا سوره ای در زمینه دستور به جهاد نازل نشده است؟ «فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ»(6)

{اما چون سوره ای صریح نازل شود.} سوره ای که بیانش روشن و در آن آیات متشابه وجود نداشت. «وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ»(7)

و در این سوره به جنگ دستور داده شده بود. «رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ»(8)

کسانی که ایمانشان سست و ضعیف است و عده ای گفته اند یا منافقانی که نفاق دارند. «نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ»(9) { مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده می نگرد.} از روی بیم و ترس «فَأَوْلَى لَهُمْ»(10)

یعنی پس وای بر آنها. أولی بر وزن أفعل از ولی به معنی نزدیک شدن است یا بر وزن فعلی از آل به معنی نفرین بر آنهاست تا امر ناخوشایندی به آنها برسد یا به معنی این است که

1- . مجمع البيان 9: 84 و 85
2- . محمد / 16
3- . محمد / 16
4- . محمد / 16
5- . محمد / 20
6- . محمد / 20
7- . محمد / 20
8- . محمد / 20
9- . محمد / 20
10- . محمد / 20

سرانجامِ کار به آن منتهی شود. «طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ»(1)

{فرمان پذیری و سخنی شایسته} جمله استینافیه است. کار آنها اطاعت است یا اطاعت به همراه سخن نیکویی که به نفع آنها باشد. یا این جمله مقول قول آنهاست. «فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ»(2)

یعنی تلاش کرد. و اسناد در این جمله مجازی است. «فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ»(3)

{که با خدا راست [دل] باشند} در گمانشان نسبت به اشتیاق بر جهاد یا ایمان. «فَهَلْ عَسَيْتُمْ»(4)

آیا از شما انتظار می رود. «إِن تَوَلَّيْتُمْ»(5) زمام امور مردم را به دست گرفتید و یا شما را بر آنها مسلط کردند یا از اسلام روی گرداندید و به آن پشت کردید. «أَن تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ»(6)

{در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟} بر سر مسأله ولایت و سرپرستی با یکدیگر پیکار نمودند و به خاطر آن به منازعه با یکدیگر پرداختند یا به اخلاق و کردارهای دوران جاهلی برگشتند که به جنگ با خویشاوندان و تاراج آنها می پرداختند. «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(7) نام خداوند وارد دل هایشان نشد و چیزی برای آن قلب ها آشکار نگشت. گفته شده است که حرف «أم» منقطعه است. «وَأَمْلَى لَهُمْ»(8)

برای آمال و آرزوهای آنان فرصت بخشید. «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ»(9)

{چرا که آنان به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده خوش نمی داشتند.} یهود همان کسانی که بعد از مشخص گشتن اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت کفر ورزیدند به منافقان وعده ی نصرت دادند یا منافقان به یهود وعده دادند و گفته شده است که یهودیان یا منافقان به مشرکان وعده می دادند. «سَنُطِيعُكُمْ فِی بَعْضِ الْأَمْر»(10)

در

1- . محمد / 21
2- . محمد / 21
3- . محمد / 21
4- . محمد / 22
5- . محمد / 22
6- . محمد / 22
7- . محمد / 24
8- . محمد / 25
9- . محمد / 26
10- . محمد / 26

برخی از کارهای خود یا در بعضی از اوامری که به اجرای آن موظف شدید، از جمله: دست کشیدن از جنگ، و با موافقت کردن در عقب نشینی و سرپیچی از امر رسول خدا با یکدیگر متحد شدند. «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ» (1) {پس

چگونه [تاب می آورند] وقتی که فرشتگان [عذاب]، جانشان را می ستانند؟} در این هنگام چگونه عمل می کنند و چگونه نیرنگ می زنند. «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ»(2)

{بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند.} تصویر آنها است به هنگامی که چیزی که از آن می ترسیدند بدانها می رسد .

و به خاطر آن (جانشان) از جنگ و نبرد می ترسند. «ذَلِكَ» (3)

ضمیر به عذاب ملائکه اشاره دارد. «أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ»(4) خداوند هرگز برای رسولش و مؤمنان آشکار نخواهد ساخت. « أَضْغَانَهُمْ» (5) کینه های آنان «وَلَوْ نَشَاء لَأَرَيْنَاكَهُمْ»(6)

محققاً ما آنها را با نشانه هایی به تو معرفی می کردیم و تو آنها را به سیمای حقیقی شان می شناختی. «فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ»(7) با علامت و نشانه هایی که با آن مشخص می شوند و با لحن بیان و اسلوبی که با آن سخن می رانند. زیرا سخن ایشان تعریض و توریه دارد. «وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»(8)

از اعمال و کردار شما به پیامبر اطلاع دادیم تا خوب و بد آن و ایمان و دوستی صادقانه و یا فریبکارانه شان با مؤمنان آشکار و مشخص گردد. «يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ»(9)

قوم دیگری را به جای شما قرار می دهد. «ثُمَّ لَا يَكُونُوا

1- . محمد / 27
2- . محمد / 27
3- . محمد / 28
4- . محمد / 29

5- . محمد / 29
6- . محمد / 30
7- . محمد / 30
8- . محمد / 31
9- . محمد / 38

أَمْثَالَكُمْ»(1)

در پذیرفتن مسئولیت و زهد ایمان مثل شما نمی باشند که این گروه همان فارس ها یا انصار یا اهل یمن یا ملائکه هستند.(2)

طبرسی رحمه الله گفت: ابوهریره روایت کرده است که تعدادی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضرت عرضه داشتند: ای رسول خدا منظور خدا از افرادی که خدا در قرآن از آنان یاد کرده چه کسانی هستند؟ در حالی که سلمان کنار حضرت نشسته بودند، روی زانوی او زدند و فرمود: این مرد و قوم او . قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر ایمان به خدا را به ثریا آویزان کرده باشند بالاخره مردانی از فارس آن را به دست می آورند. ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ای مردم عرب اگر به دین خدا پشت کنید خداوند قومی غیر از شما یعنی موالیان را جایگزین خواهد کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم خدا آن کار را کرد و به جای عرب موالی را که بهتر از ایشان بودند قرار داد.(3)

کلام پروردگار متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ»(4)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد. } طبرسی خدا او را قرین رحمت خود گرداند گفت: از ابن عباس، مجاهد و قتاده روایت شده است که: این آیه در مورد ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای دریافت زکات به سوی قبیله بنی المصطلق فرستاد. وقتی او را ملاقات کردند به خاطر پیامبر به او احترام گذاشتند. بین قوم بنی المصطلق و ولید در عصر جاهلی اختلاف وجود داشت. ولید گمان کرد قصد کشتن او را دارند. بر این اساس پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و گفت: آنها از پرداخت زکات ممانعت ورزیدند و این در حالی بود که قضیه غیر از این بود. حضرت ناراحت شدند و قصد کردند که با قبیله بنی مصطلق جهاد کنند . در همین جا بود که این آیه نازل شد.

1- . محمد / 38

2- . انوار التنزيل: 440 و 437
3- . مجمع البيان 9: 108
4- . حجرات / 6

برخی این گونه روایت کرده اند که این آیه در مورد فردی نازل شده است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ماریه قبطیه ، معمولا پسر عمویش به پیش او می رود و با او روابط دارد . پیامبر علی علیه السلام را فراخواندند و فرمود: ای برادرم این شمشیر را بگیر، اگر پسرعمو پیش ماریه بود او را بکش. ایشان فرمود: ای رسول خدا من تحت فرمان شما هستم. هر گاه مرا امر کنی چون سکه گداخته شده در تب و تاب اجرای فرمان شما هستم. دستور شما را اجرا کنم یا اینکه باید شاهد، آنچه را که غایب نبیند، ببیند؟ حضرت فرمود: البته باید شاهد آنچه را که غایب نبیند، ببیند. علی علیه السلام فرمود: شمشیر را به کمر بستم و پسر عمو را کنار ماریه یافتم و شمشیر را از غلاف برکشیدم، وقتی متوجه شد که من قصد او را کردم از نخل خرما بالا رفت و من از پی او برآمدم و او بر زمین افتاد و دو پایش را بلند کرد و جامه کنار رفت. دیدم او مجبوب و ممسوح است (یعنی اصلا آلت مردانگی ندارد حتی به مقدار کم) . بازگشتم و پیامبر را مطلع کردم، حضرت فرمود: خدا را شکر که هرگونه بدی و تهمت را از ما اهل بیت دور می کند .(1)

بیضاوی گفت: «فَتَبَيَّنُوا»(2)

به حقیقت آن واقف شوید و پیرامون آن بحث و جست و جو کنید. «أَن تُصِيبُوا»(3)

مبادا به به کسی صدمه بزنید. «قَوْمًا بِجَهَالَةٍ»(4) {به نادانی گروهی را} که از حقیقت حالشان آگاه نباشید. «فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»(5)

{ [بعد] از آنچه کرده اید پشیمان شوید. } چنان ناراحت گشتند که آرزو می کردندای کاش چنین اتفاقی نیفتاده بود. «لَعَنِتُّمْ»(6) به تلاش و زحمت افتادید.(7)

1- . مجمع البیان 9: 132
2- . حجرات / 6
3- . حجرات / 6
4- . حجرات / 6
5- . حجرات / 6

6- . حجرات / 7
7- . انوار التنزيل 2: 450

کلام پروردگار متعال: «وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا»(1)

{و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگد.} طبرسی رحمه الله گفت: ابن جبیر روایت کرده است که در مورد اوس و خزرج نازل شد. آن گاه که با شاخه خرما و کفش به جان یکدیگر افتادند. گفته شده است که در مورد طایفه عبدالله بن ابی بن سلول خزرجی و طایفه عبدالله بن رواحه اوسی نازل شد. ماجرا از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار عبدالله بن ابی توقف کرد. استر پیامبر فضله انداخت و عبدالله جلوی بینی خود را گرفت و گفت: از من دور شو. عبدالله بن رواحه گفت: فضله استر رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو و پدرت خوشبوتر است. خزرجی ها بر آشفتند و اوسی ها به کمک ابن رواحه شتافتند و برخی با چوب خرما و برخی با کفش به جان یکدیگر افتادند.(2)

کلام پروردگار متعال: «لَا یَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَوْمٍ»(3) {نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند.} ابن عباس روایت کرده استً که این آیه در مورد ثابت بن قیس بن شماس نازل شد. ثابت گوشش سنگین شده بود و درست نمی شنید. هرگاه وارد مسجد می شد، راه را برای او باز می کردند تا کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بنشیند و سخنانش را بشنود. یک روز وارد مسجد شد و مردم از نماز خود فارغ شده بودند و هرکس در جای خود نشسته بود. ثابت نیز جمعیت را می شکافت و شروع به رد شدن از سر و گردن مردم کرد و می گفت: جا بدهید، جا بدهید. سرانجام به مردی رسید و او گفت مگر بیش از یک جا می خواهی؟ پس همین جا بنشین. ثابت نیز پشت سر او با ناراحتی نشست. پس از ساعتی وقتی هوا روشن شد ثابت گفت: شما که باشید؟ مرد گفت: من فلانی هستم. ثابت گفت: فرزند فلان زن؟ و نام مادر را با لقب زشت و ناپسندی که در جاهلیت به او داده بودند برد و آن مرد شرمنده شد و از خجالت سر به زیر افکند. سپس این آیه نازل شد.

1- . حجرات / 9
2- . مجمع البیان 9: 132
3- . حجرات / 11

کلام پروردگار متعال: «وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا»(1)

{و بعضی از شما غیبت بعضی نکند.} این آیه در مورد دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد که از دوستشان سلمان غیبت می کردند. سلمان را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند که از آن جناب طعامی بگیرد. پیامبر او را پیش اسامه بن زید که نگهبان بار و بنه حضرت بود فرستادند. اسامه گفت نزد من هیچ طعامی نیست. سپس پیش دو دوستش رفت و آن دو گفتند: اسامه خساست ورزید و به سلمان گفتند: اگر سلمان را به چاه پر آبی بفرستیم آن چاه خشک می شود. سپس آن دو نفر پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند تا تفحصی کنند که آیا اسامه طعامی دارد یا نه. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه شده که اثر خوردن گوشت را در دهان شما می بینم؟ گفتند ای رسول خدا ما امروز اصلا گوشت نخورده ایم؟ حضرت فرمود: شما پیوسته گوشت سلمان و اسامه را می خورید. سپس این آیه نازل شد.

کلام پروردگار متعال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى»(2)

{ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم.} از ابن عباس روایت شده است این آیه در مورد ثابت بن قیس نازل شده است که به مردی که به او جا نداده بود گفت: تو پسر فلان زن هستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی از فلان زن نام برد؟ ثابت بلند شد و گفت: یا رسول الله من. حضرت فرمود: به چهره های مردم نگاه کن. او نگریست. بعد حضرت فرمود: چه می بینی؟ گفت سیاه پوست و سفید پوست و قرمز پوست. ایشان فرمود: پس تنها معیار برتری تو بر آنها تقوی و دین است. سپس این آیه و آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسّحوا فی المجالس...»(3) {ای کسانی که ایمان آورده اید اگر در مجالس به شما گفته شد جا بدهید ....} نازل شد. گفته شده است که روز فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال دستور داد تا بالای کعبه رود و اذان بگوید. عتاب بن أسید گفت: خدا را شکر پدرم از دنیا رفت و این روز را ندید. حارث بن هشام گفت: محمد غیر از این کلاغ سیاه کسی دیگر برای

1- . حجرات / 12
2- . حجرات / 13

3- . مجادله / 11

اذان گفتن سراغ نداشت؟ سهیل بن عمرو گفت: اگر خداوند بخواهد کس دیگری را قرار می دهد. ابوسفیان گفت: من چیزی نمی گویم چون می ترسم که خداوند به محمد اطلاع دهد. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و سخنان آنها را به گوش پیامبر رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را فراخواند و از آنها در مورد آنچه گفته بودند سؤال پرسیدند و آنها هم به گفته های خود اعتراف کردند. سپس این آیه نازل شد و آنها را از فخر به نسب و تحقیر کردن یکدیگر به خاطر امتیازات و افتخارات و فزونی مال منع کرد.(1)

کلام پروردگارمتعال: «أَفَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی»(2)

{پس آیا آن کسی را که [از جهاد] روی برتافت دیدی؟ } این هفت آیه در مورد عثمان بن عفان نازل شده است. او زکات می داد و از مال خویش انفاق می کرد. برادر رضاعیش عبدالله بن سعد بن ابی سرح به او گفت: این چه کاری است که انجام می دهی؟ تقریباً چیزی برای تو باقی نمانده است. عثمان گفت: من گناهی مرتکب شده ام و با این کار به دنبال کسب رضای الهی هستم و امیدوارم مرا مورد عفو و بخشش قرار دهد. عبد الله گفت: شترت را به همراه خورجین به من بده تا تمام گناهانت را بر دوش کشم. شتر را به برادر داد و شهادت گرفت و از پرداخت زکات دست برداشت. سپس این آیه نازل شد. «أَفَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی»(3) {پس

آیا آن کس را که [از جهاد] روی برتافت دیدی؟ } روزی که در روز احد آن مرکز حساس(کوه احد) را ترک کرد «وَأَعْطَی قَلِیلاً»(4)

{و اندکی بخشید. } سپس پرداخت انفاق را قطع کرد. «وَأَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُرَی»(5)

{و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد. } و عثمان به حال اول خویش باز گشت، عباس وسدی و کلبی و تعدادی از مفسران این مطلب را نقل کرده اند. مجاهد و ابن زید روایت کرده اند که این آیه در مورد ولید بن مغیره نازل شده است. او پیرو دین

1- . مجمع البیان 9: 136 و 134

2- . نجم / 33
3- . نجم / 33
4- . نجم / 34
5- . نجم / 40

محمد صلی الله علیه و آله شده بود. مشرکان او را سرزنش می کردند و می گفتند: تو دین اجدادی خود را رها کرده ای و آنها را گمراه پنداشتی و گمان کردی آنها در آتش جهنم قرار دارند. ولید گفت: من از عذاب خداوند می ترسم و یکی از کسانی که او را مؤاخذه می کرد برای او ضمانت کرد اگر مقداری از مالش را به او ببخشد و به شرک خویش باز گردد عذاب خدا را به جای او متحمّل شود. پس او هم چنین کرد. آن کسی که ضمانتش کرده بود به بخشی از ضمانتش وفا کرد و بخش دیگر را واگذاشت. سپس این آیه نازل شد:«أَفَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی»(1)

{ پس آیا آن کسی را که [از جهاد] روی برتافت دیدی؟ } از ایمان به خدا و رسول روی گرداند. «وَأَعْطَی»(2)

{و بخشید. } کسی که تضمین کرده است. «قَلِیلاً وَأَکْدَی»(3) {اندکی بخشید و [و از باقی] امتناع ورزید. } نسبت به باقیمانده اموال بخل ورزید.

از سدی روایت شده است که این آیه در مورد عاص بن وایل سهمی نازل شد، زیرا او در برخی از مسائل با رسول خدا صلی الله علیه و آله هم رأی بود. عطا چنین روایت کرده است: در باره مردی نازل شده است که به خانواده اش گفت: بار و بنه مرا آماده سازید تا پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم. اسباب سفر آماده شد و حرکت کرد. در مسیر راه به مردی از کفار برخورد کرد، به او گفت: کجا می خواهی بروی؟ گفت: پیش محمد شاید خیری از او به من رسد. آن مرد در پاسخ گفت: بار و بنه خود را به من ببخش تا گناهت را بر طرف نمایم. محمد بن کعب روایت کرده است که این آیه در مورد ابوجهل نازل شد. او گفت: به خدا قسم محمد تنها به داشتن کرامت های اخلاقی سفارش می کند. سپس این آیه نازل شد: «وَأَعْطَی قَلِیلاً وَأَکْدَی»(4) {اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. } یعنی هنوز ایمان نیاورده است.(5) محمد بن کعب آن را گفته است.

1- . نجم / 33
2- . نجم / 34
3- . نجم / 34
4- . نجم / 33

5- . مجمع البيان 9: 179 و 178

طبرسی رحمه الله در مورد این آیه «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ»(1)

{تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند.} گفت: به نقل از ابن عباس یعنی از دو جا بهره می برید. یکی به خاطر ایمان به پیامبران پیشین و بهره دیگر به خاطر اینکه شما به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردید. «وَیَجْعَل لَّکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»(2)

{و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید.} یعنی هدایتی که با آن به سوی حق راهنمایی شدید. برخی گفته اند: منظور قرآن است. سعید بن جبیر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله جعفر را با هفتاد نفر به سوی نجاشی فرستاد. او را به اسلام فراخواندند. نجاشی نیز خواسته آنان را اجابت کرد و ایمان آورد. هنگامی که جعفر خواست باز گردد چهل نفر از افراد نجاشی که ایمان آورده بودند عرض کردند: به ما اجازه دهید همراه شما پیش محمد بیاییم تا او را تصدیق کنیم و تسلیم امر او شویم. و همراه جعفر حرکت کردند. وقتی حال و روز مسلمانان را دیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه ورود خواستند و گفتند: ای پیامبر ما اموال و ثروت داریم و ما وضعیت مسلمانان را مشاهده کردیم. اگر اجازه فرمایید بازگردیم و اموال خود را بیاوریم تا به مسلمانان کمک کنیم. حضرت اجازه دادند و آنها رفتند و با اموال خویش برگشتند و با اموال خود به مسلمانان دست یاری رساندند، سپس خداوند این آیه را در شأن آنها نازل کرد: «الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ یُؤْمِنُونَ»(3)

{کسانی که قبل از آن، کتاب[آسمانی] به ایشان داده ایم، آنان به [قرآن] می گروند.} تا این آیه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ»(4) {و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند.} هزینه ای که با آن به مسلمانان کمک شود. وقتی آن گروه از اهل کتاب که غیر مؤمن بودند، این آیه را شنیدند «أُوْلَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا»(5) {آنانند که به [پاس] آنکه صبر کردند دو بار پاداش خواهند گرفت.} شروع به فخر

1- . حدید / 28
2- . حدید / 28
3- . قصص / 52
4- . قصص / 54

5- . قصص / 54

فروشی در مقابل مسلمانان کردند و گفتند: ای مسلمانان! هرکدام از ما به کتاب خودمان و کتاب شما ایمان داشته باشد اجر و پاداش می گیرد همانند اجر و پاداش شما، پس برتری شما نسبت به ما چیست؟ سپس این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ»(1)

{ ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید. } آنها دو اجر و پاداش دریافت می کنند و بر نور و آمرزش آنها افزوده می شود. سپس این آیه نازل شد: « لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ»(2) {تا اهل کتاب بداند. } کلبی گفت: آنها بیست و چهار نفر بودند که از یمن به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه رسیدند. آنها یهودی و مسیحی نبودند بلکه به آیین پیامبران پیشین ایمان داشتند. این بیست و چهار نفر اسلام آوردند. ابوجهل به آنها گفت: شما و گروهی که با شما هستند چه قوم بدی هستید. رئیس آنها با این آیه چنین پاسخ داد: «وَمَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللّهِ»(3) { برای ما چه [عذری] است که به خدا ایمان نیاوریم. } خداوند برای آنها و مؤمنان اهل کتاب و عبدالله بن سلام و یارانش دو اجر و پاداش قرار داد. آنها هم به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فخر فروختند و عرضه داشتند: ما بهتر از شما هستیم. ما دو اجر و شما یک اجر و پاداش دریافت می کنید. سپس این آیه تا آخر سوره نازل شد: «لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ»(4)

{تا اهل کتاب بدانند. }(5)

طبرسی رحمه الله در شأن نزول این آیه «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ» گفت: ابن عباس گفته است که این آیه در مورد زنی از انصار از قبیله خزرج به نام خوله دختر خویلد نازل شد. به نقل از قتاده و کتاب المقاتلین این آیه در مورد خوله دختر ثعلبه نازل گشته است. خوله زنی زیبا بود و به همسری اوس بن صامت در آمد. روزی اوس همسر خود را در نماز در حال سجده دید. وقتی نمازش تمام شد. اوس خواست که با او هم

1- . حدید / 28
2- . حدید / 29
3- . مائده / 84
4- . حدید / 29

5- . مجمع البيان 9: 244 و 243

بستر شود و خوله امتناع ورزید. اوس که مردی تندخو بود خشمگین شد و گفت: تو برای من همچون پشت مادرم هستی. سپس از گفته خویش پشیمان گشت. ظهار نوعی از طلاق های دوران جاهلیت بود. اوس به خوله گفت: تو بر من حلال نیستی. خوله در جواب گفت: این حرف را نزن و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و در این مورد از ایشان بپرس. گفت: من خجالت می کشم از اینکه در این مورد سؤالی بپرسم. همسرش گفت: اجازه بده تا خودم بپرسم. اوس در پاسخ گفت: برو بپرس. خوله پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که عایشه داشت نیمه سر پیامبر را می شست گفت: ای رسول خدا! اوس بن صامت مرا به همسری خود در آورد زمانی که من یک زن جوان و دارای مکنت و حسب و نسب بودم تا اینکه مالم را خرج کرد و جوانیم به پای زندگی او صرف شد و بچه هایم بزرگ شدند و هر یک به راه خود رفتند و هم اکنون پیر گشته ام و اوس مرا ظهار کرد و الان پشیمان است. آیا راه حلی وجود دارد تا ما را به هم پیوند دوباره دهید و روحی تازه در زندگی من دمیده شود؟ حضرت فرمود: تو بر اوس حرام هستی. خوله گفت: ای رسول خدا قسم به کسی که کتاب را برای تو فرستاد شوهر من از طلاق حرفی نزده است. زیرا او پدر بچه های من و محبوب ترینِ مردم نزد من است. حضرت فرمود: تو بر او حرام هستی و در مورد موقعیت و وضعیت تو دستور دیگری به من داده نشده است. همین که خوله خواست از پیش رسول خدا صلی الله علی و آله باز گردد حضرت به او گفتند: تو بر او حلال نیستی. خوله فریاد زد و گفت: نزد خدا از وضعیت و سختی حالم شکایت می کنم. پروردگارا بر زبان پیامبرت جاری ساز و این اولین « ظهار» در اسلام بود. عایشه بلند شد تا نیمه دیگر سر پیامبر را بشوید در این حال آن زن گفت: ای پیامبر خدا - فدایت شوم - به کار من نظری بنداز. عایشه گفت: سخن کوتاه کن و بحث مکن. آیا تو چهره رسول خدا را نمی بینی؟ هنگام نزول وحی حالت رخوت و بی هوشی به پیامبر دست می داد. وقتی نزول وحی پایان پذیرفت حضرت فرمود: همسرت را فرا بخوان و بعد رسول خدا این آیه را تا پایان برای اوس تلاوت کردند: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُکَ فِی زَوْجِهَا وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ» {خدا گفتار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می کرد شنید. } عایشه

گفت: خداوند بلند مرتبه تمام سخن ها را می شنود. آن زن در گوشه خانه با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتگو می کرد و من در گوشه دیگر خانه برخی از سخنان آن زن را می شنیدم و برخی دیگر از سخنانش را نمی شنیدم. آن گاه که خدا نازل کرد: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ» {خدا شنید.} وقتی پیامبر این آیات را تلاوت کرد به اوس گفت: آیا تو می توانی یک برده آزاد کنی؟ اوس گفت: اموالم به اتمام رسیده و قیمت برده هم گران است و من مال اندکی دارم. چگونه می توانم چنین کاری انجام دهم. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا می توانی دو ماه متوالی روزه بگیری؟ اوس عرضه داشت: ای رسول خدا! اگر من در روز سه بار غذا نخورم بیناییم ضعیف می شود و ترس این دارم که بینایی خود را از دست بدهم. چگونه می توانم روزه بگیرم؟ رسول خدا فرمود: آیا می توانی شصت فقیر را اطعام دهی؟ اوس گفت: به خدا قسم نه مگر اینکه تو مرا در این کار یاری کنی. حضرت فرمود: من تا حدود پانزده پیمانه کمک می کنم و خیر و برکت را از خداوند برایت خواستارم. پیامبر پانزده پیمانه او را کمک کرد و دعای خیر و برکت را بدرقه راهش ساخت و بین اوس و خوله پیوندی دوباره بست.(1)

طبرسی رحمه الله در مورد این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ علیهم» {آیا ندیده ای کسانی را که به دوستی گرفته اند قومی را که مورد خشم خدایند؟} گفت: منظور تعدادی از منافقان بودند که یهود را به دوستی گرفتند و اسرار مؤمنان را پیش یهودیان بازگو می کردند و با توافق یکدیگر به بدگویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرداختند. «مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ» {آنها نه از شمایند و نه از ایشان.} آنها در دین و ولایت نه با مؤمنان و نه با یهود هستند. «وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ» {و به دروغ سوگند یاد می کنند.} به اینکه آنها نفاق نمی ورزند. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» {و خودشان [هم] می دانند.} که نفاق می ورزند.(2)

1- . مجمع البیان 9: 247 و 246
2- . مجمع البیان 9: 253

طبرسی رحمه الله در مورد این آیه «قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم»(1)

{مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده است.}گوید: یعنی با یهودیان دوستی نکنید؛ گروهی از مسلمانان فقیر خبر های مسلمانان را به گوش یهود می رساندند و از این طریق با آنان ارتباط برقرار می کردند و از بهره های یهود برخوردار می شدند و خداوند این کار را نهی کرد. و گفته شده منظور همه کفار هستند. «كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» (2)

{همان گونه که کافران از اهل گور قطع امید نموده اند.} قوم یهود به خاطر اینکه محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب می کردند از بهره اخروی ناامید شدند همان گونه که کافرانی که مردند و در قبرها آرمیدند از بهره ی اخروی ناامید گشتند. زیرا آنها از عذاب الهی مطمئن بودند. گفته شده است که: چنان که کفار عرب از زنده شدن مردگان ناامید گشتند.(3)

در مورد کلام پروردگار متعال «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا» یعنی کسانی که یهود نامیده شدید. «إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاء لِلَّهِ» {اگر پندارید که شما دوستان خدایید.} آنها پنداشتند که فرزندان خدا و دوستداران او هستند. «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ» {پس درخواست مرگ کنید.} همان چیزی که شما را به خداوند می رساند و بارها به شرح و تفسیر آن پرداخته شده است. طبرسی در مورد این آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» {و چون داد و ستد می بینند.} گفت: جابر بن عبدالله گفت: در حالی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز جمعه می خواندیم گروه تاجران پیش آمدند. جمعیت به طرف این تاجران پراکنده شدند و فقط دوازده نفر که یکی از آنها هم من بودم باقی ماندند. سپس این آیه نازل شد. حسن و ابومالک گفتند: مردم مدینه به گرسنگی و گرانی مبتلا گشتند. دحیه بن خلیفه برای تجارت روغن از شام آمد. رسول خدا خطبه نماز جمعه را ایراد می کردند. جمعیت پراکنده گشت و از ترس سبقت دیگران با شتاب به طرف دحیه رفتند و تنها تعداد اندکی همراه رسول خدا ماندند. سپس این آیه نازل شد. رسول خدا فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر به دنبال

1- . ممتحنه / 13
2- . ممتحنه / 13
3- . مجمع البیان: 276

یکدیگر راه می افتادید تا آنجا که کسی از شما پای منبر نمی ماند بیابان بر شما آتش جاری می ساخت.

مقاتلان گفت: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه نماز جمعه ایراد می کردند ناگهان دحیه بن خلیفه بن فروه الکلبی و سپس یکی از افراد بنی خزرج و یکی از افراد بنی زید بن مناه از شام برای تجارت آمدند. وقتی که او می آمد، در مدینه کنیزی نمی ماند که به سوی وی نیاید. آن تاجر تمام مایحتاج مردم را می آورد از آرد و گندم گرفته تا چیزهای دیگر. بعد در محلی به نام أحجار الزیت در بازار مدینه فرود می آمد و به نشانه ورود، طبل می زد تا مردم را از ورود خود آگاه کند. مردم به طرف آن تاجر حرکت می کردند تا با او خرید و فروش کنند. روز جمعه بود و این ماجرا مربوط به قبل از اسلام آوردن او بود و رسول خدا روی منبر مشغول ایراد خطبه بودند. مردم بیرون ریختند و در مسجد جز دوازده مرد و زن باقی نماند. حضرت فرمود: اگر این دوازده نفر نمانده بودند خداوند سنگها را از آسمان بر سر آنها فرو می ریخت و خداوند نیز این آیه را نازل کرد. از کلبی و ابن عباس روایت شده که تنها هشت نفر در مسجد ماندند. ابن کیسان چنین روایت کرده است که تنها یازده نفر در مسجد ماندند. قتاده و مقاتل چنین روایت کرده اند که آنها هر روز سه بار این کار را به خاطر ورود کاروان از شام انجام دادند. ولی تمام راویان بر روز جمعه اتفاق نظر دارند.

کلام پروردگار متعال: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا» {و چون داد و ستد یا سرگرمی می بینند.} لهو همان طبل است و برخی دیگر آن را به معنی نی می گیرند. «انفَضُّوا إِلَيْهَا» {به سوی آن روی آور می شوند.} از حضور تو دور گشتند در حالی که به طرف تجارت می رفتند. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: یعنی توجه خود را معطوف تجارت کردند. «وَتَرَكُوكَ قَائِمًا» {و تو را در حالی که ایستاده ای ترک می کنند.} حضرت روی منبر سخنرانی ایراد می کرد و گفته شده بدین معناست که در نماز ایستاده بود. «قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ» {بگو: آنچه نزد خداست.} ثواب شنیدن خطبه و موعظه و خواندن نماز و ثابت قدم ماندن با رسول خدا صلی الله علیه و آله همه پیش خداست. «خَيْرٌ» و عاقبت بخیری است. «مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ

الرَّازِقِینَ» {از سرگرمی و داد و ستد بهتر است، و خدا بهترین روزی دهندگان است. } و اگر خطبه و نماز جمعه را رها نمی کردید، خدا به شما روزی می داد.(1)

کلام پروردگار متعال: «وَإِن یَکَادُ الَّذِینَ کَفَرُوا»(2)

{و آنان که کافر شدند. } بیضاوی گفت: حرف «إن» از نظر نحوی مخففه است و وجود لام بر این مسأله دلالت دارد. آنها به خاطر شدت دشمنی شان از گوشه چشم به تو نگاه می کنند طوری که نزدیک است که پایت بلغزد و تو بر زمین بیفتی یا نزدیک است که تو را چشم بزنند. روایت شده است که در قوم بنی اسد افرادی بودند که بسیار چشم زخم می زدند و برخی از آنها می خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را چشم زخم بزنند که این آیه نازل شد.(3)

مؤلف: در بحث های بعدی گفته می شود زمان نزول آیه وقتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را برای خلافت گماشتند و منافقان حرفهایی زدند.

کلام پروردگار متعال: «فَأَمَّا مَن أَعْطَی»(4)

{امّا آنکه [حق خدا را] داد. } طبرسی رحمه الله گفت: واحدی از عکرمه و او از ابن عباس روایت کرده است که مردی نخل خرمایی داشت که یک شاخه آن به طرف منزل مرد فقیر و عیال واری متمایل بود. صاحب نخل هرگاه وارد خانه می شد از نخل بالا می رفت تا خرما بچیند. چه بسا پیش می آمد که خرما می افتاد و پسر بچه های مرد فقیر آن را بر می داشتند. صاحب نخل از درخت پایین می آمد تا خرما را از دست های آنان بگیرد حتی اگر خرما در دهان یکی از آنها بود دستش را در دهان پسر بچه می کرد تا آن را بیرون بیاورد. مرد فقیر پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد و ایشان را از ماجرای اتفاق افتاده آگاه کرد. رسول خدا به مرد فقیر گفتند: تو برو. حضرت صاحب نخل را دیدند و فرمود: نخل خرمایت را که شاخه اش به طرف منزل فلانی

1- . مجمع البیان 10: 287 و 189

2- . قلم / 51
3- . انوار التنزيل 2: 542
4- . ليل / 5

کج شده به من بده تا نخل خرمایی در بهشت عوض آن به تو بدهم. صاحب نخل گفت: من نخل های فراوانی دارم و در میان آنها نخلی به خوبی این نخل ندارم و رفت. مرد دیگری که این گفتگو را شنید به حضرت عرض کرد: اگر من آن نخل خرما را بگیرم و به شما بدهم ضمانت می کنید که عوض آن در بهشت نخل خرمایی به من بدهید؟ پیامبر فرمود: بله. آن مرد رفت و صاحب نخل را دیدار کرد و به چانه زنی پرداخت. صاحب نخل گفت: آیا دانستی که محمد عوض آن می خواست نخلی در بهشت به من عطا کند و من به پیامبر گفتم که از خرمای آن خوشم می آید، اگر چه من نخل های فراوانی دارم ولی خرمای این نخل از همه شان خوشمزه تر است. مرد به او گفت: آیا می خواهی نخل را بفروشی؟ گفت: نه مگر اینکه عوض آن، مالی به من عطا شود که احساس ضرر نکرده باشم. گفت: تو دوست داری آخرین قیمت چقدر باشد؟ گفت: چهل نخل. مرد گفت: قیمت بالا می گویی. چهل نخل در عوض شاخه کج یک درخت خرما! صاحب نخل ساکت شد. مرد گفت: من چهل نخل خرما به تو می دهم. صاحب نخل گفت: اگر حرفت صحت دارد عده ای را گواه بگیر. به طرف جمعیت مردم رفت و آنها را فرا خواند و در مقابل آنها گواهی داد که در عوض این نخل چهل نخل عطا می کند. سپس پیش رسول خدا رفت و گفت: ای رسول خدا نخل خرما وارد ملک من شد و آن را تقدیم تو می کنم. حضرت پیش مرد فقیر رفت و فرمود: این نخل مال تو و خانواده ات. سپس خداوند این سوره را نازل کرد: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»(1)

{سوگند به شب چون پرده افکند.} عطا چنین روایت کرده است که اسم مرد فقیر أبو الدحداح بود. «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى» {امّا آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت.} منظور ابوالدحداح است. «وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى»(2)

{ و اما آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز دید.} منظور صاحب نخل است.

کلام پروردگار متعال: « لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى »(3)

{جز نگون بخت تر [این مردم] در آن در نیاید.} منظور صاحب نخل است. «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى»(4)

{و پاک

-1 . ليل / 1
-2 . ليل / 8
-3 . ليل / 15
-4 . ليل / 17

رفتارتر [ین مردم] از آن دور داشته خواهد شد. } منظور أبو دحداح است.
«وَلَسَوْفَ یَرْضَی»(1)

{و قطعاً به زودی خشنود خواهد شد. } هنگامی که او را وارد بهشت کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار نخل خرما و شاخه متمایل شده آن عبور می کردند می گفتند: علاوه بر این شاخه خرما شاخه خرمای دیگری برای ابو الدحداح در بهشت خواهد بود. بهتر است بگوییم هر کسی که از مال خود حق خداوند را می پردازد و هرکسی که از پرداخت حق خدا منع می کند مشمول این آیات هستند. این مطلب را عیاشی با استناد به سعد الاسکاف به نقل از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است.(2)

مؤلف: در باب زکات اخبار مربوطه بیان خواهد شد.

کلام پروردگار متعال: «أَلْهَاکُمُ التَّکَاثُر»(3) {تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت. } طبرسی رحمه الله گفت: از قتاده روایت شده است که این آیه در مورد یهود نازل شد که گفتند: تعداد ما از فلان قبیله بیشتر است و تعداد فلان قبیله بیشتر از فلان قبیله است. همین گفته ها آنها را غافل کرد تا اینکه به گمراهی و اشتباه مردند. از ابی بریده روایت شده است که این آیه در مورد مردانی از انصار نازل شد که به یکدیگر فخر می فرختند. از مقاتل و کلبی روایت شده است که در مورد افرادی از قریش: بنی عبد المناف بن قصی، بنی سهم بن عمرو نازل شد که تعدادشان افزایش یافته بود و اشراف زادگان خود را می شمردند، پس اشراف زادگان عبدالمناف از همه زیادتر بود. از مقاتل و کلبی روایت شده که آنها گفتند: مردگانمان را می شماریم. پس به دیدار قبرها رفتند و آنها را شمردند و گفتند: این قبر فلانی است و این قبر فلانی است. اینجا دیگر تعداد بنی سهم افزایش یافت. زیرا بنی سهم پرجمعیت ترین قبایل دوره جاهلی بودند.(4)

1- . لیل / 21
2- . مجمع البیان 10: 502 و 501
3- . تکاثر / 1
4- . مجمع البیان 10: 534

توضیح: البِضعَه: قطعه گوشت، و در النهایه آمده است: در حدیث مرد صاحب پستان که گفته شد: له ثدیه مثل البضعه تدردر: تدردر یعنی تکان می خورد و در جای خود آمد و شد دارد. اصل این فعل تتدردر است که یکی از تاءها به قصد تخفیف حذف شده است. اَدلَم: تاریک بلند. و گفت: در آن آمده است: من و سیاهگونه که بر فرزندش خم میشود و مهربانی میکند در روز قیامت مثل این دو هستیم و دو انگشتش را به یکدیگر چسباند. السعَفَه: سیاه کم رنگ و همین طور گفته شده: سیاهی که مخلوط با رنگ دیگر است، منظور زنی است که جان فشانی می کند و به دنبال زیبایی، رفاه و راحتی خود نمیرود. و به خاطر متحمل شدن زحمت برای تربیت فرزندانش بعد از وفات شوهر، چهرهاش رنگ پریده و سیاه می شود. اللُکَع: برده، سپس برای نادانی و نکوهش به کار رفت. لُکَع: مرد فرومایه و پست. لُکاع: زن پست و فرومایه. در سخن سعد بن عباده لُکاع صفت مرد قرار گرفته است: اگر مردی وارد منزل خود شد و مرد پست و فرومایه ای را در حال جماع با زنش دید. شاید این کلمه لکع بوده که در این روایت تحریف شده و به شکل لکاع در آمده است. در قاموس: سَمیحَه بر وزن جهینه: چاه پرآبی در مدینه.

در النهایه آمده است: اللَمَم: جنون خفیفی که به انسان دست می دهد. یعنی جنونی که به انسان نزدیک می شود و او را احاطه می کند. در روایت چنین آمده: جمیله دختر زیبایی که به همسری اوس بن صامت درآمد: اوس مردی بود که گاهی دچار جنون خفیف می شد و آن گاه که جنونش شدت یافت همسرش را ظهار کرد یعنی طلاق داد. لمم در اینجا یعنی: توجه شدید به زنان و بسیار حریص بودن بر آنها که از روی جنون و کم عقلی نیست. چرا که مرد اگر در این حالت ظهار کند حکم ظهار باطل است.

در القاموس آمده است: الغانِیه: زنی که همه خواستار اویند و او خواستار کسی نیست یا زن زیبایی که بی نیاز از زیور و آلات است یا زن مقیم به خانه پدر که هیچ گاه اسیر نشده یا زن جوان عفیف و پاکدامن که شوهر دارد یا ندارد. عاتق: دختر نوجوان تازه به بلوغ رسیده و زنی که ازدواج نکرده است. لسَوَّمتُ: فرستادم یا اسامی آنها را دانستم و برای آنها فرستادم چنان که برای قوم لوط فرستادم.

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: زجاج در المعانی، ثعلبی در الکشف، زمخشری در الفائق، واحدی در أسباب نزول القرآن، ثمالی در کتاب تفسیرخود آورده اند که: عثمان به ابن سلام گفت: این آیه بر محمد نازل شد: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمُ»(1) {کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند، او [=پیامبر] را می شناسد.} گفت: این چگونه است؟ گفت: پیامبر خدا را چنان که خدا توصیف کرد می شناسیم. هرگاه حضرت را در بین شما ببینیم می شناسیم همان گونه که فرزندانمان را اگر در بین غلامان ببینیم می شناسیم. به خدا قسم من محمد را بیشتر از فرزندم می شناسم زیرا من پیامبر را با همان ویژگی ها و توصیفاتی که خداوند در کتاب های ما بیان کرده شناختم ولی فرزند خودم را نمی شناسم. یعنی نمی دانم مادرش چه خلق کرده است.

ابن عباس گفت: یهود قبل از مبعث در مقابل اوس و خزرج، رسول خدا صلی الله علیه و آله را یار و یاور خویش معرفی می کردند. وقتی که خداوند متعال پیامبر را از میان عرب برانگیخت یهود کفر ورزید چون از میان بنی اسرائیل برانگیخته نشده بود. بشر بن معرور و معاذ بن جبل به یهود گفتند: تقوای الهی پیشه سازید و اسلام آورید. شما از محمد به ما خبر می دادید و (از دیر باز در انتظارش) پیروزی می جستید در حالی که ما مشرک بودیم و به ما یادآوری می کردید که محمد بر انگیخته خواهد شد. سلام بن مسلم برادر بنی نضیر گفت: ما چیزی نگفتیم که بیان کننده شناخت ما از او باشد و او کسی نیست که ما در مورد او به شما یادآوری می کردیم. سپس این آیه نازل شد: «وَلَمَّا جَاءهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ»(2)

{ و هنگامی که از جانب خداوند کتابی بر ایشان آمد.} در مورد این آیه گفتند: « وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ »(3)

{و از دیر باز [در انتظارش] پیروزی می جستند.} یهود هنگامی که در معرض آزار و

-1 . انعام / 20

2- . بقره / 89
3- . بقره / 89

اذیت کفار قرار گرفتند گفتند: " اللّهُمَّ انصُرنَا بِالنَّبِی المَبعُوث فِی آخَر الزَمانِ نَجِد نَعتَهُ فِی التَوراتِ " یعنی: پروردگارا ما را در امر پیامبری که در آخر الزمان برانگیخته می شود و توصیف او را در کتاب تورات خوانده ایم یاری فرما.و وقتی که زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک گشت گفتند: زمان خروج پیامبری که گفته های ما را تصدیق می کند نزدیک شده است. «فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ »(1)

{ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند بر ایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد.} و این مطلب از امام صادق علیه السلام روایت شده است. نقشه علمای یهود این گونه بود که اوصاف نیک و پسندیده نبی اکرم صلی الله علیه و آله را در تورات به اوصاف زشت و نکوهیده تغییر دادند. وقتی توده مردم یهود گفتند: محمد در آخر الزمان بر انگیخته خواهد شد و این در تورات آمده است. آنها در جواب گفتند: اصلا و ابدا. عبدالله بن سلام اسلام آورد و گفت: ای رسول خدا اگر از یهود درباره من سؤال کنید آنها در جواب خواهند گفت: او داناترینِ یهود است ولی وقتی به آنها گفتم: تورات بر پیامبری شما اشاره کرده است و اوصاف شما در آن کتاب به صراحت بیان شده است و زمانی که از آنها سؤال شد آنها خود نیز چنین گفتند. ابن سلام ایمان خود را آشکار ساخت و علمای یهود نیز او را دروغگو پنداشتند. سپس این آیه نازل گشت: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ»(2)

{بگو: به من خبر دهید، اگر این [پیامبر] از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابهت آن [با گفته های تورات] گواهی داده و ایمان آورده باشد، و شما تکبّر نموده باشید [آیا باز هم شما ستمکار نیستید؟] البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند.}

کلبی: کعب بن اشرف و مالک بن صیف و وهب بن یهود یا فنحاص بن عازورا پیش رسول خدا عرض کردند: ای محمد در تورات خداوند به ما سفارش کرده است که به پیامبری ایمان نیاوریم مگر اینکه قربانی برای ما بیاورد که آتش آن را بخورد. پس اگر تو گمان می کنی که خداوند تو را به سوی ما فرستاده است تو را تصدیق

1- . بقره / 89
2- . احقاف / 10

می کنیم. سپس این آیه نازل گشت: «وَلَمَّا جَاءهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ»(1)

{هنگامی که از جانب خداوند کتابی برایشان آمد.}

در این آیه: «قُلْ قَدْ جَاءكُمْ»(2) {بگو: برای شما آوردند.} منظور زکریا و یحیی و افرادی دیگر هستند که یهود آنها را کشت.

کلبی: نضربن حارث در سخن چینی تجارت می کرد. او روانه فارس می شد و حوادث و جریانات فارسی زبانان را می خرید و برای قریش باز گو می کرد. به قریش می گفت: محمد از عاد و ثمود برای شما سخن می راند و من از رستم و اسفندیار سخن می گویم. قریش سخنان نضر را زیبا و نمکین پنداشتند و شنیدن قرآن را ترک کردند، سپس این آیه نازل شد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ»(3)

{و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند.}(4)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ»(5) {و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و بدانچه به سوی شما نازل شده ایمان دارند.} منظور از اهل کتاب گروهی از یهود و مسیحیان هستند که اسلام آوردند؛ از جمله نجاشی و یاران او.(6)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيباً مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ»(7) {آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته اند ندیده ای؟ که به جبت و طاغوت ایمان دارند.} گفت: این آیه درباره یهود نازل شد. هنگامی که مشرکان عرب از آنها پرسیدند: آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟ پاسخ دادند: البته دین شما بهتر است.(8)

1- . بقره / 89
2- . آل عمران / 183
3- . لقمان / 6
4- . مناقب آل ابی طالب 1: 48 و 47
5- . آل عمران / 199
6- . تفسیر قمی: 118

7- . نساء / 51
8- . تفسیر قمی: 128

4. تفسیر علی بن ابراهیم: «سَتَجِدُونَ آخَرِینَ یُرِیدُونَ أَن یَأْمَنُوکُمْ»(1)

{به زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند از شما آسوده خاطر باشند.} این آیه درباره عیینه بن حصن فزاریّ نازل شد که در سرزمین او خشک سالی آمده بود. عیینه پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان پیشنهاد صلح داد به شرط اینکه در نخلستانی مقیم شود و کاری به کار او نداشته باشد. عیینه منافق لعنت شده ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرد نادان و جاهلی نامید که بر قومش سروری و حکمرانی می کند.(2)

5. تفسیر علی بن ابراهیم: «الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ»(3)

{همانان که مترصد شمایند.} این آیه درباره عبدالله بن ابی و دوستانش نازل شد که در جنگ احد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کناره گیری کردند. پس هنگامی که رسول خدا بر کفار پیروز گشتند گفتند: «أَلَمْ نَکُن مَّعَکُمْ»(4) ما به شما دست یاری رساندیم و هنگامی که کفار بر مسلمانان غلبه یافتند گفتند: «أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ»(5)

ما شما را حمایت می کردیم و به مسلمانان کمک نکردیم که به ضرر شما تمام شود.

کلام پروردگار متعال: «وَهُوَ خَادِعُهُمْ»(6)

نیرنگ و فریب از طرف خداوند همان عذاب است. «یُرَآؤُونَ النَّاسَ»(7) {با مردم ریا می کنند.} بدین معنا که آنها ایمان آورده اند.(8) «لاَ إِلَی هَؤُلاء وَلاَ إِلَی هَؤُلاء»(9)

{نه با اینانند و نه با آنان.} یعنی نه از مؤمنان و نه از یهود بودند. «إِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الأَسْفَلِ»(10) {آری منافقان در

1- . نساء / 91
2- . تفسیر قمی : 135
3- . نساء / 141
4- . نساء / 141

5- . نساء / 141
6- . نساء / 142
7- . نساء / 142
8- . مؤمنون خ ل
9- . نساء / 143
10- . نساء / 145

فروترین درجات دوزخند.} این آیه درباره عبدالله بن ابی نازل شد و بر هر منافق مشرک نیز اطلاق می شود.(1)

6. تفسیر علی بن ابراهیم: «لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»(2)

هر پیامبری دین و سبک خاص خود را دارد. «وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِی مَآ آتَاكُم» شما را مورد امتحان قرار می دهد.(3)

7. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَإِذَا جَآؤُوكُمْ قَالُوَاْ آمَنَّا»(4)

{و چون نزد شما می آیند، می گویند: ایمان آورده ایم.} طبرسی گفت: این آیه در باره عبدالله بن ابی نازل شد هنگامی که تظاهر به اسلام آوردن کرد. «وَقَد دَّخَلُواْ بِالْكُفْرِ»(5)

{در حالی که با کفر وارد شوند.} «وَهُمْ قَدْ خَرَجُواْ بِهِ»(6) {و قطعاً با همان [کفر] بیرون رفته اند.} از ایمان تهی گشتند.(7)

8. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ»(8)

{و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می کردند.} یعنی یهود و مسیحیان «لأَكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم»(9)

یعنی باران از آسمان بر آنها می بارد و گیاه از زمین می روید.(10)

9. تفسیر علی بن ابراهیم: «يِا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ»(11) {ای کسانی که ایمان آورده اید به شهادت میان خود} این آیه درباره ابن بندی و ابن أبی ماریه مسیحی نازل شد که با مسلمانی به نام تمیم داری راهی سفر شدند. در این سفر تمیم

-1 . تفسیر قومی: 145 و 144
-2 . مائده / 48
-3 . تفسیر قمی: 158 و 157

4- . مائده / 61
5- . مائده / 61
6- . مائده / 61
7- . تفسیر قمی : 158
8- . مائده / 66
9- . مائده / 66
10- . تفسیر قومی: 159
11- . مائده / 106

خورجین، ظرف طلاکاری شده و یک گردنبند همراه خود داشت. آنها را به بازار می برد تا بفروشد. از مدینه که گذشتند در میان راه تمیم مریض شد. زمان فرا رسیدن مرگش تمام بار و بنه خود را به ابن بندی و ابن ابی ماریه واگذار کرد و سفارش کرد که آنها را به دست ورثه اش برسانند. همسفران همین که به نزدیکی مدینه رسیدند تمام آنچه را که تمیم به آن دو سپرده بود به ورثه دادند و ظرف طلاکاری شده و گردنبند را پنهان کردند. ورثه تمیم گفتند: آیا بیماری صاحب ما آن قدر طول کشید که تمام اموالش برای درمان و رسیدگی به او صرف شد؟ گفتند: مریضی او تنها چند روز بیشتر طول نکشید. ورثه گفتند: آیا در سفر چیزی از او دزدیده شده است؟ این دو همسفر گفتند: نه. ورثه گفتند: آیا در معامله ضرر کرد؟ گفتند: نه. ورثه گفتند: با ارزش ترین کالاها یعنی ظرف طلاکاری شده و تزئین یافته و گردنبند که همراه خود برد در بین وسایل او نیست. آن دو گفتند: هر آنچه را که به ما سپرده بود به شما دادیم. ورثه این دو نفر را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. تا اینکه قسم خوردند و این دو نفر را معاف کردند. بعد از مدتی ظرف و گردنبند را همراه آنها یافتند. پیامبر را از ماجرا مطلع کردند و ایشان منتظر حکم از طرف خداوند بودند که آیه فوق الذکر تا «آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ»(1) {دوتن از غیر [هم کیشان] خود را [به شهادت بطلبید]} نازل گشت. بدین معنا که گواهی اهل کتاب بر وصیت زمانی قبول است که در سفر باشند و مسلمانی وجود نداشته باشد. «مِن بَعْدِ الصَّلاَةِ»(2)

بعد از نماز عصر «فَیُقْسِمَانِ بِاللّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلاَ نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِینَ»(3)

{پس به خدا سوگند یاد می کنند که ما این [حق] را به هیچ قیمتی نمی فروشیم هر چند [پای] خویشاوند [در کار] باشد. و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم که [اگر کتمان حق کنیم] در این صورت از گناهکاران خواهیم بود. }و این اولین گواهی بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله شاهدان را بر آن سوگند داد. سپس

1- . مائده / 106
2- . مائده / 106
3- . مائده / 106

خداوند بلند مرتبه گفت: «فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا»(1)

{و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده اند.} سوگند دروغ خوردند. «فَآخَرَانِ يِقُومَانُ مَقَامَهُمَا»(2)

{دو تن دیگر به جای آن دو [شاهد قبلی] قیام کنند} یعنی اولیای مرده «فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ»(3)

{پس به خدا سوگند یاد می کنند.} «لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا»(4)

{ که گواهی ما قطعاً از گواهی آن دو درست تر است.} این دونفر در مورد آنچه که به خدا قسم خوردند، دروغ گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به اولیای تمیم الداری دستور دادند به خدا سوگند یاد کنند به خاطر انجام کاری که به آنها دستور داده شده است. پس ظرف و گردنبند از ابن بندی و ابن ابی ماریه گرفته شد و به اولیای تمیم باز گرداندند.(5)

10. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم» {و کسانی را که پروردگار خود را می خوانند مران.} سبب نزول این آیه این است که در مدینه گروهی از تهیدستان مؤمن بودند که اصحاب صفه نامیده می شدند. زیرا پیامبر به آنها دستور داد در صفه ای که برای آنها ترتیب داده شده بود پناه بگیرند و رسول خدا نیز خود انجام کارهای آنها را متعهد گردید. چه بسا مواد خوراکی برای آنها می برد و آنها هم پیش پیامبر می آمدند و با ایشان معاشرت داشتند. پیامبر نیز آنها را به خود نزدیک می ساخت، کنار آنها می نشست و با آنها انس می گرفت. هنگامی که مرفهین و ثروتمندان اصحاب پیامبر، چنین وضعیتی را می دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله را نکوهش می کردند و به حضرت می گفتند: این جماعت را از خود دور کن. یک روز مردی از انصار پیش رسول خدا آمد، دید در محضر حضرت یکی از اصحاب صفه حضور دارد و کنار پیامبر نشسته است و پیامبر مشغول صحبت با او هست. مرد انصاری دور از آنها نشست. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرد

1- . مائده / 107
2- . مائده / 107

3- . مائده / 107
4- . مائده / 107
5- . تفسیر قمی: 177 و 175

انصاری فرمود: جلوتر بیا. ولی او نپذیرفت. حضرت به او گفت: نکند ترس این داری که فقر و تنگدستی این انصاری به تو برسد؟ مرد انصاری گفت: این جماعت تهیدست را از خودت دور کن. سپس این آیه نازل گشت. «وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ» {و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند - در حالی که خشنودی او را می خواهند - مران.} سپس این آیه را نازل کرد: «وَکَذَلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ» {و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم.} ما ثروتمندان را به وسیله ثروتشان مورد آزمایش قرار می دهیم تا بنگریم چگونه آنها دست یاری به نیازمندان می رسانند و چگونه حق نیازمندان را که خداوند در ثروت آنها قرار داده ادا می کنند. ما نیازمندان و تهیدستان را آزمایش می کنیم تا بنگریم چگونه نیازمندان بر فقر خویش و اموال ثروتمندان صبر پیشه می سازند. «لِّیَقُولواْ» {تا بگویند:} نیازمندان و تهیدستان «أَهَؤُلاء» {آیا اینانند} ثروتندان و مرفهین «مَنَّ اللّهُ عَلَیْهِم» {خدا بر ایشان منت نهاده است} سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله را مکلف نمود که بر توبه کنندگان درود بفرستد همان کسانی که مرتکب گناه می شوند و سپس از گناه باز می گردند و توبه می کنند. «وَإِذَا جَاءکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ» {و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند بگو: درود بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرر کرده.} رحمت را برای کسی که توبه کند واجب نمود و دلیل آن سخن این آیه است: «أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنکُمْ سُوءًا بِجَهَالَهٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» {که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آن گاه به توبه و صلاح آید، پس وی آمرزنده و مهربان است.} (1)

11. تفسیر علی بن ابراهیم: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا خیانت مکنید.} این آیه درباره ابولبابه بن عبدالمُنذر نازل شد. پس لفظ آیه عام ولی معنای آن خاص است. این آیه در سال پنجم هجری در جنگ بنی قریظه نازل شد. این در حالی است که در این سوره خبرهای مربوط به

1- . تفسیر قمی: 190 و 189

2- . انفال / 27

جنگ بدر هم آمده است؛ جنگ بدر شانزده ماه پس از ورود پیامبر به مدینه به وقوع پیوست. همراه این آیه یکی از آیه های سوره توبه نازل گشت: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا»(1)

{و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است در آمیخته اند.} این آیه نیز درباره ابولبابه نازل شده است و این دلالت بر این دارد که ترتیب تألیف سوره های قرآن برخلاف ترتیب نزول آیات الهی بر پیامبر است . در روایت ابی جارود به نقل از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: خیانت به خدا و رسولش هر دو گناه و معصیت است و خیانت در قبال امانت نیز معصیت است و تمام واجبات و فرائض، امانت محسوب می شود.(2)

12. تفسیر علی بن ابراهیم: «إِنَّمَا النَّسِیءُ زِيَادَةٌ فِی الْكُفْرِ»(3)

{جز این نیست که جا به جا کردن [ماههای حرام]، فزونی بر کفر است.} این آیه درباره مردی از کنانه نازل شد که در یک فصل از سال ندا می داد: خون طیء و خثعم را در ماه محرم حلال کرده ام و این ماه را جلو انداختم و با ماه صفر جا به جا کردم. سال بعد که فرا می رسید، می گفت: ماه صفر را حلال نمودم و آن را جا به جا کردم و عوض آن ماه محرم را حرام کردم. بعد از این واقعه این آیه نازل گشت.(4)

13. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِی الصَّدَقَاتِ»(5)

{و برخی از آنان در [تقسیم] صدقات بر تو خرده می گیرند.} این آیه وقتی نازل شد که صدقات را آوردند و متنعمان هم پیش آمدند و گمان کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقات را بین آنها تقسیم می کند. پس وقتی رسول خدا صدقات را در بین تهیدستان قرار داد به حضرت افترا زدند و بر ایشان خرده گرفتند. گفتند: ما در جنگ مقاومت کردیم و همراه پیامبر جنگیدیم و حالا صدقات را به افرادی می دهد که به

1- . توبه / 102
2- . تفسیر قمی: 249
3- . توبه / 37

4- . تفسیر قمی / 265
5- . توبه / 58

او کمک نکردند و او را بی نیاز نساختند. پس خداوند این دو آیه را نازل کرد: «فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ»(1) {پس اگر از آن [اموال] به ایشان داده شود خشنود می گردند، و اگر از آن به ایشان داده نشود به ناگاه به خشم می آیند. }، «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوْاْ مَا آتَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ سَيُؤْتِينَا اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللّهِ رَاغِبُونَ»(2) {و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به ایشان داده اند خشنود می گشتند و می گفتند: خدا ما را بس است به زودی خدا و پیامبرش از کرم خود به ما می دهند و ما به خدا مشتاقیم. }(3)

14. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَلَوْ كَانُواْ أُوْلِی قُرْبَی»(4)

{هر چند خویشاوندان [آنان] باشند. } اگرچه از خویشاوندان آنها بودند. «رِجْسًا إِلَی رِجْسِهِمْ»(5)

{پلیدی بر پلیدیشان افزود. } شکی جدید بر شکی قبلیشان افزوده شد. «أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ»(6)

{ که آنان آزموده می شوند. } دچار شک و ریب شدند. «ثُمَّ انصَرَفُواْ»(7)

{سپس [مخفیانه از حضور پیامبر] باز می گردند. } پراکنده گشتند. «صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم»(8)

{خدا دل هایشان را [از حق] برگرداند. } آنان را که با ختیار خودشان باطل را بر حق ترجیح داده بودند از حق دور گرداند و به طرف باطل متمایلشان کرد.(9)

15. تفسیر علی بن ابراهیم: «أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُواْ مِنْهُ»(10) {آگاه باشید که آنان دل می گردانند [و می کوشند] تا [راز خود را] از او نهفته دارند. } یعنی آن کینه و بغضی که از علی علیه السلام در سینه هایشان مخفی می کردند. «أَلا حِينَ

1- . توبه / 58
2- . توبه / 59
3- . تفسیر قمی: 273

4- . توبه / 113
5- . توبه / 125
6- . توبه / 126
7- . توبه / 127
8- . توبه / 127
9- . تفسیر قمی: 283 و 282
10- . هود / 5

يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ»(1) {آگاه باشيد كه آنها جامه هايشان را بر سر مى كشند} هرگاه پيامبر از فضايل على عليه السلام حديثى مى فرمود آنها كينه پنهان مى كردند يا هرگاه آيات بر آنها تلاوت مى شد جامه هايشان را بر مى چيدند و مى رفتند. «يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»(2)

{ [خدا] آنچه را نهفته و آنچه را آشكار مى دارند، مى داند.} هنگامى كه برخاستند. «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»(3)

{زيرا او به اسرار سينه ها داناست.}(4)

16. تفسير على بن ابراهيم: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ»(5)

{بى گمان، كسانى كه به زنان پاكدامن نسبت زنا مى دهند.} علت نزول اين آيه آن است كه: وقتى رسول خدا صلى الله عليه و آله از جنگ تبوک باز گشتند عويمر بن ساعده عجلانى كه از انصار بود پيش حضرت آمد و گفت: اى رسول خدا همسر من به شريک بن سمحاء زنا داده و از او حامله شده است. رسول خدا صلى الله عليه و آله از او روى گرداند. عويمر دوباره سخن خود را تكرار كرد. رسول خدا صلى الله عليه و آله روى گرداند. تا چهار مرتبه اين كار تكرار گشت. پس رسول خدا به خانه اش رفت و آيه لعان بر او نازل گشت. رسول خدا براى نماز عصر بيرون آمد و بعد از نماز به عويمر فرمود: برو همسرت را بياور كه خدا آيه قرآنى درباره شما زن و شوهر نازل كرده است. مرد نزد زن آمد و گفت: رسول خدا صلى الله عليه و آله تو را فرا خوانده است. زن كه خانم آبرومندى بود با جمعى از قوم خود حضور يافت. وقتى كه وارد مسجد شد رسول خدا صلى الله عليه و آله به عويمر فرمود: برويد جلوى منبر و آنجا ملاعنه كنيد. عويمر پرسيد: چگونه ملاعنه انجام دهيم؟ حضرت پاسخ دادند: پيش بيا و بگو: خدا را شاهد مى گيرم كه من در اتهامى كه به اين زن نسبت داده ام از راستگويانم. عويمر جلو منبر آمد و يكبار صيغه لعان را جارى ساخت. رسول خدا صلى الله عليه

1- . هود / 5
2- . هود / 5
3- . هود / 5

4- . تفسير قمی: 297
5- . نور / 6

و آله فرمود: دوباره تکرار کن. او تکرار کرد. حضرت فرمود: دوباره بخوان، دوباره تکرار کرد و تا چهار بار این عمل تکرار شد. در نوبت پنجم پیامبر گفتند: بگو: لعنت خدا بر من باد اگر در اتهامی که به این زن نسبت می دهم از دروغگویان باشم. او نیز همین سخن را گفت. بعد حضرت فرمود: لعنت امر بزرگی است. اگر دروغ بگویی به ضرر خودت تمام می شود و دامن تو را خواهد گرفت. آن گاه به عویمر گفت: برو کنار و به همسرش فرمود: مثل عویمر شهادت بده و گرنه حد خدا را بر تو جاری می سازم. زن به صورت افراد فامیلش نگاه کرد و گفت: من این صورت ها را در این شبانگاه رو سیاه نمی گردانم. پس نزدیک منبر رفت و گفت: خدا را شاهد می گیرم که عویمر در این نسبت که به من زده از دروغگویان است. حضرت فرمود: دوباره تکرار کن. زن تا چهار نوبت اعاده کردند. سپس رسول خدا فرمود: بار پنجم خودت را لعنت کن. اگر عویمر در آنچه به او نسبت می دهد از راستگویان باشد. زن بار پنجم گفت: غضب خدا بر من باد اگر عویمر در آنچه به من نسبت داده از راستگویان باشد. حضرت فرمود: وای برتو. لعنت امر بزرگی است. اگر تو از دروغگویان باشی آن لعنت دامن تو را خواهد گرفت. سپس رسول خدا به عویمر فرمود: برو که دیگر برای همیشه این زن بر تو حرام است. عویمر گفت: پس آن مالی که من به او داده ام چه می شود؟ حضرت پاسخ دادند: اگر در این نسبت که به او دادی دروغگو باشی آن مال از خود این زن نیز از تو دورتر شده است و اگر راست گفته باشی آن مال عوض آن لذتی باشد که رحم او را برای خود حلال ساختی. سپس حضرت فرمود: اگر زن حامله بشود و فرزندی به دنیا بیاورد که ساق باریک و چشمانی درشت و موهای مجعّد داشته باشد بچه از این عمل زنا است و اگر بچه چشمانی میشی و موهای بور یا قرمز داشته باشد از پدر است. و آن زن صاحب فرزندی از آن عمل زنا شد. (1)

1- . تفسیر قمی : 453، 452

توضیح: أحمَشَ الساقَین: ساق های باریک، النَفَس: گشادی القَطَطَ: بسیار مجعد و گفته شده: موهای مجعد زیبا، الشهلَه: میش چشمی یا حدقه ای که به سرخی زند. الصَهَب: سرخی یا بوری مو.

17. تفسیر علی بن ابراهیم: «فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ»(1)

هنگامی که مورد آزار و اذیت قرار می گیرد یا به ضرر و زیان یا فقر یا ترس از ظالمان مبتلا گردد در دین آن شکنجه کنندگان وارد می شوند و فکر می کنند که شکنجه آن شکنجه کنندگان برابر با عذاب همیشگی و پایدار خداوند است.(2)

18. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَإِذَا غَشِیَهُم مَّوْجٌ کَالظُّلَلِ»(3)

{و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد. } در دریا «فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ»(4)

یعنی درستکار و الختّار: یعنی خائن و فریبکار. (5)

19. تفسیر علی بن ابراهیم: «لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ»(6)

این آیه درباره گروهی از منافقان نازل شد که ساکن مدینه بودند هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای برخی از جنگ ها بیرون از شهر می رفتند به ایشان نسبت های ناروا می زدند و می گفتند: کشت و اسیر کرد. مسلمانان بدین خاطر ملول و خسته گشتند و نزد رسول خدا علیه السلام شکایت کردند. سپس خداوند این آیه را نازل نمود. «لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» یعنی شک و تردید «ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلًا» ما به تو دستور دادیم که تنها تعداد اندکی از منافقان را از مدینه بیرون کنی. در روایت ابی جارود به نقل از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: «مَلْعُونِینَ» یعنی نفرین و لعنت بر آنها واجب گردید. خداوند بعد از لعنت گفت: «أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا»(7)

{هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. } (8)

1- . عنکبوت / 10
2- . تفسیر قمی: 495

3- . لقمان / 32
4- . لقمان / 32
5- . تفسير قمى / 510
6- . احزاب / 60
7- . احزاب / 61
8- . تفسير قمى: 534

20. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْکَ»(1)

{و از میان [منافقان] کسانی اند که[در ظاهر] به [سخنان] تو گوش می دهند.} این آیه درباره تعدادی از منافقان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد هنگامی که سخنی از آن حضرت می شنیدند به او ایمان نمی آوردند و به او عنایت نمی ورزیدند. چون از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج می شدند به مؤمنان می گفتند: «مَاذَا قَالَ»(2)

محمد چه می گفت؟ «آنِفاً»(3)

{هم اکنون} سپس خداوند فرمود: «أُوْلَئِکَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءهُمْ»(4)

{اینان همانانند که خدا بر دل هایشان مهر نهاده است و از هوسهای خود پیروی کرده اند.}

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را دعوت می کرد پس هرکس خداوند برای او خیر خواسته بود دعوت پیامبر را می شنید و می فهمید و هرکس که خدا برای او شر و بدی می خواست بر قلبش پرده می انداخت و مهر می زد در نتیجه نه می توانست بشنود و نه بیاندیشد. این سخن خداوند متعال است: «حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِکَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا»(5)

{ولی چون از نزد تو بیرون می روند، به دانش یافتگان می گویند: هم اکنون چه گفت؟}(6)

این آیه درباره گروهی از منافقان یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و کسانی که هرگاه سخنی از حضرت را می شنیدند بدان ایمان نمی آوردند و عنایت نمی ورزیدند و هرگاه از مجلس حضرت بیرون می آمدند به مؤمنان می گفتند: رسول خدا هم اکنون چه گفت؟ خداوند هم گفت: «أُوْلَئِکَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءهُمْ»

1- . محمد / 16
2- . محمد / 16

3- . محمد / 16
4- . محمد / 16
5- . محمد / 16
6- . تفسیر قمی / 627

21. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا»(1)

{لیکن بگویید: اسلام آوردیم.} شما به وسیله شمشیر تسلیم شدید. «لَا يَلِتْكُم»(2)

از پاداشتان چیزی کم نمی شود.(3)

22. تفسیر علی بن ابراهیم: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ»(4) این آیه در مورد مردی از انصار به نام اوس بن صامت نازل شد. او جزء اولین افرادی بود که اسلام آورد. اوس پیر و سالخورده شده بود. یک روز بر زنش خشم گرفت و گفت: تو بر من مثل پشت مادرم هستی؛ سپس از گفته خویش پشیمان گشت. در دوران جاهلی مردی که چنین تعبیری به کار می برد به معنای طلاق بود و زن برای همیشه بر مرد حرام می گشت. اوس گفت: ای خوله طبق رسم جاهلیت ما بر یکدیگر حرام گشتیم. ولی خداوند برای ما دین اسلام را آورده است. پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و درباره این ماجرا سؤال کن. پس خوله نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد. اوس بن صامت شوهر، پدر بچه هایم و پسر عمویم است و به من گفت: تو برای من مثل پشت مادرم هستی. طبق رسم جاهلیت ما بر یکدیگر حرام گشتیم این در حالی است که به فضل شما ما به اسلام گرویده ایم.

علی بن الحسین از امام امام محمد باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: یک روز زنی از زنان مسلمان پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! فلانی همسر من است. فرزندانی را برای او به دنیا آوردم و او را در امر دنیا و آخرت کمک کردم و ناراحتی از من ندیده است. حال از او پیش تو شکایت می کنم. حضرت فرمود: در چه مورد شکایت داری؟ زن عرض کرد: همسرم به من گفت: تو برای من مثل پشت مادرم هستی و مرا از خانه بیرون کرد. پس تو به کار من رسیدگی کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بلند مرتبه در این باره

1- . حجرات / 14
2- . حجرات / 14
3- . تفسیر قمی: 642

4- . مجادله / 1

آیه ای برمن نازل نکرده است که بین تو و همسرت قضاوت کنم و من نمی خواهم حکمی از خودم صادر کنم. زن شروع به گریه کرد و از وضعیت خود پیش خداوند بلند مرتبه و رسول خدا شکایت کرد و بعد بازگشت. خداوند بلند مرتبه مجادله این زن و شکایت او و از همسرش را با پیامبر شنید. پس خداوند در این باره سوره ای از قرآن را نازل کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را نزد زن فرستاد و از او خواست که نزد او حاضر شود. پس زن پیش پیامبر آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: شوهرت را بیاور. زن نیز شوهر خود را حاضر نمود. حضرت به شوهر گفت: آیا تو به همسرت گفته ای تو برای من مثل پشت مادرم هستی؟ پاسخ داد: بله چنین گفته ام. حضرت فرمود: خداوند درباره تو و همسرت چند آیه نازل کرده است. ایشان آیات را خواندند. زن خود را همراهت ببر که تو سخن ناروا و باطلی زده ای و خدا تو و همسرت را مورد عفو قرار داد و دیگر چنین سخنی مگو. مرد بازگشت در حالی که از بیان چنین جمله ای به همسرش پشیمان بود و خداوند بلند مرتبه گفتن چنین جمله ای را از زبان مؤمنان ناپسند دانست.(1)

توضیح: نَثَرَت لَه بَطنِی: منظور این است که در زمان جوانی فرزندان او را به دنیا آوردم. جزریّ گفته است: امرأهُ نَثُورَه: زنی که فرزندان زیادی داشته باشد.

23. تفسیر علی بن ابراهیم: «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» {پس اگر راست می گویید در خواست مرگ کنید.} طبرسی گفت: در تورات نوشته شده است: اولیای خدا آرزوی مرگ می کردند. کلام پروردگار متعال: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» {و چون داد و ستد ببینند.} رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز جمعه می خواندند. تجاری وارد شد و در مقابل آنها گروهی بودند که به نشانه ورود طبل و ساز می نواختند. مردم نماز را رها کردند و رفتند و توجه خود را به تجار معطوف داشتند. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ» {و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند، به سوی آن روی آور می شوند، و تو را در حالی که ایستاده ای ترک می کنند.} احمد بن إدریس به

1- . تفسیر قمی: 668 – 666

نقل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت: که این آیه برای کسانی نازل شد که از خدا پروا دارند. «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» {و خدا بهترین روزی دهندگان است. }

24. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا»(1)

طبرسی گفت: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله کافران را به فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه کرد آنها گفتند: او دیوانه است. خداوند سبحان گفت: «وَمَا هُوَ»(2)

{و حال آنکه [قرآن] } یعنی امیرالمؤمنین «إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»(3)

{جز تذکری برای جهانیان نیست. }(4)

25. امالی طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پسری یهودی بسیار به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد تا جایی که حضرت او را چابک یافته و بعضی مواقع او را برای انجام کاری می فرستاد و گاهی هم نامه های پیامبر به قبایل را می نوشت. چند روزی از این پسر یهودی خبری نشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله احوال او را جویا شدند. یک نفر گفت: دیروز او را ملاقات کردم. تو در لحظات آخر عمرش رهایش کردی. رسول خدا با گروهی از اصحاب خود پیش پسر یهودی رفتند. حضرت دارای برکت و خیر بسیار بودند با هرکسی که زبانش بسته بود و سخن نمی گفت چنان که باب صحبت را می گشود پاسخ می داد. حضرت فرمود: ای پسر. پسر چشمانش را باز کرد و گفت: ای ابوالقاسم ! حضرت فرمود بگو: أشهَدُ أنَّ لا إِله إلّا الله و أنِّی رَسولُ اللهِ. پسر نگاهی به پدر انداخت و پدر چیزی نگفت. سپس حضرت او را صدا زدند و همان جمله را تکرار نمودند. تا سه بار حرکت پدر و پسر تکرار شد. بار سوم پسر به پدر نگاه کرد و پدر گفت: اگر دلت می خواهد بگو و اگر دلت نمی خواهد نگو. پسر گفت: أشهَدُ أَنَّ لا إِله إِلّا الله وَ أَنَّکَ رَسُولَ اللهِ و جان به جان آفرین تسلیم گفت. رسول خدا به پدرش گفت: ما را تنها بگذار. سپس به اصحاب خود فرمود: او را غسل دهید و کفن بپوشانید و بیاورید تا خود نماز بر او

1- . قلم / 51

2- . قلم / 52
3- . قلم / 52
4- . تفسیر قمی: 693

بخوانم. سپس بیرون رفتند در حالی که می گفتند: خدا را سپاس که امروز به برکت من یک نفر را از آتش جهنم آزاد کردم.(1)

26. تفسیر علی بن ابراهیم: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِینَ خَصِیمًا»(2) {ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی، و زنهار جانبدار خیانتکار مباش.} علت نزول این آیه بدین شرح است که سه برادر انصاری از طایفه بنی ابیرق به نام بشیر، مبشر و بشر که هر سه منافق بودند سقف خانه عموی قتاده بن نعمان را سوراخ کردند. عموی قتاده کسی بود که در جنگ بدر شرکت کرد. این سه برادر شمشیر، زره و خوراکی هایی که عموی قتاده برای عیال خود فراهم کرده بود به سرقت بردند. قتاده پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد. گفت: ای رسول خدا عده ای سقف منزل عموی مرا سوراخ کرده و شمشیر، زره و خوراکی هایی که عمویم برای عیالش فراهم دیده بود را به سرقت برده اند و آنها خاندان بدی هستند و همراه آنها یک فرد مؤمنی به نام لبید بن سهل نیز بوده و با آنان همکاری کرده است. بنی ابیرق به قتاده گفتند: این کار، کار همان لبید بن سهل است. خبر به گوش لبید رسید. لبید نیز شمشیر خود را برداشت و به طرف آنها رفت و گفت: ای بنی ابیرق مرا متهم به دزدی می کنید؟ حال اینکه شما برای دزدی از من سزاوارتر هستید و شما همان منافقانی هستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می کنید و نسبتش را به قریش می دهید. باید این مسأله روشن شود و گرنه شمشیرم را از خونتان سیراب خواهم ساخت. بنی ابیرق سعی کردند با او مدارا کنند. پس به او گفتند: خدا بیامرزتت! برگرد. تو از این گناه پاک و بری هستی. آن گاه بنی ابیرق پیش یکی از افراد طایفه خود به نام اسید بن عروه که مردی سخنور و بلیغ بود رفتند و جریان را بازگو کردند. اسید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا قتاده بن نعمان به طرف خاندان منا که دارای شرف و اصل و نسبند رفته و آنان را متهم به دزدی کرده است و آنها را متهم به عملی کرده که در وجود آنان

1- . مجالس ابن شیخ: 280

2- . نساء / 105

نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این بابت سخت ناراحت شدند. قتاده که پیش رسول خدا آمد، پیامبر رو به ایشان کرد و فرمود: تو نزد یک خاندان شریف و دارای اصل و نسب رفته ای و به آنها نسبت دزدی دادی؟ و به سختی قتاده را سزنش کردند. قتاده از این بابت بسیار ناراحت گشت و به طرف عمویش رفت و گفت: کاش مرده بودم و با رسول خدا صلی الله علیه و آله باب سخن آغاز نکرده بودم. پیامبر سخنانی گفت که بسیار ناراحت شدم. عموی قتاده گفت: از خدا کمک می طلبیم. پس خداوند بر پیامبر خود این آیات را نازل کرد: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِینَ خَصِیمًا * وَاسْتَغْفِرِ اللّهَ إِنَّ اللّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا * وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِینَ یَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّانًا أَثِیمًا * یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لاَ یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ»(1)

{ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی، و زنهار جانبدار خیانتکار مباش. و از خدا آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده مهربان است. و از کسانی که به خویشتن خیانت می کنند دفاع مکن، که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد دوست ندارد. کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند، [ولی نمی توانند] از خدا پنهان دارند، و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی [بدان] خشنود نیست، او با آنان است.} منظور از قول در این آیه کار است یعنی قول جانشین کار شده است. سپس خداوند فرمود: «هَاأَنتُمْ هَؤُلاء جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فَمَن یُجَادِلُ اللّهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَم مَّن یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً * وَمَن یَعْمَلْ سُوءًا أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِیمًا * وَمَن یَکْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا یَکْسِبُهُ عَلَی نَفْسِهِ وَکَانَ اللّهُ عَلِیمًا حَکِیمًا * وَمَن یَکْسِبْ خَطِیئَهً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئًا»(2)

{ هان، شما همانان هستید که در زندگی دنیا از ایشان جانبداری کردید، پس چه کسی روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد؟ یا چه کسی حمایتگر [و مدافع] آنان تواند بود؟ و هر کس کار بدی کند، یا بر خویشتن ستم ورزد؛ سپس از خدا

1- . نساء / 108 – 105

2- . نساء / 112 – 109

آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت. و هرکس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده، و خدا همواره دانای سنجیده کار است. و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد. } یعنی لبید بن سهل، در روایت ابی جارود به نقل از امام محمد باقر علیه السلام چنین آمده است: گروهی از بستگان نزدیک بشیر گفتند: پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم و درباره رفیقمان با پیامبر صحبت کنیم و اصرار بورزیم که رفیق ما بی گناه است. پس وقتی که خداوند این آیات را نازل کرد: «یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لاَ یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطاً»(1) {[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می دارند، [ولی نمی توانند] از خدا پنهان دارند، و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی [بدان] خشنود نیست، او با آنان است. و خدا به آنچه انجام می دهند همواره احاطه دارد. } و«هَاأَنتُمْ هَؤُلاء جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فَمَن یُجَادِلُ اللّهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَم مَّن یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً»(2)

{هان، شما همانان هستید که در زندگی دنیا از ایشان جانب داری کردید، پس چه کسی روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانب داری خواهد کرد یا چه کسی حمایتگر [و مدافع] آنان تواند بود؟ } بستگان پیش بشیر باز گشتند و گفتند: ای بشیر از خدا طلب مغفرت کن و از گناهت توبه کن. بشیر گفت: قسم به کسی که به نام او سوگند یاد می کنم دزد کسی جز لبید نیست. سپس این آیه نازل شد: «وَمَن یَکْسِبْ خَطِیئَهً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِیناً»(3)

{و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود؛ سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است. } پس از نزول این آیه بشیر کافر گشت و به مکه رفت. خداوند برای چند نفری که پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند تا از طرف بشیر عذرخواهی کنند تا مورد بخشش قرار گیرد این آیه نازل شد: «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّآئِفَهٌ مُّنْهُمْ أَن یُضِلُّوکَ وَمَا یُضِلُّونَ إِلاُّ أَنفُسَهُمْ

1- . نساء / 108
2- . نساء / 109

3- . نساء / 112

وَمَا يَضُرُّونَکَ مِن شَیْءٍ وَأَنزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیمًا»(1)

{و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود، طایفه ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند،[ولی] جز خودشان [کسی] را گمراه نمی سازند، و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند. خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت، و تفضل خداوند همواره بر تو بزرگ است.} و درباره بشیر که در مکه بود این آیه نازل شد: «وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَی وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِیرًا»(2)

{و هرکس، پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد، و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم، و چه بازگشتگاه بدی است.}(3)

27. الخرائج: از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از سفرها در میان راه به اصحاب خود فرمود: از میان این دره ها ناگهان شخصی ظاهر خواهد گشت که شیطان به مدت سه روز به او نزدیک نشده است. دیری نپایید که یک مرد بادیه نشین جلو آمد که از لاغری پوست بدنش به استخوانش چسبیده و چشمانش به گودی نشسته و لب هایش به خاطر خوردن علف سبز شده بود. خود را به جلوی لشکر رساند تا پیامبر را ملاقات کند. احوال ایشان را پرسید و عرض کرد: اسلام را بر من عرضه کن. حضرت فرمود: بگو أشهَدُ أن لا إله إلّا الله وَ أنِّی مُحَمَدٌ رَسُولُ اللهِ. آن مرد گفت: اعتراف نمودم. حضرت فرمود: باید نماز پنجگانه را بخوانی و ماه رمضان را روزه بداری. گفت: اعتراف نمودم. حضرت فرمود: حج خانه خدا به جا بیاوری و زکات بپردازی و غسل جنابت انجام دهی. گفت: اعتراف نمودم. مرد بادیه نشین همراه لشکر پیامبر به راه افتاد. ناگهان شتر مرد عقب ماند و پیامبراکرم صلی الله علیه و آله توقف کردند و احوال او را جویا شدند. تعدادی برای یافتن او به عقب بازگشتند. پس او را در انتهای لشکر مشاهده کردند که پای

1- . نساء / 113

2- . نساء / 115
3- . تفسیر قمی: 140 و 138

شتر او در سوراخ موشی فرو رفته و او را بر زمین انداخته است. گردن مرد و گردن شتر نیز شکسته است و مرد بادیه نشین به رحمت ایزدی نائل گشته و شتر نیز هلاک شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور دادند خیمه ای بر پا کنند. در آن غسل داده شد و حضرت وارد خیمه شدند و او را کفن کردند. اصحاب متوجه حرکت پیامبر شدند و حضرت از خیمه بیرون آمدند در حالی که از پیشانی شان عرق می ریخت فرمود: این مرد گرسنه مرده بود و او از جمله افرادی است که به خدا ایمان آوردند و ایمانش را با ظلم و ستم نیامیخت. زنان حورالعین بهشتی برای اینکه میوه های بهشتی در دهان او بگذارند بر یکدیگر سبقت می گرفتند و هر کدام به رسول خدا می گفتند: ای رسول خدا در بهشت مرا همسر این مرد بادیه نشین قرار بده.(1)

28. الخرائج: روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای قیس بن عرنه بجلی نامه ای نوشت که به حضور ایشان برسد. قیس به طرف رسول خدا صلی الله و علیه حرکت کرد و خویلد بن حارث کلبی نیز همراه او بود. همین که به مدینه نزدیک شدند خویلد ترسید از اینکه به محضر رسول خدا شرفیاب شود. قیس به او گفت: تو که از ورود خود امتناع می کنی در پشت این کوه پنهان شو تا رسول خدا تو را فرا بخواند. اگر پیامبر تو را فرا خواند پس دنبال من حرکت کن. او پشت کوه پنهان شد و قیس پیش رسول خدا آمد و گفت: من در امان هستم؟ حضرت پاسخ دادند: بله هم تو و همان دوستت که در کوه جا گذاشتی در امان هستید. قیس گفت: إنّی أُشهِدُ أنَّ لا إِله إلّا الله وَ أنَّکَ رسُولُ اللهِ. و با او بیعت کرد و او را به طرف دوستش روانه ساخت. خویلد و قیس به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. حضرت به قیس گفتند: ای قیس قوم تو مثل قوم من هستند و آنها بر خدا و رسول حقی دارند.

29. الإرشاد: ابوسفیان برای تجدید قرارداد صلح حدیبیه بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و بت پرستان قریش وارد مدینه شد. (پس از گذشت هفده یا هجده ماه از صلح حدیبیه) بین بنی بکر و خزاعه اختلاف به وجود آمده بود. چرا که بنی بکر

1- . الخرائج و الجرائح: 185 و 184

(به پشتیبانی سران قریش) بر قبیله بنی خزاعه که با پیامبر هم پیمان شده بود حمله کردند و تعدادی از افراد این دو قبیله کشته شده بودند. ابوسفیان قصد داشت تا هرآنچه که از قومش از دست رفته بود جبران کند و ترس این داشت، نکند کمک رسول خدا صلی الله علیه و آله شامل حال قوم او نشود. ابوسفیان به محضر رسول خدا رسید و در این مورد با ایشان صحبت کردند ولی حضرت پاسخی ندادند. از حضور حضرت خارج شدند. در مسیر راه ابوبکر را ملاقات کرد و به او متوسّل شد و گمان کرد که ابوبکر او را به هدفی که از پیامبر دارد میرساند. پس خواسته خود را مطرح کرد. او گفت: من نمیتوانم چنین کاری بکنم. ابوسفیان فهمید که درخواستش از ابوبکر فایده ای ندارد و مشکلی را حل نخواهد کرد و گمان کرد که اگر برای به عمر متوسل شود و همان چیزی که از ابوبکر خواست را بخواهد شاید به نتیجه برسد. پس با عمر صحبت کرد. اما عمر با تندی و خشونت با او برخورد کرد، به طوری که نزدیک بود سخن بدی در باره پیامبر بگوید. پس به طرف خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. چون به در خانه او رسید اجازه ورود خواست. علی علیه السلام که با فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در خانه حضور داشتند به او اجازه ورود دادند. ابوسفیان گفت: ای علی تو از تمام آنها به من نزدیک تر هستی. پیش تو آمدم مرا ناامید باز مگردان. در آنچه که قصد انجام آن دارم برایم پیش رسول خدا شفاعت کن. علی علیه السلام پاسخ دادند: ای ابوسفیان وای بر تو رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم به انجام کاری گرفته است که نمی توانیم در این مورد با ایشان صحبت کنیم. ابوسفیان رو به حضرت فاطمه سلام الله علیها کرد و گفت: ای دخت محمد آیا حسن و حسین را که برای همیشه سروران عرب هستند امر نمی کنی بین مردم مرا پناه دهند؟ ایشان فرمود: حسن و حسین به سنی نرسیده اند که بین مردم کسی را پناه دهند. هیچ کس نمی تواند کسی دیگری را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه دهد. ابوسفیان پشیمان شد و سرگردان ماند و ندانست دیگر باید چه کند. سپس رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت: ای ابا الحسن می بینم که کارها مشتبه گشته است مرا نصیحت فرمائید. امیرالمؤمنین گفتند: اکنون چیزی تو را سود نمی بخشد ولی تو رئیس قبیله بنی کنانه هستی. برخیز و بین مردم امان بطلب. سپس به

سرزمین خود برو. ابوسفیان گفت: آیا چاره کار من در این است؟ گفت: نه به خدا فکر نمی کنم این نیز تو را رهایی بخشد. حضرت فرمود: به خدا قسم نه. ولی راه و چاره ای غیر از این نمی بینم. ابوسفیان به مسجد رفت و گفت: ای مردم! بین شما امان طلبیدم. سپس سوار بر مرکب خود شد و حرکت کرد. وقتی که پیش قریش آمد گفتند: بر تو چه گذشت؟ گفت: پیش محمد رفتم و با او صحبت کردم. به خدا قسم به من پاسخی نداد. سپس پیش ابی قحافه رفتم در او هم خیری ندیدم. سپس نزد عمر بن خطاب رفتم. او هم با تندی با من برخورد کرد و خیری از او به من نرسید. سپس پیش علی رفتم او را مهربان ترینِ آنها دیدم. علی مرا به انجام کاری اشارت فرمود و من هم انجام دادم. به خدا قسم نمی دانستم آن کار چاره من است یا نه؟ قریش گفت: به تو انجام چه کاری را امر کرد؟ گفت: به من دستور داد که بین مردم امان بطلبم پس من هم چنین کردم. گفتند: آیا محمد به تو اجازه داد؟ گفت: نه. گفتند: وای بر تو به خدا قسم اگر کار این مرد بالا بگیرد - خشمگین شود - به طوری که تو را به بازی بگیرد هیچ چیزی برایت فایده‌های نخواهد داشت. ابوسفیان گفت: نه به خدا قسم غیر از این، راهی ندیدم.(1)

30. مناقب ابن شهر آشوب: روایت شده است که بلال جمانه دختر زحاف اشجعی را به همسری خود درآورد. چون در محلی به نام وادی النعام بود جمانه به بلال حمله کرد و او را به شدت زد و هرچه دوست داشت طلا و نقره از اموال او برداشت و بر یکی از اسب های پدر سوار شد و از لشکر فرار کرد و به شهاب بن مازن ملقب به کوکب دری پیوست. پیش از آن شهاب جمانه را از پدر او خواستگاری کرده بود. از آنجا که رفتن بلال به طول انجامید رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان و صهیب را به سوی او فرستاد. وقتی به او رسیدند دیدند مرده بر زمین افتاده است و خون از او روان است. خدمت حضرت آمدند و گریه کنان ایشان را از احوال بلال آگاه کردند. حضرت گفتند: گریه بس است و بلال را بیاورید. وقتی او را حاضر کردند. حضرت دو رکعت نماز خواندند و دعا کردند. سپس کفی از آب

1- . الارشاد: 68 - 66

بر گرفتند و بر بلال پاشیدند. چند دقیقه بعد، بلال یک دفعه از جا پرید و شروع به بوسیدن پای حضرت کرد. حضرت گفتند: ای بلال چه کسی تو را به این حال در آورده است؟ گفت: جمانه دختر زحاف و من عاشق او هستم. حضرت گفتند: ای بلال تو را بشارت باد می دهم که کسی را به طرف جمانه بفرستم تا او را به اینجا بیاورد. سپس گفتند: ای ابوالحسن برادرم جبرئیل از طرف پروردگار به من خبر داده که وقتی جمانه بلال را زده به طرف مردی به نام شهاب بن مازن رفته است. شهاب قبلا جمانه را از پدرش خواستگاری کرده بود و پدر با وصلت او راضی نبود و جمانه پیش شهاب از حال خود شکایت کرده و شهاب با لشکر خود به جنگ با ما برخاسته است. پس ای علی برخیز و با مسلمانان به مقابله با او بروید که خداوند بلند مرتبه تو را علیه او یاری خواهد رساند و اینک من به طرف مدینه باز می گردم. پس حضرت با گروهی از مسلمانان حرکت کردند و به سرعت طی طریق نمود تا به شهاب رسید و با او به جنگ پرداخت و مسلمانان پیروز گشتند. شهاب و جمانه به همراه لشکر مسلمان شدند و امام آنها را به مدینه آورد و به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله تجدید اسلام کردند. حضرت فرمود: ای بلال تو چه می گویی؟ بلال عرض کرد: ای رسول خدا من عاشق او بودم؛ ولی الان شهاب به جمانه شایسته تر از من است. در این هنگام شهاب دو کنیز و دو اسب و دو شتر به بلال بخشید.(1)

توضیح: در قاموس: الحِجر: اسب ماده و با هاء، اشتباه و لحن است.

31. تفسیر الامام العسکریّ علیه السلام: حضرت علی علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را به سوی گروهی از قویترین و نیرومندترین کفار فرستاد. آنها در آمدن تأخیر کردند و پیامبر نگران آنان شد. حضرت فرمود: کاش کسی می رفت و از آنها خبری برای ما می آورد. در آن هنگام ناگهان قاصد از راه رسید و خبر داد که لشکر پیروز گشته و بر دشمنان غلبه یافته اند و عده ای را کشته اند و عده ای را مجروح ساخته اند و برخی را اسیر کرده اند و مال های لشکر دشمن را به غنیمت برده اند و فرزندان و زنان آنها را به اسارت گرفته

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 121

اند. وقتی که لشکر نزدیک مدینه رسید حضرت با اصحاب خود به استقبال آنها رفتند. امیر آن لشکر زید بن حارثه بود و خود حضرت فرماندهی آنها را به عهده او گذاشته بود. چون چشمش به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد از روی شتر پایین آمد و به طرف حضرت شتافت و پا و دست ایشان را بوسید. حضرت نیز او را در آغوش گرفت و سرش را بوسید. پس عبدالله بن رواحه نیز فرود آمد و پا و دست حضرت را بوسید و حضرت او را نیز در آغوش خود گرفت. سپس تمام لشکر از اسبهای خود فرود آمدند و در مقابل حضرت ایستادند و بر ایشان درود و صلوات فرستادند و حضرت نیز دعای خیر می کردند. سپس به آنها گفتند: مرا آگاه کنید از حوادث و جریاناتی که بین شما و دشمنانتان پیش آمد و لشکر نیز اسیران، فرزندان، زنان، طلا و نقره و انواع کالاهای قیمتی دشمن را همراه خود داشت. افراد لشکر گفتند: ای رسول خدا اگر تو حال ما را می دانستی بدون شک تعجب می کردی. حضرت فرمود: من نیز آگاه نبودم تا اینکه جبرئیل علیه السلام مرا باخبر کرد و همچنین من از کتاب و دین خدا چیزی نمی دانستم تا اینکه خداوند بلند مرتبه مرا آگاه نمود و گفت: «وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»(1)

{و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نمائیم، و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی.} ولی شما برادران مؤمن خود را از جریانات اتفاق افتاده آگاه نمایید تا شما را تصدیق کنم. جبرئیل علیه السلام مرا از حوادث این جنگ آگاه ساخته است. آنها گفتند: ای رسول خدا وقتی به سپاه دشمن نزدیک شدیم قاصدی را فرستادیم تا وضعیت و تعداد آنها برای ما مشخص گردد. قاصد بازگشت و خبر داد که آنها هزار نفر هستند و ما دو هزار نفر بودیم. آنها با هزار نفر خارج شدند و سه هزار نفر را در شهر گذاشتند و ما تصور کردیم که همان هزار نفر هستند. قاصد ما

1- . شوری / 52

خبر داد که لشکر دشمن در میان خود می گفتند: که ما هزار نفریم و خودشان دوهزار نفر هستند و ما توان مبارزه با آنها را نداریم و چاره ای جز تحصن در شهر نیست تا اینکه از مبارزه با ما به ستوه آیند و برگردند. به این سبب ما جرأت پیدا کردیم و بر آنها حمله کردیم. آنها وارد شهر شدند و دروازه شهر را در مقابل ما بستند. پس ما اطراف قلعه به قصد جنگ نشستیم. وقتی هوا تاریک گشت و نیمه شب فرا رسید دروازه شهر را گشودند و ما به خواب فرو رفته بودیم و تنها از میان ما چهار نفر بیدار بودند. زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و قتاده بن نعمان و قیس بن عاصم هر یک در گوشه ای از لشکر مشغول خواندن نماز و تلاوت قرآن بودند. لشکر دشمن در این شب بسیار تاریک بر ما تاخت و ما را تیرباران کردند. چون مکان جنگ شهر خودشان بود بر مسیر و راه های آن آگاه بودند و ما نسبت به این شهر آشنایی نداشتیم. در بین خود گفتیم: گرفتار بدبختی و بد اقبالی گشتیم و در این شب تاریک نمی توانیم خود را از تیر باران آنها نجات دهیم زیرا تیرها را نمی دیدیم. در آن هنگام ناگهان دیدیم روشنایی عظیمی مانند پاره آتش از دهان قیس بن عاصم برافروخته شد و از دهان قتاده بن نعمان نوری مانند روشنایی زهره و مشتری و روشنایی دیگری از دهان عبد الله بن رواحه مانند شعاع ماه در شب تار و همچنین از دهان زید بن حارثه روشنایی روشن تر از آفتاب تابان ساطع گردید. پس این نورها لشکرگاه ما را چنان روشن کرد که از روز روشن تر گردید و دشمنان ما در تاریکی شدیدی قرار گرفت و ما آنها را می دیدیم و آنها ما را نمی دیدند. زید ما را پراکنده کرد تا اینکه آنها را محاصره کردیم و ما آنها را می دیدیم و آنها ما را نمی دیدند. ما بینا و آنها نابینا بودند. پس ما شمشیرها را از غلاف برکشیدیم و حمله کردیم و عده ای کشته و عده ای زخمی و عده ای اسیر گشتند. ما وارد شهر شدیم و زنان، دختران و فرزندان و اثاث و اموالشان را به اسارت گرفتیم و اموال آنها را به غنیمت بردیم و حال زنان و فرزندانشان را به خدمت تو آورده ایم. ولی ای رسول خدا! هیچ امری عجیب تر از نورهای ساطع گشته از دهان این چهار نفر ندیده بودیم که باعث تاریکی لشکرگاه دشمن گردد تا ما بتوانیم آنها را به قتل برسانیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را شکر نمائید که به برکت ماه شعبان شما را پیروز گردانید

و برتری داد. زیرا این جنگ در اول ماه شعبان رخ داد. درست زمانی که ماه رجب که از ماه های حرام است تمام شده بود و این نور و روشنایی ساطع شده از دهان این چهار نفر به خاطر اعمال و کردار آنها در اولین روز شعبان است و خداوند پیشاپیش در شب گذشته یعنی قبل از انجام عمل به آنها کرامت نمود. اصحاب گفتند: ای رسول خدا آن اعمال چیست تا به سبب آن ثواب پیدا کنیم؟ حضرت فرمود: قیس بن عاصم منقری در اول ماه شعبان به معروف امر کرد و از منکر نهی نمود و مردم را به سوی خیر و نیکی رهنمون ساخت. بدین دلیل در شب گذشته به هنگام تلاوت قرآن به او نور کرامت نمود. ولی عمل قتاده بن نعمان که منجر به این نور شد آن است که در روز اول شعبان قرض خود را ادا کرد و بدین دلیل خداوند پیشاپیش در روز گذشته به او نور کرامت نمود و اما عبدالله بن رواحه چون با پدر و مادر خود مهربان بود و در این شب ثواب عمل او زیاد گشت. روز اول شعبان پدرش به او گفت: من و مادرت تو را دوست داریم و زن تو فلانی ما را آزار می دهد و بر ما خرده می گیرد و از دگرگون شدن اوضاع کنونی در امان نیستیم و مطمئن نیستیم از اینکه اگر تو در این جنگ شهید بشوی او شریک اموال تو گردد و ظلم و ستم و خطاهای او بر ما زیاد شود. عبدالله گفت: من نمی دانستم که او بر شما ستم می کند و شما از دست او ناراحت هستید و اگر می دانستم او را طلاق می دادم ولی حالا او را طلاق می دهم و از خود جدا می کنم تا شما از آنچه می ترسید درامان باشید و من هرگز دوست ندارم چیزی را دوست داشته باشم که شما خوشتان نیاید. پس بدین خاطر خدا پیشاپیش پاداش عمل او را به شکل روشنایی داد. اما زید بن حارثه که از دهان او نور تابان تر از خورشید ساطع گشت بهترین و نیکوترین قومش است. خداوند به سبب اینکه از عملی که از او سرخواهد زد زید آگاه بود او را برگزید و بر دیگران او را برتری داد. عملی که نور به سبب آن از دهان وی ساطع گشت بدین دلیل بود که در روزی که شبش مسلمانان به سبب این خورشید تابان پیروز گشتند یک منافق از لشکرش پیش زید آمد و خواست بین زید و حضرت علی علیه السلام اختلاف اندازد و بین این دو نفر را به هم بزنند. پس گفت: آفرین بر تو، آفرین بر تو؛ دیگر در بین اهل بیت و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نظیر نداری. این

امتحانی از سوی خداوند متعال است و این نور که مشاهده کردیم، نور توست. پس زید گفت: ای بنده خدا! از خدا بترس و در سخن غلو مکن و مرا بیش از آنچه که هستم بالا مبر که به سبب این کار مخالف خدا خواهی بود و کافر می شوی و اگر من کلام تو را درست تلقی کنم مثل تو کافر خواهم گشت. ای بنده خدا! میخواهی تو را از جریانات اوایل اسلام و بعد از آن آگاه کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند و فاطمه الزهرا سلام الله علیها را به همسری علی بن ابی طالب علیه السلام در آوردند و حسن و حسین علیهما السلام پا بر عرصه گیتی گذاشتند؟ منافق گفت: آری. زید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بسیار دوست می داشت تا آنجا که از فرط دوست داشتن زیاد مرا فرزند خود خواند و من با عنوان زید بن محمد خطاب می شدم؛ تا آنکه امام حسن و حسین علیهما السلام متولد شدند و من میل نداشتم با وجود آنها مرا فرزند آن حضرت گویند. پس به هرکس که مرا با این عنوان خطاب می کرد میگفتم که مرا با این عنوان خطاب نکنید؛ بلکه دوست دارم بگویید زید دوست رسول خدا صلی الله علیه و آله است زیرا من دوست نداشتم به حسن و حسین علیهما السلام شبیه شوم و پیوسته چنین بود تا آنکه خداوند اندیشه مرا تصدیق نمود و این آیه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد: «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ»(1)

{خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است} یعنی قلبی که محمد و خاندان او را دوست داشته باشد و آنها را بزرگ شمارد و قلب دیگری غیر آنها را مانند آنها بزرگ بدارد یا با قلبی دیگر دشمنان محمد و خاندان او را دوست بدارد؛ البته هرکس دشمنان آنها را دوست بدارد این قلب دیگر خاندان محمد را دوست ندارد. سپس گفت: «وَمَا جَعَلَ أزواجكُنَّ اللائی تُظاهِرونَ منهُنّ امّهَاتكُم وَ مَا جَعلَ أَدْعِيَاءكُمْ أَبْنَاءكُمْ»(2)

{و آن همسرانتان را که مورد ظهار قرار می دهید مادران شما نگردانیده، و پسرخواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار نداده است.} «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللَّهِ»(3)

{خویشاوندان [طبق]

1- . احزاب / 4

2- . احزاب / 4
3- . احزاب / 6

کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند.} حسن و حسین علیهما السلام به فرزندی رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارترند. «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا»(1)

{[و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدّمند]، مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا]احسانی کنید} به خاطر احسان و احترام به مقام و درجه فرزندان نمی رسند. «کَانَ ذَلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا»(2)

{و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است.} چون این آیات نازل شد دیگر مرا فرزند آن حضرت نخواندند و خطاب می کردند: زید برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله. من پیوسته با این عنوان خطاب می شدم و من از این عنوان هم ناراحت بودم تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره برادری خود و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را بیان نمودند و دیگر کسی مرا برادر آن حضرت صدا نکرد. پس زید گفت: ای بنده خدا! حالا زید دوست علی بن ابی طالب است همان گونه که دوست پیامبر است. پس زید را مثل علی مپندار و درجه و مرتبه او را بالاتر از درجه علی ندان که اگر چنین کنی مانند مسیحیان خواهی بود که عیسی را بالاتر از مرتبه واقعی اش دانستند و به خدا کافر گشتند. رسول خدا صلی الله علیه آله فرمود: خداوند بلند مرتبه بدین دلیل به او نور و روشنایی کرامت بخشید و او را عزیز شمرد. قسم به کسی که مرا به درستی به پیامبری برانگیخت آن جایگاهی که خدا برای زید به سبب این اعتقاد در آخرت مهیا ساخته است به اندازهای است که آن نوری که از او در دنیا مشاهده کردید در مقایسه با آن بسیار کم است. وقتی زید وارد صحرای محشر شود نور او از جلو و عقب و راست و چپ و بالا و پایین به قدر مسیر پیمودن هزار سال از او ساطع میشود.(3)

32. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان نگریست بعد لبخند زدند. گفته شد: ای رسول خدا آسمان را نگریستی و تبسم فرمودید! گفتند: بله در شگفتم از دو فرشتهای که بر روی زمین آمدند واحوال بنده مؤمن و صالحی را در جایگاه نماز خواندنش جویا شدند تا اعمال او را در روز

1- . احزاب / 6

2- . احزاب / 6

3- . التفسير المنسوب الى الامام العسكرى عليه السلام: 271-268

و شب بنویسند. اما او را در محل نمازش نیافتند پس به طرف آسمان رفتند و به خدا گفتند: پروردگارا فلان بنده مؤمن تو را در محل نمازش نیافتیم تا اعمال روز و شب او را ثبت کنیم. او را در ملک تو مریض یافتیم. خداوند بلند مرتبه گفت: برای بنده من همان اجر و پاداش اعمال نیکی را بنویسید که به هنگام صحت و سلامتی در شبانه روز انجام می داد. من موظف هستم در زمانی که خودم بنده مؤمن را از انجام عمل محروم کردم برای او اجر و پاداش عمل را بنویسم.(1)

33. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: گروهی از اهل یمن به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و در میان آنها مردی بود که در منازعه با حضرت سخنان درشت و سخت میگفت و در محاجه با ایشان افراط میکرد. بدین خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت ناراحت شدند تا اینکه رگ ناراحتی و خشم در میان چشمهای آن حضرت آشکار شد و رنگ چهره شان تغییر کرد و چند دقیقهای سر به زیر انداخت. جبرئیل بر حضرت فرود آمد و گفت: پروردگار به تو سلام میرساند و میفرماید: این مرد سخاوتمند و بخشنده است و به مردم اطعام میدهد. پس ناراحتی حضرت برطرف شد و سر بالا گرفت و فرمود: اگر جبرئیل از طرف خدا خبر نیاورده بود که تو فرد سخاوتمندی هستی و اطعام می دهی قطعاً با تو به شدت برخورد می کردم و تو را مایه عبرت دیگران قرار می دادم. آن مرد گفت: خدای تو بخشندگی و سخاوت را دوست دارد؟ حضرت فرمود: بله. مرد گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و گواهی می دهم که تو پیامبر خدا هستی و قسم به کسی که به راستی تو را فرستاده است کسی را از مالم ناامید بر نخواهم گرداند.(2)

شرح: تَرَبَّدَ وَجهُهُ: رنگ چهره از غضب و ناراحتی تغییر کرد.

34. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من مردی پیر و میانسال و عیال وار هستم و اعضای بدنم سست و ناتوان گشته است و مالی ندارم. آیا کسی هست که در سختی

1- . فروع کافی 1: 32 ، 31
2- . فروع کافی 1: 173

روزگار مرا یاری کند؟ حضرت به اصحاب نگاه کردند و آنها هم به ایشان نگاهی انداختند و حضرت فرمود: این مرد سخن خود را به گوش من و شما رساند. مردی برخاست و گفت: من دیروز مثل تو بودم؛ ولی الان وضعیتم بهتر شده است و او را به خانه خود برد و کیسه ای از طلای غیر مسکوک به او داد و در آن روزگار با طلای غیر مسکوک یعنی سیم و زر معامله می کردند. پیرمرد گفت: همه اینها را به من می دهی؟ گفت: آری. پیرمرد گفت: زر خود را بگیر که من نه از جن و نه از انسم و لیکن من فرستادهای هستم از جانب خداوند که مرا فرستاده است تا تو را امتحان کنم. پس تو را شکر کننده نعمت خدا یافتم. پس خدا به تو پاداش خیر دهد(1).

توضیح: «المرود» در برخی نسخهها با راء است یعنی میل یا فلزی که در لگام میچرخد و محور بکره - چوب گرد - از آهن است. در برخی نسخهها با زاء است یعنی خورجین که در آن زاد و توشه مینهند و این ظاهرتر است.

35. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا به من درس اخلاقی تعلیم دهید. حضرت فرمود: برو و خشمگین نشو. مرد گفت: من به این نصیحت بسنده کردم. به طرف قوم خود رفت؛ وقتی رسید در میان آنها جنگی برپا شده بود و از دو طرف صف کشیده بودند و سلاح به دست گرفته بودند. وقتی این وضعیت را دید غضب وجود او را فرا گرفت و سلاح به دست گرفت و به جنگ پرداخت. یک دفعه نصیحت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ذهنش خطور کرد که فرمود: خشمگین نشو. پس اسلحه را انداخت. سپس به نزد آن گروهی رفت که دشمن قوم او بودند و گفت: ای قوم هرچه از زخم و جراحت یا کشتن یا ضربه ای که هیچ اثری از آن بر شما نمانده غرامت همه را از مال خود می پردازم و دیه آنها را به شما میبخشم. آنها گفتند: هرچه اتفاق افتاده همه را بخشیدیم. ما به بخشش شما سزاوارتر هستیم. پس با یکدیگر صلح کردند و ناراحتی برطرف شد.(2)

1- . فروع کافی 1: 175
2- . الاصول 2: 304

36. تفسیر فرات بن ابراهیم: جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ولید بن عقبه بن ابی معیط را به سوی قبیله بنی ولیعه فرستاد تا از آنها زکات بگیرد. در دوران جاهلیت بین ولید و قبیله بنی ولیعه کینه و خصومتی بود. وقتی به قبیله آنها نزدیک شد افراد قبیله به طرف او رفتند تا مشخص کنند که هنوز هم کینه و خصومت قبلی در خاطرش هست یا نه. پس ولید ترسید و به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا قبیله بنی ولیعه قصد کشتن مرا داشتند و زکات نپرداختند. وقتی این خبر به قبیله رسید به خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: ای رسول خدا آنچه که ولید به گوش شما رسانده صحت ندارد و او دروغ گفته است. میان ما و او در دوران جاهلیت دشمنی بوده و ترسیدیم که ما را به سبب این کینه تنبیه کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بنی ولیعه کینه و خصومت را پایان دهید وگرنه مردی که نزد من به منزله خود من است را به سوی شما می فرستم که مردان شما را بکشد و فرزندان شما را اسیر کند. این مردی هست که می بینید. سپس دست خود را بر شانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زد و خداوند در باره ولید این آیه را فروفرستاد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید، [بعد] از آنچه کرده اید پشیمان شوید.}(2)

37. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان بازار مدینه بر طعامی عبور کردند. به فروشنده فرمود: طعامی به این نیکویی و پاکی ندیده ام. قیمت آن را پرسیدند. پس خداوند بلند مرتبه به او وحی کرد که دست خود را در این طعام فرو کن. پس پیامبر چنین کردند و غذای بدی را از زیر

1- . حجرات / 6
2- . تفسیر فرات: 165

آن بیرون آوردند. به فروشنده فرمود: نمیبینم مگر اینکه خیانت و تقلب را برای مسلمانان جمع کردهای.(1)

38. معانی الاخبار: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مرد بادیه نشینی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آیا پدر و مادر تو بهترین پدر و مادر و بازماندگان تو بهترین بازمانده نیستند؟ تو بزرگ ما در جاهلیت و اسلام نیستی؟ حضرت ناراحت شدند و فرمود: ای بادیه نشین زبان تو چند حجاب دارد؟ بادیه نشین گفت: دو مانع که لب ها و دندانهایند. حضرت فرمود: آیا یکی از آنها کافی نیست برای اینکه تندی زبان تو را از ما کم کند؟ حضرت فرمود: خداوند در دنیا برای انسان چیزی مضرتر از زبان دراز برای آخرت او قرار نداده است. بعد فرمود: ای علی برخیز و زبان او را قطع کن. مردم گمان کردند که زبان او را خواهد برید، پس حضرت چند درهمی به آن بادیه نشین بخشید و او را رها کرد.(2)

توضیح: جوهری گفت: غرب کُلُّ شیءٍ: تندی و حدّت هر چیزی. گفته میشود: فی لسانه غرب: یعنی تندی.

39. دعوات راوندی: از ربیعه بن کعب نقل شده است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: ای ربیعه هفت سال به من خدمت می کنی بدون آنکه از من چیزی بخواهی؟ گفتم: ای رسول خدا به من مهلت بدهید تا در این باره بیندیشم. وقتی صبح شد به خدمت رسول خدا رفتم. حضرت به من گفتند: ای ربیعه نیاز و خواسته خودت را مطرح کن. گفتم: از خدا بخواهید که مرا همراه شما وارد بهشت کند. حضرت فرمود: چه کسی تو را تعلیم داده تا چنین خواسته ای را مطرح کنی؟ ربیعه گفت: ای رسول خدا هیچ کس مرا تعلیم نداده است. با خودم فکر کردم که اگر مالی طلب کنم مال تمام می شود و اگر عمر طولانی و فرزندان بسیار بخواهم عاقبت آنها مرگ است. ربیعه گفت: حضرت ساعتی سر خود را پایین انداختند و سپس فرمود: این کار را انجام میدهم، ولی تو مرا با زیاد سجده کردن یاری برسان.

1- . فروع کافی 1: 375
2- . معانی الاخبار: 54 ، 53

40. کنز الکراجکیّ: أکثم بن صیفی اسدی حکیم سالخوردهای بود که سیصد و سی سال زندگی کرد. او از جمله کسانی بود که اسلام را درک کرد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و قبل از این که موفق به دیدار ایشان شود از دنیا رفت. روایت شده است که وقتی خبر ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید پسرش را به خدمت ایشان فرستاد و او را نیک وصیت کرد و همراه او نیز نامه ای با این مضمون فرستاد: به نام خدا. نامه ای از بنده خدا به بنده خدا. هر آنچه به تو فرستاده شده برای ما بیان کن. از تو خبری به ما رسیده که از اصل آن اطلاعی نداریم. اگر به تو چیزی نشان داده شده آن را به ما نشان ده و اگر به تو علم و دانشی آموخته شده پس به ما تعلیم بده و ما را در گنجت شریک کن. و السلام. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ نامه نوشتند. به نام خدای مهربان و بخشنده، از محمد رسول خدا به اکثم بن صیفی، ابتدا در پیش تو خدا را سپاس می گویم. خدا مرا امر کرده که بگویم: لا اله الا الله. این جمله را میگویم و مردم را به گفتن این جمله امر می کنم. خدا مردم را خلق کرد و اوست که می آفریند و می میراند و تمام کارها بدست خداست. خدا مخلوقات را پراکنده می سازد و بازگشت همه به سوی اوست. شما را همچون پیامبران دیگر تربیت می کنم. از یک خبر بزرگ پرسیدی و بعد از مدتی شما از اخبار آن آگاه می شوید. وقتی که نامه رسول خدا به دست اکثم رسید بنی تمیم را یک جا جمع کرد و آنها را موعظه نمود و آنها را به همراهی پیامبر تشویق کرد و به آنها فهماند که رفتن پیش پیامبر بر آنها واجب است. و کسی به او جواب نداد و خود تنهایی به طرف رسول خدا حرکت کرد و هیچ کس جز فرزندان و فرزند زادگانش از او پیروی نکردند و قبل از اینکه به محضر حضرت برسد دار فانی را وداع گفت.(1)

41. مؤلف: طبرسی رحمه الله در مورد کلام پروردگار متعال گفت: «وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِيقًا»(2) {و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در

1- . کنز الفوائد: 249

2- . نساء / 69

زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند. } روایت شده است که این آیه درباره ثوبان غلام آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و آن حضرت را بسیار دوست می داشت و بر جدایی و دوری حضرت نمی توانست صبر کند. روزی با چهره رنگ پریده و جسم لاغر به خدمت آن حضرت رسید. حضرت فرمود: ای ثوبان چرا رنگ چهره ات تغییر کرده است؟ ثوبان گفت: ای رسول خدا درد و بیماری ندارم جز اینکه وقتی شما را نمی بینم سخت دلتنگ و بی قرار می شوم و تا به خدمت شما نیایم آرام نمی گیرم. پس به یاد آخرت می افتم و می ترسم که در آنجا به خدمت شما نرسم. زیرا می دانم که تو را با پیغمبران به بالاترین درجات بهشت می برند و اگر من داخل بهشت شوم در درجه و مقامی پایین تر از شما خواهم بود و اگر داخل بهشت نشوم گمان نمی کنم که شما را ببینم. پس این آیه نازل شد. پس حضرت فرمود به حق آن خدایی که جانم در دست اوست که بنده ای ایمان نمی آورد مگر آنکه من نزد او از خودش، پدر و مادر، خانواده، فرزندان و تمام مردم محبوب تر هستم. همین طور از قتاده و مسروق روایت شده است که: اصحاب رسول خدا گفتند: شایسته نیست که ما از تو جدا شویم، ما تو را فقط در دنیا می بینیم و تو در آخرت به سبب امتیاز و کراماتت در مقامی بالاتر از مقام ما قرار داری. سپس این آیه در باره قتاده و مسروق نازل شد.(1)

42. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خویش نقل کردند که: در مدینه دو نفر به نام هیت و مانع بودند. این دو نفر با مردی صحبت می کردند و رسول خدا نیز گفتگوی آنها را می شنید که می گفتند: هرگاه طائف را فتح کردید سراغ دختر غیلان ثقفی بروید. او زنی بسیار خندان، چشم درشت، خوش اندام، کمر باریک و صاحب دندانهایی سفید و براق است. هرگاه می نشیند خم می شود و هرگاه لب به سخن باز می کند با لحن خاصی (ناز و غمزه) حرف می زند. با چهار عضوش پیش می آید و با هشت عضو خویش پشت می کند و فرجش نیز مثل جام شراب

1- . مجمع البیان 3: 72

است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گمان نمیکردم شما از جمله مردانی باشید که به نکاح با زنان نیاز دارند[چون مشهور بود که آن دو مخنّث هستند.] و آن دو را به مکانی به نام الغربا تبعید کرد و دستور داد که از آنجا دور شوند و هر جمعه برای خرید و فروش بیایند.(1)

توضیح: این ماجرا از طریق مخالفین نیز روایت شده است: در کتاب المغرب چنین آمده است که: هیت از مردان زن صفت مدینه بود و گفته شده است: که اسم او هنب بود و از نظر نوشتاری اشتباه در لفظ پیش آمده است. در برخی شروح ایشان الشموع بر وزن سُجود به معنی بازی و شوخی از فعل شمع یشمع شمعا و شموعا و مشعمه است و در نسبت دادن مبالغه است به خاطر کثرت شوخی و بذله گویی.

مؤلف: در کتاب های لغت این واژه با فتح شین یعنی شَموع آمده است. در کتاب شمس العلوم گفته شده: الشَموع: زن بذله گو. در کتاب الصِحاح جوهری: الشَمُوع مِن النِّساء: زنان بسیار عشوه گر و خندان. نَجلَاء یا از نَجَلَتِ الاَرضُ گرفته شده به معنی: زمین سبز شد. یا از نَجَل یعنی فراخی چشم. اَنجَلَ برای مرد است یعنی فراخ چشم. الرجل أَنجَلَ: مرد گشاده و نیکو چشم گردید. عَینُ نَجلَاء: چشم فراخ. مُبتَّله: خوش اندام و آراسته قامت. إِمرَاَةُ مُبتَلَّةُ: زنی که قامتی آراسته دارد و گوشت های بدنش بر روی یکدیگر قرار نگرفته است و این ویژگی، شامل مرد نمی شود. البته می توان به جای این واژه مُنبَتِلّه نیز به کار برد که از نظر لفظ و معنا مانند منقطعه است. یعنی منقطعه عن الزوج: دختر باکره.

هَیفَاء: الهَیَف: لاغری شکم و پهلو و باریکی کمر. رَجُلٌ أَهیَف: مرد لاغر و کمر باریک. إِمرَاَةٌ هَیفَاء: زن کمر باریک و لاغر اندام. در برخی از نسخه ها با حرف قاف استعمال شده است: الاَهیَق: دراز گردن.

شَنبَاء: الشَنَب: سفیدی، براق بودن و تیزی دندان. در صحاح جوهری: الشَنَب: تیزی دندان. گفته شده: خنکی یا زلالی دهان. إِمرَاَةُ شَنبَاء: زنی که تیزی دندان او آشکار است. جرمیّ گفت: از اصمعی شنیدم که می گفت: الشَنَب یعنی خنکی دهان و

1- . فروع کافی 2: 65

دندان. پس گفتم: دوستان ما می گویند: منظور تیزی دندان به هنگام نمایان شدن آن است. پس سفیدی و طراوت و تازگی دندان را مد نظر قرار داده است. زیرا هرگاه زمان بر آن بگذرد آن ساییده می شود و گفت: شنب به معنی خنکی دهان است.

تَثَنَّت: بعضی از اعضای بدن زن بر روی برخی اعضای دیگر می پیچد. از ثنی الشیء بر وزن سعی گرفته شده به معنی: هرگاه چیزی بر چیز دیگر برگردانده شود خم میشود. پس این واژه کنایه از چاقی زن است یا از الثَنِی به معنی پیوستن چیزی به چیز دیگر گرفته شده است و واژه تثنیه از آن مشتق شده است. تَثَنَّی: یک پای خود را خم کرد و بر ران دیگر خود گذاشت چنانکه موقعیت کسی را دارد که به زیبایی یا جاه و مقام جوانی و موقعیت اجتماعی خود مغرور گشته است. یا از «ثَنی العُود» است هنگامی که چوب را خم کرد و معنی آن این است: هنگامی که زن می نشیند اعضای بدنش همانند حالت زن متکبر و فخر فروش خم می شود یا اینکه زن قامتی کشیده دارد و هیچ خمیدگی جز به وقت نشستن در آن دیده نمی شود. در تمام روایت عامه گفته شده: این زن هرگاه راه می رود با ناز و تکبر می خرامد و هرگاه می نشیند چهار زانو می نشیند و هر دو پا را باز می کند. بدین معنا که با فخر و تکبر راه می رود و در راه رفتن با ناز و تکبر می خرامد. جزری در کتاب النهایه گفت: إذا قَعِدَت تَربعَّت: دو پایش را به خاطر چاق بودن و پر گوشتی زانوهایش باز می کند گویا آن گنبدی از چرم است؛ این گنبد به خاطر چاقی و فراوانی گوشت در بدنش شکل می گیرد.

گفته شده است: این زن به گنبد تشبیه شده است چون هرگاه تکان بخورد و قد دراز کند پهن و گشاد می شود و همین گونه است وقتی بنشیند چهار زانو می نشیند و دو پای خود را پهن می کند.

وَ إِذا تَكَلَّمَت غَنَّت: مؤلف در تمام روایت ها «تَغَنَّت» آورده شده است. قاضی عیاض گفت: این واژه از «غُنَّه» گرفته شده است و ارتباطی با «غِنَاء» ندارد. بدین معنا که با لحن خاصی حرف می زند و سخنش را از بینی می گوید؛ این از نشانه های فخر فروشی و تکبر ورزیدن است.

ص: 157

تَقَبَّل بِأَربَع: مؤلف: از این عدد چند وجه برداشت می شود: برداشت اول که مطرزی در کتاب المغرب به کار برده است: چهار قسمت که با آنها جلو می آید واز هر طرف چهار قسمت از او دیده می شود و هنگامی که پشت می کند تبدیل به هشت قسمت میشود . مازری گفت: چهار قسمتی که با آنها جلو می آید از هر گوشه دو تاست و هر گوشه خود به دو طرف تقسیم میشود. پس هرگاه پشت کند هشت قسمت نمایان می شود.

دومین برداشتی که مطرزی در کتاب المغرب مطرح کرده است این است که او به چهار عضو و هشت عضو اشاره می کند. منظور از چهار قسمت دو دست و دو پستان است. یعنی این چهار عضو هر گاه آنقدر بزرگ باشند گویا مثل حیوانات بر چهار دست و پا راه می روند. پس هرگاه جلو بیایند همین چهار عضو نمایان می شود و دو پا به حساب نمی آید و لحاظ نمی شود. زیرا به خاطر بزرگی و چاقی پشت دو پستان پنهان است و به هنگام جلو آمدن دیده نمیشود. و هرگاه پشت کند همین چهار عضو با چهار عضو دیگر یعنی دو پا و سرین و نشیمنگاه نشان داده می شود و هشت عضو به هنگام پشت کردن دیده می شود. و این مطلب اظهارات جزری را تأیید می کند. آنجا که گفته است: سعد در مکه از زنی خواستگاری کرد و این زن هرگاه جلو می آمد بر شش عضو خود و هرگاه پشت می کرد بر چهار عضو خود راه می رفت. با شش عضو یعنی دو دست، دو پا، دو پستان و به خاطر بزرگی و چاق بودن دو دست و دو پستانش گویا بر چهار دست و پا راه می رود و دو پا و نشیمنگاهش چهار عضو دیگر بدن اوست که به خاطر بزرگی و حجیم بودن گویی با زمین در تماس است. و این شرح اوصاف دختر غیلان است که در وصف او گفته شده است: تقبل بأربع و تدبر بثمان: با چهار عضو جلو می آید و با هشت عضو دیگرش پشت می کند. و او همسر عبدالرحمن بن عوف بود.

سومین برداشتی که مطرزی در کتاب المغرب خود مطرح می کند بدین شرح است: ممکن است منظور از چهار طرف گیسوان فرو هشته در دو طرف صورت باشد که در هر دو طرف، موهای تابیده شده و فروهشته وجود دارد و هشت گیسوی رها

شده در پشت سرش است و همین هشت گیسو به هشت قسمت دیگر تقسیم می شود، بنابراین با عدد چهار و هشت فراوانی موهای این زن را به وصف کشیده است.

چهارمین برداشتی که از چهار قسمت شده است از طرف مرحوم والد - پدر علامه مجلسی - رحمه الله مطرح شده است: منظور از چهار قسمت دو چشم و دو ابرو یا ابرو، چشم، بینی و دهان یا به جای بینی گردن است و منظور از هشت عضو آن چهار عضو پیشین همراه با قلب، زبان و دو چشمش است یا قلب، عقل، زبان و چشمش است یا قلب، چشم، گوش و زبانش است و این معنای لطیفی است که هرچند روشن است اما به ذهن گوینده آن خطور نکرده است.

مِثلَ القَدح: فرج آن زن در بزرگی و زیبایی شکل شبیه جام شراب است.

کلام رسول خدا: لا أراکما من اولی الاربه: گمان نمی کردم شما دو نفر از کسانی باشید که به نکاح نیاز داشته باشید. یعنی کسانی که نیاز به زن داشته باشند بلکه گمان می کردم شما دو نفر به زن تمایلی ندارید و چیزی از زیبایی های زنان که گفتید نمی دانید. بدین خاطر پیامبر آن دو را از مدینه بیرون کرد. زیرا این دو نفر بر زنان داخل می شدند و با زنان مینشستند. عزب بهما: این فعل مجهول است و چنانکه در اکثر نسخه ها به معنای دور کردن و از یک مکان به مکانی دیگر انتقال دادن است یا غَرَبَ بِهِما: تبعید کردن از کشور. کلام حضرت علیه السلام: یتسوقان: برای خرید و فروش وارد مدینه شوند.

مؤلف: ما در این فصل ها به مباحث زیر می پردازیم:

در باب جنگ تبوک و داستان عقبه: بحث جریان کفر اصحاب عقبه و جریان حذیفه. در باب احوال سلمان احوال جماعتی و در ابواب جنگ های پیامبر احوال جماعتی به خصوص جنگ بدر و احد و تبوک و حال زید بن حارثه در باب ابی طالب و باب جعفر و باب داستان زینب و در باب معجزات: احوال مسخره کنندگان پیامبر صلّی الله علیه و آله و در باب جنگ خندق: برخی از احوالات جابر و در باب فتح مکه و در فصل همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله: بیان احوال حاطب بن ابی بلتعه و در باب عباس: احوالات خواهران بهشتی و در باب فتح مکه: احوالات بدیل بن ورقاء خزاعی و در باب بنی المصطلق: جریانات خالد بن الولید لعنه الله علیه

و در باب جنگ احد: احوالات ابی دجّانه و در باب جنگ خیبر: برخی از احوالات اسامه بن زید و در باب غصب دزدان خلافت: گروهی که ابوبکر را نپذیرفتند و از همین باب احوال گروهی دیگر آشکار میشود.

در باب الفتن - فتنهها -: عدم پذیرش اسامه بن زید توسط ابی بکر و عدم پذیرش ابی بکر توسط اسامه. در باب اعتراض امیرالمؤمنین علیه السلام بر گروهی از صحابه در زمان معاویه: احوالات گروهی آشکار میشود و نیز در باب اراده خالد مبنی بر قتل امیرالمؤمنین علیه السلام، و در باب اعتراضات حسن بن علی علیه السلام و اصحاب ایشان نسبت به معاویه: احوالات گروهی و در باب عبادت علی علیه السلام: احوالات ابی درداء و در باب ولادت حسین علیه السلام: احوالات ام أیمن و احوالات چهار نفر نگون بخت به نام أنس بن مالک، براء بن عازب انصاری، اشعث بن قیس کندی، خالد بن یزید بجلی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت خود آنها به شهادت طلبید اما آنها شهادت خود را پنهان کردند پس حضرت نیز آنها را نفرین کرد در باب او.

و در باب حسین علیه السلام: احوالات سعد بن ابی وقاص. این نگون بخت به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: در سر و صورتت مویی نیست مگر اینکه ریشه آن جایگاه شیطان است. در باب مربوط به اذان: احوالات بلال و در باب مربوط به امام باقر علیه السلام: برخی از فضایل جابر بن عبد الله انصاری و در باب های کتاب الفتن: احوالات طلحه و زبیر لعنه الله علیهما و در باب اخبار غدیر: احوالات ابی سعد خدری و گروهی و در باب فضایل: اخبار زیادی از ابی سعید و در باب وجوب ولایت اهل بیت علیهم السلام و باب فضایل آل کساء: فضیلت عظیم سعد بن معاذ.

43. امالی صدوق: ماجیلویه از سالم بن ابی جعد نقل کرد که از جابر بن عبد الله انصاری درباره مقام علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیده شد. او گفت: او بهترینِ همه آفریده های خداوند بعد از پیامبران است. خداوند بلند مرتبه بعد از پیامبران بزرگوارتر از علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان بعد از او که فرزندانش هستند نیافریده است. گفتم: چه می گویی در مورد کسی که به علی علیه االسلام و امامان بعد از او کینه بورزد و در حق آنها کوتاهی کند؟ جابر گفت: تنها کافر است که به

علی علیه السلام کینه می ورزد و تنها منافق است که در حق ایشان کوتاهی می کند. گفتم: چه می گویی درباره کسانی که ولایت علی بن ابی طالب و امامان از نسل او را می پذیرند؟ جابرعرض کرد: شیعه آل علی و امامانِ از ذریه او در روز قیامت همان رستگاران و مؤمنان هستند. سپس گفت: به نظر شما اگر مردی خروج کند و مردم را به سوی گمراهی بکشاند نزدیک ترین مردم به علی علیه السلام برای راهنمایی چه کسی است؟ گفتند: شیعه و پیروان علی علیه السلام. دوباره گفت: اگر مردی خروج کند و مردم را به سوی هدایت رهنمون سازد به نظر شما چه کسی به او نزدیک تر است؟ گفتند: شیعه علی علیه السلام و پیروان او. جابر گفت: روز قیامت علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی که پرچم حمد در دست می گیرد و شیعیان و یاوران حضرت، مقرب ترین مردم به ایشان هستند.(1)

44. تفسیر علی بن ابراهیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید، چون در راه خدا سفر می کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند مگویید: تو مؤمن نیستی [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجویید.} این آیه زمانی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر باز گشته بود و اسامه بن زید را به همراه گروهی به یکی از روستاهای یهودیان در ناحیه فدک به منظور دعوت به اسلام فرستاده بود. مردی یهودی به نام مرداس بن نهیک فدکی در یکی از روستاها سکونت داشت. وقتی که حس کرد لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله می آید خانواده و دارای اش را در گوشه ای از کوه جمع کرد. بعد رو به جمعیت آورد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و أن محمد رسول الله. اسامه از کنار او گذشت با نیزه او را زد و کشت. وقتی که به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت حضرت را از ماجرا آگاه کرد. حضرت فرمود: مردی را کشتی که به یگانگی و رسالت من شهادت داد؟ اسامه عرضه داشت: ای رسول خدا برای اینکه از کشته شدن نجات پیدا کند شهادتین را گفت. حضرت فرمود: تو نه از

1- . امالی: 297
2- . نساء / 94

دل او پرده بر داشتی و نه اظهار زبانی او را پذیرفتی و نه به اسرار درونی او آگاه بودی. اسامه سوگند یاد کرد که بعد از اینکه کسی را که اشهد ان لا اله الا الله و أن محمد رسول الله را گفت نکشد. پس امیر المؤمنین علیه السلام را در جنگهایش یاری نکرد و خداوند در مورد اسامه این آیه را نازل کرد: «وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُواْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (1) {و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند؛ مگویید: تو مؤمن نیستی [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجویید، چرا که غنیمت های فراوان نزد خداست. قبلا خودتان [نیز] همین گونه بودید، و خدا بر شما منت نهاد. پس خوب رسیدگی کنید، که خدا همواره به آنچه انجام می دهید آگاه است. }(2)

45. تفسیر علی بن ابراهیم: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ»(3) {آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده اند [با این همه] می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند. } این آیه موقعی نازل شد که زبیر بن عوام با شخصی یهودی بر سر یک باغ کشمکش و اختلاف داشتند. زبیر گفت: قضاوت را پیش ابن شیبه یهودی ببرم و یهودی گفت: من به قضاوت و حکم محمد راضی هستم. پس خدا نیز این آیه را نازل کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيدًا»(4) {آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده اند [با این همه] می خواهند داوری میان خود را به سوی

1- . نساء / 94
2- . تفسیر قمی: 137 و 136
3- . نساء / 60
4- . نساء / 60

طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند، و[لی] شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد.} «وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَی مَا أَنزَلَ اللّهُ وَإِلَی الرَّسُولِ رَأَیْتَ الْمُنَافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنکَ صُدُودًا»(1) {و چون به ایشان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [او] بیایید، منافقان را می بینی که از تو سخت، روی برمی تابند.} تمام دشمنان آل محمد از مصادیق این آیه هستند.(2)

46. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَیِّئًا عَسَی اللّهُ أَن یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ»(3) {و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است.} این آیه در باره ابی لبابه بن عبد المنذر نازل شد. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی قُریظه را محاصره کرد، آنها به حضرت عرض کردند: ابولبابه را نزد ما بفرست تا با او در مورد این وضعیت پیش آمده مشورت کنیم و نظر او را جویا شویم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابولبابه پیش هم پیمانان خود برو. وقتی ابولبابه نزد بنی قریظه رسید آنها به او گفتند: ای ابولبابه نظر تو چیست؟ آیا ما تسلیم حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله شویم؟ گفت: به خواسته او تن ندهید و بدانید که حکم او در مورد شما اعدام است و با دست به گلوی خود اشاره کرد به نشانه آنکه همه شما را از دم می کشد. سپس از گفته خود پشیمان گشت و به خود گفت: تو به خدا و رسولش خیانت کردم و از قلعه بنی قریظه که بیرون آمد پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نگشت و به مسجد رفت و گردن خویش را با طناب بست و سپس طناب را به ستونی محکم بست که ستون توبه نام گذاری شده بود. سپس گفت: طناب را باز نخواهم کرد تا اینکه بمیرم و یا خدا توبه مرا بپذیرد. جریان را به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رساندند حضرت گفتند: اگر پیش خودمان می آمد بی گمان برای او از خداوند طلب مغفرت می کردیم؛ ولی حالا که رو به خدا

1- . نساء / 61
2- . تفسیر قمی: 130 و 129، نساء / 61 - 60
3- . توبه / 102

کرده قطعا خدا سزاورتر است. ابولبابه روز را روزه می گرفت و شب غذایی می خورد تا نیرو و توان او را حفظ کند. دخترش برایش شام می آورد و غذا می خورد و برای قضای حاجت او را باز می کرد. مدتی بعد از این، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود که آیه توبه نازل شد. حضرت فرمود: ای ام سلمه خدا توبه ابولبابه را پذیرفته است. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا او را خبر کنم؟ حضرت فرمود: ای ام سلمه! این کار را بکن. پس ام سلمه سرش را از پنجره اتاق بیرون آورد و گفت: ای ابولبابه تو را مژده باد. خداوند توبه تو را پذیرفته است. ابولبابه گفت: خدا را شکر. پس مسلمانان یک دفعه از جای خود برخاستند و به طرف او پریدند تا طناب را باز کنند. ابولبابه گفت: نه به خدا قسم آن را باز نمی کنم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید و با دست های خود آن را باز کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و گفتند: ای ابولبابه توبه تو مورد قبول درگاه حق قرار گرفته است گویا که تو تازه از مادر متولد شدهای و پذیرش توبه تو را کفایت می کند. ابولبابه گفت: ای رسول خدا آیا تمام مالم را به عنوان صدقه دهم؟ حضرت فرمود: نه. گفت: یک ششم آن را قبول می کنید؟ حضرت فرمود: نه، گفت: نصف آن را می گیرید؟ حضرت فرمود: نه. گفت: یک سوم آن را دریافت می کنید؟ حضرت گفتند: بله. پس خداوند آیه فوق الذکر و این دو آیه را نازل کرد: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَکَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(1) {از اموال آنان صدقه ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی، و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است. و خدا شنوای داناست.} «أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»(2) {آیا ندانسته اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد و صدقات را می گیرد، و خداست که خود توبه پذیر مهربان است.}

47. تفسیر علی بن ابراهیم: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مقصود از مؤلفه قلوبهم که در برخی از آیات قرآن ذکر شده است این عده هستند: ابوسفیان بن

1- . توبه / 103
2- . توبه / 104

حرب پسر معاویه، سهیل بن عمر که از قبیله بنی عامر بن لوی بود، همام بن عمرو و برادرش، صفوان بن امیه بن خلف قرشی جمحیّ، اقرع بن حابس تمیمی که یکی از اعضاء قبیله بنی حازم بود، عُیینه بن حصین فزاری، مالک بن عوف، علقمه بن علانه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر کدام از آنها کمتر از صد شتر یا بیش تر به همراه چوپانان آنها به آنها داد.(1)

48. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيِقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ»(2) {و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او زودباور است. } علت نزول این آیه آن است که عبد الله بن نفیل منافق بود و در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله می نشست و سخنان پیامبر را گوش می داد و سخن چینی می کرد و سخنان حضرت را به گوش منافقان می رساند. جبرئیل بر حضرت نازل شد و گفت: ای محمد یکی از منافقان سخن چینی می کند و سخنان تو را برای منافقان می برد. حضرت از جبرئیل پرسید: او کیست؟ جبرئیل عرضه داشت: مرد سیاهی که موی بسیار در سر و دو چشم درشت دارد با چشمانی مینگرد که گویی دو دیگ هستند و با زبان شیطان سخن می گوید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مردی را که با این اوصاف بود احضار کرد و گزارش جبرئیل را به او رساند و او سوگند خورد که من چنین کاری نکردم و حضرت تظاهر به تصدیق حرف او کرد و با آنکه می دانست او دروغ می گوید گفت: من از تو قبول کردم پس ننشین. آن منافق پیش دوستان خود بازگشت و گفت: محمد زود باور است و هر چه بگویی می پذیرد. خداوند به او خبر داده که من خبرهای او را برای دشمنانش نقل می کنم و او پذیرفته بود و همین که من گفتم که من چنین کاری نکردم او از من قبول کرد. بعد از این ماجرا خداوند این آیه را فرستاد: «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيِقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»(3) {و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او زودباور است.» بگو: گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و

1- . تفسیر قمی: 274
2- . توبه / 61
3- . توبه /61

[سخن] مؤمنان را باور می کند.} آنچه را که خدا به پیامبر می گوید تصدیق می کند و در ظاهر تظاهر به تصدیق عذرخواهی منافق می کند، ولی در باطن حرف منافق را نمی پذیرد. «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» منظور مؤمنانی هستند که در ظاهر ایمان آوردهاند و در باطن کافر هستند و ایمانشان ریشه اعتقادی ندارد.(1)

49. تفسیر علی بن ابراهیم: «يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ»(2) { به خدا سوگند می خورند که [سخن ناروا] نگفته اند. در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند.} گفت: این آیه در مورد کسانی نازل شد که در خانه خدا سوگند خوردند که این امر را در بنی هاشم بازنگردانند، پس آن، کلمه کفر است. سپس در گردنه کوه در کمین رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند و در صدد قتل او بر آمدند. کلام پروردگار متعال «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ»(3) {و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همّت گماشتند.} سپس افراد بخیل را یاد آوری میکند و آنها را منافق و دروغگو می نامد. پس فرمود: «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَد اللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُواْ بِهِ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِى قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُواْ اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ »(4) {و از آنان کسانی اند که با خدا عهد کرده اند که اگر از کرم خویش به ما عطا کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد. پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند، و به حال اعراض روی برتافتند. در نتیجه، به سزای آنکه با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دل هایشان - تا روزی که او را دیدار می کنند - پیامدهای نفاق را باقی گذارد.} ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که ایشان فرمود: منظور ثعلبه بن خاطب بن عمرو بن عوف است. او مردی فقیر بود. پس با خدا عهد نمود که اگر خداوند مالی به من عطا کند من حق تمام صاحبان حق را خواهم داد. پس وقتی

1- . تفسیر قمی: 275
2- . توبه / 74
3- . توبه / 74
4- . توبه / 77- 75

خداوند به او ارزانی داشت. او بخل ورزید و به وعده خویش عمل نکرد. سپس حال منافقان را بیان کرد. پس فرمود: «الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ»(1) {کسانی که بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب]، از روی میل، صدقات [مستحبّ نیز] می دهند، عیب می گیرند. و [همچنین] از کسانی که [در انفاق] جز به اندازه توانشان نمی یابند، [عیب جویی می کنند] و آنان را به ریشخند می گیرند.} سالم بن عمیر انصاری یک پیمانه خرما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد: ای رسول خدا من شب گذشته برای جریر نان پختم و از دستمزدم دو پیمانه خرما بدست آوردم. یک پیمانه را برای عیال خود نگه داشتم و پیمانه دیگر را آورده ام تا به خدا قرض بدهم. پس حضرت دستور دادند که آن پیمانه خرما را در میان صدقات قرار دهد. منافقان او را مورد تمسخر قرار دادند و به او گفتند: به خدا سوگند که خدا نیازی به این پیمانه خرمای تو ندارد و خداوند با یک پیمانه کم، کاری نمیتواند انجام دهد. اما ابوعقیل خواست تا به خود یادآوری کند تا صدقه دهد. خدا نیز فرمود: «سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ»(2) {[بدانند که] خدا آنان را به ریشخند می گیرد و برای ایشان عذابی پر درد خواهد بود.} علی بن ابراهیم گفت: این آیه زمانی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشتند و عبد الله بن ابی بیمار بود. پسرش عبدالله بن عبدالله که شخصی مؤمن بود به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید در حالی که پدرش در حال احتضار بود. گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد. اگر تو بالای سر او حاضر نشوی مایه ننگ و بی آبرویی ماست. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او رفتند و منافقان نیز دور بستر او نشسته بودند. پسرش عبدالله بن عبدالله گفت: ای رسول خدا برای او استغفار کن. پیامبر نیز از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کردند. پس عمر گفت: ای رسول خدا آیا خداوند تو را نهی نکرده از اینکه برای کسی از منافقان درود نفرستی و طلب مغفرت نکنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمر روبرگرداندند و دوباره طلب مغفرت نمودند. عمر بار دیگر سخن خود

1- . توبه / 79
2- . توبه / 79

را تکرار کرد. حضرت فرمود: وای بر تو خداوند مرا مختار کرده که طلب آمرزش کنم یا نکنم و من طلب آمرزش را انتخاب کردم. خداوند می فرماید: «سْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ»(1) {چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی [یکسان است، حتی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی.} وقتی عبدالله وفات یافت پسرش پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو اگر صلاح میدانید بر سر جنازه او حاضر شوید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر قبر پدر حاضر شدند. عمر عرضه داشت: ای رسول خدا آیا خدا تو را نهی نکرده از اینکه برای هیچ کدام از منافقان که مردند نماز نخوانی؟ و یا هرگز بالای سر قبر هیچ یک از منافقان و دشمنان خدا نایستی؟ حضرت فرمود: وای بر تو آیا می دانی من چه گفتم؟ من فقط گفتم: پروردگارا قبر، شکم او را مالامال از آتش کن و او را در آتش بسوزان. رسول خدا صلی الله علیه و آله عکس العملی نشان دادند که برای عمر ناخوشایند بود.

گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک باز گشتند، اصحاب ایشان با منافقان رو در رو شدند و به آزار و اذیت آنها پرداختند. منافقان هم سوگند خوردند که بر حق هستند و آنها منافق نیستند تا مؤمنان از اذیت و آزار آنها صرف نظر کنند و از آنها خشنود و راضی بشوند. پس خداوند این آیات را نازل کرد: «سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُواْ عَنْهُمْ فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاء بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ * يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * الأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُواْ حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللّهُ فِى رَحْمَتِهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(2) {وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می خورند تا از ایشان صرفنظر کنید. پس از آنان روی

1- . توبه / 80
2- . توبه / 99 - 95

برتابید. چرا که آنان پلیدند، و به [سزای] آنچه به دست آورده اند جایگاهشان دوزخ خواهد بود. برای شما سوگند یاد می کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.(سپس در آیات بعدی به وصف اعراب بادیه نشین می پردازد.) بادیه نشینان عرب، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت تر، و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر فرستاده اش نازل کرده، ندانند سزاوارترند. و خدا دانای حکیم است. و برخی از آن بادیه نشینان کسانی هستند که آنچه را [در راه خدا] هزینه می کنند، خسارتی [برای خود] می دانند، و برای شما پیشامدهای بد انتظار می برند. پیشامد بد برای آنان خواهد بود، و خدا شنوای داناست. و برخی [دیگر] از بادیه نشینان کسانی اند که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرّب نزد خدا و دعاهای پیامبر می دانند. بدانید که این [انفاق] مایه تقرّب آنان است. به زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش درآورد، که خدا آمرزنده مهربان است. }(1)

50. تفسیر علی بن ابراهیم: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: امیدواران به رحمت خدا قومی هستند که مشرک بودند، حمزه و جعفر و دیگر مؤمنان همانند این دو را کشتند. سپس بعد از آن اسلام آوردند و خدا را به یگانگی خواندند و شرک را رها کردند در حالی که حقیقت ایمان را با قلب های خود نشناختند. تا در زمره مؤمنان قرار گیرند و بهشت بر آنان واجب شود و بر کفر خود باقی نماندند تا به خاطر آن وارد آتش دوزخ شوند. آنها در آن حال به رحمت خداوند امیدوار هستند یا مورد عذاب واقع می شوند و یا توبه آنها پذیرفته می شود.(2)

51. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَلَکِن مَّن شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا»(3) { لیکن هر که سینه اش به کفر گشاده گردد. } منظور عبدالله بن سعد بن ابی سرح بن حارث از قبیله بنی لوی است. «فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ * ذَلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَیَاةَ الْدُّنْیَا عَلَی الآخِرَهِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ * أُولَئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّهُ عَلَی

1- . تفسیر قمی: 278 و 277
2- . تفسیر قمی / 280
3- . نحل / 106

قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ * لاَجَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الآخِرَهِ هُمُ الْأَخَسِرونَ»(1) {خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود. زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و [هم] اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. آنان کسانی اند که خدا بر دل ها و گوش و دیدگانشان مُهر نهاده و آنان خود غافلانند. شک نیست که آنها در آخرت همان زیانکارانند.}. در قرائت ابن مسعود این گونه است و تمام این آیات درباره عبدالله بن ابی سرح نازل شده است. او کارگزار عثمان بن عفان در مصر بود. همچنین درباره این شخص این آیه نازل شده است: «سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنَزلَ اللّهُ وَلَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ فِی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ»(2) {به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می کنم و کاش ستمکاران را در گردابهای مرگ می دیدی.}(3)

52. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَیَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ یَتَوَلَّی فَرِیقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَلِکَ وَمَا أُوْلَئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ»(4) {و می گویند: به خدا و پیامبر [او] گرویدیم و اطاعت کردیم. آن گاه دسته ای از ایشان پس از این [اقرار] روی بر می گردانند. و آنان مؤمن نیستند.} پدرم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که این آیه به خاطر اختلاف بین امیرالمؤمنین علیه السلام و عثمان نازل شد. بین علی علیه السلام و عثمان بر سر یک باغ اختلاف و نزاع به وجود آمد. حضرت به عثمان گفتند: آیا می پسندی که بین من و تو رسول خدا صلی الله علیه و آله قضاوت کند؟ عبدالرحمن بن عوف به عثمان گفت: قضاوت را به رسول خدا واگذار مکن که علیه تو حکم صادر می کند، او را برای محاکمه پیش ابن شیبه یهودی ببر. عثمان نیز به علی علیه السلام گفت: من فقط قضاوت ابن شیبه یهودی را قبول دارم. ابن شیبه به عثمان گفت: محمد را در وحی امین می دانید و او را امین نمی دانید که میان شما حکم کند و او را مورد اتهام قرار می دهید؟ خداوند نیز بر رسول خود این آیات را

1- . نحل / 106 - 109
2- . انعام / 93
3- . تفسیر قمی: 366
4- . نور / 47

نازل کرد: «وَإِذَا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إِذَا فَرِیقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ * وَإِن یَکُن لَّهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا إِلَیْهِ مُذْعِنِینَ * أَفِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ یَخَافُونَ أَن یَحِیفَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»(1) {و چون به سوی خدا و پیامبر او خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، به ناگاه دسته ای از آنها روی برمی تابند. و اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می آیند. آیا در دل هایشان بیماری است، یا شک دارند، یا از آن می ترسند که خدا و فرستاده اش بر آنان ستم ورزند؟ [نه،] بلکه خودشان ستمکارند.}(2)

53. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام محمد باقر علیه السلام درباره جابر سؤال شد. فرمود: رحمت خدا بر جابر باد. او به درجه ای از فقه رسید که تأویل این آیه را می دانست: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(3) {در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند.} این آیه رجعت بعد از مرگ است.(4)

54. تفسیر علی بن ابراهیم: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار عمرو بن عاص و عقبه بن ابی معیط گذشتند. این دو نفر روی دیوار نشسته بودند و شراب می نوشیدند و در شماتت سید الشهداء حمزه بن عبدالمطلب به هنگام کشته شدن

این اشعار را می خواندند:

- چه بسیار از دوستان استخوان حمزه را نشان می دادند و بعد از جنگ او را بر روی زمین می کشیدند و بعد او را به خاک سپردند.

پس حضرت فرمود: پروردگارا بر این دو لعنت فرست و آنها را سخت در فتنه سرنگون و سرگردان بگردان و در آتش جهنم بیانداز.(5)

1- . نور / 50 - 48

2- . تفسیر قمی: 460 و 459

3- . قصص / 85

4- . تفسیر قمی: 494

5- . تفسیر قمی: 469

55. تفسیر علی بن ابراهیم: «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ»(1) {پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده.} گفت: این آیه درباره حنظله بن ابی عامر نازل شد. جریانش چنین بود که او در شبی که فردایش جنگ احد شروع می شد ازدواج کرده بود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت که نزد خانواده خود بماند. خدا هم این آیه را نازل کرد. حنظله نزد اهلش ماند. صبح در حال جنابت به میدان جنگ آمد و شهید شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملائکه را دیدم که او را با آب باران و روی تخت هایی از نقره در میان آسمان و زمین غسل می دادند و بر این اساس او را غسیل الملائکه نامیدند.(2)

56. تفسیر علی بن ابرهیم: «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»(3) {اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت. و [پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد. به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.} جریان نزول این آیات از این قرار بود که مردی از انصار نخلی در خانه مردی دیگر داشت. و بدون اجازه صاحب خانه داخل خانه او می شد. صاحب خانه از آن مرد انصاری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد . حضرت مرد انصاری یعنی صاحب درخت را طلبید و گفتند: درخت خرمای خود را به من بفروش که عوض آن درختی در بهشت به تو بدهم. مرد انصاری نپذیرفت. حضرت فرمود: آن را به من بفروش تا عوض آن بستانی در بهشت به تو بدهم. باز هم قبول نکرد و برگشت. ابوالدحداح پیش آن انصاری رفت و درخت را از او خرید و به خدمت حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا این درخت را از من بگیر و آنچه عوض آن در بهشت به آن مرد انصاری دادی و قبول نکرد به من بده. حضرت فرمود: برای تو در بهشت عوض این درخت باغ هایی خواهد بود. پس خداوند درباره حادثه پیش آمده این آیات را فرستاد: «فَأَمَّا مَن أَعْطَى» {اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت.} «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى»

1- . نور / 62
2- . تفسیر قمی: 462
3- . لیل / 7 - 5

{[پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد.} یعنی ابوالدحداح «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی» {به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت. } «وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَی* وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی* فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی* وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی* إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَی»(1) {و اما آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز دید. و [پاداش] نیکوتر را به دروغ گرفت. به زودی راه دشواری به او خواهیم نمود. و چون هلاک شد، [دیگر] مال او به کارش نمی آید. (یعنی هنگام مرگ) همانا هدایت بر ماست.} وظیفه ما هست که نشانه ها را آشکار سازیم و راه هدایت را نشان دهیم. کلام پروردگار متعال: «فَأَنذَرْتُکُمْ نَارًا تَلَظَّی»(2) {پس شما را به آتشی که زبانه می کشد هشدار دادم.} آتش شعله ور می شود. «لَا یَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَی»(3) {جز نگون بخت تر[ین مردم] در آن در نیاید.} مرد انصاری که به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخل ورزید. «وَسَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی»(4) {و پاک رفتارتر[ین مردم] از آن دور داشته خواهد شد.} «الَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ یَتَزَکَّی»(5) { همان که مال خود را می دهد [برای آنکه] پاک شود.} ابوالدحداح «وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَهٍ تُجْزَی»(6) {و هیچ کس را به قصد پاداش یافتن نعمت نمی بخشد.} سزاوار نیست هیچ کس ادعای این را داشته باشد که به خاطر کاری که انجام داده از خدا برای خود چیزی بخواهد و اگر خدا به او پاداش دهد این از فضل اوست. «إِلَّا ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَی»(7) {جز خواستن رضای پروردگارش که بسی برتر است [منظوری ندارد].} «وَلَسَوْفَ یَرْضَی»(8) {و قطعاً به زودی خشنود خواهد شد.} از خدا راضی و خدا هم از او راضی است.(9)

1- . لیل / 8
2- . لیل / 14
3- . لیل / 15
4- . لیل / 17
5- . لیل / 18
6- . لیل / 19
7- . لیل / 20
8- . لیل / 21
9- . تفسیر قمی / 728

57. تفسیر علی بن ابراهیم: «فَلْيَدْعُ نَادِيَه»(1) {[بگو] تا گروه خود را بخواند.} گفت: وقتی ابوطالب درگذشت ابوجهل و ولید که لعنت خدا بر آن دو باد گفتند: بشتابید. محمد را بکشید که یار و حامی او مُرد. خداوند نیز فرمود: « فَلْيَدْعُ نَادِيَه * سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ»(2) {[بگو] تا گروه خود را بخواند. به زودی آتش بانان را فرا خوانیم.} همان طور که به کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله فراخواند ما هم فرشتگان عذاب که دوزخیان را به جهنم می اندازند فرا میخوانیم.(3)

58. قرب الإسناد: بزنطی گوید: امام رضا علیه السلام در تفسیر «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»(4) {سوگند به شب چون پرده افکند.} فرمود: مردی از انصار در بستان شخصی درخت خرمایی داشت. بر اثر رفت و آمد مرد انصاری به آنجا برای صاحب نخلستان مزاحمت ایجاد می کرد. آن مرد به رسول خدا صلّی الله علیه و آله شکایت کرد. آن حضرت نیز مرد انصاری را فراخواند و گفت: نخل خرمایت را عوض یک نخل در بهشت به من بده. اما آن مرد نپذیرفت. این خبر به گوش مردی از انصار به نام ابو دحداح رسید. نزد صاحب نخل آمد و گفت: نخل خرمایت را در عوض نخلستانم به من بفروش. بعد به محضر پیامبر رسید و گفت: ای رسول خدا آن نخل را در عوض نخلستانم خریدم. حضرت به او گفت: تو عوض آن نخلستان نخل خرمایی در بهشت داری. خداوند بلند مرتبه نیز این آیات را نازل کرد. «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»(5) {و [سوگند به] آنکه نر و ماده را آفرید.} «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى»(6) { که همانا تلاش شما پراکنده است.} «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى»(7) {اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت.} یعنی نخل خرما «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى»(8) {[پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد.} پاداش

1- . علق / 17
2- . علق / 18 - 17
3- . تفسیر قمی: 731
4- . لیل / 1
5- . لیل / 3
6- . لیل / 4
7- . لیل / 5
8- . لیل / 6

نیکوتر یعنی وعده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی»(1) {به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.} «وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی»(2) {و چون هلاک شد، [دیگر] مال او به کارش نمی آید.} «إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَی»(3) {همانا هدایت بر ماست.} گفت: خدا هرکه را بخواهد هدایت می کند و هرکه را بخواهد گمراه می گرداند. به او گفتم: خدا تو را سلامت بدارد گروهی از دوستان ما گمان می کنند که معرفت اکتسابی است و اگر نیک بیاندیشند به این معرفت دست می یابند. امام سخن او را انکار کرد و فرمود: پس چرا این عده برای خود خوبی کسب نمی کنند؟ هیچ کس نیست مگرآنکه دوست دارد از آنچه هست بهتر باشد. مثلاً همین بنی هاشم با آن جایگاه و موقعیت و خویشی و خویشاوندی که دارند و از شما به این امر(ولایت) سزاوارترند آیا فکر می کنید که به فکر خودشان نیستند. در حالی که شما معرفت پیدا کردید و آنها معرفت پیدا نکردند؟ امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم میتوانستند بی گمان ما را دوست داشتند.(4)

59. قرب الإسناد: حنان نقل کرد که من و صدقه بن مسلم در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم. صدقه بن مسلم از امام پرسید: چه کسی گواهی داد که فاطمه از پدر خود ارثی نمیبرد؟ حضرت فرمود: عائشه، حفصه و مردی از عرب به نام اوس بن حدثان از قوم بنی نصر در حضور ابی بکر شهادت دادند که رسول خدا فرمود: از من ارث برده نمیشود. پس فاطمه را از ارث پدر محروم کردند.(5)

60. خصال: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سه کس بودند که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بستند: ابوهریره، انس بن مالک و یک زن.(6)

مؤلف: این خبر با سند در باب عایشه خواهد آمد.

1- . لیل / 7
2- . لیل / 11
3- . لیل / 12
4- . قرب الاسناد: 156
5- . قرب الاسناد: 48 و 47

6- . خصال 1: 90 و 89

61. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله از امت خود دوازده رئیس به تعداد نقبای موسی تعیین کرد که جبرئیل به این دوازده نفر اشاره کرد و به گزینش آنها دستور داد. نه نفر از خزرج و سه نفر از اوس انتخاب شدند. اسعد بن زراره، براء بن معاویه، عبد الرحمن بن حمام، جابر بن عبدالله، رافع بن مالک، سعد بن عباده، منذر بن عمرو، عبدالله بن رواحه و سعد بن ربیع از قبیله خزرج انتخاب شدند و از میان قوافل عبّاده بن صامت. و قوافل بدین معناست که هرگاه مردی از عرب وارد یثرب می شد پیش یکی از بزرگان قبیله خزرج می رفت و به او می گفت: مادامی که زنده هستم از اینکه مورد ظلم و ستم قرار گیرم مرا پناه بده. او هم در جواب می گفت: برگرد و هر کجا میخواهی برو، تو تحت حمایت من هستی. پس هیچ کس به آن فرد تعرض نمی کرد. از قبیله اوس ابوالهیثم بن تیهان، اسید بن حضیر و سعد بن خیثمه برگزیده شدند.

شیخ صدوق رحمه الله گفت: داستان این نقیبان (رؤسا) را در کتاب نبوت آورده ام. النَقِیب: رئیس از عریفها. برخی گفته اند: این کلمه به معنی کفیل و ضامن یا امین یا گواه یا شاهد قوم خود است. النَقِیب: از نظر لغوی از النَقَبَ به معنای سوراخ گشاد گرفته شده است. و به این دلیل نَقِیب القُوم گفته شده: چون از امور و وضعیت قوم جویا می شود و به حال آنان رسیدگی می کند همان طور که اسرار و امور پنهان درون جستجو می شود. خداوند بلند مرتبه نیز میفرماید: «وَبَعَثْنَا مِنهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً»(1) {و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.} بدین معنی که از هر قبیله کسی را ضامن آنها قرار داد و از آنها در امر دینشان پیمان گرفت. گفته شده است که این رؤسا به طرف جباران و سرکشان فرستاده شدند تا از وضعیت آنان اطلاع یابند و به همین خاطر رؤسا پیش موسی علیه السلام بازگشتند و وقتی قدرت و شجاعت و تعداد زیاد جباران را دیدند قوم خود را از جنگ و مبارزه باز داشتند. این قصه معروفی است و هدف ما شرح لغوی واژه نقیب بود. و الله المُوفِّق للصواب.(2)

1- . مائده / 12
2- . خصال 2: 87

مؤلف: بعضی از اخبار این فصل در فصل مربوط به عیوب آن سه تن که خدا آنها را لعنت کند خواهد آمد.

62. امالی طوسی: ابی رافع گوید: روزی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم آن جناب در خواب بود و در گوشهای از خانه ماری دیدم. از ترس اینکه حضرت از خواب بیدار شوند نخواستم مار را بکشم. زیرا گمان کردم که به حضرت وحی می شود. میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مار خوابیدم و گفتم اگر قرار است مار آزاری برساند آزارش به من برسد. دیری نپایید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار شد در حالی که این آیه را می خواند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»(1) {ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.} بعد از آن فرمود: خدا را شکر که خدا نعمت خود را بر علی تمام کرد و این فضیلتی که خداوند به او ارزانی داشته گوارای وجودش باد. آن گاه به طرف من نگریست و دید در گوشه خانه خوابیدهام فرمود: اینجا چه می کنی؟ داستان مار را به عرض ایشان رساندم. حضرت فرمود: آن را بکش. بلند شدم و مار را کشتم. سپس فرمود: درباره قومی که با علی به جنگ بر می خیزند در حالی که علی بر حق و آنها بر باطل هستند چه میگویی؟ پس جهاد با آنها واجب است و هرکس که نمی تواند به مبارزه بپردازد پس با قلبش آنان را طرد نماید که اگر چنین کند اشکالی بر او نیست. گفتم ای رسول خدا برای من از خدای بزرگ بخواهید که اگر تا زمان آن گروه زنده بودم خداوند به من قدرتی بدهد که با آنها مقابله کنم. رسول خدا صلی الله علیه نیز دعا کردند و فرمود: هر پیامبری امینی دارد و امین من ابو رافع است. ابورافع گفت: وقتی که بعد از عثمان مردم با علی علیه السلام بیعت نمودند و طلحه و زبیر به طرف بصره حرکت کردند من سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم. پس خانهام را در مدینه و زمین زراعتی خود را در خیبر فروختم. خودم و فرزندم در رکاب علی علیه السلام حرکت نمودیم تا به درجه

1- . مائده / 55

شهادت نائل شویم. تا اینکه علی را به هنگام بازگشت از بصره دیدم و همراه ایشان در جنگ صفین و نهروان شرکت کردم و با دشمنانش جنگیدم و پیوسته همراه او بودم تا اینکه علی علیه السلام شهید شدند. من به مدینه بازگشتم در حالی که خانه و زمین زراعتی نداشتم. پس حسن بن علی علیه السلام زمینی را در ینبع به من داد و خانه علی علیه السلام را دو قسمت کردند که من و خانوادهام در یک قسمت آن منزل گزیدیم.(1)

63. مجالس مفید، امالی طوسی: ربیعه سعدی گوید: روزی نزد حذیفه بن یمان رفتم و به او گفتم: آنچه که از رسول خدا شنیدی و دیدی برایم بازگو کن تا بدان عمل کنم. گفت: سراغ قرآن برو. به حذیفه گفتم: قرآن خواندهام. به خدمت تو رسیدهام تا مرا حدیثی بگویی که از رسول خدا نه شنیدهام و نه دیدهام. پروردگارا تو را گواه می گیرم که من پیش حذیفه آمدم تا برای من حدیث بگوید؛ ولی او شنید و پنهان کرد. حذیفه گفت: مرا بی تاب کردی، سپس به من گفت: روایت کوتاه را به جای روایت طولانی برگیر که در تمام کارها تو را کفایت میکند. به راستی که نشانه بهشت در این امت (مانند همه انسان ها) غذا می خورد و در بازارها راه میرود. به او گفتم: آن نشانه بهشت چیست؟ بگو تا از آن پیروی کنم و از نشان جهنم پروا داشته باشم. به من گفت: قسم به خدایی که جان حذیفه در دست اوست نشان بهشتی و هدایت کنندگان مردم به آن تا قیامت امامان آل محمد صلی الله علیه و آله و آیه و نشان جهنم و دعوت کنندگان به آن تا قیامت دشمنان خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند.(2)

امالی طوسی: نظیر این را روایت را نقل کرده است.

64. امالی طوسی: حارث بن حوط لیثی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: ای علی! به نظرم طلحه و زبیر و عائشه پیوسته در مسیر حق هستند. حضرت فرمود: ای حارث تو در این مورد به پایین خود نگاه کردهای نه به بالای خود - کوته نظر هستی - و از مسیر حق منحرف شدی. معیار حق و باطل مردم

1- . امالی شیخ مفید: 37
2- . مجالس: 197 و 196

نیستند. بلکه حق را از پیروی کنندگان آن بشناس و باطل را از طریق کسی تشخیص بده که از آن دوری می گزیند. حارث گفت: آیا مانند عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص باشم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عبدالله بن عمر و سعد حق را پایمال و خوار کردند و باطل را یاری ننمودند. پس چگونه پیشوای خیر و حق خواهند بود و مورد تبعیت قرار خواهند گرفت؟ (1)

65. امالی طوسی: خالد بن خالد یشکری گوید: سال فتح تستر از خانه خارج شدم تا اینکه به کوفه رسیدم. وارد مسجد شدم و در کنار تعدادی که اطراف یک مرد عبوس حلقه زده بودند نشستم. گفتم: این مرد کیست؟ آن گروه گفتند: این مرد را نمی شناسی؟ گفتم: نه. گفتند: او حذیفه بن یمان دوست رسول خدا صلی الله علیه و آله است. خالد در ادامه گفت: در خدمتش نشستم و شنیدم که با قوم خود چنین حدیث می گفت: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خیر میپرسیدند و من از شر سؤال می پرسیدم. قوم طرح چنین مسئلهای را از طرف حذیفه نپذیرفتند. سپس حذیفه گفت: علت آنچه که از من نمی پذیرید برای شما بیان خواهم کرد. اسلام ظهور کرد؛ دوران اسلام مثل دوران جاهلیت نبود و فقه قرآن به من داده شده بود و مردم به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدند تا سؤال های خود را مطرح کنند. روزی من به پیامبر گفتم: ای رسول خدا آیا بعد از اسلام شر و فتنه ای هم وجود دارد؟ حضرت فرمود: بله. گفتم: چگونه از آن شر در امان باشیم؟ حضرت گفتند: با شمشیر. گفتم: بعد از جنگ و پیکار چیزی میماند؟ حضرت فرمود: بله. اجتماع بر کدورت و صلح و موافقت بر کینه - در ظاهر آشتی و در باطن اختلاف و فساد -. گفتم: سپس چه کنیم؟ بانیان گمراهی مردم را رسوا سازید. اگر خلیفه عادلی را دیدید به او بپیوندید و ملازم و همراه او شوید و گرنه ریشه درخت را سخت به دندان بگیر تا اینکه زمان مرگت فرا رسد.(2)

توضیح: رجل جهم الوجه: ترش رو، عبوس. جزری گفت: در حدیث هدنه علی الدخن، جماعه الی أقذاء (صلح و موافقت بر کینه و اجتماع بر کدورت): دَخَن

1- . الامالی: 83
2- . امالی ابن الشیخ: 138 و 139

مصدر دَخَنَت النَّار تدخن: آتش دود کرد. هرگاه روی آتش، هیزم مرطوب گذاشته شود دود آن افزایش می یابد، یعنی آتش روبه نابودی و تباهی می رود و آن فساد و اختلاف را به دود هیزم تر تشبیه می کنند چون در عین خرابی و فساد درون، ظاهری صالح و آراسته دارد. گفته شده است الدخن در اصل به معنی رنگ تیره متمایل به سیاه در چارپایان است. در تفسیر این حدیث هم میتوان گفت: قلب های افراد به خلوص گذشته خود بر نمی گردد و نسبت به هم صاف و خالص نمی شود و عشق و علاقه این قلبها مثل رنگ تیره متمایل به سیاه بدن حیوانات، صاف و خالص نیست. الاَقذَاء: جمع قَذَی و قَذَی جمع قُذَاه: هر آنچه از خاک، کاه، چرک و هر جسم کوچک که در چشم و آب و خوراکی بیفتد. مقصود آن این است: آنها با وجود شرارت و کدورت قلبی، در ظاهر با هم جمع و متفق القولاند؛ پس به خار و خاشاکی تشبیه کرده است که در چشم یا در آب یا در نوشیدنی وجود دارد. الهُدنَه: آرامش و صلح و نیکی بین مسلمانان. تمام. الجزل: هیزم خشک یا هیزم کلفت و بزرگ.

66. امالی طوسی: جابر بن عبدالله انصاری گوید: بعد از اینکه عبدالله بن ابی را در قبر نهاده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی سر قبر او حاضر شدند. دستور دادند پیکر او را بیرون بیاورند و روی زانوها یا روی ران خود گذاشت و مقداری آب دهانش را بر او ریخت و جامه خود را بر بدن او پوشاند؛ خدا داناتر است.(1)

67. امالی طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خبر فوت سعد بن معاذ را به رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع دادند. پیامبر با اصحاب خود برای کفن و دفن سعد حرکت کردند. در حالی که حضرت بر چهارچوب در غسّالخانه ایستاده بودند دستور غسل او را می دادند. وقتی او را حنوط و کفن نمودند و داخل تابوت حمل کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون آنکه کفش و عبایی پوشیده باشند جنازه را مشایعت نمودند. سپس گاهی طرف راست جنازه و گاهی طرف چپ آن را

1- . امالی شیخ صدوق: 251

می گرفتند تا به قبر رسیدند. حضرت تابوت را بر زمین گذاشتند و مرده را دفن کردند و با خشت خام قبر را پوشاندند و میگفتند: سنگ به من بدهید، خاک به دستم برسانید و شکاف های بین خشت ها را میگرفتند. وقتی این کار پایان پذیرفت خاک روی آن پاشیدند و قبر او را به طور کامل بستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می دانم به زودی جنازه میپوسد و بلا به آن میرسد ولی خداوند بلند مرتبه بنده ای را دوست دارد که هرگاه کاری می کند محکم و استوار انجام می دهد. وقتی خاک روی قبر او را مرتب کردند مادر سعد از لا به لای جمعیت گفت: ای سعد! بهشت بر تو گوارا باد. حضرت فرمود: دست نگه دار و مطلبی را با یقین و قاطعیت به پروردگارت نسبت نده. الان فشار قبر سختی به سعد وارد شد. مردم همراه رسول خدا بازگشتند. در مسیر بازگشت مردم گفتند: ای رسول خدا ما دیدیم تو در حق سعد کاری کردی که در حق هیچ کس چنین نکرده بودی. شما بدون آنکه کفش و عبایی پوشیده باشید جنازه سعد را مشایعت نمودید. حضرت فرمود: فرشتگان بدون کفش و جامه بودند و من در این کار به آنها اقتدا کردم. گفتند: شما طرف راست و چپ تابوت را گرفتید. فرمود: دستم در دست جبرئیل علیه السلام بود و هر جای تابوت را می گرفت من نیز همان قسمت را می گرفتم. گفتند: دستور به غسل ایشان دادی و بالای سر قبر او نماز خواندید و او را دفن کردید. سپس فرمودید: فشار قبر شدیدی بر او وارد شد. حضرت فرمود: بله او با خانواده خود بد اخلاق بود.(1)

غضائری نیز از شیخ صدوق نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

68. امالی طوسی: عبدالله بن مسعود گفت: من از دهان مبارک پیامبر هفتاد سوره خواندم (فرا گرفتم) در حالی که زید بن ثابت پسر بچه ای بود و با دو گیسوی بافته شده در میان بچه های یهودی در مکتب بازی می کرد .(3)

69. علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: براء بن معرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه اقامت داشت و این زمانی بود

1- . امالی شیخ صدوق: 231

2- . امالی ابن الشیخ: 273 و 272
3- . امالی شیخ صدوق: 247 و 246

که مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز می خواندند. ابن معرور وصیت کرد که هنگام دفن صورتش را در قبر به سمت پیامبر که در مکه بود قرار دهند. بعد این سنت رواج پیدا کرد و آیه ای هم در این باره نازل شد.(1)

70. علل الشرائع: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: براء بن معرورانصاری در مدینه و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه اقامت داشتند. مرگ براء فرا رسید و وصیت نمود که یک سوم مالش صرف امور خیر شود و این سنت رواج یافت.(2)

71. معانی الاخبار: ابی بصیر گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: مردم می گویند: عرش خدا به خاطر مرگ سعد بن معاذ لرزید. امام فرمود: این همان تختی است که جنازه سعد بر آن قرار داشت.(3)

72. امالی طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سعد بن معاذ نماز خواندند و فرمود: نود فرشته بر او نماز گزاردند و در بین آنها جبرئیل نیز حضور داشت. گفتم: ای جبرئیل چه چیز سزاوار شده که این فرشتگان بر او نماز می خوانند؟ گفت: زیرا معاذ سوره توحید را در همه احوال ایستاده، نشسته، سواره، پیاده و در حالت رفت و برگشت می خواند.(4)

علی از نوفلی نظیر این روایت را نقل کرد. با این تفاوت که در روایت خود از هفتاد فرشته نام می برد.(5)

پدرم از سعد نظیر این روایت را نقل کرده است.(6)

73. امالی طوسی: گروهی از علما از زید بن صوحان نقل کرده اند که او در بصره درباره حذیفه بن یمان صحبت می کرد که او آنها را از فتنهای برحذر می داشت که در آن گروهی از مردم میلغزند. او گفت: مراقب باشید. ما گفتیم: ای حذیفه

1- . علل الشرایع: 109
2- . علل الشرایع: 189
3- . معانی الاخبار: 110

4- . امالی شیخ صدوق: 279
5- . اصول کافی 2: 622
6- . التوحید: 82. امالی شیخ صدوق: 238

چگونه از این فتنه نجات پیدا کنیم؟ فرمود: به گروهی بنگرید که در آن علی علیه السلام هست، پس به آن بپیوندید حتی اگر مجبور باشید بر روی زانوانتان به سوی او بخزید. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: علی امیر نیکان و کشنده ستمکاران است. هر کس او را یاری کند پیروز، و هرکس او را خوار کند تا قیامت خوار و ذلیل می شود.(1)

74. امالی طوسی: گروهی از صله بن زفر نقل کردند که گفت: چون رحلت حذیفه نزدیک شد در همان لحظات آخر که می خواست جان تسلیم کند و پارچه ای بلند بر روی او کشیده بودند من سر خود را در زیر پارچه بردم و به حذیفه گفتم: این فتنه واقع شده است. تو به من چه دستوری را می دهی؟ حذیفه گفت: وقتی که از دفن و کفن من فارغ شدی بار سفر ببند و سوار بر مرکب خویش شو و با سرعت خود را به علی علیه السلام برسان و به او ملحق شو! زیرا که او بر حق است و حق از علی جدا نشدنی است.(2)

75. امالی طوسی: علی بن علقمه ایادی گفت: علی علیه السلام اندکی پیش از جنگ جمل حسین صلوات الله علیه و عمار بن یاسر رضی الله عنه را به کوفه فرستاد تا مردم را به شرکت در جنگ فرا بخوانند. حذیفه رحمه الله از خانه بیرون آمد درحالی که به شدت مریض شده بود؛ همان بیماری که باعث مرگ او شد. او در راه رفتن از شدت ضعف تلو تلو می خورد. مردم را بر پیروی از علی علیه السلام و یاری او تشویق کرد. سپس گفت: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست هرکس قصد دیدن امیرالمؤمنین حقیقی را دارد باید به علی علیه السلام بنگرد. آری از او اطاعت کنید و او را یاری برسانید. یعقوب گفت: به خدا قسم من از علی بن علقمه و از عموهایم شنیدم که از حذیفه این سخنان را نقل می کردند.

76. امالی طوسی: از ابی راشد نقل شده است که: وقتی حذیفه برای بیعت به خدمت علی علیه السلام آمد و دست خود را به نشانه بیعت در دست دیگر نهاد و با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کرد و بعد گفت: این حقیقیتاً بیعت با

1- . امالی شیخ صدوق: 308 و 307
2- . امالی ابن الشیخ: 308

امیرالمؤمنین است. به خدا قسم بعد از علی با فردی از قریش بیعت نمیکنیم مگر آن که انسان حقیر یا ناقصی است که پشت به حق کرده است.(1)

امالی طوسی: حسین بن زید بن علی گفت: از امام صادق علیه السلام درباره سن پدر بزرگمان علی بن الحسین پرسیدم. ایشان فرمود: پدرم از قول پدرش علی بن الحسین چنین فرمود: در همان سالی که حسن علیه السلام شهید شدند همراه عمویم و پدرم یعنی حسن و حسین در یکی از کوچه های مدینه راه می رفتیم. من در آن زمان پسر بچه ای بودم و به سن بلوغ تقریبا نزدیک شده بودم یا تازه پا به این دوره گذاشته بودم. جابر بن عبدالله انصاری و أنس بن مالک انصاری که در بین جمعی از قریش و انصار بودند با پدرم و عمویم برخورد کردند و جابر بن عبدالله بی اختیار خود را به دست و پای حسنین انداخت و آنها را بوسید. مردی از قریش از خویشاوندان مروان به جابر گفت: با این کهن سالی و جایگاهت در مصاحبت با پیامبر این چه رفتاری است که انجام میدهی؟ جابر که در جنگ بدر حضور یافته بود به او گفت: ای قریشیّ! از من دور شو. اگر آن اندازه که من از فضیلت و موقعیت آنان می دانم تو نیز میدانستی بر خاک قدم هایشان بوسه می زدی. سپس جابر به طرف انس بن مالک آمد و گفت: ای ابو حمزه از سفارشات رسول خدا در مورد مقام این دو نفر به من بگو؟ و من گمان نمی کنم که پیامبر در مورد انسان دیگری چنان سفارش کرده باشد. انس گفت: ای بنده خدا تو را به چه آگاه کنم. علی بن الحسین گفت: حسن و حسین علیهما السلام حرکت کردند و رفتند و من ایستادم تا گفتگوی مردم را بشنوم. جابر لب به سخن گشود: رسول خدا یک روز که در مسجد بودند و تعداد کسانی که پیرامونش بودند کم شدند به من فرمود: ای جابر پسرانم حسن و حسین را صدا کن. حضرت سخت به آنها وابسته و علاقه مند بودند. رفتم و این دو نفر را فراخواندم. بار دیگر که این جریان تکرار شد حسنین را به محضر رسول خدا حاضر کردم. چون مهربانی و احترام مرا نسبت به آنها دید برق شادی در چهره اش درخشید و به من فرمود: ای جابر آیا حسنین را دوست داری؟ گفتم پدر و مادرم

1- . امالی ابن الشیخ: 310

فدای شما. چرا دوست نداشته باشم در حالی در نزد شما از جایگاه و منزلت خاصی برخوردار هستند؟ حضرت گفت: آیا تو را از جایگاه حسنین آگاه کنم؟ گفتم: بله. پدر و مادرم فدای تو باد. فرمود: خداوند بلند مرتبه وقتی خواست مرا خلق کند مرا از نطفه سفید و پاک آفرید. آن را در صلب پدرم آدم قرار داد. پیوسته در طول زمان از صلب پاکی به رحم پاک انتقال می داد تا اینکه به صلب نوح و ابراهیم رسید و به صلب عبدالمطلب انتقال داده شد و از آلودگی و پلیدی دوران جاهلیت چیزی به من نرسید. سپس این نطفه به دو قسمت تقسیم شد. قسمتی را به صلب عبدالله و قسمتی را به صلب ابی طالب انتقال داد. پس پدرم مرا به متولد کرد و خداوند نبوت را به وسیله من خاتمه بخشید و علی تولد یافت و ولایت و جانشینی با او خاتمه یافت. سپس دو نطفه از من و از علی جمع شد و دو فرد زیبارو و شایسته خوبیها یعنی حسن و حسین تولد یافتند و خداوند با حسنین به نوه های پیامبران خاتمه داد و از حسنین ذریه مرا قرار داد و کسی که مدینه یا شهرهای آکنده از کفر را فتح می کند و زمین خدا را پر از عدل و داد می کند بعد از آنکه پر از ظلم و ستم گشت. پس حسنین پاک و مطهر و سرور جوانان بهشت اند. خوشا به حال کسی که حسن و حسین و علی و مادرش فاطمه را دوست بدارد و وای بر کسی که به دشمنی با آنها برخیزد و به آنها کینه و بغض بورزد.(1)

توضیح: ناهَزَ الصَبِی البُلُوغ: پسر به سن بلوغ و رشد و تکلیف نزدیک شد. گفته وی: أو کِدت: یا نزدیک بود به سن بلوغ برسم. کَلَّفتُ بِهَذا الاَمرِ: به انجام این کار مشتاق شدم. حَنَّت المَرأه عَلَی وَلَدِهَا حُنُّوا کَعُلو: مهربانی کرد و مهر ورزید. الجَهر و الجَهیر: این دو کلمه در کتاب های پیشینیان به عنوان لقب و یا اسم آن دو به کار رفته است. در القاموس: جَهر و الجَهیر: صاحب چهره ای زیبا. جُهر: هیأت مرد و زیبایی چهرهاش. الجَهِیر: زیبا و شایسته نیکی.

77. قصص الانبیاء: وائل بن حجر گوید: خبر ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسید در حالی که من در سرزمین خود صاحب ملکی عظیم بودم و مردم

1- . امالی ابن الشیخ: 219 و 218

از دستور من اطاعت می کردند. اما من آن ملک و ریاست را رها کردم و خدا و رسولش را برگزیدم و به سوی پیامبر رفتم. اصحاب آن حضرت به من اطلاع دادند که حضرت قبل از آمدن من، آنها را به ایمان آوردن سه نفر بشارت داده بود. و پیامبر فرمود: این وائل بن حجر است که از سرزمین دور از حضرموت به اشتیاق اسلام پیش شما آمده است. در حالی که بقیه فرزندان پادشاهان را به اطاعت درآورده است. گفتم: ای رسول خدا خبر ظهور شما به ما رسید در حالی که من در حکومت و ریاست بودم؛ خداوند بر من منت نهاد که آن سرزمین را به اشتیاق اسلام ترک کنم و خدا و رسول و دینش را طلب کنم و برگزینم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست می گویی. پروردگارا به وائل و فرزندان و نسل او خیر و برکت عطا فرما.(1)

78. قصص الانبیاء: از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خانه خویش در مکه نشسته بودند ناگهان عثمان بن مظعون به خانه حضرت وارد شد و نشست و رسول خدا صلی الله علیه و آله با او مشغول صحبت شد که ناگهان پیامبر چند دقیقه ای چشم را به آسمان خیره کرد و سپس صورت خود را به طرف عثمان برگرداند. عثمان گفت: در حین صحبت روی از من گرداندید و سربه طرف آسمان حرکت دادید. گویا از آسمان چیزی دریافت می کردید. حضرت فرمود: آیا تو دوست داری از جریان اطلاع پیدا کنی؟ گفت: بله. حضرت فرمود: جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد عثمان گفت: جبرئیل چه گفت؟ حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِی الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ»(2) {در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد.} عثمان گفت: ای محمد تو را دوست دارم و ایمان در قلبم استقرار یافت.

79. الخرائج: روایت شده است که ابو درداء در دوران جاهلیت بتی می پرستید. عبدالله بن رواحه و محمد بن مسلمه منتظر ماندند تا ابو درداء خانه خود را ترک کند. وقتی که بت را تنها گذاشت و روانه کار خود گشت؛ این دو نفر وارد خانه

1- . قصص الانبیاء نسخه خطی چاپ نشده

2- . نحل / 90

اش شدند و بتش را شکستند. وقتی به خانه بازگشت به زن خود گفت: چه کسی این کار را کرده است؟ زن گفت: من نمی دانم. صدایی شنیدم؛ ولی قبل از اینکه برسم رفته بودند. سپس ابو درداء گفت: اگر بت قدرت داشت از خود دفاع می کرد و اجازه نمی داد او را بشکنند. بعد گفت: جامه مرا بده. آن را گرفت و بر تن کرد و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت فرمود: این شخص ابو درداء است که می آید و اسلام می آورد. که ناگهان بر آن حضرت وارد شد و اسلام آورد.

80. الخرائج: روایت شده است که عبدالله بن زبیر گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت کرد ظرف خون او را گرفتم تا آن را بریزم. وقتی بیرون آمدم جرعه ای از آن را نوشیدم. و سپس بازگشتم. حضرت فرمود: چه کار کردی؟ گفتم: آن را در نهان ترین مکان قرار دادم. حضرت فرمود: متوجه شدم که تو خون خوردی. سپس گفت:

وای بر مردم از سوی تو و وای بر تو از سوی مردم.

81. الخرائج: روایت شده که زید بن صوحان گفت: نمی دانید زید چه جایگاهی دارد. بخشی از پیکرش به سوی بهشت از او پیشی می گیرد. پس آن عضو دستش بود که در جنگ نهاوند در راه خدا از دست داد و همان طور که گفته بودند اتفاق افتاد.

82. مناقب ابن شهر آشوب: عقبیّ روایت کرد که ابو ایوب انصاری را در ساحل قسطنطنیه دیدم و از او درباره خواسته اش سؤال کردم. گفت: هیچ نیازی به دنیای شما ندارم. ولی اگر مُردم تا آنجا که می توانید تا قلب خاک دشمن پیش بروید و جنازه مرا با خود حمل کنید و به سرزمین دشمن ببرید. چرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: در کنار دیوار قسطنطنیه مرد صالحی از اصحاب من دفن می شود و امیدوار بودم که آن شخص من باشم. سپس ابو ایوب درگذشت. و در حالی که تابوت او را حمل می کردند و پیش می بردند می جنگیدند. در آن وقت شخصی را به سوی قیصر روم فرستادند. گفتند: پیامبر ما از ما خواست که او را در سرزمین تو دفنش کنیم و ما الان برای اجرای وصیت پیامبر آمده ایم. قیصر گفت: هنگامی که شما بروید او را از قبر در آورده و تحویل سگ ها می دهیم. گفتند: اگر قبر او را بشکافید در سرزمین عرب هیچ مرد مسیحی نمی ماند و همه را

می کشیم و تمام کلیساها را نابود می سازیم. پس روی قبرش گنبدی بنا نهاد که تا به امروز هم این بنا پا برجاست. و قبر او در کنار دیوار قسطنطنیه زیارت میشود.(1)

83. السرائر: مفضل گوید: تعداد افرادی را که بعد از پیامبر مرتد گشتند را برای امام جعفر صادق علیه السلام نام بردم. و اسم هر کس را می آوردم امام می فرمود: دور شو تا گفتم: حذیفه. فرمود: دور شو. گفتم ابن مسعود فرمود: دور شو. سپس فرمود: اگر تو می خواهی از کسانی نام ببری که در اسلام آوردنشان خللی وارد نشد تو باید از این سه نفر یعنی ابوذر، سلمان و مقداد نام ببری.(2)

توضیح: إعزِب: یعنی دور شو. میگویم: شاید آنچه که درباره حذیفه گفته شد در مورد تزلزل عقیده یا مرتد شدن او در ابتدای کار باشد. پس با بازگشت دوباره او به سوی حق هیچ منافاتی ندارد. همان طور که حصر آخر روایت دلالت بر همین موضوع دارد و با روایات گذشته در تعارض نیست.

84. تفسیر الامام العسکری علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! دوستان ما را همراه محبت و علاقه تان به خاندان ما دوست بدارید. زید بن حارثه و پسرش اسامه بن زید از دوستان خاص ما هستند. پس این دو را دوست بدارید. سوگند به کسی که محمد را به حق مبعوث کرد محبت شما به این دو نفر به شما سود خواهد بخشید. مردم گفتند: چگونه دوست داشتن این دو نفر به ما منفعت می رساند؟ حضرت فرمود: این دو نفر با جمع کثیری از محبین آنها به تعداد افراد قبیله ربیعه و مضر در صحرای محشر بر علی علیه السلام می شوند. سپس می گویند: ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله اینان به خاطر علاقه به رسول خدا و علاقه به تو ما را دوست می داشتند. پس علی علیه السلام جواز عبور از پل صراط را برای آنها می نویسد و از پل صراط به آسانی عبور می کنند و به سلامت وارد بهشت می شوند.(3)

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 122
2- . السرائر: 468
3- . التفسیر المنسوب إلی الامام العسکری علیه السلام: 179 و 178

85. تفسیر الامام العسکری علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا سعد بن معاذ از بهترین بندگان خداست. رضایت خداوند را بر خشم اقوام و دامادهای یهودی خود برگزید، امر به معروف و نهی از منکر کرد و به خاطر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بر دشمنان آنها خشم گرفت. وقتی که سعد در گذشت بعد از اینکه خدا چشمان او را به تباهی بنی قریظه (یهود) روشن ساخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سعد! خدا تو را رحمت کند. تو در گلوی کافران مثل استخوان بودی. اگر می ماندی مانع از این می شدی که گوساله را در مرکز اسلام (مدینه) بر پا کنند.

توضیح: الشجا: استخوان یا چیز دیگری که راه گلو را می بندد. مؤلف: تمام این روایت در فصل اعتراض رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه یهود و باب داستان ابی عامر راهب آورده شده است.

86. مجالس مفید: ابی هرون عبدی نقل کرد که گفت: ملتزم به افکار و آراء خوارج بودم و به غیر از افکار آنها رأیی را قبول نداشتم. تا اینکه یک روز کنار ابی سعید خدری رحمه الله نشسته بودم. از او شنیدم که می گفت: مردم به انجام پنج چیز امر شدند که به چهار تای آن عمل کردند و یکی را رها کردند. مردی به او گفت: ای ابو سعید چهار امری که به آن عمل کردند چیست؟ گفت: نماز، زکات، حج و گرفتن روزه ماه رمضان. گفتند مسألهای که رهایش کردند چیست؟ گفت: ولایت امام علی علیه السلام است. آن مرد گفت: یعنی این امر همراه چهار مسأله مطرح شده واجب است؟ ابوسعید گفت: به خدای کعبه قسم بله. مرد گفت: در این صورت مردم کفر ورزیده اند؟ ابو سعید گفت: اینجا دیگر گناهی بر گردن من نیست.(1)

87. مجالس مفید: ابی عبیده روایت کرد که: نابغه جعدی از جمله کسانی بود که در دوران جاهلیت زهد پیشه کرد و شراب و می خوارگی را کنار گذاشت و بت پرستی و قمار بازی را رها ساخت. او در دوران جاهلیت این بیت شعر را سرود:

1- . مجالس المفید: 82

- الحمدالله لا شریک له و هرکس این جمله را بر زبان نیاورد به نفس خویش ستم کرده است .

او دین ابراهیم علیه السلام و حنفی را یاد آوری کرد و روزه می گرفت و استغفار می کرد و از امور لغو و بیهوده خود را نگه می داشت و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت:

- به محضر رسول خدا آمدم آن گاه که وسیله هدایت را آورد و کتابی را تلاوت می کرد که همچون کهکشان تابان و درخشان است.

- من و همه کسانی که با من بودند تا جایی جهاد کردیم که نمایان شدن ستاره سهیل را آن گاه که می درخشد و سپس پنهان می شود ببینیم.

- تقوی را برگزیدم و به سویش رهنمون شدم و از هیچ کافری نترسیدم و من از آتش ترسناک جهنم می ترسم.

ابی عبیده گفت: نابغه افکار علوی داشت و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ صفین شرکت نمود، پس شبی فرود آمد درحالی که برایش چنین می سرود و میگفت:

- مصر، شام و عراق دانستند که همانا علی علیه السلام قهرمان آزاد مرد و نام آور این بلاد است.

- او سید و سرور بزرگی ها و صاحب خیمه و خرگاه است و اوست که به سبب مادری پاک سرشت بر قیمت خود افزوده است.

- او گرامی ترین انسانی است که لباس بر قامت او دوخته شده است. بر تو ستم روا داشتند درحالی که به هوش نبودند.

- شما سابقه دارید و ایشان نیز سابقه دارند و همراهان از پیشینه هر گروه مردم نیک آگاهی دارند.

- و می دانند که شما به راه راست هدایت شدید اما جماعت در راهی حرکت کردند که اصالت نداشتند. چون عادت ایشان بر پایه نفاق و دورویی بود.(1)

1- . مجالس المفيد: 132

88. امان الاخطار: در بعضی از کتاب های تاریخی سفرهای رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که: پیامبر با گروهی از مسلمانان برای سرکوبی جمعیتی از اهل کتاب که قبول جزیه نکرده بودند حرکت کرد. در این پیکار زنی تازه عروس اسیر شد. در هنگام بازگشت پیامبر شبی را در راه سپری کرد و نگهبانی آن شب را به عمار بن یاسر و عباد بن بشر سپرد. آنها شب را دو قسمت کردند. نیمه اول شب را عباد بن بشر و نیمه دوم شب را عمار بن یاسر نگهبانی داد. عمار بن یاسر به خواب رفت و عباد بن بشر مشغول نماز خواندن شد. از طرفی مرد یهودی که زنش اسیر مسلمانان شده بود در تعقیب زن خود به دنبال لشکر اسلام آمد و در این فکر بود که به هر وسیله ای که هست آسیبی به پیامبر برساند و زن خود را فراری دهد. او می خواست از سهل انگاری پاسبانان فرصت را برای حمله به پیامبر غنیمت شمارد. عباد بن بشر را که در محل گذر به نماز ایستاده بود دید اما درست تشخیص نمی داد که درخت است یا پشته یا حیوان یا انسان. پس برای اینکه مطمئن شود تیری به طرفش پرتاب کرد. تیر به پیکر عباد برخورد کرد اما او توجهی نکرد و نماز را ادامه داد. تیر دیگری به او اصابت کرد و در آن حال عباد نمازش را کوتاه تر کرد و به پایان برد و عمار بن یاسر را بیدار کرد. چون عمار دید تیر در بدنش فرورفته است او را سرزنش کرد و گفت: چرا با پرتاب اولین تیر مرا بیدار نکردی؟ عباد گفت: در پرتاب تیر اول داشتم سوره کهف را می خواندم و دوست نداشتم آن را نیمه تمام بگذارم و اگر ترس از این نبود که دشمن بر جانم می تازد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله صدمه ای می رساند و در این نگهبانی که از یکی از مرزهای مسلمانان به من واگذار شده کوتاهی کرده باشم هرگز نمازم را کوتاه نمی کردم. اگر چه جانم را از دست می دادم. پس آن دو نگذاشتند دشمن به خواستهاش برسد. سپس گفت: ابونعیم حافظ در بخش دوم از کتاب حلیه الادباء با سند و مدرک از حدیث ابو ریحانه آورده است که او یعنی ابوریحانه در یکی از جنگ ها با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بود. گفت: ما یک شب به یک بلندی پناه بردیم و با سرمای سختی مواجه شدیم تا آنجا که هرکدام از همرزمان را دیدم که گودالی حفر می کند و خود را داخل آن می کند و با مشت های خاک خود را می پوشاند. پیامبر وقتی آن حال را دید

فرمود: در این شب سرد چه کسی نگهبانی می دهد تا او را دعایی کنم که فضل شامل حالش بشود؟ مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا من. حضرت فرمود: تو کیستی؟ گفت: من فلانی پسر فلانی از قوم انصار هستم. حضرت فرمود: به من نزدیک شو. پس جلو آمد و حضرت یکی از لباسهای او را گرفت سپس زبان به دعا گشودند. ابو ریحانه گفت: وقتی دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق آن مرد انصاری شنیدم بلند شدم و گفتم: من هم برای پاسبانی حاضر هستم. برای همان چیزی را که از او پرسیده بود از من نیز پرسید. سپس فرمود: جلو بیا، چنان که به او فرموده بود و دعایی غیر از آن چه برای آن مرد انصاری کرده بود برای من کرد. سپس فرمود: آتش حرام شد برای چشمی که در راه خدا بیداری میکشد و آتش حرام شد بر چشمی که به خاطر ترس از خدا اشک میریزد. ابوریحانه گفت: دعای سوم را فراموش کردم. ابوشریح بعد از آن گفت: دعای سوم این بود: آتش حرام شد بر چشمی که از حرام الهی چشم فرو نهد.(1)

89. کافی: ابی حمزه ثمالی گفت: نزد امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم که ناگهان مردی اجازه ورود خواست. امام رخصت دادند و او وارد شد و سلام کرد. امام از او استقبال کرد و او را نزدیک خود نشاند. آن مرد گفت: فدای شما شوم. من از دوست - پیرو - شما فلان بن ابی رافع فلان دخترش را خواستگاری کردم و مرا رد کرد و از من روی گرداند و مرا به خاطر زشتی و فقر و غریبیام تحقیر کرد و به همین خاطر چنان مرا آزرده خاطر ساخته و قلبم شکسته که آرزوی مرگ می کنم. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: برو و به او بگو: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می گوید: دخترت فلانی را به تزویج دوست من منجح بن رباح در بیاور و او را رد مکن. ابو حمزه گفت: آن مرد خوشحال یک دفعه از جا پرید و شتابان با پیام امام محمد باقر علیه السلام رفت. وقتی که آن مرد از دید ما پنهان گشت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مردی از اهل یمامه که او را جویبر میگفتند به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای طلب اسلام آمد و مسلمان شد

1- . الامان من اخطار الاسفار و الازمان: 124 و 123 و 122

و اسلام او نیکو شد. او مردی کوتاه قد، بد قیافه، فقیر، عریان و یکی از مردان سیاه پوست زشت سودان بود. حضرت او را به خاطر غریبی و عریانیش به خود نزدیک کرد و متکفل احوال او گردید و هر روز یک پیمانه خرما برای او در نظر می گرفت و دو جامه بر او پوشاند و دستور داد که در مسجد سکونت گزیند و شب ها در مسجد بخوابد و بر این حال مدتی ماند تا آنکه افراد فقیر و عریان و محتاج مدینه که اسلام آورده بودند زیاد گشتند و فضای مسجد برای آنها تنگ شد. پس خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی فرمود که مسجد خود را پاکیزه گردان و آنان که شب در مسجد می خوابند بیرون کن و در خانه هر کس که رو به مسجد باز می شود جز در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام و محل سکونت فاطمه الزهرا سلام الله علیها را ببند و فرد جنب در مسجد رفت و آمد نکند و در آن غریبی نخوابد. گفت: پس حضرت دستور دادند که همه درهای خانه که به طرف مسجد گشوده می شوند به غیر از در خانه علی بن ابی طالب مسدود گردد و محل اقامت فاطمه سلام الله علیها را به حال خود گذاشت. حضرت امر فرمود که برای فقرای مسلمان و غریبان سقیفهای را که همان صفه است بنا کنند و فقرا و غربای مسلمان شب و روز خود را در آن صفه به سر برند. پس همگی در آن صفه مسکن گزیدند و در آنجا جمع شدند و پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله به احوال آنها رسیدگی می کرد و هرگاه گندم و جو و خرما و کشمش نزد آن حضرت جمع می شد برای آنها می فرستاد و مسلمانان نیز در کنار حضرت تا حدودی مسؤولیت رسیدگی به احوال آن فقرا را به عهده گرفتند و به خاطر مهربانی حضرت با آنها با ملاطفت برخورد می کردند و زکات و صدقات خود را برای آنها می آوردند. روزی حضرت روی به جویبر کرد و از روی مهربانی و شفقت فرمود: ای جویبر چه خوب بود ازدواج می کردی و شهوت خود را از راه حلال کنترل می کردی و تو را در امر دنیا و آخرت یاری مینمود. جویبر گفت: ای رسول خدا پدر مادرم فدای تو باد. چه کسی به من علاقه مند می شود و کدام زن به طرف من تمایل پیدا می کند در حالی که نه اصل و نسب دارم و نه مال و نه جمال؟ کدام زن مرا می پسندد؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جویبر! قطعا خداوند با ظهور اسلام آنان را که در دوران جاهلیت شریف بودند

پست گرداند و گروهی را که در دوران جاهلیت ذلیل و خوار بودند عزیز گرداند و به برکت اسلام فخرفروشی آنان به قبایل و خویشان و نسب های بلندشان را از بین برد. پس امروز همه مردم سفیدپوست و سیاه پوست، قریشی و عربی و عجمی با هم مساوی اند و همه فرزند آدم هستند؛ خداوند آدم علیه السلام را از خاک آفرید و به درستی که محبوب ترین مردم نزد خداوند در روز قیامت کسی است که اطاعت او بیشتر و پرهیزگارتر باشد. ای جویبر! من تصور نمی کنم کسی از مسلمانان از تو برتری داشته باشد مگر کسی که از تو پرهیزگارتر باشد و فرمانبری او از خدا بیشتر باشد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جویبر پیش زیاد بن لبید برو. او از جهت حسب شریف ترین فرد در قبیله بنی بیاضه است و به او بگو که: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاده و آن حضرت می فرمایند: مرا به همسری دختر خود که دلفاء نام دارد در آور. جویبر نزد زیاد بن لبید رفت. دقیقا زمانی که زیاد در خانه خود حضور داشت و گروهی از قوم او در نزد او جمع شده بودند. وقتی به خانه زیاد رسید اجازه ورود خواست و چون رخصت داده شد و وارد شد به زیاد سلام کرد و گفت: ای زیاد بن لبید مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با پیامی به سوی تو فرستاده است. آیا بلند بگویم یا آهسته؟ زیاد گفت: پیام حضرت را بلند بگو که من پیام رسول خدا را موجب شرف و فخر خود می دانم. جویبر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید که دختر خود دلفاء را به همسری من در آور. زیاد گفت: آیا رسول خدا تو را با این پیام فرستاده است؟ جویبر گفت: بله من به حضرت دروغی را نسبت نمی دهم. زیاد گفت: ما دختران خود را فقط به همسری هم کفو خودشان از قبایل انصار در میآوریم. ای جویبر نزد حضرت برو تا خود خدمت ایشان برسم و عذر خود را بگویم. جویبر بازگشت در حالی که با خود میگفت: به خدا سوگند که این کار او خلاف دستور قرآن و گفته پیامبر است. چون دلفاء دختر زیاد از پشت پرده خواسته جویبر و جواب پدر خود را شنید پدرش را طلبید و زیاد نیز نزد دختر خود رفت. دلفاء گفت: بین تو و جویبر چه گذشت؟ سر چه مسأله ای با هم صحبت می کردید؟ زیاد گفت: به من می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرستاده و می گوید که دختر خودت دلفاء را به تزویج جویبر در بیاور.

دلفاء به پدر عرض کرد: به خدا قسم هرگز جویبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی بندد در حالی که پیامبر حیّ و حاضر است. همین الان کسی را بفرست که جویبر را باز گردانند. پس پیکی به طرف جویبر فرستاد و او را از میان راه باز گردانید و گفت: ای جویبر خوش آمدی در منزل ما ساعتی بمان تا من به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم و بعد باز گردم. پس به طرف حضرت رفت و چون به محضر ایشان رسید گفت: ای رسول خدا چنین پیامی از طرف تو برای من آمد و من جواب درستی به او ندادم و ما دختران خود را فقط به همسری هم کفوهای خود از انصار در میآوریم. حضرت فرمود: ای زیاد! جویبر مؤمن است و مرد مؤمن هم کفو زن مؤمن است و مرد مسلمان هم کفو زن مسلمان است. پس دختر خود را به همسری او در بیاور و از دامادی او روی مگردان. پس زیاد به خانه خود برگشت و نزد دختر خود آمد و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود به او گفت. دختر گفت: اگر از امر حضرت سرپیچی کنی کافر خواهی شد. پس مرا به همسری جویبر در آور. زیاد چون این سخن را از دختر خود شنید بیرون آمد و دست جویبر را گرفت و به نزد قوم خود آورد و طبق سنت خدا و رسول خدا

دختر خود را به همسری او در آورد و مهر او را از مال خود ضامن شد و جهیزه دختر خود را درست کرد. کسی را به نزد جویبر فرستاد که به او بگویند: آیا خانهای داری که ما دختر خود را به خانه تو بفرستیم. جویبر گفت: به خدا سوگند که من خانه ای ندارم. پس دختر را مهیا کردند و خانهای برای او آماده کردند و خانه را به فرش های نیکو و زینت ها آراستند و جامه دامادی بر جویبر پوشاندند. دلفاء را در آن خانه کردند و جویبر شبانگاه وارد خانه شد. چون جویبر به خانه وارد شد و چشمش به آن دختر زیبا و خانهای مزین به فرش ها و زینت ها و رایحه خوش دید به گوشهای از خانه روی کرد و پیوسته تا سپیده دم مشغول تلاوت قرآن و رکوع و سجود شد. وقتی اذان صبح شنیده شد جویبر خارج شد و دلفاء از خانه بیرون آمد تا برای نماز وضو بگیرد. پس از او پرسیدند که آیا با تو همخوابه شد؟ گفت: نه پیوسته مشغول تلاوت قرآن و نماز بود تا اینکه صدای اذان صبح را شنید و بیرون آمد. چون شب دوم شد همین گونه عمل کرد و این خبر را از زیاد پنهان کردند و در روز سوم نیز چنین کرد.

در روز سوم زیاد از ماجرا اطلاع یافت و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول الله پدرم و مارم فدای تو باد. مرا امر کردی که دختر خود را به همسری جویبر در آورم. به خدا سوگند او شایسته دختران ما نبود. ولی به خاطر وجوب اطاعت از شما من این کار را کردم. پس حضرت فرمود: اکنون چه اتفاقی افتاده که او را صلاح نمی دانید و از او خوشتان نمی آید؟ گفت: ما خانه ای برای او مهیا کردیم و کالاهایی در آن خانه چیدیم و دختر خود را به آن خانه فرستادیم و او شبانگاه وارد خانه شد. اما او با دختر سخن نگفت و نظر به سوی او نیفکند و نزدیک او نرفت بلکه در گوشه خانه ایستاده و پیوسته تا سپیده دم مشغول قرآن خواندن و نماز شد و بعد بیرون رفت و شب دوم و سوم را نیز این گونه سپری کرد. تا الان که خدمت شما آمدم به دلفاء نزدیک نشده و با او صحبت نکرده است. گمان می کنم او تمایلی به زنان ندارد. پس در امر ما نظری کن. وقتی زیاد بازگشت رسول خدا جویبر را احضار کرد و فرمود: آیا با زنان نزدیکی نمی کنی؟ جویبر گفت: مگر من مرد نیستم. بله ای رسول الله! البته که من تمایل زیادی به زنان دارم و در نزدیکی با آنان بسیار حریصم. حضرت فرمود: به من عکس حرف های تو را گزارش دادند و اظهار داشته اند که برای تو خانه ای مزین به انواع فرش ها و زینت ها آراسته اند و در آن خانه برای تو دختری زیبا و خوش بویی را داخل کردهاند و تو شبانگاه داخل خانه شدهای و به آن دختر نگاه نکردهای و سخنی نگفتهای و به او نزدیک نشده ای. اگر به زنان تمایل داری پس مشکل کجاست؟ جویبر گفت: ای رسول خدا من وارد خانه ای بزرگ شدم که به انواع فرش ها و زینت ها مزین گشته بود و دختر زیبا و خوشبویی را نشانده بودند. در آن لحظه دوران گذشته خود را به یاد آوردم که غریب و تنها و فقیر بودم و با غریبه ها و فقیران گذر عمر می کردم و کسی به من توجه نمی کرد. پس وقتی دیدم خداوند مرا این گونه سربلند ساخته است و مرا از این وضعیت به به این مقام رسانده است خواستم او را به خاطر نعمت هایی که به من ارزانی داشته شکر نمایم و به درگاه حق با شکر گزاری واقعی تقرب جویم. بر این اساس در گوشه خانه ایستادم و مشغول عبادت گشتم تا اینکه اذان صبح را شنیدم و بیرون آمدم و آن روز را روزه گرفتم و به مدت سه شبانه روز همین گونه سپری کردم. و من این شکر

را به خاطر این نعمتی که به من ارزانی داشته اندک و ناچیز می شمارم؛ ولی امشب ان شاء الله دلفاء و خانواده او را راضی خواهم ساخت. حضرت زیاد را طلبید و دلایل جویبر را یه او رسانید. زیاد و خانواده اش خوشحال شدند و جویبر نیز به وعده خود عمل کرد. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از جنگ ها رفت و جویبر نیز همراه پیامبر در آن جنگ شرکت نمود و به درجه رفیع شهادت نائل گشت. امام محمد باقر علیه السلام در دنباله سخنان خود فرمود: دلفاء بعد از شهادت جویبر خواستگاران زیادی پیدا کرد. به طوری که بیوهزنی در مدینه نبود که مانند او خواستگار داشته باشد و در راهش اموال فراوان صرف کنند.(1)

توضیح: رَحَّبَ به تَرحِیباً: یعنی خوش آمدی و به جای فراخ رسیدی رَحَّبَ بِهِ: او را به سوی فراخی خواند. زبان شناسان معنی اول را برای این کلمه برگزیده اند. الإزدراء: کوچک شمردن و سبک داشتن. الدمامه: حقارت و زشت رویی. الغَضَاضَه: خواری. الهَجمَه: حمله، هجمه مِن الإِبل: گله شتر از هفتاد تا صد. هجمه من الشتاء وَ مِنَ الصِیف: شدت سرما و شدت گرما. الانتجاع: خواسته. الباسق: ارتفاع و بلندی. باح بِسرِّه: راز خود را آشکار کرد و پرده از آن برداشت. الخِدر: پرده ای که برای دختران در گوشه خانه می کشند. مُعتَم در برخی از نسخه ها با عین و برخی از نسخه ها با غین آمده است. یا از إعتِمام گرفته شده است به معنای اینکه عمامه بر سر گذاشت یا از اِعتَمَّ گرفته شده به معنای اینکه در زمان تاریکی و شبانگاه داخل شد. یا از تَعتِیم به معنای درنگ کردن گرفته شده است که ظاهرتر یکی از دو معنای آخیر است. من مناکحتنا: موقعیت ازدواج با ما. الشَبِقَ: شدت شهوت. النَهَم: آزمند و حریص. دَهاهُ: او را به بلا و سختی مبتلا کرد. النِفاق: ضد بی رونقی. بدین معنا که بعد از جویبر تعداد بسیاری از مردان خواهان ازدواج با دلفاء شدند و ازدواج با جویبر باعث عدم علاقه مندی دیگر مردان نسبت به او نشد.

90. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار مردی گذشت که در یکی از باغ های خود درختی می کاشت. کنار

1- . فروع کافی 2: 9 و 8

او ایستاد و فرمود: آیا می خواهی تو را بر درختی رهنمون سازم که ریشه اش محکم تر و میوه اش زودرس تر و نیکوتر و جاودان تر از سایر درختان باشد؟ آن مرد گفت: بله ای رسول الله! مرا با این درخت آشنا سازید. حضرت فرمود: هرگاه صبح یا شام می کنی بگو: سبحان الله و الحمد لله و لا اله إلا الله و الله اکبر. هرگاه این جمله را بیان کنی خداوند بلند مرتبه به قدر هر تسبیحی ده درخت از انواع میوه ها در بهشت به تو عنایت می کند و این تسبیحات از جمله باقیات صالحات است. آن مرد گفت: ای رسول خدا تو را گواه می گیرم که این باغ خود را وقف - صدقه مقبوضه - مسلمانان نیازمند اهل صدقه گردانیدم. بعد خداوند بلند مرتبه در شأن او این آیات را فرستاد: «فَأَمَّا مَن أَعْطَی وَاتَّقَی»(1) {اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت} «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی»(2) { و [پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد} « فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی»(3) {بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت. }(4)

توضیح: إِینَاعُ الثَمَرَه: رسیدن و چیده شدن میوه.

91. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از همسایه خود شکایت نمود که او را آزار می رساند. حضرت فرمود: بر آزار همسایه ات صبر پیشه کن. پس بار دیگر خدمت حضرت رسید و عرض شکایت کرد. حضرت این بار هم او را به پیشه کردن صبر سفارش کرد. وقتی که برای بار سوم از همسایه اش شکایت نمود حضرت فرمود: وقتی روز جمعه فرا رسید و مردم برای نماز جمعه حرکت کردند تو اسباب و اثاثیه خود را از خانه بیرون ریز تا آنان که برای نماز جمعه می روند تو را ببینند و از علت این کار از تو سؤال می پرسند. تو آنها را مطلع ساز. آن مرد این کار را انجام داد. همسایه ای که

1- . لیل / 4
2- . لیل / 5
3- . لیل / 6
4- . اصول کافی 2: 506

او را آزار می رساند نیز آمد و به او گفت: اسباب و اثاثیه خود را داخل خانه ببر که من با خدای خود عهد میکنم که دیگر تو را آزار ندهم.(1)

92. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد مؤمن و فقیری از اهل صفه بود که در تمام اوقات نماز ملازم و همراه حضرت بود و در هیچ نماز جماعتی غایب نبود. رسول خدا دلش برای آن مرد می سوخت و به نیازمندی و غربت او می نگریست؛ به او گفت: ای سعد اگر چیزی به دستم برسد تو را بی نیاز می گردانم. مدت ها گذشت و مالی به دست حضرت نرسید و اندوه حضرت برای این مرد شدت گرفت. خداوند بلند مرتبه بر غمی که به خاطر سعد بر حضرت مستولی شده بود آگاه گشت. پس جبرئیل را همراه با دو درهم بر حضرت فرستاد و گفت: ای محمد خداوند دانست که تو به خاطر فقر و تنگدستی سعد بسیار غمگین شده ای. آیا دوست داری او را بینیاز گردانی؟ حضرت فرمود: بله. پس جبرئیل گفت: این دو درهم را بگیر و به سعد بده و به او امر کن که با این دو درهم تجارت کند. حضرت دو درهم را گرفت و وقتی که برای نماز ظهر بیرون آمد سعد را دید که بر در حجره ایستاده و منتظر بیرون آمدن ایشان است. چون حضرت به او نگاه کرد فرمود: ای سعد آیا از تجارت چیزی می دانی و میتوانی پا در این عرصه بگذاری؟ سعد گفت: به خدا سوگند تاکنون مالی نداشته ام که با آن تجارت کنم. حضرت آن دو درهم را به او داد و فرمود: با این دو درهم تجارت کن و آنها را برای به دست آوردن روزی خدا به کار بینداز. سعد دو درهم را گرفت و همراه حضرت رفت تا نماز ظهر و عصر را با آن حضرت ادا کند و چون از نماز فارغ شدند حضرت فرمود: ای سعد برخیز و برای کسب روزی اقدام کن. من به حال تو بسیار غمگین و ناراحت بودم. سعد راهی تجارت شد و خدا نیز به روزی او برکت عنایت کرد. او هر کالایی را یک درهم می خرید و دو درهم می فروخت و هر چه را به دو درهم می خرید چهار درهم می فروخت. بر مال و کالای او افزوده شد و دنیا به او رو کرد و کسب و کارش بالا گرفت. پس در کنار در مسجد دکانی زد و در آن

1- . اصول کافی 2: 668

دکان به کسب و کار پرداخت. و هرگاه بلال برای نماز اقامه می گفت حضرت برای نماز بیرون می آمد و می دید سعد مشغول دنیاست و برخلاف گذشته یعنی زمانی که گرفتار دنیا نشده بود دیگر نه وضویی می گرفت و نه آماده نماز می شد بلکه

پیوسته سرش به تجارت گرم بود. حضرت به او فرمود: ای سعد! دنیا تو را از نماز غافل ساخته و سرگرمت کرده است. سعد در جواب گفت: چه کار کنم مال خود را رها کنم که از دستم برود؟ این خریداری است که کالایی را به او دادهام و می خواهم قیمت کالا را از او بگیرم و این یکی مردی است که از او کالا خریدهام و باید پول کالا را بدهم. به خاطر مشغول شدن سعد به امور دنیا و غافل شدن وی از عبادت خداوند غمی بر دل رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست که بیشتر از ناراحتی قبلی او به خاطر نداری سعد بود. چند روز بعد جبرئیل بر حضرت فرود آمد و گفت: ای محمد خداوند از غمی که به خاطر وضعیت کنونی سعد بر قلب تو نشسته آگاه شد. اکنون کدام را بیشتر می پسندی؟ حال اول او یا این حال او را؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل البته وضعیت قبلی وی را بیشتر می پسندم زیرا که دنیای او آخرتش را بر باد داده است. جبرئیل گفت: همانا محبت دنیا و اموال فتنه ای است که آدمی را از یاد آخرت غافل می سازد. به سعد بگو که دو درهم که روز اول به او دادی به تو پس بدهد. در این صورت به حالت اول خود بر می گردد. حضرت از خانه بیرون آمد و به سعد برخورد کرد و فرمود: آیا نمی خواهی دو درهمی که به تو دادم به من بازگردانی؟ سعد گفت: بله. دویست درهم می دهم. حضرت فرمود: ای سعد من بیش از دو درهم از تو نمی خواهم. سعد دو درهم را به آن حضرت پس داد و دنیا از او روی گردانید و هر چه گرد آورده بود از دستش بیرون رفت و به حال اول خود برگشت.(1)

توضیح: جوهری گفت: الصرف: قدرت تصرف. و عبارت: إنَّه ليتصَّرف فى الأمور: او به اختيار خود عمل نموده و تدبير ميكند.

1- . الفروع 1: 420

93. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه ام سلمه شد و بوی خوشی استشمام نمود. پرسید: آیا حولاء آمده است؟ گفت: بله او آمده بود و از شوهر خود شکایت می کرد. پس آن زن بر حضرت وارد شد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد. شوهر من از من رو گردانده است و به من توجه نمی کند. حضرت فرمود: ای زن بوی خوش خود را برای او فزونی بخش. زن گفت: هیچ بوی خوشی نگذاشتم مگر آنکه خود را به آن خوشبو گردانیدم و باز از من کناره گیری می کند. حضرت فرمود: مرد تو نمی داند اگر به تو نزدیک شود چه ثواب هایی برایش حاصل می شود. آن زن گفت: به سبب نزدیکی با من چه ثواب هایی را کسب می نماید؟ حضرت فرمود: وقتی به سوی تو روی می آورد دو فرشته او را احاطه می کند و در ثواب مانند کسی است که در راه خدا شمشیر از غلاف بیرون کشیده باشد و چون مشغول مجامعت می شود گناهان مانند ریختن برگ درخت از او فرو می ریزد و چون غسل کند از گناهان عاری و تهی می گردد.(1)

94. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سه زن به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. یکی از آنها گفت: شوهر من گوشت نمی خورد و دیگری عرض کرد: شوهر من عطر استعمال نمی کند و دیگری هم گفت: شوهرم با زنان نزدیکی نمی کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمدند در حالی که عبای خود را بر زمین می کشید تا آنکه از منبر بالا رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمی خورند و بوی خوش استعمال نمی کنند و با زنان خود نزدیکی نمی کنند؟ به درستی که من گوشت می خورم و عطر خوش استعمال می کنم و استشمام می کنم و با زنان نزدیکی می کنم پس هر کس از سنت روی بگرداند از من نیست.(2)

95. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله لحظه مرگ کسی فرارسید. پس به حضرت عرض کردند که زمان مرگ

1- . الفروع 2: 57

2- . الفروع 2: 57

فلانی رسیده است. حضرت با تعدادی از اصحاب خود برخاستند و بر بالین او حاضر شدند در حالی که او بیهوش بود. حضرت خطاب نمود: ای عزرائیل دست از او بردار تا من از او سؤالی بپرسم. پس آن مرد به هوش آمد. حضرت از او پرسید: چه می بینی؟ گفت: سفیدی بسیار و سیاهی بسیار می بینم. حضرت پرسید: کدام یک از اینها به تو نزدیکتراست؟ گفت: سیاهی به من از سفیدی نزدیکتر است. حضرت فرمود: این دعا را بخوان: اللهمَّ اغفِر لِی الکَثِیرَ مِن مَعَاصِیکَ وَ اقبَل مِنِّی الیَسِیر مِن طَاعَتِک: پروردگارا گناهان بسیار مرا ببخش و طاعت اندک مرا قبول کن. باز بیهوش شد و حضرت دوباره عزرائیل را خطاب نمود که لحظه ای دست از او بردار تا از او سؤال کنم. پس به هوش آمد و حضرت از او پرسید: چه می بینی؟ گفت: سفیدی و سیاهی بسیار می بینم. حضرت پرسید: کدام یک به تو نزدیکتر هستند؟ گفت: سفیدی. حضرت فرمود: خداوند بیمار شما را آمرزید. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هرگاه بر بالین کسی که در شرف مرگ است حاضر شدید این دعا را به او بگویید تا بخواند.(1)

96. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «وَهُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَی صِرَاطِ الْحَمِیدِ»(2) {و به گفتار پاک هدایت می شوند و به سوی راه [خدای] ستوده هدایت می گردند.} فرمود: منظور حمزه، جعفر، عبیده، سلمان، ابوذر، مقداد بن اسود و عمار هستند که به طرف امیرالمؤمنین علیه السلام هدایت گشتند. «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ»(3) {لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیاراست.} یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام است. «وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیَانَ»(4) {کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت.} منظور خلیفه غاصب اول و دوم و سوم است.(5)

1- . فروع 1: 35
2- . حج / 24
3- . حجرات / 7
4- . حجرات / 7
5- . اصول کافی 1: 426

97. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی که عبدالله بن ابی سلول درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه او شرکت نمود. عمر به حضرت گفت: ای رسول خدا آیا خداوند تو را نهی نکرد از اینکه بالای سر قبر او حاضر شوی؟ حضرت سکوت اختیار کردند. پس عمر دوباره فرمود: آیا خداوند تو را نهی نکرد از اینکه سر قبر او حاضر نشوی؟ حضرت فرمود: وای بر تو. آیا می دانی من در تشییع جنازه این منافق چه دعایی کردم؟ من گفتم: پروردگارا درون او را پر از آتش کن. امام صادق علیه السلام گفت: عکس العمل رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عمر ناخوشایند بود.(1)

98. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حارثه بن مالک بن نعمان انصاری پرسید: ای حارثه بن مالک نعمانی چگونهای؟ گفت: ای رسول خدا مؤمنی حقیقیام. حضرت فرمود: هر چیزی حقیقتی دارد؟ حقیقت این گفته تو چیست؟ گفت: ای پیامبر خدا ! از دنیا روی گردانم. شب هایم را تا صبح به عبادت می گذرانم و روزهای گرم را با (روزه گرفتن) تشنگی می کشم و گویی هم اکنون عرش پروردگار را می بینم که برای حساب رسی نهاده شده است. و گویی بهشتیان را میبینم که در بهشت یکدیگر را ملاقات می کنند و نعره دوزخیان را در آتش می شنوم. پیامبر خدا فرمود: بنده ای هستی که خداوند دلش را نورانی کرده است. بینش یافتهای پس بر این حال پایدار باش. حارثه گفت: ای پیامبر خدا ! دعا کن که خداوند شهادت در رکاب شما را روزیام کند. پیامبر فرمود: بار خدایا ! شهادت را روزی حارثه فرما. پس چند روزی نگذشت که پیامبر خدا لشکری را اعزام کرد و حارثه را همراه آن فرستاد. حارثه جنگید و نه یا هشت نفر را کشت و سپس خود کشته شد.

در روایتی که قاسم ابن برید از ابی بصیر نقل کرده است: حارثه همراه جعفر بن ابی طالب علیه السلام به جنگ رفت و بعد از نه نفر به درجه شهادت نائل گردید که او دهمین بود.(2)

1- . الفروع 1: 51

2- . الاصول 2: 54، 53

99. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: براء بن معرور تمیمی انصاری در مدینه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بودند. لحظه مرگ ابن معرور فرار رسید و آن زمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز می خواندند. ابن معرور وصیت کرد که هنگام دفن سرش را به طرف رسول خدا، به طرف قبله قرار دهند. بعد این سنت رواج پیدا کرد. همین طور سفارش کرد که بعد از مرگ یک سوم مالش را صرف امور خیر کنند. بعدها در این باره آیه نازل شد و این سنت رواج پیدا کرد.(1)

100. تفسیر فرات بن ابراهیم: مالک مازنی گفت: نه نفر نزد ابو سعید خدری آمدند و عرضه داشتند: ای ابوسعید درباره این مردی که اسمش بر سر زبآنهاست چه می گویی؟ ابوسعید گفت: از چه کسی صحبت می کنید؟ گفتند: منظورمان علی بن ابی طالب علیه السلام است. گفت: شما درباره مردی سؤال می پرسید که تلخ تر از خرزهره، شیرین تر از عسل، سبک تر از پر و سنگین تر از کوه ها است. به خدا سوگند سخنی شرین تر از علی بر سر زبآنهای مؤمنان، چیزی سبک تر از نام علی بر قلب های پرهیزگاران وجود ندارد. خداوند کسانی که علی را به خاطر خدا و رسولش دوست دارند در روز محشر در امان قرار می دهد و او بیگمان از حزب الله است و همین حزب الله هستند که پیروزند. به خدا سوگند واژه ای تلخ تر از نام علی بر زبان کافر و سنگین تر از آن بر قلب منافق وجود ندارد و جز منافقی که خداوند او را همراه با دیگر منافقان محشور میکند کسی از علی علیه السلام روی بر نمیگرداند و علیه او از کسی دیگر جانبداری نمی کند و نسبت به او ترش رویی و اخم نشان نمیدهد و بر علی سخت نمیگیرد یا با او مخالفت نمی کند و هلاک نمیگرداند و روی نمیگرداند و نگاه نمیکند و تبسم نمیکند و جسارت نمیکند و با دوستش نمیخندد و نمیگوید از این امر درشگفتم، مگر این که خداوند او را منافق و با

1- . الفروع 1: 70

منافقان محشور میگرداند و «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ»(1)

{و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت. }(2)

توضیح: لغت نامه فیروز آبادی: الدِفل: گیاهی تلخ است که به فارسی آن را خرزهره می نامند تمام. إزورار عن الشیء: از آن چیز روی گرداند. لَوی الرجل رَأسَه: سر را برگردانید و اعراض نمود. تَحَزَّبُوا: اجتماع کردند. بَسَرَ الرَجُلُ وَجهَهُ: مرد اخم کرد و ترش رویی کرد. عسر الغَریم یعسره: طلبکار بر او سخت گرفت. عسر علیه: با او مخالفت کرد بر وزن عسره. گفته وی: و لامضّر گفته میشود: مَضَّرَ تمضِیراً: هلاک کرد. تَمَضُّر: بر آنها خشم گرفت. گفته میشود: مَضَرها: آن را جمع کرد. در برخی از نسخه ها با صاد است: التَمصِیر: کاستن و عطا و بخشش را کم کم قطع کردن.

101. کافی: دو نفر از اصحاب گویند: ما از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدیم که ایشان در پایان هر نماز واجب، چهار نفر از مردان و چهار نفر از زنان را لعن می فرستاد: فلان، فلان، فلان، معاویه، و نام آنان را میبرد و از زنان فلانی، فلانی، هند و ام الحکم خواهر معاویه.(3)

102. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وضعیت مالی مردی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بحرانی و حالش بسیار پریشان شد. زن او گفت: کاش خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف می شدی و از آن حضرت چیزی تقاضا می کردی. آن مرد خود را به محضر حضرت رساند. پیش از مطرح کردن خواسته اش پیامبر به او نگاه کرد و فرمود: هر کس از ما تقاضایی کند ما به او عطا می کنیم و هرکس طلب بی نیازی کند خدا او را بی نیاز می گرداند. پس آن مرد در خاطر خود گفت: مقصود حضرت از این سخن کسی غیر از من نیست. پس به سوی زن خود برگشت و آنچه که از زبان آن حضرت شنیده بود به او انتقال داد. پس آن زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله انسان است و علم غیب نمی داند. برو

1- . شعراء / 227
2- . تفسیر فرات: 109

3- . فروع کافی 1: 95

و خواسته خود را مطرح کن. آن مرد دوباره به خدمت حضرت آمد. وقتی نظر حضرت بر او افتاد و همان کلام قبلی خود را دوباره بیان کردند. این رفت و برگشت سه مرتبه صورت گرفت و در هر مرتبه حضرت چنین عمل می کردند. پس آن مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و به طرف کوه رفت و از کوه بالا رفت و هیزم کند و به بازار آورد و آن هیزم را در مقابل نیم مُد آرد فروخت و آن را به خانه آورد و با عیال خود خورد. باز روز بعد به کوه رفت و بیشتر از روز اول هیزم با خود حمل کرد و فروخت. پیوسته چنین می کرد و جمع می نمود تا آنکه کلنگی برای خود خرید و باز پول جمع کرد تا آنکه دو شتر و غلامی خرید. به کار خود ادامه داد تا آنکه مالش فزونی یافت و ثروتمند شد. به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و اوضاع و احوال خود را از ابتدا تا آخر از این که در چه وضعیتی بوده و به خدمت حضرت آمده و از زبان حضرت چه شنیده بود عرض کرد. حضرت فرمود: من به تو گفتم هر که از ما تقاضا کند به او عطا می کنیم و هر که اظهار بی نیازی کند خداوند او را بی نیاز می گرداند.(1)

توضیح: أَثرَی الرَجُل: مال مرد زیاد گشت و ثروتمند شد.

103. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابن عباس رضی الله عنه در شأن نزول کلام پروردگار «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا»(2) {آیا کسی که مؤمن است.} گفته: منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است. «كَمَن كَانَ فَاسِقًا»(3)

{چون کسی است که نافرمان است؟} منظور ولید بن عقبه ابی معیط لعنه الله است. «لَّا يَسْتَوُونَ»(4)

{یکسان نیستند.} پیش خدا مساوی و برابر نیستند. کلام پروردگار متعال: «أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(5)

{اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به [پاداش] آنچه انجام می دادند در باغ هایی که در آن جایگزین

1- . الاصول 2: 139
2- . سجده / 18

3- . سجده / 18
4- . سجده / 18
5- . سجده / 19

می شوند، پذیرایی می گردند} این آیه در شأن علی ابی طالب علیه السلام نازل شده است. «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ»(1)

{و اما کسانی که نافرمانی کرده اند، پس جایگاهشان آتش است. } درباره ولید بن عقبه نازل گشت.(2)

104. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: گروهی از انصار به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. به حضرت سلام کردند و حضرت پاسخ سلام آنها را داد. بعد گفتند: ای رسول خدا ما از تو خواسته ای داریم. حضرت فرمود: حاجت و تقاضای خود را مطرح کنید. گفتند: خواسته ما بزرگ است. فرمود: عرض خود را مطرح کنید، تقاضایتان چیست ؟ گفتند: ما تقاضا داریم که شما در برابر پروردگار ضامن بهشت ما بشوید. حضرت سر مبارک خود را به زیر افکند. سپس متفکرانه با انگشت روی زمین می زد. بعد سر را بالا گرفت و فرمود: تقاضای شما را بر آورده خواهم ساخت به شرط اینکه از هیچ کس چیزی نخواهید. امام صادق علیه السلام فرمود: آنها چنان به شرط پیامبر پایبند بودند تا آنجا که یکی از آنان در سفری بود و تازیانه از دستش افتاد کراهت داشت از اینکه به فرد دیگری بگوید که تازیانه مرا بده؛ چون نمی خواست از فرد دیگری چیزی بخواهد از اسب فرود آمد و تازیانه اش را برداشت. حتی یکی از آنها سر سفره نشسته بود و فرد دیگری به آب نزدیک تر بود به او نگفت آن آب را بده بلکه خود بر می خاست و آب را بر می داشت و می نوشید.(3)

توضیح: لغت نامه صحاح جوهری: «فخذ» در عشایر کمتر از «بطن» است. اول شعب است بعد قبیله بعد فصیله سپس عماره سپس بطن و سپس فخذ.

105. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه ای از حریر به اسامه بن زید پوشاند. اسامه آن را پوشید و بیرون آمد. حضرت فرمود: ای اسامه ! بایست. این جامه را در بیاور. کسی چنین جامهای می

1- . سجده / 20
2- . تفسیر فرات / 120

3- . الفروع 1: 167

پوشد که بهره ای از آخرت نداشته باشد. پس این جامه را میان زنان خود قسمت کن.(1)

106. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبیله بنی سلمه فرمود: بزرگ و رئیس شما کیست؟ عرض کردند: ای رسول خدا! رئیس ما کسی است که صفت بخل یکی از ویژگی های شخصیتی اوست. حضرت فرمود: و کدام درد بدتر و زشت تر از بخل است؟ سپس حضرت فرمود: بزرگ شما آن مرد سفید پوست، براء بن معرور است.(2)

توضیح: در کتاب النهایه گفته شده: داء أدوی من البخل: دردی زشت تر از بخل و صحیح این کلمه ادوأ با همزه است ولی این گونه روایت شده است. مگر اینکه از باب دوی یدوی دَواء فهو دَوٍ گرفته شده باشد یعنی وقتی به خاطر بیماری درونی بمیرد.

107. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای غذایی دعوت نمود. وقتی که حضرت وارد خانه میزبان شد مرغی را مشاهده کرد که بالای دیوار نشسته بود. مرغ تخمی گذاشت و تخم از زیر شکمش جدا شد و بر زمین نیافتاد و نشکست بلکه بر روی میخی که در دیوار بود ثابت ماند. حضرت از چنین منظره ای تعجب کرد. آن مرد گفت: ای رسول خدا آیا از این تخم مرغ تعجب کردی؟ به حق آن خداوندی که تو را به حق فرستاده است سوگند یاد می کنم که هرگز بلایی به من نرسیده است. حضرت از غذای او نخورده از جا برخاستند و فرمود: خداوند با کسی که بلایی ندیده کاری ندارد.(3)

شرح: الرُزء: مصیبت. ما رزأتُه ماله با فتحه و کسره زاء: یعنی از مالش کم نکردم.

108. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مرد ثروتمندی با جامه های پاکیزه به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و در مجلس آن حضرت

1- . الفروع 2: 206

2- . الفروع 1: 174
3- . الاصول 2: 256

نشست. مرد تنگدست و فقیری با جامه های چرکین وارد مجلس شد و پهلوی او نشست. مرد ثروتمند جامه خود را از زیر پای او کشید حضرت فرمود: آیا ترسیدی از فقر او چیزی به تو برسد؟ گفت: نه. فرمود: پس ترسیدی که از ثروت و بی نیازی تو چیزی به او برسد؟ گفت: نه. فرمود: پس ترسیدی که جامه های تو آلوده شود؟ گفت: نه. فرمود: پس چه چیز تو را واداشت تا با او چنین رفتاری داشته باشی ؟ گفت: ای رسول خدا من هم نشینی دارم که هر عمل زشتی را در نظرم زیبا جلوه میدهد و هر کار نیکی را به من زشت مینمایاند؛ نصف مال خود را برای او قرار دادم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آل به آن مرد تنگدست و فقیر فرمود: آیا قبول می کنی؟ عرض کرد: نه. آن مرد گفت: چرا قبول نمی کنی؟ گفت: می ترسم آن عجب و تکبری که به تو رسیده گریبان گیر من هم بشود.(1)

توضیح: درن الثَّوب: با کسره یعنی وسخ یوسخ با فتحه: لباس چرکین گشت.

109. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود. ناگهان مردی اجازه ورود خواست. حضرت فرمود: این شخص برای قوم خود برادر بدی است. عایشه برخاست و داخل اتاق رفت. و حضرت به او اجازه ورود داد. وقتی که داخل شد رسول خدا رو به سوی او گرداند و با بشاشت و خوش رویی با او سخن گفت تا آنکه ملاقات تمام شد و آن مرد بیرون رفت. وقتی عایشه به خدمت حضرت برگشت گفت: ای رسول خدا تو اول از او به بدی یاد کردی و وقتی داخل شد با چهره ای باز و نیکو از او استقبال کردی. حضرت فرمود: بدترین بندگان خدا کسی است که مردم به خاطر بد زبانیاش از همنشینی با او کراهت داشته باشند.(2)

110. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: منم فلانی پسر فلانی و تا نه نفر از پدران کافر خود

1- . الاصول 2: 263 و 262
2- . الاصول: 326

را نام برد. سپس حضرت فرمود: به درستی که تو دهمین نفر آنها هستی که به جهنم خواهید رفت.(1)

111. کافی: علی بن عبدالعزیز نقل کرد که: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: عمر بن مسلم مشغول چه کاری است؟ گفتم: فدای شما بشوم، او به عبادت روی آورده و تجارت را رها کرده است. امام فرمود: وای بر او بداند که هرکس کسب و کار را رها کند و فقط به عبادت مشغول شود خدا دعای او را مستجاب نمی گرداند. گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این آیه نازل شد: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا»(2) {و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد.} «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»(3)

{و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند.} درها را بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: دیگر کار نمی کنیم و به همین مقدار بسنده می کنیم. این جریان به گوش پیامبر رسید. پیامبر هم کسی را به سوی آنها فرستاد و فرمود: چه چیز شما را وادار به چنین کاری کرده است؟ گفتند: ای رسول خدا چون خداوند روزی ما را بر عهده گرفته پس ما به عبادت رو آوردیم. حضرت فرمود: هر کس چنین کند (یعنی کار نکند و فقط به عبادت مشغول شود) خدا دعای او را مستجاب نمی گرداند. شما باید به دنبال کسب و کار و به دست آوردن روزی باشید.(4)

112. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی زنان به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت می کردند در بین آنها زنی به نام ام حبیب بود که زنان را ختنه می کرد. حضرت فرمود: ای ام حبیب! آیا به همان کار هنوز مشغولی؟ گفت: بله ای رسول خدا اگر حرام است مرا از آن نهی کن. حضرت فرمود: نه اتفاقاً حلال است. گوش کن تا به تو بیاموزم که موقع ختنه کردن چه باید انجام دهی. وقتی زنان را ختنه می کنی زیاده روی نکن و از ته نبر یعنی از ریشه نکن و تنها بخشی از

1- . الاصول: 329
2- . طلاق / 2
3- . طلاق / 3
4- . الفروع 1: 351

آن را ببر. زیرا چهره را نورانی تر می کند و نزد مرد دوست داشتنی تر است. ام حبیب خواهری به نام ام عطیه داشت که به آرایشگری زنان مشغول بود. وقتی ام حبیب از محضر پیامبر رفت پیش خواهر خود آمد و سخنان پیامبر را به او بازگفت. ام عطیه نیز نزد حضرت آمد و آنچه خواهرش گفته بود بازگو کرد. حضرت فرمود: ای ام عطیه ! به من نزدیک شو، وقتی زنان را مشاطگی می کنی پارچه های کهنه را به صورت های زنان نکش. بی شک پارچه کهنه جلوه چهره را می برد.(1)

توضیح: جزری در مورد أشمّی گفت: اندکی بریدن را به استشمام کردن عطر تشبیه کرده است و نَهک را به مبالغه در آن، یعنی بخشی از هسته را جدا کن و از ریشه در نیاور. حُظیت المرأه عند زوجها: به قلب شوهرش نزدیک گشت و شوهر او را بسیار دوست داشت تمام. قَنَّیَت الماشِطَه العَروسَ تقیینا: آرایشگر عروس را زینت داد.

113. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ».(2)

{و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد. پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد، و چون بلایی بدو رسد روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است.} آنها قومی بودند که خدا را پرستش کردند و از پرستش غیر او دست کشیدند و به محمد صلی الله علیه و آله و آنچه او آورده است شک داشتند. پس اسلام آوردند و شهادتین را بر زبان جاری ساختند و قرآن را نیز پذیرفتند؛ ولی با این حال به محمد صلی الله علیه و آله و آنچه او آورده است شک داشتند و به خدا شک نداشتند. خداوند بلند مرتبه فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» یعنی شک به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه او آورده است «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ» عافیت جان و مال و فرزند « اطْمَأَنَّ بِهِ » بدان راضی میشود. «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» اگر به بیماری یا ضرر مالی دچار شود آن را به فال بد می گیرد و از اینکه به مقام نبوت محمد صلی الله علیه و آله اعتراف کند بیزار می شود، پس به

1- . الفروع / 361

2- . حج / 11

شک گذشته باز می گردد و به دشمنی خدا و رسولش بر می خیزد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه آورده است را انکار می کند.(1)

114. کافی: زراره گوید از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال پرسیدم: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ»(2)

{خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد.} فرمود: آنها قومی بودند که به یگانگی خداوند ایمان آوردند و پرستش غیر خدا را ترک کردند. پس بدین جهت از شرک بیرون جستند ولی ندانستند که محمد فرستاده خداست و آنها خدا را پرستیدند در حالی که به محمد و کتاب او شک داشتند. همین دسته به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما نگاه می کنیم ببینیم اگر زندگی ما و فرزندان ما با عافیت عجین گشت، می فهمیم که او راستگوست و رسول خداست در غیر این صورت ما تأمل و نظری دوباره می کنیم. خدا فرمود: «فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ»(3) {پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد.} مریضی و خسارت مالی «انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ»(4)

{روی برتابد.} از شک به سوی شرک کشیده شد. «خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةَ ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ»(5)

{در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار.} «یَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَایَضُرُّهُ وَمَا لَایَنفَعُهُ»(6) {به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه سودش می دهد.} فرمود: مشرک شد در حالی که غیر خدا را می خواند و غیر خدا را عبادت می کند. گروهی از مردم کسانی هستند که شناخت الهی دارند، پس ایمان در قلبشان راه پیدا می کند و ایمان می آورند و خدا و رسولش را تصدیق می کنند و شک را از قلب خود می زدایند و بعد از شک به ایمان می رسند.

1- . الاصول 2: 413
2- . حج / 11
3- . حج / 11
4- . حج / 11
5- . حج / 11

6- . حج / 12

گروهی دیگر کسانی هستند که بر شک خود پابرجایند و گروه سوم کسانی هستند که به شرک باز می گردند.(1)

115. التهذیب: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: حسن بن علی علیه السلام اسامه بن زید را با برد یمانی رنگارنگ کفن کرد و علی علیه السلام نیز سهل بن حنیف را با برد یمانی قرمز و رنگارنگی کفن کرد.(2)

116. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زینب عطر فروش که زنی حولاء - چپ چشم - بود نزد زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد. یک روز که در بین زنان پیامبر نشسته بود حضرت آمد و دید او نزد زنانش است. پس فرمود: هرگاه به نزد ما می آیی خانه های ما خوشبو و معطر میگردد. زینب گفت: ای رسول خدا! عطر تو در خانه هایت خوشبوتر از عطرهای من است. حضرت فرمود: ای زینب هرگاه عطر میفروشی با مشتریان خوش رفتار باش و در فروش عطر تقلب نکن. زیرا که پرهیزگاری را افزایش میدهد و مال را جاودانهتر می سازد.(3)

117. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سمره بن جندب درخت خرمایی در باغ مردی از انصار داشت و خانه انصاری نیز در همان باغ بود. سمره وارد باغ می شد و بدون آنکه اجازه بگیرد و آنها را خبر کند از میان خانه انصاری می گذشت و به طرف نخل خود می رفت. آن مرد انصاری به او گفت هرگاه می خواهی داخل باغ شوی اجازه بگیر. هرچه به سمره در این مورد تذکر می داد فایده نداشت. مرد انصاری به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از سمره شکایت کرد و پیامبر را از جریان آگاه کرد. حضرت پیکی را به طرف سمره فرستاد و شکایت مرد انصاری را به او خبر داد و فرمود: هرگاه می خواهی داخل باغ شوی از صاحب باغ اجازه بگیر. سمره از فرمان پیامبر نیز سرپیچی کرد. وقتی او چنین عکس العملی را نشان داد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن درخت را به من بفروش و این دفعه نیز ابا کرد. حضرت قیمت را بالا برد و او باز قبول نکرد. پیامبر

1- . الاصول 2: 413 و 414

2- . التهذیب 1: 84

3- . فروع کافی 1: 371 و کتاب الروضه : 153

بار دیگر فرمود: آن را به من بده تا در مقابل این درخت، درخت خرمایی در بهشت برایت ضامن شوم. این بار نیز قبول نکرد. آن حضرت در این وقت به انصاری فرمود: برو و درخت او را قطع کن و جلوی او بیانداز که در دین اسلام زیان و زیان رساندن وجود ندارد.(1)

توضیح: العَذق: درخت خرما با بار. جوهری آن را ذکر کرد و درباره کلام پروردگار گفت: «وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً» (2) {و میوه هایش [برای چیدن] رام. } خوشه های انگور مرتب و آویزان شد. جزری گفت: در حدیث آمده است: «کم من عذق مذلّل فی ابی دحداح». تَذلیل العُذُوق: خرما هنگامی که از شکوفه اش خارج می شود باغبان آن را روی شاخه دیگر مرتب می کند و آن را می بندد تا آن بین شاخه های بی برگ و خار نخل آویزان گردد، پس زمان برداشت، چیدن آن آسان صورت می گیرد. اگر عین مفتوح باشد به معنای نخل است. تَذلِيلَها: آسان کردن چیدن میوه و سهل الوصول کردن آن برای کسی که آن را میچینند.

118. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سمره بن جندب درخت نخلی داشت که راه رسیدن به آن از میان خانه یکی از انصار می گذشت. او وارد خانه می شد و بدون اجازه به طرف نخل خرما می رفت. روزی مرد انصاری به او گفت: ای سمره تو همیشه ناگهانی و سرزده وارد می شوی و ما دوست نداریم تو سرزده به طرف نخل خرما بروی. پس هرگاه خواستی وارد خانه شوی اجازه بگیر. گفت: برای رفتن به طرف نخل خرما اجازه نمی گیرم و این راه، راه رسیدن به درخت خرمایم است. امام فرمود: این مرد انصاری شکایت خود را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برد. حضرت نیز پیکی را فرستاد. پیک از طرف حضرت به سمره بن جندب گفت: فلانی از تو شکایت دارد و میگوید که تو بدون اجازه از میان خانه و خانواده اش عبور میکنی. همیشه قبل از ورود به خانه از او اجازه بگیر. او نیز گفت: ای رسول خدا! برای رفتن به طرف نخل خرمای خودم اجازه بگیرم؟ حضرت به او فرمود: از این کارت دست بردار. عوض آن نخل، نخل دیگری در فلان مکان به تو

1- . فروع کافی 1: 414 و 413
2- . انسان / 14

داه میشود. گفت: نه قبول نمی کنم. حضرت فرمود: دو نخل به تو میدهم. گفت: نمیخواهم. همینطور پیامبر عدد را بالا میبرد تا به ده نخل رسید. گفت: نه. فرمود: ده درخت نخل در فلان مکان به جای آن میدهیم. گفت: نه. حضرت فرمود: از این نخل دست بردار. عوض آن، نخلی در بهشت خواهی داشت. گفت: نه نمیخواهم. حضرت نیز فرمود: تو مرد سخت گیر و آسیب رسانی هستی و مؤمن نباید به کسی ضرر بزند. سپس حضرت به مرد انصاری امر فرمود تا نخل خرما را از ریشه برکند، پس آن را کند و جلوی سمره انداخت. رسول خدا به صاحب نخل فرمود: بیا بگیر و هرجا که می خواهی بکار(1).

119. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بعضی از مردگان پنج تکبیر می فرستاد و بر برخی از آنان چهار تکبیر می فرستاد و وقتی چهار تکبیر میفرستادند متهم میشد یعنی به نفاق. (2)

120. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدن مرکب های سواری در بیرون از شهر می رفت که بین راه از کنار قبر ابی احیحه عبور نمود. ابوبکر گفت: خدا صاحب این قبر را لعنت کند. به خدا قسم او مانعی بر سر راه دین خدا بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب می کرد. خالد فرزند ابی احیحه به او گفت: البته خدا ابوقحافه را لعنت کند. به خدا قسم نه از مهمانی پذیرایی می کرد و نه با دشمن می جنگید. خداوند از این دو نفر آن کس را که مرگش برای خانواده اش آسان است و مرگش هیچ اهمیتی ندارد لعنت کند. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه آله افسار شتر را بر گردنش انداخت سپس فرمود: اگر شما می خواهید به مشرکان لعنت بفرستید به طور عمومی لعنت کنید نه آنکه از شخص معینی یاد کنید و فرزندش را عصبانی و خشمگین نمایید. سپس پیامبر ایستاد تا از اسبان سان ببیند. عیینه بن حصن درباره یکی از اسبان امتیازاتی بیان کرد. پیامبر فرمود: من بیش تر از تو اسب ها را می شناسم. سپس عیینه گفت: من بیش تر از شما از مردان اسب سوار شناخت دارم. پیامبر ناراحت شد و از شدت

1- . فروع کافی 1: 414

2- . فروع کافی 1: 49

غضب رنگ چهره شان قرمز شد. سپس فرمود: کدام مردان بهترند؟ وی گفت: مردان نجد. آنها مردانی هستند که شمشیر هایشان را روی شانه هایشان و نیزه ها را روی زین اسب هایشان می گذارند، سپس مستقیم و بی خطا با آنها ضربه میزنند. حضرت فرمود: تو دروغ گفتی. بلکه مردان یمن برتر هستند. ایمان و حکمت اهل یمن برتر است و اگر هجرت از مکه به مدینه صورت نمی گرفت بدون شک من یکی از یمنی ها بودم. ظلم و سنگ دلی در میان شتربانان بادیه نشین (اهل نجد) دیده می شود. دو قبیله ربیعه و مضر که در شرق مدینه زندگی می کنند و قبیله مذحج بیش از دیگر قبایل به بهشت وارد می شوند و اهل حضرموت بهتر از قبیله عامر بن صعصعه هستند.

برخی روایت کرده اند که اهل حضرموت بهتر از حارث بن معاویه هستند.

قوم بجیله بهتر از قبیله رعل و ذکوان هستند و اگر قبیله حیان نابود شود بر من هیچ باکی نیست. سپس فرمود: لعنت خداوند بر چهار پادشاه: جمد، مخوس، مشرح، أبضعه و خواهرشان عمرده باد. لعنت خداوند بر محلّل - مردی که با زن سه طلاقه ازدواج می کند تا شوهر او بتواند دوباره با همسر پیشین خود ازدواج کند -. و لعنت خدا بر کسی که برای او محلل گرفته میشود و لعنت خدا بر کسی که به غیر مولا - ارباب - خود یاری برساند و کسی که نسبی را ادعا کند که شناخته شده نیست، لعنت خدا بر مردانی که خود را شبیه زنان و زنانی که خود را شبیه مردان می سازند. لعنت خدا بر کسی که در اسلام بدعت ایجاد کند یا به بدعت گر پناه دهد. لعنت خدا بر کسی که غیر قاتل را قصاص کند یا کسی را تنبیه کند که مقصر نبوده است. لعنت خدا بر کسی که والدینش را لعنت کند. گفت: ای رسول خدا آیا کسی هم پیدا می شود که والدین خود را لعن کند. حضرت فرمود: بله کسی که پدران و مادران دیگران را لعنت می کنند و آنها هم والدین او را مورد لعنت قرار می دهند. لعنت خدا بر رعل، ذکوان، عضل، لحیان، آنان که از قبایل اسد و غطفان به جذیمه منسوبند،

ابوسفیان بن حرب، شهیلا ذا الاسنان، و دو پسر ملیکه بن جزیم، مروان، هوذه و هونه باد.(1)

توضیح: أَهوَنَهُما: کسی که فقدانش برای خانواده اش سهل و آسان باشد و به مرگ او اهمیتی ندهند. الغارِب: دوش یا مابین کوهان و گردن شتر و رسول خدا صلی الله علیه و آله مهار را یا به خاطر ناراحتی خود بر روی دوش شتر انداخت یا برای اینکه شتر حرکت کند. الکَواثِب: جمع کاثِبَه: کتف اسب و جلوی زین را گویند. گفته شده است: مَضَی قدما بِضَمتَین: هنگام راه رفتن نمی لنگد و کج و معوج گام برنمی دارد. جزری گفت: فی الحدیث الایمان یمان، والحکمه یمانیه: پیامبر چنین فرمود؛ زیرا ایمان به خدا و اسلام از مکه آغاز شد و مکه در زمین تِهامَه از توابع یمن است و بدین خاطر کعبه یمانی گفته شده است. روایت شده است که با این جمله گروه انصار را اراده کرده است زیرا آنها یمنی هستند و به مؤمنان دست یاری رساندند و آنها را پناه دادند پس ایمان به آنها منسوب شده است.تمام.

در شرح السنه آمده است: حدیثی که گفته شد حمد و ستایش اهل یمن بود به خاطر اینکه برای پذیرش ایمان شتافتند. جوهری گفت: یمن یکی از سرزمین های عرب است و یمنی اسم نسبت است و یَمان مخفف آن است و الف موجود در این واژه عوض یای نسبت است زیرا الف با یای نسبت جمع نمی شود. سیبویه گفت: برخی یمانیّ را با تشدید به کار برده اند.

کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله: لولا الهجرَه: شاید بدین معناست که اگر من از مکه هجرت نکرده بودم بی گمان من یمنی بودم زیرا مکه از یمن است. یا بدین معناست که اگر مدینه وجود نداشت که به عنوان اولین مکان به امر خدا به آن مهاجرت کنم بدون شک سرزمین یمن را به عنوان وطن خود بر می گزیدم. یا بدین معناست که اگر هجرت، شریف و مقدس نبود خودم را جزء انصار به حساب می آوردم و کلام حضرت در جنگ حنین مؤید اظهار نظر اخیر است: اگر هجرتی در میان نبود من یکی از انصار بودم.

1- . الروضه: 72 و 69

فی الفَدَّادِین: جزری گفت: کسانی که در زراعت ها بر چارپایان آواز را بلند می کنند و فریاد بزنند. فدّ الرَجُل یُفِد فَدیداً: مردی که صدایش را بلند کند یا آنان که شتران بسیار دارند. برخی نیز گفته اند: یعنی شتربانان، گاوداران، الاغ داران، چوپانان. هُم الفَدَّادِین: مفرد این واژه فَدَّاد: گاوی است که با آن زمین را شخم می زنند و صاحبان این نوع گاو یعنی کشاورزان سنگ دل و خشن هستند. أصحاب الوَبَ: بادیه نشینان. زیرا خانه هایشان از پشم شتر است. مِن حَیثُ یَطَّلِعُ قَرنَ الشَمس: از همان جایی که کرانه خورشید طلوع می کند. جوهری گفت: کرانه خورشید که اولین پرتو خورشید از آن به چشم می آید.

مؤلف: شاید منظور بادیه نشینان دو قبیلهای هستند که در شرق مدینه سکونت دارند و در روایات مخالفان، حیث یطلع قرن الشیطان آمده است. مذحج بر وزن مسجد: نام رئیس قبیله ای در یمن بوده است. حضرموت: هم اسم قبیله و هم اسم سرزمینی است. عامر بن صعصعه: نام رئیس قبیله ای بوده است. بجیله بر وزن سفینه: منطقه ای در یمن است. رِعل و ذَکوَان: نام دو قبیله از سلیم و لحیان: نام رئیس قبیله ای بوده است. در القاموس: مخوس بر وزن منبر، مشرح، جمد و أبضعه: پادشاهان چهارگانه ای که فرزندان اشعث بن معدی کرب بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را لعنت فرستاد و خواهرشان عُمرده را نیز لعنت کرد. آنها همراه اشعث به خدمت حضرت آمدند و اسلام آوردند. سپس مرتد گشتند و در ماجرای قلعه نجیر هم کشته شدند. زنان نوحه کنندگان آنها می گفتند: ای چشم بر مرگ پادشاهان چهارگانه گریه کن.

کلام رسول خدا صلي الله عليه و آله: لعن الله المُحَلَّل: در النهایَه آمده است: لعن الله المحلّل و المحلّل له. و در روایت دیگری المحلّ و المحلّ له آمده است. در حدیث بعضی از صحابه آمده است: لا أوتی بحالّ و لا محلّل إلّا رجمته: حالّ و محلل نزد من آورده نمیشوند مگر آن که آنان را رجم میکنم. الزمخشری این را سخن دانسته نه روایت. و در این احادیث بیان شده سه لغت و جود دارد: حلّلت، أحللت و حللت. از واژه اول یعنی حلّل: محلّل و محلّل له گرفته شده است . از واژه دوم یعنی أحلل: محلّ و محلّ له گرفته شده و از واژه سوم یعنی حللت: حالّ و

محلول له گرفته شده است. و معنی در همه آنها این است که مردی زنش را سه بار طلاق می دهد، بعد به همسری مرد دیگری در آید به شرط اینکه بعد از دخول، زن را طلاق دهد تا بر شوهرش حلال شود. برخی نیز گفته اند: از این جهت محلّل نامیده می شود که قصد حلال کردن آن زن را برای شوهر سابقش دارد مانند لفظ مشتری که بر خریدار نهاده می شود چون قصد خرید کردن دارد.

طیبی در شرح المشکاه گفت: مردی که با زن سه طلاقه به قصد حلال کردن او برای شوهر سابقش ازدواج می کند به خاطر زیر پا گذاشتن جوانمردی، تعصب کم و بی ارزش کردن نفسش لعنت می شود که نسبت به محلل له ظاهر است. اما محلل - که زن سه طلاقه را با دخول خود برای شوهر سابقش حلال می کند - مانند بز نری است که به خاطر شخص دیگر، خودش را با دخول کردن، خوار می کند.

مؤلف: بیشتر عامه بر این عقیدهاند که با این شرط گذاری ازدواج باطل می شود، از این رو، تحلیل را به قصد وی تأویل کردهاند؛ و بر اساس رأی اصحاب نیز قول به بطلان بعید نیست. ممکن است بتوان این روایت را بر دو وجه دیگر تفسیر کرد: یکی اشاره به حلال شمردن جنگ در ماه های حرام دارد که به خاطر جا به جایی ماه ها صورت می گرفت چنان که گذشت. زمخشری گفت: جناده بن عوف کنانی در جاهلیت فردی مورد اطاعت بود. در موسم - حج - بر شتری میایستاد و با تمام نیرو ندا میداد: خدایان شما ماه محرم را حلال کردهاند. پس شما نیز آن را حلال بدانید؛ و در سال آینده میگفت: خدایانتان ماه محرم را بر شما حرام کردهاند، پس آن را حرام بدانید.

و دومین وجه این است که: تمام آنچه را که خداوند حرام دانسته است حلال کردند.

و این عبارت رسول خدا صلّی الله علیه و آله: «من توالی»: بیشتر عامه آن را به دارای نسبی غیر از آنکه به او منسوب است یا آزاد کرده خود نسبت دادهاند و برخی آن را مختصّ به ولاء عتق - رابطه آزاد کردن برده - کردهاند و در اخبار ما به انتساب به غیر امامان حق و امام برگزیدن آنان تفسیر شده است.

سخن وی: «لا یعرف» به صورت معلوم یا مجهول خوانده میشود. کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله: المتشبّهین: مردانی که لباس مخصوص زنان را می پوشند و خود را به زیورآلات زنانه می آرایند و عکس این حالت هم برای زنان وجود دارد. مشهور بین علمای مذهب ما این دو عمل را حرام است. در برخی از روایت ها آمده که منظور مردانی هستند که عمل لواط انجام میدهند و زنانی که مرتکب عمل مساحقه می شوند. «حدثا»: بدعت یا امر مُنکری را ایجاد می کند. چنان که در ابتدای کتاب آمد در برخی از اخبار این کلمه به معنی قتل تفسیر شده است. «المُحدَث»: کار بدعتگذاشته شده و پناه دادن به آن یعنی راضی شدن به آن و صبر کردن بر آن و انکار نکردن فاعل آن. «المُحدِث»: یعنی کسی که مجرمی یا بدعت گذاری را یاری برساند و از دست دشمنانش او را پناه دهد. «غیر قاتله»: یعنی کسی که قصد کشتن او را دارد یا غیر قاتل کسی که ولی دم اوست. «غیر ضاربه»: یعنی کسی که قصد زدن او را دارد یا کسی که او را میزند. کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من لعن أبویه»: رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجا ابوبکر را لعن کرد زیرا که سبب لعنت پدرش شد چنان که گذشت. «العَضَل»: صاحب قبیله. «المجذمین»: شاید منظور کسانی هستند که به جذیمه منسوب اند. شاید منظور قبیله اسد و غطفان باشد که هر دو به جذیمه منسوب هستند. جوهری گفت: «جذیمه»: قبیلهای از عبدالقیس است که جَذَمی به آن منسوب شده است و نیز به جذیمه اسد. فیروز آبادی گفت: «غَطَفان»: شاخه ای از قیس است و بقیه اسم ها نام افراد است.

121. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ثمامه بن أثال توسط لشکر پیامبر اسیر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرده بود که خدایا مرا بر ثمامه بن اثال مسلّط کن. وقتی حضرت فرمود: تو را در میان سه چیز مخیر میگردانم: اول آنکه تو را بکشم. گفت: در این صورت مرد عظیمی را کشته ای. فرمود: دوم اینکه فدیه بگیرم و تو را رها کنم. گفت: اگر این کار را انتخاب کنی بهای مرا بسیار سنگین خواهی یافت. فرمود: سوم اینکه بر تو منّت بگذارم و رهایت کنم. گفت: در این صورت مرا شکر گزار خواهی یافت. حضرت فرمود: من بر تو منت گذاشتم و دستور داد او را بی فدیه رها کردند. پس ثمامه شهادتین را گفت و مسلمان شد و گفت: قسم

به خدا در ابتدای کار که تو را دیدم متوجه شدم که پیغمبر خدا هستی ولی دوست نداشتم زمانی که در بند تو هستم مسلمان شوم. (1)

122. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در زمان رسول خدا صلی الله علیه آله مردی به نام ذوالنمره بود. او از زشتترین مردم بود و به خاطر همین زشتی صورت او را ذوالنمره می گفتند. روزی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا مرا خبر ده از آنچه که خداوند بلند مرتبه بر من واجب گردانیده است. پس حضرت فرمود: خداوند بلند مرتبه در هر شبانه روز هفده رکعت نماز بر تو واجب گردانیده است؛ هرگاه به ماه رمضان پیوستی روزه یک ماه کامل آن را بر تو واجب گردانیده است؛ اگر تمکن مالی داشتی سفر حج را بر تو واجب کرده است و اگر شرایط و مقدار پرداخت زکات را هم داشتی ادای آن را واجب کرده است. ذوالنمره گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق فرستاده است من برای پروردگار خود طاعتی را بیشتر از آنچه بر من مکلف نموده انجام نمیدهم. حضرت فرمود: چرا فراتر از واجبات سؤال نمی پرسی؟ گفت: زیرا که مرا با چهره ای زشت آفریده است. در همان لحظه جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: پروردگار تو می گوید که سلام من را به ذوالنمره برسان و بگو: آیا راضی نمی شوی که خداوند تو را در روز قیامت بر حسن و جمال جبرئیل مبعوث گرداند؟ حضرت فرمود: ای ذوالنمره جبرئیل امر فرموده که سلام پروردگار را به تو برسانم. پروردگارت به تو می گوید: آیا تو دوست نداری با زیبایی جبرئیل محشورت گردانم. ذوالنمره گفت: خداوندا! اکنون راضی شدم. به جلال و عزتت قسم یاد می کنم آنقدر بر بندگی و طاعت تو بیافزایم که از من راضی گردی. (2)

123. کافی: امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر اکراه نداشتم از اینکه در مورد من گفته شود:

1- . الروضه: 300 و 229
2- . الروضه / 336

محمد از گروهی یاری جست و هنگامی که با کمک آنان بر دشمنش غالب شد آنها را کشت، قطعاً گردن افراد بسیاری را می زدم. (1)

124. الاختصاص: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک مرد اعرابی اسبی به قیمت معلومی خرید و او اسب خود را بسیار دوست داشت. گروهی از منافقان صحابه بر آن حضرت حسد ورزیدند. چرا که حضرت به قیمت ارزان خریده بود. پس به اعرابی گفتند: اگر این اسب را به بازار می بردی چندین برابر می فروختی. یک دفعه طمع و حرص این مرد اعرابی فوران کرد و گفت: پیش محمد باز می گردم تا اسب را به من بازگرداند. مناقان گفتند: نه چنین کاری نکن زیرا محمد انسان صالح و درستکاری است وقتی پول تو را خواست پس دهد انکار کن و بگو من به این قیمت نفروختم اگر چنین گویی او در کار خود میماند و اسب تو را پس خواهد داد. وقتی حضرت خواست پول اسب را به او بدهد اعرابی به تحریک منافقان منکر شد و گفت: من اسب را به این قیمت نفروختم. حضرت فرمود: به حق آن خداوندی که مرا به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که تو اسب را به این قیمت فروختی. در حین این گفتگو خزیمه بن ثابت از راه رسید و وقتی مشاجره حضرت را با اعرابی شنید و بر حقیقت ماجرا آگاهی یافت، گفت: ای اعرابی من گواهی می دهم که تو اسب را به حضرت با این قیمت فروختی. اعرابی گفت: وقتی که من این اسب را به محمد فروختم هیچ کس حضور نداشت تو چگونه اطلاع داری؟ حضرت به خزیمه گفت: چگونه این شهادت را می دهی؟ خزیمه گفت: پدر و مادرم فدای تو باد. تو از جانب خدا اخباری را به ما می گویی و ما تو را تصدیق می نماییم و حال سخن تو را در قیمت یک اسب تصدیق نمی کنیم. حضرت شهادت او را به جای شهادت دو نفر قرار داد و به این خاطر او را ذوالشهادتین لقب دادند. (2)

125. الاختصاص: بلال اذان گوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، او گوشه عزلت را برگزید و در زمان

1- . الروضه / 345
2- . الاختصاص: 64

هیچ یک از خلفاء اذان نگفت. امام محمد باقر علیه السلام درباره او چنین گفت: رحمت خدا بر بلال باد. او ما اهل بیت را دوست می داشت و لعنت خداوند بر صهیب باد. او به ما اهل بیت دشمنی می ورزید.(1)

و در خبر دیگری آمده است: بر عمر گریه می کرد.

126. رجال کشی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بلال بنده صالح و درستکاری بود و صهیب بنده بدی بود و بر عمر می گریست.(2)

127. من لا یحضره الفقیه: امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بلال بنده صالح و درستکاری بود. او گفت: بعد از پیامبر برای هیچ کس اذان نمیگویم و از آن روز به بعد بود که جمله حیّ علی خیر العمل از اذان برداشته شد.(3)

128. التهذیب: مردی از اهل شام خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد. امام فرمود: بلال اولین کسی است که به بهشت رهنمون می شود؟ آن مرد پرسید: چرا؟ امام فرمود: زیرا او اولین اذان گوی مسلمانان است.(4)

توضیح: ظاهر این است که گفتار اول (بلال اولین کسی است ...) از امام علیه السلام باشد. و اما اول بودن بلال نسبت به گروهی از امثال او یا گروهی از مؤذنان است. احتمال دارد که گفتار اول مرد شامی باشد و از روی انکار گفته: چرا؟ و وقتی بر سؤال خود اصرار ورزیده امام به خاطر مصلحت پاسخ او را نداد.

129. امالی طوسی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: گروهی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا بهشت را برای ما ضامن شو. حضرت فرمود: به شرط آن که با طولانی کردن سجده مرا یاری رسانید. گفتند: بله ای رسول خدا، پس با این شرط بهشت برای آنها تضمین شد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: این خبر به گوش جمعی از انصار رسید. پس اینان نیز به محضر حضرت آمدند و گفتند: ای رسول خدا برای ما بهشت را تضمین می

1- . الاختصاص: 73
2- . رجال الكشی: 26
3- . من لا يحضره الفقيه: 76
4- . تهذيب الاحكام 1: 217

کنید؟ حضرت فرمود: به شرطی که از کسی تقاضا نکنید که کارتان را انجام دهد. گفتند: ای رسول خدا ما این شرط را پذیرفتیم. پس بهشت را برای آنان تضمین کرد. یکی از افراد همین گروه تازیانه اش روی زمین میافتاد و نمیخواست از کسی تقاضا کند که آن را به او بدهد. پس خود از مرکب پایین میآمد تا تازیانه را بردارد. کسی دیگر از این گروه، بند کفشش باز میشد و کراهت داشت از کسی کمک بخواهد.(1)

130. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله حجامت کرد و حجّام یکی از وابستگان بنو بیاضه بود و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به وی اجرت داد، اگر اجرت گرفتن برای حجامت حرام بود به او نمی داد، و هنگامی که از عمل فارغ گشت، حضرت پرسید: خون چه شد؟ گفت: آشامیدم، فرمود: برای تو سزاوار نبود که چنین کنی، امّا خداوند آن را حجاب آتش از تو قرار داد.(2)

131. من لا یحضره الفقیه: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی روغن فروش بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بسیار دوست داشت. او چنین عادت داشت که هر روز تا جمال آن حضرت را مشاهده نمی کرد کاری از کارهای خود را پیش نمی برد. حضرت نیز متوجه این قضیه شده بود. هرگاه می آمد حضرت از میان مردم بلند می شد و گردن خود را می کشید تا به او بنگرد. پس روزی از روزها به خدمت حضرت آمد و حضرت بلند شد و گردن دراز کرد تا او را بنگرد و دنبال کار خود رفت. اما زود برگشت. چون حضرت او را دید که به آن زودی برگشت به سوی او اشاره نمود که بنشین. آن مرد هم در مقابل پیامبر نشست. حضرت فرمود: تو را چه شده که امروز کاری را که قبلا انجام میدادی انجام ندادی؟ گفت: ای رسول خدا به حق خداوندی که تو را به راستی فرستاده که امروز محبت شما طوری تمام دلم را گرفت که نتوانستم کاری انجام دهم. به همین خاطر برگشتم تا جمال چهره شما را ببینم. پیامبر برای او دعای خیر کرد. آن حضرت درنگ کرد و چند روز او را ندید.

1- . المجالس و الاخبار: 61، 60
2- . من لا یحضره الفقیه: 354

وقتی پیامبر احوال او را جویا شدند. صحابه گفتند: ای رسول خدا چند روز است که ما او را ندیدهایم. پس رسول خدا کفش پوشید و اصحاب ایشان نیز کفش پوشیدند و حرکت کردند تا اینکه به بازار روغن فروشان رسید. در دکان او کسی را نیافت. احوال او را از همسایگان او جویا شد. آنها گفتند: ای رسول خدا او به رحمت ایزدی پیوست و او نزد ما امین و راستگو بود ولی یک صفت بد نیز داشت. حضرت فرمود: آن چه صفتی بود؟ گفتند: جوانی میکرد و معروف بود که دنبال زنان راه میافتد. حضرت فرمود: به خدا سوگند که او مرا آن قدر دوست داشت که اگر افراد آزاد را هم میفروخت خدا او را می آمرزید.(1)

توضیح: نَخّاس: در نسخههای نزد ما با نون آمده از نسخ، و شاید بر کسی حمل شود که افراد آزاد را میفروشد. در برخی از نسخه ها بَخاس هم خوانده شده است: یعنی کسی که وزن و میزان را کم میدهد که این کلمه با کارش هم مناسبت دارد.

132. التمحیص: امام رضا از پدران خویش علیهم السلام نقل کرده است که: در یکی از غزوات گروهی نزد پیامبر آمدند. پیامبراز آنها پرسیدند: شما کیستید؟ گفتند: ای رسول خدا ما مؤمنان هستیم. گفت: ایمانتان به کجا رسیده است؟ گفتند: هنگام نزول مصیبت صبر پیشه می سازیم. هنگام فراخی نعمت شکر به جا می آوریم و به قضا و قدر الهی راضی هستیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بردباران و دانایان نزدیک است که از فزونی فقه به مقام پیامبران برسند. حضرت آنها را مورد خطاب قرار داد: اگر چنین باشید که اظهار داشتید پس خانهای نسازید که در آن ساکن نخواهید بود و جمع نکنید چیزی را که نخواهید خورد و از خدایی پروا داشته باشید که بازگشت شما به سوی اوست.(2)

133. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تشییع جنازه سعد در حالی که هفتاد هزار ملک جنازه او را تشییع می کردند شرکت کرد. پیامبر سر به آسمان بلند کرد و نگاهی به آسمان انداخت. سپس فرمود:

1- . الروضه: 78 و 77
2- . التمحیص: نسخه خطی

آیا کسی مانند سعد هم فشار قبر دارد؟ ابوبصیر می گوید: عرض کردم: ما سخن میگفتیم که سعد بول را سبک میشمرد. حضرت فرمود: پناه بر خدا چنین نیست. بلکه فشار قبر سعد به خاطر بداخلاقی با خانواده اش بود. مادر سعد گفت: ای سعد بهشت گوارای وجودت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سعد! بر خدا امری را با قاطعیت حکم نکن.(1)

الزَعارَّه: بد اخلاقی و تند خویی.

134. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. سپس گفت: ای رسول خدا من از خانه بیرون رفتم در حالی که زن من حائض بود. وقتی به خانه برگشتم او آبستن شده است. حضرت فرمود: به چه کسی سوء ظن داری؟ به دو نفر مشکوک هستم. حضرت فرمود: آن دو نفر را بیاور. آن دو نفر حاضر شدند. حضرت فرمود: اگر فرزند به دنیا آمده با موی مجعد و دارای چنین و چنان خصوصیات باشد فرزند این شخص است. پس فرزند با همان خصوصیاتی که پیامبر فرموده بود به دنیا آمد. حضرت دیه و غرامت را به عهده قوم مادری و و میراثش را برای ایشان گذاشت و اگر کسی بگوید: ای پسر زن زناکار حدّ میخورد.(2)

135. کافی: عبدالرحمن بن حجاج مرفوعا نقل کرد که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگهان زن عریانی به خدمت آن حضرت آمد و در مقابل حضرت ایستاد و گفت: ای رسول خدا من زنا کرده ام. مرا پاک گردان. مردی از پشت سر او رسید و جامه ای به دستش بود و بر سر او افکند. حضرت فرمود: این زن با تو چه نسبتی دارد؟ گفت: ای رسول خدا! او همسر من است و من با کنیز خود خلوت کردم و او از روی غیرت چنین کرد. حضرت فرمود: او را نزد خودت بگیر. سپس فرمود: وقتی غیرت بر زنی غالب می شود بالای وادی را از پایین وادی تشخیص نمیدهد.(3)

1- . الفروع 1: 61
2- . فروع کافی 2: 55
3- . الفروع 2: 60

136. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی از انصار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام کاری عازم سفر شد و از زن خود قول گرفت که از خانه بیرون نرود تا او برگردد. وقتی شوهر راهی سفر شد پدر آن زن بیمار گشت. زن کسی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت: شوهرم به سفر رفته است و به من سفارش کرده است که تا زمانی که برمی گردد از خانه بیرون نروم و الان پدرم بیمار شده است. آیا اجازه می دهید که به عیادت او بروم؟ حضرت فرمود: در خانه خود بنشین و حرف شوهر خود را اطاعت کن. بیماری پدر شدت یافت و بار دیگر به خدمت حضرت فرستاد و اجازه عیادت از پدر خواست. حضرت همان جواب قبلی را دادند. تا اینکه پدرش وفات یافت و نزد حضرت فرستاد که اجازه دهند که در مراسم پدر شرکت نماید و بر پدرش نماز بخواند. باز دوباره حضرت فرمود: در خانه خود بنشین و شوهر خود را اطاعت کن. وقتی پدرش را دفن کردند حضرت نزد زن کسی را فرستاد که به او بگوید خدا تو و پدرت را به سبب اطاعتی که از شوهر خود کردی، مورد مغفرت قرار داد.(1)

137. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: در عید قربان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شتر برهنه ای سوار بود و به بیرون مدینه رفت. از کنار گروهی از زنان عبور کرد، ایستاد و فرمود: ای زنان صدقه بدهید و از شوهران خود اطاعت کنید. بسیاری از شما اهل دوزخ هستید. چون زنان سخن حضرت را شنیدند گریستند. یکی از این زنان برخاست و عرض کرد: ما همراه کافران در جهنم خواهیم بود؟ به خدا قسم ما کافر نیستیم که به دوزخ برویم. حضرت فرمود: شما به حق شوهران خود کافر و ناسپاس هستید.(2)

138. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای زنان صدقه دهید هرچند با زیورآلات خود یا هرچند با یک خرما یا هرچند با نیمی از خرما باشد. بیشتر شما هیزم جهنم هستید. زیرا که شما بسیار لعن و نفرین بر زبان دارید و نسبت به نزدیکان

1- . الفروع 2: 62
2- . الفروع 2: 62

خود ناسپاس هستید و معاشرت با خویشاوندان را نادیده می گیرید. زنی از بنی سلیم گفت: ای رسول خدا آیا ما زنان همانهایی نیستیم که بار حمل فرزند را به مشقت می کشیم و دو سال تمام شیر می دهیم؟ آیا دختران همراه و خواهران دلسوز از ما نیستند؟ حضرت بر او دلش سوخت و فرمود: شما زنانی هستید که بار حمل فرزند را می کشید و مادرانی شیر دهنده به فرزندان خود هستید و نسبت به فرزندان و اقوام خود مهربانید. اگر نبود آنچه [از بدی] نسبت به شوهران خود می کنید بی گمان هیچ نماز گزاری از شما داخل جهنم نمی شد.(1)

139. نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السلام از پدران خویش روایت کرد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حارث بن مالک فرمود: چگونهای؟ گفت: مؤمنی حقیقیام. حضرت فرمود: هر مؤمنی حقیقتی دارد. حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت: شب ها را بیداری کشیدم؛ شب زنده داری کردم؛ مالم را انفاق کردم؛ نفس خود را از دنیا و متعلقات آن بازداشتم و به مرتبه ای از یقین رسیده که گویا عرش الهی را می بینم و حساب رسی آغاز گشته است. گویا می بینم اهل بهشت در بهشت همدیگر را دیدار می کنند و گویا به آتش جهنم می نگرم و فریاد جهنمیان را می شنوم. حضرت به همراهان خود فرمود: این بنده ای است که خدا دل او را به نور ایمان منور گردانیده است. پس فرمود: تو به یقین رسیده ای پس بر این حال ثابت و استوار باش. حارث از حضرت خواست که دعا کند به درجه رفیع شهادت نائل گردد. پیامبر هم برای او دعا کرد و هشت روز بعد از این جریان به شهادت رسید.(2)

140. به خط شیخ محمد بن علی جبعی رحمه الله به نقل از خط شهید قدس سره چنین دیدم: از نابغه جعدی روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین مدح کردم:

- مجد و سرافرازی ما سر به فلک کشیده است و به گوش آسمانیان رسیده است و ما امیدواریم مجد ما به بالاتر از این هم برسد.

1- . الفروع 2: 62
2- . نوادر الراوندی: 20

پیامبر به او فرمود: ای ابو لیلی منظور تو از مکان بالاتر کجاست؟ گفتم: منظورم بهشت است. گفت: ان شاء الله سپس این ابیات را سرودم:

- در حلم و بردباری خیری نیست اگر برای جلو گیری از کدر شدن پاکیزگیاش خشمی نداشته باشد.

- و در جهل (خشم و غضب) خیری نیست اگر بردباری نباشد که هرگاه جاهل موجب ورود دردسر و غضب او شد راه بیرون رفت از آن را بداند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دو بار این جمله را برزبان خود جاری ساختند: خوب سرودی، خداوند نفست را گرم گرداند.

141. مؤلف: در کتاب سلیم بن قیس دیدم که ابی عیاش از سلمان و ابوذر و مقداد نقل کرده بود که گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند: محمد ما را از بهشت و از آنچه خدا برای دوستان و اطاعت کنندگان خود مهیا کرده است خبر می دهد و آن مجازات ها و خواری هایی را که در جهنم برای دشمنان و گناهکاران خود تدارک دیده خبر می دهد. محمد اگر راست می گوید ما را از پدران و مادران ما و جایگاه ما در بهشت و دوزخ خبر دهد تا ما منزلت و حال خود را در دنیا و آخرت بدانیم. این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و به بلال دستور داد که مردم را به نماز جمعه فرا بخواند. وقتی در مسجد حاضر شدند و جمعیت آن قدر زیاد بود که فضای مسجد تنگ شد و عده ای بیرون از مسجد نشستند. حضرت با ناراحتی در حالی که آرنجها و زانوانش را برهنه کرده بود. از منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و سپس فرمود: ای مردم من بشری مثل شما هستم که خدا به من وحی می نماید و مرا برای رسالت خود اختصاص داده و مرا به عنوان پیامبر خود بر گزیده است و بر تمام خلایق برتری داده است و از علم غیب آگاه کرده است. پس از آنچه که به نظرتان می آید بپرسید. به حق آن خدایی که جانم در دست اوست سوگند می خورم که هرکس درباره پدر و مادر خود و از جای خود در بهشت و دوزخ از من سؤال بپرسد او را آگاه کنم. اینک جبرئیل در دست راست من ایستاده است و از طرف پروردگار خود مرا خبر می دهد. پس هرچه دلتان می خواهد بپرسید. مرد مؤمنی از میان جمعیت برخاست. گفت: ای پیغمبر خدا من کیستم؟ حضرت فرمود:

تویی عبدالله بن جعفر و جعفر نام پدری بود که مردم او را بدان منسوب می ساختند. وقتی آن مؤمن جواب درست و صحیحی شنید شاد گشت و نشست. مرد منافق و بد طینتی که دشمن خدا و رسول بود برخاست و گفت: ای رسول خدا من کیستم؟ حضرت فرمود: تو فلانی پسر فلانی و به جای پدر از قبیله بنی عصمه نام چوپانی را برد و بنی عصمه بدترین شاخه قبیله بنی ثقیف بود که به معصیت خدا پرداختند و خدا نیز خوار و ذلیلشان کرد. آن منافق با نهایت ذلت و خواری نشست و در برابر مردم رسوا گردید و پیش از این مردم می پنداشتند که او به اصل و نسب بزرگی از بزرگان قریش می رسد. منافق دیگری که دلش به شک و شبهه مبتلا بود سؤال خود را پرسید. ای رسول خدا آیا ساکن بهشت خواهم شد یا جهنم؟ حضرت فرمود: البته خوار و ذلیل در آتش جهنم ساکن خواهی بود. خداوند او را در ملأ عام رسوا و خوارش کرد. عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا به پروردگاری خدا راضی شدیم و دین اسلام را برگزیدیم و تو را پیغمبر خود دانستیم و از غضب او و رسولش به خدا پناه می بریم. ای رسول خدا! ما را ببخش تا خدا تو را ببخشد و عیب های ما را بپوشان تا خدا از تو بگذرد. پس حضرت فرمود: اگر عرضی غیر از این داری بیان کن. عمر گفت: امت خود را عفو کن. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و عرض کرد: نسب مرا بیان کن تا مردم بدانند که من با تو چه قرابتی دارم. حضرت فرمود: ای علی خدا من و تو را از دو ستون نور که در عرش الهی آویخته شده بودند آفرید و دو هزار سال پیش از آنکه خدا خلایق را بیافریند فرشتگان این دو ستون را به پاکی می ستودند. سپس از آن دو عمود نور دو نطفه سفید آفرید که بر هم پیچیده بودند. پس آن دو نطفه را از صلب های بزرگوار به رحم های پاکیزه انتقال داد. تا آنکه نصف آن دو نطفه را در صلب عبدالله قرار داد و نصف دیگر را در صلب ابوطالب قرار داد. پس بخشی از آن نطفه من و بخش دیگر نطفه تو هستی. چنان که خدا فرموده است: «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا»(1)

{و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی]

1- . فرقان / 54

نسبی و دامادی قرار داد. و پروردگار تو همواره تواناست.} حضرت فرمود: ای علی تو از منی و من از تو. گوشت تو با گوشت من و خون تو با خون من در هم آمیخته است و تو بعد از من واسطه ارتباط زمین و آسمان هستی. پس هر که ولایت تو را انکار کند واسطه بین خدا و خلق را قطع کرده است و به درجات پایین سقوط کرده است. ای علی! خدا تنها به وسیله من و تو شناخته می شود. هرکه ولایت تو را انکار کند ربوبیت خدا را انکار کرده است. ای علی! تو بعد از من بزرگ ترین نشانه خدا در زمین و رکن اعظم خدا در قیامت هستی. پس هر که در قیامت در سایه تو باشد رستگار است، زیرا که حساب مردم به عهده توست و بازگشت آنها به سوی توست. میزان، میزان تو و صراط، صراط تو و موقف، موقف تو و حساب، حساب توست؛ پس هر که به طرف تو رغبت پیدا کند نجات یافته و هرکه با تو مخالفت نماید سقوط کرده و هلاک می شود. پس دو مرتبه فرمود: پروردگارا تو گواه باش. سپس از منبر فرود.(1)

142. أبان از سلمان نقل کرد که گفت: هرگاه قریش در مجالس خود می نشستند و مردی از اهل بیت را می دیدند که در حال عبور است سخن خود را قطع می کردند. روزی نشسته بودند. یکی از آنها گفت: مَثل محمد در میان اهل بیتش مثل درخت خرما در بین زباله دان است. وقتی این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید ناراحت شدند و به طرف مسجد حرکت کردند و از منبر بالا رفتند و منتظر ماندند تا مردم جمع شدند. سپس برخاستند و ابتدا به حمد و ثنای الهی پرداختند. آن گاه فرمود: ای مردم من کیستم؟ گفتند: تو رسول خدا هستی. فرمود: من رسول خدا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم هستم و نسب شریف خود را تا نزار بن معد ذکر کرد. سپس فرمود: من و اهل بیت من چند نوری بودیم که دو هزار سال قبل از آنکه خدا آدم را بیافریند در مقابل عرش الهی حرکت می کردیم و هر گاه که آن نور تسبیح الهی می کرد ملائکه تسبیح می گفتند. وقتی خدا حضرت آدم علیه السلام را آفرید آن نور مقدس را در صلب وی قرار داد. پس آدم به زمین هبوط کرد

1- . کتاب سلیم بن قیس: 216 و 215

و آن نور از صلبی به رحم دیگر انتقال یافت تا اینکه در صلب حضرت نوح علیه السلام قرار گرفت. آن نور در صلب حضرت ابراهیم علیه السلام بود که او را به آتش انداختند و پیوسته نور ما در شریف ترین صلب ها قرار گرفت تا اینکه ما را از بهترین معدن ها پدید آورد و شجره طیبه ما را از بهترین نهال ها به وجود آورد که هیچ یک از آنان همدیگر را با یکدیگر به زنا ملاقات نکردند. ما فرزندان عبدالمطلب یعنی من، علی، حمزه، حسن، حسین، فاطمه و مهدی آخر الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بزرگواران اهل بهشت هستیم. آگاه باشید که خدا به اهل زمین نگریست و از همه آنان دو مرد را انتخاب کرد: یکی منم که مرا برای رسالت و نبوت فرستاد و دیگری علی بن ابی طالب است. خدا به من وحی کرده است که او را برادر، دوست، وزیر، وصی و خلیفه خود در میان امت قرار دهم. آگاه باشید که او بعد از من ولی هر مؤمنی است. هر که با او دوستی کند خدا با او دوستی می کند و هر که با او دشمنی ورزد خدا با او دشمنی می کند. تنها مؤمن است که او را دوست دارد و فقط کافر با او دشمنی می ورزد. او بعد از من به مثابه ستون زمین و مایه آرامش آن است و او کلمه تقوی و ریسمان محکم خداست. آیا می خواهید که نور خدا را در دهانتان خاموش کنید و خدا

نور خود را کامل می گرداند، هرچند کافران نخواهند. آگاه باشید و بدانید که خدا دوباره به خلایق نگریست و یازده وصی از میان اهل بیت من انتخاب کرد. آنها را برگزیدگان امت من یکی بعد از دیگری قرار داد و مثل آنها مثل ستاره های آسمان است که هر گاه ستاره ای پنهان شود دیگری به جای آن می درخشد. آنان هدایت یافتگان و هدایت کنندگان هستند. مکر و خواری آن کسانی که برای آنها مکر می کنند و آنها را خوار مینمایند به آنها ضرری نمی رساند. آنان حجت های خدا در زمین و گواهان خدا در میان خلق و خزینه داران علم و مترجمان وحی و معدن های حکمت خداوند هستند. هر که از آنها اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. و هر که از اوامر آنان سرپیچی کند خدا را معصیت کرده است. آنان و قرآن با هم هستند و از یکدیگر جدا نمی شوند تا زمانی که در حوض کوثر بر

ص: 232

من وارد شوند. پس هر آنچه گفتم حاضران به غایبان برسانند. بعد سه مرتبه فرمود: خدایا تو خود گواه باش.(1)

توضیح: السَوط: آمیختن چیزی به چیز دیگر. المَحتِد: اصل و ریشه. جزری در کتاب النهایه گفت: فی حدیث ابوذر آمده که علی علیه السلام را این گونه وصف می کند: علی علیه السلام عالم زمین و ستون آن است که زمین با آن استقرار مییابد بدین معنا که پایه و اساس زمین است. در اصل از زِرّ القلب گرفته شده است و آن استخوان کوچکی زیر قلب است و اساس کار قلب به آن است. هروی این حدیث را از زبان سلمان بیان کرده است.

اختار بعدنا اثنی عشر: احتمال دارد کان بعدی بوده که در متن تصحیف صورت گرفته و به صورت بعدنا در آمده است و یا احد عشر بوده است. البته به فرض درستی نسخه امکان دارد منظور از بعدنا بعد از ما پیامبران باشد یا الاثنا عشر باشد که امیرالمؤمنین را از باب تغلیب به احدعشر ملحق نموده است. از دید برخی علیرغم شهرت کتاب سلیم بن قیس در بین کتب حدیثی، این عبارت از جمله مواردی است که باعث شده از اعتبار این کتاب بکاهد. البته این مورد باعث وارد شدن خلل به اعتبار این کتاب نمی شود. زیرا کمتر کتاب حدیثی وجود دارد که چندبرابر این تحریف و تصحیف در آن راه پیدا نکرده باشد. چنان که در کتاب های معتبر دیگر مانند کتاب کافی هم چنین مسألهای دیده می شود، چنان که این مسأله بر محقق پوشیده نیست.

1- . کتاب سلیم بن قیس: 218 و 217

ابواب

مربوط به فرزندان، همسران، خانواده، اصحاب و امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر مسائل مربوط به آن

باب اول : تعداد فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و شرح حال آنان و ذکر برخی از مسائل مربوط به ام ابراهیم

روایات:

1. امالی طوسی: عائشه گفته: وقتی ابراهیم وفات یافت پیامبر کرم صلی الله علیه و آله آنقدر گریه کرد که قطره های اشک بر محاسن او جاری گشت. به حضرت گفته شد: ای رسول خدا ! از گریه کردن نهی می کنید در حالی که خود گریه می کنید؟ فرمود: این گریه نیست. بلکه رحمت است. هرکس که رحم نداشته باشد مورد رحمت قرار نمی گیرد.(1)

2. قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه صاحب فرزندانی به نام های قاسم، طاهر، ام کلثوم، رقیه، فاطمه و زینب شدند. علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد. ابوالعاص بن ربیعه که از بنی امیه بود با زینب ازدواج کرد و عثمان بن عفان با امکلثوم را به زنی گرفت ولی قبل از آنکه با او ازدواج کند به دیار باقی شتافت و رسول خدا صلی الله علیه و آله رقیه را به جای آن به عقد عثمان در آورد. سپس حضرت از ماریه قبطی صاحب

1- . امالی الشیخ: 247

فرزندی به نام ابراهیم شد. پادشاه اسکندریه ماریه را به عنوان هدیه همراه یک استر خاکستری رنگ و هدایای دیگر برای حضرت فرستاده بودند.(1)

3. خصال: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه صاحب فرزندانی به نام های قاسم، طاهر که همان عبدالله است، ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه متولد شدند و علی بن ابی طالب علیه السلام با فاطمه علیها السلام ازدواج کردند. ابوالعاص بن ربیعه که از بنی امیه بود با زینب ازدواج کرد و عثمان بن عفان با امکلثوم را به زنی گرفت ولی قبل از آنکه با او ازدواج کند امکلثوم به رحمت ایزدی پیوست. وقتی که حضرت خواستند به جنگ بدر بروند عثمان را به رقیه تزویج کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از ماریه قبطی صاحب فرزندی به نام ابراهیم شد و ملقب به امّ ابراهیم گشت که امولد میشود.(2)

مؤلف: جریان عمرو بن ابی مقدام در قسمت شرح حال خدیجه علیها السلام ذکر شده است.

4. مناقب ابن شهر آشوب: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه صاحب فرزندانی به نام های قاسم و عبدالله ملقب به طاهر و طیب و چهار دختر به نام های زینب، رقیه، ام کلثوم ملقب به آمنه و فاطمه ملقب به ام ابیها شدند. از ام ماریه تنها ابراهیم متولد شد که در عالیه در قبیله مازن در خانه امابراهیم به دنیا آمد. روایت شده است که: سال هشتم هجری ابراهیم به دنیا آمد و یک سال و ده ماه و هشت روز بیشتر نداشت که فوت شد و قبر او در قبرستان بقیع است.

در کتاب الانوار، اللمع و کتاب بلاذری آمده است که زینب و رقیه نادختری پیامبر از جحش بودند. قاسم و عبدالله در دوران کودکی در مکه فوت کردند. مجاهد گفت: قاسم هفت شب بیشتر عمر نکرد. زینب به همسری ابی العاص بن ربیع در آمد. ام کلثوم متولد شد و علی با او ازدواج کرد. ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی منت نهاد و بدون دریافت فدیه او را آزاد کرد. زینب که به طائف رفته بود نزد پیامبر به مدینه آمد. ابوالعاص نیز به مدینه آمد و

1- . قرب الاسناد: 7، 6
2- . الخصال 2: 37

اسلام آورد. زینب هفت سال و دو ماه پس از هجرت پیامبر به مدینه فوت کرد. رقیه به ازدواج عتبه و ام کلثوم به ازدواج عتیق درآمد. این دو داماد پسران ابی لهب بودند که بعد از مدتی این دو زن را طلاق دادند. عثمان در مدینه با رقیه ازدواج کرد و از او صاحب پسری به نام عبدالله شد که خروسی چشم او را با نوک خود سوراخ کرد و در حالی که شش سال بیشتر نداشت فوت کرد. بعد از رقیه ام کلثوم وفات یافت. جز از فرزندان فاطمه سلام علیها برای پیامبر نسلی باقی نماند.(1)

5. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کنار قبر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله درخت خرمایی روییده بود که بر آن قبر سایه می افکند و به هر طرف که تابش اشعه خورشید می چرخید درخت هم به آن طرف می گشت تا آفتاب بر قبر نتابد. بعد از مدتی درخت خرما خشک شد و قبر ناپدید گردید و دیگر کسی ندانست محل قبر ابراهیم کجاست.(2)

6. علل الشرائع: علی بن حاتم قزوینی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که امام در پاسخ به این سؤال من: چرا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزندی باقی نماند؟ فرمود: زیرا خداوند بلند مرتبه محمد را به عنوان پیامبر و علی علیه السلام را به عنوان جانشین وی آفرید. بنابراین اگر برای حضرت بعد از ایشان فرزندی متولد می شد برای پیامبر بر علی علیه السلام اولویت داشت. پس جانشینی امیرالمؤمنین تحقق نمی یافت.(3)

7. مناقب ابن شهر آشوب: در کتاب تفسیر النقاش با سند معتبر از ابن عباس نقل شده است که ابن عباس گفت: روزی کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم و بر ران چپش پسرش ابراهیم و بر ران راست خود امام حسین علیه السلام را نشانده بود. یک مرتبه او و یک مرتبه ابراهیم را می بوسید. ناگهان جبرئیل با وحی از جانب خداوند فرود آمد و وقتی جبرئیل دور شد، فرمود: جبرئیل از طرف پروردگار پیش من آمد و گفت: ای محمد خدای تو سلام می رساند و می گوید: این دو را

1- . مناقب ابی طالب 1: 140
2- . الفروع 1: 70

3- . علل الشرائع: 55

برای تو جمع نخواهم کرد، یکی را فدای دیگری کن. پس حضرت نگاهی به ابراهیم افکند و زیر گریه زد و به حسین علیه السلام نگاهی انداخت و گریه کرد. سپس فرمود: مادر ابراهیم کنیزی است و وقتی بمیرد به غیر از من کسی برای او ناراحت نمی شود. مادر حسین فاطمه است و پدرش علی است که پسر عموی من و به منزله گوشت و خون من است. وقتی که حسین بمیرد دخترم فاطمه و پسر عموی من هر دو اندوهناک می شوند و من نیز بر او محزون می گردم؛ من حزن خود را بر حزن این دو ترجیح می دهم. ای جبرئیل ابراهیم را فدای حسین کردم و به فوت او راضی گشتم. ابن عباس گفت: بعد از سه روز خدا جان ابراهیم را گرفت و بعد از آن هرگاه حضرت حسین را می دید او را به سینه خود می چسبانید و لب های او را می مکید و می گفت: فدای تو شوم ای کسی که ابراهیم را فدای تو کردم.(1)

الطرائف: در کتاب الجمع بین الصحاح السته از سفیان مثل همین روایت آورده شده است.(2)

8. تفسیر علی بن ابراهیم: این آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن جَاءکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا أَن تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلَی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ»(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد نیک وارسی کنید؛ مبادا آسیب برسانید به نادانی گروهی را [بعد] از آنچه کرده اید پشیمان شوید. } درباره ماریه قبطیه مادر ابراهیم نازل گشته است. علت آن این بود که روزی عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ابراهیم علیه السلام از تو نیست. او از جریح قبطی است که هر روز به خانه ماریه میرود. حضرت بسیار ناراحت شدند و به امیرالمؤمنین فرمود: این شمشیر را بگیر و سر جریح را برای من بیاور. امیرالمؤمنین شمشیر را گرفت سپس گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو. من در انجام این کار مانند سیم سرخ شده ای هستم که در میان پشم شتر فرو می رود. مرا به چه امر می فرمایید؟ آیا ابتدا این مسئله را ثابت کنم تا حقیقت امر آشکار گردد یا بدون تحقیق سر جریح را

1- . مناقب آل ابی طالب 3: 235 و 234
2- . الطرائف: 52

-3 . حجرات / 6

بیاورم؟ حضرت فرمود: البته حقیقت را ثابت کن. امیرالمؤمنین علیه السلام به طرف خانه ماریه رفت و از دیوار بالا رفت. وقتی جریح چشمش به حضرت افتاد گریخت و از درخت خرما بالا رفت. حضرت او را دنبال کرد و وقتی به پای درخت رسید، فرمود: از درخت بیا پایین. جریح گفت: ای علی! از خدا بترس و گمان بد به من نبر که آلت مردانه مرا بریده اند. پس عورت خود را گشود و نگاه حضرت به عورت او افتاد و متوجه شد او اخته است. هردو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. حضرت از او پرسید: ای جریح حال خود را بیان کن که چرا چنین گشتهای. گفت: ای رسول خدا رسم قبطیان این گونه است که خادمان خودشان و هرکس که به خدمتکاری قبطیان درآید او را اخته می کنند و چون قبطیان به غیر از قبطیان انس نمیگیرند پدر ماریه مرا با او به خدمت شما فرستاد که پیش او بروم و به او خدمت کنم و با او انس گیرم. خداوند نیز بعد از این ماجرا آیه فوق را نازل کرد.

9. عبیدالله بن موسی از عبدالله بن بکیر نقل کرد که: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: فدای تو بشوم. آیا نبی اکرم صلی الله علیه و آله وقتی که دستور قتل جریح قبطی را صادر کرد می دانست عایشه افترا بسته است یا نمی دانست و خداوند به سبب معلوم شدن حقیقت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام قبطی را از کشته شدن نجات داد؟ امام فرمود: البته رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست که آن افترائی بیش نیست و اگر حضرت حکم به کشتن او می نمود امیرالمؤمنین تا او را نمی کشت بر نمیگشت. حضرت این حکم را صادر نمود که عایشه از گناه خود بر گردد اما او بر نگشت و برای او سخت نبود از اینکه مرد مسلمانی به خاطر دروغ او کشته شود.(1)

شرح: السَفُّود بروزن تنور، آهنی که با آن کباب میکنند. المَشرَبَه: خانه و اتاق. تَسَلُّق: بالا رفتن از دیوار. الجَبّ: از ریشه درآوردن بیضه.

10. خصال: زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به اعضای شوری اعتراض کرد گفت: شما را به خدا قسم می دهم. آیا شما می دانید که عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ابراهیم از تو نیست و او پسر جریح قبطی است. حضرت نیز

1- . تفسير قمی: 640 و 639

دستور قتل او را صادر کرد. من گفتم: ای رسول خدا مرا به انجام کاری می فرستی که من مثل میخ سرخ شده ای هستم که در پشم شتر فرو کرده باشند. آیا سر او را فوراً ببرم یا تفحص کنم تا حقیقت امر آشکار شود. حضرت فرمود: البته تأمل و تحقیق کن. من به دنبال جریح رفتم و او به دیواری تکیه داشت و خود را روی آن انداخت. من نیز به دنبال او رفتم. پس از درخت خرمایی بالا رفت. و من نیز بالا رفتم. وقتی مرا دید لُنگ خود را پایین انداخت و من ناگهان دیدم چیزی که مردان دارند او ندارد. نزد حضرت بازگشتم و ایشان را آگاه کردم. حضرت فرمود خدا را شکر که تهمت و بدی را از ما اهل بیت دور گرداند. پس گفتند: بله به خدا. پس فرمود: خدایا گواه باش.(1)

11. تفسیر علی بن ابراهیم: «إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» (2) {در

حقیقت، کسانی که آن بهتان [داستان اِفک] را [در میان] آوردند دسته ای از شما بودند. آن [تهمت] را شرّی برای خود تصوّر مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است.} روایات عامه بر این مسأله تأکید دارند که این آیه درباره عایشه نازل شده است به خاطر تهمتی که از طرف خزاعه بعد از جنگ بنی مصطلق به او زدند. ولی خاصه روایت کردهاند که این آیه در مورد ماریه قبطیه و تهمتی است که عایشه به او زد.

12. تفسیر قمی: زراره نقل کرد که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی ابراهیم وفات یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار ناراحت شدند. عایشه به حضرت گفت: برای چه کسی ناراحتی؟ جز اینکه او پسر جریح است. حضرت هم علی بن ابی طالب علیه السلام را برای کشتن او فرستاد. و علی نیز با شمشیر به طرف جریح رفت. جریح در باغی بود. امام وقتی در باغ را زد جریح قبل از باز کردن در از شکاف در آثار خشم و ناراحتی را در چهره ایشان مشاهده کرد. پس بازگشت و در را باز نکرد. امام از دیوار بالا رفت و وارد باغ شد. جریح فرار کرد و از پشت سر به دنبال جریح دوید. وقتی جریح ترسید که علی به او

1- . الخصال 2: 126 و 125
2- . نور / 11 و 12

نزدیک شود از درخت خرمایی بالا رفت. حضرت خواست به او نزدیک شود خود را از درخت پایین انداخت و عورتش آشکار شد و نظر حضرت بی اختیار بر عورت او افتاد و دید که آلت مردانه و زنانه ندارد. علی به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و فرمود: ای رسول خدا وقتی مرا برای کشتن جریح امر کردی مثل میخ سرخ شده ای بودم که در پشم شتر فرو کرده باشند و پرسیدم که آیا حقیقت امر را آشکار سازم یا نه؟ شما فرمودید که ابتدا تأمّلی کنم و واقعیت را آشکار سازم. سپس فرمود: قسم به خدایی که تو را به راستی آفریده است او آلت مردانه و زنانه ندارد. پیامبر فرمود: خدا را شکر که تهمت و بدی را از ما اهل بیت دور گرداند.(1)

13. المحاسن: حسین بن خالد گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله به رحمت ایزدی پیوست در همان سال سه اتفاق عجیب افتاد. یکی این بود که بعد از فوت ابراهیم خورشید گرفتگی صورت گرفت. مردم گفتند: خورشید گرفتگی به خاطر مرگ ابراهیم فرزند رسول خدا صورت گرفته است. حضرت از منبر بالا رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی از نشانه های خداوند است که به امر خدا صورت می گیرد و به خاطر مرگ یا زنده بودن ابراهیم صورت نمی گیرد. هرگاه خورشید یا ماه گرفتگی پیش آید نماز بخوانید. پیامبر از منبر پایین آمدند و همراه مردم نماز خورشید گرفتگی را خواندند. وقتی سلام نماز تمام شد فرمود: ای علی! برخیز و فرزندم را برای دفن آماده ساز. ابراهیم را غسل دادند و حنوط بر وی مالیدند و کفن پوشیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف قبر او حرکت کردند. همین که نزدیک قبر گشتند مردم گفتند: رسول خدا از شدت ناراحتی فراموش کرد که برای ابراهیم نماز بخواند. حضرت ایستادند و سپس فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و مرا از گفته های شما آگاه کرد. شما فکر کردید من از شدت ناراحتی برای فرزندم نماز نخواندم. آگاه باشید که این گونه که فکر می کنید نیست. خداوند مهربان آگاه برای شما پنج نماز واجب کرده است و برای مردگانتان از هر نمازی یک تکبیر

1- . تفسیر قمی: 453

قرار داد و به من دستور داده فقط بر مرده‌های که نمازگذارده نماز بخوانم. سپس فرمود: ای علی تابوت را پایین بگذار و فرزندم را در قبر قرار بده. علی نیز چنین کرد. مردم گفتند: برای کسی سزاوار نیست پیکر فرزند خود را با دست خویش در قبر قرار دهد چنانکه پیامبر چنین کاری نکرد. حضرت فرمود: ای مردم بر شما حرام نیست که پیکر فرزند خودتان را در قبر قرار دهید ولی من مطمئن نیستم اگر یکی از شما داخل قبر فرزند خود شود و بندهای کفن او را بگشاید شیطان بر او مسلط شود و به خاطر جزع و فزع اجر او را زایل گرداند. بعد پیامبر از کنار قبر بازگشتند.(1)

کافی: علی از امام موسی کاظم علیه السلام نیز همین روایت را نقل کرده است.(2)

14. کافی: عبدالله بن راشد گفت: هنگامی که اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام فوت کرد من همراه حضرت بودم. چون حضرت او را در قبر نهادند خودش را در جهت قبله به زمین انداخت. سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با فرزندش ابراهیم چنین کرد.(3)

15. کافی: قدامه بن زائده گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار قبر فرزندش ابراهیم حاضر شد ابراهیم را سرازیر قبر کرد و بعد از آن قبرش را بلند کرد.(4)

16. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی صدای جزع و فزع زنی را هنگام فوت عثمان بن مظعون شنید که می گفت: ای ابو السائب، بهشت گوارایت باد. حضرت فرمود: تو چه می دانی؟ همین که تو بگویی: او خدا و رسولش را دوست می داشت کافی است. وقتی ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت کرد. حضرت به خاطر او گریه کرد. سپس حضرت فرمود: چشم اشک می ریزد و دل محزون می گردد و سخنی نمی گوییم که باعث

1- . محاسن: 314 و 313
2- . فروع کافی 1: 57
3- . فروع کافی 1: 53

4- . فروع کافی 1: 55

خشم پروردگار باشد. ای ابراهیم ما به خاطر تو ناراحت هستیم. سپس حضرت کجی و ناراستی در قبر ابراهیم مشاهده کرد. پس با دست خویش قبر را مرتب کرد و سپس گفت: هرگاه یکی از شما اقدام به انجام کاری کرد باید آن را محکم و درست انجام دهد. سپس فرمود: به گذشتگان صالح خود عثمان بن مظعون بپیوند.(1)

17. کافی: عقبه بن خالد گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: وقتی که ما به مساجد اطراف مدینه مشرف شدیم از کدام مسجد شروع کنیم؟ امام فرمود: از مسجد قبا شروع کن و در آن نماز به جای آور. زیرا اولین مسجدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در اسلام بنا کردند. سپس به خانه ماریه قبطیه برو که خانه و محل نماز خواندن حضرت است.(2)

18. من لا یحضره الفقیه: ابی مریم از پدرش روایت کرده است: امامه دختر ابی العاص و مادرش زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از وفات فاطمه علیها السلام امامه را به نکاح خود در آورد و بعد از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام مغیره بن نوفل او را به عقد خود در آورد. امامه به مریضی شدیدی مبتلا گشت تا آنجا که زبانش بند آمد. پس حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شدند در حالی که او قادر به سخن گفتن نبود. او را به وصیت واداشتند با آنکه مغیره از وصیت امامه خوشش نمی آمد. پس به او گفتند: فلان غلام را با خانوادهاش آزاد کردی؟ او با اشاره سر می گفت: نه. می گفتند که فلان کار را برای تو بکنند؟ او با اشاره سر می گفت: بله. او به زبان خود نمی توانست سخنی بگوید و به این روش وصیت کرد و حسنین به اجازه او وصیتش را نوشتند.(3)

19. الخرائج: یزید بن خلیفه گفت: من در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل قم از آن جناب پرسید: آیا زنان در نماز جنازه حاضر می شوند؟ حضرت فرمود: مغیره بن ابی العاص ادعا کرد که دندان رسول خدا صلی

1- . فروع کافی 1: 72

2- . فروع کافی 1: 318

3- . من لايحضره الفقيه: 526

الله علیه و آله را شکسته و لب های آن حضرت را شکافته و دروغ گفت. او ادعا کرد که حمزه علیه السلام را کشته است و دروغ گفت. چون برای جنگ خندق با مشرکان حاضر شد خداوند خواب را بر او مسلط کرد و تا صبح بیدار نشد. چون صبح بیدار شد ترسید که مبادا او را بگیرند. پس تغییر قیافه داد و برای اینکه خود را از انظار عمومی پنهان دارد جامه خود را بر سر پیچید و به نحوی داخل مدینه شد که کسی او را نشناخت و به طرف منزل عثمان که او را دعوت کرده بود رفت. چنان وانمود کرد که مردی از بنی سلیم است که همیشه برای عثمان اسب و گوسفند و روغن می آورد و به دنبال خانه عثمان گشت تا به خانه او رسید و در خانه او پنهان شد. وقتی عثمان به خانه آمد گفت: وای بر تو چه کردی؟ ادعا کردی که سنگ به طرف رسول خدا انداخته ای و لبش را شکافته ای و دندانش را شکسته ای و ادعا کردی که حمزه را کشته ای. او حال خود را بر عثمان بیان کرد و گفت که در شب جنگ خواب بر او مسلط گشته است. چون دختر پیامبر که در خانه عثمان بود شنید که او ادعا کرده است که با پدر و عمویش چنین کرده است فریاد برآورد و با صدای بلند گریه کرد. عثمان نزد او آمد و او را ساکت کرد. سپس عثمان به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. حضرت در مسجد نشسته بود و به محض اینکه نگاه عثمان به پیامبر افتاد به طرف او رفت و گفت: تو به عمویم مغیره امان دادی. پس دروغ گفت و پیامبر از او روی برگرداند. سپس از جهت دیگری رو به حضرت کرد و گفت: تو به عمویم مغیره امان دادی. پس دروغ گفت. سپس پیامبر فرمود: فقط سه روز به او امان دادم و خداوند هرکس که مغیره را به هر طریق یاری برساند یعنی به او مرکبی یا پالان شتری یا مشکی یا دلوی یا کفشی یا زاد و توشه سفری یا آب برای او مهیا سازد لعنت کند. عاصم گفت: تمام این ده چیز را خودش عثمان به مغیره داد و با شتر حرکت کرد و بعد از پیمودن مقداری از راه مرکب او هلاک شد و مدتی پیاده رفت. بعد از آن کفشش پاره شد و خون از پایش جاری گشت و مدتی بدون کفش راه پیمود و پایش زخمی شد و بعد روی چهار دست و پا مسیر را پیمود تا آنکه زانوهایش مجروح گشت و در راه ماند و مجبور شد در زیر درختی پناه گیرد. بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی شد که آن ملعون در فلان مکان است. پیامبر

زید و زبیر را طلبید و فرمود: مغیره در فلان مکان است و وضعیتش چنان و چنین است. او را بیاورید. این دو نفر برای کشتن مغیره به راه افتادند. زید بن حارثه به زبیر گفت: بگذار من او را بکشم. او ادعا کرده است که برادر مرا کشته است. منظورش از برادر حمزه بود. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله حمزه و زید را برادر یکدیگر کرده بود. پس زبیر این اجازه را به او داد و مغیره را کشت. وقتی عثمان از خانه پیامبر بازگشت نزد همسرش دختر رسول خدا آمد و گفت: تو به پدرت خبر رساندی که مغیره در خانه من است. او قسم خورد که چنین کاری نکرده است. ولی عثمان حرف او را باور نکرد و جهاز شتر را برداشت و به جان او افتاد. چنان او را زد که زخمی و آشفته حال گشت. دختر رسول خدا پیکی را برای پدر خود فرستاد و از عثمان شکایت کرد و به پیامبر اطلاع داد که شوهر با او چه کرده است. حضرت پیغام فرستاد که من خجالت می کشم از اینکه زنی پاک دامن و درستکار پیوسته از شوهر خود شکایت کند. دختر پیامبر پیغام فرستاد که عثمان مرا کشت. حضرت به علی فرمود: این شمشیر را بگیر و دست دختر عموی خود را بگیر و بیاور و اگر عثمان مانع شد او را با شمشیر بکش. علی وارد خانه عثمان گشت و دست دختر عموی خود را گرفت و نزد پدر آوردند. دختر پشت خود را نشان پدر داد. پدر گفت: خدا بکشد عثمان را که تو را کشت. دختر پیامبر یک روز زنده ماند و روز دوم مرد. مردم جمع شدند تا برای او نماز بخوانند. رسول خدا از خانه اش خارج شد. عثمان نیز با اقوام خود آمده بود. حضرت فرمود: هرکس دیشب، در کنار کنیزش خوابیده در تشییع جنازه حاضر نشود. این جمله را دو بار تکرار فرمود و عثمان ساکت بود. حضرت فرمود: یا بلند میشود یا او را با اسم پدر و مادرش صدا می زنم (تا رسوا گردد). عثمان در حالی که به غلام خود تکیه کرده بود بلند شد. امام فرمود: بعد فاطمه سلام الله علیها با زنان دیگر آمد و به همراه دیگر زنان بر جنازه خواهر خود نماز خواند.

شرح: در کتاب النهایه چنین آمده است: ضَرَبَ عَلَی آذَانِهِم: کنایه از خواب است. بدین معنی که از شنیدن جلوگیری می شود و مانع این می شود که گوش صدا

یا حسی را درک کند. به گونه ای که انگار در مسیر گوش پرده و مانعی گذاشته شده است. ضَرَباً غَیرِ مُبَرِّح: زدن بدون درد و رنج. مَهِین: اسم غلام عثمان است.

20. السرائر: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر به دو منافق داد که یکی ابوالعاص بن ربیع بود و دیگری را امام نام نبرد.(1)

21. تفسیر العیاشی: یونس گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش را به نکاح فلانی درآورد؟ گفت: بله. گفتم: آیا حضرت دختر دیگرش را به نکاح او در آورد؟ امام فرمود: بله. خداوند در شأن این واقعه این آیه را فرستاد: «وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِى لَهُمْ لِيَزْدَادُواْ إِثْمًا وَلَهْمُ عَذَابٌ مُّهِينٌ»(2)

{و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست. ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آن گاه] عذابی خفت آور خواهند داشت. }(3)

22. کافی: عیسی بن عبدالله از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید: آیا زنان می توانند برای تشییع جنازه بیرون آیند؟. حضرت که تکیه داده بود نشست. و فرمود: عثمان فاسق لعنه الله علیه به عموی خود مغیره بن ابی العاص پناه داد. مغیره از جمله کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مهدور الدم اعلام کرده بود. این فاسق به دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: به پدرت خبر نده که مغیره در منزل من است. زیرا او به یقین نرسیده بود که وحی بر محمد نازل می شود و به او اطلاع می دهد. زن گفت: من هرگز دشمن پدرم را از او پنهان نخواهم کرد. پس عثمان هم مغیره را در جالباسی بین لباس ها پنهان کرد و ملافه ای بر روی جالباسی انداخت، در این وقت وحی بر پیامبر نازل شد که مغیره در خانه عثمان است. پیامبر نیز حضرت علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود: شمشیر را بردار و به خانه دختر عموی خود برو و اگر مغیره را یافتی او را بکش. علی نیز به خانه عثمان آمد و در خانه جستجو کرد و مغیره را نیافت. بعد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گشت

1- . السرائر: 471
2- . آل عمران / 178
3- . تفسير عياشى 1: 207

و به ایشان اطلاع داد. فرمود: ای رسول خدا او را در خانه اش نیافتم. حضرت فرمود: وحی بر من نازل شده که او در لا به لای لباس ها در جالباسی پنهان است. عثمان نیز بعد از بیرون رفتن علی از خانه اش وارد خانه شد و دست عمویش را گرفت و پیش پیامبر آورد. وقتی رسول خدا را دید بر روی زمین افتاد و حضرت به او توجهی نکرد. آن حضرت بسیار مهربان و کریم بود. عثمان گفت: ای رسول خدا این عموی من مغیره بن ابی العاص است و به آن خداوندی که تو را به حق فرستاد سوگند می خورم که به او امان دادهای. امام صادق علیه السلام فرمود: من سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که آن حضرت را به راستی فرستاده بود که عثمان دروغ گفت و به او امان نداده بود. عثمان سه بار این را تکرار کرد و امام نیز سه بار تکرار کرد. پس حضرت از او روی بر گرداند ولی او به طرف راست حضرت آمد و یک بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و رسول خدا دوباره رو را برگرداند. باز به جانب چپ حضرت آمد و سوگند دروغ خود را بار دیگر تکرار کرد تا آنکه چهار بار چنین کرد و در مرتبه چهارم سر خود را بالا برد و فرمود: من او را برای تو سه روز امان دادم و اگر توانستی او را از مدینه دور کنی که هیچ؛ در غیر این صورت او را به قتل خواهم رساند. وقتی که پشت کردند و رفتند حضرت فرمود: خداوندا! مغیره بن ابی العاص را لعنت کن و هر کس که به او پناه می دهد یا او را سوار می کند و کسی که به او غذا می دهد و کسی که به او آب می دهد و کسی که اسباب او را مهیا می کند و کسی که به او مشکی یا کفشی یا طنابی یا ظرف آبی یا ظرفی بدهد و اینها را با دست راست خود می شمرد. پس عثمان مغیره را به خانه خود برد و به او پناه داد و او را طعام داد و آب داد و چارپای سواری داد و اسباب سفرش را مهیا ساخت و تمام آنچه که حضرت لعنت کرده بود، همه را آماده کرد. سپس در روز چهارم او را سوار و از مدینه بیرون کرد. هنوز آن ملعون از خانه های مدینه بیرون نرفته بود که خداوند مرکب او را هلاک کرد و چون کمی پیاده رفت کفشش پاره و خون از پایش روان شد. پس به چهار دست و پا راه رفت و بارش بر او سنگین بود تا جایی که از آن ترسید. پس در زیر سایه درخت خاری قرار گرفت. شدت گرما آنقدر زیاد بود که اگر یکی از شما جای او بودید از شدت گرما هلاک می گشتید. بر رسول خدا صلی

الله علیه و آله وحی نازل شد و پیامبر را از موقعیت او آگاه کرد. پیامبر نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را طلبید و فرمود: تو و عمار و یک مرد دیگر بروید و مغیره را در زیر فلان درخت بکشید. امیرالمؤمنین علیه السلام او را به قتل رسانید. عثمان وقتی خبر قتل مغیره را شنید دختر رسول الله را زد و گفت: تو به پدر خود خبر کردی که مغیره در خانه من است. زن نیز کسی را به خدمت پدر خود فرستاد و از عثمان شکایت کرد و حال خود را به آن حضرت عرض کرد. پیامبر در جواب او به عثمان فرمود: حیای خود را نگاه دار که بسیار زشت است زنی که صاحب حسب و نسب و دین باشد هر روز از شوهر خود شکایت نماید. پس دختر رسول خدا چند مرتبه دیگر پیک را فرستاد و به خدمت آن حضرت شکایت کرد و در هر مرتبه حضرت همان جواب را می دادند. تا آنکه در مرتبه چهارم علی بن ابی طالب را فرا خواند و فرمود: شمشیر خود را بردار و آن را بپوشان و به خانه دختر پسر عموی خود برو و او را به نزد من بیاور و اگر عثمان مانع شد و اجازه نداد او را با شمشیر خود بکش. و حضرت بی تابانه به دنبال او به طرف خانه عثمان رفت. امیر المؤمنین علیه السلام آن زن را بیرون آورد. و چون نگاهش به حضرت افتاد صدای گریه را بالا برد و حضرت نیز از مشاهده حال او بسیار گریست و او را با خود به خانه آورد. وقتی دختر وارد خانه شد پشت خود را به پدر نشان داد. رسول خدا وقتی پشت او را دید سه بار فرمود: او را چه شده است؟ خدا بکشد او را که تو را کشت. تمام این حوادث روز یکشنبه به وقوع پیوست و چون شب شد عثمان در کنار کنیز دختر رسول خدا خوابید و با او زنا کرد. پس روز دوشنبه و سه شنبه آن زن بر بستر درد و رنج خوابید و در روز چهارشنبه به رحمت ایزدی پیوست. مردم برای نماز حاضر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با جنازه او بیرون آمد. و به فاطمه زهرا علیه السلام امر کرد که با زنان مؤمن همراه جنازه او بیایند. و عثمان نیز همراه جنازه بیرون آمده بود تا در تشییع جنازه شرکت کند. چون نظر حضرت بر او افتاد فرمود: هر کس دیشب در کنار زنش یا متعلقات زنش خوابیده است همراه این جنازه نیاید. حضرت سه مرتبه این مطلب را تکرار نمودند و عثمان بر نگشت تا آنکه در مرتبه چهارم فرمود: برگردد و گرنه نام او و پدرش را خواهم گفت. عثمان در حالی که بر

غلام خود تکیه کرده و دست بر شکم خود گرفته بود به خدمت حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! دلم درد می کند. اگر اجازه دهید باز گردم. حضرت فرمود: باز گرد. فاطمه سلام علیها و زنان مؤمن و مهاجر بر جنازه دختر پیامبر نماز خواندند.(1)

توضیح: نَدَرَ الشَیء: افتاد. اَندَرَه: آن را افکند و در برخی از نسخه ها این واژه آمده است: هَدَرَ: ضایع شد و به هدر رفت. المِشجَب: چوببستی که بر آن لباس می اندازند. فَأَعادَها ثَلاثاً: این جمله کلام امام جعفر صادق علیه السلام است که مرجع ضمیر سخن عثمان است که گفت: قد والذی بعثک بالحق نبیّاً آمنته. یا سخن راوی است که بین سخنان امام جعفر صادق علیه السلام آورده شده است. یعنی امام صادق علیه السلام هر بار سخن عثمان را تکرار می کرد به دنبالش می فرمود: به خدا که دروغ گفت. و گفته وی: «انی آمنته» بیان مرجع ضمیر است در این گفته وی: آنرا بار اول تکرار کرد. و مرجع را در دومی به ظهور ارجاع داده است. احتمال هم دارد که گفته وی: انی آمنته: بدل از ضمیر مؤنث در هر دو جا باشد به این صورت که مقصود راوی این باشد که او نگفته «أعادها ثلاثا» بلکه واقعا سه بار سخن را تکرار کرده است. پس این امکان هم وجود دارد که که امام جمله «والذی بعثه» را نیز تکرار کرده باشد. که راوی به خاطر مشخص بودنش اشاره ای به این مسأله نکرده است؛ یا آن که مرادش تا آخرِ آن است و این که حضرت علیه السلام آن را یک بار پس از بار اول یا بعد از بار سوم گفت. و بنا بر همه این احتمالات «إلّا أنّه» استثناء از جمله «ما آمنه» است. یعنی به او امان نداد مگر زمانی که عثمان در سمت چپ و راست پیامبر نشست و اصرار کرد تا از حضرت برای او امان نامه بگیرد. در برخی از نسخه ها «أنی آمنه»: با صیغه ماضی غایب و با بیان استفهام انکاری آورده شده است و استثناء متعلق به آن است؛ ولی در بیشتر نسخه ها با صیغه متکلم وحده ذکر شده است که دلالت میکند گفته آن ملعون در سابق: «آمنته» نیز به صیغه تکلم بوده است؛ یعنی من او را در جنگ امان دادم و وارد مدینه کردم که در این صورت گرفتن امان نامه دیگر فایده ای ندارد. شاید أمنّتَه خوانده شود از باب تفعیل، یعنی ای پیامبر تو او

1- . فروع کافی 1: 70 و 69

را امان دادی. در نسخه ظاهر «آمنتَه: تو او را امان دادی»، ذکر شده است بدین معنا هست که عثمان ادعا می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او امان داده است و این با روایت ذکر شده در کتاب الخرائج تطابق دارد. «حتی وَجَر به»: جوهری گفت: «وجِرتُ منه»: با کسره یعنی ترسیدم. در برخی از نسخه ها به این شکل آمده است: «حَسَرَ به»: خسته و ناتوان شد و پالان را به کنار نهاد. در برخی از نسخه ها این واژه آمده است: «وَجَسَ بِه»: ترسید.

«ما أَبهَرَه»: مای نافیه است که برای نزدیک بودن مسافت ذکر شده است یا مای تعجبیه و برای اظهار تعجب از دوری و سختی اوضاع آمده است. البُهر: نفس زدن از شدت خستگی. بَهره الحمل یبهر بهرا: به نفس نفس افتاد. إنبَهَرَ: نفس نقس زدن او ادامه داشت. أبهرَ: از شدت گرمای آتش سوختن. جوهری گفته است: قَنِیتُ: خود را ملزم به داشتن شرم و حیا کردم. عنتره شاعر عصر جاهلی چنین سرود:

- ای بی پدر! حیای خود را نگه دار و بدان من انسانی هستم که یک روزی جان خواهم داد. اگرچه کشته نشوم.

الحِطَم: شکستن. إِلتحف بِالشیء: خود را پوشاند. اللحاف بر وزن کتاب: چیزی که به دور خود می پیچند و همسر انسان.

23. کافی: ابی بصیر گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: آیا از فشار قبر کسی رهایی می یابد؟ امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پناه بر خدا. چقدر کسانی که از فشار قبر رهایی یابند کم هستند. وقتی عثمان رقیه را کشت حضرت نزد قبر دختر خود ایستاد و در حالی که اشک از چشمانش فرو می ریخت سر به جانب آسمان بلند کرد و به مردم فرمود: ستمی که بر او شده بود به خاطر آوردم و دلم به حال او سوخت و از خدا خواستم که از فشار قبر رقیه بکاهد. حضرت فرمود: پروردگارا به خاطر من فشار قبر را از رقیه برطرف کن. و خداوند هم به خاطر پیامبر او را بخشید. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تشییع جنازه سعد بن معاذ بیرون رفتند و هفتاد هزار فرشته در این مراسم حضور داشتند. حضرت سر را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: آیا کسی مثل سعد هم فشار قبر دارد؟ گفتم: فدای تو گردم ما گمان کردیم که سعد از بول اجتناب کامل نمی کرد.

حضرت فرمود: پناه بر خدا چنین نیست. او نسبت به اهل و عیال خود بداخلاق بود. مادر سعد گفت: ای سعد بهشت بر تو گوارا باد. حضرت فرمود: ای مادر سعد امری را قاطعانه بر خدا حکم نکن.(1)

24. کافی: امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام فرمود: وقتی رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، حضرت او را خطاب نمود: ملحق شو به گذشتگان شایسته ما عثمان بن مظعون و اصحاب او. امام فرمود: فاطمه علیها السلام کنار قبر نشسته بود و اشک چشمانش بر قبر می ریخت و پیامبر اشک های او را با جامه خود پاک می کرد و در کنار قبر ایستاده بود و دعا می کرد. سپس فرمود: من ضعف و ناتوانی رقیه را دانستم و از خدا خواستم که او را از فشار قبر امان دهد.(2)

توضیح: شیخ مفید قدس الله روحه در کتاب مسائل السرویه در پاسخ به این سؤال که رسول خدا صلی الله علیه و آله دختران خود را به چه کسی تزویج کرد گفت: زینب و رقیه را به نکاح عثمان در آورد. شیخ در حین جواب به این سؤال به نکاح علی بن ابی طالب علیه السلام با دختر عمر اشاره کرد و گفت: جای شگفتی وجود ندارد و کلام لوط را بیان کرد که گفت: «هَؤُلاءِ بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ»(3)

{اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند. } لوط دختران پاک خود را به کافران گمراه تزویج کرد و خداوند به لوط این اجازه را داد که دامادهای خود را هلاک کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دو دختر خود را قبل از بعثت به نکاح دو کافر بت پرست در آورد. یکی از آنها عتبه بن ابی لهب و دیگری ابوالعاص بن ربیع بود. وقتی حضرت به پیامبری برانگیخته شدند این دو را طلاق داد. عتبه در حالت کفر مرد و ابوالعاص اسلام آورد و دختر خود را بر اساس ازدواج اول به او باز گرداند. در هیچ حالی پیامبر کافر و یار کافران نبود. پیامبر پیش از بعثت دو دختر خود را به همسری کسانی در آورده بود که منکر دین و دشمن او در پرستش خدا بودند. بعد از مرگ آن دو یعنی عتبه و ابی العاص دو دختر خود را به ازدواج عثمان درآورد و این نکاح

1- . فروع کافی 1: 64

2- . فروع كافى 1: 66
3- . هود / 78

زمانی بود که عثمان تظاهر به اسلام می کرد و پیامبر همین ظاهر را ملاک قرار داد. سپس بعد از پیامبر تغییر عقیده داد و پیامبر مسؤول حوادث آینده زندگی او نبود. این بر اساس قول برخی از اصحاب ماست. گروهی دیگر این گونه بیان می کنند که عثمان در ظاهر اسلام آورد و کفر او از دید پیامبر پنهان نگه داشته شد و این امکان وجود دارد که خداوند نفاق بسیاری از منافقان را از پیامبر پنهان سازد؛ چرا که خداوند سبحان می فرماید: «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُواْ عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»(1)

{و از ساکنان مدینه [نیز عده ای] بر نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم. } این آیه این مسأله را انکار نمی کند که ممکن است چنین افرادی هم در مکه وجود داشته باشند که منافق باشند، یعنی نکاح بر اساس ظاهر آنان بوده است نه عقاید درونی آنان. این امکان هم می تواند وجود داشته باشد که خداوند ازدواج با کسی که تظاهر به اسلام می کند و حتی اگر از نفاق درونی او آگاهی داشته باشد را مباح دانسته است و این امتیاز تنها به شخص پیامبر داده شد. همان گونه که احکام دیگری که برای دیگران حرام بود برای ایشان مباح بود مانند ازدواج با بیش از چهار زن آزاده، ازدواج بدون مهر، ادامه دادن به نماز و روزه بدون وضو بعد از بیدار شدن از خواب و احکامی شبیه به اینها که به پیامبر اختصاص داشت ولی بقیه مردم این احکام را باید با شرایط خاص انجام دهند. این سه پاسخی است که به این سؤال که چرا پیامبر دو دختر خود را به ازدواج عثمان درآورد داده می شود. هر یک از این جواب ها خود کافی است و نیازمند به جواب دیگر نیست. خداوند بهتر می داند. و سخنش تمام شد. عاقبت نیکو گوارای وجودش باد.(2)

سید مرتضی رحمه الله در کتاب الشافی گفت: اگر گفته شود: اگر نادیده گرفتن نصّ در مذهب شما کفر محسوب می شود و کافر طبق مذاهب شما جایز نیست که پیش از این ایمان و اسلام آورده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تمام این

1- . توبه / 101
2- . المسائل السرویه: 64 و 62

مسائل واقف بود، چگونه اجازه داد که دخترش را به نکاح کسی در آورد که می داند ایمان قلبی ندارد؟

میگوییم: این طور نیست که هرکس قائل به نصّ بر امیرالمؤمنین باشد دافعین این نص را کافر بداند و نیز این طور نیست که هر کس دافعین نص را کافر بداند قائل به موافات باشد و اینکه شخص کامل در کفر امکان ندارد که قبلا ایمانی داشته باشد. و کسی که قائل به این دو مطلب باشد ممکن است جایز بداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از وضعیت دافعین نص به تفصیل آگاهی نداشته است و اگر از کفر منافقان اطلاع داشته باشد علم به چیزی دارد که موجب تکفیر آنان می شود و اگر هم اطلاعی نداشته باشد جایز دانسته که توبه کنند همان طور که جایز دانسته بر حالت کفر خود بمیرند و این احتمال مانع قطع بر کفر آنان در زمان حال میشود اگر تظاهر به اسلام کنند. اگر هم اثبات شود که پیامبر تمام این جزئیات را می دانست ممکن است قبل از این علم او را به نکاح در آورده است که اگر علمش مقدم بود دختر خود را به نکاح عثمان در نمی آورد؛ زیرا که اگر تاریخی ثابت شود معنایی در علم نیست. تمام.(1)

مؤلف: برخی از سخنان مربوط به این مسأله را در باب اتهامات و افتراها إن شاء الله خواهم آورد.

25. در کتاب المنتقی گوید: از خدیجه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه و قاسم که پیامبر بدین نام کنیه گرفت، و طاهر و طیب متولد شدند. فرزندان پسر در عصر جاهلی فوت کردند و سه دختر پیامبر اسلام را درک کردند و همراه ایشان مهاجرت نمودند. نقل دیگر این گونه است که: طیب و طاهر لقب عبدالله بود و او در زمان اسلام متولد شد. ابن عباس گفت: اولین فرزند پیامبر در مکه قبل از نبوت ایشان قاسم بود و بدین خاطر این نام کنیه پیامبر قرار گرفت. سپس به ترتیب زینب، رقیه، فاطمه، ام کلثوم متولد شدند. در عصر اسلام عبدالله متولد شد و ملقب به طیب و طاهر گشت. مادران تمام این فرزندان ذکر شده

1- . الشافی: 263 و 262

خدیجه دختر خویلد بود. و قاسم اولین فرزندش بود که به رحمت ایزدی پیوست. بعد از او عبدالله در مکه از دنیا رفت. در همین موقع بود که عاص بن وائل سهمی گفت: پیامبر مقطوع النسل است و خداوند هم این آیه را نازل کرد: «إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»(1)

{دشمنت خود بی تبار خواهد بود.} جبیربن مطعم هم این گونه روایت می کند که قاسم دو ساله بود که به رحمت ایزدی پیوست و برخی هم گفته اند یک ساله بوده است و برخی دیگر هم گفته اند که قاسم و طیب هفت روز بیشتر زنده نبودند و عبدلله یک سال بعد از نبوت پیامبر فوت کرد. ولی ابراهیم در سال هشتم هجرت متولد شد و یک سال و ده ماه و هشت روز بیشتر نزیست. و طبق روایت دیگر: فاصله سنی بین فرزندان خدیجه یک سال بود. گفته شده است که تعداد فرزندان پسر خدیجه سه تا و دختران چهار نفر بود. ترتیب این هفت فرزند بدین گونه است: زینب، قاسم، ام کلثوم، فاطمه، رقیه، عبدالله که ملقب به طیب و طاهر گشت و در آخر هم ابراهیم. روایت دیگر این گونه نقل شده که ابتدا قاسم متولد شد. سپس رقیه، ام کلثوم و فاطمه به دنیا آمدند. زینب را به نکاح قاسم بن ربیع العاص در آورد و ثمره زندگی این دو نفر امامه بود که به نکاح مغیره بن نوفل در آورد. سپس از مغیره جدا گشت. علی علیه السلام بعد از شهادت فاطمه سلام الله علیها طبق سفارش این بانوی بزرگوار او را به همسری خود در آورد. زینب سال هشتم هجرت از دنیا رفت. گفته شده است که زینب از ابی عاص صاحب فرزندی به نام علی شد. علی که در دوران خلافت عمر از دنیا رفت. خود ابوالعاص نیز در زمان ولایت عثمان دار فانی را وداع گفت. أمامه در سال پنجاه هجری از دنیا رفت. رقیه به همسری عتبه پسر ابو لهب در آمد و عتبه به سفارش پدرش قبل از رابطه زناشویی او را طلاق داد. عثمان در جاهلیت او را به نکاح خود در آورد و از او صاحب فرزندی به نام عبدالله شد. به همین خاطر به اباعبدالله لقب گرفت. رقیه با عثمان به حبشه هجرت کرد. سپس با او به مدینه آمد و در سال دوم هجری در حالی که پیامبر در جنگ بدر بود وفات یافت. پسرش در سال چهارم هجری در حالی که شش ساله بود فوت کرد. گفته شده:

1- . الکوثر / 3

خروسی چشم این بچه را سوراخ کرد و به همین علت درگذشت. ام کلثوم نیز به همسری عتیبه بن ابی لهب در آمد. و قبل از ازدواج او را طلاق داد. عثمان در سال سوم هجری بعد از رقیه با او ازدواج کرد. این دختر پیامبر هم در شعبان سال هفتم هجری به دیار باقی شتافت. فاطمه سلام علیها سال دوم هجری به همسری علی علیه السلام در آمد و بعد از جنگ بدر او را به خانه خود برد. حسن و حسین و زینب کبری و کلثوم کبری ثمره زندگی این دو بزرگوار است و نور نبوت و عصمت و دین و نسب از فرزندان این بانوی بزرگوار انتشار یافت. و این بانو صد روز بعد از فوت پدر بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت. طبق نقل دیگر سال یازدهم هجری سه روز بعد از ماه رمضان وفات یافت. گفته شده تاریخ وفات آن حضرت زمان دیگری بود. چنان که نقل شده است معاویه، خانه خدیجه دختر خویلد که تا به امروز هم وجود دارد خرید و آن را به عنوان مسجد قرار داد تا در آن نماز بخواند و آن را به همان ساختاری بنا کرد که الان دیده می شود و هیچ گونه تغییری در آن صورت نگرفته است.(1)

26. در کتاب الغرر سید مرتضی رضی الله عنه آمده است که: محمد بن حنفیه از علی علیه السلام نقل کرد که امام فرمود: سخنان بسیاری درباره ماریه قبطی وجود داشت که پسر عمویش جریح او را دیدار می کرد و پیوسته به خانه او آمد و شد داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: این شمشیر را بگیر و حرکت کن. اگر جریح پیش ماریه بود، او را بکش. من گفتم: ای رسول خدا در امر تو مثل سکه داغ شده هستم. آنچه که امر کردید انجام دهم یا اینکه باید شاهد چیزی را ببیند که غایب نمیبیند؟ حضرت فرمود: البته شاهد باید چیزی را ببیند که غایب نمیبیند. من هم شمشیر را به کمر بستم و به طرف جریح رفتم. جریح پیش ماریه بود و من هم شمشیر را از غلاف بر کشیدم. همین که مرا دید قصد مرا فهمید و به طرف نخل خرمایی رفت و از آن بالا رفت و خود را به پشت روی آن انداخت و پایش را بالا برد و متوجه شدم او اخته است و آلت مردانه ندارد. شمشیر را در غلاف فرو بردم و

1- . المنتفی فی مولد المصطفی : باب هشتم

نزد پیامبر آمدم و ایشان را آگاه کردم. حضرت فرمود: خدا را شکر که تهمت و بدی را از ما اهل بیت دور گردانید.

سید مرتضی رضی الله عنه گفت: در این روایت احکام و مسائل عجیبی مطرح می شود. اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه مجوز قتل مردی را صادر می کند که به او تهمتی زده شده است و دلیل و شاهدی هم وجود ندارد؟

جواب این است که ممکن است جریح قبطی از جمله اهل ذمه بوده باشد که از آنان پیمان گرفته شده بود که طبق احکام مسلمانان با آنها رفتار شود و اینکه حضرت به جریح امر کرد ورود نزد ماریه را پایان دهد؛ اما جریح مخالفت کرد و به آن کار پرداخت و این برخلاف عهد و پیمان بسته شده است. و پیمان شکنی از طرف یک کافر به معنای اعلام جنگ است و کسی که اعلام جنگ می کند سزاوار کشته شدن است. اما گفته وی: «بل الشاهد یری ما لا یری الغائب»: بدین معنی است که علم به این موضوع پیدا کند نه اینکه با چشم خود آن را ببیند. زیرا در این موضوع دیدن با چشم میسر نیست. گویی پیامبر فرموده است: فرد حاضر با اندیشه و تدبیر و فراست خود چیزی را درک می کند که غایب درک نمی کند. اگر پیامبر این جمله را بیان نمی کردند در هر صورت قتل جریح واجب بود. و برای پیامبر بین کشتن و نکشتن او اختیار بود که این کار را به علی علیه السلام واگذار نمود. زیرا کشتن او جزء قوانینی نبود که عفو در مورد آن جایز نیست و می بایست اجرا شود، زیرا رهبر مسلمانان اگر کسی را که عهد و پیمانش را با او شکسته است قبل از توبه ببیند جایز است او را بکشد و یا بر او منت بگذارد و او را آزاد کند. در اینجا یکی از احکام مطرح شده این است که انجام دادن دستور رسول خدا وجوبی نیست. زیرا اگر واجب بود مراجعه علی علیه السلام و پرسش و تحقیق نیکو نبود و اینکه او را در پی اثبات امر فرستاد دال بر این است که دستور پیامبر لازم الاجراء نبوده است. از دیگر احکام وارده این است که هیچ اشکالی ندارد که برای اقامه حد یا رفع مجازات به عورت مرد نگاه شود. زیرا برای اینکه بداند مرد اخته است چاره ای جز دیدن عورت او نیست تا مطمئن شود که آلت او را بریده اند یا نه. بر امام هم واجب است درباره کسی که به او تهمت زنا زده اند و ادعا می کند که اخته است تفحص کند و برای

مشخص شدن مسأله به عورت او نگاه کند. همانند این قضیه در جنگ بنی قریظه اتفاق افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که باید هرکس که به او مظنون هستند عانه اش مورد بررسی قرار گیرد تا اگر مو رویانده او را بکشند. اگر جواز نگاه به عورت در هنگام ضرورت وجود نداشت برای امر زنا شاهد طلبیده نمی شد. زیرا هرکس ببیند مردی با زنی است تا با تأمل زیاد وضعیت آن دو را نگاه نکند شهادتش قبول نیست. وقتی که سعد بن عباده از پیامبر پرسید: هرکس زنش را با مردی ببیند آیا او را بکشد؟ حضرت گفت: باید چهار شاهد حاضر سازد. پس اگر این گونه نبود که شاهدان هنگام حضور باید در کار آن زن و مرد تأمل کنند و به عورت آنها نظر کنند حضورشان در حکم غیبتشان بود و شهادت زنا اقامه نمی شد زیرا از شروط آن این است که ببینند آلت مرد در فرج زن فرو رفته است به گونه ای که میل در سرمه دان فرو می رود.

و اگر سؤال شود: چگونه بر علی علیه السلام جایز بوده که از کشتن خودداری کند؟ و از چه جهت وقتی تشخیص داد که او اخته است ترجیح داد که او را نکشد؟ اخته بودن آن فرد چه تأثیری بر حکم قتل گذاشت با وجود اینکه او نقض عهد کرده بود؟

می گوییم: رسول خدا صلی الله علیه و آله کشتن و عدم کشتن جریح را به علی علیه السلام واگذار کرد. او می توانست در هر صورتی او را بکشد اگر چه او را اخته می یافت. زیرا این صفت او را از نقض عهدش خارج نمی ساخت. و تنها به این دلیل ترجیح داد که دست از کشتن او بردارد - امری که اختیارش به او واگذار شده بود - برای آنکه تهمت و شک را درباره مسأله ماریه بر طرف سازد. و به این دلیل که علی علیه السلام مهربان تر از این بود که او را بکشد که باعث می شد ظن در مورد ماریه تحقق یابد و ننگ و عار به او ملحق شود. پس علی علیه السلام نکشتن جریح را سزاوارتر دید.

اما کلمات مشکل: شغر برجلیه: دو پایش را بالا برد. و در اصل این تعبیر برای سگ به کار می رود که پاهایش را برای ادرار کردن بالا می برد. إِنَّهُ أَجَبِّ: یعنی او مقطوع النسل است. زیرا جَبّ به معنی بریدن است. بَعِیرأَجَبّ: شتری که

کوهان او را بریده باشند. و برخی به اشتباه این گونه گمان کرده اند که این کلمه در اینجا به معنای کم گوشتی آلت تناسلی است. زیرا به کار بردن چنین واژه ای در این موقعیت معنا نمی دهد و تنها به این دلیل به کار برده شده که بر صفت اختگی او تأکید کند و اغراق نمایی کند، زیرا أمسَح: در اینجا مبنی بر آن است که آلت مردانه از بیخ بریده شده است و بر معنی أجَبّ: اخته بودن، چیزی را می افزاید که ظاهر است. سخن او پایان پذیرفت و ما متعرض پاسخهایی که به سخنان وی داده شده است نمیشویم و آن را به فهم و درک اهل دقت وامیگذاریم.

ص: 257

باب دوم : شرح حال اجمالی همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و در ضمن آن داستان زینب و زید

آیات:

- وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءكُمْ أَبْنَاءكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِی السَّبِيلَ * ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِی الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا * النَّبِیُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ . (1)

{و پسرخواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار نداده است. این، گفتار شما به زبان شماست، [ولی] خدا حقیقت را می گوید، و او[ست که] به راه راست هدایت می کند. آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید، که این نزد خدا عادلانه تر است و اگر پدرانشان را نمی شناسید پس برادران دینی و موالی شمایند و در آنچه اشتباهاً مرتکب آن شده اید بر شما گناهی نیست، ولی در آنچه دل هایتان عمد داشته است [مسؤولید] و خداست که همواره آمرزنده مهربان است. پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند. }

- وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاء النَّبِیِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِکَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاء النَّبِیِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاء إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِی بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِی بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا * إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ

1- . احزاب / 6 - 4

وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا * وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا * وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِکْ عَلَيْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا * مَّا كَانَ عَلَى النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا * الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا * مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمًا .(1)

{ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است. ای همسران پیامبر! هر کس از شما مبادرت به کار زشتِ آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود. و این بر خدا همواره آسان است. و هر کس از شما خدا و فرستاده اش را فرمان بَرَد و کار شایسته کند، پاداشش را دو چندان می دهیم و برایش روزیِ نیکو فراهم خواهیم ساخت. ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید. اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد. و گفتاری شایسته گویید. و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار مکنید و نماز بر پا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده اش را فرمان برید. خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. و آنچه را که از

1- . احزاب / 40 - 28

آیات خدا و [سخنان] حکمت [آمیز] در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید. در حقیقت، خدا همواره دقیق و آگاه است. مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است. و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد. و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است. و آن گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی، می گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی. با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [در آینده] در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان - چون آنان را طلاق گفتند - گناهی نباشد. و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد. بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست. [این] سنّت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده، و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است. همان کسانی که پیام های خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می کند. محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست. ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست. }

- یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَیْکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَةً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ لِکَیْلَا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا * تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء وَمَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکَ ذَلِکَ أَدْنَى أَن تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَلَا یَحْزَنَّ

وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا * لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِی مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا * إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا * لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا *إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا * إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا * وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا * يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا * لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِينَهِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا.(1)

{ای پیامبر، ما برای تو آن همسرانی را که مَهْرشان را داده ای حلال کردیم. و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده، و دختران عمویت و دختران عمه هایت و دختران دایی تو و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند، و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد-در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد. [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان. ما نیک می دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده ایم، تا برای تو مشکلی پیش نیاید. و خدا همواره آمرزنده مهربان است. نوبت هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده. و بر تو

1- . احزاب / 60 - 50

باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده ای [دوباره] طلب کنی. این نزدیک تر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی شان به آنچه به آنان داده ای خشنود گردند. و آنچه در دل های شماست خدا می داند. و خدا همواره دانای بردبار است. از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست. هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد به استثنای کنیزان. و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است. ای کسانی که ایمان آورده اید! داخل اتاق های پیامبر مشوید. مگر آنکه برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود. [آن هم] بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید. ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید. و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی گردید. این [رفتار] شما پیامبر را می رنجاند [ولی] از شما شرم می دارد. و حال آنکه خدا از حق [گویی] شرم نمی کند. و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دل های شما و دل های آنان پاکیزه تر است. و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید. و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید. چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است. اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید قطعاً خدا به هر چیزی داناست. بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان [همکیش] و بردگانشان گناهی نیست [که دیده شوند]. و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است. خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید. بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است. و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته اند. ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است. و خدا آمرزنده مهربان است. اگر منافقان و کسانی که در دل

هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند. }

تفسیر:

طبرسی رحمه الله گفت: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءكُمْ أَبْنَاءكُمْ» {و پسرخواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار نداده است. } الأدعِیاء جمع دَعِی است به معنای پسر خوانده است. خداوند متعال با این واژه مشخص می کند زید بن حارثه پسر واقعی پیامبر نیست. این آیه در شأن زید بن حارثه بن شراحیل کلبی از قبیله بنی عبدود نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را قبل از نزول این آیه پسر خوانده خود خواند. او یک برده بود و حضرت او را در بازار عکاظ خرید. چون حضرت زید را به اسلام فراخواند، او اسلام آورد. حارثه پدر زید به مکه آمد و به خدمت ابو طالب رسید و عرض کرد: از برادرزاده ات محمد خواهش کن یا زید را بفروشد و یا او را آزاد کند. ابوطالب خواسته حارثه را به پیامبر عرض کرد و ایشان در جواب فرمود: او آزاد است و هر کجا دوست دارد برود. اما زید سرباز زد از اینکه از حضرت جدا بشود. حارثه پدر زید گفت: ای قریشیان! شاهد باشید که زید دیگر پسر من نیست. حضرت در مقابل شاهدان گفتند: ای قریشیان شاهد باشید که زید پسر من است. از آن روز به بعد او را زید بن محمد صدا می کردند. زینب دختر جحش همسر زید بود. وقتی که پیامبر با زینب ازدواج کرد یهود و منافقان گفتند: محمد با زن پسر خود ازدواج کرده است در حالی که مردم را از ازدواج با عروس نهی می کند. خداوند متعال گفت: کسانی که اصل و نسبی ثابت غیر از اصل و نسب شما دارند و شما آنها را فرزند خود می خوانید فرزند واقعی شما نیستند. «ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ» یعنی این گفتار شما که فرزندخوانده انسان فرزند اوست کلامی است که بر زبان شما جاری است؛ اما نزد خدا حقیقت ندارد. «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ» { [ولی] خدا حقیقت را می گوید. } حق چیزی است که اعتقاد به آن واجب است. «وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» یعنی به راه راست هدایت می کند. «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ» وقتی می خواهید پسر خوانده خود را صدا کنید

آنها را به پدرانشان نسبت دهید یا کسی که بر بستر وی متولد شده است. «هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ» این از جهت سخن و حکم نزد خدا عادلانه تر است.

از ابن عمر روایت شده است که گفت: ما زید بن حارثه را زید بن محمد خطاب می کردیم تا اینکه این آیه نازل شد. «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءهُمْ» اگر پدران آنها را با اسم و رسم و خصوصیات نمی شناسید. «فَإِخْوَانُكُمْ فِی الدِّینِ» پس آنها در دین و شریعت برادران شما هستند. پس بگویید: ای برادرم. «وَمَوَالِیکُمْ» پسر عموهایتان یا دوستان شما در دین هستند که یاری به آنها در امور دین واجب است و یا غلامان آزاد شده شما که دورانی مولای آنها بودید. «وَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ فِیمَا أَخْطَأْتُم بِهِ» وقتی از روی گمان و حدس او را به غیر پدرانشان نسبت دهید خداوند به خاطر این ظن، شما را مورد مؤاخذه قرار نمی دهد. «وَلَكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» ولی گناه و اشتباه است اگر عمداً آنها را به غیر پدرانشان نسبت می دهید . برخی گفته اند: هر آنچه که قبل از نهی مرتکب خطا و اشتباه شدید و هر آنچه که بعد از نهی و تذکر عمداً مرتکب اشتباه شدید. «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا» نسبت به گفتار و سخنان اشتباه پیشین شما مهربان است.

«وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» همسران پیامبر برای مؤمنین از نظر وجوب احترام و حرام بودن نکاح با آنها مثل مادران هستند؛ ولی مادران واقعی آنها نیستند. زیرا اگر مادر واقعی مؤمنین باشد دختران آنها حکم خواهران حقیقی مؤمنان را دارد. پس ازدواج مؤمنان با دختران آنها حرام است و دلیل آن هم این است که مؤمنان حق دیدن زنان پیامبر را ندارند و از مؤمنان ارث نمی برند و مؤمنان هم از آنها ارث نمی برند.(1)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ» {ای پیامبر، به همسرانت بگو:} مفسران گفتند: همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله از او تقاضا کردند که از زینت زندگی مادی دنیا بهرمندشان گرداند و از او نفقه بیشتری درخواست کردند و آن زنان به خاطر چشم و همچشمی و حسادت نسبت به یکدیگر پیامبر را میآزردند. پس پیامبر سوگند خورد که یک ماه از آنها کناره گیری کند. سپس آیه تخییر نازل شد. «قُل

1- . مجمع البیان 8: 337 و 336

لِّأَزْوَاجِکَ» که در آن زمان نه نفر بودند: عایشه، حفصه، ام حبیبه دختر ابی سفیان، سوده دختر زمعه و ام سلمه دختر ابی امیه که همگی از قریش بودند. صفیه دختر حیی خیبریه، میمونه دختر حارث هلالیه، زینب دختر جحش اسدیه و آخرین آنها جویریه دختر حارث مصطلقیه است. واحدی با سند از ابن عباس نقل کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با حفصه مشغول صحبت بودند که بین آن دو مشاجره لفظی پیش آمد. حضرت فرمود: آیا میل داری مردی را بین من و تو حَکم قرار دهم؟ گفت: بله. پس پیامبر فرستاد تا عمر حاضر شود. وقتی که عمر به محضر این دو نفر رسید به حفصه گفت: حرف بزن. گفت: ای رسول خدا ! تو سخن بگو؛ ولی تنها سخن حق را بر زبان جاری ساز. عمر به محض شنیدن کلام حفصه دستش را بالا برد و دو بار محکم به صورت او سیلی زد. حضرت به عمر گفت: دست نگه دار. عمر به دخترش گفت: ای دشمن خدا ! پیامبر جز کلام حق سخنی را بر زبان جاری نمی سازد. قسم به خدایی که او را به حق فرستاد اگر احترام حضور ایشان نبود دست خود را نگه نمی داشتم و آنقدر می زدم تا اینکه بمیری. حضرت برخاستند و به حجره خود رفتند و به مدت یک ماه در آن ماندند در حالی که در طول این مدت با هیچ یک از زنانش هم بستر نشد و در همان حجره نهار و شام می خورد. خداوند هم این آیات را نازل کرد: «إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا» اگر خواهان فراخی زندگی دنیوی و افزایش زینت های دنیوی هستید« فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ» با اختیار خود بیایید تا با پرداخت مهریه شما را طلاق دهم. گفته شده با بالا بردن مهریه. «وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا» شما را طلاق بدهم، طلاقی که در آن خصومت و کینه و دعوا نباشد. «وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» اگر خدا و رسولش را انتخاب کردید اطاعت از خدا و رسولش باید همراه با صبر و تحمل شرایط سخت زندگی باشد. «وَالدَّارَ الْآخِرَهَ» و بهشت اعلی را انتخاب کردید «فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ» خدا برای زنانی که شکیبا وخواهان نیکی به پیامبر و مطیع او هستند «مِنکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا» پاداش بزرگی فراهم کرده است.

در تخییر موجود در این آیه اختلاف وجود دارد. برخی گفته اند: این آیه زنان پیامبر را بین دنیا و آخرت مخیر کرده است. پس اگر دنیا را برگزینند طلاق آنها را با

جمله «أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ» { بیایید تا مَهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. } مطرح نموده است.

قول دیگر این گونه است که آیه آنها را بین طلاق و ماندن پیش پیامبر مخیر کرده است. مفسرین در حکم تخییر اختلاف نظر دارند؛

قول اول: اگر مرد زنش را مخیر کند و زن همسر خود را برگزیند در این حالت، چیزی نیست. اما اگر زن، خود را انتخاب کند یک طلاق بر او اجرا می شود.(1)

قول دوم: اگر زن، خود را انتخاب کند با سه طلاق، طلاق داده میشود و اگر شوهر خود را برگزیند یک طلاق داده میشود. (2)

قول سوم: اگر مرد نیت طلاق کند اینها طلاق محسوب می شود و گرنه خیر.(3)

قول چهارم: طلاق با دادن اختیار طلاق به آنها صورت نمی گیرد و حق تخییر طلاق تنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص داده شده است. یعنی اگر زنان پیامبر خود را بر می گزیدند از پیامبر جدا می شدند. یعنی افراد دیگر غیر از پیامبر حق تخییر ندارند و این قول از ائمه علیهم السلام نقل شده است.

«بِفَاحِشَهٍ مُّبَيِّنَهٍ» {کار زشتِ آشکاری} گناه آشکار «يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ» {عذابش دو چندان خواهد بود. } عذاب اخروی «ضِعْفَيْنِ» {دو چندان} دو برابر آن عذابی که زنان دیگر متحمل می شوند. این حکم به این خاطر است که خداوند متعال به زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر جایگاه حضرت، بیشتر از زنان دیگر نعمت بخشیده است و در خانه زنان حضرت وحی نازل گشته است و هرچه نعمت آنها بیشتر باشد معصیت و گناه آنان زشت تر است و به دنبال آن مجازات بیشتری وجود دارد. ابو عبیده گفت: منظور از عذاب دو چندان، سه برابر است، پس سه بار حد جاری میشود. دیگران گفته اند: منظور از ضِعف دو برابر است. بدین معنی که عذاب آنها دو برابر میشود چنان که ثواب اعمال نیکشان دو برابر می شود. چنان که خدا در آیه بعدی فرمود: «نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ» {پاداشش را دو چندان می دهیم. }.

1- . سخن عمر بن خطاب و ابن مسعود است و ابوحنفیه و پیروان او هم این همین عقیده را دارند.

2- . سخن زید بن ثابت است و مالک نیز همین عقیده را دارد.

3- . سخن مذهب شافعی است.

«وَ کَانَ ذَلِکَ» و عذاب گناه «عَلَی اللَّهِ یَسِیرًا» بر خدا آسان و راحت است. «وَمَن یَقْنُتْ مِنکُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ» {و هر کس از شما خدا و فرستاده اش را فرمان بَرَد.} القَنُوت: اطاعت و فرمانبرداری. برخی گفته اند: مراقبت و ملازمت در اطاعت. ابوحمزه ثمالی از زید بن علی نقل کرد که گفت: من امیدوارم برای هر کدام از نیکوکاران ما دو پاداش در نظر گرفته شود و ترس از این دارم که عذاب گنهکاران ما دو برابر باشد. ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام نقل کرد که مردی در حضور امام فرمود: شما از اهل بیتی هستید که مورد رحمت و آمرزش خدا قرار گرفته اید. امام ناراحت شدند و فرمود: ما سزاوارتریم به اینکه آنچه خدا درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی کرد درباره ما نیز عملی کند. ما معتقدیم که خداوند نیکوکار از ما را دو برابر اجر می دهد و بدکاران ما نیز دو برابر عذاب می بینند. نه آنگونه که تو پنداشتهای. سپس آن دو آیه را تلاوت کردند.

«وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا کَرِیمًا» {و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت.} بلند مرتبگی و رفعت منزلت «لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاء» {شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید.} ابن عباس گفت: خدا می گوید ای زنان پیامبر ارزش و مرتبه شما در نزد من مثل سایر زنان صالح دیگر نیست. «إِنِ اتَّقَیْتُنَّ» {اگر سر پروا دارید.} البته برتری زنان پیامبر بر زنان دیگر به شرط داشتن تقوی است و صرف پیوند با رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی تواند ملاک باشد. «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» { پس به ناز سخن مگویید.} در برابر مردان، لحن سخنتان را نازک نکنید و با لحنی لطیف و نرم گونه سخن مگویید؛ بگونه ای که باعث شود مردان بیگانه به شما طمع بورزند. یعنی مانند زنانی که میل و رغبت به مردان دارند رفتار نکنید. «فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ» {تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد.} مردانی که ریاکار و فاسق هستند. برخی گفتهاند منظور میل جنسی و شهوت زنا است. «وَقُلْنَ قَوْلاً مَّعْرُوفًا» {و گفتاری شایسته گویید.} سخنی معمولی و مستقیم که مدلولش واضح باشد و شک و شبهه و تهمتی به همراه نداشته باشد. «وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ» {و در خانه هایتان قرار گیرید.} واژه «قَرْنَ» فعل امر از قرار یا از وقار است. اگر از واژه قرار گرفته شده باشد امر أقرَرنَ بوده است که به خاطر اجتماع دو راء یکی از آنها حذف شده است.

سپس علامت فتحه فاء الفعل به عین الفعل - قاف - انتقال داده شده و همزه وصل نیز حذف شده است. بدین معنا که در منزل های خود قرار بگیرید و بمانید. اگر هم از واژه وَقَرَ یَقِرُ مشتق شده باشد بدین معناست که با وقار و با متانت باشید.

«وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّهِ الْأُولَی» مثل زنان عصر جاهلیت بیرون نیایید و زیورآلات خود را ظاهر نسازید، چنانکه زنان جاهلی رفتار می کردند. برخی از مفسران تَبَرُّج را با تبختر و تکبر راه رفتن معنا کرده اند. برخی نیز گفته اند: آنها نقاب را بر سرهای خود می انداختند و تمام سر را نمی پوشاندند. پس گردنبند و گوشواره هایشان قابل رؤیت بود. منظور از الجاهلیه الاولی دوران قبل از اسلام است. برخی دیگر آن را به معنی فاصله زمانی بین حضرت آدم و حضرت نوح علیهما السلام که هشتصد سال بوده دانسته اند. و نیز گفتهاند: فاصله زمانی بین عیسی مسیح علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله. از شعبی نقل شده و گفته است: این اقتضا نمیکند که بعد از آن در اسلام جاهلیت باشد، زیرا جاهلیت، اسمی است برای زمان پیشتر، چه زمان دیگری از آن متأخر باشد یا نباشد. و برخی گفته اند: «تبرج الجاهلیه الاولی» آورده شده، زیرا مردان دوران جاهلی به زنان خود این اجازه را می دادند که به غیر از شوهر یک مرد هم به عنوان دوست اختیار کنند و نیم تنه پایین را به شوهر و نیم تنه بالا را به دوست خود اختصاص می داد تا او را ببوسد و در آغوش بگیرد.

مؤلف: تفسیر آیه تطهیر در جلد نهم بحار الانوار بیان خواهد شد.

«وَ اذْکُرْنَ» ای زنان پیامبر خدا را سپاس گویید به خاطر اینکه در خانه هایی استقرار یافته اید که در آن قرآن و احادیث نبوی خوانده می شود یا آیات قرآن و احادیث را حفظ کنید و شما باید آن را برای همیشه مورد توجه قرار دهید تا به موجب آن عمل کنید. مقاتل گفت: وقتی اسماء دختر عمیس با شوهرش جعفر بن ابی طالب از حبشه بازگشت به خدمت زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: آیا درباره ما زنان هم آیه ای نازل شده است؟ گفتند: نه. اسماء بعد از اینکه پاسخ منفی شنید به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا آیا زنان همیشه باید محروم و در زیان باشد. حضرت فرمود: چطور؟

گفت: به خاطر اینکه از آنان به نیکویی یاد نشده است چنانکه از مردان یاد شده است، خداوند هم این آیه را فرستاد. «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ و المسلمات» مردان و زنانی که خدا را خالصانه اطاعت می کنند یا اسلام آوردند یا تسلیم اوامر الهی شدند و فرمانبردار خدا هستند. «وَالْمُؤْمِنِينَ و المؤمنات» مردان و زنانی که یگانگی خداوند را تصدیق کردند و به خدا ایمان آوردند. «وَالْقَانِتِينَ و القنتات» مردان و زنانی که همواره اعمال نیک و شایسته انجام می دهند یا بدان فرا می خوانند. «وَالْخَاشِعِينَ و الخاشعات» مردان و زنانی که در برابر خداوند متواضع و فروتن هستند. «وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ و الحافظات» مردان و زنانی که از عمل زنا و ارتکاب اعمال گناه آلود اجتناب می کنند و خود را پاک نگه می دارند. «وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ کثیرا و الذاکرات» {و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند.}

از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: هرکس که بر ذکر تسبیحات فاطمه زهرا علیها السلام مداومت بورزد جزء افرادی خواهد بود که خداوند را بسیار یاد می کنند.(1)

آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ» {و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد.} درباره زینب دختر جحش اسدی، دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشت که حضرت از او برای غلامش زید بن حارثه خواستگاری کرد. زینب ابتدا گمان کرد حضرت برای خودش خواستگاری می کند. ولی وقتی فهمید برای زید بن حارثه از او خواستگاری کرده است، سرباز زد و قبول نکرد و گفت: من دختر عمه تو هستم و تن به این وصلت نمی دهم، برادرش عبدالله بن جحش نیز چنین گفت. خداوند این آیه را فرستاد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ» یعنی عبدالله و خواهرش زینب. وقتی این آیه نازل گشت: زینب گفت: ای رسول خدا اختیار من به دست توست و من تحت فرمان شما هستم. برادرش نیز چنین گفت. حضرت نیز او را به همسری زید در آورد و زید نیز با او ازدواج کرد. حضرت نیز ده دینار و شصت درهم به عنوان مهریه، روبنده، ملحفه، جامه و پیراهن زنانه، پنجاه مد طعام، سی پیمانه خرما برای زینب

1- . مجمع البیان 8: 358 و 356 و 354 و 353

فرستاد. از ابن عباس، مجاهد و قتاده روایت شده است که زینب گفت: تعدادی از مردان قریش از من خواستگاری کردند، من هم خواهرم حمنه را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادم تا نظر حضرت را جویا شوم. حضرت نیز زید را برگزید. خواهرم بسیار ناراحت شد و گفت: دختر عمه ات با غلام تو ازدواج کند؟ حمنه سخن پیامبر را به من گزارش داد و من بسیار ناراحت گشتم و بیشتر از خواهرم در غضب بودم؛ تا اینکه این آیه نازل گشت. به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغام فرستادم و گفتم: مرا به نکاح هر کس که دوست داری در بیاور. پس مرا به همسری زید درآورد. برخی گفته اند: که این آیه درباره ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط نازل گشت که خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید. حضرت نیز گفت: امر او را قبول کردم و او را به زید بن حارثه نکاح نمود. کلثوم و برادرش ناراحت شدند و گفتند: ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را می خواستیم اما ما را به نکاح غلام خود درآورده است. ابن زید گفت: «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ» هرگاه خدا و رسولش امر و حکمی را واجب دانستند. «أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ». برای آنان اختیاری باشد «مِنْ أَمْرِهِمْ». خلاف اختیار خدا. «وَإِذْ تَقُولُ» و به یاد آور ای محمد هنگامی که می گفتی «لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ» به کسی که خدا او را هدایت کرد. «وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» {و تو [نیز] به او نعمت داده بودی.} با آزاد گذاشتن او. برخی گفته اند: منظور زید بن حارثه است که محبت او را در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله افکند و او را پسر خوانده خود خواند. «أَمْسِکْ عَلَيْکَ زَوْجَکَ» {همسرت را پیش خود نگاه دار.} منظور زینب است که حضرت به زید فرمود: زینب را نگه دار و او را طلاق نده. این قسمت از آیه بیانگر آن است که بین زید و زینب اختلاف پیش آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زید نصیحت کرده که زینب را نگه دار. «وَاتَّقِ اللَّهَ» در جدا شدن از زینب و آسیب رساندن به او از خدا بترس. «وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» {و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.} آن چیزی که در درون خودش پنهان می کرد این بود که اگر زید زینب را طلاق داد او را به نکاح خود در آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از سرزنش مردم می ترسید

که بگویند: پیامبر به زید امر کرد که زینب را طلاق دهد سپس به نکاح خود درآورد. روایت شده است که مسأله ای که در درون خودش پنهان می کرد آن بود که خداوند متعال به پیامبراطلاع داد که زید زینب را طلاق خواهد داد و او یکی از همسران پیامبر خواهد شد. پس وقتی زید آمد و به حضرت عرضه داشت: من قصد طلاق زینب را دارم. حضرت فرمود: همسرت را نگه دار. خداوند سبحان هم گفت: به چه دلیل تو گفتی: همسرت را نگه دار در حالی که من به تو اطلاع دادم که زینب همسر تو خواهد شد. این روایت از امام سجاد علیه السلام نقل شده است و این تفسیر با آیات قرآن همخوانی دارد. زیرا خداوند متعال اعلام کرد که چیزی را که پیامبر مخفی داشته آشکار خواهد کرد و غیر از ازدواج پیامبر با زینب چیزی را آشکار نکرد و فرمود: «زَوَّجْنَاكَهَا» {وی را به نکاح تو درآوردیم.} و اگر آنچه پیامبر پنهان کرد محبت زینب یا درخواست طلاق او بود به یقین خداوند با وعده ای که به او داده بود آن را آشکار میکرد. پس این جمله پیامبر که فرمود: او را نگهدار، دلالت بر این می کند که پیامبر می ترسید مورد سرزنش قرار گیرد. و کتمان آنچه که خداوند به او اطلاع داده بود به این دلیل بود که پیامبر شرم داشت از اینکه به زید بگوید: زنی که در خانه توست روزی زن من خواهد شد.

بلخی گفت: برخی نیز گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از زینب خوشش آمد پس طلاق او را آرزو کرد تا با او ازدواج کند و او این مسأله را پنهان داشت. زیرا طبع انسان بر آرزو سرشته شده است و هیچ اشکالی ندارد کسی چیزی را آرزو کند که آن را دوست دارد. برخی نیز گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله این مسأله را پنهان داشت که اگر زید زینب را طلاق دهد زینب را به عقد خود در می آورد. چرا که او دختر عمه اش بود و می خواست با ازدواج کردن با او، از او حمایت کند چنان که مردمان نسبت به خویشاوندانشان میکنند. از جبائی نقل شده است که: خداوند متعال مردم را آگاه کرد از اینکه پیامبر پیوند زینب با خود را پنهان داشت تا ظاهر پیامبر با باطنش مطابقت داشته باشد. نقل شده است که: وقتی زید زینب را طلاق داد رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست با زینب ازدواج کند؛ ولی از ترس گوشه و کنایه های مردم تصمیم گرفت با او ازدواج نکند. پس خداوند

این آیه را نازل کرد تا به خاطر ترس از مردم از انجام عمل مباح جلوگیری نکند. و منظور از «وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» {خدا سزاوارتر است که از او بترسی.} ترس ناشی تقوا نیست. زیرا محمد صلی الله علیه و آله حق پرهیزگاری خداوند را به جا می آورد و در هر جا که ملزم به رعایت تقوی بود او تقوای الهی پیشه کرد. پس منظور خداوند ترس از روی شرم و حیا بود. زیرا شرم و حیا بر اخلاق کریمه حضرت غالب بود. چنانکه خداوند متعال فرمود: «إِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِی مِنکُمْ» {این [رفتار] شما پیامبر را می رنجاند [ولی] از شما شرم می دارد.}

گفته شده است: زینب زنی شریف و بزرگوار بود و پیامبر او را به ازدواج زید غلام خود در آورد و با این ترتیب تا حدودی دچار ننگ و عار شد. بر این اساس پیامبر قصد داشت با ازدواج با زینب، بر شرافت و افتخار او بیفزاید، زیرا ایشان سبب ازدواج آنان بود؛ پس تصمیم گرفت بعد از این که زید او را طلاق داد با او ازدواج کند. ابی مسلم روایت کرده است که: عرب پسرخواندگان خود را به منزله پسرانشان به حساب می آوردند و او را محرم خود می دانستند. محمد صلی الله علیه و آله خواست این طرز فکر و سنت جاهلی را منسوخ کند و ازدواج با زینب به این هدف را کتمان میکرد تا مردم نگویند: پیامبر با عروس خود ازدواج کرده است و به پیامبر تهمتی را بزنند که از آن مبرا بود. بدین خاطر فرمود: «أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ» {همسرت را پیش خود نگاه دار.} شاهد این تفسیر کلام بعدی خداوند متعال است: «فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا» یعنی وقتی که زید کام خود را برگرفت و نیاز خود را برطرف ساخت او را طلاق داد و مدت عده زینب تمام شد و دیگر میل و رغبتی به او نداشت و از جدایی زینب هم دلتنگ نبود. قضاء در این آیه به معنای دست کشیدن از کاری به طور کامل است. ما بعد از آن به تو اجازه دادیم که با زینب ازدواج کنی و ما این کار را فقط به خاطر توسعه بر مؤمنان کردیم تا مردم فکر نکنند که ازدواج با همسران طلاق گرفته پسرخواندگان گناه است؛ البته وقتی که پسرخواندگان از ایشان کام گرفته و ایشان را ترک گفتند. «وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً» یقینا امر خدا اجرا می شود. در حدیث آمده است که زینب بر سایر زنان رسول خدا صلی

الله علیه و آله فخر می فروخت و می گفت: مرا خداوند به نکاح پیامبر درآورد و شما را اولیائتان.

ثابت از انس بن مالک روایت کرده است که: وقتی عده زینب به اتمام رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به زید گفت: برو و از زینب برای من خواستگاری کن. زید گفت: من نزد زینب رفتم و گفتم: ای زینب بشارت بده رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاده است تا از تو برای ایشان خواستگاری کنم. بعد این آیه «زَوَّجْنَاكَهَا» نازل گشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به سبب نزول این آیه بدون اینکه جواب زینب را بشنود با او ازدواج کرد.

در روایت دیگری چنین نقل شده است: زید گفت: همین که وارد خانه زینب شدم دیدم داشت به خمیر خود خمیرمایه می زد. وقتی او را دیدم در نظرم بزرگ جلوه کرد و نتوانستم به او نگاه کنم. هنگامی که فهمیدم رسول خدا از او خواستگاری کرده به او پشت کردم و گفتم: ای زینب! تو را بشارت باد. رسول خدا از تو خواستگاری کرده است. زینب با شنیدن این جمله خوشحال شد و گفت: من دست به کاری نمی زنم مگر اینکه خداوند مرا دستور دهد و سپس به محراب خود رفت و این آیه «زَوَّجْنَاكَهَا» نازل گشت. حضرت نیز با زینب ازدواج کرد و از او کام گرفت و ولیمه ای ترتیب داد که در ازدواج با هیچ یک از همسرانش چنین ولیمه ای را تهیه نکرده بود، زیرا در ازدواج با زینب گوسفندی را ذبح کرد و به مردم نان و گوشت داد و بساط مهمانی تا پهن شدن روز داشت. از شعبی نقل شده است که: زینب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: من به خاطر سه چیز افتخار می کنم که زنان دیگر تو از آن محروم هستند: اول اینکه جد من و تو یکی است. دوم اینکه خداوند در عرش مرا به نکاح تو درآورد. سوم اینکه قاصد این ازدواج جبرئیل بوده است.

«مَّا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ» بر پیامبر گناه و حرجی نیست. «فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ» {در آنچه خدا برای او فرض گردانیده.} بر ازدواج پیامبر با زن پسرخوانده خود که بر او حلال شده است یا بر پیامبر ازدواج با زینب را واجب کردیم تا حکم دوران جاهلیت درباره پسرخواندگان باطل شود. «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ» {[این] سنّت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده.} یعنی سنّت

پیامبران گذشته و روش و شریعت آنها در امر ازدواج و کنار رفتن موانع جلوی آنها و مردمانشان به سبب مواردی که خداوند سبحان برای آنها حلال نمود. برخی گفتهاند: یعنی در کثرت ازدواج همان گونه که داوود و سلیمان چنین سنت هایی را رواج دادند. داوود علیه السلام صد زن داشت و سلیمان سیصد زن اختیار کرد و هفتصد - سریه - کنیز داشت. گفتهاند: خداوند با تعبیر سنت اشاره فرموده که ازدواج از سنت پیامبران است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ازدواج سنت من است، هرکس از ازدواج روی گرداند از سنت من اعراض نموده است. «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» خداوند هر آنچه که بر پیامبرانش نازل می کند خواستار اجرای بی کم و کاست آن است. «وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» در ادای وظیفه و تبلیغ اوامر الهی از غیر خدا نمی ترسند. برخی گفته اند: پس چگونه درباره پیامبر ما صلی الله علیه و آله گفته می شود: «وَتَخْشَى النَّاسَ» از مردم میترسی؟ جواب آن است که این سخن مربوط به تبلیغ نیست و تنها ترس از گفتار زشت است. زیرا انسان عاقل همان طور که خود را از گزند و آسیب حفظ می کند از اینکه مورد گمان بد مردم هم قرار بگیرد و پشت سر او حرف های زشت زده شود هم پرهیز می کند و این مسأله ربطی به تکلیف و وظیفه ندارد. «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» {و خدا برای حسابرسی کفایت می کند.} ما حافظ و نگهبان اعمال مردم هستیم و اعمال کوچک و بزرگ آنها را محاسبه و مجازات می کنیم. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب دختر جحش ازدواج کرد مردم گفتند: محمد با همسر پسر خود ازدواج کرد، پس خداوند در رد سخنان آنها گفت: «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ» {محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست.} که تفسیر آن برای شما بیان شد.(1)

«اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ» یعنی زنانی که مهرشان را اعطا کردی. «وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ» از کنیزان «مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ» زنانی که از غنایم جنگی و هدایا به تو بخشیدیم. ماریه قبطی مادر ابراهیم از غنایم جنگی بود و صفیه و جویریه که جزء هدایا بودند و پیامبر آنها را آزاد نمود و با این دو ازدواج کرد. «وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ

1- . مجمع البیان 8: 361 و 359

عَمَّاتِکَ» {و دختران عمویت و دختران عمه هایت} زنان قریش «وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ» {و دختران دایی تو و دختران خاله هایت} زنان قبیله بنی زهره «اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ». زنانی که همراه تو از مکه به مدینه مهاجرت نمودند. این آیه قبل از حلال کردن زنان غیر مهاجر نازل گشت؛ بعد شرط هجرت در حلال کردن نسخ شد. «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ» {و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد.} ما بر تو حلال کردیم زنی که خدا را به یگانگی تصدیق نمود و خودش را بدون مهریه به تو بخشید و زن غیر مؤمن اگر خودش را به تو بخشید حلال نمی باشد. «إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا» اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به زن مؤمن تمایل پیدا کرد و خواست با او ازدواج کند. «خَالِصَةً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ» این نوع ازدواج مخصوص تواست و برای مؤمنین نیست. ابن عباس گفت: خدا می گوید: ازدواج با زن مؤمن بدون مهر برای تو حلال است و بر غیر تو حرام می باشد و این یکی از ویژگی های پیامبر در امر ازدواج است. فقط برای پیامبر عقد نکاح با لفظ هبه جایز است و دیگران از چنین خصیصه ای برخوردار نیستند. در مورد اینکه آیا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی وجود داشته که خودش را به او ببخشد یا نه اختلاف نظر وجود دارد. در پاسخ ابن عباس و مجاهد گفته اند: زنی وجود نداشت که خودش را به پیامبر ببخشد. نقل دیگر از ابن عباس و قتاده این است که: میمونه دختر حارث بدون مهر خود را به حضرت بخشید. شعبی گفته است: او ام المساکین زنی از انصار بود که او را به نام زینب دختر خزیمه خطاب می کردند. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: او ام شریک دختر جابر اسدی بود. عروه بن زبیر نقل کرد: آن زن خوله دختر حکیم بود. برخی نیز گفته اند: وقتی خوله خود را بدون مهر به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید، عایشه گفت: چه شده که زنان بدون هیچ مهریه ای خود را می بخشند؟ بعد این آیه نازل شد. عایشه گفت: خداوند، شتابان مطابق میل تو عمل می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تو هم خدا را اطاعت کنی، شتابان به میل و خواهش تو عمل می کند.

«قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ» یقینا ما احکامی مانند مهر و ازدواج با تعداد معینی از زنان بر مؤمنان مقرر کردیم؛ اما برای راحتی تو آن احکام را از

دوش تو برداشتیم. «وَمَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ» و آنچه که ما در مالکیت کنیزان بر مردان تکلیف کردیم احکامی مانند خریدن با وجه معلوم، بخشش و ارث و مالکیت است و ما غیر از اینها چیزهایی را برای تو حلال کردیم و برای دیگران حرام نمودیم. این است که تو حق داری او را برای خود برگزینی و ما این حکم را فقط مخصوص تو ساختیم به خاطر مصلحتی که دیدیم و ناآگاهانه و بدون قصد چنین حکمی را قرار ندادیم. «لِکَیْلَا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ» برای تنزیه ساحت مقدس پیامبر از فشار و گناه. «وَ کانَ اللهُ غَفُوراً» خداوند نسبت به گناهان بندگان خود آمرزنده است. «رَّحِیمًا» نسبت به مردم یا تو در رفع گناه و ممنوعیت مهربان است.(1)

«تُرْجِی مَن تَشَاء» {نوبت هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تأخیر انداز.} این آیه زمانی نازل شد که برخی از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از او خواستند نفقه آنان را افزایش دهد و فراخی زندگی را برایشان مهیا کند. پس پیامبر هم به مدت یک ماه آنها را ترک کرد. تا اینکه آیه تخییر نازل گشت. طبق این آیه خداوند به پیامبر دستور داد تا زنان را بین انتخاب دنیا و آخرت مخیر گرداند و کسی که دنیا را برگزید رها کند و کسی که خدا و رسولش را برگزیند بپذیرد و به خود نزدیک گرداند و آنها مادران مؤمنان خواهند بود و هرگز بعد از پیامبر نباید ازدواج کنند. اینکه پیامبر هر کدام از زنان را که بخواهد به خود نزدیک گرداند و هر کدام را می خواهد نوبتش را به تأخیر اندازد. هم چنین رعایت حق تقسیم از رسول خدا ساقط شود. یا برخی از زنان را بر برخی دیگر در عطا و نفقه و آمیزش ترجیح دهد و یا اگر پیامبر می خواهد بین آنها به طور مساوی رفتار کند. و خلاصه اینکه این تقسیم به عهده پیامبر گذاشته شد تا هرگونه که دوست دارد عمل کند و این از خصایص نکاح پیامبر بود و تمام زنها با این شرط پیامبر را برگزیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بین آنها سازش و صلح ایجاد کرد جز یکی از زنان به نام سوده دختر زمعه که خواست او را طلاق دهد ولی بعد از اینکه از سهم خود گذشت و روز - حق همخوابگی - خود را به عایشه بخشید پیامبر راضی شد که او را طلاق ندهد.

1- . مجمع البیان 8: 365 و 364

این روایت از ابن زید و دیگر مفسران نقل شده است. روایت دیگر این گونه نقل شده است که وقتی آیه تخییر نازل گشت زنان پیامبر ترسیدند که پیامبر آنها را طلاق دهد گفتند: ای رسول خدا! برای ما از مال و جانت هرچه قدر که می خواهی برای ما سهمی قرار بده و ما را به حال خودمان واگذار. سوده، صفیه، جویریه، میمونه و ام حبیب از جمله زنانی بودند که این تقاضا را کردند و پیامبر هرگونه که خواست برای آنها تقسیم کرد. عایشه، حفصه، ام سلمه و زینب از جمله زنانی بودند که پیامبر آنها را به خود نزدیک گرداند و بین آنها به طور مساوی تقسیم کرد و هیچ کدام از آنان را به دیگری ترجیح نداد. «تُرْجِی» به تأخیر بیفکن «مَن تَشَاء» هر کدام از زنانت که می خواهی «تُؤْوِی» در پناه و کنف خود قرار بدهی «إِلَیْکَ مَن تَشَاء» هر کدام از زنانت . معانی و تفاسیر مختلفی در این باره ارائه شده است؛

اول: قتاده گفت: منظور این است که نوبت کسی را که مؤخر است مقدم، و آن کس را که مقدم است به تأخیر بیندازد. و هر که را که می خواهد در تقسیم بندی حق قسم (حق هم خوابگی) شریک کند و هر که را می خواهد از این تقسیم بندی محروم کند. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بین همسران خود تقسیم کرد و خداوند هم به او اجازه داد که اگر می خواهد تقسیم بندی را ترک گوید.

دوم: مجاهد و جبائی و ابی مسلم گفتند: منظور این است که از هر کدام از زنان که می خواهی کناره گیری کن بدون آنکه آنها را طلاق بدهی و هر کدام از زنان که متارکه کرده، دوباره او را به خود نزدیک کن بدون اینکه تجدید عقد کنی.

سوم: ابن عباس گفت: منظور این است که هر کدام از زنان را که می خواهی طلاق بده و هر کدام از آنان را که می خواهی نگهدار.

چهارم: حسن گفت: هر کدام از زنان امتت را که نمی خواهی به نکاح خود در نیاور و با هر کدام از آنان که می خواهی ازدواج کن. حسن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه از زنی خواستگاری می کرد دیگر کسی غیر از پیامبر حق نداشت که از او خواستگاری کند تا این که حضرت با او ازدواج کرده یا او را ترک کند.

پنجم: زید بن اسلم و طبری گفتند: خداوند به پیامبر می فرماید: هر کدام از زنان مومنی که خودشان را به تو میبخشیدند را میخواهی قبول کن و به خود نزدیک گردان و هر کدام از آنان را که میخواهی رها کن و نپذیر. امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کدام از زنان را که دور می کرد و نمیپذیرفت در حقیقت طلاقش داده بود و هر کدام از زنان را که می پذیرفت و منزل می داد در واقع با او ازدواج کرده بود و او را نگه می داشت. «وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ» {و بر تو باکی نیست اگر هر کدام از زنان را که ترک کرده ای دوباره طلب کنی} یعنی اگر بخواهی زنی را که ترک کرده ای به خود نزدیک کنی هیچ سرزنش و عیبی بر تو نیست. خداوند متعال پیامبر را در ترک نوبت هر یک از زنان و به تأخیر انداختن نوبت آنها و جماع با هر کدام از زنان بدون اینکه نوبت او باشد و کناره گیری از هر کدام از زنان و بازگرداندن زنی که قبلا ترک کرده بود مجاز گذاشت.

خداوند متعال پیامبر را در این حکم بر دیگر مردم برتری داد: «ذَلِكَ أَدْنَى أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ» {این نزدیک تر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی شان به آنچه به آنان داده ای خشنود گردند.} ابن عباس و مجاهد در تفسیر این آیه روایت کرده اند که: زنان هرگاه بدانند که تو بعد از کناره گیری از آنان دوباره آنها را برای جماع طلب می کنی، شادمان می گردند و از این برابری و برتری دادن که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده است راضی و خشنود می گردند. زیرا آنها می دانند که طلاق داده نشده اند. قتاده این گونه روایت کرده است که: این تقسیم بندی برای خود زنان بهتر است و کمتر ناراحت میشوند هرگاه بدانند که خداوند متعال این اجازه را به تو داده است و از عملکرد پیامبر در این تقسم بندی و برتری دادن خشنود می گردند. در روایت جبایی روشنی چشم تعبیر به شادی و سرور گشته است: هرگاه تو از یکی از زنان کناره گیری کردی و نوبتش را به تأخیر افکندی تو باید او را در پناه خود قرار دهی و به خود نزدیک گردانی که این رفتار تو او را شاد و خوشحال می سازد. برخی روایت کرده اند که اجازه از طرف خداوند آنها را شادمان می کند و منجر به رضایت و خشنودی

آنان می شود. به خاطر اینکه می دانند در اطاعت از خداوند، ثواب و پاداش نصیب آنها می گردد. هرچند که پیش از این ناراحت می شدند و برتری دادن یکی بر دیگری و کناره گیری از یکی از آنان را حمل بر علاقه تو به برخی از آنان می کردند. «وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ» {و آنچه در دل های شماست خدا می داند.} خداوند از خشنودی و نارضایتی شما و تمایلتان به برخی از زنان در مقابل زنان دیگرتان آگاه است. «وَکَانَ اللَّهُ عَلِیمًا حَلِیمًا» خداوند به مصلحت مردم آگاه تر است. «حلیماً» خداوند در رسیدگی به مجازات آنها بردبار است و در عقوبت آنان عجله نمی کند. «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء» {از این پس، دیگر [گرفتن] زنان بر تو حلال نیست} بعد از زنانی که ما آنها را برای تو حلال نمودیم و گفتیم: «إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ» . ابی کعب، عکرمه و ضحاک چنین گفته اند: زنانی که بر تو حلال گرداندیم شش قسم هستند: زنانی که مهریه آنها را پرداخت کرده ای، دختر عموها، دختر عمّه ها، دختر دایی ها، دختر خاله هایش و زنانی که همراه او به مدینه مهاجرت کردند و زنانی که خودشان را بخشیده اند و بقیه زنان غیر از اینها بر او حلال نمی باشند؛ و تو با هر تعداد از آنها که بر تو حلالند می توانی ازدواج کنی.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: منظور از زنان دیگر زنان محرمی است که در - آیه بیست و سوم - سوره نساء نام برده شده است. برخی نیز گفته اند: منظور این است که زنان یهودی و نصرانی بر تو حلال نمی باشد. «وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» {[گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست.} تو نمی توانی زنانی را که به نکاح در آوردی طلاق دهی و به جای آنان زنانی دیگر اختیار کنی. زیرا آنها مادران مؤمنان هستند و تو تنها می توانی از بین زنانت آنها که کنیزان تو هستند و برای تو حلال شدهاند را آزاد کنی. برخی روایت کرده اند: این آیه بدین معناست که بعد از زنانی که تو برگزیدی و آنها نیز خدا و رسول را برگزیدند که همان نه زن نامبرده هستند زنان دیگر برای تو حلال نیستند. و تو تنها می توانی با آن زنان باشی و نمی توانی به جای آنها زنان دیگری را برگزینی. «وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ» اگر چه از زنی خوشت آمد و به او علاقه مند شدی. به عنوان پاداشی برای آنان که خدا و رسولش را برگزیدهاند. برخی روایت کرده اند:

اسماء دختر عمیس زنی بود که بعد از شهادت شوهرش جعفر بن ابی طالب پیامبر از او خوشش آمد. ضحاک نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله منع گردید از طلاق زنی که پیامبر را اختیار کرده چنانکه او مأمور شد زنی که ایشان را انتخاب نکرده طلاق دهد. این نوع تحریم ازدواج مخصوص رسول خدا بود و دیگر افراد را شامل نمی شد. همچنین گفته شده است این آیه منسوخ شد و بعد از آن به او اجازه داده شد که با هر که می خواهد ازدواج کند. از عایشه نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دنیا را ترک نگفت مگر اینکه ازدواج با هر زنی که می خواست برای او حلال شد.

«وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» {[گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست.} در معنای آن همچنین گفته شده است: عرب با همسرانشان معامله می کردند به این گونه که یکی از مردان همسر خود را به مردی می بخشید و در عوض زن او را می گرفت که از این کار نهی شدند.

«وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ» {هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد.} از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: منظور از این کلام الهی این است که اگر تو از زنی خوشت آمد و آن زن جزء زنانی بود که بر تو حرام گرداندیم دیگر آن زن برای تو حلال نمی باشد.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا» خدا دانا و ناظر است. «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا» {ای کسانی که ایمان آورده اید، داخل اتاق های پیامبر مشوید.} در این آیه خداوند سبحان مؤمنان را نهی می کند از اینکه بدون اجازه وارد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بشوند؛ ولی اگر شما را به خوردن غذا دعوت کرد، وارد خانه او شوید. «غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ» {[آن هم] بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید.} زودتر از موعد نیایید که منتظر آماده شدن غذا باشید. در نتیجه در منزل حضرت مدت زمان بیشتری بمانید و وقت او را تلف کنید. گفته شده است: أنی الطعام یأنی: هرگاه غذا پخت و آماده خوردن شد. بدین معنا که قبل از زمان پخت غذا وارد خانه پیامبر نشوید تا مجبور شوید در انتظار پخت غذا بمانید و اقامت شما به طول بینجامد. «وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا» { ولی هنگامی که دعوت شدید

داخل گردید، و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید.} هر گاه غذا را تناول فرمودید پراکنده شوید و از خانه بیرون روید. «وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ» {بی آنکه سرگرم سخنی گردید.} بعد از اینکه غذا را صرف نمودید ننشینید که با یکدیگر هم کلام شوید و صحبت کنید تا او را سرگرم سازید و خانه او را محل گفت و شنودهای خود قرار دهید. خدا در آیه بعد مطلب را روشن تر بیان می کند: «إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِی النَّبِیَّ فَيَسْتَحْيِی مِنكُمْ» {این [رفتار] شما پیامبر را می رنجاند [ولی] از شما شرم می دارد.} اقامت طولانی مدت شما در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزار می دهد به خاطر اینکه خانه حضرت کوچک و تنگ است ولی شرم و حیا مانع این می شود که به شما دستور بیرون رفتن را بدهد. «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِی مِنَ الْحَقِّ» {و حال آنکه خدا از حق [گویی] شرم نمی کند.} خدا از گفتن حق ابایی ندارد. «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ» {و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید.} هرگاه شما از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را درخواست کردید که بدان نیاز داشتید پس آن را از پشت پرده طلب کنید. مقاتل گفت: خداوند به مردان مؤمن دستور می دهد که با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها از پشت پرده صحبت کنند. «ذلک» یعنی درخواست از پشت پرده «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» {این برای دل های شما و دل های آنان پاکیزه تر است.} تا دل هایتان خالی از امیال و وسوسه های شیطانی باشد. «وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» {و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید.} شما نباید به مخالفت دستوری بپردازید که درباره زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و حتی سایر مسائل به شما امر شده است. «وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا» بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما حلال نیست که با هیچ یک از زنان او ازدواج کنید. برخی گفته اند: بعد از اینکه پیامبر در طول حیات خود از آن زنان جدا شد. «إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا» آزار رساندن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر سرپیچی و مخالفت با امر الهی درباره حضرت گناه بزرگی است. «إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ» شما را نهی کردیم از اینکه با زنان پیامبر بعد از فوت او ازدواج کنید. دراین

باره اگر چیزی را پنهان سازید یا آشکار نمایید. «فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا» خداوند تمام امور آشکار و نهان را می داند.

چون آیه حجاب نازل گشت پدران و فرزندان و خویشاوندان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا ما هم با زنان از پشت پرده سخن گوییم؟ که خداوند این آیه را نازل کرد: «لَّا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ» { بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران [که دیده شوند]} در دیدار زنان و عدم پوشش زنان «وَلَا نِسَائِهِنَّ» {و زنان [همکیش]} ابن عباس گفته است: منظور زنان افراد مؤمن است و زنان یهودی و مسیحی را شامل نمی شود. زیرا اگر زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنند برای شوهران خود وصف می کنند. برخی نیز گفته اند: تمام زنان را شامل می شود. «وَلَا مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ » بردگان و کنیزان «وَاتَّقِینَ» گناهان را ترک کنید یا از عذاب خدا پروا داشته باشند از اینکه بیگانگان بر شما وارد شوند. «إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدًا » خداوند علم دارد و هیچ چیز از او پنهان نیست. شعبی و عکرمه گفتند: علت اینکه از عمو و دایه نامی نبرده است برای این است که عمو و دایه بعد از گفتگو با خواهرزاده ها یا برادرزاده هایشان وصف آنها را برای پسران خودشان نکنند.(1)

«یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلَابِیبِهِنَّ» { پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند.} به زنان بگو: قسمت گردن را با جامه ای گشاد بپوشند. «جلباب» جامه ای است که تمامی بدن را می پوشاند. ابن عباس گفته است: منظور مقنعه زنان است یا روبنده ای که پیشانی و سرهای آنان را می پوشاند هنگامی که برای رفع حاجتی بیرون می آیند. برخلاف آنها کنیزان که به هنگام بیرون آمدن سر و پیشانیشان پوشیده نیست. عده ای دیگر گفته اند: منظور از جلابیب لباس و پیراهن و روسری و و هر چیزی است که زن با آن خود را می پوشاند. «ذَلِکَ أَدْنَی أَن یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ» {این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند.} اگر زنان چنین پوششی را رعایت کنند و خود را بدان ملزم کنند، آزاده بودن آنها زودتر فهمیده می شود و با کنیزان

1- . مجمع البیان 8: 368 و 366

اشتباه گرفته نمی شوند؛ در نتیجه مورد آزار و اذیت کسانی که در دل خود وسوسه های شیطانی دارند، قرار نمی گیرند. زیرا آنان با کنیزان مزاح و خوش طبعی میکردند و چه بسا منافقان با زنان آزاده مزاح میکردند و هنگامی که در این مورد به ایشان تذکر داده میشد میگفتند: ما میپنداشتیم آنها کنیز هستند. پس خداوند با این توصیه(پوشش) عذر و بهانه ایشان را گرفت. برخی گفته اند: اگر این نوع پوشش رعایت شود اینکه آنها اهل عفت و حجاب و صلاح هستند زودتر فهمیده می شود. در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شوند اهل فسق و فجور، متعرض آنان نمی شوند. «لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» {اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست، [از کارشان] باز نایستند. }منظور از مرض فجور و ضعف ایمان است. و آنها کسانی هستند که از مراوده و اذیت زنان خودداری نمی کنند. «وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِينَهِ» منظور منافقانی هستند که در مدینه با خبرهای دروغ شایعه پراکنی می کردند، به خاطر اینکه میگفتند: مشرکان در فلان مکان برای جنگ با مسلمانان تشکیل جلسه داده اند و به لشکر مسلمانان می گفتند مشرکان کشته شدند و شکست خوردند. «لَنُغْرِيَنَّکَ بِهِمْ» ما تو را مأمور می کنیم که علیه آنها قیام کنی و فرمان قتل و اخراج آنها را از مدینه به تو می دهیم.

با این کلام «جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ»(1)

قیام علیه آنان صورت گرفت و گفته شده که جهاد صورت نگرفت زیرا آن منافقان از کار خود دست کشیدند. و اگر جهاد صورت گرفته بود بی گمان منافقان و مشرکان کشته و آواره و از مدینه اخراج می شدند. «لَایُجَاوِرُونَکَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلاً»(2)

{تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند. } تنها مدت اندکی با تو در مدینه اقامت و زندگی خواهند کرد.

سخن و تفسیر طبرسی رحمه الله به اتمام رسید.(3)

سیّد مرتضی رضی الله عنه در کتاب تنزیه الانبیاء گوید:

ص: 283

1- . توبه / 73

2- . احزاب / 60
3- . مجمع البيان 8: 371 و 370

در تفسیر این آیه «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ»(1)

اگر گفته شود: آیا سرزنشی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست از این جهت که حضرت نباید چیزی را که باید آشکار می کرد پنهان میکرد و از کسی که نباید بترسد ترسیده است؟ دلیل آن چه بوده است؟

ما در جواب می گوییم: مفهوم آیه واضح و معلوم است. خداوند با این آیه قصد داشت یکی از سنت های جاهلی را منسوخ کند و آن ازداواج با همسر پسر خوانده ای است که برای خود انتخاب می کردند و تربیت او را به عهده می گرفتند و مثل پسران واقعی خود او را دوست داشتند و تمام احکام مربوط به پسران واقعی را در مورد پسرخوانده نیز اجرا می کردند. از جمله این احکام حرام بودن ازدواج با زن پسر خوانده بود. پس خداوند هم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی کرد که زید بن حارثه برای طلاق همسرش نزد او میآید و امر کرد که بعد از طلاق زید، زینب را به نکاح خود در بیاورد. خداوند خواست

پیامبر با این کار سنت غلط جاهلی را منسوخ گرداند. وقتی زید به محضر رسول خدا و آمد در حالی که از زن خود شاکی بود و قصد طلاق او را داشت حضرت شفقت نمود از اینکه از نصیحت و راهنمایی وی اجتناب کند. و حضرت با این کار امری را تدبیر میکرد و آن اینکه وقتی که زید زینب را طلاق داد و زینب به نکاح پیامبر در آمد منافقان به حضرت افترا نبندند و به او تهمت گناهی را نزنند که خداوند متعال او را از آن پاک و دور گردانده بود. پس وقتی زید خواست زینب را طلاق دهد حضرت خطاب به او گفت: همسرت را نگهدار! تا از این تهمت و افترای منافقان به دور باشد و پیامبر نیت ازدواج با زینب بعد از طلاق زید را پنهان کرد تا به امر خداوند متعال در این زمینه برسد. مؤید این تفسیر، کلام پروردگار متعال است که فرمود: «فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا» {پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم.} این آیه دلالت بر سبب ازدواج پیامبر با زینب است تا سنت جاهلی را که پیش از این بیان داشتیم منسوخ گرداند.

ص: 284

1- . احزاب / 37

پس اگر گفته شود: با این همه توضیح، عتاب و سرزنش سر جای خود باقی است: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله باید اندیشه درونی خود را آشکار می کرد و در این زمینه باید از خدا می ترسید و از مردم ترسی به دل راه نمی داد.

ما در جواب می گوییم: اگر نهایت اقتراح برخی در آیه را بپذیریم مبنی بر این که بگوییم نهایت این است که رسول خدا کاری را انجام داده که غیر آن أولی بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله کار شایسهتر را ترک کرده و پیامبر با ترک اولی معصیت کار نیست. و بر این وجه ممتنع نیست که بگوییم صبر حضرت در برابر تهمت و اهانت منافقان برای او بهتر بود و ثواب بیشتری را به همراه داشت. پس آشکار کردن آنچه که پنهان کرده بود بهتر از پنهان نگه داشتن آن بود. ضمن اینکه ظاهر آیه نه اقتضای سرزنش و نه ترک أولی دارد و اما در خبر دادن خداوند به اینکه خداوند موضوعی را آشکار میکند که حضرت مخفی داشته، شک و شبهه ای وجود ندارد، بلکه این خبر محض است. اما سخن خداوند «وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ »(1)

{و از مردم می ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.} پس در آن، شبههای اندک وجود دارد. اگر چه تحقیق در ظاهر آن نشان میدهد که اقتضای ترک کار افضل ندارد، زیرا خبری است به این که او از مردم میترسد و خداوند به ترسیدن شایستهتر است و گویای این نیست که پیامبر کار شایسته تر را رها کرده و به کار بی ارزش تر اقدام نموده است. و اگر در ظاهر شبهاتی وجود دارد باید رها شود، چون ادله محکمی در نفی آن وجود دارد.

گفته شده است: وقتی زید بن حارثه با همسرش زینب دختر جحش، دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف پیدا کردند و زید می خواست او را طلاق دهد حضرت این مسأله را در دل داشت که اگر زید زینب را طلاق دهد، به جهت اینکه دخترعموی حضرت است با او ازدواج می کند و دوست داشت او را به خود نزدیک گرداند، همان گونه که ما دوست داریم اقوام خودمان را به خود نزدیک گردانیم تا به آنها آسیبی نرسد. پس خداوند متعال رسول خود و مردم را از این نیت

1- . احزاب / 37

پیامبر آگاه کرد تا ظاهر و باطن پیامبران یکی باشد. از این رو بود آن گاه که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز فتح مکه به انصار دستور قتل عبدالله بن سعد بن ابی سرح را داد و او را مهدور الدم اعلام کرد، عثمان عبدالله بن سعد را با خود نزد پیامبر آورد و از پیامبر برای او درخواست شفاعت کرد. پیامبر چون عثمان را دید از رد کردن او شرم کرد و زمانی طولانی سکوت کرد تا مؤمنان حاضر در آن مجلس بلند شوند و او را بکشند. مؤمنان هم در انتظار دستور دوباره رسول خدا بودند و او را نکشتند. پیامبر هم (بعد از شفاعت عبدالله بن سعد و رفتن آنها) به انصار فرمود: آیا در میان شما کسی نبود که برخیزد و او را بکشد؟ عبّاد بن بشر گفت: من چشم در چشم شما دوخته بودم تا اشاره کنید و او را بکشم. حضرت فرمود: چشم پیامبران خائن نیست. و این وجه در معنا نزدیک به وجه اول است.

و اگر گفته شود: چه اشکالی دارد آنچه را که روایت بیان کرده مبنی بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شرایطی زینب را مشاهده کرده و او را دوست داشته است، پس وقتی زید برای طلاق زینب حاضر گشت، علاقه خود را به زینب و تصمیم ازدواج با او و عشقش به وی را بعد از طلاق پنهان نگه داشت؟ مگر شهوت در نظر شما که در بعضی وجوهش عشق است، یکی از افعال خداوندی نیست که بندگان قادر به انجام آن نیستند؟ بر اساس این وجه، شما نمی توانید آنچه را سئوال در بردارد انکار کنید؟

ما در جواب می گوییم: اینکه ما آنچه را در این روایت پلید وارد شده نادیده می گیریم از این جهت نیست که بگوییم شهوت مربوط به اعمال بندگان است [و از جانب خدا نیست] یا اینکه معصیتی زشت است، بلکه از این جهت است که پیامبران علیهم السلام به زنانی که برای آنها حلال نگشته است عشق نمی ورزند و از این بابت مبرا می باشند و اگر غیر از این باشد، این نوع عشق و علاقمندی رتبه و منزلت آنها را پایین می آورد و در این مسئله شبهه ای وجود ندارد و این طور نیست که اموری که پیامبران باید از آن اجتناب کنند تنها در حیطه افعال آنها است زیرا خداوند آنها را از خشونت، کینه و دشمنی و شتابزدگی برحذر داشت و هیچ کدام از اینها در حیطه افعال نیستند. و ما همچنین واجب دانستیم که پیامبران باید از اخلاق زشت و بیماری

های هلاک کننده همچون برص، پیسی، بدقیافه بودن و دیگر معایب جسمی و روحی در امان باشند با اینکه چنین امراض روحی و جسمی در قدرت و فعل آنان نیست و چگونه انسان عاقل باور می کند که حضرت به زن شخص دیگری عشق ورزیده در حالی که از این معایب و خطاها در امان مانده است. ما خوب میدانیم که اگر یکی از امناء یا شاهدان به این حالت معروف و شناخته شود، این موضوع به عدالت او لطمه میزند و از منزلت او میکاهد، پس آنچه به منزلت یکی از ما لطمه وارد میکند به طریق اولی به منزلت کسی که خدا او را تطهیر و معصوم گردانیده و کامل ترین و بالاترین منزلت را برایش مقرر فرموده است، آسیب وارد میکند. این مسئله برای اهل تدبر آشکار و واضح است.(1)

کلام سید مرتضی پایان یافت. خدوند مقام و درجه او را عالی گرداند.

سخن درباره ویژگیهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در موضوع همسران ایشان در فصل مربوط به فضایل آن بزرگوار گذشت.

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام نقل کردکه ایشان درباره این آیه «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»(2) {و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار مکنید.} فرمود: بعد از جاهلیت اول، جاهلیت دیگری خواهد آمد.(3)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: سبب نزول آیه «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ»(4)

{ کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند.} این است که وقتی خداوند آیه «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»(5)

{پیامبر به مؤمنان از خودشان

1- . تنزیه الانبیاء: 112 - 109

2- . احزاب / 33

3- . تفسیر قمی: 530

4- . احزاب / 53
5- . احزاب / 6

سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند. } نازل کرد و خداوند زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر دیگر مردان مسلمان حرام نمود. طلحه ناراحت شد و گفت: محمد زنان خودش را بر ما حرام گردانیده است؛ ولی با این حال خود با زنان ما ازدواج می کند. اگر خداوند محمد را بمیراند بی گمان ما در میان خلخالهای زنان او میدویم همان طور که او در میان خلخالهای زنان ما دوید. خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا * إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»(1)

{و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید، و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید. چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است. اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید قطعاً خدا به هر چیزی داناست. } سپس به افرادی شناخته شده اجازه داد تا بدون اجازه بر زنان پیامبر وارد شوند: «لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»(2)

{بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان [همکیش] و بردگانشان گناهی نیست [که دیده شوند]؛ و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است. } «يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ»(3)

{ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند. } شأن نزول این آیات آن است که زنان از خانه خارج میشدند و به مسجد میرفتند و پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز میگذاردند. هنگامی که در شب برای نماز مغرب و عشاء از خانه های خود خارج می شدند جوانان سر راه آنان می نشستند و آنها را مورد آزار و اذیت قرار می دادند و به آنها متعرض می شدند. خداوند هم این آیه را نازل کرد.(4)

1- . احزاب / 54 و 53
2- احزاب / 55

3- . احزاب / 59
4- . تفسير قمى: 534 و 533

3. المحاسن: امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی نجاشی از آمنه دختر ابی سفیان که او را ام حبیبه می گفتند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد و ام حبیبه به نکاح پیامبر درآمد حضرت مردم را برای اطعام دعوت کرد و گفت: ولیمه دادن در زمان عروسی از سنت پیامبران است.(1)

کافی: گروهی از وشّاء نظیر همین روایت را نقل کرده اند.(2)

4. المحاسن: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی میمونه دختر حارث را به نکاح خود در آورد طعام عروسی درست کرد و به مردم حیس - غذایی از خرما و روغن و آرد - داد.(3)

کافی: علی نیز از ابی عمیر نظیر همین روایت را نقل کرده است.(4)

توضیح: الحِیس: خرمای آمیخته شده به روغن و آرد است.

5. مناقب ابن شهر آشوب: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پانزده زن را به نکاح خود درآورد و با سیزده زن جماع کرد و نه زن در هنگام رحلت حضرت، همسر ایشان بودند.

المبسوط: ابو عبیده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیجده زن را به نکاح خود درآورد.

در کتاب إعلام الوری و نزهه الابصار و أمالی الحاکم و شریف المصطفی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست و یک زن را به نکاح خود درآورد.

ابن جریر و ابن مهدی گفتند: یازده زن در یک زمان همسر پیامبر بودند.

همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به ترتیب عبارتند از: اول: پیامبر اولین بار با خدیجه دختر خویلد در مکه ازدواج کرد. گفتند: خدیجه ابتدا همسر عتیق بن عائذ مخزومی سپس زن ابی هاله زراره بن نباش اسیدیّ بود. احمد بلادری و ابوالقاسم کوفی در کتاب های خودشان و سید مرتضی در کتاب الشافی و ابوجعفر

1- . المحاسن: 418
2- . فروع كافى 2: 17
3- . المحاسن: 418
4- . فروع كافى 2: 17

در کتاب التخلیص روایت کردهاند: زمانی که خدیجه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد دوشیزه بود. در دو کتاب الانوار و البدع تأکید می کند که رقیه و زینب دخترآنهاله خواهر خدیجه بودند. دوم: سوده دختر زمعه که رسول خدا صلی الله علیه و آله یک سال بعد از وفات خدیجه با او ازدواج کرد. سوده ابتدا همسر سکران بن عمرو بود. سکران از مهاجران حبشه بود که مسیحی شد و در همین شهر فوت کرد. سوم: عایشه دختر ابوبکر هفت ساله بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله دو سال قبل از هجرت از او خواستگاری نمود. گفته شده است: در زمان خواستگاری دختری شش ساله بود و نه سال داشت که در ماه شوال به مدینه مهاجرت نمود و پیامبر با او ازدواج کرد. در میان زنان پیامبر تنها زنی بود که قبل از وصلت با حضرت، باکره بود و هیجده ساله بود که حضرت به شهادت رسیدند. تا زمان خلافت معاویه عمر کرد که تقریباً در آن وقت هفتاد ساله بود. چهارم: ام سلمه که نامش هند دختر امیه مخزومی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه او را به نکاح خود درآورد. مادر ام سلمه عاتکه دختر عبدالمطلب عمه پیامبر بود. پیش از این، همسر ابی سلمه اسدی بود که در سال دوم هجرت بعد از جنگ بدر با هم ازدواج کردند. پنجم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دوم هجری با حفصه دختر عمر ازدواج کرد و پیش از این همسر خنیس بن عبدالله بن حذافه سهمی بود. حفصه تا اواخر خلافت علی علیه السلام زنده بود و در مدینه فوت کرد. ششم: زینب دختر جحش أسدی که مادر او امیمه دختر عبدالمطلب عمه پیامبر بود. زینب پیش از آنکه به نکاح پیامبر در بیاید همسر زید بن حارثه بود. از میان زنان حضرت اولین زنی بود که دو سال بعد از وفات حضرت در زمان عمر به رحمت ایزدی پیوست. هفتم: جویریه دختر حارث بن ضرار مصطلقی: روایت شده است که حضرت او را خرید و آزاد کرد و بعد او را به همسری خود در آورد. این زن در سن پنجاه سالگی وفات یافت و پیش از پیامبر همسر مالک بن صفوان بن ذی السفرتین بود. هشتم: ام حبیبه دختر ابی سفیان که رمله نام داشت و پیش از این در سال ششم هجرت به نکاح عبدالله بن جحش درآمده بود و تا زمان حکومت معاویه زنده بود. نهم: صفیه دختر حیی بن اخطب نضری بود. او پیش از این همسر سلام بن مشکم بود. سپس با

کنانه بن ربیع ازدواج کرد و در سال هفتم هجرت پیامبر او را اسیر کرد و بعد از آن او را به همسری خود در آورد. دهم: میمونه دختر حارث هلالی که خاله ابن عباس بود. میمونه ابتدا با عمیر بن عمرو ثقفی و سپس با ابی زید بن عبد العامری ازدواج کرد و جعفر بن ابی طالب برای پیامبر از میمونه خواستگاری کرد و در سال هفتم هجرت ازدواج کردند. ازدواج، زفاف، مرگ او در منطقه سرف اتفاق افتاد که در ده فرسخی مکه قرار دارد و قبر او نیز در آنجا واقع شده است. این زن در سن سی و شش سالگی وفات یافت. این ده زن نام بُرده زنانی بودند که پیامبر با آنها مقاربت داشت و زنان طلاق گرفته حضرت یا زنانی که حضرت با آنها مقاربت نداشت یا زنانی که پیامبر از آنها خواستگاری کرد و به نکاح حضرت در نیامدند عبارتند از: اول: فاطمه دختر شریح: گفته شده است: او دختر ضحاک بود که پیامبر بعد از وفات دخترش زینب با او ازدواج کرد. هنگامی که آیه تخییر بر پیامبر نازل شد حضرت او را مخیر کرد و فاطمه دنیا را برگزید و پیامبر هم او را طلاق داد. - بعد از طلاق زندگی او با فقر عجین شد - تا آنجا که او برای گذر عمر خود در کوچه ها پشکل جمع می کرد و میگفت: من بدبخت و فلک زده دنیا را برگزیدم. ام المساکین که نامش زینب و دختر خزیمه بن حارث از عبدالمناف بود. پیش از این همسر عبیده بن حارث بن عبد المطلب بود. اسماء دختر نعمان بن اسود کندی از اهل یمن بود. وقتی که اسماء را (در شب زفاف) خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند آن زن گفت: از تو به خدا پناه می برم. حضرت نیز فرمود: به تو پناه دادم. نزد خانواده ات برو. حقیقت این بود که یکی از همسران پیامبر اسماء را فریفت و گفت: اگر به پیامبر بگویی به خدا پناه می برم از جایگاه بالایی نزد او برخوردار می شوی. قتیله خواهر اشعث بن قیس کندی که پیش از اینکه پیامبر با او ارتباط زناشویی برقرار کند دار فانی را وداع گفت. روایت صحیح تری نقل شده است که پیامبر او را طلاق داد و بعد به نکاح عکرمه بن ابی جهل در آمد. ام شریک که نامش غزیه و دختر جابر از قبیله بنی نجار بود. سنا دختر صلت از بنی سلیم. گفته شده است: خوله دختر حکیم سلمی که قبل از ازدواج با پیامبر به رحمت ایزدی پیوست. سراف خواهر دحیه الکلبی. و پیامبر با عمره کلابی هم ارتباط زناشویی برقرار نکرد. امیمه دختر نعمان جونیه، عالیه دختر

ظبیان کلابی، ملیکه لیثی و عمره دختر برید که وقتی او را به خدمت پیامبر آوردند، پیامبر در بدن او لکه های سفیدی مشاهده کرد. زیرا مبتلا به بیماری پیسی بود. حضرت گفت: شما مرا فریب دادید پس او را رها کرد. لیلی دختر حطیم انصاری که بر پشت پیامبر زد و گفت: از من در گذر. پیامبر هم او را رها کرد. که بعدها گرگ او را خورد. عمره از عرطا که پدرش زبان به وصف او گشود، و یکی از اوصاف او را چنین برشمرد که تا به حال مریض نشده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چنین زنی پیش خدا خیری ندارد. نه نفر از زنانی که در هنگام رحلت حضرت همسرش بودند عبارتند از: ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه، ام حبیبه، صفیه جویریه، سوده، عایشه وحفصه. امام سجاد علیه السلام، ضحاک و مقاتل موهوبه زنی از بنی اسد را نیز به آن زنان افزودهاند. در این زمینه شش نقل در روایات دیده شده است. خدیجه، ام هانی، زینب دختر خزیمه زنانی بودند که قبل از پیامبر فوت کردند و برترین زنان پیامبر اول خدیجه سپس ام سلمه و سپس میمونه بود.

مبسوط شیخ طوسی: پیامبراکرم صلی الله علیه و آله سه کنیز اختیار کرد که دو نفرشان عجم و سومی عرب بود. پیامبر کنیز عرب را آزاد کرد و یکی از کنیزهای عجم برای او فرزندی آورد. چنانکه برای زنان خود شبی را مقرر کرده بود برای آن دو کنیز هم شبی را مقرر کرد. این دو کنیز: ماریه قبطی و ریحانه دختر زید قرظی بودند که مقوقس پادشاه اسکندریه این دو کنیز را به پیامبر هدیه داده بود. ماریه خواهری به نام سیرین داشت که پیامبر او را به حسان بن ثابت بخشید و صاحب فرزندی به نام عبدالرحمان شدند. ماریه پنج سال بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت کرد. گفته شده است پیامبر ریحانه را آزاد کرد سپس با او ازدواج کرد.

تاج التراجم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین زنان اسیر شده بنی قریظه کنیزی به نام تکانه دختر عمرو را اختیار کرد و تا زمان رحلت پیامبر در ملک او قرار داشت و بعد به نکاح عباس درآمد. مهر زنان پیامبر دوازده و نیم اوقیه نقره بود.(1)

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 140 - 137

6. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی می خواست با زنی ازدواج کند زنی را می فرستاد تا به او نگاه کند و به او می گفت: گردن او را استشمام کن. پس اگر خوشبو بود تمام بدن او خوشبو است و به پشت پای او بنگر و اگر پشت پایش پر گوشت بود پس شرمگاه او بزرگ و درشت است.(1)

توضیح: اللِیت: پهنه گردن. العَرف: بوی خوش یا بوی بد. الدُرم فی الکَعب: پشت پایی که از گوشت پوشیده باشد به حدی که حجم آن معلوم نباشد. الکَعثَب: فربه بودن بیخ زهار که محل رویش موی زهار است.

7. خصال: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله پانزده زن را به نکاح خود در آورد و با سیزده نفر آنان مقاربت داشت که به ترتیب عبارتند از: خدیجه دختر خویلد، سوده دختر زمعه، امه سلمه که نامش هند و دختر ابی امیه بود. ام عبدالله عایشه دختر ابوبکر، حفصه دختر عمر، زینب دختر خزیمه بن حارث که لقب ام المساکین داشت. بعد از او زینب دختر جحش، ام حبیب رمله دختر ابوسفیان، میمونه دختر حارث، زینب دختر عمیس، جویریه دختر حارث، صفیه دختر حییّ بن اخطب و آنکه خود را به حضرت بخشید خوله دختر حکیم سلمی بود. ماریه و ریحانه خندفی دو کنیز پیامبر بودند که با آنان نیز مانند همسران آزاد خود رفتار می کرد. بدین صورت که شب های خود را بین همسران و این دو کنیز تقسیم می کرد. عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیب دختر ابی سفیان، صفیه دختر حیی بن اخطب، جویریه دختر حارث، سوده دختر زمعه نه نفر از زنانی بودند که در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر آن حضرت بودند. خدیجه دختر خویلد سپس ام سلمه و بعد میمونه دختر حارث بهترین زنان پیامر بودند.(2)

توضیح: عَمرَه: با فتحه عین و راء، سنا با فتح سین و الف مقصور. در قاموس آمده است: سنا دختر اسماء بن صلت قبل از اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله همبستر شود وفات یافت. در سایر نسخه ها تصحیف است. سَوده: با فتح سین و

1- . فروع کافی 2: 6
2- . الخصال 2: 45 - 44

سکون واو. زَمعه: با فتح زاء و سکون میم و با فتحه میم نیز نقل شده است. رَمله با فتحه راء.

8. خصال: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رحمت خداوند بر خواهران اهل بهشت. سپس آنها را نام برد: اسماء دختر عمیس خثعمی همسر جعفربن ابی طالب، سلمی دختر عمیس خثعمی همسر حمزه و پنج نفرشان از زنان بنی هلال: میمونه دختر حارث همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، هند که کنیه او ام فضل بود و به همسری عباس در آمده بود، غمیصاء ام خالد بن ولید، غره ثقفی همسر حجاج بن غلاط.(1)

و حمیده که فرزندی نداشت.

9. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَیْکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ ».(2)

{و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده، و دختران عمویت و دختران عمه هایت و دختران دایی تو و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند، و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد. } سبب نزول این آیه آن است که زنی از انصار در حالی که آرایش کرده بود و خود را به زیور و آلات آراسته بود به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا آیا به من میل داری که خودم را به تو ببخشم؟ عایشه به او گفت: خداوند رویت را سیاه کند. چقدر تو به مردان حریصی! حضرت فرمود: ای عایشه! از او دست بردار که او به رسول خدا تمایل نشان داد آن گاه که تو از او کناره گرفتی. سپس فرمود: رحمت خدا بر تو باد! ای مردم انصار! رحمت خدا بر شما باد که مردان شما مرا یاری رساندند و زنان شما به من تمایل نشان دادند. رحمت خدا بر تو باد! ای زن باز گرد و من منتظر امر خدا می مانم. پس خداوند متعال این آیه: «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَةً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ».(3)

{و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که

1- . اسد الغابه 1: 381
2- . احزاب / 50
3- . احزاب / 50

پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد. [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان.} نازل کرد و بخشش فقط برای رسول خدا حلال است. (1)

10. امالی طوسی: ابی اسحاق سبیعی گفت: ما بر مسروق اجدع وارد شدیم. در محضر او مهمانی بود که ما او را نمی شناختیم و هر دو مشغول غذا خوردن از غذای خودشان بودند. مهمان گفت: من در جنگ حنین همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. وقتی از جنگ پیامبر نام برد ما فهمیدیم که او یکی از صحابه پیامبر است. بعد گفت: صفیه دختر حیی بن اخطب پیش حضرت آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من همانند دیگر زنان تو نیستم. پدر و برادر و عمویم به دست سپاهیانت (در جنگ خیبر) کشته شدند. (به من بگو) اگر اتفاقی برایت افتاد خلافت با چه کسی خواهد بود ؟ حضرت به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد. ادامه خبر. (2)

11. امالی طوسی: یزید بن اصم گفت: سفیر بن شجره عامری وارد مدینه شد و از خاله ام میمونه دختر حارث همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه ورود خواست و من هم نزد خاله ام بودم که گفت: اجازه دهید وارد شود و او وارد شد. میمونه گفت: ای مرد از کجا می آیی؟ گفت: از کوفه. میمونه گفت: از کدام قبیلهای؟ گفت: از قبیله بنی عامر. گفت: زنده باشی، خوش آمدی. برای چه کاری به اینجا آمده ای؟ گفت: ای ام المؤمنین! وقتی مردم باهم اختلاف پیدا کردند ترسیدم فتنه دامن مرا بگیرد و گمراه شوم. پس من هم از کوفه خارج شدم و نزد تو آمدم. گفت: آیا با علی بیعت کردی؟ گفت: بله. گفت: بازگرد و از صف علی جدا نشو. به خدا قسم علی نه گمراه است و نه گمراه می کند. گفت: ای مادر! آیا تو سخنی را درباره علی روایت می کنی که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشی؟ گفت: به خدا قسم آری. از رسول خدا شنیدم که می فرمود: علی نشانه حق و پرچم حق است. علی شمشیر خدا است که بر کفار و منافقان آخته شده است. پس هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس با او دشمنی ورزد با من دشمنی

1- . تفسیر قمی: 532

2- . امالی ابن شیخ: 21 و 20 و شیخ مفید نیز همین روایت را در کتاب امالی : 158 آورده است.

ورزیده است. آگاه باشید! هرکس با من دشمنی ورزد یا با علی به خصومت برخیزد خداوند متعال را دیدار خواهد کرد در حالی که هیچ حجتی برای او نیست.(1)

12. تفسیر علی بن ابراهیم: این آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَوْمٍ عَسَی أَن یَکُونُوا خَیْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاء مِّن نِّسَاء عَسَی أَن یَکُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از این ها بهتر باشند.} درباره صفیه دختر حیی بن أخطب همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. جریان از این قرار بود که عایشه و حفصه صفیه را مورد آزار و اذیت قرار می دادند و با او بد دهنی می کردند و به او می گفتند: ای دختر یهودی. صفیه نیز به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شکایت کرد. حضرت به او گفت: آیا تو جواب آنها را نمی دهی؟ گفت: ای رسول خدا چه جوابی بدهم؟ حضرت گفت: این گونه جواب بده: پدرم هارون پیامبر خدا و عمویم موسی کلیم الله و همسرم محمد صلی الله علیه و آله است. چرا مرا نمی شناسید؟ صفیه نیز چنین جوابی را در پاسخ عایشه و حفصه بیان داشت و آن دو گفتند: چنین جوابی را رسول خدا به تو یاد داده است. خداوند هم این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَوْمٍ عَسَی أَن یَکُونُوا خَیْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاء مِّن نِّسَاء عَسَی أَن یَکُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَکُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمَانِ»(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند.شاید آنها از اینها بهتر باشند. و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]. شاید آنها از اینها بهتر باشند. و از یکدیگر عیب مگیرید. و به همدیگر لقب های زشت ندهید.چه ناپسندیده است نام های زشت پس از ایمان} (4)

1- . امالی ابن شیخ: 322
2- . حجرات / 11
3- . حجرات / 11
4- . تفسیر قمی: 642 - 641

13. قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام ازدواج دختران خود و در ازدواج با زنانش بیشتر از دوازده و نیم اوقیه نقره که معادل پانصد درهم بود مهر تعیین نمی کرد.(1)

14. معانی الاخبار: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دختران و زنان خود بیش از دوازده و نیم اَوقیه مهر تعیین نکرد. اوقیه معادل چهل درهم و نیم اوقیه معادل بیست درهم است. (2)

15. تفسیر علی بن ابراهیم: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا * وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا» (3) {ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است.} سبب نزول این آیه آن بود که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر بازگشتند و گنج آل ابی حقیق نصیب مسلمانان شد پیامبر به تقسیم آن پرداختند. همسران پیامبر گفتند: آنچه را که غنیمت برده ای به ما هم بده. حضرت نیز گفت: طبق دستور خداوند آن غنایم را بین مسلمانان تقسیم کردم. همسران حضرت به خشم آمدند و گفتند: تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق بدهی در بین قوم خود هم کفو خود را نخواهیم یافت که با ما ازدواج کنند؟ پس خداوند متعال نیز بر پیامبر خود غیرت ورزید و به حضرت دستور داد که از آنها کناره گیری کند. حضرت نیز بیست و نه روز به خانه ام ابراهیم رفت و از آنها دوری گزید تا اینکه حیض شده و پاک شدند و این آیه یعنی آیه تخییر را فرستاد. وقتی حضرت این آیه را برای آنها خواند ابتدا ام سلمه برخاست و گفت: من خدا و رسول را برگزیدم و بر دنیا ترجیح می دهم. بعد از او هم سایر زنان بلند شدند و پیامبر را در آغوش گرفتند و سخن ام سلمه را تکرار کردند. خداوند هم این آیه را

1- . قرب الاسناد: 10
2- . معانی الاخبار: 65 - 64

3- . احزاب / 29 - 28

فرستاد: «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء»(1)

{نوبت هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده. } امام صادق علیه السلام فرمود: یعنی هر یک از زنان را که در کنار خود جای می داد با او زندگی میکرد و هر یک را که از خود دور میکرد طلاق میداد.و این آیه: «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء»(2)

{نوبت هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده. }با این آیه است که: {ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است. } که در جمعآوری عقبتر از آن قرار گرفته است. سپس خداوند زنان پیامبر را خطاب قرار داده و فرمود: {ای همسران پیامبر! هر کس از شما مبادرت به کار زشتِ آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود. و این بر خدا همواره آسان است. و هر کس از شما خدا و فرستاده اش را فرمان بَرَد و کار شایسته کند، پاداشش را دو چندان می دهیم و برایش روزیِ نیکو فراهم خواهیم ساخت. } در روایتی که ابی جارود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان گفت: در برابر اعمال نیک دو بار اجر داده می شوند و در برابر اعمال بد عذاب دو چندان می بینند. تمام این عذاب و اجر را نیز در آخرت خواهند دید، همان جا که اجر هست عذاب هم هست.(3)

16. تفسیر علی بن ابراهیم: حریز گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این سخن الهی: «یَا نِسَاء النَّبِیِّ مَن یَأْتِ مِنکُنَّ بِفَاحِشَهٍ مُّبَیِّنَهٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ »(4)

{ای همسران پیامبر، هر کس از شما مبادرت به کار زشتِ آشکاری کند، عذابش دو

1- . احزاب / 51
2- . احزاب / 51

3- . تفسير قمی: 530 و 529
4- . احزاب / 30

چندان خواهد بود.} پرسیدم. امام در جواب فرمود: منظور از گناه و کار زشت، خروج با شمشیر است.(1)

17. السرائر: زراره نقل کرد که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند چیزی را حرام نکرد جز اینکه مردم در آن سرپیچی کردند زیرا آنها بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسران حضرت ازدواج کردند. پس ابوبکر زنان پیامبر را مخیر کرد که یا پرده نشین شوند و ازدواج نکنند و یا ازدواج کنند؛ آنها ازدواج را انتخاب کردند.

زراره گفت: اگر از یکی از آنها بپرسی اگر پدرت با زنی ازدواج می کرد و قبل از مقاربت فوت می نمود آیا برای تو حلال می شد؟ محققا می گوید: خیر. و آنها حلال دانستند که با مادرانشان ازدواج کنند. اگر آنها مردان مؤمنی بودند باید حرمت همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگه می داشتند. زیرا همسران حضرت از جهت احترام و حرمت نکاح مثل مادرشان بود.(2)

توضیح: این روایت به ازدواج مستعیذه و دیگر زنان اشاره دارد که بعداً بیان خواهد شد. بیضاوی درباره این کلام خداوند «وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا»(3)

{و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید.} گفت: این آیه اشاره به زنی دارد که پیامبر با او مقاربت نداشت. وقتی که اشعث بن قیس با مستعیذه در دوران خلافت عمر ازدواج کرد خواست آن دو را سنگسار کند. پس به او اطلاع دادند که قبل از آنکه به او دست بزنند این زن را طلاق داده بود. پس بدون انکاری رها شد. تمام.(4)

1- . تفسیر قمی: 530
2- . السرائر: 468
3- . احزاب / 53
4- . انوار التنزیل 2: 279

18. تفسیر العیاشی: امام جعفر صادق فرمود: خداوند همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای ما حرام گرداند. خداوند خود میفرماید: «وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاء»(1) {و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده اند.}(2)

توضیح: شاید مقصود این آیه این باشد که فرزندان فاطمه علیها السلام فرزندان واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، چون بر اساس این آیه، همسر مرد بر فرزندان دخترش تحریم میشود چنانکه در بسیاری از روایات که خواهد آمد ذکر شده است. پس منظور این است که همسران حضرت بر ما اهل بیت حرام گردید و احتمال هم دارد بر تمام مسلمانان حرام شده باشد. نکته ای که در تمام روایت های ائمه علیهم السلام بدان اشاره شده است این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر تمام آنها است. بدین معنا که خداوند همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را با این کلام «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»(3)

{و همسرانش مادران ایشانند.} بر اهل بیت علیهم السلام و تمام مسلمانان حرام کرد. پس نکاح شده دخول نشده نیز حرام میشود مثل سایر پدران. قول اول ظاهرتر است و بعدا مطالبی در تأیید آن ذکر خواهد شد.

19. تفسیر العیاشی: محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که به امام گفتم: نظر شما درباره این آیه چیست؟ «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ»(4)

{از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست.} امام در جواب فرمود: منظور زنانی است که در این آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ»(5)

حرام شده اند.(6)

20. إعلام الوری: خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی اولین زنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد. پیامبر در آن وقت بیست و پنج سال داشت. اولین شوهر او عتیق بن عائذ مخزومی بود که برای او

1- . نساء / 22
2- . تفسیر عیاشی 1: 230
3- . احزاب / 6
4- . احزاب / 52
5- . نساء / 23
6- . تفسیر عیاشی 1: 230

فرزندی به نام جاریه را به دنیا آورد. سپس با ابوهاله اسدی ازدواج کرد و هند بن ابی هاله ثمره زندگیشان بود. در آخر هم به نکاح پیامبر درآمد. حضرت، هند فرزند خدیجه را تربیت کرد. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ شد و به بلوغ رسید و مال زیادی در دست نداشت خدیجه حضرت را به کار گرفت و به بازار خباشه فرستاد. وقتی که حضرت از تجارت بازگشت با خدیجه ازدواج کرد. پدرش خویلد بن اسد و برخی گفته اند عمویش عمرو بن اسد او را به نکاح پیامبر درآورد و ابوطالب در اجتماع قریش حضور یافت و خطبه عقد را اینچنین آغاز کرد: سپاس خدای را که ما را از نسل ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد و برای ما خانه ای نهاد که مردمان بر گرد آن طواف کنند و نیز آن را حرم امنی قرار داد که از اطراف جهان نعمت ها به سوی آن می آورند و ما را در سرزمین خود بر مردم فرمانروا قرار داد. آن گاه گفت: این برادر زاده من محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب با هیچ یک از مردان قریش سنجیده نشود جز آنکه برتری یابد و با هیچ یک از آنان قیاس نگردد جز آنکه بزرگتر شناخته شود، اگر چه دستش از مال خالی است - لیکن این نقص نیست -. زیرا که مال بهره ای ناپایدار و سایه ای زود گذر است. اکنون او به ازدواج با خدیجه تمایل دارد و خدیجه نیز به ازدواج با او مشتاق است. آنچه از مهریه و صداق باشد بر عهده من خواهد بود چه نقدینه و چه بر ذمّه. او دارای موقعیتی حسّاس است و شخصیت و مرتبهای رفیع دارد و دارای زبانی نرم و نافذ است. به این ترتیب خدیجه را به همسری او درآورد و فردای آن روز پیامبر با وی ازدواج کرد. حضرت تا زمان فوت خدیجه زنی اختیار نکرد. خدیجه بیست و چهار سال و یک ماه با پیامبر زندگی کرد و دوازده و نیم اَوقیه مهریه او بود چنانکه مهریه سایر زنان پیامبر هم همین قدر بود. اولین ثمره این پیوند عبدالله ملقب به طیب و طاهر بود و بعد از آن قاسم به دنیا آمد. برخی گفته اند: قاسم بزرگتر و اولین فرزند آنان بود و به همین خاطر پیامبر کنیه ابالقاسم را گرفت. برخی از مردم به اشتباه می گویند که ثمره این پیوند چهار پسر به نام قاسم، عبدالله، طیب و طاهر بود؛ ولی پیامبر از خدیجه صاحب تنها دو پسر به نام های عبدالله و قاسم و چهار دختر به نام های زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از اسلام زینب را به نکاح ابوالعاص

بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس بن مناف درآورد و امامه ثمره این ازدواج بود که بعد از وفات فاطمه علیها السلام به همسری علی علیه السلام در آمد . امامه بعد از شهادت علی علیه السلام به نکاح مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب درآمد و زمانی که همسر مغیره بود فوت کرد. ام أبی العاص دختر هاله بنت خویلد خواهر زاده خدیجه بود. زینب در سال هفتم هجری در مدینه دار فانی را وداع گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله رقیه دختر دیگر خود را به نکاح عتبه بن ابی لهب درآورد. ولی قبل از اینکه با او نزدیکی کند او را طلاق داد و از آنجا که عتبه رقیه را بسیار مورد آزار و اذیت قرار داد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پروردگارا بر عتبه سگی از سگان خود را مسلط ساز». پس در میان اصحابش شیر او را گرفت. و پیامبر در مدینه زینب را به نکاح عثمان بن عفان درآورد و عبدالله ثمره زندگی این زوج بود. عبدالله نیز در کودکی از دنیا رفت. خروس به چشم او نوک زد و بر بستر بیماری افتاد و مُرد. رقیه مادر عبدالله در زمان جنگ بدر در مدینه به رحمت ایزدی پیوست و به علت اینکه عثمان در جنگ بدر حضور داشت نتوانست در مراسم تشییع جنازه او شرکت کند. پیش از آن رقیه با عثمان به حبشه هجرت کرده بود. ام کلثوم بعد از خواهرش رقیه به همسری عثمان در آمد و زمانی که همسر او بود درگذشت. اما شرح حال فاطمه سلام الله علیها را در بابی جداگانه خواهیم آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنی غیر از خدیجه فرزندی نداشت جز ابراهیم که از ماریه قبطی بود. ابراهیم در سال هشتم هجرت به دنیا آمد و شش ماه و چند روز بیشتر سن نداشت که از دنیا رفت و قبر او در بقیع است.

دوم: سوده دختر زمعه که پیش از آن همسر سکران بن عمرو بود. سکران مسلمان شد و در حبشه از دنیا رفت.

سوم: عایشه دختر ابوبکر که پیامبر در مکه با او ازدواج کرد در حالی که عایشه هفت سال بیش تر نداشت. از میان زنان پیامبر او تنها زنی بود که در هنگام ازدواج با پیامبر باکره بود. هفت ماه از آمدن پیامبر به مدینه نگذشت که پیامبر با او ارتباط زناشویی برقرار کرد. در آن وقت عایشه نه ساله بود و تا زمان حکومت معاویه زندگی کرد.

چهارم: غزیه(1)

دختر دودان بن عوف بن عامر که کنیهاش ام شریک بود و خودش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید. پیش از آن همسر ابی عکر بن سمیّ أزدیّ بود که شریک ثمره زندگی اشان بود.

پنجم: حفصه دختر عمر بن خطاب که بعد از فوت همسرش خنیس بن عبدالله بن حذافه سهمی به نکاح رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. حضرت خنیس را به سوی خسرو - کسری - فرستاد، پس وفات یافت و فرزندی از او باقی نماند. حفصه نیز در زمان خلافت عثمان در مدینه درگذشت.

ششم: رمله دختر ابی سفیان که کنیه اش ام حبیبه بود. او ابتدا همسر عبیدالله بن جحش اسدی بود و با هم به حبشه مهاجرت کردند. در آنجا عبیدالله مسیحی شد و همان جا فوت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز رمله را به نکاح خود درآورد. وکیل حضرت در این ازدواج عمرو بن امیمه ضمری بود.

هفتم: ام سلمه بود که مادر او عاتکه دختر عبد المطلب عمه پیامبر محسوب می شد. همچنین روایت شده است: عاتکه دختر عامر بن ربیعه از قبیله بنی فراس بن غنم بود. نامش هند دختر ابو امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم و دختر عموی ابو جهل بود. روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ام سلمه فرستاد که به پسر خود امر کن که تو را به نکاح من دربیاورد. پسر ام سلمه هم که سلمه نام داشت و نوجوان بود و هنوز بالغ نشده بود او را به نکاح حضرت درآورد. نجاشی پادشاه حبشه به هنگام عقد چهارصد دینار به جهت صداق از سوی او پرداخت. ام سلمه آخرین زنی بود که از میان زنان حضرت بعد از وفات ایشان از دنیا رفت و پیش از آن حضرت، همسر ابی سلمه بن عبد الاسد بود و مادر ابو سلمه بره دختر عبد المطلب، دختر عمه حضرت بود. پیامبر از ام سلمه صاحب دو فرزند به نام های زینب و عمر شد. عمر در جنگ جمل در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بود. و حضرت او را والی بحرین گردانید. عمر نیز صاحب فرزندی شد

1- . در یکی از روایت ها غزیله ذکر شده است.

که در مدینه ساکن بود. شیبه بن نصاح قاری مدینه غلام ام سلمه و خیزه ام حسن بصری کنیز او بود.

هشتم: زینب دختر جحش اسدی بود. مادر او میمونه دختر عبد المطلب بود که عمه آن حضرت محسوب می شد و از بین زنان پیامبر او اولین کسی بود که بعد از حضرت وفات یافت و در زمان خلافت عمر رحلت نمود و پیش از حضرت، همسر زید بن حارثه بود که زید او را طلاق داد. خداوند در شأن زینب و شوهرش زید آیاتی نازل کرد و از این جهت در قرآن شأن و رتبه دارد. او اولین زنی است که او را در تابوت گذاشتند. روزی که او از دنیا رفت اسماء بنت عمیس او را در تابوت قرار داد. اسماء در سرزمین حبشه دیده بود که مردم در آنجا تابوت می سازند و مرده ها را در آن قرار می دهند.

نهم: زینب دختر خزیمه هلالی که از فرزندان عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه بود. پیش از آن همسر عبیده بن حارث بن عبد المطلب بود. بعضی گفته اند که همسر برادر او یعنی طفیل بن حارث بود و او را ام المساکین می گفتند و در حیات آن حضرت به رحمت ایزدی پیوست.

دهم: میمونه دختر حارث که فرزند عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه بود و در مدینه به نکاح پیامبر درآمد. در این ازدواج ابو رافع وکیل حضرت بود. وقتی که حضرت از حج عمره بازگشت در سرف که در ده فرسخی مکه معظمه واقع است زفاف او واقع شد. وفات او نیز در همان جا صورت گرفت و در آنجا نیز مدفون گردید. پیش از آن همسر ابو سبره بن ابی دهمر عامری بود.

یازدهم: جویریه دختر حارث که از قبیله بنی مصطلق بود. حضرت در جنگ او را اسیر کرد و آزاد نمود. حضرت او را به نکاح خود درآورد و در سال پنجاه و ششم هجری وفات یافت.

دوازدهم: صفیه دختر حی بن اخطب نضری بود که در جنگ خیبر حضرت از غنایم خیبر برای خود اختیار فرمود. سپس او را آزاد نمود و با او ازدواج کرد و آزادی او را مهر او گردانید. و در سال سی و ششم هجری رحلت نمود.

این دوازده نفر زنانی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها مقاربت کرد و یازده نفر دیگر که پیامبر از آنها خواستگاری کرد ولی با آنان نزدیکی ننمود و یکی از آنان هم خود را به پیامبر بخشیده بود، عبارتند از: اول: عالیه دختر ظبیان که حضرت از او خواستگاری کرد و وقتی که او را به خدمت حضرت آوردند او را طلاق داد. دوم: قتیله دختر قیس خواهر اشعث بن قیس که پیامبر قبل از نزدیکی با او وفات یافت و بعد از حضرت عکرمه بن ابی جهل او را به نکاح خود درآورد. برخی نیز گفته اند: حضرت قبل از نزدیکی، او را طلاق داد سپس وفات یافت. سوم: فاطمه دختر ضحاک که حضرت بعد از وفات دخترش زینب او را به عقد خود درآورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه تخییر نازل شد فاطمه را مخیر کرد و او هم دنیا را برگزید و بعد از آن در فقر به مرتبه ای رسید که در کوچه های مدینه پشکل شتر جمع می کرد و با آن گذر عمر می نمود و می گفت: من بدبخت و فلک زده ای هستم که دنیا را انتخاب کردم. چهارم: سنا دختر صلت که حضرت قبل از نزدیکی با او رحلت نمودند. پنجم: اسماء دختر نعمان بن شراحیل که وقتی او را به خدمت حضرت آوردند اسماء گفت: از تو به خدا پناه می برم. رسول خدا گفت: تو را پناه دادم. نزد خانواده ات برو. گفته شده یکی از همسران پیامبر این جمله را به او یاد داد که در محضر پیامبر بگوید و پیامبر هم قبل از نزدیکی او را طلاق داد. ششم: ملیکه لیثی که وقتی او را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند آن جناب فرمود: خود را به من ببخش. او گفت: آیا شاهزاده خود را به مرد بازاری می بخشد؟ و چون حضرت دست به جانب او دراز کرد او گفت: از تو به خدا پناه می برم. حضرت گفت: به پناهگاهی پناه بردی. پس او را طلاق داد و مالی به او بخشید. هفتم: عمره دختر یزید که وقتی او را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، پیامبر در بدن او پیسی مشاهده کرد. پس گفت: شما مرا فریب دادید و عمره را رها کرد.

هشتم: لیلی دختر خطیم انصاری که وقتی او را به محضر پیامبر آوردند او اظهار کراهت کرد و گفت: مرا واگذار. پیامبر هم او را به حال خود گذاشت. نهم: رسول خدا صلّی الله علیه و آله زنی را از قبیله بنی مره خواستگاری کرد. پدر این زن

در جواب به دروغ گفت: او مبتلا به بیماری برص است. تا پیش زن برگشت ناگهان آثار پیسی را در او مشاهده کرد. دهم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمره خواستگاری کرد. پدرش اوصاف او را برای حضرت برشمرد و گفت: البته این صفت را هم بیفزایم که او هرگز مریض نشده است. حضرت گفت: زنی که چنین صفتی داشته باشد نزد خداوند خیری برای او نیست. برخی روایت کردهاند که پیامبر با او ازدواج کرد. پس وقتی پدرش این صفت او را گفت، حضرت او را طلاق داد.

پیامبر در وقت وفاتشان ده زن داشتند که با یکی از آنها نزدیکی نکرد. برخی گفته اند تعداد آنها در وقت وفات ایشان نه نفر بوده است: عایشه، حفصه، ام سلمه، ام حبیبه، زینب دختر جحش، میمونه، صفیه، جویریه و سوده نه زنی بودند که پیامبر با آنها مقاربت داشت و سوده هنگامی که پیامبر میخواست او را طلاق دهد حق القسم خود را به عایشه بخشید. آن زن گفت: تمایلی به مردان ندارم و تنها میخواهم در میان زنانت محشور شوم.(1)

21. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مهریه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین می کرد دوازده اوقیه و نش بود. هر اوقیه چهل درهم و النش: معادل بیست درهم و آن نصف اوقیه است.(2)

22. کافی: معاویه بن وهب گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همسرانش دوازده اوقیه و نش می فرستاد. اوقیه معادل چهل درهم و نش معادل بیست درهم و نصف اوقیه است و روی هم رفته پانصد درهم می باشد. گفتم: به قیمت وزن امروز می گویید؟ فرمود: بله.(3)

23. کافی: ابی عباس گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره مهر زنان پرسیدم که آیا زمان پرداخت مشخصی دارد؟ فرمود: خیر. سپس فرمود: رسول خدا

1- . اعلام الوری: ط 1 : 88 - 85، ط 2: 150 - 146
2- . فروع کافی 2: 20
3- . فروع کافی 2: 20

صلی الله علیه و آله دوازده اوقیه و نش مهر زنان قرار می داد. اوقیه معادل چهل درهم و نش معادل نصف اوقیه است پس آن پنجاه درهم است.(1)

24. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دختران خود را شوهر نداد و با زنی ازدواج نکرد جز اینکه دوازده و نیم اَوقیه مهر آنان قرار داد. اوقیه معادل چهل درهم و نش معادل بیست درهم است و حماد از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که ایشان فرمود: و آن معادل شصت درهم وقت حاضر است.(2)

25. کافی: زراره گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه: «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ»(3)

{و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد.} پرسیدم. امام فرمود: بخشش فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال است و ازدواج سایر مردان تنها با قرار دادن مهر مورد قبول است.(4)

26. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بخشش فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال است و ازدواج سایر مردان تنها با قرار دادن مهر مورد قبول است.(5)

27. کافی: عبدالله بن سنان گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم آیا امکان دارد که زنی خودش را به مردی ببخشد یا اولیای زن او را ببخشند؟ امام فرمود: خیر. بخشش فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ازدواج دیگر مردان تنها با قرار دادن مهر قابل قبول است.(6)

28. کافی: حلبی گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ»(7)

{ای پیامبر، ما برای تو آن همسرانی

1- . فروع کافی 2: 20
2- . فروع کافی 2: 20

3- . احزاب / 50
4- . فروع کافی 2: 23
5- . فروع کافی 2: 23
6- . فروع کافی 2: 23
7- . احزاب / 50

را حلال کردیم.} گفتم: چند همسر برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله حلال است؟ امام فرمود: هر چقدر که حضرت می خواست می توانست بگیرد. گفتم معنای این آیه چیست؟: «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ»(1)

{از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست.} گفت: برای او جایز بود هر تعداد که می خواست زن بگیرد. از دختر عموها، دختر عمه ها، دختر خاله ها، دختر دایه ها و زنانی که با او به مدینه مهاجرت کردند و همین طور همسران مؤمنین که خود را بدون مهر به پیامبر می بخشیدند بر حضرت حلال بود. بخشش زن بدون مهر فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال است و ازدواج سایر مردان تنها با مهر زن قابل قبول است. و مؤید کلامم سخن خداوند است که گفت: «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ»(2) {و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد.} گفتم: معنای این آیه چیست؟ «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء»(3) {نوبت هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده،} امام فرمود: هر یک از زنان را که پذیرفت با او ازدواج کرد و هر یک را که رد کرد و نپذیرفت طلاق داد. گفتم: منظور از این سخن خداوند کیست: «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ»(4)

{از این پس، دیگر [گرفتن] زنان بر تو حلال نیست.} گفت: منظور زنانی است که بر رسول خدا حرام است و در این آیه به این زنان اشاره شده است: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ وَأَخَوَاتُکُمْ...»(5) تا آخر آیه. و اگر آن طوری بود که آنها(مخالفان) می پندارند برای شما چیزی حلال بود که بر پیامبر نبود. زیرا شما هر گاه بخواهید می توانید زنانتان را طلاق بدهید و زن دیگری به جای آن اختیار کنید. آن وقت چطور ممکن است این عمل برای رسول خدا جایز نباشد؟ پس پندار ایشان غلط است و خداوند

1- . احزاب / 52
2- . احزاب / 50
3- . احزاب / 51
4- . احزاب / 52
5- . نساء / 23

بلند مرتبه برای پیامبر خود تمام زنان را حلال کرد جز زنانی را که در این آیه از سوره نساء نام برد.(1)

29. کافی: ابی بصیر نقل کرد که: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ»(2)

{از این پس، دیگر [گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست، هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد، به استثنای کنیزان.} گفت: آیا شما می پندارید چیزی برای شما حلال شده ولی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال نشده است؟ خداوند بلند مرتبه برای حضرت حلال کرده است که هر زنی که می خواهد به نکاح خود در بیاورد. گفت: البته گروهی از زنان بعد از اینکه بر تو حرام نمودم دیگر بر تو حلال نیستند. و مؤید این مطلب آیه زیر است: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ» تا آخر آیه.(3)

30. کافی: از ابن دراج و محمد بن حمران نقل شده که گفتند: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدیم: چند زن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود؟ فرمود: هر تعداد که خود حضرت میخواست، با دستش اینچنین میفرمود، یعنی برای او حلال بود، یعنی دستش را میبست.(4)

31. کافی: حضرمی نقل کرد که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه که پیامبر را خطاب قرار داده است فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ»(5) {ای پیامبر، ما برای تو آن همسران را حلال کردیم.} پرسیدم: خداوند چند زن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال کرد؟ امام فرمود: هر چقدر که حضرت می خواست می توانست بگیرد. بخشش زن فقط برای رسول خدا حلال است و ازدواج سایر مردان تنها با مهر زن قابل قبول است و مؤید کلامم سخن

1- . فروع کافی 2: 24
2- . احزاب / 52
3- . فروع کافی 2: 24
4- . فروع کافی 2: 24

5- . احزاب / 50

خداوند است که گفت: «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ»(1)

{و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد.} گفتم: معنای این کلام الهی چیست؟: « لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ »(2) {از این پس، دیگر [گرفتن] زنان بر تو حلال نیست.} گفت: منظور زنانی است که بر پیامبر حرام کرد که در این آیه بدان اشاره می کند: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ وَأَخَوَاتُکُمْ وَعَمَّاتُکُمْ وَخَالاَتُکُمْ» تا آخر آیه. و اگر آن طوری بود که آنها(مخالفان) می پندارند برای شما چیزی حلال بود که بر پیامبر نبود. زیرا شما هر گاه بخواهید می توانید زنانتان را طلاق بدهید و زن دیگری به جای آن اختیار کنید. آن وقت چطور ممکن است این عمل برای رسول خدا جایز نباشد؟ پس پندار ایشان غلط است و خداوند بلند مرتبه برای پیامبر خود تمام زنان را حلال کرد جز زنانی را که در این آیه از سوره نساء نام برد.(3)

32. کافی: گروهی از ابی بصیر نقل کردند که درباره وجه تسمیه و نسب و اوصاف زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: عایشه، حفصه، ام حبیب دختر ابی سفیان بن حرب، زینب دختر جحش، سوده دختر زمعه، میمونه دختر حارث، صفیه دختر حیی بن أخطب، ام سلمه دختر بنی امیه، جویریه دختر حارث همسران پیامبر بودند که عایشه از قبیله بنی تمیم، حفصه از قبیله بنی عدی، ام سلمه از قبیله بنی مخزوم، سوده از قبیله بنی اسد بن عبد العزی، زینب دختر جحش از قبیله بنی اسد هستند و شمار او از بنی امیه است. ام حبیب دختر ابوسفیان از قبیله بنی امیه، میمونه دختر حارث از قبیله بنی هلال، صفیه دختر حیی بن أخطب از بنی اسرائیل بودند. که تعداد آنها در زمان وفات پیامبر نه نفر بود و غیر از آنها زنی هم بود که خود را به پیامبر بخشیده بود. خدیجه دختر خویلد و زینب دختر ابی جون که فریب خورد و اهل کنده بود از دیگر زنان پیامبر بودند.(4)

1- . احزاب / 50
2- . احزاب / 52
3- . فروع کافی 2: 24
4- . فروع کافی 2: 24

33. کافی: ابی بصیر گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: این آیه چه می گوید؟ «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ»(1) {از این پس، دیگر [گرفتن] زنان دیگری بر تو حلال نیست. } گفت: خداوند در این آیه زنانی را که طبق آیه زیر بر پیامبر حرام کرد حلال ننمود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ» و اگر آن طوری بود که آنها(مخالفان) می پندارند برای شما چیزی حلال بود که بر پیامبر نبود. زیرا شما هر گاه بخواهید می توانید زنانتان را طلاق بدهید و زن دیگری به جای آن اختیار کنید. پس پندار ایشان غلط است و احادیث آل محمد با سخن مردم اختلاف دارد. خداوند بلند مرتبه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هر زنی را که می خواهد حلال کرده است جز آن دسته از زنانی که خداوند در آیه پیشین از سوره نساء برای او حرام گرداند.(2)

34. کافی: امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام فرمود: اگر با این آیه: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ»(3)

{و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید، و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید. } همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم حرام نشده بودند، طبق این آیه «وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاء»(4)

{و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود در آوردهاند نکاح مکنید. } بر حسن و حسین علیهما السلام حرام می شد و برای مرد شایسته نیست که با زن پدر بزرگ خود ازدواج کند.(5)

35. کافی: ابی جارود گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»(6)

{ و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند. } امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از والدین است. عبدالله

1- . احزاب / 52
2- . فروع کافی 2: 24

3- . احزاب / 53
4- . نساء / 22
5- . فروع کافی 2: 33
6- . عنکبوت / 8

بن عجلان گفت: و دیگری کیست؟ گفت: امام علی علیه السلام و زنان او بر ما حرام هستند. و این آیه در شأن ما نازل شده است و ما مصداق این آیه هستیم.(1)

توضیح: طبق سخن امام که فرمود: «این آیه درباره ما نازل شده است» منظور از انسان امامان معصوم علیهم السلام است و منظور از والدین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی بن ابی طالب علیه السلام است یا بدین معنا است که حرام بودن همسران رسول خدا از جهت والدیّت، مختص به ما فرزندان فاطمه سلام الله علیها است و جهت عام آن برای همه مردم است.

36. کافی: حسن بصری نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی را از قبیله بنی عامر بن صعصعه که او را سناه می گفتند و زیباترین اهل زمان خود بود را به نکاح خود درآورد. وقتی عایشه و حفصه نگاهشان به او افتاد، گفتند: این زن به خاطر زیباییش بر ما غالب خواهد شد و او را از دست ما خواهد گرفت. پس به زن گفتند: رسول خدا اگر از تو حرص و اشتیاقی نبیند بیشتر به تو مشتاق می شود. چون به خدمت حضرت آمد، آن جناب دست بر او دراز کرد آن زن فریب خورده گفت: از تو به خدا پناه می برم. پس حضرت دست خود را از او کشید و او را طلاق داد و به خانواده اش برگرداند. رسول خدا زنی از قبیله کنده را به عقد خود در آورد که او را بنت ابی الجون می گفتند. چون ابراهیم فرزند حضرت به رحمت ایزدی پیوست، آن زن گفت: اگر محمد پیغمبر بود فرزندش نمی مرد. حضرت نیز پیش از آنکه با او نزدیکی کند او را طلاق داد و به خانواده اش برگرداند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار فانی به سرای باقی رحلت فرمود و مردم به ابو بکر رو آوردند زن عامری و کندی رسول خدا نزد ابو بکر آمدند و گفتند: مردم از ما خواستگاری می کنند. ابو بکر با عمر در این باب با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: اگر می خواهید پرده نشین گردید و ترک شوهر کنید و اگر میخواهید ازدواج کنید. این دو زن نیز گزینه دوم را برگزیدند و هریک به نکاح فردی درآمدند. یکی از آن دو مرد به مرض خوره مبتلا گشت و دیگری دیوانه شد. عمر بن اذینه گفت: وقتی درباره این روایت با

1- . فروع کافی 2: 33

زراره و فضیل سخن می گفتم، این دو از امام محمد باقر علیه السلام روایت کردند که ایشان فرمود: خداوند متعال از چیزی نهی نکرد مگر آنکه مردم در آن نافرمانی کردند. تا آنجا که بعد از پیامبر زنان او را بر خود حلال شمردند. امام نیز قصه این زن عامری و کندی را بیان کردند. سپس فرمود: اگر از مردی بپرسید: اگر مردی زنی را به نکاح خود در بیاورد و پیش از دخول، او را طلاق دهد آیا آن زن بر فرزندان او حلال است؟ محققاً خواهد گفت: خیر. پس حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از پدران آنها است.(1)

کتاب حسین بن سعید و نوادر: ابن ابی عمیر نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

37. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر انسان مؤمن باشد ازدواج با مادرانشان را حلال خواهد شمرد؟ و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت حرمت مثل مادرانشان هستند.(3)

38. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله توان جماع چهل مرد را داشت. او نه زن داشت و در هر شبانه روز با آنها مقاربت می نمود.(4)

توضیح: البُضع: جماع.

39. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: زنی از انصار به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آرایش کرده و جامه های نیکو پوشیده بود. در آن وقت حضرت در خانه حفصه حضور داشت. آن زن گفت: ای رسول خدا رسم نیست که زن به خواستگاری شوهر برود. ولی من سال هاست که شوهر و فرزندی ندارم. آیا تو تمایل داری مرا بگیری؟ اگر به من حاجتی هست و قبول می کنید خود را به تو می بخشم. حضرت برای او دعای خیر کرد و فرمود: ای خواهر انصار! خدا

1- . فروع کافی 2: 34 - 33
2- . نسخه خطی چاپ نشده
3- . فروع کافی 2: 34

4- . فروع کافی 2: 79 - 78

به شما از طرف رسول خود پاداش نیک عطا فرماید؛ به درستی که مردان شما مرا یاری کردند و زنان شما نیز به من تمایل پیدا کردند. در این موقع حفصه به آن زن گفت: چقدر حیای تو کم است و چقدر جسوری و بر مردان حریص هستی! حضرت رو به حفصه کرد و فرمود: دست از سر او بردار که او از تو بهتر است. زیرا او به رسول خدا علاقه مند گشته و تو او را ملامت می کنی و بر او عیب می گیری. حضرت به آن زن خطاب فرمود: برو. رحمت خدا بر تو باد. به تحقیق که خداوند متعال به خاطر اینکه به من رغبت نمودی و دوستدار من شدی و مرا خوشحال ساختی، بهشت را برای تو واجب گردانید و ان شاء الله به زودی امر من به تو ابلاغ خواهد گشت. پس خداوند بلند مرتبه نیز این آیه را نازل کرد: «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ»(1)

{و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد. [این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان.} امام محمد باقر علیه السلام در ادامه سخنان خود فرمود: خداوند با این آیه زنی که خودش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله ببخشد برای حضرت حلال کرد ولی این بخشش برای افراد دیگر غیر از پیامبر حلال نیست.(2)

40. کافی: محمد بن مسلم گفت: از امام محمد باقر علیه السلام در باره تخییر پرسیدم که آن چیست؟ امام گفت: تنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص داشت.(3)

41. کافی: محمد بن مسلم گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: من از پدر بزرگوارتان شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان خود را مخیر کرد. پس زنان، خدا و رسول را برگزیدند. و اگر خود را اختیار می کردند مطلقه می

1- . احزاب / 50
2- . فروع کافی 2: 79
3- . فروع کافی 2: 122

شدند. سپس فرمود: این حدیث را پدرم از عایشه روایت کرده است و مردم مصداق این آیه نمی باشند زیرا خداوند تخییر را تنها خاص رسول خدا قرار داد.(1)

42. کافی: عیس بن قاسم نقل کرد که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مردی می تواند زن خود را مخیر کند و همسرش جدایی را برگزیند آیا به صرف این انتخاب مرد او را رها کند یا نه؟ امام فرمود: نه. قانون تخییر فقط مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خدا به حضرت امر فرمود و آن جناب نیز دستور خدا را اجرا کرد و اگر زنان خودشان را انتخاب می کردند رسول خدا طلاق میيافتند. این سخن خداوند متعال است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» (2) {به

همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. }(3)

43. کافی: زراره گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند متعال به خاطر گفتار یکی از زنان بر رسولش غیرت ورزید. پس آیه تخییر را نازل کرد و آن جناب نیز بیست و نه شب از زنان دوری گزید و در خانه ماریه مادر ابراهیم به سر برد. سپس آنها را فرا خواند و آنها را مخیر نمود. آنان نیز او را برگزیدند و اگر خودشان را برگزیده بودند طلاق داده می شدند. از امام پرسیدم: آن زن مگر چه گفت که آیه تخییر نازل گشت؟ امام فرمود: آن زن گف: آیا محمد میپندارد اگر ما را طلاق دهد ما هم کفو خود را در بین اقوام خود پیدا نخواهیم کرد که با ما ازدواج کنند؟ !

44. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زینب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: تو بین ما با عدالت رفتار نمی کنی با اینکه رسول خدا هستی؟ حفصه گفت: اگر ما را طلاق بدهی همتای خود را در بین قوم خود خواهیم یافت که با ما ازدواج کنند. بعد از این واقعه وحی به مدت بیست روز از حضرت قطع شد. امام

1- . فروع کافی 2: 122
2- . احزاب / 28

3- . فروع کافی 2: 122

فرمود: خداوند بلند مرتبه بر پیامبر غیرت ورزید و این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلاً * وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَهَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا»(1)

{ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است. } امام فرمود: زنان، خدا و رسول او را برگزیدند و اگر دنیا را برمی گزیدند آنها را طلاق می داد و اگر خدا و رسولش را بر می گزیدند دیگر طلاقی در کار نبود.(2)

شرح: شاید برخی از راویان لفظ نه را از عدد جا انداخته باشند. شاید هم انقطاع وحی بعد از امر خدا به جداییش از زنان این مدت بوده پس با سایر روایات گذشته و آینده منافات نخواهد داشت.

45. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا محمد می پندارد که اگر او ما را طلاق دهد هم کفو خودمان را در قوم خود نمی یابیم؟ امام فرمود: خداوند بلند مرتبه از فراز هفت آسمانش به خاطر پیامبرش غضبناک شد و به حضرت دستور داد که آنها را مخیر کند. وقتی نوبت زینب دختر جحش رسید او برخاست و پیامبر را بوسید و گفت: من خدا و رسول او را برگزیدم.(3)

46. کافی: محمد بن مسلم گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که مرد می تواند زن خود را مخیّر گرداند؟ امام فرمود: تخییر تنها مخصوص ماست و هیچ کس چنین حقی ندارد. و تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خداوند به

1- . احزاب / 29 - 28
2- . فروع کافی 2: 122
3- . فروع کافی 2: 122

خاطر سخن عایشه زنان خود را مخیر کرد. پس زنان هم خدا و رسول او را انتخاب کردند. و انتخاب غیر از رسول خدا برای آنها نبود.(1)

توضیح: شاید این روایت بدین مفهوم باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدا زنان را طلاق نداد بلکه آنها را مخیر کرد زیرا عایشه را به خاطر زیبایی اش دوست داشت و پیامبر میدانست که زنان به خاطر حرام بودن ازدواج بر آنان پس از او، و یا عوامل دیگر غیر او را انتخاب نمی کنند. یا علت اساسی تر در آن قضیه این بود که عایشه با پیامبر بد اخلاق بود و به حضرت کم احترام می گذاشت. احتمال دارد این جمله امام که فرمود: «انتخاب غیر از رسول خدا برای آنها نبود» بدین مفهوم باشد که زنان اگر جدایی را اختیار می کردند به صرف این طلاق داده نمی شدند مگر آنکه حضرت خود طلاق می داد، چنانکه اکثر روایات بر آن دلالت دارد؛ ولی این خلاف قول مشهور است.

47. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام فرمود: علی بن الحسین علیه السلام با ام ولد (کنیز مادر شده) عمویش امام حسن علیه السلام ازدواج کرد و دایه اش را نیز به همسری برده آزاد شده ای در آورد. چون خبر به گوش عبدالملک بن مروان رسید به امام نامه ای نوشت و بر او به خاطر این کار خرده گرفت: ای علی بن الحسین! مثل اینکه منزلت و موقعیت خود را در بین قوم و خویش خود نمی شناسی که با کنیزی ازدواج می کنی و مادرت(دایه ات) را نیز به همسری برده آزاد شده ای در می آوری؟ علی بن الحسین در پاسخ نامه چنین نوشت: نامه ات را دریافتم؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عمل اسوه و الگوی ماست که زینب دختر عمه اش را به نکاح پسر خوانده خود زید در آورد و خود نیز با صفیه دختر حیی بن اخطب که برده آزاد شده ای بود ازدواج کرد.

48. التهذیب: زراره نقل کرد که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان خود را مخیر کرد. پس آنان حضرت را انتخاب کردند و آن

1- . فروع کافی 2: 123

کار پیامبر به معنی طلاق دادن بود. زراره گفت: به امام گفتم: اگر خودشان را برمیگزیدند؟ امام در جواب فرمود: تو در مورد رسول خدا چگونه فکر می کنی! اگر زنان، خودشان را بر می گزیدند آیا پیامبر آنها را نگه میداشت؟ (1)

49. تفسیر علی بن ابرهیم: درباره این آیه: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءكُمْ أَبْنَاءكُمْ»(2)

{و پسرخواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار نداده است.} امام جعفر صادق علیه الیلام فرمود: علت نزول این آیه آن است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد به خاطر تجارت از مکه به بازار عکاظ رفت و در آنجا زید را مشاهده کرد که در معرض فروش گذاشته شده است. او را غلام زیرک و عاقلی یافت و خرید. رسول خدا او را به اسلام فراخواند او نیز اجابت کرد و اسلام آورد. از این روز به بعد او را غلام محمد نامیدند. وقتی پدرش حارثه بن شراحیبل کلبی از سرگذشت پسرش زید اطلاع یافت به طرف مکه آمد. حارثه مردی صاحب شأن و منزلت بود. به خدمت ابوطالب رسید و عرض کرد: ای ابوطالب! پسر من اسیر شده و شنیدهام که به برادرزاده تو فروخته شده است. خواهش می کنم که از او بخواهید یا او را به من بفروشد یا او را در قبال مالی به من باز گرداند یا او را آزاد کند. ابوطالب به خدمت حضرت آمد و پیام پدر زید را ابلاغ کرد. حضرت فرمود: زید آزاد است، هر کجا که می خواهد برود. در این وقت حارثه بلند شد و دست زید را گرفت و گفت: ای پسرم به حسب و نسب قبلی خود بازگرد. زید گفت: تا زمانی که زنده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی شوم. پدرش بسیار ناراحت شد و گفت: ای مردم قریش! گواه باشید که من از او بیزاری جستم و او دیگر پسر من نیست. حضرت خطاب به حاضران کرد و فرمود: شاهد باشید که زید پسر من است. من از او ارث می برم و او از من ارث می برد. از آن روز به بعد او را «ابن محمد» زید پسر محمد خطاب می کردند. پیامبر بسیار به او علاقه مند بود به طوری که او را «زید الحبّ» نامید. وقتی حضرت به مدینه مهاجرت کرد زینب دختر جحش را به نکاح او درآورد. روزی زید در آمدن پیش حضرت تأخیر کرد. حضرت به

1- . تهذیب الاحکام 2: 274

2- . احزاب / 4

طرف منزل زید رفت که احوال او را جویا شود. چون وارد منزل شد ناگهان زینب را دید که در میان حجره نشسته است و با فِهر - سنگی به اندازه مشت - عطر جامد خود را می ساید. حضرت در را که باز کرد ناگهان چشمش به زینب که زنی زیبا و نیکو بود افتاد و گفت: سبحان الله که خالق نور است و آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. سپس به منزل خود برگشت در حالی که زینب به شدت در دلش جا کرده بود. وقتی زید به منزل آمد، زینب جریان را برای شوهرش گزارش داد: زید گفت: آیا دوست داری تو را طلاق دهم و به نکاح پیامبر درآورم. زینب گفت: می ترسم تو مرا طلاق دهی و پیامبر با من ازدواج نکند. زید به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: پدر و مادرم به فدایت. زینب جریانی به این صورت برایم تعریف کرد. آیا تمایل دارید من او را طلاق دهم تا شما با او ازدواج کنید؟ حضرت گفت: نه. برو و از خدا بترس و همسرت را نگهدار. سپس خداوند این جریان را حکایت کرده و فرمود: «أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً»(1)

{همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [در آینده] در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان - چون آنان را طلاق گفتند - گناهی نباشد، و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد.} پس خود خداوند متعال در عرش الهی زینب را به نکاح آن حضرت درآورد. منافقان گفتند: پیامبر زنان پسران ما را بر ما حرام می گرداند، آن وقت خودش همسر پسر خود را می گیرد. خداوند متعال در جواب گفت: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِیَاءکُمْ أَبْنَاءکُمْ ذَلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ وَاللَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ * ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءهُمْ فَإِخْوَانُکُمْ فِی الدِّینِ وَمَوَالِیکُمْ»(2)

{و

1- . احزاب / 37

2- . احزاب / 5 - 4

پسرخواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار نداده است. این، گفتار شما به زبان شماست. [ولی] خدا حقیقت را می گوید. و او[ست که] به راه راست هدایت می کند. آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید، که این نزد خدا عادلانه تر است و اگر پدرانشان را نمی شناسید پس برادران دینی و موالی شمایند.}.

پس خداوند اعلام کرد که زید پسر محمد نیست و او را به خاطر علتی که بیان کردیم پسر خود خواند. ما این نکته را در جای دیگر - در شأن نزول این آیه - بیان میکنیم: «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»(1)

{محمّد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.} خداوند سپس این آیه را: «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء»(2)

{از این پس، دیگر [گرفتن] زنان دیگری بر تو حلال نیست.} بعد از آنکه خداوند در سوره نساء برخی از زنان را حرام نمود، نازل کرد و این آیه: «وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ»(3)

{و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست.} در مورد ماجرای زینب زن زید است. «وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ»(4) {هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد.} بدین معنا که برای تو حلال نیست اگر زن مرد دیگری مورد پسند تو قرار بگیرد مگر اینکه شوهر آن زن او را طلاق دهد و تو او را به نکاح خود در بیاوری. تو از این به بعد چنین کاری را انجام نده. (5)

توضیح: عُکاظ بر وزن غُراب: بازار معروف میان نخله و طائف که از ابتدای ماه ذی القعده کار خود را شروع می کرد و تا بیست روز ادامه داشت. و قبایل عرب در آنجا جمع می شدند تا با هم به رقابت بپردازند. بدین معنا که بر یکدیگر فخر بفروشند و برای یکدیگر شعر بخوانند. چرم عکاظی که فیروز آبادی از آن نام برده

1- . احزاب / 40

2- . احزاب / 52
3- . احزاب / 52
4- . احزاب / 52
5- . تفسیر قمی: 516 - 514

منسوب به همین بازار است. الحَصف بر وزن کرم: عقل او تقویت یافت. پس او خردمند است. فِهر: سنگی که کف دست را پر کند.

مؤلف: شاید این روایت حمل بر تقیه شده باشد یا با آنچه که در اخبار بعدی بیان خواهد شد تأویل شود.

50. الاحتجاج، عیون أخبار الرضا: در روایت ابن جهم آمده است که مأمون از امام رضا علیه السلام درباره این آیه پرسید: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ»(1) {و آن گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی، می گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار. و آنچه را که خدا آشکار کننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی. با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.} امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کاری به خانه زید بن شراجیل کلبی رفت و چون داخل خانه شد زینب را دید که غسل می کند. حضرت نیز فرمود: پاک و منزه است خدایی که تو را آفرید. حضرت با بیان این جمله تنها قصد داشت خدا را تنزیه کند از گفتار کسانی که می پنداشتند ملائکه دختران خداوند هستند که خداوند در جواب این گروه گفت: «أَفَأَصْفَاکُمْ رَبُّکُم بِالْبَنِینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلآئِکَهِ إِنَاثًا إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیمًا»(2)

{آیا [پنداشتید که] پروردگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص داده، و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ حقاً که شما سخنی بس بزرگ می گویید.} وقتی حضرت زینب را در حال غسل مشاهده کرد، گفت: پاک و منزه است خدایی که تو را آفریده است از اینکه فرزندی داشته باشد که محتاج به پاک گردانیدن خود و غسل کردن داشته باشد. وقتی زید به منزل بازگشت زینب به او اطلاع داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به محض اینکه مرا دید گفت: پاک و منزه است خدایی که تو را آفرید. زید منظور حضرت را متوجه نشده بود و گمان کرد که حضرت به این دلیل این سخن را بر زبان جاری ساخته است که از

1- . احزاب / 37
2- . اسراء/ 40

زیبایی زینب خوشش آمده است. زید به خدمت حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! زن من بد اخلاق است و می خواهم او را طلاق بدهم. حضرت گفت: زن خود را نگهدار و از خدا بترس. خداوند متعال تعداد همسران و نام های حضرت را به او وحی کرده بود و زینب نیز یکی از آنان بود و این وحی در ذهن پیامبر بود ولی پیامبر پنهان نگه داشت و برای زید اظهار نکرد و از مردم ترسید که بگویند: محمد به غلام خود می گوید: زن تو همسر من خواهد بود و به خاطر آن مردم بر او عیب بگیرند. خداوند نیز این آیه را نازل کرد: «لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ»(1) {و آن گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود.} منظور نعمت اسلام است. «وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ »(2)

{و تو [نیز] به او نعمت داده بودی.} منظور از این نعمت آزاد کردن زید توسط پیامبر است. «أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ»(3)

{با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.} سپس زید بن حارثه زینب را طلاق داد و بعد از اتمام عدّه، خداوند متعال زینب را به نکاح رسول خدا صلی الله علیه و آله درآورد. این نکته از این کلام الهی استنباط می شود: «فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً»(4)

{پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [در آینده] در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسر خواندگانشان - چون آنان را طلاق گفتند - گناهی نباشد. و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد.} و چون خداوند متعال می دانست که منافقان بر ازدواج پیامبر با زینب خرده می گیرند این آیه را نازل کرد: «مَّا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ»(5) {بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست.} (6)

1- . احزاب / 37
2- . احزاب / 37
3- . احزاب / 37
4- . احزاب / 37
5- . احزاب / 38
6- . احتجاج: 237 - 236، عیون الاخبار: 113

51. عیون أخبار الرضا: در روایات آمده است که ابن جهم از امام رضا علیه السلام درباره این آیه: «وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ»(1)

{ آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی. } که در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد پرسیدم. امام در جواب فرمود: به تحقیق خداوند اسامی همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا و همسران آن حضرت در آخرت و اینکه همسرانش مادران مؤمنان هستند را به آن جناب وحی کرده بود و زینب دختر جحش هم یکی از آنان بود که در آن وقت همسر زید بن حارثه بود. پس حضرت این قضیه را پنهان نگه داشت و آن را اظهار ننمود تا مبادا یکی از منافقان بگوید: درباره زن مردم می گوید: او همسر من و جزء مادران مؤمنین است. خداوند متعال هم به او فرمود: «وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ»(2) {و از مردم می ترسیدی. با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. } بدین معنا تو از مردم می ترسی با اینکه خداوند سزاوارتر است از اینکه از او بترسی. یعنی در دل از او بترسی. خداوند متعال متولی نکاح هیچ کس نشد جز حوا که به نکاح آدم علیه السلام در آورد و زینب که به همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله در آورد. زیرا خداوند خود فرمود: « فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا»(3) {پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم. } و فاطمه علیها السلام که به علی علیه السلام تزویج نمود .(4)

مؤلف: این روایت و روایت قبلی در باب عصمت پیامبران علیهم السلام بیان شده است.(5)

52. تفسیر علی بن ابراهیم: امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن یَكُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ»(6)

{و

1- . احزاب / 37
2- . احزاب / 37
3- . احزاب / 37

4- . عيون الاخبار: 108
5- . بحار الانوار 11: 74- 72، 85 - 78
6- . احزاب / 36

هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد. } فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از زینب دختر جحش اسدی که دختر عمه حضرت بود برای زید بن حارثه خواستگاری کرد. زینب در جواب گفت: ای رسول خدا! اجازه دهید در این زمینه فکر کنم پس او مهلت داد. خداوند متعال هم این آیه را فرستاد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»(1)

{و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد. و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است. } وقتی این آیه نازل شد زینب گفت: ای رسول خدا! اختیار من در دست توست. پس حضرت او را به نکاح زید درآورد و مدتی باهم زندگی کردند. بعد سر یک مسئله با هم اختلاف پیدا کردند و برای عرض شکایت به خدمت حضرت آمدند. وقتی نگاه حضرت به زینب افتاد از او خوشش آمد. زید گفت: ای رسول خدا! رخصت فرمایید که او را طلاق دهم. زیرا پیر شده است و با زبان خود مرا آزار می دهد. حضرت فرمود: از خدا بترس و زن خود را نگهدار و به او احسان و نیکی کن. ولی زید او را طلاق داد و وقت عده او پایان پذیرفت. بر اساس این آیه « فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا »(2)

{پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم. } زینب به نکاح پیامبر درآمد. قریش گفت: پیامبر بر ما ایراد می گیرد که بعضی را به بعضی دیگر نسبت دهیم در حالی که او زید را پسر خوانده خود قرار داده است. خداوند هم این آیه را نازل کرد که البته در شأن زید بن حارثه است: «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ»(3)

{رسول گرامی پدر هیچ یک از مردان شما نیست. } یعنی در آن روز. امام محمد باقر علیه السلام در معنای این آیه فرمود: محمد پدر زید نیست و

1- . احزاب / 36
2- . احزاب / 37
3- . احزاب / 40

«وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»(1) {ولی خاتم پیامبران است.} یعنی اینکه هیچ پیغمبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد آمد و با حضرت نبوت خاتمه یافت.(2)

53. تفسیر علی بن ابراهیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ »(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، داخل اتاق های پیامبر مشوید، مگر آنکه برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود. [آن هم] بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید.} گفت: این آیه وقتی نازل شد که رسول خدا با زینب دختر جحش ازدواج کرد. چون حضرت او را دوست داشت پس ولیمه ای تهیه کرد و اصحابش را برای آن ولیمه دعوت نمود. اصحاب وقتی غذای خود را خوردند دوست داشتند در حضور حضرت بنشینند و با هم گفتگو کنند. این درحالی بود که حضرت دلش می خواست میهمانان خانه را برای او و زینب خلوت کنند. پس خداوند این قسمت از آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ» چون آنها قبلاً بدون اجازه وارد می شدند، به دنبالش این قسمت از آیه را نازل کرد: «إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ»(4)

{ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید، و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی گردید. این [رفتار] شما پیامبر را می رنجاند [ولی] از شما شرم می دارد. و حال آنکه خدا از حق [گویی] شرم نمی کند. و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید.}(5)

54. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زینب دختر جحش گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می پندارد اگر ما را به حال خودمان واگذارد همسری

1- . احزاب / 40

2- . تفسير قمی: 532 - 531
3- . احزاب / 53
4- . احزاب / 53
5- . تفسير قمی: 533 - 532

به غیر از او نخواهیم یافت؟ حضرت نیز بیست و نه شب از زنان کناره گرفت. وقتی زینب چنین جمله ای را بر زبان جاری ساخت، خداوند بلند مرتبه جبرئیل را بر محمد فرستاد و به محمد فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ * وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا»(1)

{ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است. } بعد از نزول این دو آیه زنان گفتند: البته ما خدا و رسول او و آخرت را بر می گزینیم.(2)

55. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: زینب دختر جحش اسدی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: تو با ما به عدالت رفتار نمی کنی با اینکه پیامبر هستی؟! حضرت فرمود: دستانت خاکی شود! اگر من که پیامبر خدا هستم عدالت نمی ورزم پس چه کسی عدالت را رعایت می کند؟ گفت: ای رسول خدا! دعا کردی خدا دو دستم را قطع کند؟ پیامبر فرمود: خیر، گفتم به خاک بچسبند. زن گفت: اگر تو ما را طلاق دهی ما همتای خودمان را در بین قوم خود می یابیم. پس به مدت بیست و نه شب وحی از حضرت قطع شد. امام گفت: بعد از اتمام این مدت خداوند بر پیامبر غیرت ورزید و این دو آیه را فرستاد: « یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلاً * وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا»(3) {ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و [خوش و] خُرّم شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است. } بعد از

1- . احزاب / 29 - 28
2- . فروع کافی 2: 123 - 122
3- . احزاب / 29 - 28

قرائت این دو آیه توسط پیامبر زنان خدا و رسول او را برگزیدند و اگر دنیا را بر می گزیدند طلاق داده می شدند.(1)

کافی: به سند دیگری نیز روایت شده است.(2)

توضیح: در کتاب النهایه چنین آمده است: ذیل حدیث «تربت یداک» گفته می شود: ترب الرجل: مرد فقیر شد. یعنی به خاک چسبید. أترب: بینیاز شد. این اصطلاح در میان عرب استعمال دارد و منظور از آن نفرین کردن یا در خواست وقوع حادثه بد برای شخصی نیست. همان گونه که گفته می شود: قاتله الله - خدا او را بکشد-. گفته شده: معنی آن این است که خدا به تو خیر دهد. گفته شده: از آن یک مَثَل اراده شده است تا شخص امر شده را به آن میزان از جدیت ببیند و این که اگر با او مخالفت کند بد کرده است. برخی گفتهاند: حقیقتا دعایی است، زیرا به عائشه گفته است: «دست راست تو خاکی شود» زیرا دید نیازمندی برای او بهتر است. وجه اول مناسب است و قول حضرت در حدیث خزیمه آن را تأیید میکند که فرمود: «صبحگاهان عطا کن، دستانت خاکی شود» این برای او دعاست و تشویقی است بر به کار بردن چیزی که سفارش به آن پیشتر آمده است، مگر نمیبینی که قبلش فرموده: صبحگاهان عطا کن.

1- . فروع کافی 2: 123
2- . فروع کافی 2: 123

باب سوم : در بیان احوال ام سلمه که خداوند از او خشنود باشد

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از جد بزرگوارشان نقل کردند که: روزی به ام سلمه خبر رسید که یکی از غلامان - آزاد شده - او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا می گوید پس او را به نزد خود طلبید و گفت: فرزندم! شنیده ام که نسبت به علی ناسزا می گویی. فرزند به او گفت: بلی ای مادر. ام سلمه گفت: مادرت به عزایت بنشیند. بنشین تا برای تو حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام نقل کنم و بعد از آن هر چه برای خود نیکوتر می دانی اختیار کن. رسول خدا صلّی الله علیه و آله نه زن داشت که من یکی از آنها بودم. در روزی از روزها که نوبت من بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که شادمان بود و دست در دست علی علیه السلام وارد شد. پس گفت: ای ام سلمه! از خانه بیرون برو و خانه را برای ما خلوت کن، چون از خانه بیرون رفتم آن حضرت با علی مشغول راز گفتن شد و من صدایشان را می شنیدم اما سخنشان را نمی فهمیدم. تا اینکه برخاستم و به سوی در آمدم و گفتم: یا رسول الله! رخصت می دهی که وارد شوم؟ فرمود: نه. پس از ترس آنکه مبادا برگردانیدن من از غضب باشد یا از آسمان خبر بدی یا آیه ای در باب من نازل شده باشد زمین خوردم. پس بعد از اندک زمانی باز به سوی در آمدم و رخصت طلبیدم و پیامبر صلّی الله علیه و آله بار دیگر اجازه ندادند و این بار خیلی بدتر از دفعه اول زمین خوردم. سپس طولی نکشید که برای بار سوم به سوی در رفتم و اجازه ورود خواستم. حضرت فرمود: داخل شو ای ام سلمه. چون به خانه وارد شدم علی علیه السلام را دیدم که به دو زانو در خدمت آن حضرت نشسته است و می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول الله هر گاه چنین

شود مرا به چه امر می فرمایی؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: تو را به صبر کردن امر می کنم . پس بار دیگر علی علیه السلام سخن را تکرار کرد و باز حضرت او را به صبر کردن امر فرمود. چون برای بار سوم علی علیه السلام این سخن را تکرار کرد حضرت فرمود: ای علی! ای برادر من! هرگاه آن کار از آنان سر زد شمشیر خود را از غلاف بکش و بر دوش خود بگذار و جنگ بکن تا اینکه به نزد من آیی و از شمشیر تو خون ایشان ریزد. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله رو به من کرد و فرمود: ای ام سلمه این غم واندوه در تو به خاطر چیست؟ گفتم: ای رسول الله! این برای آن است که مرا چند مرتبه از پیش خود راندی. حضرت فرمود: به خدا سوگند که تو را از روی غضب رد نکردم . به راستی که تو از سوی خدا و رسول او در امنیت و سلامتی هستی ولیکن چون تو آمدی جبرئیل در سمت راست من و علی در سمت چپ من بود و جبرئیل مرا به وقایعی که بعد از من اتفاق خواهد افتاد خبر می داد و مرا امر می کرد که علی را در باب آنها سفارش کنم که بداند که در آن فتنه ها چه باید کرد. ای ام سلمه! بشنو و گواه باش اینک علی بن ابی طالب برادر من در دنیا و در آخرت است. ای ام سلمه! بشنو و گواه باش که علی بن ابی طالب وزیر من در دنیا و در فردای قیامت است. ای ام سلمه! بشنو و گواه شو که علی بن ابی طالب پرچم دار من در دنیا و در قیامت است. ای ام سلمه! بشنو و گواه باش که علی بن ابی طالب وصی و جانشین بعد از من و وفا کننده به وعده هایم و دفاع کننده از حوض کوثر است. ای ام سلمه! بشنو و گواه باش که علی بن ابی طالب سرور مسلمانان و پیشوای متقیان و رهبر پیشانی سفیدان - از وضو- و قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است. من گفتم: ای رسول الله! ناکثین چه کسانی هستند؟ فرمود: آنها که در مدینه بیعت می کنند و در بصره پیمان خود را می شکنند. گفتم: قاسطین چه کسانی هستند؟ فرمود: معاویه و یاران او از اهل شام. گفتم: مارقین چه کسانی هستند؟ فرمود: خارجیان نهروانند.

چون ام سلمه این حدیث را نقل کرد، غلام ام سلمه گفت: گره از کار من گشودی، خدا در کار تو فرجی حاصل کند. به خدا سوگند که دیگر بعد از این هرگز علی علیه السلام را دشنام نخواهم داد.(1)

امالی طوسی: غضائری از ابن ولید نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

مؤلف: فضائلی را که ام سلمه از اهل بیت روایت کرده در بابی تحت عنوان فضایل اهل بیت به طور جداگانه خواهد آمد و در بحث نزول آیه تطهیر به فضایل زیادی از آنها اشاره خواهد شد.

2. امالی طوسی: گروهی از ثابت غلام ابوذر روایت کردهاند که گفت: با لشکر امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ جمل حاضر شدم. چون عایشه را در پیش صف مخالفان دیدم شکی در دل من پیدا شد چنانکه اکثر مردم به آن سبب در شک افتاده بودند. چون خورشید غروب کرد حق تعالی پرده شک را از دل من برداشت و در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول جنگ با مخالفان شدم. بعد از آن به نزد ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خویشاوند آن حضرت آمدم و قصه خود را برای او نقل کردم. پس گفت: در وقتی که مرغ دلها از آشیانه های خود پرواز کرده بودند چه کردی؟ گفتم: من بهترین کار را کردم. پس خدا را شکر می کنم که در وقت غروب خورشید آن حجاب تردید را از دلم برداشت و در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام سخت پیکار کردم. ام سلمه گفت: کار خوبی کردی. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: علی با قرآن است و قرآن با علی واین دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر به نزد من آیند.(3)

3. قرب الإسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: زنی از انصار حسره نام داشت. بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته نزد آل محمد علیهم السلام می آمد و آنها را بسیار دوست داشت و به آنها مشتاق بود. روزی زفر و حبتر(4) در راه

1- . امالی الصدوق: 229 و 228

2- . مجالس الشیخ: 271 و 270

3- . مجالس الشیخ: 294

4- . کنایه از ابوبکر و عمر

او را دیدند و از او پرسیدند که: ای حسره به کجا می روی؟ گفت: به خدمت آل محمد می روم که حق ایشان را ادا کنم و عهد خود را تازه گردانم. آن دو نفر گفتند که: وای بر تو امروز آنها حقی ندارند و حق ایشان مخصوص زمان رسول خدا بود. پس حسره برگشت و بعد از چند روز دیگر به خدمت اهل بیت رسالت رفت، پس ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای حسره! چرا دیر به نزد ما آمدی؟ گفت: زفر و حبتر با من روبرو شدند و چنین گفتند. ام سلمه گفت: دروغ گفتند. لعنت خدا بر ایشان باد. حق آل محمد تا روز قیامت بر مسلمانان واجب است. (1)

توضیح: منظور از زفر و حبتر عمر و دوست او (ابوبکر) است. عمر هم وزن با کلمه اول (زفر) است و دومی (ابوبکر) شباهت به حبتر یعنی روباه در حیله و مکر دارد.

مؤلف: در باب احوال عایشه به برخی از فضائل ام سلمه اشاره خواهد شد.

4. بصائر الدرجات: عمر پسر ام سلمه گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را در خانه من نشاند و پوست گوسفندی طلبید و بر علی املا می کرد و علی بر آن پوست می نوشت تا آنکه قسمتهای باریک دست و پای آن پوست را نیز پر کرد. پس آن پوست را حضرت به من سپرد و فرمود: هر که بعد از من به نزد تو بیاید و فلان و فلان نشانه را به تو بگوید این پوست را به او بده. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و ابو بکر امر خلافت را به دست گرفت مادرم ام سلمه به من گفت: برو به مسجد و ببین که این مرد چه می کند. چون به مسجد رفتم دیدم که ابو بکر بر منبر نشست و خطبه خواند و از منبر فرود آمد و به خانه خود برگشت. من به نزد مادر خود رفتم و به او خبر دادم. پس صبر کرد تا عمر خلیفه شد باز مرا بسوی مسجد فرستاد. من برگشتم و گفتم که او نیز مثل ابو بکر رفتار کرد. پس صبر کرد تا عثمان خلیفه شد و باز مرا به مسجد فرستاد و از برای او خبر بردم که او نیز مثل آن دو نفر دیگر رفتار کرد. پس چون امیرالمؤمنین علیه

1- . قرب الاسناد: 29

السلام امور مسلمانان را عهده دار شد مادرم گفت: به مسجد برو و ببین که این مرد چه می کند. پس به مسجد آمدم و نشستم. چون حضرت خطبه خواند و از منبر فرود آمد مرا در میان مردم دید و به من گفت: نزد مادر خود برو و رخصت بطلب که من نزد او آیم. چون به نزد مادرم رفتم و آنچه علی علیه السلام فرموده بود به او گفتم گفت: به خدا سوگند که من نیز طالب دیدار او هستم. پس چون علی علیه السلام به خانه ام سلمه وارد شد فرمود: نامه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با فلان و فلان نشانه به تو سپرده است به من بده. عمر پسر ام سلمه گفت: من به مادرم می نگریستم دیدم که برخاست و صندوقی را باز کرد و از میان آن، صندوق کوچکی بیرون آورد و در آن را گشود و نامه ای از میان آن بیرون آورد و به علی بن ابی طالب علیه السلام داد. پس ام سلمه به من گفت: ای فرزند! پیوسته ملازم علی علیه السلام باش و دست از دامان او بر مدار که به خدا سوگند بعد از پیغمبر تو امامی به غیر او ندیدم.(1)

توضیح: اکارع جمع کراع بر وزن غراب به معنی مچ پا - پاچه - است.

مؤلف: نظیر این روایت را با سندهای دیگر در باب علوم ائمه آورده ایم و در این باب و باب های دیگر با اسناد دیگری نقل شده که امام حسین علیه السلام زمانی که قصد عراق کرد نامه ها را نزد او به ودیعت نهاد و او آن نامه ها به امام زین العابدین علیه السلام سپرد.

5. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ام سلمه را تزویج نمود، عمر بن ابی سلمه که پسر او بود او را به تزویج پیامبر در آورد و عمر هنوز کوچک بود و بالغ نشده بود.(2)

6. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روزی ابو بکر و عمر به نزد ام سلمه آمدند و گفتند: ای ام سلمه! تو پیش از آنکه به همسری رسول خدا در آیی زن مرد دیگری بودی. بگو که رسول خدا در قوّت مجامعت نسبت به آن مرد چگونه است؟ ام سلمه گفت: او در این باب مانند دیگر مردان است. چون آنها بیرون رفتند

1- . بصائر الدرجات: 44
2- . فروع کافی 2: 24

رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد. پس ام سلمه ترسید که در باب او امری از آسمان نازل شود، پس رفت و به پیامبر آنچه میان او و آنها گذشته بود گفت. پس پیامبر به حدی خشمگین شد که رنگ مبارکش تغییر کرد و عرق غضب در میان دو دیده اش پیچید و از خانه بیرون آمد و ردای مبارک خود را از شدت غضب بر زمین می کشید تا آنکه بر منبر بالا رفت و انصار را طلبید. چون ایشان آن حالت را دیدند همگی اسلحه جنگ پوشیدند و چون همه حاضر شدند حضرت حمد و ثنای حق تعالی ادا گفت و فرمود: ایها الناس! به چه سبب گروهی عیب مرا جستجو می کنند و از عیب من میپرسند؟ به خدا سوگند که من از نظر حسب و نسب از همه شما گرامیتر و پاکنهادتر و بیش از همه شما در نهان خدا را اطاعت می کنم. هر کس از شما در مورد پدرش از من بپرسد که پدر او کیست به او جواب می دهم. پس مردی برخاست و در مورد پدر خود سؤال کرد. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: پدر تو فلان چوپان است. پس مرد دیگری برخاست و گفت: پدر من کیست؟ حضرت فرمود: غلام سیاه شماست. پس نفر سوم برخاست و گفت: پدر من کیست؟ حضرت فرمود: پدر تو آن کسی است که تو به او منسوب هستی. پس انصار برخاستند و گفتند: یا رسول الله ما را ببخش تا خدا تو را ببخشاید. به درستی که حق تعالی تو را برای رحمت فرستاده است. ما را ببخش تا خدا تو را ببخشاید. چون عادت پیامبر این بود که چون نزد او سخن می گفتند شرم می کرد و عرق حیا از پیشانی مبارکش می ریخت و دیده از دیده های مردم می پوشید. پس از منبر فرود آمد و به خانه برگشت. چون سحر شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و کاسه ای از هریسه بهشت برای آن جناب آورد و گفت: یا محمد! این هریسه را حورالعین برای تو آماده کرده اند، پس تو و علی و فرزندان شما از آن بخورید و کسی غیر از شما نباید از آن تناول کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نشستند و از آن هریسه خوردند. پس به آن سبب حق تعالی به

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجامعت قوت چهل مرد کرامت فرمود و بعد از آن چنان بود که هر گاه می خواست در یک شب با همه زنان خود مقاربت می نمود.(1)

7. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ولید پسر مغیره در گذشت. پس ام سلمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که آل مغیره مجلس عزاداری بر پا کرده اند دستوری می فرمایید که من به مجلس آنها بروم؟ چون حضرت به او رخصت داد جامه های خود را پوشید و مهیای رفتن گردید و او در حسن و جمال مانند پری بود و چون بر می خاست و موهای خود را می آویخت همه بدنش را می پوشانید. خلخال هایش را به پاهایش بست، پس در پیش روی پیامبر برای پسرعمویش شروع به ندبه خوانی کرد و ابیات زیر را خواند:

_ برای ولید بن ولید سوگواری می کنم. ابو ولید جوانمرد قبیله بود.

_ او حامی حقیقت و انسان بزرگواری بود و به گرفتن انتقام چشم می دوخت.

_ او برای سالیان طولانی همچون باران و نهر پر از آب و همچون غذا بود.

و حضرت بر او عیب نگرفت و چیزی نگفت.(2)

توضیح: الحقیقه: چیزی است که بر مرد شایسته است از آن دفاع کند. الوتیره: یعنی روش. و الوتر: خونخواهی. جعفر: نهر کوچک. الماء الغدق: آب زیاد. المیره: غذایی که انسان ذخیره می کند.

8. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ام سلمه وارد شد و به او گفت: چرا در خانه تو برکت نمی بینم؟ ام سلمه گفت: خدا را حمد می گویم که به سبب تو برکت در خانه من بسیار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حق تعالی سه برکت فرستاده است: آب و آتش و گوسفند.(3)

9. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی را دید و از او خوشش آمد. به خانه ام سلمه رفت چون نوبت او بود. پس با او

1- . فروع كافى 2: 78
2- . فروع كافى 1: 360
3- . فروع كافى 2: 231

مقاربت نمود و غسل کرد و در حالی که آب غسل از سر مبارکش می ریخت فرمود: ای مردم نگاه کردن به نامحرم از شیطان است، پس هر کس بعد از نگاه کردن خواهشی در خود بیابد، به نزد زن خود برود و با او نزدیکی کند.(1)

10. دعوات راوندی: از ام سلمه نقل شده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرکس به مصیبتی دچار شود و همان طور که خدا به او امر کرده بگوید: انّا لله و انّا الیه راجعون و بگوید: خدایا به جای مصیبتم به من اجر بده و پشت آن مصیبت خیری به من برسان. پس خدا آن دعا را اجابت می کند. ام سلمه گفت: چون ابوسلمه وفات یافت من آن دعا را کردم و سپس گفتم: چه کسی مانند ابوسلمه است؟ پس خداوند عزّوجلّ پیامبر را به خواستگاری من فرستاد و او مرا به ازدواج خود درآورد.(2)

1- . فروع کافی 2: 56
2- . دعوات الراوندی: نسخه خطی

باب چهارم : در بیان احوال عایشه و حفصه

آیات:

- یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَوْمٍ عَسَى أَن یَکُونُوا خَیْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاء مِّن نِّسَاء عَسَى أَن یَکُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ.(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند. شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را ریشخند کنند. شاید آنها از اینها بهتر باشند. }

- یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَکُمْ تَحِلَّهَ أَیْمَانِکُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاکُمْ وَهُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ * وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِیثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَکَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ * إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمَلَائِکَهُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ * عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَکُنَّ أَن یُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَیْرًا مِّنکُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَیِّبَاتٍ وَأَبْکَارًا.(2) {ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می کنی؟خداست که آمرزنده مهربان است. قطعاً خدا برای شما [راه] گشودن سوگندهایتان را مقرّر داشته است و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم. و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلّع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود. پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد وی گفت: چه کسی این را به تو خبر

1- . حجرات / 11
2- . تحریم / 5 - 1

داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه خبر داده است. اگر [شما دو زن] در درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعا دل هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان[نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود. اگر پیامبر شما را طلاق گوید امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما: مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه دار، بیوه و دوشیزه به او عوض دهد. }

- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ .(1) {خدایا برای کسانی که کفر ورزیده اند زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید. }

تفسیر:

طبرسی که خداوند خاک قبرش را نورانی گرداند گفته است: از أنس نقل شده که این سخن خداوند متعال «وَلَا نِسَاء مِّن نِّسَاء» {ونباید زنانی زنان دیگر را ریشخند کنند} در مورد زنان پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل شده است که أم سلمه را مسخره کردند. آن زمان که أم سلمه لباس سفید رنگی به پهلوی خود بسته بود و دو طرف آن از پشتش آویزان شده و پشت سر خود می کشید. در آن هنگام عایشه به حفصه گفت: ببین چه چیزی پشت سر خود می کشد گویا که آن زبان سگ است و این تمسخر عایشه بود. حسن روایت کرد که برخی گفته اند که عایشه او را به خاطر کوتاهی قامتش عیب گرفته است.(2) یعنی عایشه با دستانش به کوتاهی او اشاره کرده است.

1- . تحریم / 10
2- . مجمع البیان 9: 135

طبرسی رحمه الله در مورد این سخن خداوند متعال گفته است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ» {ای پیامبر چرا حرام می کنی؟} سخن مفسّران در مورد سبب نزول این آیات مختلف است. برخی گفته اند عادت پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین بود که چون از نماز صبح فارغ می شد یک یک زنان خود را می دید و چون به حفصه خیکی از عسل هدیه داده بودند هرگاه حضرت به خانه او می رفت از برای عسل خوردن، حضرت را ساعتی نگه می داشت. عایشه از اقامت پیامبر نزد حفصه اعتراض کرد و به جویریه حبشی که نزد او بود گفت: چون رسول خدا بر حفصه وارد شد بر او داخل شو و ببین چه می کند؟ جویریه حبشی نیز ماجرای عسل را به عایشه خبر داد و چون عایشه این حال را دید حسادت کرد و زنان دیگر پیامبر را باخبر کرد و به آنها گفت: هرگاه رسول خدا به نزد شما آمد بگویید که ما از تو بوی مغافیر می شنویم - و آن صمغی بدبو است - و می دانست چون ملائکه نزد پیامبر می آیند بر او بسیار سخت است که از او بوی بدی استشمام نمایند. پس چون حضرت به نزد سوده رفت او از ترس عایشه گفت: ای رسول الله! این چه بوی بدی است که از تو می شنوم، مگر مغافیر خورده ای؟ حضرت فرمود: نه ولیکن عسلی نزد حفصه خورده ام؛ به نزد هر زنی که می رفت این را می گفتند تا آنکه به نزد عایشه آمد، پس او بینی خود را گرفت و گفت: چرا از تو بوی مغافیر می شنوم. حضرت فرمود که: نزد حفصه عسلی خورده ام. عایشه گفت: شاید زنبور آن عسل بر مغافیر نشسته باشد. حضرت فرمود: به خدا سوگند می خورم که دیگر از آن عسل نخورم و آن را بر خود حرام کرد. عطا روایت کرده است که حضرت عسل را نزد ام سلمه تناول نموده بود. بعضی گفته اند: پیامبر نزد زینب بنت جحش این عسل را تناول کرده بود. عایشه گفت: رسول الله نزد زینب می رفت و عسلی تناول می کرد. من و حفصه توطئه کردیم که هرگاه حضرت پیش هریک از ما بیاید بگوییم که ما از تو بوی مغافیر می شنویم. پیامبر نیز بر یکی از آن دو وارد شد و آن جمله را به او گفت. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: نه بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش خورده ام و دیگر از آن عسل نخواهم خورد. پس این آیات نازل شد. برخی روایت کرده اند که رسول الله روزها را بین زنانش تقسیم کرد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه حفصه بود. حفصه به ایشان گفت: ای

رسول الله ! من با پدرم کاری دارم. اجازه بده بروم او را ببینم. چون حفصه بیرون رفت حضرت ماریه را که مقوقس حاکم مصر به او بخشیده بود طلبید و با او خلوت کرد. چون حفصه برگشت در اتاق را بسته دید. پس صبر کرد تا حضرت در را گشود و از روی مبارکش عرق می ریخت. حفصه به پیامبر گفت: برای این کار به من رخصت رفتن به خانه پدرم را دادی؟ در روز و نوبت من و در بستر من با کنیزی مقاربت می کنی؟ آیا برای من حرمت وحقی قائل نیستی؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: او کنیز من است و حق تعالی بر من حلال گردانده و لیکن برای خاطر تو او را بر خودم حرام کردم و این سخن نزد تو امانت است و به زنان دیگر مگو. پس چون پیامبر از خانه او بیرون رفت دیواری را که در میان اتاق خود و اتاق عایشه بود را کوبید و گفت: بشارت باد تو را که رسول خدا کنیزش ماریه را بر خود حرام گردانید و ما از دست او راحت شدیم و آنچه گذشته بود برای عایشه نقل کرد زیرا که او و عایشه با یکدیگر هماهنگ بودند و یکدیگر را علیه بقیه زنان یاری می رساندند. پس این آیه نازل شد «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ» {ای پیامبر چرا بر خودت حرام می کنی؟} و حضرت حفصه را طلاق داد و از همه زنان خود بیست و نه روز کناره گیری کرد و در غرفه ماریه با او به سر برد تا آنکه حق تعالی آیه تخییر را فرستاد. برخی گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی که نوبت عایشه بود با ماریه خلوت کرد و حفصه از آن موضوع مطلع شد. پس حضرت به حفصه گفت: چیزی به عایشه نگو که من ماریه را بر خود حرام کردم. حفصه عایشه را از این موضوع خبر دار کرد و از عایشه خواست که این موضوع را به کسی نگوید. پس حق تعالی پیامبرش را از این موضوع آگاه کرد. به نقل از زجاج این آیه «وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا» {و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخن نهانی گفت} در مورد حفصه است و گفت: زمانی که پیامبر صلّی الله علیه و آله ماریه قبطی را بر خود حرام کرد به حفصه خبر داد که بعد از او ابوبکر و عمر خلیفه می شوند. [حفصه خبر را فاش کرد]. پیامبر حفصه را از برخی از اخباری که فاش کرده بود آگاه کرد و در مورد فاش کردن آنها این خبر را که ابوبکر وعمر بعد از او خلیفه می شوند، چیزی نگفت.

روایتی که عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است به این سخن نزدیک است و این عبارات را اضافه بر آن دارد: هریک از این دو زن پدران خود را از آن موضوع باخبر کردند. پس پیامبر آن دو را در مورد موضوع ماریه که فاش کرده بودند سرزنش کرد و از ملامت آنها درمورد فاش کردن موضوع دیگر چشم پوشید.

«مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ» یعنی آن لذتی را که خداوند بر تو حلال کرده است. «تَبْتَغِی» یعنی میخواهی «مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ» {خشنودی همسرانت را} و آنها برای به دست آوردن رضایت وخشنودی تو بر تو سزاوارترند و این مسأله دالّ بر این نیست که پیامبر صلّی الله علیه و آله مرتکب گناهی کوچک یا بزرگ شده است. زیرا اگر مرد برخی از زنانش یا برخی لذتها را بدون علت یا به دلیلی برخود حرام کند کار زشتی مرتکب نشده است و کار او گناه محسوب نمی شود. بعید نیست آن سخن خداوند برای اظهار ناراحتی به خاطر مشقت رسول خدا گفته شده زیرا در راضی کردن همسرانش مبالغه نمود و به این خاطر متحمل مشقت شد. و اگر مردی با طلاق دادن برخی از زنانش زنان دیگر خود را راضی کند جایز است که به او گفته شود: چرا آن کار را کردی و سختی و مشقت آن را متحمل شدی؟ هرچند که کار زشتی مرتکب نشده است و اگر بگوییم: آن حضرت بر آن کار مؤاخذه شد زیرا ترک آن تحریم بهتر از انجام آن بوده منعی ندارد. زیرا نیکوست به کسی که کار مستحبی را ترک کرده گفته شود: چرا آن کار را انجام ندادی و چرا از آن گذشتی؟ و نیز به این دلیل که دلخوش کردن زنان از کارهایی است که عقل، آن را ناپسند نمیداند.

علما در مورد این جمله که کسی به همسرش می گوید: تو بر من حرام هستی اختلاف نظر دارند. اصحاب ما گویند: با گفتن این جمله چیزی بر انسان واجب نمی شود و گفتن و نگفتن آن یکی است. و خداوند تنها به این دلیل در آن مورد کفاره را واجب کرد زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله سوگند خورده بود که به کنیزش نزدیک نشود یا از آن عسل مخصوص نخورد. پس خداوند بر او واجب کرد که کفاره سوگندش را بدهد و آنچه را که بر خود حرام کرده مباح گرداند. و روشن که حرام شدن چیزی جز به امر و نهی خداوند صورت نمی گیرد و صرفاً به واسطه اینکه کسی

چیزی را بر خود حرام کند آن چیز بر او حرام نمی شود مگر اینکه بر ترک آن سوگند یاد کند.

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و خداوند برای بندگانش بخشنده است. «رَّحِيمٌ» و نسبت به آنها مهربان است هرگاه آنها به آنچه شایسته تقوا است برگردند.

«قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» یعنی خداوند برای شما چیزی را قرار داده تا وقتی سوگندی خوردید بتوانید سوگندهایتان را با آن بگشایید. زیرا سوگند با عمل نکردن به آن منحلّ می شود و این کار تحلّه (گشودن سوگند) نام دارد. گفته شده یعنی خداوند کفاره سوگندهایتان را در سوره مائده برای شما بیان کرده است. مقاتل گفته است: خداوند به پیامبرش امر کرد که کفاره سوگندش را بدهد و به سوی کنیزش برگردد. پس پیامبر بنده ای را آزاد کرد و به سوی ماریه برگشت. برخی گفته اند: یعنی خداوند بر شما کفاره سوگندهایتان را واجب کرده است.

«وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ» یعنی خداوند ولی شماست. شما را حفظ می کند و یاری می رساند و بهتر است به دنبال کسب رضایت خداوند باشید. «وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» یعنی او به مصالح شما داناست. «الْحَكِيمُ» در امر و نهی هایش به شما، بصیر است. برخی نیز گفتهاند: او به آنچه حفصه به عایشه گفت داناست و در تدبیرش حکیم است.

«وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ» {و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت} و منظور از یکی از همسرانش حفصه است. «حَدِيثًا» یعنی سخنی که پیامبر حفصه را به پنهان نگه داشتن آن امر کرد. «فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ» یعنی آن زن موضوعی را که پیامبر به او خبر داده بود به زن دیگری گفت و رازش را فاش کرد. «وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ» یعنی خداوند پیامبرش را از افشای سرّش مطّلع کرد. «عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ» یعنی پیامبر حفصه را از برخی اموری که فاش کرده بود باخبر کرد و از ذکر برخی دیگر از چیزهایی که فاش کرده بود یا برخی از اموری که اتفاق افتاده بود مطلع نکرد. پیامبر به همه آن امور آگاه بود. زیرا خودداری از ذکر چیزی تنها پس از علم به آن صورت می گیرد، اما آن حضرت بر اساس مکارم اخلاق عمل نمود و نادیده گرفتن از ویژگیهای بزرگان است.

«فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ» یعنی چون رسول الله حفصه را از آنچه خداوند برای او آشکار کرد آگاه نمود حفصه گفت: «مَنْ أَنبَأَکَ هَذَا» یعنی این را چه کسی به تو خبر داد؟ رسول الله فرمود: «نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ» او که به همه امور دانا و به اسرار سینه ها آگاه است. سپس خداوند عایشه و حفصه را مورد خطاب قرار داد و گفت: «إِن تَتُوبَا إِلَی اللَّهِ» یعنی اگر توبه و بازگشت به سوی حق نمایید از مشارکت با یکدیگر در اذیت و آزار پیامبر و همدستی علیه او پس توبه و رجوع به حق بر شما واجب است. «فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا» {واقعاً دل هایتان انحراف پیدا کرده است} از ابن عباس و مجاهد نقل شده: یعنی قلب های شما به طرف گناه متمایل شده است. برخی نیز گفته اند: قلب های شما از راه راست منحرف شده و به سوی گناه متمایل گشته است. برخی نیز گفته اند: شرط در اینجا به معنی امر است. یعنی شما دو زن در درگاه خدا توبه کنید چون واقعاً دل هایتان انحراف پیدا کرده است.

«وَإِن تَظَاهَرَا عَلَیْهِ» یعنی اگر بر اذیت و آزار پیامبر با یکدیگر همکاری کنید. از ابن عباس نقل شده است که گفت: به عمر بن خطاب گفتم: آن دو زن که علیه پیامبر به یکدیگر کمک کردند چه کسانی هستند؟ گفت: عایشه و حفصه. بخاری در صحیح خود به این مسأله اشاره کرده است.(1) «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ» و این خداست که حفظ، مراقبت و یاری پیامبر را بر عهده می گیرد. «وَجِبْرِیلُ» نیز یاری رسان اوست. «وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ» یعنی مؤمنان برگزیده. برخی گفته اند: یعنی انبیاء. مجاهد از طریق خاصه وعامه روایت کرده که مقصود از صالح المؤمنین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. در کتاب شواهد التنزیل از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله دوبار امیرالمؤمنین را به اصحابش معرفی کرده است. یک بار آنجا که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی هرکس من مولای اویم پس علی مولای اوست و بار دوم جایی بود که این آیه نازل شد: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ» رسول خدا صلّی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را

1- . صحیح بخاری 6: 197 - 195

گرفت و گفت: ای مردم این علی صالح المؤمنین است. أسماء بنت عمیس گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود: صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است.

«وَالْمَلَائِکَهُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ» یعنی بعد از خداوند و جبرئیل و صالح مؤمنین، فرشتگان پشتیبان او هستند. «ظَهِیرٌ» یعنی یاری رسانان به پیامبر. کلمه ظهیر لفظ مفردی است که معنی جمع می دهد. «عَسَی رَبُّهُ» از سوی خدا واجب است. «إِن طَلَّقَکُنَّ» {اگر پیامبر شما را طلاق گوید} ای گروه زنان پیامبر. «أَن یُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَیْرًا مِّنکُنَّ» یعنی برای او همسرانی شایسته تر از شما وجود دارد. «مُسْلِمَاتٍ» یعنی زنان مسلمانی که آنچه خدا آنها را به آن امر کرده اطاعت می کنند. «مُّؤْمِنَاتٍ» یعنی زنانی که تصدیق کننده خدا و رسولش هستند و برخی گفته اند: در کردار و گفتارشان تصدیق کننده هستند. «قَانِتَاتٍ» یعنی زنانی که مطیع خداوند تعالی و همسرانشان هستند وبرخی گفته اند: مطیع و فرمانبردار امر الهی هستند. برخی نیز گفتهاند: از فحاشی و کلام بیهوده خودداری می کنند. «تَائِبَاتٍ» زنانی که از گناهانشان توبه می کنند. برخی نیز گفتهاند: به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی گردند و از خودخواهی دست می کشند. و نیز گفتهاند: از کوتاهی که از آنها سرزده پشیمان هستند. «عَابِدَاتٍ» خدا را با اخلاص عبادت میکنند به واجبات و مستحباتی که آنها را به آن فراخوانده. و برخی نیز گفتهاند: با اطاعت کردن از رسول خدا در مقابل او خاضع هستند. «سَائِحَاتٍ» زنانی که به اطاعت خدا مشغول می شوند. برخی گفته اند: روزه دارند. برخی نیز آن را به معنی مهاجر گرفته اند .(1)

سخن خداوند متعال: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» {خداوند مثلی آورده است} کفر آن دو زن که به صورت کنایه و یا صریح در این آیه به آن اشاره شده بر تیزبین آگاه و زیرک دانا پوشیده نیست. در این سوره که به اجماع مفسرین بیشتر آن در مورد سرزنش دوتن از زنان پیامبر نازل شده است آیا احتمال دارد مثَل آوردن با زنان نوح و لوط برای غیر این دو تن از زنان پیامبر باشد؟ و اگر بیان مثل برای دیگر کفار بود قطعاً مثل آوردن با فرزند نوح و دیگر کافرانی که از نزدیکان پیامبر بوده اند شایسته

1- . مجمع البیان 10: 316 - 313

تر است. از بیشتر مفسّران تعجب می کنم که چگونه از ذکر این مسأله رو گردانیده اند در حالی که در آیات دیگر به کوچکترین اشاره و پنهانترین نکته پوشیده، اشاره داشته اند. آیا این مسأله جز به خاطر تعصب و رسوخ در گمراهی ایشان است؟ زمخشری وقتی دیده است اجتناب از بیان این مسأله، مخفی کردن خورشید در زیر سبد و پوشیده نگه داشتن امر بسیار روشن است در کشاف ذیل تفسیر این آیه چنین گفته است: خداوند عزّوجلّ با این مثال به حال کفاری اشاره کرده است که به خاطر کفر و دشمنی کردن با مؤمنین مجازات می شوند، بدون اینکه آنها را از مجازات حفظ کند یا از آنها جانبداری نماید و رابطه نسبی یا خویشاوندی که بین آنها (کفار ومؤمنین) وجود دارد به کفار سودی نمی بخشد. چرا که دشمنی آنها با مؤمنان و انکارکردن خدا و رسولش حلقه های وصل و ارتباط را قطع می کند و آنها را دورتر و دورتر از بیگانه قرار می دهد، هرچند مؤمنی که انسان کافر با او ارتباط نسبی یا خویشاوندی دارد پیامبری از پیامبران خدا باشد. خداوند برای حال کفار مثال همسران نوح و لوط را که نفاق پیشه ساختند و به پیامبران خدا خیانت کردند آورده است. این دو پیامبر همسران خود را از عذاب خدا به خاطر حق زن وشوهری که بین آنها وجود دارد معاف نکردند و به آن دو زن در وقت مرگشان یا در روز قیامت گفته می شود: «ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ» {با داخل شوندگان داخل آتش شوید} داخل شوندگانی که بین آنها و پیامبران ارتباطی وجود ندارد یا همراه با داخل شوندگانی از برادرانتان که از قوم نوح و لوط بودند.

و برای حال مؤمنینی که ارتباط کافران به آنها ضرری نمی رساند و از ثواب و مقام قرب آنها چیزی کم نمی کند به حال زن فرعون و جایگاه او نزد خدا مثال زده است. با وجود اینکه او همسر بدترین دشمن خدا گوینده آن سخن عظیم «انا الحق» بود. همچنین به حال مریم دختر عمران که از مراتب دنیا و آخرت به او داده شده و از میان زنان دو جهان برگزیده شده مثل زده است؛ با وجود اینکه قوم مریم کافر بودند. و در لابلای این دو مثال به دو تن از مادران مؤمنین که نامشان پیش از این در ابتدای سوره ذکر شد و به کوتاهی که از آنها به خاطر همدست شدنشان علیه پیامبر سرزده و هشدار شدیدی که به آنها داده شده بود اشاره شده است. زیرا در این

دو مثال بر مسأله کفر بسیار تأکید شده است. مانند این سخن خداوند متعال: «وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (1) {و هرکس کفر ورزد پس به یقین خداوند بی نیاز از جهانیان است} و همچنین به این مسأله اشاره شده که شایسته است این دو زن (حفصه و عایشه) در اخلاص و کمالِ در آن مانند این دو زن مؤمن (زن فرعون و مریم) باشند و بر این امر که همسران پیامبر هستند تکیه نکنند. زیرا این فضیلت به آنها سودی نمی رساند مگر اینکه اخلاص داشته باشند و تعریض به حفصه ارجحیت بیشتری دارد، زیرا زن لوط راز همسر خود را فاش کرد همان گونه که حفصه راز رسول خدا را فاش کرد. رموز قرآن در هر باب به حدی لطیف و پوشیده است که از درک و فهم عالم خارج است و نمیتواند آن را دریابد. (2)

سخنش پایان یافت.

امام ایشان شیخ رازی نیز در تفسیر خود اشاره لطیفی به این موضوع کرده است. وی گفته که: مثال آوردن با زن نوح و لوط فواید متعددی را در بر دارد که تنها خداوند متعال به همه آنها آگاه است. و ظاهر آن آگاهی دادن از ثواب عظیم وعذاب دردناک به همه انسان هاست و همچنین دانستن این موضوع که خوبی و درستی دیگران برای انسان فاسد نفعی ندارد و فساد دیگران به اصلاح گر ضرری نمی رساند... ادامه کلام وی.

روایات:

1. الطرائف: ثعلبی در تفسیر این آیه: «وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» {اگر علیه پیامبر به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان نیز یاور اویند} گفته است: منظور از صالح مؤمنان علی بن ابی طالب است.(3)

1- . آل عمران / 97
2- . الکشاف 4: 458 و 457
3- . الطرائف: 24

2. نهج البلاغه: اما فلانی - عائشه -، پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد، و کینهها در سینهاش چون کوره آهنگری شعلهور گردید، اگر از او میخواستند آنچه را که بر ضد من انجام داد نسبت به دیگری روا دارد سرباز میزد، به هر حال احترام نخست او برقرار است و حسابرسی اعمال او با خدای بزرگ است.(1)

توضیح: ابن ابی الحدید در شرح این سخن گفته است: الضغن به معنی کینه است. و المرجل: دیگ بزرگ. القین: یعنی آهنگر . و معنی این جمله این است که کینه در سینه آن زن مانند به جوش آمدن دیگی از آهن است. و منظور از فلانه عایشه است که پدرش ابوبکر و مادرش أمّ رومان دختر عامر بن عویمر بن عبد شمس بود. پیامبر قبل از هجرت دوسال بعد از وفات حضرت خدیجه او را به همسری گرفت در حالی که او دختری هفت ساله بود. و زمانی که عایشه نه سال و ده ماه داشت با او ارتباط زناشویی برقرار کرد . و پیش از پیامبر برای جبیر بن مطعم در نظر گرفته شده بود. ازدواج پیامبر با عایشه در ماه شوال بود و برقراری ارتباط زناشویی شان نیز درماه شوال صورت گرفت. و زمانی که پیامبر وفات یافت عایشه بیست ساله بود. پیامبر به او علاقه مند بود و بسیار مورد توجه پیامبر بود همین مسأله او را بر پیامبر جسور کرده بود و در مقابل پیامبر ناز می کرد. تا اینکه در ماجرای ماریه که پیامبر راز خود را با یکی از زنانش در میان گذاشت دخیل شد و این مسأله منجر به این شد که آن دو زن (عایشه و حفصه) علیه پیامبر به یکدیگر یاری برسانند و در مورد آن زن آیه ای نازل شد که در جنگ ها تلاوت می شد. آن آیه در بردارنده تهدید شدید و بیان صریح وقوع گناه و لغزش قلب بود. آن جرأت و جسارت در عائشه منجر به وقوع حوادثی از سوی او در زمان خلافت امام علی علیه السلام گردید.

در کتاب الاستیعاب در باب عایشه به نقل از ابن عباس آمده است: رسول خدا به زنانش گفت: یکی از شما صاحب شتر پرمو می شود و اطراف او کشته های فراوانی بر زمین می افتد و بعد از حیله اش نجات می یابد.

1- . نهج البلاغه 1: 302

ابن عبد البرّ گفته است: این از نشانه های نبوّت پیامبر است. عایشه از پیامبر بچه دار نشد و پیامبر از زنان مهریه داده شده - آزاد -، تنها از خدیجه و از کنیزان، از ماریه صاحب فرزند شد. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه تهمت ارتباط با صفوان بن معطّل سلمیّ زده شد و این ماجرا مشهور است. خداوند حکم رهایی او را از این تهمت بیان کرد که ذکر می شد و دهان به دهان می گشت و آن حدّ تاریانه بود که بر او زده شد. عائشه در سال 57 هجری درگذشت درحالی که شصت و چهارساله بود و در بقیع در ملک معاویه به خاک سپرده شد.

مؤلف: سپس ابن ابی الحدید از استاد خود أبی یعقوب یوسف بن اسماعیل لمعانیّ علل دشمنی بین عایشه و امیرالمؤمنین و فاطمه سلام الله علیها را ذکر کرده است و سخن در این باب بسیار گفته تا اینکه گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها را بیش از تصور مردم اکرام می کرد و بیشتر از بقیه مردم به دخترش احترام می گذاشت و پیامبر در حضور خاص و عام بارها و بارها در مکانهای مختلف گفته بود: او سرور زنان جهان و فقط هم شأن مریم دختر عمران است. فاطمه از هرجا بگذرد از سوی عرش ندایی می رسد: ای اهل این مکان! چشمانتان را فرو بندید تا فاطمه دختر محمد از اینجا بگذرد. این روایت از روایات صحیح است و از اخبار ضعیف به شمار نمی آید. به عقد علی در آوردن فاطمه از سوی پیامبر بعد از به عقد هم درآوردن آن دو در آسمان به گواهی ملائکه از سوی خداوند متعال بود و پیامبر صلّی الله علیه و آله چندین بار فرمود: «هرکس او را آزار برساند مرا آزار رسانده و هرکس او را خشمگین کند مرا خشمگین ساخته است و او تنها پاره تن من است.» همه اینها موجب فزونی کینه در دل عائشه نسبت به فاطمه سلام الله علیها گردید در حالی که نفس آدمیان به خاطر حسادت به چیزی کمتر از این نیز به غیظ درمیآید. سپس بین او و علی علیه السلام حوادثی پیش آمد که شنیدنش خشم انسان را بر می انگیزد. مانند سخن عایشه به علی علیه السلام آن هنگام که پیامبر صلّی الله علیه و آله از علی علیه السلام خواست که نزدیک او بنشیند. پس علی نیز نزد پیامبر آمد و بین او و عایشه نشست درحالی که عایشه و پیامبر بسیار به هم نزدیک بودند. سپس عائشه به علی علیه السلام گفت: آیا برای نشستنگاهت جایی

جز دامن من نیافتی؟ و حوادثی شبیه به این رخ داده است مثلا روایت شده که روزی پیامبر صلّی الله علیه و آله و علی علیه السلام با هم راه می رفتند و صحبتشان طولانی شد. پس عائشه که پشت سر آنها راه می رفت بین آنها قرار گرفت و گفت: چه موضوعی است که این چنین به تفصیل در مورد آن سخن می گویید؟ برخی گفته اند: پیامبر در آن روز غضبناک شدند. و نیز روایتی از جفنه نقل شده است که عائشه به خدمتکار دستور پخت ثریدی را داد که برای فاطمه سلام الله علیها در نظر گرفته بود؛ ولی عائشه آن را واژگون کرد و ریخت؛ و مانند این حوادث که بین خانواده و زن و خانواده شوهر او رخ میدهد. سپس از قضا، فاطمه صاحب فرزندان زیادی از پس و دختر شد اما عائشه فرزندی نداشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله پسران فاطمه را پسران خود می دانست و یکی از آنها را صدا می زد: پسرم؛ و میفرمود: «پسرم را نزد من بیاورید و او را قنداق نکنید. - حتی اگر خیس میکرد- میفرمود: پسرم کاری نکرده است». و نیز این اتفاق افتاد که رسول الله در پدرش را به مسجد - که به «باب ابوبکر» پدر عایشه معروف بود - بست و در دامادش علی علیه السلام باز کرد. سپس پیامبر ابوبکر را برای برائت مردم مکه فرستاد ولی او را عزل کرد و دامادش را بر این امر گماشت. همین مسأله نیز خشم عایشه را برافروخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از ماریه صاحب فرزندی به نام ابراهیم شد و علی علیه السلام به خاطر آن شادی زیادی از خود نشان داد. علی علیه السلام از ماریه جانبداری می کرد و نزد رسول خدا به امور ماریه می پرداخت و تنها به او توجه می کرد. ماریه به زشتی - تهمت - همانند تهمت عایشه دچار شد و علی علیه السلام او را از این تهمت تبرئه کرد یا خداوند متعال توسط علی علیه السلام باطل بودن آن تهمت را آشکار کرد و این آشکار کردن حسی و دیدنی و بسیار واضح بود و منافقین نمیتوانستند آنچه را که در مورد آیاتی که در مورد خلاصی عایشه از اتهام زنا نازل شده بود میگفتند در مورد او هم بگویند و همه اینها کینه و دشمنی را در دل عایشه ایجاد کرد تا اینکه ابراهیم وفات یافت. پس عایشه، از ترس شماتت، - کینهاش را - پنهان کرد هر چند اظهار اندوه نمود. علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها به خاطر این قضیه - مرگ ابراهیم - اندوهگین شدند.

مؤلف: سپس ابن ابی الحدید سخنی طولانی را ادامه داد و زمانی که این سخن را به پایان رساند گفت: این خلاصه سخن ابن یعقوب بود. او به تشیع تظاهر نمی کرد بلکه معتزلی سرسختی بود. با این حال در مسأله تفضیل، بغدادی بود.(1)

روایات:

1. معانی الأخبار: أبی هریره گفت: رسم عوض کردن در جاهلیت این گونه بوده که مردی به مرد دیگر می گفت: همسرت را با همسر من عوض کن. تو به نفع من همسرت را رها کن و من نیز به نفع تو همسرم را به تو وا می گذارم. پس خداوند متعال این آیه را نازل کرد: «وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ»(2) {اینکه به جای زنان خود زنان دیگری بگیری بر تو حلال نیست هرچند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد.} گفت: عیینه بن حصین بر پیامبر وارد شد در حالی که عایشه نزد او نشسته بود و او بدون اذن دخول وارد شد. پس پیامبر به او گفت: چرا اجازه ورود نمی گیری؟ آن مرد گفت: از زمانی که خوب و بد را از هم تشخیص دادم از مردی از قبیله مضر اجازه ورود نخواستم. سپس گفت: این حمیراء که در کنارت نشسته کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این عایشه أم المؤمنین است. عیینه گفت: آیا حاضری من زیباترین زن را به تو واگذارم و تو نیز او را به من بدهی؟ رسول الله فرمود: به راستی که خداوند متعال این عمل را بر من حرام کرده است. زمانی که آن مرد خارج شد عایشه به پیامبر گفت: ای رسول الله او چه کسی بود؟ پیامبر فرمود: او احمقی اطاعت شده است. همان گونه که می بینی او سرور قوم خود است.(3)

4. تفسیر علی بن إبراهیم: امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ»(4) {ای پیامبر چرا آنچه که خداوند بر تو مباح دانسته

1- . شرح نهج البلاغه 2: 460 - 456

2- . احزاب / 52

3- . معانی الاخبار: 97 - 80

4- . تحریم / 1

بر خود حرام می کنی؟ } فرمود: عایشه و حفصه از ارتباط پیامبر با ماریه باخبر شدند پس پیامبر فرمود: به خدا سوگند دیگر به او نزدیک نمی شوم و خداوند به او امر کرد که کفاره سوگندش را بدهد.

علی بن ابراهیم: شأن نزول این آیه آن است که رسول خدا در خانه یکی از زنانش به نام حفصه بود و ماریه قبطی در خدمت ایشان بود. روزی حفصه در پی کاری رفته بود. پس رسول الله با کنیز خود ماریه هم بستر شد و چون حفصه از این موضوع اطلاع یافت بسیار خشمگین شد و رو به رسول الله کرد و گفت: ای رسول خدا! این کار در روز من و در خانه و بستر من؟ رسول الله از او شرمسار شد و گفت: از سرزنش من دست بردار که من ماریه را بر خود حرام کردم و دیگر با او نزدیکی نمی کنم. من رازی را با تو در میان می گذارم و اگر تو آن را فاش کنی لعنت خدا و همه ملائکه و مردم بر تو باد. حفصه گفت: خوب آن راز چیست؟ پیامبر فرمود: ابوبکر بعد از من به خلافت می رسد و بعد از او پدرت. حفصه پرسید: چه کسی این موضوع را به تو گفت؟ پیامبرگفت: خداوند مرا آگاه کرد. حفصه آن موضوع را در آن روز به عایشه گفت. عایشه هم به ابوبکر خبر داد. ابوبکر نزد عمر رفت و به او گفت: عایشه از قول حفصه چیزی به من گفته که به گفته او مطمئن نیستم. تو از حفصه بپرس ببین این خبر راست است یا دروغ؟ پس عمر به نزد حفصه آمد و گفت: این چه خبری است که عایشه از تو نقل می کند؟ حفصه در ابتدای حال منکر شد و گفت: من به او سخنی نگفته ام. عمر گفت: اگر این سخن راست است از ما مخفی مدار تا آنکه ما زودتر در کار خود تدبیری بیاندیشیم. چون حفصه این را شنید گفت: بلی، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت. پس آن چهار تن با یکدیگر اتفاق کردند که آن جناب را به زهر شهید کنند. جبرئیل با این سوره نزد پیامبر آمد: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمَانِکُمْ»(1) یعنی خداوند بر تو مباح دانست که کفاره سوگندت را بدهی. «وَاللَّهُ مَوْلَاکُمْ وَهُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ » (2) {خداوند سرپرست شماست و اوست دانای

1- . تحریم / 2 و 1
2- . تحریم / 2

حکیم.} «وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلَی بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِیثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ»(1) {و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را به زن دیگر گزارش داد} نبّأت به: یعنی آن را خبر داد. «وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ» {و خداوند پیامبر را بر آن مطلع گردانید} یعنی خداوند پیامبر را بر آنچه همسرش به دیگری خبر داده بود و از قصد آنها برای کشتن پیامبر مطلع کرد. «عَرَّفَ بَعْضَهُ» {بخشی از آن را اظهار کرد}و گفت: چرا آنچه را که به تو گفتم اظهار کردی؟ «وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ» {و از برخی دیگر اعراض نمود} گفت: آنها را باخبر نساخت از اینکه او از قصدشان برای کشتن او آگاه شده است. «قَالَتْ مَنْ أَنبَأَکَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ * إِن تَتُوبَا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ»(2) {آن زن گفت: چه کسی این را به تو خبر داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه خبر داده است. اگر شما [دو زن] در درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعاً دل هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خود خدا سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان نیز یاور اویند.} صالح مؤمنان یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام. «وَالْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ» {و فرشتگان نیز پشتیبان او خواهند بود} یعنی برای امیرالمؤمنین پشتیبان خواهند بود. سپس خداوند آن زن را مورد خطاب قرار داد و گفت: «عَسَی رَبُّهُ إِن طَلَّقَکُنَّ أَن یُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَیْرًا مِّنکُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَیِّبَاتٍ وَأَبْکَارًا» {اگر پیامبر شما را طلاق گوید پروردگارش همسرانی بهتر از شما: مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه دار، بیوه و دوشیزه به او عوض می دهد} منظور از دوشیزه عایشه است زیرا پیامبر با دختر دوشیزه ای جز عایشه ازدواج نکرد. علی بن ابراهیم در مورد این سخن خداوند متعال: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا»(3) {و خداوند مثلی را آورده است.} گفت: سپس خداوند در مورد آن دو مثلی زد و گفت: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِینَ کَفَرُوا اِمْرَأَهَ نُوحٍ وَاِمْرَأَهَ لُوطٍ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ فَخَانَتَاهُمَا» {خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند زن

1- . تحریم / 3
2- . تحریم / 4 و 3
3- . تحریم / 10

نوح و زن لوط را مثل آورده است که هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند }گفت: قصد خداوند از «فَخَانَتَاهُمَا» کاری جز فحشا نبوده است. حکم حدّ بر فلان زن به خاطر گناهی که در راه بصره مرتکب شده بود باید اجرا شود. فلانی آن زن را دوست داشت و زمانی که می خواست به سوی بصره برود فلان مرد به او گفت: بر تو جایز نیست که تا محرم نشدهایم از اینجا بیرون بروی؛ پس آن زن خود را به همسری او در آورد. سپس خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند مثل زن فرعون را زد تا اینکه به این جمله رسید: «الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»(1) {همان کسی که خود را پاکدامن نگه داشت }گفت: کسی که به او نگاهی نشده است. «فنفخنا فیه من روحنا» {و در او از روح خود دمیدیم } یعنی روح خدا که مخلوق است «وَکَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینَ» یعنی از نمازگزاران بود.(2)

توضیح: أربعه: یعنی ابوبکر و عمر و دختران آن دو. إلّا الفاحشه: شاید به صرف تزویج تأویل بشود. لیقیمنّ الحدّ: منظور این است که حضرت قائم علیه السلام در وقت رجعت بیاید و بر او حکم حدّ را جاری کند، چنان که خواهد آمد. و منظور از فلان مرد همان گونه که در حیات رسول الله به آن اشاره شد طلحه است؛ و این خبر امور غریبی دارد که ما حقیقت آن را نمیدانیم. و خدا و حجتهایش جهت صدور این خبر را میدانند.

5. امالی طوسی: عبیدالله بن عبدالله بن عباس نقل کرد که: حفصه رسول الله را در روز عایشه با أم ابراهیم دید. پس گفت: حتماً او را از این موضوع آگاه می کنم. رسول خدا فرمود: این راز را پوشیده نگه دار که من این کنیز را بر خود حرام کردم. حفصه عایشه را از این موضوع باخبر کرد و خداوند پیامبرش را از این خبرچینی آگاه ساخت و دانست حفصه رازش را فاش کرده است. پس به پیامبر گفت: «مَنْ أَنبَأَکَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ». پس رسول خدا سوگند یاد کرد که یک ماه به زنانش نزدیک نشود. خداوند عزّوجلّ این آیه را نازل کرد: «إِن تَتُوبَا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ

1- . تحریم / 12

2- . تفسیر قمی: 686 - 688

صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» ابن عباس گفت: از عمر بن خطاب در مورد آن دو زنی که علیه پیامبر به یکدیگر یاری رساندند سؤال شد. او گفت: حفصه و عایشه. (1)

6. امالی طوسی: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: روزی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و ابوبکر و عمر نزد آن حضرت بودند پس میان آن حضرت و عایشه نشستم، عایشه گفت: جایی جز دامان من یا دامان رسول خدا برای نشستن نیافتی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ساکت شو ای عایشه و مرا در مورد علی آزار مده؛ به درستی که او برادر من در دنیا و در آخرت است و او امیر مؤمنان است، حق تعالی او را در روز قیامت بر صراط خواهد نشانید. پس دوستان خود را داخل بهشت و دشمنان خود را داخل جهنم خواهد کرد.(2)

کشف الیقین: نظیر این روایت را نقل کرده است.(3)

7. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه نفر بودند که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسیار می بستند؛ ابو هریره و انس بن مالک و یک زن.(4)

مؤلف: در احوال خدیجه در مورد شقاوت عایشه سخن گفته شد.

8. علل الشرائع: عبدالرحیم قصیر گوید: امام محمد باقر علیه السلام به من گفت: چون حضرت قائم آل محمد علیه السلام قیام کند حمیرا را زنده گرداند تا آنکه او را حد بزنند و تا آنکه انتقام حضرت فاطمه علیها السلام را از او بگیرد. راوی گفت: فدای شما شوم به چه سبب او را حد می زند؟ فرمود: برای افترائی که بر ام ابراهیم بست. راوی پرسید: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حد نزد و حق تعالی حد او را تأخیر فرمود که قائم آل محمد علیه السلام این حد را جاری گرداند؟ حضرت فرمود: برای آنکه حق تعالی محمد را برای رحمت فرستاده است و قائم علیه السلام را برای انتقام و عذاب خواهد فرستاد.(5)

1- . مجالس ابن الشیخ: 93

2- . مجالس ابن الشیخ: 182

3- . اليقين فى إمره امير المؤمنين: 39
4- . خصال 1: 89
5- . علل الشرائع: 193

محاسن: نظیر این روایت را نقل کرده است.(1)

9. امالی طوسی: ام سلمه همسر رسول خدا گفت: رسول خدا در حجه الوداع زنان خود را همه با خود به حج برد و با آنکه محرم بود برای رعایت عدالت در میان ایشان در هر شب و روزی با یکی از ایشان به سر می برد پس چون نوبت به عایشه رسید در شب و روزی که نوبت او بود رسول خدا با امیر المؤمنین علیه السلام خلوت کرد و در عرض راه با او نجوا می کرد و نجوای ایشان بسیار به طول انجامید. پس این بر عایشه گران آمد و گفت: «می خواهم بسوی علی بروم و حسابش را برسم» یا گفت: «و به زبان خود او را آزار دهم که چرا که رسول خدا را در نوبت من از من گرفته است». من هر چند او را نهی کردم فایده نبخشید. او نیز ماده شتر خود را به حرکت درآورد تا به ایشان رسید پس ناگاه گریان بسوی من برگشت. گفتم: چرا می گریی؟ گفت: به رسول الله رسیدم و گفتم: ای پسر ابو طالب! تو پیوسته رسول الله را از من می گیری. رسول الله فرمود که: میان من و علی حایل مشو، به درستی که کسی از او در حق من نمیترسد. و به حق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هیچ مؤمنی با او دشمنی نمی کند و هیچ کافری او را دوست ندارد. آگاه باش که حق بعد از من با علی است. به هر سو که علی رو کند حق نیز با او می رود و حق از او جدا نمی شود تا هر دو نزد حوض کوثر بر من وارد شوند. ام سلمه گفت: من به عایشه گفتم: من تو را منع کردم اما سخن مرا نشنیده گرفتی و کار خودت را انجام دادی.(2)

توضیح: نصّ ناقته: شترش را با نهایت سرعتی که داشت حرکت داد.

10. کشف الیقین: علی علیه السلام فرمود: پیش از آن که آیه حجاب نازل شود بر رسول خدا وارد شدم در حالی که گروهی نزد ایشان بودند. پیامبر با دستش اشاره کرد که بین او و عایشه بنشینم. من نیز نشستم. سپس عایشه گفت: از من دور شو. رسول الله به او فرمود: از جان امیرالمؤمنین چه می خواهی؟(3)

1- . محاسن: 339
2- . مجالس ابن الشیخ: 304
3- . الیقین فی إمره امیر المؤمنین: 39

11. کشف الیقین: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پیش از آنکه آیه حجاب نازل شود روزی من به خدمت رسول خدا رفتم و آن حضرت در خانه عایشه بود پس میان آن حضرت و میان عایشه نشستم، عایشه گفت: ای پسر ابو طالب! جایی برای نشستنگاه خود به غیر از دامن من نیافتی؟ از من دور شو. پس رسول خدا دست خود را بر میان دو کتف او زد و فرمود: وای بر تو چه می خواهی از امیر مؤمنان، بهترین اوصیای پیغمبران و پیشوای نورانیانِ از وضو؟(1)

امالی طوسی: نظیر این روایت را نقل کرده اند.(2)

توضیح: أماط: یعنی دور شد و دور کرد. در اینجا مقصود معنی اول است.

12. کافی: ابن ام مکتوم - که مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و نابینا بود - روزی به خدمت آن حضرت آمد و عایشه و حفصه نزد آن حضرت نشسته بودند پس حضرت به ایشان گفت: برخیزید و داخل حجره شوید. آن دو گفتند: او ناییناست، حضرت فرمود: اگر او شما را نمی بیند شما او را می بینید.(3)

13. کافی: از امام صادق علیه السلام در باره ازدواج درماه شوّال سوال شد؛ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله عایشه را در ماه شوّال به ازدواج خود درآورد.(4)

14. کافی: امام محمد باقر علیه السلام روایت کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی نزد عایشه خوابیده بود، پس برخاست و مشغول نماز نافله شد. چون عایشه بیدار شد و حضرت را در جای خود ندید گمان کرد حضرت به نزد کنیز او رفته است. پس برخاست و به جستجوی آن حضرت رفت. ناگاه پایش را بر گردن مبارک آن حضرت گذاشت در هنگامی که حضرت در سجده بود و می گریست و با خدای خود مناجات می کرد و می گفت: «جسمم و خیالم برای تو سجده کرد و قلبم به تو ایمان آورد و به نعمت های تو و گناهان بزرگ خود اقرار می کنم. عمل بدی مرتکب شدم و به خود ظلم کردم. جز تو کسی گناه بزرگ را نمی بخشد. از عقوبت

1- . اليقين فى إمره اميرالمؤمنين: 174
2- . المجالس و الاخبار: 30
3- . فروع كافى 2: 68
4- . فروع كافى 2: 77

تو به عفو و بخششت و از خشم تو به رضا و خشنودیت و از مجازات تو به رحمتت رو می کنم و از تو به تو پناه می آورم. همان گونه که تو خودت را ستایش کردی من نمی توانم تو را مدح کنم و به نهایت مدح و ثنای تو نمی رسم. از تو طلب بخشش می کنم و به سوی تو باز می گردم.» پس چون حضرت سر از سجده برداشت فرمود: ای عایشه! گردن مرا به درد آوردی، از چه چیز ترسیدی، آیا می ترسیدی که من به نزد کنیز تو بروم؟ (1)

مؤلف: برخی از احوال عایشه در باب تزویج خدیجه و در باب فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله در داستانهای ماریه و این که او به وی تهمت زد و آیات افک در باره او نازل شد آمده است و بیشتر احوال او در داستان جمل خواهد آمد.

15. در کتاب سلیم بن قیس هلالیّ دیدم که گفته بود: از سلمان، أبوذر و مقداد این روایت را شنیدم و از علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کردم و ایشان گفتند: آنها راست گفتند. آنها گفتند: علی علیه السلام به خدمت پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد در حالی که عایشه پشت سر رسول خدا نشسته بود و خانه سرشار از اهالی آن بود. در میان آنها اصحاب کساء و اصحاب شوری که هر کدام پنج نفر بودند حضور داشتند. پس علی علیه السلام جایی برای نشستن نیافت. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او اشاره کرد: اینجا یعنی پشت سرش. عایشه پشت سر پیامبر نشسته بود در حالی که ردایی بر او بود. علی علیه السلام رفت و بین رسول خدا و عایشه نشست. پس عایشه خشمگین شد و چمباتمه زد و مانند نشستن مرد بادیه نشین نشست و با خشم گفت: برای تهیگاهت جایی جز دامن من نیافتی؟ رسول خدا خشمگین شد و گفت: ای حمیراء ساکت باش. در مورد برادرم علی مرا آزار نده. او امیر مؤمنان، سرور مسلمانان و پیشوای نورانیانِ از وضوست. خداوند در روز قیامت او را بر پل صراط قرار می دهد.

1- . فروع کافی 1: 89

و در روایت دیگری آمده است: خداوند در روز قیامت او را بر پل صراط می نشاند و آتش دوزخ را تقسیم می کند و دوستدارانش را به بهشت و دشمنانش را به آتش جهنم وارد می کند.(1)

توضیح: در بعضی نسخه ها قدعته به معنی بازداشتن و منع کردن و در بعضی نسخه های دیگر قذعته از «قذعه» مانند «منعه» به معنی ناسزا گفتن و دشنام دادن آمده است. بالعصا: یعنی با چوب دستی به او زد.

16. تقریب المعارف: از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که در مورد این آیه: «وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلَی بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِیثًا» (2) {و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخن نهانی گفت} فرمود: پیامبر ماجرای آن کنیز قبطی و اینکه ابوبکر و عمر امر امت را بعد از او ظالمانه و فاجرانه و خائنانه به دست میگیرند را به آن دو گفت.(3)

17. الصراط المستقیم: از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که ایشان در مورد این آیه: «وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلَی بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِیثًا» فرمود: منظور از آن زن حفصه است و آن زن با آن سخن خود «مَنْ أَنبَأَکَ هَذَا» کفر ورزید و خداوند در مورد آن زن و خواهرش گفت: «إِن تَتُوبَا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا» یعنی منحرف شد و الزیغ به معنی کافر شدن است.

در روایتی دیگر آمده است: پیامبر صلّی الله علیه و آله به حفصه گفت که پدرش و ابوبکر امر خلافت را بعد از او به دست می گیرند. حفصه این موضوع را به عایشه و عایشه به ابوبکر و ابوبکر به دوستش عمر گفت. پس آن دو تصمیم گرفتند با مسموم کردن پیامبر آن امر را به جلو بیاندازند و زمانی که خداوند پیامبر را از سوء قصد آنها مطلع کرد آن دو سوگند خوردند که این کار را انجام ندادهاند. پس این آیه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ»(4) {ای کسانی که کافر شده اید امروز عذر نیاورید. }

1- . کتاب سلیم بن قیس: 159
2- . تحریم / 3
3- . تقریب المعارف: نسخه خطی
4- . تحریم / 7

لطیفه: یک ناصبیّ به مردی شیعه گفت: آیا أم المؤمنین را دوست داری؟ گفت: نه. آن مرد گفت: چرا؟ گفت: پیامبر میگوید: زنی غیر از همسر مرا پیدا نکردهای که او را دوست داشته باشی؟! مرا چه به همسر پیامبر؟! آیا تو راضی هستی همسرت را دوست داشته باشم؟!

ص: 358

باب پنجم : در بیان احوال خویشاوندان، نزدیکان، خدمتگزاران و موالی آن حضرت به خصوص حمزه، جعفر، زبیر، عباس و عقیل، علاوه بر آنچه در باب نسب پیامبر صلّی الله علیه و آله گفته شد

روایات:

1. مناقب ابن شهر آشوب: عبدالمطّلب ده پسر داشت: حارث، زبیر، حجل که نام دیگرش غیداق بود، ضرار که نوفل هم نام داشت، مقوم، أبولهب که عبد العزّی نام داشت، عبدالله، أبوطالب، حمزه و عباس که کوچک ترین آنها بود. آنها برادرانی از مادران متعدد بودند جز عبدالله و أبوطالب؛ یعنی آن دو پسران یک مادر بودند و مادر آنها فاطمه بنت عمرو بن عائد نام داشت. فقط از چهار نفر آنها فرزند باقی ماند: أبوطالب، عباس، حارث و أبولهب.

پیامبر شش عمه داشت: عاتکه، اُمیمه، بیضاء (أم حکیم)، صفیه(أم زبیر)، أروی، برّه که به او زیده نیز گفته می شد. از میان عموهای پیامبر أبوطالب، حمزه و عباس و از میان عمه هایش صفیه، أروی و عاتکه اسلام آوردند. از میان عموهایش آخرین کسی که وفات یافت عباس و از میان عمه هایش صفیه بود.

مادر بزرگ پدری پیامبر فاطمه دختر عمرالمخزومیّ و مادر بزرگ مادری اش برّه دختر عبدالعزّی پسر عثمان بن عبدالدّار بود.

خواهر و برادر رضاعی پیامبر عبدالله و أنیسه بودند.

خادمان پیامبر فرزندان حارث بودند. حارث در جاهلیت برادری به نام خلاص بن علقمه داشت که پیامبر او را می ستود. برادر، وزیر و داماد او علی علیه

السلام بود. ناپسری او از خدیجه هند بن أبی هاله اسدیّ و از أم سلمه عمر بن أبی سلمه و نادختریش زینب دختر أم سلمه بود.

یاران پیامبر: علی و پسرانش، حمزه، جعفر، سلمان، أبوذر، مقداد، عمّار، حذیفه، ابن مسعود، بلال، ابوبکر و عمر.

کاتبان پیامبر: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کاتب وحی بود و مطالبی غیر وحی نیز می نوشت. أبی بن کعب و زید بن ثابت کاتب وحی بودند و زید و عبد الله بن أرقم نامه به پادشاهان می نوشتند. علاء بن عقبه و عبدالله بن ارقم قبالات را می نوشتند و زبیر بن عوام و جهم بن صلت کاتب صدقات و زکات بودند. حذیفه کاتب صدقات خرما بود. از جمله کاتبان آن حضرت این جماعت را نیز نقل کرده اند: عثمان، خالد بن سعید، أبان بن سعید فرزندان سعید بن عاص، مغیره بن شعبه، حصین بن نمیر، علاء بن حضرمی، شرحبیل بن حسنه طانحیّ، حنظله بن ربیع اسیدیّ، عبد الله بن سعد بن ابی سرح که در کتابت وحی خیانت کرد و حضرت او را لعنت کرد و مرتد شد. در تاریخ بلاذریّ آمده است که پیامبر صلّی الله علیه و آله ابن عباس را به سوی معاویه فرستاد که نامه ای بنویسد. گفتند: غذا می خورد. پس بار دیگر فرستاد گفتند: هنوز از طعام خوردن فارغ نشده است.حضرت فرمود: خدا هرگز شکمش را سیر نگرداند.

دربان پیامبر انس بن مالک بود.

و آن حضرت چند مؤذن داشت: بلال که اولین کسی بود که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اذان گفت. عمرو بن ام مکتوم که نام پدرش قیس بود. زیاد بن الحارث صدائیّ، أبو محذوره أوس بن مغیر که تنها در وقت صبح اذان می گفت. عبد الله بن زید انصاری و سعید قرظیّ که اذان گوی مسجد قبا بود.

منادی آن حضرت ابو طلحه بود.

کسانی که کافران را در پیش پیامبر گردن می زدند: علی بن أبی طالب علیه السلام، زبیر، محمد بن مسلمه، عاصم بن افلح و مقداد.

نگهبانان پیامبر: سعد بن معاذ که در روز بدر از پیامبر مراقبت می کرد در حالی که پیامبر در زیر داربستی نشسته بودند و ذکوان بن عبد الله نیز در آن جنگ

نگهبان آن حضرت بود. در جنگ احد محمد بن مسلمه، و در جنگ خندق زبیر، و در شبی که صفیه را در خیبر زفاف نمود سعد بن ابی وقاص و ابو ایوب انصاری، و در وادی القری بلال، و در شب فتح مکه زیاد بن اسد بودند، و سعد بن عباده پیوسته نگهبان ایشان بود تا اینکه این آیه نازل شد: «وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»(1) {و خداوند تو را از گزند مردم نگاه می دارد} پس پاسداری از پیامبر را رها کرد.

پیشنمازان پیامبر: امیرالمؤمنین در جنگ تبوک، طائف و فدک امامت نماز شهر مدینه را برعهده داشت. سعد بن عبّاده در شهرهای أبواء و ودّان، سعد بن معاذ در بواط، زید بن حارثه در صفوان و در هفت جنگ جانشین پیامبر برای امامت نماز در بنی المصطلق بود. ابا سلمه مخزومی در ذی العشیره، ابا لبابه در بدر القتال و بنی قینقاع، سویق و عثمان در بنی غطفان، ذی امر و ذات الرقاع، ابن أم مکتوم در قرقره الکدر و بنی سلیم، أحد، حمراء الاسد، بنی نضیر، خندق، بنی قریظه، بنی لحیان، ذی قرد، حجه الوداع و الاکیدر، سباع ابن عرفطه در حدیبیه و دومه الجندل، اباذر در حنین و عمره القضا، ابن رواحه در بدر الموعد، محمد بن مسلمه سه بار امامت نماز را برعهده داشت. عبدالرحمان بن عوف، معاذ بن جبل، أبا عبیده، عائشه بن محصن و مرثد الغنویّ نیز از کسانی بودند که پیامبر آنها را برای امامت نماز جماعت گماشت.

کارگزاران پیامبر: عمرو بن حزم را والی نجران گردانید، زیاد بن اسید را والی حضرموت، و خالد بن سعید را والی صنعاء، ابوامیه مخزومی را والی کنده و صدق، و ابو موسی اشعری را والی زبید و زمعه عدن و الساحل، معاذ بن جبل را والی بعضی از اعمال یمن همچون جبله و الفضا، عمرو بن عاص را با ابو زید انصاری والی عمان، یزید بن ابی سفیان را والی صدقات نجران، حذیفه و بلال را والی صدقات میوه ها، عباد بن بشیر انصاری را والی صدقات بنی المصطلق، اقرع بن حابس را والی صدقات بنی دارم، زبرقان بن بدر را والی صدقات عوف، مالک بن نویره را ولی صدقات بنی یربوع، عدی بن حاتم را والی صدقات طی و اسد، عیینه بن حصن را والی صدقات فزاره، و ابو عبیده بن الجراح را والی صدقات مزنیه و هذیل و کنانه قرار داد.

1- . مائده / 17

رسولان آن حضرت شش نفر بودند: حاطب بن ابی بلتعه را به سوی مقوقس، شجاع بن وهب را به سوی حارث بن شمر، دحیه کلبی را به سوی پادشاه روم، سلیط بن عمرو عامریّ را به سوی هوده بن علی حنفی، عبد الله بن حذافه سهمیّ را به سوی پادشاه عجم و عمرو بن امیه ضمریّ را به سوی نجاشی پادشاه حبشه فرستاد.

کسانی که به پیامبر شبیه بودند: جعفر طیّار، حسن بن علی علیه السلام، قثم بن عباس، أبوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب، هاشم بن عبدالمطّلب و مسلم بن معتب بن أبی لهب.

کسانی که همراه با پیامبر از مکه به مدینه مهاجرت کردند: ابوبکر، عامر بن فهیره، راهنمای راهشان عبدالله بن أریقط لیثیّ و علی علیه السلام را برای حفظ امانات به عنوان جانشین خود در مکه گماشت و زمانی که آن امانت ها را به صاحبانشان تحویل داد در پی پیامبر رفت. ابتدا به غار و سپس به مدینه رفت. در روایتی آمده است که او در قبا به پیامبر رسید.

خدمتکاران آزاده پیامبر: أنس بن مالک، هند و أسماء دختر خارجه أسلمیّ، ابوالحمراء و أبو خلف.

جاسوسان پیامبر: خزاعیّ و عبدالله بن حدرد.

کسانی که سر مبارک پیامبر را در روز حدیبیه اصلاح کردند: خراش بن أمیّه خزاعیّ و در حج ایشان، معمّر بن عبدالله بن حارثه بن نضر.

کسانی که پیامبر را حجامت کردند: أبوطیبه که خون پیامبر را نوشید و در میان اشراف خطبه خواند. أبوهند برده آزادشده فروه بن عمرو بیاضیّ که پیامبر در مورد او فرمود: ابوهند مردی از شماست پس دخترتان را به عقد او درآورید و با دختران او وصلت کنید و أبوموسی اشعریّ آخرین آنها بود.

شعرای پیامبر: کعب بن مالک که ابیات زیر از اوست:

هرچند با من تندی کنید من گوینده این سخن هستم جان ومالم فدای رسول خدا.

از او اطاعت کردیم و در میان خود کسی را با او برابر نمی دانیم. او همچون ستاره ای است که در تاریکی شب راهنمای ماست.

رسول الله در میان ماست و از امر و فرمان او اطاعت می کنیم و اگر سخنی در مورد ما بگوید اعتراض نمی کنیم.

جبرئیل از سوی خداوند بر او فرود آمد و قرآن را بر او نازل کرد و او را بزرگ و ارجمند گردانید.

از دیگر شعرای پیامبر عبدالله بن رواحه است که چنین سرود:

و اینچنین پیامبر حضرت محمد صلّی الله علیه و آله بر همه مردم برتری یافت و او خاتم پیامبران است.

و حسان بن ثابت که چنین سرود:

آیا ندیدی که خداوند بنده اش را با برهان فرستاد و خداوند بلند مرتبه و بزرگوار است.

از نام خود برای او نامی را برگزید تا او را بزرگ بدارد. خداوند محمود است و او محمد.

او پیامبری است که بعد از یأس و دوره فترت (دوره ای که رسالت در آن قطع شد) و رواج بت پرستی به سوی ما آمد.

خداوند عرش از هر عمل زشتی منزه است. تنها از تو هدایت می طلبیم و تنها تو را می پرستیم.

پیامبر به حسان به ثابت امر فرمود که به ابوسفیان پاسخ دهد. او نیز چنین سرود:

از طرف من این نامه را به ابوسفیان برسان در حالی که آن امر پنهان آشکار شد.

به او بگو شمشیرهای ما تو را خوار و ذلیل کرد و به صورت برده درآورد. بدان که رؤسای سلسله عبدالدار کنیزکان هستند.

آیا او را هجو می کنی در حالی که تو همتای او نیستی. بدترین شما فدای بهترین شما.

محمد نیکوکار یکتاپرست را هجو کردی. امانتدار خدا، کسی که خوی و خصلتش وفاداری است.

ص: 363

آیا کسانی از شما که رسول الله را هجو می کند با آن کسی که او را مدح می کند و یاری می رساند برابر است.

پدر و مادر و آبرویم حافظ آبروی این پیامبر که از شماست باشد.

و نابغه جعدی که ابیات زیر از اوست:

به سوی رسول الله آمدم آن گاه که هدایت را آورد و کتابی را تلاوت می کرد که همچون کهکشان نورانی بود.

مجد و مرتبه ما را تا آسمان بالا برد و ما به بالاتر از آن امید داریم.

پیامبر فرمود: به کجا؟ او پاسخ داد؟به بهشت.پیامبر فرمود: آری.

کعب بن زهیر:

رسول الله به یقین نوری است که از او روشنایی گرفته می شود و شمشیری آخته از شمشیرهای خداست.

در میان گروهی از صحابه در میان قریش است. یکی از آنها گفت: در سرزمین مکه هنگامی که مسلمان شدید هجرت کنید.

آنها از مردمان بزرگواری هستند و پهلوانند. زره آنها در وقت جنگ بسیار محکم است گویی بافته داوود نبی است.

شتاب نکن، همان کس که قرآن را به تو بخشید که در آن پندها و تفاصیل است تو را هدایت کند.

سخن سخن چینان را در باره من گوش نکن. من گناهی مرتکب نشده ام هرچند سخن ها در مورد من بسیار است.

به من خبر داده شده که رسول الله مرا تهدید کرده است و امید عفو بخشش از رسول خدا دارم.

قیس بن صرمه از بنی النجار:

در قریش چندین سال اقامت داشت. اگر با دوستی خوب و همراه روبرو شود، به یاد میآورد - دوستی را جبران میکند -.

به حاجیان خود را معرفی کرد، اما کسی به او پناه نداد و دعوتش نکرد.

ص: 364

چون پیامبر آمد خداوند دین او را آشکار کرد. پس به اخلاق نیکو شادمان شد.

و دوستی را دید و در جایی اقامت گزید. خدا به او یاری و مساعدت نمود.

گفته های حضرت نوح و موسی علیهما السلام را برای ما می گوید آن گاه که به ندای حق لبیک گفتند.

لبید بعد از اسلام آوردنش جز همین دو بیت شعر نسرود:

جوانی گذشت و من به آن توجهی نکردم و پیری به اسلام رو آورد.

خدا را شکر می کنم که اجلم فرا نرسید و من جامه اسلام را به تن کردم.

ابن الزبعری:

ای رسول الله تو زبانم را اصلاح کردی آن گاه که من ویران و بی خیر بودم.

آن هنگام که شیطان در راه های گمراهی با من همگام شد و هرکس رو به شیطان کند هلاک شده است.

گوشت و استخوانم به پروردگارم شهادت میدهد و سپس قلبم گواهی می دهد که تو رسول و مبشّر خدایی.

این شاعر از گفتن هجا پوزش خواست؛ اما پیامبر او را به این کار امر کرد و آن را جایز دانست.

و ابیات زیر نیز از اوست:

به یقین گواهی داده ام که دین تو حق است و اینکه تو در میان بندگان بزرگ تری.

و خداوند گواه است که احمد مصطفی در میان صالحین پذیرفته شده و کریم است.

و نیز سرود:

با دستانی فرمانبردار و قلبی توبه کننده هم اکنون در مقابل پیامبر سر تسلیم فرود می آورم.

محمد صلّی الله علیه و آله وفادارترین مردم به عهد و پیمان و عزیزترین خواسته و پیروزترین درخواست کننده است.

بندگان را به سوی خدا رهنمون می سازد و راهنمای مؤمنان با نوری نافذ و مؤثر است.

ای محمد من تو را مایه نجات و حفظ جهانیان از عذاب همیشگی دیدم.

أمیه بن أبی الصلت:

پروردگارمان احمد را فرستاد و او که ستم روا نمی داشت در میان ما مدتی زیست.

همه دانستند که او بهترینِ انسان هاست.و او در خانوادهاش که صاحب کرم و بخششند.

رسول هدایت، پاک و صادق، بخشاینده و مهربان نسبت به حق نزدیکان و خویشان است.

او هدیه و بخششی از جانب خداست و خداوند اهل حرم را به خاطر او مخصوص گردانید.

عباس بن مرداس:

ای بهترینِ مردم تو را دیدم کتابی را گستردی که حق را آورده و اعلام کرده است.

در آن کتاب هدایت را برای ما وضع کردی (راه هدایت را پیش روی ما گذاشتی) بعد از اینکه ما از حق منحرف شده بودیم و حق به تاریکی گراییده شده بود.

تو با برهان امر پوشیدهای را آشکار ساختی و آتشی که برافروخته شده بود با برهان، خاموش کردی.

راه حق و حقیقیت را پس از اینکه کج شده بود راست کردی و در گذشته نزدیک بود حق نابود شود.

طفیل غنویّ:

هدایت را دیدم و سخن انسان شریفی که از ریشه مردم نیست شنیدم.

رسول را تصدیق کردم و قومم مرا خوار و ذلیل شمردند و بزرگان به پیامبر اتهام باطل زدند.

ص: 366

کعب بن نمط:

بر زین شترم کسی را نیکوکارتر و وفادارتر از محمد به عهد و پیمان حمل نکردم.

و برای احمد همتا و نظیری در تقوا و عبادت قرار ندادم.

مالک بن عوف:

در میان مردم کسی را شبیه به پیامبر ندیدم و تعریفش را نشنیدم.

قیس بن بحر اشجعیّ:

او پیامبری است که شبیه به ماه است. او کتاب قرآن را تلاوت می کند و چون حق را آورد درنگ و سستی نکرد.

عبدالله بن حرب اسهمیّ:

پیامبر و حق در میان ماست و تا مرگ و پیروزی بی نهایت ما دنباله رو حق هستیم.

أبو دهبل جمحیّ:

به راستی که خانه ها به سان معدن و اصل ونسب او به سان طلاست و همه نبوتش بزرگ است.

زنان عقیم شدند و مانند او را نمیزایند. به راستی که زنان از زاییدن چنین فرزندی عقیمند.

شادمان و در آسایش زندگی می کند بی آنکه از دیگران جدا باشد (از دیگران قطع دوستی و ارتباط کند). برای او توانگری و فقر یکی است.

بحیر بن أبی سلمی:

رو به سوی خدا و رسولش می کنم و هرکس به خدا و رسولش رو کند ناامید نمی شود.

أعشی به مکه آمد. قریش به او گفت: محمد شراب و زنا را حرام کرده است. پس بازگشت و در راه بازگشت از شترش افتاد و مرد.گفته شده او چنین سرود:

پیامبر آنچه دیگران نمی بینند می بیند و نام و آوازه او همه سرزمین ها را پر کرده است.

ص: 367

از هجاگویان پیامبر: ابن زبعریّ سهمیّ، هبیره بن أبی وهب مخزومیّ، مسافع بن عبد مناف جمحیّ، عمرو بن العاص، أمیه بن أبی الصلت ثقفیّ و أبوسفیان بن أبی حارث.

ابیات زیر از أبوسفیان است:

پس صبح کردم و به رؤیایم مراجعه کردم و مرا به سوی خدا بازگرداند کسی که او را از هر دری راندم.

با سعی و تلاش از محمد منع کرده و از او دور میشوم ولی با این حال، آن که به او منسوب نبودهام از محمد خوانده میشوم.

پس پیامبر با دست به سینه او زد و گفت:ای اباسفیان کی مرا راندی؟

آزاد کرده های آن حضرت: سلمان فارسی، زید بن حارثه و پسرش أسامه، ابو رافع أسلم که گفته می شود: نام او بندویه عجمیّ بود و او اول غلام عباس بود و عباس او را به پیامبر بخشید. چون عباس مسلمان شد ابو رافع بشارت اسلام او را برای آن حضرت آورد، حضرت به آن مژده او را آزاد کرد و سلمی آزاد کرده خود را به همسری او در آورد. سلمی از او صاحب فرزندی به نام عبید الله بن أبی رافع شد که بعدها کاتب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گردید. بلال حبشیّ، صهیب رومیّ، سفینه که نامش مفلح أسود بود و برخی او را رومان بلخی گفته اند. نیز گفته اند که ام سلمه او را آزاد کرد و شرط کرد که خدمت پیامبر را بکند. ثوبان حمیریّ که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خرید و آزاد کرد و تا زمان معاویه در خدمت پیامبر و اولاد امجاد او ماند. یسار نوبیّ که در جنگ بنی ثعلبه او را اسیر کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و منافقانی که بر شتران آن حضرت حمله کردند او را کشتند. شقران که نامش صالح بن عدیّ حبشیّ بود و از پدرش میراثی به او رسیده بود و گویند از فرزندان دهقانان - کدخدایان - ری بوده است. مدعم جشعمیّ که فروه دختر عمرو جذامی برای پیامبر به عنوان هدیه فرستاده بود. ابو مویهبه که در قبیله مزینه متولد شده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد. ابوکبشه که نامش سلیم بود و در سرزمین دوس یا مکه متولد شد. پیامبر او را خرید و آزاد کرد و اولین روز خلافت عمر فوت کرد. ابوبکره که اسمش نفیع بود و از قلعه بر بکره

آویزان شد و از قلعه طایف به خدمت حضرت آمد و آزاد شد. أبو أیمن که نامش رباح و غلامی سیاه بود که حاجب پیامبر بود و زمانی که یسار کشته شد به جای یسار خدمت می کرد. أبولبابه قرظیّ که پیامبر او را خرید و آزاد کرد. فضاله که رفاعه بن زید جزامیّ او را به حضرت بخشید و در وادی القری کشته شد. انیسه بن کردیّ که عجم بود و در جنگ بدر شهید شد. گویند که در خلافت ابوبکر وفات یافت. کرکره که به عنوان هدیه به رسول خدا بخشیده شد و پیامبر او را آزاد کرد. برخی گفته اند که در ایام بندگی مرد. أبوضمره از هدایایی بود که خداوند از عرب به پیامبر عطا کرده بود. به او أبوضمیره نیز میگفتند. برخی نیز گفتهاند: أم سلمه این غلام را برای پیامبر خرید و پیامبر او را آزاد کرد. همچنین در مورد او میگویند: او روح بن شیرزاد از فرزندان گشتاسب شاه بوده است. نبیه که در منطقه سراه به دنیا آمد نیز یکی از غلامان پیامبر بود. أصفر رومیّ و حبشه الحبشیّ از غلامانی بودند که مسلمان شدند. ماهر که مقوقس پادشاه مصر به پیامبر بخشیده بود. از دیگر غلامان: أبوثابت، أبونیرز، أبوسلمی، أبوعسیب، أبو رافع أصغر، أبولقیط، أبوالبشر، مهران، عبید، أفلح، رفیع و یسار أکبر بودند.

کنیزان پیامبر: حارثه بنت شمعون که پادشاه حبشه او را به پیامبر هدیه داد. سلمی، رضوی، أم أیمن که نامش برکه بود. أسلمه، آنسه، أبوموبهبه و گفته شده آن دو از بردگان آزاد شده بودند. و غلامی اخته به اسم مابورا. (1)

توضیح: برخی تعداد عموهای پیامبر را دوازده نفر می دانند. آنها غیداق و حجل را دونفر حساب می کنند و قثم و عبدالکعبه را بر آنها میافزایند. در جامع الاصول آمده است که عبدالله سیزدهمین آنهاست. کسانی که تعداد عموهای پیامبر را ده نفر می دانند عبدالکعبه را حذف می کنند. برخی گفته اند: عبدالکعبه همان مقوّم است و غیداق و حجل را یک نفر حساب می کنند. کسانی که تعداد عموهای پیامبر را نه نفر می دانند قثم را حذف می کنند. من تعداد عمه های پیامبر را در کتب مختلف بیش از شش نفر نیافتم. غیداق به فتح غین معجمه و دال، مقوّم به ضمّ میم و

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 137 و 149 - 140

فتح قاف و واو مشدّد، ضرار با کسره و سکون، قثم به ضمّ قاف و فتح ثاء و حجل به فتح حاء و سکون جیم خوانده می شود. أنیسه که به نام شیماء مشهور بود همان کسی بود که پیامبر را در دامان خود پرورش داد. تقریظ: یعنی مدح انسان زنده به حق یا ناحق. برخی گفته اند أم سلمه از أبوسلمه بیش تر از چهار فرزند داشت:زینب که در سرزمین حبشه متولد شد. بعد از او سلمه، عمر، دره، عوّام بر وزن شدّاد و أبومحذوره که نام های متعددی برای او ذکر شده است. برخی گفته اند: سمره بن مغیر یا أوس بن مغیر یا سلیمان بن سمره یا سلمه بن مغیر. ابن عبدالبرّ اوس و مغیر به کسر میم و سکون غین و فتح یاء را ترجیح داده است.(1) ودّان: نام مکانی نزدیک أبواء. إلی تمام سبع مرّات: یعنی پیامبر زید را در هفت غزوه جانشین خود در مدینه کرد. برخی گفته اند: او همراه با هفت سریه خارج شد. برخی گفته اند: پیامبر سیزده بار عمرو بن أم مکتوم را جانشین خود برای امامت نماز در مدینه هنگام غزواتش قرار داد و او فردی نابینا بود. در کتاب الاستیعاب آمده است(2) هنگامی که پیامبر برای جنگ خیبر به سوی حومه الجندل خارج شد سباع بن عرفطه را بر مدینه گذاشت. أبوطیبه که بسیاری آن را با طاء و یاء مشدّده و باء صحیح می دانند حجامت کننده بود و نافع نام داشت. برخی او را دینار و برخی او را میسره دانسته اند و او برده محیصه بن مسعود انصاریّ بود. خطب فی الاشراف: یعنی این کار او (حجامت کنندگی پیامبر) سبب بلندمرتبگی اش شد و برای اشراف خطبه خواند و او را به عقد دخترشان درآوردند.

لانتطلع: یعنی منتظر نمی مانیم و در پی کشف وقوع آن و حقیقت آن بر نمی آییم. زیرا حقیقتاً به سخن پیامبر ایمان داریم یا بر او اعتراض نمی کنیم مانند این سخن: عافی الله من لم یتطلع فی فمک: یعنی نسبت به کلام تو شک نمی کند تا در پی تحقیق برای اثبات درستی آن برآید.

جوهری گفت: غلغله: یعنی سرعت حرکت و المغلغله: نامه ارسالی بین شهرها. برح الخفاء: یعنی امر آشکار شد گویا حجاب زایل شده است. النّد: یعنی نظیر و

1- . الاستیعاب 4: 176
2- . الاستیعاب 2: 126

مشابه. نابغه: برخی او را قیس بن عبدالله و برخی دیگر او را حیّان بن قیس دانسته اند. ابن عبدالبرّ ابتدا چنین روایت کرده:(1)

مجد و نور عظمت خویش را به آسمان رساندیم.

سپس گفت: در روایتی چنین آمده است:

از نظر شرافت و بزرگی بر همه مردم برتری یافتیم و ما به فراتر از آن امید داریم.

سپس گفت: در سایر روایات مجدنا و جدودنا (عظمت و اجداد ما) آمده است.

و در النهایه آمده است: الشمم: بلندی نی بینی صاف بودن بالای آن و اندکی کشیدگی نوک بینی. در قصیده کعب: «شمّ العرانین أبطال لبوسهم» شمّ جمع أشمّ و العرانین: بینی ها و این عبارت کنایه از رفعت، بزرگی و شریف بودن نفس است. از این رو عرب به متکبر می گوید: شمخ بأنفه: متکبر و پر افاده بود. نافله: زیادی. الوُشاه: جمع واشی. وشی به إلی السلطان: سخن چینی کرد.ثوی بالمکان: اقامتش در جایی طولانی شد. فلمّا أتاها: ضمیر ها به طیبه بر می گردد.

در صحاح آمده است: النوی: هرجای نزدیک یا دوری که مسافر آن را قصد می کند و این کلمه فقط به صورت مؤنث به کار می رود. استقرّت نواهم: یعنی در جایی اقامت کردند.

البور: فاسد و هلاک کننده که خیری در آن نیست و این لفظ هم برای مفرد و هم برای جمع به کار می رود. دمس الظلام: تاریکی شدید شد. دمسه فی الأرض: آن را در خاک دفن کرد. مانند دمّسه: یعنی آن را در زیر خاک پنهان کرد. دمس الموضع: ویران شد. دمس علی الخبر: آن را کتمان کرد. دان یدون: یعنی ضعیف و بی ارزش شد. دان یدین: ذلیل و مطیع شد. تهدّمت الناقه: نابودیاش شده یافت. تلعثم: درنگ و تأمّل کرد، از آن کار عقب کشید، با حوصله کار کرد. النجار با کسر و ضمّ: اصل ونسب.

1- . الاستیعاب 3: 554

جوهری گفته است: در این سخن أعشی (أغار تا آخر عبارت) اختلاف نظر است. اصمعیّ گفت: أغار به معنی شتافت و وارد زمین بلند شد. یعنی بلند و مرتفع گشت و قصد او این نیست که بگوید وارد زمین پست شد نه زمین بلند. برای وارد زمین پست شدن فقط کلمه غار را دارد. فرّاء ادعا کرده که آن لغت قومی است و به این بیت استناد کرده است. گروهی می گویند: أغار و أنجد. هرگاه مفرد بیاورند می گویند: غار همان گونه که میگویند: هنانی الطعام و مرأنی. هرگاه مفرد بیاورند می گویند: أمرأنی. التغویر: به زمین پست رفتن.

ابن عبد البرّ گفت: أبوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسرعموی رسول خدا از جمله شعرای بدون تکلف - بداهه گو - بود. در صفحات قبل ابیاتی از او در هجو پیامبر آوردیم که حسان بن ثابت به مقابله با آن ابیات ابیاتی را در هجو ابوسفیان آورده بود: ألا أبلغ أباسفیان ...تا آخر ابیات.

سپس اسلام آورد و گفته شده: او سرش را از خجالت به طرف رسول الله بالا نیاورد. علی علیه السلام به او گفت: با پیامبر روبرو شو و آنچه برادران یوسف به یوسف گفتند به ایشان بگو. یعنی آیه: «قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللّهُ عَلَیْنَا وَإِن کُنَّا لَخَاطِئِینَ»(1) {به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم.}و ابوسفیان کسی بود که دوست نداشت کسی در سخنوری بهتر از او باشد. پس ابوسفیان آن کار را کرد و رسول خدا به او گفت: «قَالَ لاَ تَثْرَیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»(2){امروز بر شما سرزنشی نیست. خداوند شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است.}

مؤلف: سپس ابیاتی از او در پوزش و عذرخواهی آورده است که از آن جمله اند:

«هدایت گری غیر از نفسم مرا هدایت کرد. کسی که او را از هر دری راندم مرا به سوی خدا راهنمایی فرمود.

1- . یوسف / 91
2- . یوسف / 92

از سر جهالت از محمد رو گرداندم. ولی با این حال، با آن که به او منسوب نبودهام از محمد خوانده میشوم.»

سپس گفت: رسول الله او را دوست میداشت و برای او بهشت را تأیید کرد. تمام.(1)

مدعم به کسر میم وفتح عین. کرکره به فتح و کسره دو کاف. گفته شده: أبوضمیره نامش سعد بود وبرخی نام او را روح بن سعد و عده ای دیگر ابن شیرزاد می دانند. مشهور است که او عرب بود و رسول الله او را آزاد کرد و نامه ای را برای او نوشت که در ان سفارش هایی به او کرده بود.و آن نامه در دست پسر أبوضمیره قرار گرفت. برخی نیز گفته اند: حسین بن عبدالله بن ضمیره بن أبی مغیره آن نامه را به آل ضمیره و پسرش مهدی داد. پسرش نیز آن نامه را بر چشمانش نهاد و مال زیادی به او هدیه داد.

و گفته اند: أسلم که غلامی حبشی و برده سیاه یک یهودی بود، اسلام آورد و به نبرد پرداخت و کشته شد. أبوسلمی دونفر هستند: یکی از آن دو چوپان رسول خدا بود و برخی گفته اند: هردو یکی هستند. ابو رافع نامش أسلم است و برخی گفته اند نام او ابراهیم و برخی هرمز و برخی ثابت دانسته اند. اوصاف ذکر شده او را در کتاب هایشان ندیدم. مشهور است که آنسه و أبومویهبه از غلامان هستند و بعید است که نام آخر(أبومویهبه) از غلامان زن یا کنیزان باشد.

إعلام الوری: رسول خدا نه عمو داشت که فرزندان عبد المطلب بودند: حارث، زبیر، ابو طالب، غیداق، ضرار، مقوم، ابو لهب که نامش عبدالعزّی بود، عباس و حمزه. فقط از چهار نفر ایشان فرزند باقی ماند: حارث و ابو طالب و عباس و ابو لهب. و حارث بزرگترین فرزند عبد المطلب بود و عبد المطلب را به آن سبب ابو الحارث می گفتند و با او در حفر چاه زمزم حضور داشت. فرزندان حارث ابو سفیان، مغیره، نوفل، ربیعه و عبد شمس بودند. ابو سفیان در سال فتح مکه مسلمان شد و فرزندی از او نماند. نوفل در جنگ خندق مسلمان شد و فرزند از او ماند. عبد شمس

1- . الاستیعاب 4: 83

که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نام عبدالله گذاشت فرزندان او در شام هستند. ابو طالب با عبد الله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک مادر بودند و مادر ایشان فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بود، و نام ابو طالب عبد مناف بود، و او چهار پسر داشت: طالب، عقیل، جعفر و علی علیه السلام و دو دختر داشت: ام هانی که نامش فاخته و جمانه بود و مادر همه فاطمه بنت اسد بود. عقیل ده سال بزرگ تر از جعفر بود و از همه آنها به غیر از طالب فرزند ماند و ابو طالب سه سال پیش از هجرت آن حضرت به رحمت الهی واصل شد. تا زمانی که ابوطالب در قید حیات بودند رسول الله از اذیت و آزار مردم مکه در امان بود تا اینکه ابوطالب درگذشت و در مکه به خاک سپرده شد. پیامبر صلّی الله علیه و آله برای دعوت به اسلام در آنجا آرامش نداشت تا اینکه جبرئیل نزد ایشان آمد و گفت: خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: از مکه خارج شو چرا که یاری رسان تو (ابوطالب) وفات یافته و چون خبر وفات او به رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسید امیر المؤمنین علیه السلام را امر نمود که برو و پدر خود را غسل بده و کفن و حنوط بکن و چون جنازه او را برداشتی مرا خبر کن. پس علی علیه السلام رفت و دستور پیامبر را اجرا کرد و چون علی او را از بستر بلند کرد پیامبر مقابل او ایستاد و فرمود: ای عمو! صله رحم کردی خدا تو را جزای خیر دهد. به درستی که مرا در خردسالی تربیت نمودی و در بزرگی یاری کردی پس رو به مردم گردانید و فرمود: برای عموی خود چنان شفاعتی بکنم که جن و انس از آن در تعجب مانند.

و اما عباس: کنیه او ابوالفضل بود و سقایت و زمزم با او بود. و در جنگ بدر مسلمان شد و در سال فتح مکه در أبواء به استقبال پیامبر رفت و روز فتح مکه و در هجرت از مکه به مدینه پیامبر را یاری کرد. و در مدینه در ایام خلافت عثمان وفات یافت و در آخر عمر نابینا شده بود. او نه پسر و سه دختر داشت: عبد الله، عبید الله، فضل، قثم، معبد، عبد الرحمن، أم حبیب که مادر آنها لبابه دختر فضل بن حارث هلالیّ خواهر میمونه دختر حارث همسر پیامبر صلّی الله علیه و آله بود و تمام، کثیر، حارث، آمنه و صفیه از امولدهای مختلف. اما ابولهب که عتبه و عتیبه و معتب از فرزندان او هستند و مادر آنها جمیل دختر حرب خواهر ابی سفیان حماله الحطب

بود. عمه هایش شش تن از مادران مختلف بودند: أمیمه، أم حکیم، بره، عاتکه، صفیه، أروی. أمیمه با جحش بن رباب اسدیّ ازدواج کرد. أم حکیمه که بیضاء نام داشت به همسری کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبد شمس در آمد. بره با عبد الأسد بن هلال مخزومیّ ازدواج کرد که از او صاحب فرزندی به نام ابوسلمه شد که با أم سلمه ازدواج کرد. شوهر عاتکه أبی أمیمه بن مغیره مخزومیّ و شوهر صفیه حارث بن حرب بن أمیه بود. صفیه بعد از حارث بن حرب بن أمیه با مرد دیگری به نام عوام بن خویلد ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام زبیر شد. أروی نیز به همسری عمیر بن عبدالعزّی بن قصیّ در آمد. از میان آنها تنها صفیه اسلام آورد و برخی نیز گفته اند: از میان عمه های پیامبر سه تن ایمان آوردند: صفیه، أروی و عاتکه.

خویشان رضاعی آن حضرت: آن حضرت خویشاوندانی از سوی مادر جز خویشاوندان رضاعی نداشت. زیرا که مادر آن حضرت آمنه خواهر و برادری نداشت که پیامبر خاله و دایی داشته باشد. ولیکن قبیله بنی زهره چون آمنه از ایشان بود می گفتند که ما داییهای آن حضرت هستیم. پدر و مادر آن حضرت که عبد الله و آمنه بودند فرزندی به غیر پیامبر نداشتند که برادر و خواهر نسبی آن حضرت باشند. آن حضرت خاله رضاعی داشت که به او سلمی می گفتند و او خواهر حلیمه بنت ابی ذویب بود. آن حضرت دو برادر رضاعی به نام های عبد الله بن الحارث و انیسه بن الحارث داشت.

موالی و موالیات و کنیزان آن حضرت: زید بن حارثه که حکیم بن حزام به چهارصد درهم در بازار عکاظ برای خدیجه خریده بود و خدیجه پس از آن که با پیامبر ازدواج کرد او را به حضرت بخشید پس حضرت او را آزاد کرد و ام ایمن را به عقد او درآورد و از او صاحب فرزندی به نام أسامه شد که رسول الله او را پسر خود خواند پس او را زید پسر رسول الله می خواندند تا آنکه حق تعالی این آیه را نازل کرد: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ»(1) {آنان را به نام پدرانشان بخوانید} ابو رافع که نام او اسلم بود. او اول غلام عباس بود و عباس او را به آن حضرت بخشید. پس چون

1- . احزاب / 5

عباس مسلمان شد ابو رافع بشارت اسلام او را برای آن حضرت آورد. حضرت به خاطر آن مژده او را آزاد کرد و سلمی آزاد کرده خود را به ازدواج او درآورد. پس عبید الله بن ابی رافع از او زاده شد که کاتب امیر المؤمنین علیه السلام گردید. سفینه که نام او رباح بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خرید و آزاد کرد. ثوبان که کنیه او ابو عبد الله بود از قبیله حمیر که اسیر شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خرید و آزاد کرد. یسار که غلامی نوبیّ بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و منافقانی که بر شتران پیامبر حمله آوردند او را کشتند. شقران که نام او صالح بود. ابوکبشه که سلیمان نام داشت. ابو ضمیره که حضرت او را آزاد کرده بود و نامه ای برای او نوشت و آن نامه در دست فرزندان او قرار گرفت. مدعم که در وادی القری تیری به او خورد و شهید شد. أبومویهبه، انیسه، فضاله، ظهمان، أبوأیمن، أبوهند و أنجشه که پیامبر به او فرمود: «آرام باش ای انجشه! با ظروف شیشه ای ملایم باش.» صالح، أبوسلمی، أبوعسیب، عبید، أفلح، رویفع، أبولقیط، أبو رافع الأصغر، یسار الأکبر، کرکره که هوذه بن علی حنفیّ او را به پیامبر بخشید و پیامبر او را آزاد کرد. رباح، أبولبابه و أبوالیسر که فرزندی از او نماند.

کنیزان آزاد کرده - موالیات - آن حضرت: مقوقس پادشاه اسکندریه دو کنیز برای پیامبر فرستاد: یکی ماریه قبطیّ که پیامبر از او صاحب فرزندی به نام ابراهیم شد و پنج سال بعد از پیامبر در سال 16 هجری وفات یافت. پیامبر کنیز دیگر را به حسان بن ثابت بخشید. ام ایمن دایه رسول خدا که کنیزی سیاه بود و پیامبر از مادرش او را به ارث برده بود و نام او برکه بود. پس پیامبر او را آزاد کرد و در مکه به همسری عبید خزرجیّ درآورد و از او فرزندی به نام أیمن زاده شد. بعد از مدتی همسرش درگذشت و پیامبر او را به عقد زید درآورد و از او صاحب فرزندی به نام زید شد که مانند خودش سیاه بود. پس أسامه و أیمن دو برادر از یک مادر بودند. ریحانه دختر شمعون که پیامبر از غنیمت بنی قریظه برای خود برداشت.

خدمتکاران آزاده پیامبر: انس بن مالک، هند و اسماء دختر خارجه اسلمیّ. (1)

1- . اعلام الوری: 88 – 90 و 151 - 154

توضیح: نبا بفلان منزله: اگر با او همراهی نکند. در کتاب النهایه آمده است: در این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله که به انجشه فرمود: رویداً رفقاً بالقوارير. رويدک یعنی آرام و آهسته باش.و این کلمه مصغّر رود است و گفته می شود: رودبه اروادّاً. همچنین گفته می شود: روید زیداً و رویدک زیداً. در این عبارت روید مصدر مضاف است و گاهی صفت می شود مانند ساروا سیراً رویداً و گاهی حال واقع می شود مانند ساروا رویداً. این کلمه از جمله اسم فعل های متعدی است. منظور از ظروف شیشهای زنان است. پیامبر به این خاطر زنان را به ظروف شیشهای تشبیه کرده که خیلی زود میشکنند. انجشه با آواز شتران را به جلو میراند و شعر میسرود و رجز میخواند و باور نمیکرد که صدا و آوازخوانیاش در قلب زنان اثر می کند. به همین خاطر پیامبر او را از این کار منع کرد. در مثل آمده است: آوازخوانی تعویذی(مقدمه ای) برای زنا است. و برخی نیز گفته اند: قصد پیامبر از این جمله این بوده که بگوید: شتر هرگاه صدای آواز ساربان را بشنود در راه رفتن تند و با شتاب حرکت می کند و سوار خود را خسته و آزرده می سازد. پس پیامبر او را از این کار نهی کرد. زیرا زنان به خاطر حرکت سریع، خسته می شوند.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: زن عثمان بن مظعون به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول الله ! عثمان روزها روزه می دارد و شبها مشغول عبادت می باشد و نزدیک من نمی آید. رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک از خانه بیرون آمد و نعلین خود را پوشید تا به خانه عثمان آمد و او را در حال نماز دید. چون عثمان آن جناب را دید و از نماز فارغ شد و به خدمت حضرت آمد. حضرت به او گفت: ای عثمان ! حق تعالی مرا به رهبانیت نفرستاده است ولیکن مرا با شریعت سهل و آسان فرستاده است. روزه می دارم و نماز می گزارم و با زنان خود نزدیکی می کنم. پس هر که فطرت و دین مرا بخواهد باید که بر سنت و طریقه من باشد و از سنت من که نکاح زنان است پیروی کند.(1)

1- . فروع کافی 2: 57 و 56

4. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون عثمان بن مظعون به رحمت الهی وفات یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات او را بوسید.(1)

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با جنازه عثمان بن مظعون می رفت شنید که زنی می گوید: ای ابو سایب! بهشت گوارای وجودت باد. حضرت فرمود: چه می دانی که او از اهل بهشت است همین بس تو را که بگویی او خدا و رسول خدا را دوست می داشت. چون ابراهیم فرزند آن حضرت وفات یافت، چشمان حضرت غرق اشک گشت و با چشمانی اشک بار و قلبی محزون می گفت: چشم اشک میریزد و قلب غمگین میشود ولی چیزی نمیگوییم که خدا ناخشنود شود. وقتی حضرت کجی و ناراستی در قبر او دیدند با دست خویش قبر را منظم و مرتب کردند و فرمود: هرگاه یکی از شما اقدام به انجام کاری کرد باید درست و منظم آن را به اتمام برساند؛ سپس حضرت فرمود: به سلف شایسته خود عثمان بن مظعون ملحق شو.(2)

6. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابن أم مکتوم برای نماز صبح اذان می گفت. مردی از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله عبور کرد درحالی که پیامبر سحری می خورد. پیامبر او را صدا زد که با او غذا بخورد. پس گفت: ای رسول الله مؤذن برای نماز صبح اذان می گوید. پیامبر گفت: این کسی که اذان می گوید ابن أم مکتوم است و در شب اذان می گوید. اگر بلال اذان گفت بشتاب.(3)

7. کافی: حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد رشته سپید و سیاه بامداد سؤال کردم. ایشان فرمود: سپیدی روز از سیاهی شب. رسول خدا صلی الله علیه و آله دو مؤذن داشت یکی بلال و دیگری ابن ام مکتوم، و چون ابن ام مکتوم نابینا بود در شب اذان می گفت و بلال بعد از طلوع صبح اذان می گفت، و به این سبب

1- . فروع کافی 1: 45
2- . فروع کافی 1: 73 و 72
3- . فروع کافی 1: 190

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: در ماه رمضان چون اذان بلال را می شنوید ترک خوردن و آشامیدن بکنید که صبح طلوع کرده است.(1)

8. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا أم ایمن را دیدهای؟ من گواهی می دهم که او اهل بهشت است. آنچه را شما بر آن هستید(اعتقاد به ولایت ائمه) او نمیدانست.(2)

9. کافی: امام صادق فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را به عقد مقداد بن اسود در آورد. سپس فرمود: من برای این ضباعه را به ازدواج مقداد درآوردم که نکاح آسان شود و در ازدواج رعایت حسب و نسب نکنید و به سنت رسول خدا اقتدا کنید و بدانید که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. زبیر و عبد الله و ابو طالب از یک پدر و یک مادر بودند.(3)

10. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که قریش خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند گفتند: با ابولهب چه کنیم که در این امر با ما مخالفت نکند؟ أم جمیل زن ابو لهب گفت: من شرّ را از شما دور میکنم و به او می گویم که امروز صبح در خانه بنشین تا شراب صبوحی بیاشامیم. چون صبح شد و مشرکان قصد رفتن کردند ام جمیل ابو لهب را در خانه نگه داشت و او را به شراب خوردن مشغول کرد. ابو طالب علی علیه السلام را صدا زد و گفت: ای فرزند! به نزد عموی خود ابو لهب برو و سعی کن که در را بگشایند، و اگر در را نگشایند بشکن و داخل شو و چون داخل شدی بگو پدرم می گوید: مردی که عموی او بزرگ قوم خود باشد نباید ذلیل شود. چون حضرت علی علیه السلام به در خانه ابو لهب رفت در را بسته یافت و هر چه در را کوبید نگشودند. پس در را شکست و در خانه در آمد، و چون ابولهب نگاهش بر علی علیه السلام افتاد گفت: ای پسر برادر چه شده است؟ حضرت پیغام ابو طالب را به او رسانید. ابولهب گفت: پدر تو راست گفته است مگر چه شده است ای پسر برادر؟ حضرت فرمود که: پسر برادرت کشته می شود و تو به

1- . فروع کافی 1: 190
2- . اصول کافی 2: 405
3- . فروع کافی 2: 10 و 9

شراب خوردن و عیش خود مشغولی ! پس پرید و شمشیر خود را برداشت که بیرون آید. أم جمیل به او چسبید که مانع شود. ابو لهب سیلی محکمی به او زد و ضربه کاری را بر او وارد ساخت و چشمش را در آورد. پس أم جمیل نابینا مرد. و ابولهب با شمشیر بیرون آمد. چون قریش او را دیدند و آثار غضب را در او مشاهده کردند گفتند: ای ابو لهب چه شده است؟ گفت: من با شما بر سر پسر برادر خود بیعت می کنم و شما می خواهید او را بکشید؟ به لات و عزی سوگند یاد می کنم که قصد کردم مسلمان شوم و چون مسلمان شوم خواهید دید که چه خواهم کرد. پس قریش از او معذرت خواهی کردند و او را راضی کرده برگردانیدند.(1)

توضیح: اصطبح: شراب صبحگاهی نوشید. عمّه عینه: منظور از عمو ابولهب یا خود ابوطالب است که در اینجا مقصود بیشتر ابولهب است. منظور از چشم سرور یا محافظ است. نتیجه اینکه هرکس عمویش مثل تو رئیس و سرور قوم باشد شایسته نیست که ذلیلی در بین آن قوم دیده شود. یعنی أبوعتبه یا ابوعتیبه به مثابه چشم پیامبر بود. ابولهب به خاطر فرزندانش کنیه ابی عتبه، ابی عتیبه و ابی معتّب را داشت. در دیوان ابوطالب دیدم که این ابیات را برای ابولهب سروده بود:

کسی که عمویی چون ابوعتیبه دارد دور است از اینکه مورد ظلم واقع شود.

من به او می گویم - هرچند من کجا و نصیحت به او کجا؟ - ای ابومعتّب مواظب مردمک چشمانت باش.

تا آخر. در مباحث باب احوال ابوطالب رضی الله عنه بیان خواهد شد.

11. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدمت پیامبر آمد. چون نظر مبارک حضرت بر او افتاد شاد شد و ردای خود را برای او انداخت و او را بر ردای خود نشانید و با او سخن گفت و بر روی او خندید پس او برخاست و رفت. و بعد از او برادرش آمد و حضرت آن اکرامی که نسبت به خواهرش انجام داد نسبت به او نکرد. صحابه گفتند: ای رسول

1- . روضه كافى: 277 و 276

الله! چرا خواهرش را زیادتر از او اکرام نمودی؟ فرمود: زیرا آن دختر نسبت به برادرش با پدر و مادرش نیکوکارتر بود.(1)

12. از دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام: شارح روایت کرده که عثمان بن مظعون پیش از هجرت در کنار ولید بن مغیره بود. زمانی که اذیت و آزارهای وارده به صحابه را دید از پیش او رفت تا الگویی برای دیگر صحابه باشد. در آن مجلس لبید بن ربیعه چنین سرود:

هان! هرچیزی جز خدا باطل و بیهوده است و هر نعمتی بی تردید زایل شدنی است.

عثمان بن مظعون مصراع اول را تصدیق کرد و مصراع دوم را انکار نمود و بحثی بین آنها درگرفت. پس جوانی از قریش سیلی به صورت عثمان زد که به یکی از چشمانش آسیب رساند. ولید به او گفت: ای پسر برادر! چشمت از آسیبی که به آن رسید بینیاز بود در حالی که در پیمان بزرگ و بلندی بودی. عثمان گفت: به خدا چشم سالم من به آسیبی که به چشم دیگرم در راه خدا وارد آمد محتاج است. سپس ابیات زیر را سرود:

اگر در راه رضای خدا کافری هدایت ناشده در دین به چشمم آسیب رساند،

خداوند به جای این آسیب ثواب و اجر آن را به من عطا می کند و هرکس خدا از او راضی باشد او را یاری می کند.

هرچند شما در باره من بگوییدگمراهِ راه نیافته و سفیهی است بر دین پیامبر محمد

من بر خلاف آن کس که به ما ستم روا می دارد با این راه، خدا و حقیقت را می خواهم.

ای بنی فهر! آرام باشید. سخن ناسزا نگویید. عاقبت کلام خود را فردا در قیامت وخیم می یابید.

1- . اصول کافی 2: 161

در عذاب جهنم رها می شوید در حالی که در جایی میان آتش دوزخ اقامت گزیده اید.

هرگاه نوشیدنی بخواهید آب داغ و گندیده ای به شما داده می شود که سرد نشده است.

امیرالمؤمنین این ابیات را به خاطر ناراحتی برای او سرود و برخی گفته اند این اولین شعری است که علی علیه السلام سروده است:

آیا از یادآوری قومی که لعنت شده نیستند اندوهگین شدی و همانند انسان غمگین گریه می کنی؟

آیا از قومی که نادان هستند سخن می گویی؟ این قوم کسانی هستند که به کسی که مردم را به دین دعوت می کند ظلم می کنند.

تا زمانی که به آنها دستور داده نشود از ناسزا دست نمی کشند. خیانت در آنها راهی پر خطر است.

آیا نمی بینید که خداوند خیر و برکت را از آنها کم کرد. زیرا ما برای عثمان بن مظعون خشمگین هستیم.

آن گاه که به چشم او ضربهای همیشگی و سخت میزنند و از چشمان او نمیترسند.

اگر اجل ما زود نرسد آنها را مجازات می کنیم و هر اندازه بدی کنند ما مجازاتشان می کنیم، جزایی که غبن و خسران در آن نباشد.

تا آن که از کاری که در آن هستند دست بکشند و برای ما پس از آن به دین ما راضی شوند.

هرکس امید داشته باشد که به ما ظلمی شود ما با شمشیرهایی که به دنبال هم میآیند و برنده اند از این ظلم جلوگیری می کنیم.

و با شمشیرهایی تیز که گویا نمک با آن آمیخته شده است و بیماری را از سر دیوانگان شفا می بخشد.

تا اینکه مردانی که عقل ندارند بعد از شدت و سختی، به نرمی و گذشت اقرار کنند،

ص: 382

یا اینکه به کتابی پر از شگفتی که بر پیامبری چون موسی نازل شده ایمان بیاورند یا همچون صاحب ماهی(یونس)

پیامبری که امر آشکار و مستقیمی را میآورد همان گونه که در آیات یاسین آشکار شده است.(1)

توضیح: توصیف این قوم با صفت غیر ملعون شاید از باب تقیه و مصلحت یا کنایه گویی و یا از باب سخن گفتن با خویش باشد. المقله: سفیدی چشم که در آن سیاهی و سفیدی جمع می شود. الدراک: پیوسته و مستمر. الهضیمه: ظلم. اطّرد الشیء: بعضی از آن در پی بعضی دیگر آمد و جاری شد. سننت السکّین: چاقو را تیز کردم.

13. کافی: سماعه گوید: مردی منسوب به عمر بن خطّاب به کنیز مردی منسوب به نسل عقیل تعرّض کرده بود. کنیز به صاحب خود گفت: این مرد منسوب به عمر به من آزار رسانده است. آن مرد به کنیز خود گفت: به او وعده بده و به دالان ببر. دختر آن مرد را در دالانی برد و صاحب آن کنیز بر آن مرد حمله کرد و او را کشت و او را در وسط راه انداخت. قبایل منسوب به بکر و عمر و عثمان دور هم جمع شدند و گفتند: این دوست ما همتایی نداشته است. در عوض این کشته از قبیله آنها کسی جز جعفر بن محمد را نخواهیم کشت و کسی غیر از او این دوست ما را نکشته است. ابوعبدالله به اطراف قبا رفته بود. چون او را دیدم نقشه ای که آن قوم علیه او کشیده بودند به او اطلاع دادم. ابوعبدالله در پاسخ فرمود: آنها را رها کن. چون جعفر بن محمد علیه السلام آمد و آن قوم او را دیدند بر سر او ریختند و گفتند: دوست ما را کسی غیر تو نکشته است و کسی غیر از تو را به جای او نمی کشیم. ابوعبدالله فرمود: گروهی از شما بیاید تا با آنها صحبت کنم. گروهی از آنها در گوشه ای جمع شدند. جعفر بن محمد علیه السلام دست آنها را گرفت و داخل مسجد کرد. سپس آن گروه خارج شدند در حالی که می گفتند: به خدا پناه می بریم از اینکه بزرگِ ما جعفر بن محمد چنین کاری را انجام داده باشد. او دستور این کار را نداده

1- . الدیوان المنسوب إلی امیرالمؤمنین علیه السلام: 140

است. پس بازگشتند. راوی گفت: نزد جعفر بن محمد رفتم و گفتم: جانم به فدایتان. با آن همه عصبانیت چقدر زود راضی شدند؟ ایشان فرمود: آنها را صدا زدم و گفتم: دست بردارید وگرنه آن نوشته را بیرون میآورم. گفتم: جانم به فدای شما. آن نوشته چیست؟ فرمود: مادر خطاب کنیز زبیر بن عبد المطلب بود، پس نفیل (مردی از اهل طائف) بر او دست یافت و او را آبستن کرد، زبیر به دنبال او فرستاد و او به طائف گریخت، زبیر به دنبال او به طائف رفت، قبیله ثقیف (که در طائف ساکن بودند) زبیر را دیدند و بدو گفتند: ای ابا عبد اللّٰه اینجا چه میکنی؟ گفت: نفیل شما کنیزک مرا فریفته و بدو دست یافته، نفیل که از جریان مطلع شد به شام گریخت، زبیر نیز در یک سفر تجارتی به شام رفت، و در سر راه خود به پادشاه دومه (قلعه ای بوده در ما بین مدینه و شام) درآمد، پادشاه بدو گفت: ای ابا عبد اللّٰه من از تو خواهشی دارم، زبیر گفت: خواهشت چیست؟ گفت: تو فرزند یکی از فامیل خود را گرفته ای و من میل دارم آن را به او برگردانی (چنین برمیآید که نفیل به پادشاه دومه شکایت کرده بوده که زبیر فرزند مرا - که مقصود خطاب بوده - پیش خود نگه داشته و از او خواسته است که او را از زبیر باز پس گیرد).

زبیر گفت: باید آن شخص (که به تو شکایت کرده) نزد من حاضر شود تا من او را بشناسم، چون فردا شد زبیر نزد پادشاه دومه آمد، و چون چشم پادشاه به او افتاد خندید، زبیر گفت: ای پادشاه چرا میخندی؟ گفت: من گمان ندارم این مرد را (که از تو شکایت کرده) مادر عرب زائیده باشد چون به محض اینکه چشمش به تو افتاد نتوانست خود را نگه دارد و شروع کرد به اخراج ریح! زبیر گفت: پادشاها همین که من به مکه رفتم خواهش تو را انجام میدهم، و چون زبیر به مکه بازگشت نفیل تمام عشایر قریش را وادار کرد تا به نزد زبیر رفتند و از او خواستند تا پسرش خطاب را به او بازگرداند ولی زبیر نپذیرفت، تا اینکه به عبد المطلب پناهنده شد و او را واسطه کرد، عبد المطلب گفت: میان من و زبیر ارتباطی نیست (و من با او متارکه کرده ام) مگر نمیدانید که او در باره پسر فلان (یعنی عباس که داستانش در آخر حدیث بیاید) چه کرد؟ ولی شما خودتان نزد او بروید.

ص: 384

آنها مجددا نزد زبیر رفتند و با او در این باره سخن گفتند، زبیر بدیشان گفت: همانا شیطان را در میان مردم دولت و حکومتی است، و زاده این مرد زاده شیطان است و من در امان نیستم که روزی بر سر ما ریاست کند، حال که چنین است او را از در مسجد (الحرام) نزد من بیاورید تا من آهنی را برای او داغ کنم و در چهره اش خطوطی به عنوان نشانه بکشم و نامه ای هم برای او و پسرش بنویسم که (اولا) در هیچ مجلسی بالادست ما ننشیند (و دیگر آنکه) بر فرزندان ما امارت و فرماندهی نکند، و (سوم آنکه) در هیچ مالی از ارث و غیره خود را سهیم و شریک ما نداند.

حضرت فرمود: آنان قبول کردند و زبیر این کار را کرد، و در چهره خطاب با آهن داغ خط کشید و نامه را هم نوشت و آن نامه هم اکنون در نزد ما است و من به ایشان گفتم: اگر دست کشیدید (که هیچ) و گر نه آن نامه را بیرون آورم و در نتیجه رسوا گردید، این بود که دست کشیدند.

یکی از آزادشده های رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و وارثی نداشت، پس فرزندان عباس به امام صادق علیه السّلام در باره ارث او ستیزه کردند، و این جریان در سالی بود که هشام بن عبد الملک به حج رفته بود، پس هشام بن عبد الملک برای رفع ستیزه جلسه ای به ریاست خودش تشکیل داد، در آن جلسه داود بن علی (عموی منصور دوانیقی که بعدها نیز والی مدینه شد) گفت: ارث این شخص از ما است، و امام صادق علیه السّلام فرمود: بلکه ارث او به ما میرسد، داود بن علی (برای آنکه هشام را بر علیه امام صادق تحریک کند) گفت: همانا پدرت (علی علیه السّلام) کسی بود که با معاویه جنگید! حضرت فرمود: اگر پدر من با معاویه جنگ کرد همانا بهره پدر تو (عبد اللّه بن عباس) در آن جنگ از همه بیشتر بود و سپس خیانتکارانه گریخت (اشاره است به خیانتی که عبد اللّه بن عباس در زمان امارت او بر بصره در بیت المال کرد و چنانچه کشی روایت کرده هزار درهم پول را از بیت المال برداشته و به مکه فرار کرد).

آن گاه امام صادق علیه السّلام به او فرمود: فردا که شد طوقی (از ننگ و عار) همانند طوق کبوتر به گردنت خواهم نهاد. داود بن علی گفت: سخن تو بر من

بی ارزش تر است از پشکل شتری که در وادی ازرق افتاده باشد. حضرت به او فرمود: همانا وادی ازرق آن وادی است که برای تو و پدرت در آن حقی نیست.

هشام گفت: چون فردا شد دوباره این جلسه را تشکیل میدهیم. روز دیگر که شد امام صادق علیه السّلام از خانه بیرون آمد و به همراه خود نامهای آورد که در کرباسی قرار داشت، و هشام که در جای خود قرار گرفت امام صادق علیه السّلام آن نامه را جلوی او گذارد. هشام که نامه را خواند گفت: جندل خزاعی و عکاشه ضمیری را - که هر دو از پیران سالخورده و زمان جاهلیت را درک کرده بودند - پیش من حاضر کنید، چون آن دو آمدند آن نامه را پیش آنها انداخته گفت: این خطها را می شناسید؟ گفتند: آری، این خط عباس بن امیه است، و این خط دیگر از فلان کس و این یک از فلانی از قریش است، و این خط حرب بن امیه (جد معاویه) است.

هشام گفت: ای ابا عبد اللّٰه مینگرم که خط اجداد من پیش شما است؟ فرمود: آری، هشام گفت: من حکم میکنم که میراث این مرد از آن تو است. حضرت صادق علیه السّلام از مجلس خارج شد و (این شعر را) میخواند: اگر عقرب به سوی ما بازگردد ما هم بازگردیم* و نعلین برای کوبیدنش حاضر است (راوی گوید:) من بدان حضرت عرض کردم: قربانت گردم این نامه چه بود؟ فرمود: نثیله کنیز مادر زبیر و ابو طالب و عبد اللّٰه بود، پس عبد المطلب او را از مادر زبیر (با رضایت او) گرفت و با او همبستر شد و فلانی (یعنی عباس) از او بدنیا آمد، زبیر گفت: این کنیزک را ما از مادر خود به ارث می بریم و پسرش هم بنده ما است، پس عبد المطلب قبائل قریش را نزد او (برای بازگرداندن عباس) واسطه کرد و زبیر پذیرفت با این شرط که گفت: نباید این پسرت در مجلس بالادست ما بنشیند، و در هیچ مالی خود را سهیم و شریک ما نداند، و بر این جریان نامه نوشت و گواهانی گرفت و این همان نامه است..(1)

توضیح: شدّ علیه: بر او فشار آورد. سطر: سخن را برای او آراست و او را فریب داد. جزریّ گفت: سطر فلاناً علی فلانٍ: هرگاه سخن را برای او بیاراید و زینت

1- . روضه کافی: 260 - 258

دهد. در برخی از نسخه ها با شین آمده است. فیروزآبادی گفته است: شطر شطره: یعنی قصد او را کرد. تحملّ علیه: آنها را وادار کرد که نزد زبیر وساطت کنند تا پسرش خطاب را به او برگردانند سپس زمانی که از تأثیر وساطت آنها نا امید شد نزد عبدالمطلب رفت تا عبدالمطلب نیز علاوه بر بزرگان قریش برای او واسطه گری کنند. عمل: یعنی خرید و فروش، دوستی. ابن فلان: عباس و به آن در آخر روایت اشاره کرد. امضوا: یعنی نفیل با گروهی از قریش. أن لا یتصدّر: یعنی در صدر مجلس ما ننشیند. لا یضرب معنا بسهم: در تقسیم کردن میراث و غیرِ آن نباید با ما شریک شوند. فقد کان حظ أبیک فیه الأوفر: بهره پدرت عبدالله بن عباس از غنایم آن جنگ بیشتر بود و او از یاران آن حضرت در آن جنگ بود. فرّ بجنایته: اشاره به خیانت عبدالله در بیت المال بصره و فرار او به حجاز دارد. طوق الحمامه: یعنی طوقی که همیشه همراهت باشد و ننگ آن تو را رها نکند. أنّه وادٍ لیس لک: وگرنه تو ادّعای بعره را می کردی و آن را می گرفتی و رها نمی کردی. بعره: احتمالاً نام وادی است که بر سر آن نزاع بوده است. پس اباعبدالله جواب نادانیاش را با سخنی حق و مفیدِ در جدال داد. در عبارت أولدها فلاناً: منظور از فلانی عباس است. حارث بن سعید تغلبیّ در قصیده میمیه ای که در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده است بنی عباس را در چند بیت مورد خطاب قرار داد:

- جدّ شما تلاش جدّ ایشان را نداشته است و نه نثیله شما مادری از مادران ایشان است.

و برخی گفته اند: نثیله دختر کلیب بن مالک بن جباب بود که در زمان جاهلیت به خدمت گرفته میشد. فأخذها عبدالمطّلب: آشکار است که عبدالمطّلب با رضایت صاحب کنیز (مادر زبیر) با این کنیز هم بستر شد و یا اینکه بعد از مرگ مادر زبیر به جهت ولایتی که داشت او را برای خود قیمت گذارد و خرید و بحث و جدال زبیر به خاطر بی اطلاعیاش از این موضوع بود. زیرا مقام بلند عبدالمطلب و وصایت او مانع از نسبت دادن گناه به او می شود.

14. نهج البلاغه: در نامه ای که امیرالمؤمنین به معاویه نوشت چنین فرمود: آیا نمیبینی جمعی از مهاجر و انصار راه خدا به شهادت رسیدند هر کدام دارای فضیلتی

بودند، امّا آن گاه که شهید ما شربت شهادت نوشید، او را سیّد الشهداء خواندند(حمزه) و پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز بر پیکر او بجای پنج تکبیر، هفتاد تکبیر گفت. آیا نمیبینی گروهی که دستشان در جهاد قطع شد، و هر کدام فضیلتی داشتند، امّا چون بر یکی از ما ضربتی وارد شد و دستش قطع گردید، طیّارش خواندند که با دو بال در آسمان بهشت پرواز میکند و حضرت سخن را تا آنجا ادامه داد که فرمود: اسدالله (حمزه) از ماست و اسد الأحلاف (ابوسفیان) از شما.(1)

15. تفسیر علی بن ابراهیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به پیامبری مبعوث شد و در روز سه شنبه امیر المؤمنین علیه السلام به آن حضرت ایمان آورد. بعد از او خدیجه بنت خویلد همسر پیامبر مسلمان شد. سپس ابو طالب به خانه رسول خدا وارد شد و دید که آن حضرت نماز می خواند و امیر المؤمنین در سمت راست پیامبر ایستاده بود. جعفر با ابوطالب همراه بود. پس ابو طالب به جعفر طیار گفت که: بال پسر عمویت را درست کن (و تو نیز در جانب چپش بایست.) رسول الله از بین آن دو گامی به جلو برداشت. و رسول الله، علی، جعفر، زید بن حارثه و خدیجه نماز می خواندند تا اینکه خداوند این آیه را نازل کرد: «اصدع بما تؤمر»(2) تا آخر آیه. {پس آنچه را به آن مأموری آشکار کن. } (3)

16. علل الشرائع: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزّ وجلّ به رسولش وحی کرد: من جعفر بن أبی طالب را به خاطر چهار خصلت می ستایم. پیامبر صلّی الله علیه و آله او را فرا خواند و به او خبر داد. پس جعفر گفت: اگر خداوند تبارک و تعالی به تو خبر نداده بود به تو نمی گفتم. من هیچ گاه شراب نخوردم زیرا دانستم که اگر آن را بنوشم عقلم زایل می شود. هیچ گاه دروغ نگفتم زیرا دروغ جوانمردی را کم می کند. هیچ گاه زنا نکردم زیرا ترسیدم که اگر من این کار را با اهل کسی بکنم با اهل من نیز همین کار را بکنند. هیچ گاه بتی را نپرستیدم زیرا دانستم که آن بت نه ضرری می رساند و نه سودی. امام محمد باقر علیه السلام

1- . نهج البلاغه 2: 33 و 32
2- . حجر / 94
3- . تفسیر قمی: 353

فرمود: پس پیامبر دستش را بر دوش جعفر زد و گفت: بر خداست که برایت دوبال قرار دهد تا با آن دو بال همراه با ملائکه در بهشت پرواز کنی.(1)

امالی صدوق: نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

17. امالی طوسی: ابو ایوب انصاری گوید: پیامبر به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شهید ما برترین شهید است و آن شهید عموی توست. کسی که خداوند برای او دو بال قرار می دهد تا با آن دو بال همرا با فرشتگان پرواز کند از بین ماست و او پسر عموی توست.(3)

خصال: این روایت را نقل کرده است.(4)

مؤلف: اخبار زیادی در باب سواران در روز قیامت آمده است. در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد آمد که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: عمویم حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا که در روز قیامت بر شتر بریده گوش من سوار می شود از رکبان است.

18. عیون أخبار الرضا: با سه سند از امام رضا علیه السلام نقل شده است که ایشان از پدرانش و پدران او از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله را دیدم که بر حمزه پنج تکبیر و بر شهداء بعد از حمزه نیز پنج تکبیر خواند. پس به حمزه هفتاد تکبیر رسید.(5)

19. عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدرانش از پیامبر صلّی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: بهترین برادرم علی و بهترین عمویم حمزه و عباس، شاخه پدرم است.(6)

20. امالی صدوق: ابن عباس نقل کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و دست امیر المؤمنین علیه السلام را به دست خود گرفته بود

1- . علل الشرائع: 187
2- . امالی الصدوق: 46

3- . امالی ابن الشیخ: 96 و 95
4- . خصال 2: 41
5- . عیون الاخبار: 210
6- . عیون الاخبار: 222

پس فرمود: ای گروه انصار ! ای گروه فرزندآنهاشم ! ای گروه فرزندان عبد المطلب ! منم محمد، منم رسول خدا، به درستی که من از خاکی هستم که چهار تن از اهل بیتم از آن سرشته شده اند: من، علی، حمزه و جعفر. ادامه روایت.(1)

21. امالی صدوق: ثابت بن أبی صفیه نقل کرده است که: علی بن الحسین سیّد العابدین علیه السلام به عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب نگاهی کرد سپس اشک ریخت و فرمود: روزی سخت تر از روز احد بر رسول خدا نبود که در آن روز عمویش حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا به شهادت رسید. بعد از روز احد سخت ترین روز، روز جنگ موته بود که در آن پسر عموی پیامبر جعفر بن ابی طالب کشته شد. سپس فرمود: هیچ روزی مانند روز حسین علیه السلام نیست که سی هزار مرد به سوی او حمله کردند و گمان می کردند که از این امت هستند و همه آنها با ریختن خون حسین علیه السلام قصد تقرّب به خداوند عزّ و جلّ را داشتند. حسین علیه السلام آنها را به یاد خدا انداخت و آنها پند و اندرز نگرفتند و او را از سر دشمنی و ظلم کشتند. سپس فرمود: خدا عباس را رحمت کند که ایثار کرد و آزموده شد. جان برادر به فدایش باد. او که دستش قطع شد و خداوند به جای آن دو دست، دو بال به او داد که با آن دو بال همراه با ملائکه در بهشت پرواز می کند. همان گونه که دو بال به جعفر عطا کرد. به راستی که عباس نزد خداوند تبارک و تعالی جایگاهی دارد که همه شهدا در روز قیامت به آن غبطه می خورند.(2)

خصال: نظیر این روایت با اختصار ذکر شده است.(3)

22. امالی صدوق: أنس بن مالک گفت: رسول خدا فرمود: ما فرزندان عبد المطلب سروران اهل بهشتیم: رسول خدا، حمزه سید الشهداء، جعفر ذوالجناحین، علی، فاطمه، حسن، حسین و مهدی.(4)

1- . امالی الصدوق: 124
2- . امالی الصدوق: 277
3- . الخصال 1: 37
4- . امالی الصدوق: 285 و 284

مؤلف: برخی از فضایل جعفر در باب فضایل أبی طالب علیه السلام خواهد آمد.

23. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: محبوب ترین برادرانم نزد من علی بن ابی طالب و محبوب ترین عموهایم حمزه است.(1)

24. قرب الإسناد: امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرد که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هفت نفر هستیم که خداوند در زمین مانند آنها خلق نکرده است: رسول خدا که سید اولین و آخرین است، وصی او که بهترین اوصیای پیغمبران است، دو فرزند زاده او حسن و حسین که بهترین فرزندزاده های پیغمبرانند، بهترین شهیدان حمزه که عموی اوست، جعفر که با ملائکه پرواز کرد و قائم آل محمد.(2)

25. الاستیعاب: از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: حمزه سیّد الشهداء است. نیز روایت شده: او بهترین شهداء است و اگر صفیه جنازه او را پیدا نمی کرد قطعاً دفن نمیشد و در روز قیامت از شکم پرندگان و حیوانات درنده برانگیخته می شد و از آن روز او و اصحابش مثل زده می شدند.(3)

گفت: جعفر بن أبی طالب شبیه ترینِ مردم در خلقت و خصلت به رسول الله بود. فرزندان ابی طالب ده سال با یکدیگر اختلاف داشتند به ترتیب: طالب، عقیل، جعفر و علی علیه السلام. جعفر از اول مهاجرینی بود که به سرزمین حبشه هجرت کرد روز فتح خیبر از آنجا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد. پیامبر صلّی الله علیه و آله او را دید و در آغوش گرفت و فرمود: نمی دانم کدام یک از این دو خبر برایم خرسندکننده تر بود: خبر ورود جعفر یا فتح خیبر؟ آمدن جعفر و یارانش از سرزمین حبشه در سال هفتم هجرت صورت گرفت. پیامبر صلّی الله علیه و آله برای زندگی او جایی را در کنار مسجد تعیین کرد. سپس در سال هشتم هجرت در

1- . امالی الصدوق: 330

2- . قرب الاسناد: 14 و 13

3- . الاستيعاب 1: 273

جنگ موته شرکت کرد و جنگید تا آنکه دو دستش قطع شد و به شهادت رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خداوند به جای دو دستِ جعفر، دو بال به او می بخشد که با آن در هر جای بهشت که بخواهد پرواز می کند. از این رو به او گفته می شود: جعفر ذو الجناحین.

از سالم بن ابی الجعد روایت شده است که گفت: در خواب به رسول الله جعفر بن ابی طالب نشان داده شد که دارای دو بال آغشته به خون بود.

و از ابن عمر نقل شده است که گفت: ما بین سینه جعفر و شانههای او نود زخم شمشیر و نیزه یافتیم. زمانی که پیامبر خبر شهادت جعفر را آورد نزد أسماء بنت عمیس همسر جعفر رفت و به خاطر مرگ همسرش به او تسلیت گفت. فاطمه در حالی که گریه می کرد و می گفت: واعمّاه وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: بر کسی مثل جعفر، عزاداران باید بگریند.

و از علی علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلّی الله علیه و آله به جعفر گفت: ای جعفر تو در خلقت و خصلت شبیه به من هستی.

و از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا فرمود: دیشب وارد بهشت شدم. به ناگاه دیدم جعفر در آنجا با ملائکه پرواز می کند و حمزه با یارانش است.(1)

26. تفسیر علی بن ابراهیم: حذیفه بن یمان نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگار من مرا با سه نفر از اهل بیت، برگزیده که من بهترین و پرهیزکارترین ایشانم و فخر نمی کنم. خداوند من و علی و جعفر دو پسر ابو طالب و حمزه پسر عبد المطلب را برگزید. ما در شبی در ابطح خوابیده بودیم و جامه های خود را بر روی خود پوشانده بودیم و علی در جانب راست و جعفر در جانب چپ و حمزه در پایین پای من خوابیده بودند. پس صدای بال ملائکه و سردی دست علی بر سینه من، مرا از خواب بیدار کرد، پس جبرئیل را با سه فرشته دیگر دیدم و یکی از آن سه فرشته از جبرئیل پرسید که: به سوی کدام یک از این چهار نفر فرستاده شده ای؟ پس جبرئیل به سوی من اشاره کرد و گفت: این محمد است بهترین

1- . الاستيعاب 1: 213 - 211

پیغمبران و این علی بن ابی طالب است بهترین اوصیاء و آن جعفر بن ابی طالب است که با دو بال رنگین در بهشت پرواز خواهد کرد و آن حمزه پسر عبد المطلب، بهترین شهیدان است.(1)

27. امالی طوسی: نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

در باب مبعث به آن اشاره شد.(3)

28. تفسیر علی بن ابراهیم: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» { از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند} در مورد این آیه به نقل از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: هیچ گاه نگریختند.«فمنهم من قضی نحبه» یعنی اجلشان فرا رسید و آنها حمزه و جعفر بن ابی طالب بودند. «و منهم من ینتظر» یعنی در انتظار اجلشان هستند. و منظور از آنها علی علیه السلام است. و خداوند می فرماید: «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً»(4) {و هرگز عقیده خود را تبدیل نکردند.} (5)

29. تفسیر علی بن ابراهیم: «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ»(6) {در حقیقت تو هرکه را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی} این آیه در مورد ابی طالب نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای عمو! بگو لا إله الّا الله تا به واسطه آن در روز قیامت به تو سود برسانم. و او می گفت: ای پسر برادر! من به خودم داناترم. زمانی که ابوطالب وفات یافت عباس بن عبدالمطلب نزد رسول الله شاهد بود که ابوطالب در وقت مرگ، این جمله را گفت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من این جمله را از او نشنیدهام و امیدوارم که در روز قیامت به او

1- . تفسیر قمی: 662
2- . مجالس الشیخ: 89
3- . بحار الانوار 18: 193
4- . احزاب / 23
5- . تفسیر قمی: 527
6- . قصص / 56

سود برسانم. نیز فرمود: اگر در مقام محمود بایستم به یقین پدر و مادر و عمویم و برادری را که در جاهلیت برایم برادری کرد شفاعت می کنم.(1)

30. تفسیر علی بن ابراهیم: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (2) {به کسانی که جنگ بر آنها تحمیل شده رخصت جهاد داده شده است.چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. } گفت: این آیه در مورد علی، حمزه و جعفر نازل شده و سپس جاری شد.(3)

31. خصال: امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم از درختهای مختلفی آفریده شده اند و من و علی بن ابی طالب از یک درخت خلق شده ایم که ریشه آن درخت علی است و شاخه آن جعفر است.(4)

32. سید بن طاووس قدس الله روحه در کتاب الطرف خود از کتاب الوصیه عیسی بن مستفاد نقل کرده است که: امام موسی کاظم علیه السلام از پدرش روایت کرد که فرمود: زمانی که پیامبر به مدینه هجرت کرد و لحظه خروج او به سوی جنگ بدر فرا رسید مردم را به بیعت فرا خواند و همه مردم با کمال میل اطاعت کردند. چون رسول خدا تنها میشد علی علیه السلام را فرا میخواند تا نام کسانی را که به عهدشان وفادار می ماندند و کسانی که وفادار نمی ماندند را به او خبر دهد و از او می خواست که آن را پوشیده نگه دارد. سپس رسول خدا علی، حمزه و فاطمه را صدا زد و به آنها فرمود: با من از روی رضایت مندی بیعت ببندید. حمزه گفت: پدر و مادرم به فدایت. بر چه چیز با تو بیعت ببندیم؟ آیا ما پیش از این با تو بیعت نبسته ایم. پیامبر فرمود: ای شیر خدا و شیر رسول خدا! به خاطر خدا و رسول او و از روی وفا و درستی با پسر برادرت بیعت ببند که در این صورت ایمانت را کامل می کنی. گفت: باشد من در خدمتم و دستش را باز کرد. پیامبر به آنها فرمود: دست خداوند

1- . تفسیر قمی: 490. این روایت مطابق عقیده مخالفین است که گویند ابوطالب ایمان نیاورد! اما امامیه به قاطعیت ایمان حضرت ابوطالب را اثبات میکنند.

2- . حج / 39

3- . تفسير قمی: 240
4- . خصال 1: 13

بالای دست شماست و در ادامه گفت: علی امیرالمؤمنین و حمزه سید الشهداء است. جعفر دارای دو بال است که در بهشت پرواز می کند. فاطمه سرور زنان دو جهان و دو فرزند زاده پیامبر حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند. این شرطی از جانب خدا بر همه مسلمانانِ جن و انس است. هرکس پیمان شکنی کند بر علیه خود پیمان شکنی کرده است و هرکس به آنچه که با خدا پیمان بسته وفادار بماند به او اجر بزرگی داده خواهد شد. سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّهَ» (1) {در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند} گفت: شبی که حمزه صبح آن زخمی شد رسول خدا او را فرا خواند و فرمود: ای حمزه! ای عموی رسول خدا! زمان غیبت طولانی تو نزدیک است. اگر بر خداوند تبارک و تعالی وارد شوی و از تو در مورد احکام اسلام و شروط ایمان بپرسند چه می گویی؟ حمزه گریه کرد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو. مرا راهنمایی کن و به من بفهمان. پس پیامبر فرمود: ای حمزه صادقانه شهادت بده که خدایی جز خدای یگانه نیست و من رسول خداوند متعال هستم که خدا او را با حق و حقیقت فرستاده است. حمزه گفت: شهادت می دهم. فرمود: و شهادت بده که نعمت بهشت و آتش دوزخ حق است و اینکه قیامت نزدیک است و هیچ شکی در آن نیست و اینکه صراط و میزان حق است و هرکس هم وزن ذره ای عمل نیک انجام دهد نتیجه آن را می بیند و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند نتیجه آن را می بیند و اینکه گروهی در بهشت و گروهی در آتش جهنم قرار می گیرند. شهادت بده که علی بن ابی طالب علیه السلام امیرالمؤمنین است. حمزه گفت: شهادت دادم و اقرار کردم و ایمان آوردم و تصدیق نمودم. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: و فاطمه سلام الله علیها سرور زنان دو جهان است. گفت: بله. تصدیق نمودم. فرمود: حمزه سرور شهدا و شیر خدا و شیر رسول خدا و عموی پیامبر است. پس حمزه گریست و خود را بر پیامبر انداخت و شروع به بوسیدن چشمان رسول خدا کرد. پیامبر به حمزه فرمود: جعفر پسر برادر تو در بهشت با ملائکه پرواز می کند. نیز تصدیق کن که محمد و آل او بهترینِ خلق

1- . فتح / 10

هستند. ای حمزه به ظاهر و باطن آنها ایمان می آوری و بر آن ایمان زندگی میکنی و میمیری. کسی که آنها را دوست دارد دوست می داری و با کسی که با آنها دشمن باشد دشمنی می کنی؟حمزه گفت: بله ای رسول خدا. خدا و تو را گواه می گیرم و خدا بس گواه است. پس رسول خدا فرمود: خداوند تو را به راه راست هدایت کند و به توفیق دهد.(1)

33. خصال: زرّ بن حبیش گوید: از محمد بن حنفیه رضی الله عنه شنیدم که می گفت: ما شش خصلت داریم که در کسانی که قبل ما بودند و کسانی که بعد ما می آیند پیدا نمی شود: محمد سرور پیامبران، علی سرور اولیاء، حمزه سرور شهداء، حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت، جعفر بن ابی طالب که آراسته به دو بال است و با آن دو بال در بهشت به هر کجا که بخواهد پرواز می کند از ماست. و مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند نیز از امت ماست.(2)

34. احتجاج، خصال: امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما کسی غیر از من هست که برادری مانند جعفر داشته باشد که خدا او را در بهشت به دو بال زینت داده است و به هر جا که می خواهد از درجات بهشت پرواز می کند. گفتند: به خدا قسم خیر. دوباره فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی غیر از من هست که عمویی مثل عموی من حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا سرور شهداء داشته باشد؟ گفتند: به خدا نه.(3)

35. بصائر الدرجات: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بر ستون عرش نوشته شده است که حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهداء است. ادامه روایت.(4)

36. إكمال الدین: سلمان گوید: پیامبر به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شهید ما سرور شهدا است و او حمزه پسر عبدالمطلب عموی پدرت است. فاطمه عرض کرد:

1- . الطرف: 10 - 8
2- . الخصال 1: 155
3- . الاحتجاج: 72، خصال 2: 120

4- . بصائر الدرجات: 34

ای رسول الله او سرور شهدایی است که همراه تو پیکار کردند؟ پیامبر فرمود: خیر بلکه سرور همه شهدا از اولین تا آخرین جز پیامبران و امامان است و جعفر بن ابی طالب صاحب دو بال است که در بهشت با ملائکه پرواز می کند.(1)

مؤلف: تمام این حدیث در باب اخبار پیامبر و مظلومیت اهل بیت آمده است.

37. تفسیر الامام العسکری علیه السلام: رسول خدا فرمود: در روز قیامت در کنار پل صراط گروه زیادی از مردم که تعدادشان را فقط خداوند تعالی می داند دیده میشوند. آنها دوستداران حمزه هستند و بسیاری از آنها گناهکارند. پس بین آنها و راه صراط و مسیر عبور به بهشت دیواری کشیده میشود و میگویند: ای حمزه امید است که ما را در این وضعیتی که در آن هستیم ببینی. حمزه به رسول الله و علی بن ابی طالب می گوید: امید است دوستداران مرا ببینید که از من یاری می طلبند. پس حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: ای علی! عمویت را بر فریادرسی به دوستدارانش و نجات دادن آنها از آتش یاری رسان. پس علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی نیزهای که حمزه با آن با دشمنان خدا در دنیا می جنگید میرود و آن را به حمزه میدهد و میگوید: ای عموی رسول خدا! ای عموی برادرم رسول الله! با این نیزه از دوستدارانت در مقابل آتش دفاع کن همان گونه که با آن از اولیای خدا در مقابل دشمنان خدا دفاع می کردی. پس حمزه نیزه را با دستش میگیرد و پیکان نیزه را در دیوارهای آتش که بین دوستدارانش و مسیر عبور به سوی بهشت بر پل صراط مانع ایجاد کرده قرار می دهد و آن را یک بار به عقب می فرستد و مسافتی به قدر پانصد سال، آن آتش را کنار می زند. سپس به دوستدارانش و محبین او در دنیا می گوید: عبور کنید و آنها بر پل صراط ایمن و سالم رد می شوند. آتش از آنها زدوده شده و هول و هراس از آنها دور می شود و موفق و پیروز وارد بهشت می شوند.(2)

1- . اکمال الدین: 153
2- . التفسیر المنسوب إلی الامام العسکری علیه السلام: 176

38. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول الله بر حمزه هفتاد بار درود فرستاد.(1)

39. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول الله عمویش حمزه را در لباسش با همان خونی که بر آن بود دفن کرد و با ردایی او را پوشاند. پس برای پاهایش کوتاه آمد پس فرمود تا گیاه سبز بیاورند و آن را روی وی پخش کرد. ایشان هفتاد بار بر او نماز خواند و هفتاد بار بر او تکبیر گفت.(2)

40. تفسیر فرات بن ابراهیم: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»(3) {همان کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند (آنها گناهی نداشتند) جز اینکه می گفتند: پروردگار ما خداست.} امام صادق علیه السلام در مورد این آیه فرمود: منظور از اینها علی، حسن، حسین، جعفر و حمزه علیهم السلام هستند.(4)

41. کافی: أصبغ بن نباته گفت: امیرالمؤمنین را در روز فتح بصره دیدم که سوار بر استر رسول الله بود سپس فرمود: ای مردم! آیا شما را به بهترینِ خلق آگاه سازم در روزی که خداوند آنها را جمع می کند؟ أبوایوب انصاری به سوی ایشان بلند شد و گفت: بله ای امیرالمؤمنین! ما را با خبر ساز. به راستی که تو چیزهایی را می بینی که از دید ما غایب است. پس فرمود: بهترینِ خلق در روزی که خداوند آنها را جمع می کند هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب هستند. کسی جز کافر فضل آنها را انکار نمی کند و جز منکر کسی حق آنها را تکذیب نمی سازد. عمار بن یاسر برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین نام ببر تا آنها را بشناسیم. علی علیه السلام فرمود: به راستی که بهترینِ مردم در روزی که خداوند آنها را جمع می کند پیامبران هستند و بهترینِ پیامبران محمد صلّی الله علیه و آله است و بهترینِ هر امت بعد از پیامبرش ولی پیامبر آن امت است تا اینکه پیامبری ظهور کند. آگاه باشید که بهترینِ

1- . فروع کافی 1: 51
2- . فروع کافی 1: 58
3- . حج / 40
4- . تفسیر فرات: 99

اولیاء، ولی محمد است و بهترینِ خلق بعد از اولیاء، شهدا هستند. و بهترینِ شهدا حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب است که جعفر دو بالِ سبز دارد که در بهشت با آن پرواز می کند. به کسی غیر از او در این امت دو بال عطا نشده است، چیزی که خداوند به واسطه آن به محمد صلّی الله علیه و آله عزّت بخشید و دو نوه پیامبر حسن و حسین علیهم السلام، و مهدی علیه السلام که خداوند هرگاه بخواهد او را از ما اهل بیت قرار می دهد. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَمَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِیقًا * ذَلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللّهِ وَکَفَی بِاللّهِ عَلِیمًا»(1) {و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند. این تفضّل از جانب خداست و خدا بس داناست.}(2)

42. امالی طوسی: ابی طفیل نقل کرد که: علی علیه السلام در روز شوری فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی است که عمویی مثل حمزه که شیر خدا و شیر رسول خداست داشته باشد؟ گفتند: به خدا نه. نیز فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما کسی است که برادری مثل برادر من جعفر داشته باشد او که صاحب دو بال آغشته به خون است و در بهشت پرواز می کند؟ گفتند: به خدا نه. ادامه روایت.(3)

43. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام از جدش نقل کرد که فرمود: حسن بن علی علیه السلام در استدلال بر معاویه فرمود: از کسانی که دعوت رسول خدا را اجابت کردند عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر بود. آن دو که خداوند از آنها راضی باد در میان کشته های بسیاری که از یاران رسول خدا بودند کشته شدند. خداوند تعالی از بین آنها حمزه را سرور شهداء قرار داد و به جعفر دو بال عطا کرد تا همراه با ملائکه با آن دو بال هرکجا که بخواهد پرواز کند، آن به خاطر جایگاه و

1- . نساء / 70 و 60

2- . اصول کافی 1: 450

3- . مجالس المفید: 7

منزلت آن دو نزد رسول الله بود. رسول خدا از بین شهدایی که با حمزه شهید شدند بر حمزه هفتاد بار درود فرستاد. ادامه روایت.(1)

توضیح: شاید بال در جسم مثالی باشد. همچنین بعید نیست که بال به جسم اصلی عطا شود.

44. تفسیر فرات بن ابراهیم: ابن عباس در مورد این آیه چنین نقل کرد: «مَن کَانَ یَرْجُو لِقَاء اللَّهِ»(2) {کسی که به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل [او از سوی] خدا آمدنی است.} گفت: این آیه در مورد بنی هاشم نازل شده است که از جمله آنهاست حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن الحارث و همچنین در مورد آنها نازل شده است: «وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ»(3) {و هر که بکوشد تنها برای خود می کوشد.}(4)

45. کافی: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هیچ حمیتی صاحبش را داخل در بهشت نکرده است مگر حمیت - تعصب خویشاوندی - حمزه بن عبد المطلب که آن گاه که شکمبهای بر سر پیامبر انداختند از روی غضب به خاطر رسول خدا صلّی الله علیه و آله مسلمان شد.(5)

توضیح: لم یدخل از باب افعال است و ممکن است مجرد باشد پس در این صورت، اسناد مجازی است.

46. دعوات راوندی: از ابن عباس نقل شده است که گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله به من فرمود: عمویم حمزه بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم که در مقابلشان طبقی از میوه درخت صدر بود. در یک لحظه آن را خوردند. سپس انگور برایشان تبدیل به رطب شد. آن را نیز در لحظه ای تناول کردند. به آنها نزدیک شدم و گفتم: فدای شما گردم. کدام عمل را برتر از سایر اعمال

1- . مجالس المفید: 7
2- . عنکبوت / 5
3- . عنکبوت / 6 و 5
4- . تفسیر فرات: 118
5- . اصول کافی 2: 308

میدانید؟ آن دو گفتند: پدر و مادر های ما به فدای تو. ما بهترین اعمال را صلوات بر تو، آب دادن به حاجیان و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام می دانیم.(1)

مؤلف: بسیاری از فضایل حمزه، جعفر و عبیده رضی الله عنهم در باب غزوه بدر، احد و موته آمده است و در باب جنائز نیز خواهد آمد.

47. احتجاج: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبهای که در آن به خاطر رها کردن جنگ با کسانی که از او پیش افتادند عذر میآورد چنین فرمود: کسانی از اهل بیتم که از ایشان برای یاری دین خدا به ایشان تکیه داشتم از دنیا رفتند و بین دو پناه داده شده باقی ماندم که به جاهلیت قریب العهد هستند: عقیل و عباس.(2)

توضیح: خفیر یعنی پناه داده شده و پناه دهنده. مقصود در اینجا معنی اول است. یعنی کسانی که اسیر شدند و از کشته شدن نجات یافتند. پس از گروه طلقاء (آزاد شدگان) هستند و مثل مهاجرین پیشگام نیستند. همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه نوشته است: مهاجر مانند آزاد شده نیست و در نامه دیگری از ایشان آمده: طلقاء (آزاد شدگان) و فرزندان آنها را چه کار با داوری در میان مهاجران پیشگام و ترتیب بندی درجات آنها !.

48. قرب الإسناد: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پیامبر مقداری درهم آورد و به عباس فرمود: ای عباس عبایت را باز کن و از این مال مقداری بردار. پس عباس عبایش را باز کرد و پاره ای از آن برداشت. سپس رسول خدا فرمود: ای عباس! این مال از چیزی است که خداوند تبارک وتعالی در مورد آن فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى إِن يَعْلَمِ اللّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(3) {ای پیامبر به کسانی که در دست شما

1- . دعوات الراوندی: نسخه خطی
2- . الاحتجاج: 101
3- . انفال / 70

اسیرند بگو: اگر خدا در دل های شما خیری سراغ داشته باشد بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می کند و بر شما می بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است. }(1)

49. تفسیر عیاشی: امام محمد باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش در مورد آیه «وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ»(2) {و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد اندرز من شما را سودی نمی بخشد. } نقل فرمود که این آیه در مورد عباس نازل شده است.(3)

50. امالی طوسی: ابی رافع نقل کرد که پیامبر عمر را برای جمع آوری صدقه - زکات - فرستاد. پس عمر نزد عباس آمد و زکات مال را از او طلب کرد. و بعد عمر نزد رسول الله رفت و آن موضوع را به پیامبر گفت.پیامبر به او فرمود: ای عمر! مگر نمی دانی عموی انسان مثل پدرش است. عباس زکات سال را همان اول سال، پیشاپیش به ما داده است.(4)

توضیح: در النهایه گفته: در حدیث عباس این جمله آمده است: فإنّ عمّ الرجل صنو أبیه و در روایتی دیگر: العباس صنو أبی و در روایتی دیگر: صنوی. صنو: یعنی مثل؛ اصل آن این است که دو نعل از یک ریشه بیرون بیایند. مراد این است که ریشه عباس و ریشه پدرم یکی است و او مثل پدرم و یا مثل من است.

51. امالی طوسی: جابر بن عبدالله انصاری گفت: روزی عباس به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و چون نظر حضرت بر او افتاد تبسم نمود و گفت که: ای عمو! تو صاحب جمالی. عباس گفت: یا رسول الله! جمال مرد به چه چیز است؟ فرمود: به راستی گفتار در حق. پرسید: کمال مرد به چه چیز است؟ فرمود: پرهیزگاری و نیکی خُلق.(5)

1- . قرب الاسناد: 12

2- . هود / 34

3- . تفسیر عیاشی 2: 144

4- . امالی ابن الشیخ: 156

5- . امالی ابن الشیخ: 317

52. امالی طوسی: جابر بن عبدالله انصاری گفت: چون عباس به مدینه آمد انصار خواستند که پیراهنی را بر او بپوشانند. هر چه جستجو کردند (به خاطر بلندی و تنومندی او) پیراهنی مطابق بدن و قامت او نیافتند مگر پیراهن عبد الله بن ابی. پس لباس عبدالله را بر تن او پوشاندند.(1)

53. امالی طوسی: امام رضا از امام علی علیهما السلام نقل کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: حرمت مرا در مورد عمویم عباس حفظ کنید. زیرا او تنها کسی است که از پدرانم باقی مانده است.(2)

54. امالی طوسی: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که عباس را بیازارد مرا آزرده است. زیرا که عموی انسان شبیه پدر اوست.(3)

55. عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین، عباس بن عبدالمطلب و عقیل علیهم السلام فرمود: با کسی که با شما در جنگ است پیکار میکنم و با کسی که با شما در صلح است در صلح و آشتیام.

صدوق رحمه الله گفت: نام عباس و عقیل در این حدیث غریب و ناآشناست و تنها در حدیثی که از محمد بن عمر جعابیّ نقل شده است شنیدم.(4)

56. عیون أخبار الرضا: پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: بهترین برادرانم علی علیه السلام و بهترین عموهایم حمزه و عباس مثل پدرم است.(5)

57. مناقب ابن شهر آشوب: عباس در مورد پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین سرود:

تو پیش از اینکه در زمین ساکن شوی در سایه درختان و مکانی از بهشت پاک و طاهر بودی جایی که برگ درختان به هم چسبیده بود.

1- . امالی ابن الشیخ: 251

2- . امالی ابن الشیخ: 231

3- . امالی ابن الشیخ: 172 و 171

4- . عيون اخبار الرضا: 220
5- . عيون اخبار الرضا: 222

سپس بر سرزمین ها فرود آمدی. تو انسان و از گوشت و خون نیستی.

بلکه نطفهای بودی که بر کشتی نوح سوار شدی در حالی که غرق شدن بر بت قوم نوح (نسر) و پیروانش لگام زد.

آن گاه که گروهی رفتند و گروهی دیگر آمدند تو از صلب پدرانت به رحم مادرت رسیدی.

تا اینکه خانه شاهد بر فضلِ تو را در بلندترین خانه از قبیله خندف قرار داد که کوهها - همچون کمربندی - زیر آن بود.

و آن هنگام که متولد شدی زمین بلند مرتبه و افق به نور تو روشن شد.

ما در آن روشنایی و نور هستیم و از مسیر هدایت عبور می کنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دندانهایت را نشکند.(1)

توضیح: من قبلها: در النهایه گفته: یعنی قبل از فرود آمدنت به زمین. پس از آن با کنایه یاد کرده و قبل از آن بیان معنایش ذکر نشده است. و مراد از آن این است: تو در پشت آدم هنگامی که در بهشت بود پاک و نیکو بودی. در کتاب الفائق آمده است: منظور از ظلال (سایه ها)، سایه های درختان بهشت است. یعنی زمانی که آدم در بهشت بود تو در صلب او قرار داشتی. المستودع: جایی از بهشت که آدم و حوا در آن می زیستند. استودعاه یخصف الورق: این مصرع به این آیه اشاره دارد: «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ»(2) {و به چسبانیدن برگ [های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند.} خصف: چیزی را به چیز دیگر چسبانیدن است. السفین: مراد از آن کشتی نوح علیه السلام است. نسر: بتی متعلق به قوم نوح. الصالب:صلب. الطبق: گروهی از مردم یک عصر. در کتاب النهایه آمده است: إذا مضی قرن بدا قرن: به قرن (مردم یک نسل) طبق نیز گفته می شود. زیرا لایه ای از زمین هستند که از بین می روند و لایه دیگری جای آن را می گیرد. گفت: حتی احتوی بیتک: منظور بلندی حسب و نسب است. پس او را در بلندترین خانه از قبیله خندف قرار داد. المهیمن: شاهد یعنی شاهد فضل و بزرگی توست. در کتاب الفائق آمده است: مراد از

1- . مناقب آل ابى طالب 1: 27
2- . اعراف / 22 و طه / 121

بیت شرف و بلندمرتبگی است و المهیمن صفت آن است یعنی بزرگواریِ شاهد بر فضل تو در بهترین مکان از تبار خندف جای گرفت. در النهایه آمده است: خندف لقب لیلی بنت عمران بن الحاف بن قضاعه است که آن قبیله به آن نامگذاری شده است.

و گفت: علیاء: بر وزن یفاع نامی برای مکان بلند و مرتفع است و این کلمه مؤنث أعلی نیست زیرا نکره آمده است و فعلی مؤنث أفعل واجب التعریف است. النطق: جمع نطاق و آن دامنه بعضی از کوه هاست که مشرف بر کوه های دیگر است یا اطراف و میانه کوه را گویند. به همین خاطر به کمربندی که به کمر انسان بسته می شود تشبیه شده است و به خاطر بلندمرتبگی و میانجی گری او در قبیله این مثل برای او زده شده است و بقیه افراد قبیله را پایین تر از او به منزله میانه و وسط کوه قرار می دهد. در الفائق آمده است: گفته می شود: ضاء القمر و السراج یضوء مانند ساء یسوء. افق را به تأویل ناحیه برده و مؤنث میدانند. همان گونه که اعرابی کتاب را به تأویل صحیفه برده و مؤنث به حساب آورده است؛ یا به این خاطر است که مراد از آن افق آسمان است و همانند «ذهبت بعض اصابعه» به حساب آمده است؛ یا آفاق را اراده کرده و یا أُفق جمع أفُق مانند فلک جمع فلک است.

در القاموس فیروزآبادی آمده است: اخترق: عبور کرد و مخترق الریاح: محل وزش باد.

در کتاب النهایه و الفائق چنین ذکر شده: در حدیث عباس آمده است که گفت: ای رسول الله من تو را مدح کردم و در الفائق: میخواهم تو را مدح کنم. پس پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: بگو، خداوند دندانهایت را نشکند، و او این شعر را سرود. در النهایه: خداوند دندانهایت را نریزد. تقدیر آن این است: لا یسقط الله أسنان فیک: خداوند دندانهای دهانت را نریزد. پس در این جمله مضاف را حذف کرده است. و گفته می شود: فضّه: یعنی آن را بشکند. در الفائق: دهان جایگزین دندان می شود و می گویند: سقط فم فلان: یعنی دندان فلانی ریخت.

58. امالی صدوق: ابن عباس گوید: علی علیه السلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید: ای رسول الله! آیا تو عقیل را دوست داری؟ فرمود: بلی والله او را

به دو جهت دوست می دارم. یکی به خاطر خودش و دیگر به خاطر اینکه ابو طالب او را دوست می داشت. به درستی که فرزندان او در محبت فرزندان تو کشته خواهند شد. دیده های مؤمنان بر ایشان خواهد گریست و ملائکه مقرب درگاه حق بر ایشان صلوات خواهند فرستاد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر گریست که آب دیده اش بر سینه اش جاری شد و فرمود: به خدا شکایت می کنم از مصائبی که بر اهل بیتم بعد از من خواهد رسید.(1)

59. تفسیر علی بن ابراهیم: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آن آیه (سقایه الحاج) در مورد علی، عباس و شیبه است. روزی امیر المؤمنین علیه السلام و عباس و شیبه در یک مجلس جمع شدند پس عباس گفت: من از شما بهترم. زیرا که آب دادن حاجیان به دست من است؛ و شیبه گفت: من از شماها بهترم زیرا که پرده داری کعبه با من است. پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من از شما بهترم. زیرا که پیش از شما ایمان آوردم و هجرت کردم و جهاد نمودم. پس تصمیم گرفتند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته تا در میان ایشان حکم کند. و حق تعالی این آیه را فرستاد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِيلِ اللّهِ لاَ يَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ» تا «إِنَّ اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (2) {آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند؟ نه این دو نزد خدا یکسان نیستند...در حقیقت خداست که نزد او پاداشی بزرگ است }.(3)

60. تفسیر علی بن ابراهیم: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: عباس نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: بیا برویم و از مردم بیعت بگیریم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فکر می کنی این کار را بکنند؟ عرض کرد: آری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس این آیه چه می شود؟ «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ

1- . امالی الصدوق: 78
2- . توبه / 22 - 19
3- . تفسیر قمی: 260

لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»(1) {آیا مردم پنداشتند که تا گفتند:ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را نیز معلوم دارد. }فتنّا: یعنی آنها را می آزماییم.(2)

61. تفسیر علی بن ابراهیم: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مردی نزد پدرم آمد و به او گفت: ابن عباس ادعا می کند که می داند هر آیه از قرآن در چه روزی و در مورد چه کسی نازل شده است. پدرم به او فرمود: از او بپرس هریک از این آیات در مورد چه کسی نازل شده است: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً»(3) {هرکس در این [دنیا] کور دل باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه تر خواهد بود. } و «وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ»(4) {و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد اندرز من شما را سودی نمی بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او بازگردانیده می شوید.}و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ»(5) {ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگه دارید. } پس مرد نزد ابن عباس رفت و از او این سؤال را پرسید و او گفت: مرا با کسی که تو را به این کار امر کرده روبرو کن تا از او در مورد عرش بپرسم که خداوند عرش را از چه آفرید؟ کی آفرید؟ و در مورد کمیت و کیفیت آن سؤال کنم. مرد به نزد پدرم بازگشت و پدرم فرمود: آیا در مورد آیات به تو پاسخی داد؟ گفت: خیر. پدرم گفت: در مورد آن آیات با علم و نور غیر ادعایی و حقیقی به تو پاسخ می دهم: این آیه: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً» در مورد او و پدرش نازل شده

1- . عنکبوت / 3 - 1
2- . تفسیر قمی: 494
3- . اسراء
4- . هود / 34
5- . آل عمران / 200

است. و این آیه: «وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ إِن کَانَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یُغْوِیَکُمْ» نیز در مورد پدر او نازل شده است. و این آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» در مورد پسر او و ما نازل شده است و آن رباطی که ما را به آن امر کرده، نبوده است و آن مرابط از نسل ما خواهد بود و از نسل او مرابط خواهد بود. ادامه روایت.(1)

62. الاستیعاب ابن عبد البرّ: ابن عباس و أنس بن مالک روایت کردهاند که هنگامی که مردم مدینه دچار قحط سالی شدند عمر بن خطاب از عباس خواست که از خداوند طلب باران کند. ابوعمر گفت: آن به این دلیل بود که زمین در زمان عمر به سال 17 هجری دچار قحط سالی شدیدی شده بود. پس کعب گفت: بنی اسرائیل آن گاه که دچار اینچنین قحطی شدند از گروهی از پیامبران خواستند که از خداوند طلب باران کنند. عمر گفت: عباس عموی پیامبر و مثل پدر او و سرور بنی هاشم است. پس به طرف او رفت و از وضعیتی که مردم در آن به سر می بردند شکایت کرد. آن گاه از منبر بالا رفت در حالی که عباس با او بود و گفت: خداوندا ما با عموی پیامبرمان که مثل پدر اوست به تو روی آوردهایم. پس بر ما باران ببار و ما را از نا امیدان قرار نده. سپس گفت: ای ابوالفضل برخیز و برای ما دعا کن. پس عباس برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: «خدایا ابرها نزد تو و آب در اختیار توست. پس ابرها را بفرست و از آن ابرها بر من باران ببار. ریشه درختان را با آن باران قوی، شاخه درختان را بلند و شیر گوسفندان را زیاد کن. خدایا بلا و مصیبت فقط به خاطر گناه نازل می شود و تنها این گناهان از راه توبه بخشیده می شود. این قوم با من به تو رو کرده است. پس بر ما باران ببار. خدایا شفاعت ما را در مورد خودمان و قوممان بپذیر. خدایا ما شفیع چارپایان هستیم که قدرت نطق ندارند. خدایا بر ما بارانی آرام، سودبخش، فراگیر و متوالی ببار. خدایا تنها به تو امید داریم و غیر تو را فرا نمی خوانیم و تنها به تو مشتاقیم. خدایا ما شکایت گرسنگی گرسنگان و برهنگی برهنگان و ترس انسان ترسیده و ضعف ضعفاء را به نزد تو می

1- . تفسیر قمی: 385

آوریم.» او بسیار دعا کرد. و همه این الفاظ در یک حدیث نیامده است بلکه در احادیث مختلفی ذکر شده که من آنها را جمع کردم و خلاصه نمودم. گفت: دهانه آسمان باز شد و باران بارید و زمین حاصلخیز گردید. پس عمر گفت: به خدا قسم، این وسیله نجات ما نزد خدا و جایگاه ما نزد اوست.(1)

63. خصال: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند خواهران مؤمن اهل بهشت را رحمت کند: أسماء دختر عمیس خثعمیه همسر جعفر بن ابی طالب، سلمی دختر عمیس خثعمیه همسر جعفر و پنج زن دیگر از بنی هلال: میمونه دختر حارث همسر پیامبر صلّی الله علیه و آله، أم فضل همسر عباس که نامش هند بود. غمیصاء مادر خالد بن ولید و غرّه همسر حجاج بن غلاظ که در ثقیف بود و حمیده که از او فرزندی باقی نماند.(2)

64. من لا یحضره الفقیه: در روایتی آمده است که: روزی جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و قبای سیاهی پوشیده بود و کمربندی بر روی آن بسته بود و خنجری بر آن کمربند زده بود، حضرت فرمود: ای جبرئیل! این چه لباس و هیبتی است؟ جبرئیل گفت: این هیبت فرزندان عموی تو عباس است. پس حضرت به نزد عباس رفت و فرمود: ای عمو! وای بر فرزندان من از دست فرزندان تو. عباس گفت: یا رسول الله! اگر اجازه می دهی آلت مردانگی خود را قطع می کنم. حضرت فرمود: قلم جاری شده است به آنچه در آن است - تقدیر را نمیتوان تغییر داد -.(3)

65. کتاب الطرف: سید علی بن طاووس از کتاب الوصیه عیسی بن مستفاد نقل کرد که رسول الله در وقت وفاتش عباس را فرا خواند و با او خلوت کرد و فرمود: ای ابوالفضل! یکی از حجت ها و دلایل پروردگارم در تبلیغ کردن اسلام برای همه مردم و به خصوص اهل بیتم ولایت علی علیه السلام است. هرکس می خواهد ایمان بیاورد و هرکس می خواهد کفر ورزد. ای ابوالفضل! عهد و میثاقت را برای اسلام تجدید کن. امر دین را به ولی امر مسلمین بسپار و مانند کسانی نباش که با

1- . الاستیعاب 3: 99 و 98
2- . خصال 2: 13
3- . من لا یحضره الفقیه: 68 چاپ تهران

زبانشان یاری می رسانند و با قلبشان انکار می کنند و با من در مورد اهل بیتم دشمنی می ورزند و بر آنان پیشی میگیرند و با گرفتن حق ایشان، طلب امارت میکنند و بر آنان سلطهجویی میکنند تا قومی را که خداوند عزیزشان گردانده ذلیل کنند و قومی را عزیز کنند که به آنچه بدان چشم داشتهاند نرسیدند و نمیرسند. ای ابوالفضل! خداوند مرا توصیه و امر کرده که به کسانی از جن و انس که حضور دارند این مسأله را ابلاغ کنم و به کسانی که حاضرند بگویم که به غائبان برسانند؛ هرکس علی را تصدیق کند و او را یاری و اطاعت نماید و پیروز گرداند و او را قبول کند و فرائض خدای را به جا آورد پس به حقیقت ایمان راه یافته است. هرکس از واجبات سر باز بزند خداوند اعمال او را باطل می کند تا اینکه خدا را ملاقات کند در حالی که هیچ دلیل و حجتی نزد او نیست. ای ابوالفضل تو چه میگویی؟ گفت: ای رسول الله از تو پذیرفتم و به آنچه آوردی ایمان آوردم و تصدیق کردم و پذیرفتم. پس تو بر من گواه باش.(1)

مؤلف: برخی از احوال عباس در باب وفات پیامبر و باب صدقات ایشان و باب غصب خلافت و شهادت فاطمه سلام الله علیها خواهد آمد. در مورد احوال عقیل در باب احوال نزدیکان و بستگان امیرالمؤمنین سخن گفته شد. برخی احوال عباس در باب احوال عبدالمطلب و غزوه بدر و غزوه حنین و فتح مکه و غیره گذشت.

1- . الطرف : 17

باب ششم : داستان جالبی در مورد دوست پیامبر صلّی الله علیه و آله قبل از بعثت

روایات:

1. قرب الإسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان جاهلیت به خانه مردی وارد شد و آن مرد او را گرامی داشت. زمانی که پیامبر مبعوث شد به آن مرد گفته شد: فلانی می دانی این پیامبر فرستاده شده چه کسی است؟ آن مرد گفت: نه. گفتند: او همان کسی است که در فلان روز بر تو وارد شد و تو او را بزرگ داشتی. فلان چیز و فلان چیز خورد. آن مرد بیرون رفت و نزد رسول الله رفت و گفت: ای رسول الله مرا می شناسی؟ پیامبر گفت: چه کسی هستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همان کسی هستم که در فلان روز و فلان مکان بر من وارد شدی و فلان غذا را در خانه من تناول کردی. پیامبر گفت: خوش آمدی از من چیزی بخواه. گفت هشتاد گوسفند با چوپانانش. رسول خدا صلی الله علیه و آله ساعتی سکوت کرد؛ سپس امر کرد که خواسته اش را اجابت کنند. سپس به آن قوم گفت: خواسته این مرد مانند خواسته پیرزن بنی اسرائیل نبود. گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته پیرزن بنی اسرائیل چه بود؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد که استخوان یوسف را از شهر با خود به سوی بیت المقدس ببرد. پس در مورد مکانی که قبر یوسف در آن واقع شده پرس و جو کرد. پیرمردی به او گفت: اگر کسی جای قبر یوسف را بداند فقط فلان پیرزن است. پس کسی را پیش پیرزن فرستاد و پیرزن آمد. حضرت موسی علیه السلام به او گفت: آیا جای قبر یوسف را می دانی؟ پیرزن گفت: بله. موسی گفت: آن مکان را به

من نشان بده تا بهشت را برای تو ضمانت کنم. پیرزن گفت: نه به خدا قسم که جای قبر یوسف را به تو نشان نمی دهم مگر اینکه هر چه من بگویم انجام دهی. حضرت موسی علیه السلام گفت: آن را به من نشان بده تا برای تو ضامن بهشت شوم. پیرزن گفت: خیر. به خدا قبر یوسف را به تو نشان نمی دهم مگر اینکه هرچه من بگویم انجام دهی. خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد: چه دشواری بر توست که خواسته او را نمیپذیری؟ موسی علیه السلام گفت: آنچه می خواهی طلب کن. پیرزن گفت: از تو میخواهم که مرا هم رتبه و هم شأن خود در بهشت گردانی. پیامبر فرمود: چرا این مرد از من نخواست که با من در بهشت باشد.(1)

2. کافی: از امام محمد باقرعلیه السلام نظیر این روایت را نقل کرده است. لیکن در آن حدیث آمده است: آن مرد به پیامبر گفت: از تو دویست گوسفند با چوپانانش می خواهم(2).

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر در زمان جاهلیت دوستی داشت. زمانی که پیامبر مبعوث شد دوست پیامبر او را دیدار کرد و به پیامبر گفت: خدا جزای خیر به دوستم بدهد. تو دوستی سازگار برای من بودی و با من مخالفت و جدال نمی کردی. پیامبر به او فرمود: خدا به تو دوست من هم جزای خیر بدهد. تو سودی را رد نمی کردی و برای مال من هم دندان طمع تیز نمی کردی.(3)

توضیح: شاید مراد از جمله بالا این باشد که تو در دوستی میانه رو بودی؛ سودی که حق تو بود رد نمی کردی و نسبت به آنچه از حق من در دست تو بود دندان تیز نمی کردی که به من خیانت کنی. احتمال دارد به این معنی باشد که سودی که به تو داده می شد به خاطر کم بودنش رد نمی کردی که مرا در آن متهم کنی و در مالت هم بخیل نبودی. مواتاه: یعنی سازگاری و هماهنگی.

4. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: عرب در جاهلیت دو فرقه بود: حلّ و حمس. قریش را حمس می گفتند و دیگر قبایل عرب را حل می نامیدند. هر

1- . قرب الاسناد: 28
2- . روضه الکافی: 155
3- . فروع کافی 1: 418

فردی از حل می بایست دوستی از حمس داشته باشد و هر فردی که دوستی از حمس نداشت فقط با حالت عریان می توانست کعبه را طواف کند زیرا می گفتند لباس آنها آلوده به گناه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست عیاض بن حمار مجاشعی بود. عیاض مردی عظیم الشأن در میان قوم خود و قاضی اهل عکاظ در زمان جاهلیت بود. عیاض هرگاه وارد مکه می شد لباس بلند و آلوده خود را از تن در می آورد و لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر تن می کرد و خانه خدا را طواف می نمود. پس از تمام شدن طوافش به ایشان بر می گرداند. روزی عیاض با هدیه ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. رسول الله هدیه را نپذیرفت و فرمود: ای عیاض اگر اسلام بیاوری هدیهات را قبول می کنم. به راستی که خدای عزوجل عطا و بخشش مشرکین را بر من ممنوع کرده است. پس عیاض اسلام آورد و فردی نیک کردار شد. آن گاه به رسول الله هدیه ای داد و پیامبر صلی الله علیه و آله از او پذیرفت.(1)

توضیح: جزری گفت: حمس جمع أحمس. قریش و کسانی که از قریش متولد شدند، کنافه و جدیله قیس. از این رو حمس نامیده می شدند که در دینشان مُتحمّس بودند یعنی سخت گیر. گفت: الزبد به سکون باء: عطا و بخشش.

5. دعوات راوندی: از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: هرگاه از پیامبر صلّی الله علیه و آله چیزی خواسته می شد و ایشان می خواستند اجابت کنند می گفتند: بله و اگر نمی خواستند خواسته را اجابت کنند سکوت می کردند و برای چیزی نه نمی گفتند. بادیه نشینی نزد پیامبر آمد و از ایشان درخواستی کرد. پیامبر سکوت کرد. آن مرد دوباره خواسته اش را تکرار کرد و پیامبر سکوت کرد. برای بار سوم مرد خواسته اش را طلب کرد و پیامبر جوابی ندارد. سپس با حالت دوستانه ای فرمود: ای بدوی! چه می خواهی؟ ما گفتیم: اکنون بهشت را درخواست می کند. مرد بدوی گفت: از تو یک شتر همراه با زین و توشه می خواهم. پیامبر گفت: برایت مهیا است. سپس فرمود: چه قدر فرق است بین خواسته این مرد

1- . فروع کافی 1: 368

بادیه نشین و خواسته پیرزن بنی اسرائیل؟ آن گاه گفت: زمانی که به موسی دستور داده شد که دریا را بشکافد...(1)

و بقیه ماجرای موسی علیه السلام را که در اول فصل جلد پنجم آوردم بیان کردند.(2)

1- . دعوات الراوندی: نسخه خطی
2- [2]. ر.ک: به حدیث 33 از باب چهارم ج 3: 130

باب هفتم : صدقات و اوقاف پیامبر صلی الله علیه و آله

روایات:

1. امالی طوسی: أبی بکر بن عمرو گفت: مقداری از درآمد فدک به دست عمر بن عبدالعزیز رسید. او نامه ای به ابوبکر(1) که والی مدینه بود نوشت: این شش هزار دینار را بگیر و چهار هزار دینار دیگر از غله فدک به آن اضافه کن و بین فرزندان فاطمه رضی الله عنهم که از بنی هاشم هستند تقسیم کن. فدک از جمله اموالی است که به پیامبر اختصاص داشته و بدون جنگ به دست آمده بود. گفت: پیامبر اموالی دارد که از جمله آنها می توان به عواف، برقط، میثب، کلا، حسنا، صانعه(2)

و بیت أم ابراهیم اشاره کرد. عواف سهم پیامبر از بنی قریظه بود.(3)

توضیح: آشکار است که بیشتر این نام ها توسط نسخه برداران تغییر داده شده است. عواف در تاریخ مدینه صحیح ذکر شده است؛ اما در بیشتر روایات اعواف آمده و در برخی دیگر از روایات العواف نیز دیده شده است. ظاهراً برقط تصحیف برقه است. در کتاب النهایه این کلمه به ضم باء و سکون راء آمده که نام مکانی در مدینه است که بخشی از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله از اموال این مکان بوده است. نام کلا ذکر نشده و کلاب با ضم و تخفیف اسم آبگیری در مدینه است. گویا این کلمه تصحیف نام دلال است. حسنی به ضم حاء و سکون سین. گفته شده است: به فتح حاء نیز خوانده می شود. در تاریخ صدقات نام آن آمده است. و به جای صانعه صافیه ذکر شده است.

1- . یعنی ابوبکر بن عمرو بن حزم
2- . در منبع الضایفه آمده است.
3- . امالی ابن الشیخ: 167

2. قرب الإسناد: بزنطی گوید: از امام رضا علیه السلام در مورد نخلستانهای هفت گانه (الحیطان السبعه) پرسیدم. فرمود: آنها ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله است که وقف بودند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از محل درآمد آنها مخارج مهمانان و حوادث پیش آمده را تأمین می کرد. هنگامی که عباس عموی پیامبر رحلت نمود درباره آنها با حضرت فاطمه سلام الله علیها به خصومت پرداخت. حضرت علی علیها السلام و سایرین شهادت دادند که آنها وقف حضرت فاطمه بوده است و آنها عبارتند از: دلال، عواف، حسنی، صافیه، مال أم ابراهیم، میثب و برقه(1).

3. کافی: محمد بن مسلم نقل کرد: ما از امام صادق علیه السلام در مورد صدقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدقه فاطمه علیها السلام پرسیدیم. امام فرمود: صدقه آنها متعلق به بنی هاشم و فرزندان عبد المطلب است.(2)

4. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: میثب یکی از نخلستانهای هفت گانه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مکاتبه (بهای آزادی) سلمان آن را غرس نمود. سپس خداوند آن را به عنون غنیمت (فئ) به رسولش بخشید و آن از صدقات او بود.(3)

توضیح: مرجع ضمیر فاطمه علیها السلام است. زیرا بین امام و مخاطب شناخته شده بوده و کشیّ این حدیث را روایت کرده و در پایان آن اضافه کرده است: یعنی فاطمه علیها السلام(4).

5. کافی: أبی مریم گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله و صدقه علی علیه السلام پرسیدم. فرمود: آن برای ما حلال است. و نیز فرمود: فاطمه صدقهاش را برای بنی هاشم و بنی المطلب قرار داده است(5).

ص: 416

1- . قرب الاسناد: 160
2- . فروع کافی 2: 247
3- . فروع کافی 2: 247
4- . رجال الکشی: 12
5- . الفروع 2: 247

6. کافی: احمد بن محمد گفت: از امام رضا علیه السلام در مورد نخلستانهای هفت گانه که ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فاطمه علیه السلام بود پرسیدم. ایشان گفتند: خیر آنها تنها وقف شده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از محل درآمد آنها مخارج مهمانان و مخارج جانبی را تأمین می کرد و هنگامی که حضرت رحلت نمود، عباس عموی پیامبر درباره آنها با حضرت فاطمه علیها السلام به مخاصمه پرداخت. و حضرت علی علی السلام و سایرین شهادت دادند که آنها وقف حضرت فاطمه سلام الله علیها بوده است و آنها عبارتند از: دلال، عواف، حسنی، صافیه، مال أم ابراهیم، میثب، برقه.

توضیح: میثب بر وزن منبر با حرف ثاء بعد از یاء. عرب گفته است: میثب یکی از صدقات نبویه بود. برقه به ضم باء و سکون راء.

شیخ صدوق که خدا او را رحمت کند در الفقیه گفته است: در مورد نخلستانهای هفت گانه گفته شده که یکی از آنها میثب است. اما من از اباعبدالله محمد بن حسن موسوی که خداوند توفیقات او را مستدام نگه دارد شنیدم که می گفت: آنچه نزد آنها معروف و شناخته شده است میثم است. سخن او تمام شد.(1)

مؤلف: سمهودیّ در تاریخ مدینه به نام المسمّی بالوفاء بأخبار دار المصطفی نیز میثب را با باء ذکر کرده و گفته است: میثب یکی از دره های عقیق است.(2)

گفت: ابن شهاب گفته است: صدقات رسول الله اموال مخیریق یهودی، با حرف خاء و قاف مصغر بوده است. عبدالعزیز بن مروان گفت: به من گفته شده که آن از بقایای بنی قینقاع است. ه

ذهبی از واقدی نقل کرده است که گفت: مخیریق یکی از عالمان و اندیشمندان یهود از قبیله بنی نضیر بوده که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. اما ذهبی او را جزء یکی از صحابه به شمار آورده است. اما در اوقاف الحصاف دیدم که واقدی گفته است: مخیریق اسلام نیاورد و بر دین یهودی کشته شد و در اطراف مقبره مسلمانان دفن شد و بر او نماز نخواندند. سخن او تمام شد.

1- . الفقيه 2: 291
2- . وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى 4: 1316

ابن شهاب گفته است: او وصیت کرد که اموالش به رسول الله منتقل شود و در جنگ احد شرکت کرد و شهید شد. رسول الله فرمود: مخیریق قبلاً یهودی و سلمان ایرانی و بلال حبشی بود. گفت: نام اموال مخیریق که به نام پیامبر صلّی الله علیه و آله شد: دلال، برقه، اعواف، صافیه، میثب، حسنا، مشربه أم ابراهیم. صافیه و برقه و دلال و میثب در مجاورت حصار «علی صورین» مدینه، پشت قصر مروان بن حکم قرار داشت که از سرچشمه مهزور آبیاری می گردید.(1) مشربه أم ابراهیم به این جهت به این نام نامیده شده است که أم ابراهیم همسر پیامبر، ابراهیم را در آنجا به دنیا آورد و زمانی که درد زایمان به او دست داد دستش را به یکی از چوب های مشربه گرفت و آن چوب امروز هم معروف است.(2) و پیامبر ماریه را در آنجا اسکان داد. مشربه: به معنی اتاق است. و این مکان به نام أم ابراهیم نام گذاری شده است. حسنا و اعواف از سرچشمه مهزور آبیاری می گردید. تمام.

ابوغسان گفته است: در صدقات اختلاف نظر وجود دارد. برخی از مردم گفته اند: آن صدقهات از اموال بنی قریظه و بنی نضیر به جا مانده است.

امام جعفر صادق علیه السلام از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: دلال متعلق به یک زن یهودی از بنی نضیر بود که سلمان در بردگی او به سر می برد. آن زن طی قراردادی با سلمان بنا را بر این گذاشتند که سلمان آن سرزمین را احیا کند سپس آن زن، سلمان را آزاد گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این قرارداد آگاه شد و به نزد او در محل کاشتن درختها آمد و در کنار حفرهای که در آن نهال میکاشتند نشست و سلمان نهال به دست ایشان می داد و ایشان در گودال ها میگذاشت و به محض این که نهالی را میکاشت رشد میکرد. گفت: سپس خداوند آن سرزمین را به عنوان غنیمت (فئ) به رسول خدا داد. ابوغسان گفت: آنچه نزد ما معلوم است این است که صدقات مذکور از اموال بنی نضیر است.(3) ابی داوود نیز در سنن خود این مسأله را تأیید می کند که آن نخل بنی نضیر بوده که خداوند آن

ص: 418

1- . وفاء الوفاء: 988
2- . وفاء الوفاء: 825
3- . وفاء الوفاء: 999 و 998

را به طور خاص به پیامبر اعطا نموده است و گفت: «وَمَا أَفَاء اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ»(1)

{آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر گردانید } و بیشتر آن را به مهاجرین داد. از آن صدقات رسول الله که به فرزندان فاطمه علیها السلام داده شد همین نخلستانهای هفت گانه باقی ماند(2).

سپس گفت: از بین صدقات هفت گانه صافیه امروز در قسمت شرقی مدینه به قطعه «زهیره» معروف است. برقه نیز امروزه در قبله مدینه در زیر مشرق قرار گرفته است. دلال قطعه زمینی بود که قبل از صافیه قرار داشت. جای میثب امروز معلوم نیست. امروز أعواف قطعه زمینِ شناخته شدهای است که در منطقه باب العوالی واقع شده است. و مشربه أم ابراهیم نیز در همین منطقه معروف است. حسنا مراغی را به قلم خود به ضمّ حاء و سکون سین و نون مفتوحه ثبت کرده است و امروز این کلمه شناخته شده نیست. شاید این کلمه تصحیف حناء با حرف نون بعد از حاء باشد که امروزه معروف است. گفتم: تلفظ حناء اشتباه و مخالف با چیزی است که در کتاب ها ثبت شده است و از وادی مهزور آبیاری نمی شود. ظاهراً حسنا امروزه موضعی معروف به الحسینیار است که در نزدیکی دلال وقع شده و از وادی مهزور آبیاری می گردد. همان گونه که در کتاب صحیح آمده است حضرت فاطمه سلام الله علیها این صدقات و سهمش از خیبر و فدک را از ابوبکر طلب کرد و ابوبکر امتناع ورزید. بعد از او عمر صدقه حضرت فاطمه سلام الله علیها را در مدینه به علی و عباس پس داد اما از برگرداندن خیبر و فدک خودداری کرد. گفت: این دو صدقه رسول الله از حقوقی است که به ایشان رسیده است. و این صدقه در دست علی علیه السلام بود و عباس را از آن منع کرد. پس بین آن دو اختلاف افتاد و علی علیه السلام عباس را مغلوب کرد. بعد از علی علیه السلام این صدقه به دست امام حسن علیه السلام و بعد از آن به دست امام حسین علیه السلام و بعد از ایشان به دست عبدالله بن حسن افتاد تا اینکه بنی عباس روی کار آمدند و آن را گرفتند. تمام(3).

1- . حشر / 6
2- . سنن ابی داود 2: 140
3- . وفاء الوفاء : 998 - 993

در کتاب القاموس آمده است الجِزع به کسر: به معنی گذرگاه دره یا وسط آن یا انتها یا پیچ دره یا جایی از دره که درختی ندارد. شاید به معنی ریگزار و یا اقامتگاه قوم و یا زمین بلندی که در کنار آن زمین پستی باشد. گفت: الفقیر: گودالی که در آن نهال خرما را می کارند.

ص: 420

باب هشتم : فضیلت مهاجرین و انصار و سایر صحابه و تابعین و خلاصهای از احوال آنها

آیات:

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَالَّذِینَ هَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أُوْلَئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ(1)

{آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند، آنان به رحمت خدا امیدوارند. }

- فَالَّذِینَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِیَارِهِمْ وَأُوذُواْ فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّن عِندِ اللّهِ وَاللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ(2)

{کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند بدی هایشان را از آنان می زدایم و آنان را در باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می آورم. [این] پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست. }

- وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(3)

1- . بقره / 218
2- . آل عمران / 195
3- . توبه / 100

{و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند. و برای آنان باغ هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانند این است کامیابی بزرگ. }

- مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا(1)

{محمد صلّی الله علیه و آله پیامبر خداست. و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است. }

- لِلْفُقَرَاء الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ * وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ(2)

1- . فتح / 26
2- . حشر / 10 - 8

{[این غنایم نخست] اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیار و اموالشان رانده شدند. خواستار فضل و خشنودی خدا می باشند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند. اینها همان مردم درست کردارند. و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران] در مدینه جای گرفته و ایمان آوردند. هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل هایشان حسدی نمی یابند و هرچه در خودشان احتیاجی (مبرم) باشد آنها را بر خودشان مقدم می دارند و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارند. و [نیز] کسانی که بعد از آنان (مهاجران و انصار) آمده اند و می گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند (هیچ گونه) کینه ای مگذار. پروردگارا! راستی که تو رؤوف و مهربانی. }

تفسیر:

طبرسی که خداوند قبرش را نورانی کند در مورد این سخن خداوند متعال: «فَالَّذِينَ هَاجَرُواْ» گفت: یعنی به سوی مدینه مهاجرت کردند و از قومشان که کافر بودند جدا شدند. «وَأُخْرِجُواْ مِن دِيَارِهِمْ» مشرکان آنها را از مکه بیرون راندند. «وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ» در راه خدا جنگیده و کشته شده اند. «ثَوَابًا» پاداش «مِّن عِندِ اللّهِ» به خاطر اعمالشان «وَاللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» یعنی به خاطر اعمال نیکشان پاداشی وصف ناشدنی دارند.(1)

«وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ» پیشگامان در ایمان و طاعت خدا «مِنَ الْمُهَاجِرِينَ» کسانی که از مکه به مدینه و حبشه هجرت کردند. «وَ الأَنصَارِ» انصاری که در ایمان آوردن به اسلام از بقیه اهل مدینه پیشی گرفتند. «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ» در کار نیک و وارد شدن به اسلام بعد از آنها و پیروی از راه و شیوه آنها و هرکس بعد از آنها تا قیامت می آید در این گروه وارد می شود. «رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ» خدا از کارهای

1- . مجمع البیان 2: 559

آنها راضی است. «وَ رَضُواْ عَنْهُ» به خاطر ثوابی که خدا به آنها عطا می کند از خدا راضی و خشنود هستند. و این آیه دلالت بر فضل پیشگامان و مزیت و برتری آنها بر دیگران دارد، زیرا آنها در راه یاری دین انواع سختی ها را به جان خریدند. از جمله این سختی ها: جدایی آنها از خویشاوندان و نزدیکانشان، جدایی از دین رایج زمانه خود، یاری رساندن اسلام علی رغم کم بودن تعداد آنها و زیادی دشمن، پیشگامی در اسلام و فراخواندن دیگران به سوی دین اسلام.

مسند سید أبی طالب هرویّ حدیث مرفوعی از ابی ایوب نقل کرده است که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: ملائکه بر من و علی هفت سال درود می فرستند، زیرا در آن هفت سال جز من و او کسی نماز نگزارد.

حاکم حسکانیّ در حدیث مرفوعی که به عبدالرحمان بن عوف می رسد در مورد این سخن خداوند متعال روایت کرده است: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ» گفت: آنها گروهی از قریش هستند که اولین کسی که از آنها اسلام آورد علی بن أبی طالب علیه السلام بود.(1)

«أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ» حسن گفته است: این گروه در سخت گیری با کفار به حدی هستند که از لباس مشرکین هم دوری می کنند تا به لباس و بدن هایشان تماسی نداشته باشند و مهربانی و دوستی بین آنها به گونه ای است که هرگاه مؤمنی مؤمن دیگری را ببیند به او دست می دهد و او را در آغوش می گیرد.

و مانند آن سخن خداوند متعال است که فرمود: «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»(2) {اینها با مؤمنان فروتن و بر کافران سرفرازند. }

«تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا» اینها اخباری از زیاد نماز خواندن آنها و مداومتشان بر نماز است. «يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» فراوانی نعمت و رضایت خداوند را با آن طلب می کنند. «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ» به نقل از ابن عباس و عطیه نشانه آنها در روز قیامت این است که سجده گاه های آنها در پیشانیشان سفیدتر است. شهر بن حوشب گفته است: سجده گاه های آنها مانند شب چهارده است. برخی

1- . مجمع البيان 5: 65 و 64
2- . مائده / 54

گفتهاند: در واقع خاک بر پیشانی ایشان است، زیرا بر خاک سجده می کنند نه بر پارچه؛ به نقل از عکرمه، ابن جبیر و أبی العالیه.

برخی گفتهاند: منظور از آن زردی و رنگ پریدگی است. حسن گفت: هرگاه آنها را ببینی می پنداری که آنها بیمار هستند در حالی که بیمار نیستند. «ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاهِ» یعنی توصیفی که برای آنها ذکر شد در حقیقت توصیف آنها در تورات است. سپس وصف آنها را در انجیل بیان کرد و گفت: «وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ» جوانه و گیاه کوچک. گفته شده: بین آن دو (کشته و جوانه) ایستایی نیست. یعنی، مثل آنها هم در تورات و هم در انجیل است.

«فَآزَرَهُ» یعنی آن را محکم و قوی کرد و یاری رساند. مبرّد گفت: یعنی این جوانه ها به کشته های بزرگتر متصل می شوند تا مثل آنها شوند. «فَاسْتَغْلَظَ» یعنی آن کشته سخت و ستبر شود. «فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ» یعنی بر ساقه ها و ریشه های خود ایستاد و جوانه های کوچک هم سطح با گیاه بزرگ شد. سوق جمع ساق است و آن به این معنی است که به پایان و نهایت خود رسید. «یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ» یعنی شخم زنندگانی که آن را کاشته اند از آن کشته به شگفتی می آیند. واحدی گفت: این مثالی است که خداوند تبارک و تعالی برای محمد و اصحاب او زده است. منظور از کشته، محمد صلّی الله علیه و آله و منظور از جوانه آن، یاران و مؤمنان اطراف ایشان است. این یاران و مؤمنان تعدادشان در ابتدا کم و ضعیف بودند. همان گونه که کشته در ابتدای کار ضعیف است. سپس قوی و ستبر می شود و در پی هم می آیند. همچنین برخی از مؤمنان، مؤمنان دیگر را قوی میکنند تا اینکه نیرومند میشوند و به دنبال آنها می آیند. «لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ» یعنی خداوند آنها را زیاد و قوی میگرداند تا به خاطر کثرت تعدادشان و یاری رساندن به یکدیگر و هماهنگی در طاعت خدا، خشم کافران را برانگیزند. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم» یعنی کسانی که ایمان آورده و به طاعت خدا پرداختند.(1)

1- . مجمع البیان 9: 128 و 127

«لِلْفُقَرَاء الْمُهَاجِرِينَ» کسانی که از مکه به مدینه یعنی از دارالحرب به دارالسلام هجرت کردند. «وَيَنصُرُونَ اللَّهَ» یعنی دین خدا. «أُوْلَئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ» در حقیقت نزد خدا. زجاج گفت: خداوند سبحان در مورد فقرایی که برایشان حقی است سخن می گوید: «لِلْفُقَرَاء الْمُهَاجِرِينَ» سپس خداوند به وصف انصار و مدح آنها می پردازد تا با میل و رغبت از غنائم (فیء) دست بکشند. «وَالَّذِينَ» مبتدا و خبر آن یحبون و یا الذین به خاطر عطف شدن آن بر فقرا در موضع جرّ است. یحبون حال واقع شده است. «تَبَوَّؤُوا الدَّارَ» یعنی مدینه و آن دار الهجره است که انصار قبل از مهاجرین در آن جای گرفتهاند. تقدیر آیه چنین است: والذین تبوؤ الدار من قبلهم «وَالْإِيمَانَ» زیرا انصار قبل از مهاجرین ایمان نیاورند و عطف ایمان بر دار در ظاهر است و در معنی نیست. زیرا ایمان مکانی نیست که در آن جای بگیرند و تقدیر این است: و آثروا الایمان (ایمان را برگزیدند) و گفته شد: «مِن قَبْلِهِمْ» یعنی قبل از آمدن مهاجرین به مدینه و نیز گفته شده: قبل از ایمان آوردن مهاجرین. منظور از آنها اصحاب عقبه است که هفتاد تن بودند که با پیامبر بر سر جنگ احمر و ابیض پیمان بستند. «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» زیرا به مهاجرین نیکی کردند و آنها را در خانه هایشان جای دادند و در اموالشان شریک کردند. «وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا» یعنی در قلب هایشان حسد و کینه نسبت به مهاجرین که از مال بنی نضیر بهره مند شدند نیافتند «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ» یعنی مهاجران را بر خودشان در اموال و خانه هایشان مقدم داشتند. «وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» یعنی فقر و نیاز. الشح: بخل. سپس خداوند متعال در مرتبه سوم تابعین را توصیف می کند و می گوید: «وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ» یعنی بعد از مهاجرین و انصار؛ و آنها تمام کسانی هستند که تا روز قیامت بعد از مهاجرین و انصار می آیند. «غِلًّا» یعنی کینه و دشمنی.(1)

ص: 426

1- . مجمع البیان 9: 262 و 261

روایات:

1. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده است و خوشا به حالش، خوشا به حالش - هفت بار این عبارت را تکرار کردند - کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورده است.(1)

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: اصحاب رسول الله علیه السلام دوازده هزار نفر بودند. هشت هزار نفرشان از مدینه، دو هزار نفر از مکه، دو هزار نفر از طلقاء (یعنی آزادشدگان بعد فتح مکه) و در میان آنها نه قدری بود و نه مرجئی و نه حروری و نه معتزلی و نه صاحب رأیی. شب و روز (از ترس خدا) گریان بودند. و میگفتند: پروردگارا قبل از آنکه نان خمیزمایه زده شده تناول کنیم جان ما را بگیر.(2)

توضیح: خمیر: چیزی که در خمیر می ریزند تا نان خوبی از آب درآید. (خمیر مایه) زیرا آنها به خوب بودن غذا توجه نمی کردند. این حدیث که عامه از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کرده اند این مسأله را تأیید می کند: «من نان خمیر مایه نمی خورم.» کرمانی گفت: نان خمیر نانی است که به خمیر آن خمیرمایه زده اند.

3. امالی صدوق: انس روایت کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسی که مرا دیده است و خوشا به حال کسی که ببینند کسی را که مرا دیده و خوشا به حال آن که ببیند کسی را که اصحاب مرا دیده است.

علی ابن ابراهیم این حدیث را آورده و حدیث الطیر با همین سند در کتاب قرب الإسناد نقل شده است(3).

امالی طوسی: غضائری از شیخ صدوق نظیر این حدیث را روایت کرده است(4).

4. امالی طوسی: امام علی علیه السلام فرمود: شما را وصیت می کنم درباره صحابه پیامبرتان که آنان را دشنام ندهید. صحابه ای که بعد از پیامبر بدعت پدید

1- . خصال 2: 2

2- . خصال 2: 172

3- . امالی الصدوق: 241 و 240

4- . امالی ابن الشیخ: 282 و 281

نیاوردند و بدعت گرایان را پناه ندهند. به راستی که رسول الله درباره آنها سفارش فرموده است. ادامه روایت.(1)

5. امالی طوسی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام نماز صبح را با مردم عراق به جای آورد. چون از نماز فارغ شد به موعظه پرداخت. خود حضرت، گریان شد و جمعیت را نیز از ترس خداوند متعال به گریه انداخت. سپس فرمود: به خدا قسم گروهی را در زمان دوستم پیامبر صلّی الله علیه و آله به یاد دارم که شب را به روز و روز را به شب آورده در حالی که موهایشان ژولیده، درهم ریخته، غبارآلوده، لاغر و باریک میان بود. بر پیشانی آنها اثر سجود وجود داشت و پیشانی شان مانند زانوی گوسفند پینه بسته بود. در تمام شب برای پروردگارشان ساجد و قائم بودند. به این صورت که گاهی در سجده بودند تا پاهایشان راحت باشد و گاهی در حالت قیام بودند تا پیشانیشان آرام بگیرد. با خدای خود مناجات می کردند و از او رهایی خودشان را از آتش دوزخ طلب می کردند. به خدا قسم همه آنها را خائف و بیمناک می دیدم.(2)

توضیح: «جمیع» در این حدیث یعنی بر حق متفق بودند و مانند شما تفرقه نداشتند.

6. امالی طوسی: عبدالرحمان جهنیّ گفت: در حالی که ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم دو سوار آمدند. زمانی که پیامبر آن دو را دید فرمود: آن دو منسوب به کنده و مذحج هستند. به ناگاه متوجه شدیم که آن دو از قبیله مذحج هستند. یکی از آن دو به سوی پیامبر آمد تا با ایشان بیعت ببندد. زمانی که رسول خدا دست او را گرفت تا با او بیعت ببندد، آن مرد گفت: ای رسول خدا! به نظر شما کسی که شما را ببیند و به شما ایمان آورد و شما را تصدیق کند و از شما پیروی نماید چه نصیبش می شود؟ پیامبر فرمود: خوشا به حالش. پس بر دست پیامبر دستی کشید و رفت. راوی گفت: و دیگری آمد تا دست پیامبر را بگیرد و با ایشان بیعت ببندد. او نیز گفت: ای رسول خدا! به نظر شما کسی که شما را ندیده به شما

1- . امالی ابن الشیخ: 332

2- . امالی ابن الشیخ: 62

ایمان بیاورد و شما را تصدیق کند و از شما پیروی نماید چه نصیبش می شود؟ پیامبر فرمود: خوشا به حالش، خوشا به حالش. گفت: سپس بر دست پیامبر دستی کشید و رفت.(1)

7. امالی طوسی: عبدالله بن محیریز نقل کرد که گفت: به یکی از اصحاب پیامبر گفتم - أوزاعی گفت: گمان می کنم که منظور وی از این صحابه ابا جمعه است -: حدیثی را که از پیامبر شنیدهای برای ما روایت کن. گفت: حدیث خوبی را برایت نقل می کنم. با رسول الله نهار خوردیم در حالی که ابوعبیده بن جرّاح نیز با ما بود.گفتیم: ای رسول الله! آیا کسی بهتر از ما هست؟ با تو اسلام آوردیم و همراه با تو جهاد کردیم. پیامبر فرمود: بله گروهی از امّتم که بعد من می آیند و به من ایمان می آورند(2).

8. معانی الاخبار: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا فرمود: آنچه در قرآن کتاب خدای عزیز و جلیل مییابید باید به آن عمل کنید و در ترک آن عذری ندارید و آنچه که در کتاب خدا نباشد ولی در سنت من یافته شود عذری در ترک عمل به سنت، از شما پذیرفته نیست. هرگاه در مورد مسأله ای نه در کتاب و نه در سنت من راجع به آن چیزی نیابید به آنچه اصحاب من می گویند عمل کنید که اصحاب من مانند ستارگان اند به هر کدام چنگ بزنید و هر کدام از سخنان اصحاب مرا بگیرید در هدایت و رستگاری خواهید بود. اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است. از رسول خدا سؤال شد: ای رسول الله! اصحاب شما کیستند؟ در پاسخ فرمود: اصحاب من اهل بیتم هستند. صدوق رحمه الله گفت: اهل بیت در مورد موضوعی اختلاف نظر ندارند و به شیعه بر اساس حق فتوا می دهند. شاید آنها به خاطر تقیه فتوایی دهند. پس اختلاف در سخن آنها فقط به خاطر تقیه است و تقیه برای شیعه رحمت است.(3)

1- . امالی ابن الشیخ: 166
2- . امالی ابن الشیخ: 249
3- . معانی الاخبار: 50

9. کافی: ابی عمرو زبیریّ نقل کرد که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ایمان درجات و مراتبی دارد که مؤمنان نزد خدا نسبت به آنها بر یکدیگر برتری می یابند؟ ایشان فرمود: بله. گفتم: خدا شما را مورد رحمت خویش قرار دهد آن را برایم توضیح بده تا بدانم. فرمود: خدا میان مؤمنان مسابقه قرار داد چنان که میان اسبان در روز اسب دوانی مسابقه می گذارند. آنها را بر حسب درجات سبقت بخشید و هر یک از مؤمنان را بر طبق درجه سبقتش در جایگاهی قرار داد و حق او را از آن درجه نکاست. نه هیچ فرد عقب افتادهای از جلو افتاده و نه هیچ کم فضیلتی بر صاحب فضیلت (نزد خدا) پیشی نمی گیرد. از این جهت پیشینیان این امت بر پسینیان برتری یافتند. و اگر پیش رو در ایمان بر عقب افتاده فضیلتی نداشت آخر این امت (از نظر مقام و فضیلت) به اول آن می رسید. اگر پیشرو در ایمان را بر عقب افتاده آن، فضیلت و برتری نبود عقب افتاده ها به پیش روان می رسیدند حتی از آنها سبقت می گرفتند. لیکن خدا به سبب درجات ایمان، پیشروان را مقدم داشته و کوتاهی کنندگان را به خاطر تأخیر داشتن و عقب افتادن در ایمان، مؤخر داشته است. زیرا بعضی از مؤمنانِ متأخر را می بینیم که اعمالشان چون نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و انفاق از پیشینیان بیشتر است. و اگر سوابق فضیلتی که مؤمنان به سبب آن بر یکدیگر برتری پیدا می کنند نبود می بایست متأخرین به واسطه عمل بسیار خود بر پیشینیان مقدم باشند. ولی خدای عزّوجلّ هرگز نخواسته شخصی که در پایین ترین درجات ایمان قرار دارد به درجه جلوتر برسد و آن کس را که خداوند مؤخّر داشته مقدم شود و یا آن کس که خدا او را مقدم داشته مؤخّر گردد. عرض کردم: آنچه که خداوند مؤمنان را به خاطر سبقت در ایمانشان به آن دعوت کرده به من خبر بده. پس فرمود: سخن خداوند عزوجل: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاء وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»(1)

{(برای رسیدن) به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است (و) برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند بر یکدیگر سبقت

1- . حدید / 21

بجویید } و فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(1)

{و سبقت گیرندگان مقدم اند. آنان همان مقربان خدا هستند} و فرمود: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ»(2) {و پیشگامان نخستین از مهاجران انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند.} خداوند در این آیه ابتدا از مهاجرین نخستین بنا بر پیشگام بودنشان و در مرتبه دوم انصار و در مرتبه سوم از کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند سخن گفت. پس هر گروه را به اندازه درجات و مراتبشان نزد خود جای داد. سپس خدای عزوجل آنچه را که باعث برتری بعضی از پیامبران و اولیاء نسبت به پیامبران دیگر شد در این آیات بیان کرد: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن کَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»(3)

{برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد} و نیز فرمود: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ»(4)

{و بعضی از انبیاء را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم} و باز فرمود: «انظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ وَلَلآخِرَةُ أَکْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَکْبَرُ تَفْضِیلاً»(5)

{ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده ایم و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگ تر و بیشتر است}. و فرمود: «هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللّهِ»(6)

{(هریک) از ایشان را نزد خدا درجاتی است} و فرمود: «وَیُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ»(7)

{و به هر شایسته نعمتی از کرم خود عطا کند} و فرمود: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ»(8)

{کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و

1- . واقعه / 11 و 10
2- . توبه / 100
3- . بقره / 253
4- . اسراء / 55
5- . اسراء / 21
6- . آل عمران / 163
7- . هود / 3
8- . توبه / 20

در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند نزد خدا مقامی هرچه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند.} و فرمود: «فَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِینَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَی الْقَاعِدِینَ دَرَجَةً وَکُلاًّ وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنَی وَفَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِینَ عَلَی الْقَاعِدِینَ أَجْرًا عَظِیمًا * دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَکَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا»(1)

{کسانی که را که با مال و جان خود جهاد می کنند به درجه ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده است. (پاداش بزرگی که) به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او (نصیب آنها می شود)}. و نیز فرمود: «لَا یَسْتَوِی مِنکُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِینَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا»(2) {کسانی

که از شما که پیش از فتح مکه [مکه] انفاق و جهاد کرده اند با دیگران یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه بزرگ تر از کسانی اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته اند} و فرمود: «یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»(3)

{خدا (رتبه) کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند بر حسب درجات بلند گردانید} و فرمود: «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ لاَ یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَلاَ یَطَؤُونَ مَوْطِئًا یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَلاَ یَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّیْلًا إِلاَّ کُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللّهَ لاَ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ»(4) {چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می آورد قدم نمی گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی اورند مگر اینکه به سبب آن عمل صالحی برای آنها (در کارنامه شان) نوشته می شود زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند} و فرمود: «وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِکُم مِّنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ »(5)

{هرگونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا بازخواهید یافت} و فرمود: «فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ * وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ»(6)

{هرکس

1- . نساء / 95 و 96
2- . حدید / 10
3- . مجادله / 11
4- . توبه / 120
5- . بقره / 110 و مزمل / 20
6- . زلزله / 7-8

هم وزن ذره ای نیکی کند نتیجه آن را خواهد دید و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند نتیجه آن را خواهد دید } این است بیان درجات و مراتب ایمان نزد خدای عزوجل.(1)

10. نوادرالراوندی: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: رسول خدا فرمود: قرن ها به چهار قرن تقسیم می شوند. بهترین قرن قرنی است که من در آن زندگی می کنم. سپس قرن دوم و سوم آید. و وقتی قرن چهارم آمد مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند.(لواط و مساحقه کنند) پس خدا کتابش را از سینه بنیآدم می گیرد و بعد از آن بادی سیاه می فرستد و کسی جز خدای تعالی باقی نمی ماند مگر اینکه خدا او را قبض روح می کند.(2)

11. نوادرالرواندی: رسول خدا فرمود: من مایه امنیت اصحابم هستند. زمانی که من از دنیا بروم به اصحابم آنچه وعده داده شده است نزدیک میشود و اصحاب من مایه امنیت امت من هستند. پس آن زمان که اصحابم بروند به امتم آنچه وعده داده شده است نزدیک می شود. تا زمانی که در میان شما کسی باشد که مرا دیده است این دین بر سایر ادیان برتری دارد.(3)

12. نوادر راوندی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد اهل صفه می رفت. اهل صفه میهمانان رسول خدا بودند. آنها خانه و مالشان را رها کرده و به مدینه هجرت کرده بودند. آنها چهارصد نفر بودند که رسول خدا آنان را در صفه (سکوی بلند و باریک) مسجد اسکان داد. آن حضرت صبح و شام نزد آنها می رفت و بر آنها سلام میداد. روزی بر صفه نشینان وارد شد، دید یکی کفش خود را پینه می کند، دیگری لباسش را وصله می زند و عده ای دیگر نیز جامه های خود را از شپش پاک می کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر روز یک مد (تقریباً یک چارک) خرما به آنها می داد. مردی از میان آنها برخاست و عرض کرد: ای رسول الله! خرمایی که به ما می دهی معده های ما را سوزانده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید که اگر می توانستم دنیا را خوراک شما کنم

1- . اصول کافی 2: 42 - 40

2- . نوادر الراوندی: 16
3- . نوادرالراوندی: 23

این کار را می کردم؛ اما کسانی از شما که بعد من زنده بمانند صبح و شام غذای سیر خواهند خورد. هر کدام صبح یک پیراهن خواهد پوشید و شب پیراهنی دیگر و خانه هایتان را همانند کعبه برافراشته و آراسته خواهید ساخت. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ما مشتاق چنان روزی هستیم! کی فرا خواهد رسید؟ فرمود: این زمان شما بهتر از آن زمان است. شما اگر شکم هایتان را از حلال پر کنید هیچ بعید نیست که آن را از حرام نیز پر نمایید. سعد بن أشج برخاست و گفت: ای رسول الله! بعد از مرگ بر ما چه می گذرد؟ فرمود: حساب و کتاب و قبر سپس سختی یا راحتی پس از آن. مرد از پیامبر پرسید: ای رسول الله! آیا شما از آن می ترسید؟ پیامبر فرمود: خیر. اما از نعمت های پیدرپی که به خاطر آن و یا حتی یک هفتم آن پاداش داده نمی شوم شرم دارم. سعد بن أشج گفت: به خدا و رسولش و آنکه در این جمع حاضر است سوگند می خورم که خواب شب، خوردن روز، لباس شب، ارتباط با مردم و ارتباط با زنان بر من حرام باشد. رسول الله فرمود: ای سعد! کاری نکردهای. اگر بخواهی با مردم ارتباط نداشته باشی چگونه امر به معروف و نهی از منکر می کنی؟ سکونت در صحرا پس از آنکه زندگی در جمع انسانی برایت فراهم شده نوعی کفران نعمت است. تو از خواب شبانه و خوراک روزانه و ارتباط با زنانت نگذر و در زمینه پوشش نیز فقط از لباس های طلاکاری شده و حریر و رنگ شده با شیره گل معصفر بپرهیز. ای سعد! نزد بنی المصطلق برو. آنها فرستاده مرا نپذیرفته اند. پس به سوی آنها رفت و صدقه ای را آورد.

رسول الله به او فرمود: آنها را چگونه قومی یافتی؟ مرد گفت: بهترین قوم. قومی خوش اخلاق تر از این قوم تا به حال ندیدم. رسول الله فرمود: شایسته نیست دوستان خدا که اهل آخرتند و سعی و اشتیاقشان برای رسیدن به آن است دوستان شیطان باشند، آنها که اهل این دنیا هستند و تمام تلاش و اشتیاقشان برای این دنیاست. سپس فرمود: بدترین قوم قومی هستند که امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند. بدترین قوم قومی هستند که امر به معروف و نهی از منکر کنندگان را طرد می کنند. بدترین قوم قومی هستند که به خاطر خدای تعالی به عدالت قیام نمی کنند. بدترین قوم قومی هستند که می کشند کسانی که مردم را به برپایی عدالت امر می کنند. بدترین قوم قومی هستند که فسخ پیوند، از عهد بستن با

خدای متعال نزد آنها محکم تر است. بدترین قومی، قومی هستند که اطاعت از امامشان را پایین تر از اطاعت خدا قرار می دهند. بدترین قوم کسانی هستند که دنیا را بر دین ترجیح می دهند. بدترین قوم کسانی هستند که امور حرام، شهوات و شبهات را مباح می دانند. کسی از پیامبر پرسید: ای رسول الله ! داناترینِ مؤمنان چه کسی است؟ فرمود: کسانی که بیش از دیگران از مرگ یاد می کنند و خود را بهتر از دیگران برای آن آماده می کنند، آنها هستند که داناترین اند.(1)

13. امالی طوسی: جریر بن عبدالله نقل کرد که پیامبر فرمود: مهاجرین و انصار در دنیا و آخرت دوستان یکدیگرند. طلقاء قریش (آزادشدگان) و عتقاء ثقیف در دنیا و آخرت دوستان یکدیگرند.(2)

امالی طوسی: عبدالرحمان با چند سند از جریر نقل کرده که پیامبر نظیر این حدیث را بیان کرده است(3).

14. امالی طوسی: ابو سعید خدری نقل کرد که از پیامبر شنیده است که فرمود: من در بین شما دو چیز گرانبها را به جا می گذارم که یکی از آن دو از دیگری بزرگ تر است: کتاب خدا که همچون ریسمانی از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت و خاندان من. و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. فرمود: آگاه باشید اهل بیتم چشم من هستند که به آن پناه می برم و انصار سپر من هستند. از گناهانشان درگذرید و به آنها در انجام کار نیک یاری کنید.(4)

15. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول الله فرمود: زمانی که مردم گروه گروه به دین اسلام وارد شدند قبیله أزد به سوی آنها آمدند در حالی که (نسبت به دیگران) قلبشان رقیق تر و دهانشان خوشبوتر بود. کسی از پیامبر پرسید: ای رسول الله ! ما این قبیله را می شناسیم که رؤوف و مهربان هستند اما چگونه دهانشان خوشبو شده است؟ پیامبر فرمود: زیرا در جاهلیت مسواک می زدند. راوی

1- . نوادرالراوندی: 26 و 25
2- . امالی ابن الشیخ: 168
3- . امالی ابن الشیخ: 168

4- . امالی ابن الشیخ: 160

گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی نظافت و پاکی دارد و نظافت دهان به مسواک زدن است.(1)

16. مناقب ابن شهر آشوب: حلیه الاولیاء از کعب بن عجره نقل کرد که مهاجرین وانصار و بنی هاشم در مورد اینکه کدام یک از آنها نزد پیامبر برتر و محبوبتر است با هم اختلاف پیدا کردند؟ پیامبر فرمود: ای گروه انصار! من برادر شما هستم. گفتند: الله اکبر، به خدای کعبه، او را بردیم. و شما ای گروه مهاجرین! من از شما هستم. گفتند: الله اکبر، به خدای کعبه، او را بردیم. و شما ای بنی هاشم! شما از من هستید و نسب شما به من بر می گردد. پس برخاستیم در حالی که همه از پیامبر راضی و خشنود بودیم. (2)

17. مؤلف: طبرسی رحمه الله در مجمع البیان گفته است: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: شمشیرها از نیام در نیامد و صفوف نماز به پا نشد و (سپاه اسلام) به پیش نرفت و صدای اذان بلند نشد و خداوند آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» {ای کسانی که ایمان آورده اید} را نازل نکرد مگر بعد از اینکه ابناء القیله: اوس و خزرج اسلام آوردند.(3)

18. نهج البلاغه: پیامبر در مدح انصار فرمود: به خدا قسم آنها (نهال) اسلام را با دست های سخاوتمند و زبان برنده و فصیحشان پروراندند آن سان که کره اسب از شیر گرفته، پرورش داده می شود.(4)

توضیح: الفلو: کره اسب. رجل سبط الیدین: مرد سخاوتمند. رجل سلیط یعنی کسی که زبانی فصیح و تیز و برنده داشته باشد.

19. امالی طوسی: معمر أبی الدنیا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود: از رسول الله شنیدم که می گفت: خوشا به حال کسی که مرا دیده و یا خوشا

1- . علل الشرائع: 107
2- . مناقب آل ابی طالب
3- . مجمع البیان
4- . نهج البلاغه 2: 252

به حال آنان که ببینند کسی که مرا دیده یا خوشا به حال آنان که ببینند کسی را که او اصحاب مرا دیده است.(1)

مؤلف: برخی از احوال انصار در باب غزوه حنین و غیره آمده است. سیّد الساجدین در دعای چهارم صحیفه سجادیه در برتری صحابه و تابعین مباحثی را ذکر کرده است که معروف بودنش ما را از ذکر آن بینیاز میکند.

لازم است بدانیم این فضائل از آن مؤمنان آنهاست و نه منافقان و غصب کنندگان خلافت و پیروان و یارانشان. همین طور این فضایل از آنِ کسانی است که بر ایمانشان ثابت ماندند و از ائمه اطهار علیهم السلاَم پیروی کردند و نه ناکثین که از دین مرتد شدند. بحث مفصل این موضوع در کتاب الفتن إن شاء الله خواهد آمد.

1- . امالی ابن الشیخ: 282 و 281

باب نهم : احوال قریش و دیگر قبایلی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها دوست یا دشمن بوده است

روایات:

1. علل الشرائع: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول الله فرمود: به قریش دشنام ندهید و با عرب دشمنی نورزید و موالی را خوار و ذلیل نگردانید و با خوز زندگی نکنید و دختران آنها را به همسری نگیرید، چرا که نژادی از آنها بی وفا هستند.(1)

توضیح: فیروزآبادی گفت: الخوز به ضم: گروهی از مردم. در کتاب النهایه به صورت خوز کرمان ذکر شده و در جای دیگر خوز و کرمان روایت شده است. الخوز: گروه معروفی هستند. کرمان: منطقه معروفی در ایران. روایت شده این کلمه با راء منطقه ای از سرزمین فارس است. دارقطنی این کلمه را صحیح دانسته است. و برخی نیز گفته اند: اگر این کلمه اضافه شود با راء و اگر عطف شود با زاء صحیح است.

2. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوعبدالله شنید که مردی از قریش با مردی از اصحاب ما صحبت می کرد. مرد قریشی به خاطر قریشی بودنش بر او فخر فروخت و آن مرد به خاطر قریشی بودن او خوار شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: به او جواب بده. زیرا تو به خاطر ولایت، نسبی شریفتر از او داری.(2)

1- . علل الشرائع: 137
2- . علل الشرائع: 137

توضیح: خزی: خوار شد یا شرمسار شد.

3. خصال: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول الله چهار قبیله را دوست داشت: انصار، عبدالقیس، أسلم و بنی تمیم. و با بنی امیه، بنی حنیف، ثقیف و بنی هذیل دشمن بود و می فرمود: مادرم مرا بکری و ثقیفی نزاییده است. و نیز می فرمود: در هر قبیله ای مرد نیک کردار و پاک نژادی هست جز بنی امیه.(1)

4. امالی طوسی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قبیله غنی، باهله و قبیله دیگری که آن را نام برد فرا بخوانید تا بیایند و عطایای خود را بگیرند. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و قسم به خدایی که انسان را آفرید آنها در اسلام سهمی ندارند. من در جایگاهم در کنار حوض و در آن مقام محمود میبینم که آنها دشمنان من در دنیا و آخرتند. چنان با قبیله غنی برخورد کنم که قبیله باهله باد از شکم خارج کند. به خدا سوگند اگر امرم استوار شود (مردم مطیع شوند و حکومتم قوی شود) قبایلی را به قبایلی دیگر می کوبم و شصت قبیله که از اسلام بهره ای ندارند نابود می کنم و خونشان را می ریزم.(2)

توضیح: تضرط باهله: شاید کنایه از شدت ترس باشد چنان که معروف است. یعنی قبیله باهله از برخورد شدید من با قبیله غنی میترسند. ممکن است به صورت بأهله یعنی اضافه شدن کلمه اهل به ضمیر خوانده شود. گفته می شود: بهرج دمه: آن را تباه کرد.

1- . خصال 1: 108

2- . امالی ابن الشیخ: 72

باب دهم فضایل سلمان، ابوذر، مقداد و عمار رضی الله عنهم و فضایل برخی از بزرگان صحابه

روایات:

1. کتاب الطرف سید علی بن طاووس: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوذر، سلمان و مقداد را فرا خواند و به آنها فرمود: احکام و شروط اسلام را میدانید؟ گفتند: آنچه خدا و رسولش به ما آموخته اند می دانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا قسم این احکام و شروط بیش از آن است که شمرده شود. مرا بر خودتان گواه بگیرید. همین بس که خدا گواه است و ملائکه نیز بر شما شاهد هستند. خالصانه شهادت دهید که خدایی جز خدای یگانه نیست. در حیطه قدرتش شریک و مانندی ندارد. گواهی دهید که من رسول خدا هستم و مرا به حق برانگیخت و اینکه قرآن، امامی است از سوی خدا و حکمی عادلانه است و اینکه قبله من به سوی مسجدالحرام قبله شماست و اینکه علی بن أبی طالب علیه السلام جانشین محمد و امیر مؤمنان و مولای آنهاست و اینکه حق او از سوی خدا واجب و طاعتش طاعت خدا و رسول خداست و اینکه امامان از نسل او هستند و اینکه محبت اهل بیت بر هر مرد و زن مومنی واجب است. و از دیگر احکام اسلام اقامه نماز در وقتش، بیرون کشیدن زکات از موارد آن و اختصاص دادن زکات به اهلش، اعطای خمس توسط هر یک از افراد جامعه به ولی امر مسلمین و امیر آنان و بعد از او به فرزندانش - سادات - و هر کس توانست تنها مقدار اندکی از مال را بپردازد آن را باید به فقرای از فرزندان اهل بیت علیهم السلام - سادات - بدهد و اگر نتوانست - آنان را نیافت - به شیعه آنان بدهد که مردم به آنان کمک نمیکنند و در

این زمینه فقط خدا و حقی که من بر گردن آنان دارم را اراده نماید، و برقراری عدالت در میان مردم، تقسیم عادلانه، سخن حق گفتن، فتوا دادن درباره کتاب خدا بر اساس رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام، فتوا دادن احکام بر اساس کتاب خدا و احکام آن، اطعام دادن به فقیر با وجود نیازمند بودن خود، حج خانه خدا، جهاد در راه خدا، روزه در ماه رمضان، غسل جنابت، وضوی کامل یعنی شستن صورت و دست ها از آرنج تا سر انگشتان و مسح جلوی سر و روی پاها تا برآمدگی پشت پا. بدانید مسح کشیدن بر کفش، مقنعه و عمامه صحیح نیست. و محبت اهل بیتم به خاطر خدا و محبت شیعیان او و دشمنی با دشمنان آنها و دشمنی با کسانی که با دشمنان اهل بیت دوستی می کنند و دشمنی با آنها باید به خاطر خدا و برای او باشد. از دیگر شروط ایمان، ایمان به قضا و قدر چه خیر باشد و چه شر، چه شیرین باشد و چه تلخ. از دیگر شروط: حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام شمرید، به احکام آن عمل کنید و آیات متشابه را به اهلش ارجاع دهید. هر کس با نیاموختن از من و نشنیدن از من نسبت به علمی از قرآن آگاهی نداشت پس به علی بن ابی طالب علیه السلام مراجعه کند زیرا او نیز همانند من ظاهر و باطن و محکم و متشابه آیات قرآن را میداند. او در راه تأویل آیات قرآن پیکار می کند همان گونه که من در راه تنزیل آن جنگیدم. و دوستی با اولیای خدا محمد و نسل او ائمه اطهار و دوستی کردن با کسی که آنها را دوست می دارد و از آنها پیروی می کند و دشمنی با کسانی که با آنها دشمنی می کند مانند دشمنی شیطان رانده شده، و بیزاری جستن از کسانی که با آن دشمنان دوستی می کند و از آنها تبعیت می نماید، و پایداری در راه امام نیز از شروط اسلام است. بدانید که من کسی را بر علی علیه السلام مقدم نمیدارم و هر کس که خود را بر او پیش بیاندازد ظالم است و بیعت بعد از من با غیر او ضلالت و بیهوده و گمراهی است یعنی اولی و دومی و سومی و وای بر چهارمی، وای بر او و وای بر او و وای بر پدرش و وای بر کسان پیش از او و وای بر آن دو و یاران آن دو. خدا آن دو را نبخشاید. اینها شروط اسلام است و شروط باقی مانده زیاد است. آنها گفتند: شنیدم، اطاعت کردیم، پذیرفتیم، تصدیق نمودیم و ما به آن شروط اقرار می کنیم. ما برای خود تو را گواه می گیریم که او را بپذیریم تا اینکه بر تو وارد

شویم. به خفاء و آشکار آنها ایمان آوردیم. و بر آنها که امام و هدایت گر و سرپرست ما هستند راضی شدیم. پیامبر فرمود: من بر شما گواه هستم. سپس فرمود: بله. و شهادت دهید که بهشت حق است و تا زمانی که در آن وارد نشده ام بر مردمان دیگر حرام است. آنها گفتند: بله تصدیق می کنیم. پیامبر فرمود: شهادت دهید که آتش دوزخ حق است و تا زمانی که دشمنان اهل بیتم و کسانی که برای آنها جنگ و دشمنی را به پا کرده اند در آن وارد نشده اند بر کافران حرام است. کسانی که اهل بیتم را لعن و نفرین میکنند و با آنها به دشمنی و پیکار میپردازند مانند کسی که به من لعن بفرستد یا با من دشمنی و پیکار کند و آنها در آتش دوزخ جای دارند.

آنان گفتند: ما شهادت دادیم و به آن اقرار کردیم. پیامبر فرمود: و گواهی میدهید که علی علیه السلام صاحب حوض من (حوض کوثر) و حامی آن و تقسیم کننده آتش است، میگوید: آن برای توست او را بگیر که مذمت شده است، و این برای من است پس به او نزدیک مشو، پس سالم نجات مییابد؟ گفتند: ما بر آن شهادت دادیم و به او ایمان آوردیم. پیامبر فرمود: و من بر آن گواهم.(1)

2. امالی صدوق: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به اصحابش فرمود: کدام یک از شما هر روز روزه میگیرد؟ سلمان رحمه الله گفت: من ای رسول الله. رسول خدا فرمود: کدام یک از شما هر شب به عبادت بر می خیزد؟ سلمان گفت: من یا رسول الله. پیامبر فرمود: کدام یک از شما هر روز یک ختم قرآن می کند؟ سلمان گفت: من یا رسول الله. یکی از اصحاب پیامبر خشمگین شد و گفت: یا رسول الله! سلمان مردی عجمی می خواهد بر ما گروه قریش فخر فروشی کند و گفت: من دیده ام که او بیشتر روزها روزه نیست و بیشتر شب را می خوابد و بیشتر روز را ساکت است. پیامبر فرمود: ای مرد ساکت باش، تو با مثل لقمان حکیم چه کار داری؟ از او بپرس تا به تو جواب دهد. آن مرد خطاب به سلمان گفت: ای اباعبدالله! آیا همیشه روزه هستی؟ سلمان گفت: بله همین طور است. مرد گفت: ولی من بیشتر روزها تو را در حال غذا خوردن دیده ام. سلمان

1- . الطرف: 13 و 11

گفت: این گونه که تو فکر می کنی نیست. من سه روز از هر ماه را روزه می گیرم و ماه شعبان را به ماه رمضان وصل می کنم. با این عمل گویا همه سال را روزه بوده‌ام. مگر نه اینکه خداوند متعال فرموده است: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(1)

{هرکس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت} مرد گفت: با آن که تو بیشتر شب را می خوابی پس چرا می گویی که شب زنده داری؟ سلمان گفت: این گونه که تو فکر می کنی نیست. دوستم پیامبر فرمود: هر کسی با طهارت بخوابد مثل آن است که تمام شب را به عبادت گذرانده است و من هرگز بی طهارت نخوابیدم. مرد گفت: آیا ادعا می کنی که هر روز یک ختم قرآن می کنی؟ و حال آنکه خیلی از اوقات ساکت هستی. سلمان گفت: اشتباه کردی. از پیامبر شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: ای علی! تو در میان امت من مثل سوره قل هو الله احد هستی. هر که یک بار آن را بخواند مثل آن است که یک ثلث قرآن را خوانده است و هر که دوبار آن را بخواند مثل آن است که دو ثلث قرآن را خوانده و هر که سه بار آن را بخواند یک ختم قرآن کرده است. همچنین هر کس تو را تنها با زبان دوست بدارد یک ثلث ایمانش کامل شده و هر کس با دل و زبانش دوست بدارد ثلث ایمانش کامل شده و هر کس با دل و زبان تو را دوست بدارد و با دستش هم یاریت کند تمام ایمان را به دست آورده است. یا علی! سوگند به خدایی که مرا به حق آفرید اگر اهل زمین همانند اهل آسمان تو را دوست داشتند حتی یک نفر هم در آتش دوزخ عذاب نمی دید. ای مرد! من «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » را روزی سه بار قرائت می کنم. و طبق این دلایل آنچه گفتم درست است. آن مرد بلند شد و گویی سنگ در دهانش کرده‌اند - دیگر چیزی نگفت -.(2)

3. امالی صدوق: ابوذر، جندب بن جناده، رضی الله عنه نقل کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: برای علی علیه السلام سه جمله است که هر یک از آن سه جمله نزد من از دنیا و آنچه که در آن است دوست داشتنی تر است. از ایشان شنیدم که می فرمود: خدایا او را یاری کن و از او یاری بخواه. خدایا

1- . انعام / 160
2- . امالی الصدوق: 22 و 21

او را پیروز گردان و با او پیروز شو. او بنده تو و برادر پیامبر توست. سپس ابوذر رحمه الله گفت: به دوستی، برادری و ولایت علی علیه السلام شهادت می دهم. کریزه بن صالح گفت: سلمان فارسی، مقداد، عمار، جابر بن عبدالله انصاری، ابوالهیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت ملقّب به ذوالشّهادتین، ابوأیوب صاحب خانه رسول خدا و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص ملقّب به مرقال که همگی از بزرگ ترین صحابه رسول خدا بودند مانند ابوذر برای علی علیه السلام شهادت دارند.(1)

4. امالی صدوق: از علی علیه السلام پرسیده شد: در مورد ابوذر غفاری چیزی به ما بگو. فرمود: علم را به طور تمام و کمال آموخت، سپس درِ آن را با طنابی محکم بست. در مورد حذیفه از علی علیه السلام پرسیدند. فرمود: نام منافقین را میداند. گفتند: در مورد عمّار بن یاسر چیزی بگو. فرمود: او مؤمن است و تا سر استخوآنهای بدنش از ایمان پر شده است. فراموش کار است اما هرگاه چیزی به او یادآوری شود آن را به یاد می آورد. در مورد عبدالله بن مسعود از ایشان پرسیدند: فرمود: قرآن را قرائت کرد و نزد آن فرود آمد. در مورد سلمان فارسی پرسیدند: علی علیه السلام فرمود: او علم اول و آخر را درک کرد و دریایی است که آبش کم نمی شود و او از ما اهل بیت است. گفتند: ای امیرالمؤمنین! در مورد خودت سخن بگو. فرمود: چنان بودم که هرگاه چیزی درخواست میکردم به من داده میشد و هرگاه سکوت میکردم برای من سخن آغاز میشد.(2)

توضیح: أوکی القربه: در مشک را بست. جوهری گفته است: المشاش: سر نرم استخوان که جویده می شود. در النهایه آمده است: حدیث دیگری از او روایت شده است: ملیء عمار ایماناً إلی مشاشه: وجود عمار تا سر استخوآنهایش از ایمان پر شده بود. فنزل عنده: یعنی نزد قرآن و از آن تجاوز نکرده است. در برخی از نسخه ها به جای فنزل عنده، فبرک عنده آمده است از بروک الناقه: یعنی شتر بر زانوان نشست. گویا اشاره به این دارد که او به اهل بیت علیه السلام توسل نمی جوید و

ص: 444

1- . امالی الصدوق: 33 و 32
2- . امالی الصدوق: 152

احتمال دارد در نزل عنده، ضمیر نزل به قرآن و ضمیر عنده به ابن مسعود برگردد و این به این مسأله اشاره دارد که وی از کاتبابن قرآن است.

5. امالی صدوق: حبّه العرنیّ نقل کرده که عبدالله بن عمر دو مرد را دید که در مورد سر عمار با هم مخاصمه می کردند. یکی از آنها می گفت: من او را کشتم و دیگری می گفت: من این کار را کردم. ابن عمر گفت: آن دو با هم بر سر این موضوع که کدام یک اول وارد جهنم شوند با هم مخاصمه می کنند. سپس گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: کسی که او را میکشد و سلاح او را به غارت میبرد جایگاهش آتش است. این سخن پیامبر به گوش معاویه لعنه الله علیه رسید و گفت: ما او را نکشتیم؛ کسی که او را آورد (به جنگ فرستاد) کشته است.

شیخ ابو جعفر بن بابویه أدام الله عزّه گفت: بر اساس این حرف معاویه، پیامبر باید قاتل حمزه رضی الله عنه و دیگر شهدایی که با او بودند باشد؛ زیرا این پیامبر بود که آنها را به جنگ برد !.(1)

روضه الواعظین: حدیث مرسلی نظیر این حدیث روایت شده است.(2)

6. امالی صدوق: بلال بن یحیی العبسی روایت کرده است زمانی که عمار رضی الله عنه کشته شد نزد حذیفه آمدند و گفتند: ای ابوعبدالله ! این مرد کشته شده و مردم در مورد او اختلاف دارند نظر شما چیست؟ گفت: هرگاه آمدید مرا بنشانید. گفت: او را بر سینه مردی از آن جمع تکیه دادند. سپس گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: ابوالیقظان (عمار) بر فطرت [و دین الهی] است - این را سه بار تکرار فرمود - تا اینکه بمیرد.(3)

روضه الواعظین: حدیث مرسلی نظیر این حدیث نقل شده است.(4)

7. امالی صدوق: عایشه گفته: رسول خدا فرمود: عمار برای انتخاب دو امر مخیر نشد مگر اینکه سخت ترین آن دو را بر گزید.(5)

1- . امالی الصدوق: 243

2- . روضه الواعظین: 245

3- . امالی الصدوق: 243

4- . روضه الواعظین: 245
5- . امالی الصدوق: 243

روضه الواعظین: حدیث مرسلی نظیر این حدیث نقل شده است.(1)

8. عیون أخبار الرضا: امام جواد علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش فرمود: سلمان ابوذر را به خانه اش دعوت کرد و دو قرص نان بر سفره جلوی او گذاشت. ابوذر دو قرص نان را برداشت و به زیر و رو کردن آن پرداخت. سلمان به ابوذر گفت: چرا دو قرص نان را زیر و رو می کنی؟ ابوذر گفت: ترسیدم که کاملاً پخته نشده باشد. سلمان به شدت خشمگین شد و گفت: چه چیزی تو را به این جرأت و جسارت واداشته است. به خدا سوگند آب زیر عرش در این نان موثر بوده، فرشتگان برای آن، باد را به حرکت درآورده و باد ابر را جابه جا نموده و ابر بر زمین باران ریخته و رعد و برق و ملائکه فعالیت کرده تا آن را در جای خود قرار داده اند و زمین و چوب و آهن و چارپایان و آتش و هیزم و نمک و آنچه که قابل شمردن نیست در کار بوده است (تا این قرص نان سر این سفره قرار گرفته) چگونه می توانی به شکر این همه نعمت برخیزی؟ ابوذر گفت: به پیشگاه خدا توبه می کنم و از آنچه پیش آمده طلب مغفرت می کنم و از اینکه باعث ناراحتی تو شدم از تو پوزش می خواهم. حضرت فرمود: روزی سلمان ابوذر را به مهمانی دعوت کرد. تکه نانی خشک را از کیسه چرمی بیرون آورد و با آب کوزه به آن تکه نان، رطوبت داد (تا نرم شود) ابوذر گفت: اگر در کنار این نان نمکی بود چه قدر این نان بهتر می شد. سلمان از جای برخاست و از خانه بیرون رفت و کوزه اش را در برابر مقداری نمک به گرو گذاشت و به نزد ابوذر بازگشت تا نان را با نمک بخورد. ابوذر نمک را به نان می پاشید و می خورد و میگفت: خدا را شکر و سپاس که این قناعت را نصیب ما فرمود: سلمان گفت: اگر قناعتی در کار بود کوزه ما به گرو نمی رفت.(2)

امالی صدوق: نظیر این حدیث را تا جمله «مما کرهت»(از اینکه باعث ناراحتی تو شدم) آورده است.(3)

1- . روضه الواعظین: 245
2- . عیون اخبار الرضا: 216 و 215
3- . امالی الصدوق: 266 و 265

9. امالی صدوق: زرّ بن حبیش گفت: علی علیه السلام در حالی که بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود عبور کرد. سلمان در میان جمعیتی بود. سلمان به آن جمع گفت: چرا از جای خود بر نمی خیزید؟ چرا دامن علی را نمی گیرید؟ و چرا از او نمی پرسید؟ سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد غیر از علی کس دیگری نیست که بتواند شما را از سیره پیغمبر با خبر سازد و این تنها علی است که در سراسر زمین، عالِم و ربانی - تربیت کننده سالکان - زمین است و زمین به او آرام میگیرد. اگر علی را از دست بدهید به یقین - کانون - علم و دانش را گم میکنید و کار مردم را زشت میشمارید.

توضیح: أنکرتم الناس: یعنی اعمال آنها را عیب میدانید و از آنان چیزهایی را میبینید که زشت میشمارید.(1)

10. قرب الإسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی مرا به محبت چهار شخص امر کرد. گفتند: ای رسول الله آنها چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی بن أبی طالب یکی از آنهاست. سپس سکوت کردند. بار دیگر فرمود: خداوند تبارک و تعالی مرا به محبت چهار شخص امر نمود. گفتند: ای رسول الله ! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی بن ابی طالب، مقداد بن أسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی.(2)

11. قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی»(3)

{بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان} حضرت در مقابل مردم ایستاد و فرمود: ای مردم ! خدا بر عهده شما چیزی را برای من (به عنون اجر رسالتم) قرار داده و واجب کرده آیا حاضرید آن را ادا کنید و بپردازید؟ گفت: هیچ کس از میان آنها پاسخی نداد. پیامبر هم منصرف شد و رفت. روز بعد هم این مسأله تکرار شد. ولی باز پیامبر از کسی جوابی نشنید. روز سوم هم همین طور تا این که

1- . امالی الصدوق: 327

2- . قرب الاسناد: 27
3- . شوری / 23

پیامبر فرمود: ای مردم! این چیزی که از شما خواسته شده (به عنوان اجر من) طلا و نقره یا خوردنی و آشامیدنی نیست. گفتند: پس بفرمایید آن چیست؟ پیامبر فرمود: خدای تبارک و تعالی این آیه را بر من نازل کرده است. «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی» گفتند: اگر این است حاضریم ادا کنیم. در ادامه امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم کسی به این وعده وفا نکرد جز هفت نفر: سلمان، أبوذر، عمار، مقداد بن اسود کندیّ، جابر بن عبدالله انصاری و یک غلام آزاد شده پیامبر معروف به ثبیت و زید بن أرقم.(1)

12. الاختصاص: نظیر این حدیث را روایت کرده است.(2)

13. تفسیر علی بن ابراهیم: امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا»(3)

{و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند (و) خشنودی او را می خواهند شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنها بر مگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی. } فرمود: این آیه در مورد سلمان فارسی نازل شده است. سلمان فارسی جامه ای داشت که غذایش را در آن می گذاشت. آن جامه لحاف و عبایش نیز بود و از جنس پشم بود. روزی عیینه بن حصن بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که سلمان نزد پیامبر نشسته بود. عیینه از بوی جامه سلمان اذیت شد. روز بسیار گرمی بود و سلمان در آن لباس عرق کرده بود. عیینه به رسول خدا گفت: هرگاه ما بر تو وارد می شویم او را از اینجا بیرون ببر و از خودت دور کن. هرگاه ما بیرون رفتیم هر کس که میخواهی به اینجا وارد کن. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا»(4)

{و از آن کس که قلبش را

1- . قرب الاسناد: 38
2- . الاختصاص: 63
3- . کهف / 28
4- . کهف / 28

از یاد خود غافل ساخته ایم اطاعت مکن } منظور از او عیینه بن حصن بن حذیفه بن بدر فزاری است.(1)

14. تفسیر علی بن ابراهیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ * الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ * أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ»(2)

{مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکّل می کنند. آنها همان کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند.آنان هستند که حقاً مؤمنند و برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود. } این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، سلمان و مقداد نازل شده است.(3)

15. تفسیر علی بن ابراهیم: «لَقَد تَّابَ الله عَلَی النَّبِیِّ وَالْمُهَاجِرِینَ وَالأَنصَارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی سَاعَهِ الْعُسْرَهِ»(4)

{به یقین، خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند ببخشود } امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در مورد ابوذر، ابوخیثمه و عمرو بن وهب نازل شده است که در غزوه تبوک از پیامبر عقب افتادند سپس خود را به پیامبر رساندند.(5)

16. تفسیر علی بن ابراهیم: «مَن کَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إیمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِیمَانِ»(6)

{هرکس پس از ایمان آورن خود به خدا کفر ورزد[عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده [ولی] قلبش به ایمان اطمینان دارد } منظور آیه عمّار بن یاسر است که قریش در مکّه با آتش به آزار و اذیت او اقدام کردند تا آنچه که آنها می خواستند به زبان آورد. در حالی که قلبش به ایمان اقرار

1- . تفسیر قمی: 396 و 395
2- . انفال / 4-2
3- . تفسیر قمی: 236
4- . توبه / 117
5- . تفسیر قمی: 273
6- . نحل / 106

می کرد. علی بن ابراهیم گفت: سپس در مورد عمار این آیه نازل شد: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَاهَدُواْ وَصَبَرُواْ إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ»(1)

{با این حال، پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از (آن همه) زجر کشیدن هجرت کرده و سپس جهاد نمودند و صبر پیشه ساختند پروردگارت (نسبت به آنان) بعد از آنان (همه مصایب) قطعاً آمرزنده و مهربان است. }(2)

17. تفسیر علي بن ابراهيم: امام صادق عليه السلام در مورد آيه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا»(3)

{بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند باغ های فردوس جایگاه پذیرایی آنان است } فرمود: این آیه در مورد أبوذر، مقداد، سلمان فارسی و عمار یاسر نازل شده است که خداوند برای آنها باغ های فردوس را جایگاه پذیرایی آنها قرار داده است: نزلاً: یعنی منزل و مأوی. (4)

ادامه روایت.

18. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خداوند مرا به محبت چهار نفر امر نمود. گفتیم: ای رسول خدا آنها چه کسانی هستند؟ آنها را برای ما نام ببر. پس فرمود: علی که یکی از آنهاست و سلمان، ابوذر و مقداد. مرا به محبت آنها سفارش کرد و به من خبر داد که خداوند نیز آنها را دوست دارد.(5)

19. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خداوند عزّوجلّ مرا به دوستی چهار نفر از اصحاب امر کرده است و به من خبر داد که خداوند (نیز) آنها را دوست دارد. گفتم: ای رسول خدا ! آنها کیستند؟ هر یک از ما دوست داریم جزء آنان باشیم. پیامبر فرمود: آگاه باشید علی از آنهاست. سپس سکوت کرد. سپس فرمود: آگاه باشید علی از آنهاست. دوباره سکوت کرد. آن گاه

1- . نحل / 110
2- . تفسیر قمی : 366
3- . کهف / 107
4- . تفسیر قمی: 407
5- . خصال 1: 121

فرمود: به راستی علی از آنهاست و سه نفر دیگر ابوذر و سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی هستند.(1)

مجالس مفید: نظیر این حدیث را روایت کرده است.(2)

20. مؤلف: ابن عبدالبر در الاستیعاب از سلیمان و عبدالله پسران بریده نقل کرده است که گفتند: پدرمان برای ما این حدیث را روایت کرد که رسول الله فرمود: به راستی خداوند مرا به صحبت چهار نفر از اصحابم امر کرد و به من خبر داد که آنها را دوست دارد. پس کسی از پیامبر پرسید: یا رسول الله آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، مقداد، سلمان و ابوذر.(3)

21. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: عمار بن یاسر(در جنگ صفین) گفت: زیر همین پرچم در رکاب رسول خدا و خاندانش سه بار جنگیده‌ام و به خدا قسم این چهارمین بار است. به خدا سوگند اگر آن قدر شمشیر بر ما بزنند که ما را تا نخلستان هجر(شهری است در یمن) عقب برانند بدون شک مطمئن هستیم که ما بر حقیم و آنان بر باطل. ادامه خبر.(4)

22. الخصال: امام رضا علیه السلام از امیرالمؤمنین نقل کرد که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! بهشت مشتاق دیدار تو، عمار، سلمان، ابوذر و مقداد است.(5)

23. الخصال: علی بن أبی طالب علیه السلام فرمود: سبقت گیرندگان پنج نفر هستند: من از میان عرب ها، سلمان از فارس، صهیب از سرزمین روم، بلال از سرزمین حبشه و خبّاب از نبط - قبطیان -.(6)(7)

-1 . خصال 1: 121
-2 . مجالس المفید 2: 56
-3 . الاستیعاب 2: 56
-4 . خصال 1: 133 و 132
-5 . خصال 1: 145
-6 . خصال 1: 150

7- [7]. ظاهرا مراد تنها اولین گروندگان به اسلام از هر ملیتی باشد. چرا که در روایات اهل بیت صهیب از زمره دشمنان اهل بیت دانسته شده است.(مترجم)

توضیح: خبّاب به فتح خاء و تشدید باء فرزند أرتّ به فتح همزه و راء و تشدید تاء است. ابن عبدالبر و غیره گفته اند: او یکی از بزرگان مهاجرین نخستین بود که در جنگ بدر و جنگ های دیگر با رسول الله حضور یافت. او از اولین کسانی است که به اسلام گروید و در راه خدا شکنجه دید و بر دینش استوار ماند. به کوفه آمد و در سال 37 پس از اینکه با علی علیه السلام در جنگ صفین و نهروان شرکت کرد وفات یافت و علی علیه السلام بر پیکر او نماز خواند. و زمانی که در گذشت 63 سال داشت. برخی گفتهاند: سن او بیشتر از شصت و سه سال بوده است. از شعبی نقل شده که عمر از خباب در مورد شکنجه هایی که از سوی مشرکین دیده بود پرسید: خباب گفت: به کمرم نگاه کن. پس عمر نگاهی به کمر او انداخت و گفت: تا امروز کمر کسی را این گونه ندیدهام. خباب گفت: برایم آتشی افروخته شد و مرا به طرف آتش کشیدند و چیزی جز چربی کمرم آن را خاموش نکرد.(1)

24. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دوست داشتن مؤمنینی که سنت خدا و رسول خدا را تغییر ندادهاند واجب است. کسانی مثل سلمان فارسی، ابوذرغفاری، مقداد بن اسود کندی، عماربن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن یمان، أبی الهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبدالله بن صامت، عباده بن صامت، خزیمه بن ثابت که لقب ذی الشهادتین داشت، ابی سعید خدری و همه کسانی که به راه آنها بروند و مثل آنان رفتار کنند.

25. عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام در مکتوبی که در مورد شرایع دین برای مأمون نوشته است حدیثی شبیه به این حدیث آورده است.

26. الخصال: علی علیه السلام فرمود: زمین به خاطر هفت نفر خلق شده است. مردم به برکت آنها روزی داده می شوند. به برکت آنها باران دریافت میکنند و به برکت آنها مورد نصرت و عنایت خداوند قرار میگیرند. آنان ابوذر غفاری، سلمان، مقداد، عمار، حذیفه و عبدالله بن مسعود هستند. علی علیه السلام فرمود: و من امام آنان هستم. این گروه کسانی هستند که بر فاطمه سلام الله علیها نماز گزاردند.

1- . الاستيعاب 1: 424 و 423

شیخ صدوق در توضیح این حدیث مینویسد: منظور این نیست که خلقت زمین از اول پیدایش تا آخر آن به خاطر این گروه بوده است. بلکه منظور این است که خیر و برکت زمین درآن وقت به خاطر افرادی بوده که برای نماز خواندن بر حضرت زهرا علیهما السلام حضور یافته بودند و این «خلق تقدیری» است نه «خلق تکوینی».(1)

27. عیون أخبارالرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خداوند مرا به محبت چهار نفر امر نمود: علی، سلمان، ابوذر و مقداد بن أسود.(2)

صحیفه الرضا علیه السلام: نظیر این حدیث نقل شده است.(3)

28. عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل کرد که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.(4)

29. عیون أخبار الرضا: با همین سند از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: عمار توسط گروه یاغی کشته میشود.(5)

30. عیون أخبار الرضا: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمار بر مدار حق می گردد تا اینکه بین دو گروه کشته می شود: یکی از این دو گروه از راه و سنت من تبعیت می کنند و گروه دیگر مارقین از دین هستند که از دین خارج شده اند.(6)

31. امالی طوسی: راوی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: علی و سلمان محدَّث بودند. راوی گفت: به امام گفتم: نشانه محدّث بودن چیست؟ فرمود: محدّث کسی است که فرشتهای نزد او میآید و به قلب او فلان چیز و فلان چیز را یادآور میشود.(7)

1- . خصال 2: 12
2- . عیون أخبار الرضا: 200
3- . صحیفه الرضا: 31
4- . عیون اخبار الرضا: 224

5- . عيون اخبار الرضا: 223
6- . عيون اخبار الرضا: 225
7- . امالی ابن الشيخ: 260

32. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ»(1)

{و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار} آنها بزرگانی چون ابوذر، مقداد، سلمان و عمار هستند و هر کس که ایمان بیاورد و ولایت امیرالمؤمنین را تصدیق کند و بر آن ثابت قدم باشد.(2)

33. امالی طوسی: راوی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه بسیار از شما می شنوم که سلمان فارسی را یاد می کنید. فرمود: نگو سلمان فارسی بلکه بگو سلمان محمدی. آیا میدانی به چه دلیل زیاد از او یاد میکنم؟ عرض کردم: نه. فرمود به خاطر سه خصلت که در او بود: اول اینکه خواسته خود را فدای خواسته امیرالمؤمنین می کرد. دوم به خاطر محبتی که به فقرا داشت و آنان را به اهل ثروت و قدرت ترجیح می داد. سوم: به خاطر حبّ و علاقه او به علم و علما. همانا سلمان عبد صالح و یکتاپرست و مسلمان بود و از مشرکین نبود.(3)

34. تفسیر امام حسن عسکری، الاحتجاج: از ابومحمد عسکری منقول است که فرمود: چون عبدالله بن صوریا گفت: از میان ملائکه جبرئیل دشمن ماست، سلمان گفت: گواهی می دهم که هر کس دشمن جبرئیل است پس دشمن میکائیل است و هر دو آنها دشمنند با کسی که با آنها دشمنی کند و دوستند با کسی که آنها را دوست بدارد. پس حق تعالی مطابق با سخن سلمان رحمه الله این دو آیه را فرستاد: «قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ»(4)

{بگو: «کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است در حالی که مؤید (کتاب های آسمانی) پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. (بداند که) خدا یقیناً دشمن کافران است.} «قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ» جبرئیل دوستان خدا را علیه دشمنان خدا یاری رسانده و فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام را که ولی

ص: 454

1- . توبه / 100

2- . تفسیر قمی: سوره توبه
3- . امالی ابن الشیخ: 83
4- . بقره / 97

خداست از جانب خدا فرو فرستاده است. «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ» به راستی که جبرئیل این قرآن را نازل کرد «عَلَی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اَللّهِ» بر قلب تو به امر و اجازه خداوند «مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ» تصدیق کننده سایر کتاب های الهی «وَهُدًی» هدایت کننده به راه راست «وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ» بشارت دهنده است برای کسانی که به پیغمبری محمد صلّی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او ایمان آورده اند. اگر آنها بر دوستی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت بمیرند به حق و راستی دوستان خدایند. پس پیامبر فرمود: ای سلمان! به درستی که خداوند گفتار تو را تصدیق کرد و نظر تو را تأیید نمود. و به درستی که جبرئیل از جانب خداوند متعال به من خبر می دهد که ای محمد! سلمان و مقداد دو برادرند که در محبت تو و مودت علی برادر و وصی و برگزیده تو خالص اند. و این دو نفر در میان اصحاب تو مانند جبرئیل و میکائیل در میان ملائکه اند. سلمان و مقداد دشمن کسی هستند که با یکی از ایشان دشمن باشد و دوست کسی هستند که با ایشان دوست باشد و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دوست دارند و با کسی که دشمن محمد و علی باشد و یا با دشمنان ایشان دوستی کند دشمناند. اگر اهل زمین سلمان و مقداد را همانند ملائکه آسمانها و حجابها و کرسی و عرش به خاطر دوستی خالصانه شان با محمد صلّی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دوست داشتن دوستان محمد و دشمنی آنها با دشمنان محمد دوست داشته باشند هر آینه خدای متعال احدی از آنها را هرگز به هیچ گونه عذابی دچار نخواهد کرد.(1)

35. الاحتجاج: امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی به خاطر رها کردن جنگ با کسانی که از او پیش افتادند عذر آورد و فرمود: چون رسول خدا از دنیا رفت به امر غسل و تدوین رسول خدا پرداختم. سپس سوگند خوردم که جز به نماز و جمع قرآن نپردازم و چون از آن فارغ شدم دست فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفتم و به خانه های همه اهل بدر و آنهایی که در دین پیشگام بودند رفتم و آنها را به حق خود قسم دادم و از

1- . تفسیر العسکری: 186 و 185، الاحتجاج: 23

آنها طلب یاری نمودم و از میان آنها تنها چهار کس به من جواب دادند: سلمان، عمار، مقداد و أبوذر.(1)

36. الاحتجاج: سلیم بن قیس هلالی از سلمان نقل کرد که گفت: چون امیرالمؤمنین علیه السلام از غسل دادن و کفن کردن رسول خدا فارغ شد من، ابوذر، مقداد، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را داخل گردانید. او خود جلو ایستاد و ما در عقب او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم. و عایشه در اتاق بود و نمی دانست؛ زیرا جبرئیل چشم های او را گرفته بود تا ما را نبیند. سلمان بعد از بیعت ابوبکر و ماجرای آن گفت: چون شب فرا رسید علی علیه السلام فاطمه سلام الله علیها را بر استری سوار کرد و دست دو پسرش حسن و حسین را گرفت و به در خانه اهل بدر رفت و کسی از اهل بدر از مهاجرین و انصار نبود که علی علیه السلام به منزل او نرود و حقش را به او یادآور نشود و از او طلب یاری نکند. از میان همه آنها تنها بیست و چهار نفر با امام بیعت کردند. علی علیه السلام به ایشان امر کرد که چون بامداد شود سرهای خود را بتراشند و اسلحه خود را بردارند. پس با او بیعت بستند که تا کشته نشوند دست از یاری او بر ندارند. چون روز شد تنها چهار نفر از آنها به بیعت خود وفا کردند. به سلمان گفتم: آن چهار کس چه کسانی بودند؟ گفت: من، ابوذر، مقداد و زبیر بن عوام. سپس شب دوم دوباره علی علیه السلام نزد آنها آمد و آنها را سوگند داد. آنها گفتند: صبح زود نزد تو می آییم و کسی غیر از ما نیامد. و علی علیه السلام شب سوم نیز چنین کرد و چون روز شد غیر از ما کسی نیامد. زمانی که علی علیه السلام خیانت و بی وفایی آنها را دید در خانه اش نشست و به تألیف و جمع قرآن پرداخت. ادامه روایت.(2)

37. الاحتجاج: عبدالله بن عباس در احتجاج با معاویه گفت: با صاحب ما که نسبتش با پیامبر مانند نسبت هارون به موسی بود تنها سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر

1- . الاحتجاج: 101
2- . الاحتیاج: 53 و 52

باقی ماند. آن گاه زبیر نیز بازگشت و تنها این سه نفر ثابتقدم ماندند تا اینکه به دعوت حق لبیک گفتند. ادامه خبر.(1)

38. الاحتجاج: عبدالله بن کوّا از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد. علی علیه السلام فرمود: از کدام یک از صحابه میپرسی؟ آن مرد گفت: در مورد ابوذر غفاری. حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: آسمان سبز بر سخن گویی سایه نینداخته و زمین سخنگویی را بر خود حمل نکرده است که راستگوتر از ابوذر باشد. گفت: ای امیرالمؤمنین در مورد سلمان فارسی چه می گویی؟ آن حضرت فرمود که: به به! سلمان از اهل بیت است و کجا می توانید کسی مانند لقمان حکیم به غیر از او پیدا کنید؟ او علم اول و علم آخر را آموخته است. گفت: ای امیرالمؤمنین در مورد عمار بن یاسر چه می گویید؟ حضرت فرمود: او مردی است که خدا گوشت و خونش را بر آتش حرام کرد و آتش جهنم چیزی از گوشت و خون او را لمس نخواهد کرد. گفت: ای امیرالمؤمنین در مورد حذیفه بن یمان حضرت چه فرمود؟ حضرت فرمود: او مردی است که نام منافقان را می داند و اگر از حدود الهی از او سؤال کنید او را به آن عارف و دانا خواهید یافت. گفت: ای امیرالمؤمنین در مورد خود چه می گویید؟ حضرت فرمود: چنان بودم که هرگاه چیزی [از پیامبر] سوال میکردم به من داده میشد و هرگاه سکوت میکردم برای من سخن آغاز میشد.(2)

توضیح: در النهایه آمده است: در حدیث ما أظلت الخضراء ولا أقلّت الغبراء أصدق لهجه من أبی ذرّ: منظور از خضراء: آسمان و منظور از غبراء زمین است. و علت این نامگذاری رنگ آن دو است. منظور این است که او در نهایت راستگویی بود و به غایت رسیده آن بود؛ و آن را از باب وسعت دادن به کلام و از باب مجاز آورده است و تخصیص آن به غیر معصومین ظاهر است.

39. الاحتجاج: امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: گروهی به در خانه امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند: ما از شیعه امیرالمؤمنین هستیم. پس چند روز

1- . الاحتجاج: 155

2- . الاحتجاج: 139

آنها را منع نمود و رخصت ورود به آنها نداد. آن گاه که وارد شدند به آنها فرمود: شیعه امیرالمؤمنین فقط حسن، حسین، سلمان، أبوذر، مقداد، عمّار و محمد بن أبی بکر بودند که با اوامر حضرت امیرالمؤمنین هیچ مخالفتی نکردند.(1)

مؤلف: این حدیث به طور کامل در باب صفات شیعه خواهد آمد.

40. امالی طوسی: عمار بن یاسر رحمه الله هنگامی که به سوی جنگ صفین رفت، گفت: خداوندا اگر بدانم که رضای تو در آن است که خود را از بالای این کوه به زیر افکنم هر آینه این کار را خواهم کرد و اگر بدانم که رضای تو در آن است که آتشی برای خود برافروزم و خود را در آن بیاندازم قطعاً این کار را خواهم کرد. من با اهل شام پیکار نمی کنم مگر به خاطر رضای تو و امید دارم که مرا ناامید نگردانی و من خشنودی تو را می خواهم.(2)

41. علل الشرائع: روایت شده است که سلمان فارسی محدّث (به فتح دال) بود. از امام صادق علیه السلام در مورد آن سؤال شد و از ایشان پرسیدند: چه کسی برای او حدیث می گفت؟ فرمود: رسول خدا و امیرالمؤمنین. او تنها کسی بود که پیامبر صلّی الله علیه و آله و علی علیه السلام برای او حدیث می گفتند و محدث شد. زیرا رسول خدا و علی علیهما السلام اسراری از گنجینه علم خدا که دیگران تحمل شنیدن آن را نداشتند به سلمان می گفتند.(3)

توضیح: شاید این معنی را برای محدَّث، به خاطر ضعف عقل سؤال کننده آورده است یا آن که بخش اعظم حدیث وی به این گونه بوده است؛ پس این معنی با آنچه پیش از این گذشت و بعدا خواهد آمد در مورد سخن گفتن ملَک با سلمان در مواردی نادر منافات ندارد.

42. بصائر الدرجات: فضل بن عیسی هاشمی گفت: من و پدرم بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. پدرم به ایشان گفت: آیا این حدیث که سلمان مردی از ما اهل بیت است سخن رسول خدا است. ایشان پاسخ دادند: آری. پدرم گفت: یعنی از

1- . الاحتجاج: 234

2- . امالی ابن الشیخ: 111

3- . علل الشرائع: 72

فرزندان عبدالمطلب است. ایشان فرمود: از ما اهل بیت است. دوباره پدرم پرسید: یعنی از فرزندان ابی طالب است. ایشان فرمود: از ما اهل بیت است. پدرم به ایشان گفت: من معنی این سخن را نمیدانم. امام صادق علیه السلام فرمود: ای عیسی! این را بدان او از ما اهل بیت است. سپس با دست به سینه اش اشاره نمود. آن گاه فرمود: آن گونه که گمان می کنی نیست. خداوند طینت و سرشت ما را از علیّین آفریده و خلقت شیعیان ما را از پایینتر از آن قرار داده است. بنابراین شیعیان هم از ما هستند و سرشت دشمن ما را از سجّین آفریده و خلقت پیروان آنها را از عناصر پایینتر آن قرار داده است. پس پیروان آنها از آنها هستند و سلمان مقام بلندتری از لقمان دارد.(1)

43. کشف الیقین: انس بن مالک نقل کرد که رسول خدا فرمود: بهشت به چهار کس از امت من مشتاق است. ترسیدم که سؤال کنم ایشان کیستند. پس به نزد ابوبکر رفتم و گفتم: پیامبر فرمود: بهشت به چهار کس از امت من مشتاق است. تو از پیامبر سؤال کن که ایشان کیستند؟ ابوبکر گفت: می ترسم که من از ایشان نباشم و بنی تمیم مرا سرزنش کنند. پس نزد عمر رفتم و از او خواستم که از پیامبر سؤال کند. عمر گفت: می ترسم که از ایشان نباشم و بنو عدی مرا سرزنش کنند. پس به نزد عثمان رفتم و گفتم: تو از پیامبر سؤال کن. او نیز گفت: می ترسم که از ایشان نباشم و بنو امیه مرا سرزنش کنند. پس به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتم و آن حضرت در باغ خود آب می کشید. گفتم: رسول خدا فرمود: بهشت به چهار کس از امت من مشتاق است. از پیامبر سؤال کن که آنها چه کسانی هستند. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که سؤال می کنم. اگر از ایشان باشم خدا را حمد خواهم کرد و اگر از ایشان نباشم از خدا می خواهم که مرا در زمره آنها قرار دهد و آنها را دوست خواهم داشت. پس علی علیه السلام روانه شد و من نیز به همراه ایشان رفتم. و چون به خدمت رسول خدا رسیدیم سر مبارک آن حضرت در دامن دحیه الکلبی بود. چون دحیه علی علیه السلام را دید برخاست و بر او سلام کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! سر پسر عمویت را بگیر که تو از من سزاوارتری. چون رسول

1- . بصائر الدرجات: 6

خدا بیدار شد و سر خود را در دامان علی دید گفت: ای ابوالحسن! تو حتما برای خواستهای نزد ما آمده ای. علی گفت: پدر و مادرم فدای تو ای رسول الله. چون وارد شدم سر تو را در دامان دحیه کلبی دیدم. او برخاست و به من سلام کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! سر پسر عمویت را بگیر که تو به او از من سزاوارتری. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آیا او را شناختی؟ علی فرمود: او دحیه کلبی بود. رسول خدا فرمود: او جبرئیل بود. علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول الله. أنس به من خبر داد شما فرموده اید بهشت به چهار کس از امت من مشتاق است. آنها چه کسانی هستند؟ پیامبر با دست خود به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: به خدا قسم تو اول ایشانی، به خدا قسم تو اول ایشانی، به خدا قسم تو اول ایشانی. علی علیه السلام به پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد. آن سه نفر دیگر کیستند؟ رسول خدا فرمود: مقداد، سلمان و ابوذر.(1)

44. السرائر: مفضل گوید: بر امام صادق علیه السلام نام جماعتی را که بعد از پیامبر مرتد شدند - اصحاب رده - عرضه کردم. پس هر کس را که نام میبردم میفرمود: دور شو و نام آنها را نیاور. تا آن که نام حذیفه را گفتم، فرمود: دور شو و نام آنها را نیاور و نام ابن مسعود را گفتم، فرمود: دور شو و نام آنها را نیاور. سپس فرمود: اگر کسانی را می خواهی که هیچ شکی در آنها داخل نشده باشد این سه نفر هستند: ابوذر، سلمان و مقداد.(2)

توضیح: اعزب یعنی دور شو و نام آنها را نیاور. او از زمره آنها نیست. جوهری گفته است: عزب عنی فلان یعزِب و یعزُب یعنی دور و پنهان شد.

45. تفسیر العیاشی: حنّان بن سدیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد شدند جز سه نفر. گفتم: آن سه نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: مقداد، ابوذر و سلمان فارسی. سپس بعد از مدتی گروه اندکی متوجه شدند. پس فرمود: اینها بودند که آسیاب بر آنان چرخید(رکن یاران امیر مؤمنان بودند) و از بیعت امتناع کردند تا وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام را به

1- . الیقین فی إمره امیرالمؤمنین: 18 و 17

2- . السرائر: 468

اجبار آوردند، پس بیعت کرد و این سخن خداوند متعال است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِی اللّهُ الشَّاكِرِينَ»(1) {و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود بر می گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.}(2)

46. تفسیرالعیاشی: فضیل بن یسار از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: چون رسول خدااز دنیا رحلت نمود همه مردم مرتد شدند جز چهار نفر: علی، مقداد، سلمان و ابوذر. گفتم: عمار چه شد؟ حضرت فرمود: اگر کسانی را میخواهی که هیچ شکی در آنها وارد نشده باشد تنها این سه نفرند.(3)

47. تفسیر العیاشی: ابی جمیله از یکی از آن دو امام نقل کرد که پیامبر فرمود: خداوند به من وحی فرموده است که چهار نفر را دوست بدارم: علی، ابوذر، سلمان و مقداد. گفتم: آیا از بین این همه مردم کسی این موضوع(ولایت) را نمیدانست؟ فرمود: آری این سه نفر می دانستند. گفتم: این آیاتی که نازل شده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ»(4) {ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند} و «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنكُمْ»(5) {خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید} آیا کسی نبود بپرسد این آیه در مورد چه کسی نازل شده است؟ فرمود: از زمانی که برای ایشان آمد نپرسیدهاند.(6)

48. تفسیر الامام العسکری: صبح یک روز که مجلس رسول خدا مالامال از افراد بود فرمود: کدام یک از شما با جاه و عزت خود به برادر مؤمنش نفع بخشیده است. علی علیه السلام فرمود: من. پیامبر فرمود: چه کردی؟ علی علیه السلام فرمود:

1- . آل عمران / 144
2- . تفسیر عیاشی 1: 199
3- . تفسیر عیاشی 1: 199

4- . مائده / 55
5- . نساء / 59
6- . تفسیر عیاشی 1: 328

از کنار عمار بن یاسر عبور کردم و دیدم مردی یهودی به خاطر سی درهم که از عمار طلب داشت گریبان او را گرفته بود. عمار به من گفت: ای برادر رسول الله! این یهودی به این خاطر گریبان مرا گرفته است که به من آزار برساند و مرا به سبب محبتی که نسبت به شما اهل بیت دارم ذلیل گرداند. پس مرا به جاه و عزت خود از دست او خلاص گردان. چون خواستم با آن یهودی در مورد او سخن بگویم گفت: ای برادر رسول الله! من تو را در دل و دیده خود بزرگ تر از آن می دانم که برای من نزد این کافر شفاعت کنی و لیکن برای من نزد کسی که هیچ یک از خواسته های تو را رد نمی کند شفاعت کن. اگر تو از او بخواهی که همه گوشه های جهان را مانند گوشه های سفره گرداند به یقین این کار را خواهد کرد. پس از او بخواه که مرا بر ادای دین او یاری برساند و از قرض کردن مرا بی نیاز گرداند. من گفتم: خداوندا! آنچه مطلب اوست به او عطا کن. و بعد از این دعا به او گفتم: دست دراز کن و آنچه در پیش خود از سنگ و کلوخ بیابی بردار که برای تو طلای خالص خواهد شد. پس دست زد و سنگی برداشت که به وزن چند مَن بود و در دستش تبدیل به طلا گردید. پس به یهودی رو کرد و گفت: قرض تو چه قدر است؟ یهودی گفت: سی درهم. پرسید: قیمت آن به طلا چند است؟ یهودی گفت: سه دینار. در این وقت عمار گفت: خداوندا! به حق منزلت آن کس که به جاه و منزلت او این سنگ را طلا گردانیدی سوگند می دهم که این طلا را نرم گردانی که من به اندازه حق یهودی از آن جدا کنم. پس حق تعالی برای او آن را نرم گردانید و عمار به قدر سه مثقال از آن جدا کرد و به یهودی داد. سپس عمار به سوی باقی مانده طلا نگاه کرد و گفت: خداوندا! من شنیده ام که در قرآن فرمودهای: «کَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَیَطْغَی * أَن رَّآهُ اسْتَغْنَی»(1) {حقا که انسان سرکشی می کند همین که خود را بی نیاز پندارد} و من بی نیازی را که باعث طغیانم گردد نمی خواهم. پس خداوندا! به حق بزرگواری آن کسی که به منزلت او سنگ را به طلا تبدیل کردی این طلا را به سنگ برگردان. پس به سنگ تبدیل شد و عمار آن را از دست خود انداخت و گفت: ای برادر رسول الله! مرا از دنیا و آخرت

1- . علق / 6

همین که دوستدار و شیعه توام کافی است. پس رسول خدا فرمود: ملائکه هفت آسمان از گفتار او تعجب کردند و به مدح و ثنای او به سوی خدا صدا بلند کردند و صلوات و رحمت الهی از عرش خداوند پیاپی بر او نازل می شد. به عمار فرمود: ای اباالیقظان ! بشارت باد تو را که با علی در دیانت او برادری و از بزرگان اهل ولایت اویی و از آنهایی هستی که در محبت او کشته می شوند. گروه عصیانگر بر امام خود، تو را خواهند کشت و آخرین توشه تو از دنیا یک پیمانه شیر خواهد بود که بیاشامی و روح تو به ارواح محمد و آل او صلّی الله علیهم که نیکوترین خلق اند ملحق خواهد شد و تو از بهترین پیروان منی.(1)

49. تفسیر الامام العسکری: در روز احد به مسلمانان محنت ها و جراحت ها و کشته های بسیاری وارد شد. چند روز بعد از آن گروهی از یهود نزد حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر آمدند و به ایشان گفتند: آیا آن مصائبی که در روز احد به شما رسید ندیدید؟ جنگ محمد مثل پادشاهان گاهی غالب است و گاهی مغلوب. پس از دین او برگردید. حذیفه در جواب ایشان گفت: لعنت خدا بر شما باد. من با شما همنشینی نمی کنم و گوش به سخن شما نمی دهم. از شما بر جان و دین خود می ترسم و به همین سبب از شما گریزانم. و از پیش آنها برخاست و گریخت. ولی عمار بن یاسر از پیش آنها بلند نشد و به آنها گفت: محمد در روز بدر به اصحاب خود وعده ظفر و نصرت داد به شرطی که صبر نمایند. پس صبر پیشه کردند و پیروزی یافتند. و در روز احد نیز به آنها وعده پیروزی داد به شرط آنکه صبر نمایند و آنها ترسیدند و سستی ورزیدند و با پیامبر مخالفت کردند. پس مصائب و شکستی که به آنها رسید به این خاطر بود و اگر در این جنگ نیز اطاعت می کردند و صبر پیشه می ساختند و مخالفت نمی کردند البته پیروز می شدند. قوم یهود به عمار گفت: اگر تو با این پاهای باریکی که داری از محمد اطاعت می کردی محمد بر بزرگان قریش پیروزی می یافت. عمار گفت: بله سوگند به او که خدایی غیر او نیست و محمد را به حقیقت فرستاده است. محمّد مرا به فضل و حکمت نبوت خود و فضل برادر و وصی

1- . التفسیر المنسوب الی العسکری علیه السلام : 31 و 30

و بهترین جانشین خود و اطاعت کردن از نسل پاک و برگزیده خود آگاه کرده است و مرا به شفیع قرار دادن آنها در هنگام عارض شدن سختی ها و رخ نمودن حاجت ها امر نموده است و من در اطاعت از اوامر و دستورات او اعتقاد و باور پیدا کردم. حتی اگر مرا امر نماید که آسمانها را به سوی زمین فرود آورم یا زمین را به سوی آسمانها بالا برم به یقین با همین پاهای باریک به یاری پروردگار آن کار را انجام خواهم داد. یهود گفت: نه ای عمار! به خدا سوگند قدر و منزلت محمد نزد خدا و جایگاه تو نزد خدا و رسول خدا کمتر از آن است که گفتی. در میان آنها چهل منافق بودند. پس عمار از مجلس آنها بلند شد و گفت: بر شما حجت پروردگارم را کامل گردانیدم و شما را نصیحت نمودم لیکن شما از نصیحت کراهت دارید. پس به خدمت رسول خدا رفت. رسول خدا صلّی الله علیه و آله به او فرمود: ای عمار! خبر شما به من رسید. حذیفه به سبب حفظ دین خود از شیطان و دوستان او گریخت و او از بندگان شایسته خداست. اما تو ای عمار! از دین خدا دفاع کردی و خیرخواه محمد بودی. پس تو بهترین جهاد کننده در راه خدا هستی. رسول خدا و عمار در حال صحبت کردن با یکدیگر بودند که به ناگاه آن یهودیانی که با عمار مجادله کرده بودند حاضر شدند و گفتند: ای محمد! عمار که از صحابه توست ادعا میکند اگر تو به او امر کنی که آسمان را به سوی زمین آورد و زمین را به سوی آسمان برد پس به اطاعت از تو اعتقاد داشته و عزم بر امتثال امر تو را کند به یقین حق تعالی او را در این کار یاری خواهد نمود؛ و ما به کمتر از آنچه گفته قانعیم. اگر تو در دعوی پیغمبر خود صادقی ما به همین قانع می شویم که عمار با این ساق های باریک پاهایش این سنگ را از زمین بر دارد. در آن وقت پیامبر در بیرون مدینه بود و سنگی پیش روی حضرت بود که اگر دویست نفر جمع می شدند تا آن را حرکت دهند قادر به انجام این کار نبودند. پس آن یهودیان گفتند: ای محمد! اگر عمار بخواهد که این سنگ را بردارد آن را نمیتواند حرکت دهد و اگر خود را برای برداشتن آن به مشقت اندازد قطعاً ساق های پایش می شکند و بدنش از هم فرو می ریزد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ساق های عمار را حقیر مشمارید که آنها در میزان حسنات او، از کوه های ثور و ثبیر و حرا و ابوقیس بلکه از کل زمین و آنچه بر آن است سنگین تر

است. به راستی که خداوند به سبب صلوات فرستادن بر محمد و اهل بیت مطهر او آنچه سنگین تر از این سنگ است سبک گردانید و عرش را بر دوش هشت ملک (به سبب صلوات بر ایشان) سبک گرداند بعد از آن که تعداد زیادی از ملائکه که تعداد آنها را نمی توان بر شمرد نتوانستند آن را حمل کنند. سپس پیامبر به عمار فرمود: ای عمار! به اطاعت از من ایمان داشته باش و بگو: خداوندا به قدر و منزلت محمد و خاندان پاک او مرا قوی گردان تا خدا آنچه تو را به آن امر کرد بر تو آسان گرداند. چنانچه کالب بن یوحنا به حق آبروی ما اهل بیت از خداوند خواست و خداوند عبور کردن به تاخت از سطح دریا را سوار بر اسب بر او آسان گردانید. پس عمار آن را با ایمان و اعتقاد کامل گفت و آن صخره را بالای سرش بلند کرد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول الله. سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که تو را با حقیقت به پیغمبری فرستاده است که این سنگ سبکتر از خلال دندانی است که آن را در دستم می گیرم. آن گاه پیامبر فرمود: این سنگ را در هوا بیفکن و به قله آن کوه برسان. و به کوهی که یک فرسخ دور از ایشان بود اشاره کرد. چون عمار آن سنگ را انداخت آن سنگ در هوا بلند شد و بر قله آن کوه قرار گرفت. سپس رسول خدا به آن یهودیان گفت: آیا دیدید؟ گفتند: آری. باز رسول خدا فرمود: ای عمار! به قلّه آن کوه برو. در آنجا سنگی عظیم هست که چندین برابر این سنگ است. آن را بردار و به حضور من بیاور. چون عمار گام برداشت حق تعالی زمین را در زیر پای او در نوردید و در گام دوم به قله کوه رسید و آن صخره بزرگ را برداشت و در گام سوم به رسول خدا رسید. سپس رسول خدا به عمار فرمود: این سنگ را با قوت بر زمین بزن. یهودیان ترسیدند. عمار چنان سنگ را بر زمین زد که خرد شد و اجزای آن مانند غباری در هوا پراکنده شد. سپس رسول خدا به یهودیان فرمود: ای گروه یهود! ایمان بیاورید. شما آیات خدا را مشاهده کردید. پس برخی از ایشان ایمان آوردند و شقاوت بر بعضی از آنها غالب شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای گروه مسلمانان! آیا می دانید مثل این سنگ چیست؟ گفتند: نه یا رسول الله! پیامبر فرمود: سوگند به خداوندی که مرا به راستی فرستاده است که کسی از پیروان ما که گناهان و خطاهایش بزرگتر از همه کوه ها و زمین و آسمانها است به محض این که

توبه کند و ولایت ما اهل بیت را بر خود تازه نماید گناهان او را به سختی بر زمین می زند سخت تر از آن که عمار این سنگ را بر زمین زد و کسی که طاعات او مانند آسمانها و زمین و کوه ها و دریاها زیاد است به محض این که منکر ولایت ما اهل بیت شود طاعات او را سخت بر زمین میزند سخت تر از آنکه عمار این سنگ را بر زمین زد و طاعت های او مانند این سنگ از هم می پاشد. پس در آخرت وارد می شود در حالی که هیچ حسنه ای برای او نیست و گناهان او از کوه ها و زمین و آسمان بزرگتر است. پس در آخرت حساب او سخت و عقاب او دائم خواهد بود. گفت: چون عمار در خود آن قوت و نیرو را مشاهده نمود که با آن سنگ را به زمین زد و آن سنگ خُرد شد، سبکی و اشتیاق، او را فراگرفت و گفت: ای رسول الله ! به من اجازه بده تا با آن نیرویی که خداوند به من عطا کرده است با این یهودیان مجادله کنم و همه آنان را به قتل برسانم. پیامبر فرمود: ای عمار ! خداوند حق تعالی می فرماید: «فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ»(1)

{پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورید.} یعنی عذاب خود و فتح مکه و امور دیگری که وعده داده است بیاورد.(2)

توضیح: جوهری گفته است: راح فلان للمعروف یراح راحه: وقتی سبکی و اشتیاق او را فرابگیرد. راحت یده بکذا: سریع برای انجام آن کار حرکت کرد.

50. تفسیر الامام العسکری: در تفسیر این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»(3)

{و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد. و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.} امام فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ» یعنی طاعت خدا را انجام می دهد و مردم را به آن امر می کند و بر آزارهایی که می بیند صبر می نماید. پس او مانند کسی است که جانش را می فروشد و آن را در عوض کسب رضای خدا می دهد و بعد از کسب رضایت پروردگارش به سختی ها و آزارهایی که به او رسیده توجه نمی کند.

1- . بقره / 109

2- 2. التفسير المنسوب الى العسكرى عليه السلام: 215 - 213
3- . بقره / 207

«وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» و خداوند نسبت به همه بندگان رؤوف است. کسانی که طالب رضایت خدا هستند به همه آرزوهای خود و حتی علاوه بر آن به چیزی که فراتر از آرزوهایشان است نیز دست مییابند. کسانی که در دین او گناه کار هستند خداوند با آنها از سر نرمی و مهربانی رفتار می کند و آنها را به طاعت خویش فرا میخواند و توبهاش را دریغ نمیکند از کسی که میداند از گناهانش توبه خواهد کرد، توبهای که بخشش بزرگ خدا را برایش به ارمغان میآورد.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: این آیه در شأن بهترین اصحاب رسول خدا نازل شد که اهل مکه آنها را شکنجه کردند تا آنان را از دینشان برگردانند. از جمله آنها بلال، صهیب، خباب، عمار بن یاسر و پدر و مادر او بودند. ابوبکر بن أبی قحافه بلال را در مقابل دو غلام سیاهی که داشت خرید و بلال پس از آزادی به نزد پیامبر بازگشت. بلال به علی بن أبی طالب علیه السلام بیش از ابوبکر احترام گذاشت. پس فساد کنندگان گفتند: ای بلال ! کفران نعمت کردی و حق شناسی ننمودی و ترتیب احترام گذاشتن را رعایت نکردی. ابوبکر مولای توست و تو را خرید و آزاد کرد و از شکنجه رهایی بخشید و جان و مالت را به تو برگرداند، اما علی بن أبی طالب هیچ یک از این کارها را برای تو انجام نداد و تو او را بیشتر از ابوبکر احترام می گذاری. این کفران نعمت و نشناختن ترتیب فضل است که نسبت به او روا می داری. بلال گفت: آیا احترام به ابوبکر را بیشتر از احترام رسول خدا بر من واجب میدانی؟ گفتند: معاذالله. بلال گفت: این سخن شما مخالفت سخن اولتان است که می گفتید. اگر برای من جایز نیست که علی را بیشتر از ابوبکر احترام کنم به خاطر آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانده است، پس جایز نیست به رسول خدا بیشتر از ابوبکر احترام بگذارم چرا که ابوبکر مرا آزاد کرده است. آنها گفتند: رسول خدا و علی مساوی نیستند. زیرا که رسول خدا بهترین خلق خداست. بلال گفت: ابوبکر و علی هم با یکدیگر برابر نیستند. علی نیز خودِ بهترین خلق خداست؛ او نیز بعد از پیغمبر خدا بهترین خلق خدا و محبوب ترین آنها نزد خداست، زیرا هنگامی که مرغی برای رسول خدا آوردند که تناول کند دعا کردند که خداوندا ! بهترین خلق خود را نزد من بیاور (تا با من از این مرغ بخورد) و علی شبیه ترین خلق به رسول

خدا است زیرا پیامبر او را در دین خدا برادر خود قرار داد. آنچه شما از من توقع دارید ابوبکر از من انتظار ندارد، زیرا او از فضل علی که شما نسبت به آن بی اطلاعید آگاه است. یعنی میداند حق علی بر من بیشتر از حق اوست. زیرا که ابوبکر مرا از عذابی رهایی بخشیده است که اگر بر من تداوم مییافت و من بر آن صبر میکردم قطعاً به بهشت رهسپار می شدم و علی مرا از قید عذاب ابدی رهایی داده و به سبب دوستی او و برتری دادن او بر دیگران مستحق نعمت ابدی بهشت گردیدهام.

اما صهیب گفت: من پیرمردی هستم. از بودن من با شما به شما نفعی نمی رسد و از جدایی من از شما ضرری به شما نمی رسد؛ پس مال مرا بگیرید و مرا با دین خود رها کنید. آن کافران مال او را برداشتند و او را رها کردند. رسول خدا به او فرمود: ای صهیب مالت را که به آنها دادی چقدر بود؟ صهیب گفت: مال من هفت هزار درهم بود. پیامبر فرمود: آیا با رضایت خاطر خود آن مال را به آنها دادی؟ صعیب گفت: ای رسول الله! سوگند به آن خدایی که تو را به حق فرستاده است اگر تمام دنیا طلای سرخ بود (و من مالک آن بودم) همه را به عوض یک نظر انداختن به تو و یک نظر انداختن به برادر و وصی تو علی بن ابی طالب میدادم. رسول خدا فرمود: ای صهیب! خزانه داران بهشت را از شمارش مالی که خداوند حق تعالی به تو در عوض مال از دست رفتهات و اعتقادات عطا فرموده عاجز گردانیدهای و کسی جز خداوندی که خالق آنهاست نمیتواند آن را بشمارد.

خبّات بن أرتّ را در زنجیر گران بسته و غلی بر گردن او انداخته بودند. پس خداوند را به حق محمد و علی و خاندان پاکشان خواند و خداوند آن زنجیر را به اسبی تبدیل کرد که بر آن سوار شد و آن غلّ را شمشیری گردانید که حمایل خود ساخت و از محل آنها بیرون رفت. چون کافران آن معجزات را در مورد او مشاهده کردند احدی از آنها جرأت نکرد که نزدیک او بیاید و شمشیر از نیام درآورد. او گفت: هرکس می خواهد به من نزدیک شود، که من به حق محمد و علی صلی الله علیهما از خدا طلب یاری کرده ام و اگر (با این عقیده) شمشیر خود را بر کوه ابوقبیس فرود آورم بی تردید آن را به دو نیم خواهم کرد چه برسد به شما. پس به او نزدیک نشدند و او به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت.

ص: 468

یاسر (پدر) و مادر عمار در راه خدا شکنجه شدند و صبر کردند و در دین او به شهادت رسیدند. عمار، ابوجهل او را عذاب می کرد. حق تعالی انگشتر ابوجهل را در دست او به حدّی تنگ کرد تا اینکه او را بر زمین زد و او را خوار گردانید. همچنین پیراهن ابوجهل را بر او چنان سنگین کرد که حتی از زره های آهنی هم سنگین تر شد. ابوجهل به عمار گفت: مرا از آنچه در آن هستم خلاص گردان. زیرا این بلا فقط از کارهای عجیب دوست - صاحب - توست. پس انگشتر را از انگشت او و پیراهنش را از تنش درآورد و گفت: آن را بپوش و تو را نبینم که مکه را بر من تنگ سازی. آن گاه عمار به سوی پیامبر رفت. به او گفتند: چه علتی دارد که خبّاب با آن معجزاتی که بر او ظاهر شد نجات یافت و پدر و مادر تو تسلیم عذاب شدند تا این که کشته شدند؟ عمار گفت: این حکم آن خداوندی است که ابراهیم را از آتش نجات داد و یحیی و زکریا را به کشتن امتحان کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمار! تو از بزرگان فقها هستی. عمار گفت: ای رسول خدا! مرا از علم همین بس است که می دانم تو فرستاده پروردگار جهانیانی و سرور همه مردمانی؛ و اینکه برادرت علی وصی و خلیفه تو و بهترین جانشین توست و اینکه گفتار حق، گفتار تو و گفتار اوست و کردار حق، کردار تو و کردار اوست؛ و میدانم که خداوند عزوجل توفیق دوستی و موالات شما و دشمنی دشمنان شما را به من نداده است مگر آنکه خواسته است که مرا در دنیا و آخرت با شما همراه گرداند. پیامبر فرمود: ای عمار! راست گفتی. به درستی که خداوند متعال دین را به کمک تو حمایت می کند و بهانههای غافلان را با تو از بین میبرد و از عناد معاندان پرده بر میدارد آن گاه که گروه طغیان گر بر حقگرایان، تو را بکشند. سپس پیامبر فرمود: ای عمار! تو با علم، به این مسائل به این درجه از فضیلت رسیدهای. پس علم خود را زیاد کن تا فضیلتت افزون گردد. به راستی که هرگاه بنده در طلب علم بیرون رود خداوند عزّوجلّ از عرش، او را ندا میدهد: مرحبا به تو ای بنده من! آیا میدانی چه منزلتی را طلب می کنی؟ و هر درجهای را که قصد کنی شبیه ملائکه مقربین میشوی تا

قرین آنها گردی؟ به یقین تو را به خواسته ات می رسانم و حاجتت را برآورده می کنم.(1)

توضیح: البَدَن: یعنی زره های کوتاه.

51. مجالس مفید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: از جابر بن عبدالله بن حزام انصاری شنیدم که میگفت: اگر سلمان و ابوذر رحمهما الله زنده شوند و گروهی را که امروز دعوی محبت شما اهل بیت را می کنند ببینند قطعاً خواهند گفت: اینان دروغ گویانند و اگر این ادعا کنندگان محبت شما، سلمان و ابوذر و امثال ایشان را ببینند قطعاً خواهند گفت که ایشان دیوانگانند.(2)

52. روضه الواعظین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی بهشت به تو، عمار، سلمان، أبوذر و مقداد مشتاق است.

و امام صادق علیه السلام فرمود: ایمان ده درجه دارد: مقداد در درجه هشتم و ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم آن است.

ابن عباس گفت: سلمان فارسی رحمه الله را در خواب دیدم. به او گفتم: سلمان هستی؟ او گفت: بله سلمان هستم. گفتم: تو برده آزاد شده پیامبر نیستی؟ گفت: بله. ناگهان تاجی از یاقوت که با زیورآلات تزئین شده بود بر سرش دیدم. گفتم: ای سلمان! این جایگاه نیکویی است که خداوند عزّوجلّ به تو عطا کرده است؟ گفت: بله. به او گفتم: در بهشت بعد از ایمان به خدا و رسولش چه چیز بهتر است؟ سلمان گفت: در بهشت بعد از ایمان به خدا و رسولش چیزی بهتر از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و پیروی از او نیست. رسول خدا فرمود: اشتیاق بهشت به سلمان بیشتر از اشتیاق سلمان به بهشت است و عشق بهشت به سلمان از عشق سلمان به بهشت بیشتر است.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مهاجرین و انصار و دیگران بعد از وفات پیامبر نزد علی علیه السلام آمدند و به او گفتند: به خدا قسم تو امیرالمؤمنین و سزاوارترین مردم به رسول خدا هستی. دستت را بده تا با تو بیعت ببندیم. به خدا

1- . التفسير المنسوب الى العسكرى عليه السلام : 263 و 262
2- . مجالس المفيد: 125 و 124

سوگند در پیش تو به یقین جان خواهیم داد. علی علیه السلام فرمود: اگر راست می گویید فردا سرهایتان را بتراشید و به نزد من بیایید. پس علی علیه السلام، سلمان، مقداد و ابوذر سرهایشان را تراشیدند و دیگران سرهایشان را نتراشیدند و نرفتند. بعد از آن بار دیگر آمدند و به علی علیه السلام گفتند: به خدا سوگند تو امیرالمؤمنین و شایسته ترین مردم به پیامبر هستی. دستت را بده تا با تو بیعت ببندم و سوگند خوردند. علی علیه السلام فرمود: اگر راست می گویید فردا صبح سرهایتان را بتراشید و نزد من بیایید. و کسی جز آن سه نفر سرهایشان را نتراشیدند. گفتم: عمار از جمله آنها نبود گفت: نه. گفتم: پس عمار اهل آتش است. او گفت: عمار در رکاب علی علیه السلام پیکار کرده است.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا کند: حواریین محمدبن عبدالله رسول خدا کجایند که عهد را نشکستند و بر عهد و پیمان او ماندند؟ پس سلمان و مقداد و ابوذر بر می خیزند. سپس ندا دهند. حواریین علی بن ابی طالب و وصی محمد بن عبدالله رسول خدا کجایند؟ پس عمرو بن حمق خزاعی، محمد بن أبی بکر، میثم بن یحیی عمار برده آزاد شده بنی اسد و أویس قرنی بر میخیزند. مردی از امام محمد باقر علیه السلام پرسید که: در حق عمار چه میگویی؟ ایشان سه مرتبه فرمود: خدا عمار را رحمت کند. در رکاب امیرالمؤمنین جنگید و شهید شد. راوی گفت: پیش خود گفتم چه منزلتی از این بالاتر می تواند باشد؟ حضرت رو به من کرد و فرمود: گمان می کنی که او مثل آن سه نفر است؟ هیهات، هیهات. راوی گفت: عمار چه می دانست که در آن روز کشته خواهد شد؟ ایشان فرمود: چون در آن روز دید که آتش جنگ (لحظه به لحظه) شعله ورتر می شود و کشتگان زیاد می گردند، پس از صف خود جدا شد و به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا وقت کشته شدن من رسیده است؟ حضرت فرمود: به صف خود بازگرد. او سه مرتبه این سؤال را تکرار کرد و حضرت پاسخ داد: به صف خود برگرد. بار سوم حضرت به او فرمود: بله. پس به صف خود بازگشت در حالی که می گفت: امروز دوستان خود را که محمد و گروه اویند ملاقات می کنم.

روایت شده که عمار آن روز با خود مقداری شیر آورد و خندید و سپس گفت: رسول خدا به من فرمود: آخرین نوشیدنی که تو از این دنیا می نوشی مقداری شیر است.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بهشت به سه نفر مشتاق است. امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که آنها کیستند؟ پیامبر فرمود: تو از ایشانی و اول ایشانی و دیگری سلمان فارسی است به راستی که او تکبری ندارد و خیرخواه توست پس او را یار خود قرار ده و دیگری عمار بن یاسر است که با تو در جنگ های بسیاری حاضر خواهد شد و در هیچ جنگی حاضر نخواهد شد مگر آنکه خیر و نور و اجرش بسیار خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: در هر خانه ای به یقین نجیبی هست و نجیب ترین نجیبان از بدترین خاندانها محمد پسر ابوبکر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حذیفه بن یمان از برگزیدگان خداوند بخشاینده و آگاه ترین بندگان به حلال و حرام الهی بود. عمار بن یاسر از سبقت گیرندگان در اسلام و مقداد بن اسود از تلاش گران بود. برای هر امری انسان ماهری هست و فرد ماهر در قرآن عبدالله بن عباس است.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آسمان سایه نینداخته و زمین بر خود حمل نکرده است کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد. او تنها زندگی می کند و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود و تنها وارد بهشت می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بخواهد زهد و بی رغبتی عیسی به دنیا را ببیند باید به ابوذر بنگرد.(1)

53. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی نزد علی بن الحسین علیه السلام سخن از تقیه پیش آمد. آن حضرت فرمود: به خدا اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود می دانست به یقین او را می کشت. در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله میان آن دو برادری برقرار کرد. پس درباره سایر خلق چه میاندیشید؟ همانا علم

1- . روضه الواعظين: 246 - 240

علما، صعب و مستصعب است جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده کسی طاقت حمل آن را ندارد. سپس فرمود: سلمان از (این رو) از جمله علما شد و او مردی از ما اهل بیت است. به همین خاطر او را در ردیف علما آوردم.(1)

بصائرالدرجات: نظیر این روایت را نقل کرده است. فقط در آن حدیث به جای «به همین خاطر او را در ردیف علما آوردم» عبارت «به همین خاطر نسب او به منسوب به ما میباشد» را آورده است.(2)

توضیح: منظور از آنچه در قلب سلمان است یعنی مراتب شناخت خدا و رسول خدا و ائمه اطهار صلوات الله علیهم. اگر سلمان چیزی از آن معارف را نشان می داد به طور یقین ابوذر نمی توانست آن را تحمل کند و نسبت دروغ یا ارتداد یا علوم غریبه و نشانه های عجیب به او می داد و او را متهم به سحر و جادوگری می کرد و می کشت یا آن امور را برای مردم آشکار می کرد. در هر دو حالت باعث کشته شدن سلمان می شد. گفته شده است ضمیر مرفوع به علم بر می گردد و ضمیر منصوب به ابوذر یعنی آن علم ابوذر را می کشت و هلاک میکرد. یعنی عقل ابوذر قدرت تحمل آن را نداشت پس به خاطر آن کافر میشد یا قدرت پنهان کردن و حفظ آن راز را نداشت پس بر مردم آشکار می کرد و مردم او را می کشتند.

سید مرتضی رضی الله عنه در یکی از فوائد خود، آن گاه که در مورد این حدیث از او سؤال شد گفت: توفیق از خداست؛ پاسخ این است که این خبر اگر از اخبار آحاد باشد که علمی را ایجاب نمیکند و فایدهای بر آن مترتب نیست و ظاهری داشته باشد که با امور قطعی و یقینی منافات داشته باشد، اگر بتوان ظاهر آن را بر آنچه حق است تأویل میکنیم و گرنه باید این حدیث را کنار بگذاریم و باطل کنیم؛ و از آنجا که سلامت درون هر یک از سلمان و ابوذر و نیز پاکی سینه آنها نسبت به یکدیگر معلوم است و این که آن دو خائن در دین و منافق نبودند، با وجود چنین قطعیتی، اعتقاد به این مطلب جایز نیست که بگوییم رسول خدا شهادت میدهد

1- . اصول کافی 1: 401
2- . بصائرالدرجات: 8

به این که اگر یکی از آن دو به آنچه که در قلب دیگری بود اطلاع می یافت ریختن خون او را مباح میدانست و او را میکشت. از بهترین وجوهی که در تأویل این حدیث آمده این است که ضمیر هاء در قتله به مطّلِع بر میگردد نه به مطّلع علیه، گویا میخواهد بگوید اگر ابوذر از آنچه در قلب سلمان بود اطلاع مییافت و توافق و هماهنگی باطن او با ظاهر او و شدت اخلاصش به آن را میدانست اشتیاق، محبت، تمسک به دوستی او و یاری رساندنش به او بیشتر می شد و آن محبت و اشتیاق، ابوذر را می کشت؛ چنانچه گفته میشود فلانی فلانی را دوست دارد و محبتش به او زیاد میشود تا حدی که محبتش او را میکشد یا جانش را تلف میکند یا چیزی شبیه به این الفاظ. فایده این حدیث در واقع ستایش هر دوی آنهاست و اینکه پیامبر بین آن دو برادری برقرار کرد و باطن آن دو مثل ظاهرشان و سرّ آن دو در پاکی و صفای درونشان مثل آشکارشان است. (1)

سخن سید تمام شد. خداوند مقامش را فزونی بخشد، البته، اشکالی که در آن است پوشیده نیست. (2)

54. کافی: حمران بن أعین گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: جانم به فدایتان. چه قدر تعداد ما کم است؟! اگر برای خوردن یک گوسفند جمع شویم آن را تمام نمی کنیم. ایشان فرمود: آیا چیزی عجیب تر از آن به تو بگویم؟ همه مهاجران و انصار جز سه نفر رفتند (و عدد سه را با دستش نشان داد) حمران گفت: گفتم:

1- . غررالفوائد: 419 چاپ ایران

2- [2]. توجیهاتی که مؤلف برای حدیث ذکر نمود نیکوست. در هر صورت معنای حدیث هر چه باشد مسلما نمیتواند محملی برای متصوفه و عرفا باشد که در مقابل اعتراض مخالفانشان علیه مسائلی چون وحدت وجود دائما بدان پناه میبرند و گویند: شما وحدت وجود را کفر میدانید چون آنچه ما میدانیم نمیدانید! همانطور که اگر ابوذر آنچه را که در قلب سلمان بود میدانست او را کافر میدانست و میکشت! در جواب میگوییم: اولا شما در باب عقایدتان همه حرفهایتان را زدهاید و دیگر سرّی در قلبتان نمانده که کسی از آن اطلاع نداشته باشد. ثانیا آنچه در باب وحدت وجود یا جبر و ...گفته اید آشکارا با مکتب وحی و برهان مخالف است و مخالفان شما با دلیل و برهان آن را رد کردهاند نه اینکه چیزی را که نفهمیده باشند رد

کرده باشند. ثالثا اگر این منطق شما صحیح باشد تمام مکاتب و نحله های باطل می توانند با تمسک به این حدیث، کفریات خود را مشابه اسرار قلب سلمان بدانند! و دیگران را به نفهمی متهم کنند.(مترجم)

فدای شما گردم. در مورد عمّار چه می گویید؟ فرمود: خداوند عمار ابوالیقظان را رحمت کند. او بیعت بست و شهید شد. با خودم گفتم: چه چیز بهتر از شهادت است؟ به من نگاه کرد و فرمود: شاید گمان کنی او مثل آن سه نفر است؟ هیهات هیهات این چنین نیست.(1)

55. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول الله بین سلمان و ابوذر پیمان برادری بست و با ابوذر شرط کرد که در برابر سلمان نافرمانی نداشته باشد بلکه از او اطاعت کند.(2)

56. تفسیر فرات بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ»(3)

{مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند که پاداشی بی منت خواهند داشت} فرمود: آن مؤمنان سلمان فارسی، مقداد بن اسود، عمار، ابوذر و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستند که پاداشی بی منت دارند.(4)

57. تفسیر فرات بن ابراهیم: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زمین به خاطر هفت نفر خلق شده است. مردم به برکت آنها روزی داده می شوند و به برکت آنها باران دریافت می کنند و به خاطر آنها به مردم مهلت داده می شود. و آن هفت نفر: عبدالله بن مسعود، ابوذر، عمار، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، حذیفه و من امام آنها هفتمین آنها هستم. خداوند متعال فرمود: «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(5)

{از نعمت پروردگار خویش با مردم سخن گوی} آنها کسانی هستند که بر فاطمه زهراء علیهاالسلام نماز خواندند.(6)

58. کتاب اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا به محبت چهار کس امر نموده است. گفتند: یا رسول الله !

1- . اصول کافی 2: 245 و 244
2- . روضه الکافی: 162

3- . تین / 6
4- . تفسیر فرات: 207
5- . ضحی / 11
6- . تفسیر فرات: 215

آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی بن ابی طالب. سپس سکوت کردند. آن گاه فرمود: خداوند مرا به محبت چهار کس امر نموده است. گفتند: ای رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی بن ابی طالب. دوباره سکوت نمودند. آن گاه فرمود: خداوند مرا به محبت چهار کس امر کرده است. گفتند: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی بن أبی طالب، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی.(1)

59. کتاب اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان به اسم اعظم آگاهی دارد.(2)

رجال کشی: نظیر این حدیث را روایت کرده است.(3)

60. کتاب اختصاص: عیسی بن حمزه گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد حدیثی که برای آن چهار کس آمده است پرسیدم. فرمود: کدام حدیث؟ گفتم: آن چهار نفر که بهشت به آنها مشتاق است. فرمود: بله آن چهار نفر سلمان، ابوذر، مقداد و عمار هستند. گفتیم: کدام یک برترند؟ فرمود: سلمان. سپس سکوت کردند. آن گاه فرمود: سلمان علمی داشت که اگر ابوذر از آن آگاهی می یافت کافر می شد.(4)

61. کتاب اختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خداوند مرا امر نمود که چهار کس را دوست بدارم: علی، ابوذر، سلمان و مقداد. - مختصر حدیث -.(5)

62. کتاب اختصاص: ابن نباته گوید: از امیرالمؤمنین در مورد سلمان فارسی رحمه الله پرسیدم و گفتم: در مورد او چه می گویید: علی علیه السلام فرمود: من درباره کسی که از سرشت ما آفریده شده و روحش با روح ما آمیخته شده چه می توانم بگویم. خداوند تبارک و تعالی او را به آگاهی از آغاز و انجام علوم و ظاهر و باطن و رموز دانش ها مختصّ گردانیده است. به خدمت رسول خدا رسیدم در حالی

1- . اختصاص : 11
2- . رجال الکشی: 9
3- . رجال الکشی: 9

4- . اختصاص : 13 و 12
5- . اختصاص: 13 و 12

که سلمان نزد پیامبر نشسته بود. یک فرد بادیه نشین وارد شد و سلمان را از محضر آن حضرت دور کرد و خود به جای سلمان نشست. پیامبر به قدری خشمگین شد که چشمانش سرخ گردید و رگ آبی میان دو چشمانش آشکار شد. سپس فرمود: ای بادیه نشین! تو مردی را از جایش دور کردی که خداوند او را در آسمان و رسول خدا در زمین او را دوست دارند. ای بادیه نشین! تو مردی را دور می کنی که هرگاه جبرئیل نزد من می آید مرا امر می کند تا سلام خدا را به او برسانم. ای بادیه نشین! به راستی که سلمان از ماست. هر کس به او جفا کند به من جفا کرده است و هر کسی که او را بیازارد مرا آزرده است و هر کس او را دور کند مرا از خود دور کرده است و هر کس او را به خود نزدیک کند مرا به خود نزدیک کرده است. ای بادیه نشین! در مورد سلمان اشتباه نکن. خداوند به من امر کرده تا پیشاپیش، او را از علم مرگها و بلاها و نسب ها و فصل الخطاب آگاه سازم. علی علیه السلاَم فرمود: آن بادیه نشین گفت: یا رسول الله گمان نمی کردم که سلمان به این درجه که فرمودید رسیده باشد. مگر سلمان زرتشتی نبود و سپس مسلمان شد؟ پیامبر فرمود: ای بادیه نشین! من در باره سخن خدا با تو سخن میگویم و تو با من مجادله میکنی؟. سلمان مجوسی بود، ولی اظهار شرک می کرد و در باطن مؤمن و یکتاپرست بود. ای بادیه نشین! آیا این سخن خداوند متعال را نشنیدی که فرمود: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا»(1)

{ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند. سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند} آیا نشنیدی که خداوند عزّوجلّ فرمود: « وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا »(2) {آنچه

را فرستاده او به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت باز ایستید}. ای بادیه نشین! آنچه به تو میدهم بگیر و از شکرگزاران باش و از

1- . نساء/ 65
2- . حشر/ 7

منکرین نباش تا سزاوار عذاب نگردی. همواره مطیع رسول خدا باش تا در صف مؤمنان قرار بگیری.(1)

63. کتاب اختصاص: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد سلمان فارسی سؤال کردم. پیامبر فرمود: سلمان دریای علم است، دریایی که کسی نمیتواند آن را به پایان برساند. سلمان به داشتن علم اول و آخر مختصّ شده است. خدا با هر کس که با او دشمنی کند دشمن است و هر کس که او را دوست بدارد خدا نیز او را دوست دارد. گفتم: در مورد ابوذر چه می گویید؟ پیامبر فرمود: او از ماست. خداوند با هر کس که با او دشمنی کند دشمن است و هر کس که او را دوست بدارد خدا نیز دوستدار اوست. گفتم: در مورد مقداد چه می گویید؟ فرمود: او از ماست. خدا با هر کس که دشمن او باشد دشمن است و هر کس او را دوست بدارد خدا نیز دوستدار اوست. گفتم: در مورد عمار چه می گویید؟ فرمود: او از ماست. خدا با هرکس که دشمن او باشد دشمن است و هرکس او را دوست بدارد خدا نیز دوستدار اوست. جابر گفت: از خدمت پیامبر بیرون آمدم تا به آنها آنچه را که پیامبر گفته بود بشارت دهم. چون پشت کردم پیامبر مرا طلبید و فرمود که: ای جابر! نزد من بیا نزد من بیا. چون رفتم فرمود: تو نیز از مایی. خدا با کسی که با تو دشمنی کند دشمن است و کسی که تو را دوست دارد خدا نیز دوستدار اوست. گفتم: ای رسول الله! در حق علی بن ابی طالب علیه السلام چه می گویید؟ پیامبر فرمود: او جان من است. گفتم: در حق حسن و حسین چه می گویید: پیامبر فرمود: ایشان روح من هستند و فاطمه مادر ایشان دختر من است. هر چه او را بیازارد مایه آزار من و هر چه او را شاد کند مایه شادی من است. خدا را گواه می گیرم که من با هر کس که با آنها بجنگد می جنگم و با هر کس که با ایشان در صلح باشد من نیز در صلح هستم. ای جابر هرگاه بخواهی که خدا را فرا بخوانی و دعایت را مستجاب کند پس خدا را به نام ایشان بخوان که محبوب ترین نام ها نزد خداوند عزوجل است.(2)

1- . اختصاص: 221 و 222
2- . اختصاص: 222

64. کتاب اختصاص: گفته شده روزی سلمان بر مجلس پیامبر وارد شد. او را بسیار احترام کردند و بزرگ داشتند. به خاطر مسن بودن، احترام به او و جایگاه خاصی که نزد پیامبر و خاندانش داشت او را در صدر مجلس نشاندند. عمر وارد شد و او را دید و گفت: این مرد عجمی که بالاتر از اعراب نشسته کیست؟ پیامبر از منبر بالا رفت و چنین فرمود: همانا همه مردم از زمان آدم تا امروز مانند دندانه های شانه با هم مساویاند و هیچ عربی بر عجمی یا سرخ پوستی بر سیاه پوستی برتری ندارد جز به تقوا. سلمان دریایی بی پایان و گنجی تمام نشدنی است. سلمان از ما اهل بیت است. او سرچشمه گوارایی است که علم و حکمت از او سرازیر و برهان از سوی او می آید.(1)

توضیح: السلسل بر وزن جعفر: یعنی آب شیرین یا سرد. و بعید نیست این کلمه تصحیف سلمان باشد.

65. کتاب اختصاص: عدّه ای نزد امام صادق علیه السلام درباره (فضیلت) سلمان و جعفر طیّار علیهما السلام سخن به میان آوردند در حالی که امام صادق علیه السلام تکیه داده بودند. بعضی از حاضران مانند ابوبصیر، جعفر را بر سلمان برتری دادند و برخی گفتند: سلمان مجوسی بود سپس اسلام آورد. امام صادق علیه السلام ناراحت شد. ایستاد و فرمود: ای ابابصیر! خداوند او را پس از اینکه مجوسی بود از علویان قرار داد. پس از اینکه فارسی بود از قریشیان گردانید. صلوات خدا بر سلمان. به راستی که جعفر نزد خدا جایگاهی عظیم دارد. او همراه فرشتگان در بهشت پرواز می کند یا سخنی شبیه به این گفت.(2)

66. تفسیر علی بن ابراهیم: علی بن ابراهیم در مورد این سخن خداوند متعال: «وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»(3)

{کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند} گفت: این آیه در مورد أبوذر، سلمان، مقداد و عمار که عهد و پیمان را نشکستند

1- . اختصاص: 341
2- . اختصاص: 341
3- . محمد / 3

نازل شده است. «وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ»(1)

{و به آنچه بر محمد صلّی الله علیه و آله نازل آمده گرویده اند} یعنی بر ولایتی که خداوند نازل کرده ثابت قدم ماندند. «وَهُوَ الْحَقُّ»(2) {و آن حق} یعنی امیرالمؤمنین «مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»(3)

{از جانب پروردگارشان است. (خدا نیز) بدی هایشان را زدود و حال (و روز) شان را بهبود بخشید.}

67. رجال کشی: روزی نزد امام باقر علیه السلام نام سلمان فارسی آورده شد. امام فرمود: نگویید سلمان فارسی بلکه بگویید سلمان محمدی. او مردی از ما اهل بیت است.(4)

68. رجال کشی: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام و سلمان محدَّث بودند.(5)

69. رجال کشی: عبدالرحمان بن أعین گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: سلمان از مُتوسّمین - نشانه داران - بود.(6)

70. رجال کشی: امام صادق علیه السلام در حدیثی که در مورد محدَّث بودن سلمان روایت شده فرمود: او از سوی امامش مُحدَّث بود نه از پروردگارش. زیرا جز حجت خدا کس دیگری از خدا حدیث گفته نمیشود.(7)

توضیح: احتمال دارد - علاوه بر توجیهی که قبلا ذیل حدیثی در این باره گفتیم - مراد از آن نفی، نفی سخن گفتن خداوند بدون واسطه ملک باشد و همچنین احتمال دارد که هدف از آن نفی، نفی نوع خاصی از تحدیث باشد که مختص امام است و برای غیر او نیست.

1- . محمد / 3
2- . محمد / 3
3- . محمد / 3
4- . رجال الكشى: 8
5- . رجال الكشى: 10 و 9

6- . رجال الكشى: 10 و 9
7- . رجال الكشى: 10 و 9

71. رجال کشی: سلمان به خواستگاری دختر عمر رفت. اما عمر او را رد کرد و بعد از آن، عمر پشیمان شد و خواست به او دختر بدهد. سلمان گفت: فقط می خواستم بدانم تعصّب جاهلی از قلب تو بیرون رفته است یا همچنان به حال خود باقی است.(1)

72. رجال کشی: ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم علی علیه السلام و سلمان محدَّث بودند. گفتم: برایم این را توضیح دهید. فرمود: خداوند به سوی او فرشته ای را میفرستد و بر گوش او می کوبد که چنین و چنان(2).

73. رجال کشی: فضیل بن یسار گفت: به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: آن روایتی را که مردم از علی علیه السلام در مورد علم سلمان روایت کرده اند یعنی «سلمان علم اول و آخر را دریافته است» شما نیز روایت می کنید؟ فرمود: بله. آن گاه امام به من فرمود: آیا منظور این حدیث را می دانی؟ راوی گفت: گفتم: یعنی علم بنی اسرائیل و علم پیامبر. راوی گفت: امام فرمود: این طور نیست. بلکه منظور علم پیامبر و علم علی و امر پیامبر و امر علی علیهما السلام است.

74. رجال کشی: حسن بن منصور گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا سلمان محدَّث بود؟ ایشان فرمود: بله. گفتم: چه کسی برای او حدیث میگفت: ایشان فرمود: فرشتهای بزرگوار. گفتم: اگر سلمان به چنین مقام بلندی دست یافته پس مقام دوست او پیامبر چگونه است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: دنبال کار خود برو.(3)

75. خصال: عبدالعزیز قراطیسی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ایمان مانند نردبانی است که ده پله دارد و مؤمنین هر پله ای از آن را بعد از پله دیگر طی می کنند. پس کسی که در پله دوم است نباید به آن که در پله اول است بگوید: تو هیچ ایمانی نداری تا اینکه برسد به پله دهم. پس آن کسی را که از تو پایینتر است پایین نینداز که بالاتر از خود تو، تو را پایین میاندازد و اگر کسی را پایین تر

1- . رجال الکشی: 11 و 10
2- . رجال الکشی: 11 و 10

3- . رجال الكشى: 11 و 10

از خود دیدی با ملایمت او را بالا ببر و چیزی هم که طاقتش را ندارد بر او تحمیل نکن که با این کار او را می شکنی. زیرا هر کس مؤمنی را بشکند بر او واجب است که آن را جبران - بازسازی - کند. مقداد در پله هشتم، ابوذر در پله نهم و سلمان در پله دهم ایمان بود.(1)

خصال: ابن ولید از محمد بن حمّاد نظیر این حدیث را روایت کرده است.(2)

76. رجال کشی: سدیر گوید امام باقر علیه السلام فرمود: همه مردم پس از رحلت پیامبر مرتد شدند جز سه نفر. گفتم: آن سه نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی. سپس بعد از مدتی گروه اندکی متوجه شدند. پس فرمود: آنها بودند که آسیاب بر آنان چرخید و از بیعت امتناع کردند تا وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام را به اجبار آوردند، پس بیعت کرد. و این سخن خداوند عزّوجلّ است که فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»(3)

{و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود بر می گردید.}(4)

77. رجال کشی: علی بن أبی طالب علیه السلام فرمود: زمین گنجایش و تحمل عظمت هفت نفر را ندارد و به برکت آنها شما روزی می خورید و مددهای غیبی به شما می رسد و باران رحمت بر شما می بارد. سلمان فارسی، مقداد، ابوذر، عمار، حذیفه و امیرالمؤمنین علیه السلام. فرمود: و من امام آنان هستم و آنها همان کسانی هستند که بر فاطمه سلام الله علیها نماز گزاردند.(5)

78. رجال کشی: عبدالملک بن أعین از امام صادق علیه السلام پیوسته این سؤال را می پرسید: آیا همه مردم هلاک شدند (منحرف شدند)؟ تا اینکه امام فرمود:

1- . رجال الکشی: 13
2- . خصال 2: 60 و 59

3- . آل عمران / 144
4- . رجال الكشی: 4
5- . رجال الكشی: 4

ای پسر أعین! آری به خدا سوگند همه مردم هلاک شدند. گفتم: هر کس که در شرق و غرب بود؟ فرمود: راه گمراهی بر آنان گشوده شد. بله به خدا قسم همه مردم هلاک شدند جز سه نفر. بعد ابوساسان، عمار، شتیره، و ابوعمره به آنان ملحق شدند و جمع آنها به هفت نفر رسید.(1)

79. رجال کشی: ابی حمزه گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: زمانی که ابوذر، مقداد و سلمان از کنار امیرالمؤمنین علیه السلام عبور کردند در حالی که در گردن علی علیه السلام طنابی (از جنس طناب آل زریق یا طناب زریق که از محکم ترین طناب هاست) بسته بودند. ابوذر دستش را بر دست دیگرش زد و گفت: ای کاش شمشیرها بار دیگر به دست ما بیافتد تا آنها را به مجازات عملشان برسانیم. مقداد گفت: اگر علی می خواست از پروردگارش در این کار یاری می خواست. و سلمان گفت: مولایم بهتر از ما به شرایط خود آگاه است.(2)

80. رجال کشی: ابی بصیر گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: همه مردم جز سه نفر ابوذر، سلمان و مقداد مرتد شدند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: پس ابوساسان و ابوعمره انصاری کجایند؟.(3)

توضیح: شاید سؤال کننده گمان کرده که همه از دین منحرف شدند و به دین برنگشتند. پس امام صادق علیه السلام آن را رد کرده به او پاسخ داد که این دو نفر (ابوساسان و ابوعمره انصاری) از کسانی بودند که زود از انحراف برگشتند.

مؤلف: در باب غصب خلافت بیشتر در مورد فضایل این سه نفر و احوال آنها سخن گفته می شود.

81. رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای سلمان! نزد فاطمه علیهاالسلام برو و به ایشان بگو: تحفه ای از بهشت به تو عطا کند. سلمان نزد فاطمه سلام الله علیها رفت. ناگهان در مقابل ایشان سه زنبیل را دید. سلمان به فاطمه سلام الله علیها گفت: ای دختر رسول الله! می خواهی تحفهای

1- . رجال الکشی: 5

2- . رجال الكشی: 5
3- . رجال الكشی: 5

به من بدهی؟ فاطمه سلام الله علیها فرمود: دیروز سه دوشیزه (از بهشت) این سه زنبیل را نزد من آوردند. من از آنها اسمشان را پرسیدم. یکی از آنها گفت: من سلمی هستم که برای سلمان خلق شده ام. دیگری گفت: من ذره نام دارم که برای ابوذر خلق شده ام و سومی گفت: من مقدوده هستم و برای مقداد بن اسود خلق شده ام. سلمان گفت: سپس فاطمه سلام الله علیها از یکی از آن زنبیلها به من داد. از کنار هر جمعی از اصحاب رسول خدا که می گذشتم رایحه خوش آن آنها را فرا میگرفت.(1)

مؤلف: روایت طولانی این حدیث در کتاب مهج الدعوات در باب فضایل فاطمه سلام الله علیها و کتاب الدعاء آمده است.

82. رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا فرمود: به راستی که خداوند مرا به محبت چهار کس امر نمود: گفتند: ای رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام. سپس سکوت کردند. آن گاه فرمود: خداوند مرا به محبت چهار نفر امر نموده است: گفتند: ای رسول الله! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی بن ابی طالب، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی.(2)

83. کتاب اختصاص: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا به سلمان فرمود: ای سلمان! اگر علم و دانش تو به مقداد عرضه گردد او راه کفر را در پیش می گیرد و ای مقداد! اگر صبر تو بر سلمان عرضه شود سلمان کافر می شود.(3)

84. نصربن مزاحم در کتاب صفین از ابن عباس در مورد این سخن خداوند متعال «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»(4) {و از میان مردم کسی است که جان خودرا برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به این بندگان مهربان است.} گفت: این آیه در مورد صهیب بن سنان برده عبدالله بن خدعان نازل شد که مشرکان همراه با گروهی از مسلمانان او را دستگیر کرده بودند. در میان آن گروه از مسلمانان بهترین برده قریش از بنی حضرمی بود و

1- . رجال الکشی: 6
2- . رجال الکشی: 7

3- . اختصاص: 12 و 11
4- . بقره / 207

خبّاب بن أرتّ، غلام ثابت بن أمّ أنمار، بلال غلام ابوبکر، عایش غلام حویطب بن عبدالعزی، عمار بن یاسر، ابو عمار و سمیه ام عمار. پدر و مادر عمار شهید شدند و آن دو اولین شهدای مسلمان بودند. بعد از اینکه پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد مشرکان، این گروه از مسلمانان را شکنجه دادند و از آنها می خواستند که کافر شوند. صهیب پیرمرد ثروتمندی بود. به مشرکین گفت: آیا شما را به خیر رهنمون سازم؟ آنها گفتند: آن خیر چیست؟ گفت: من پیرمردی ضعیف هستم. از اینکه در کنار شما باشم یا کنار دشمنان شما نمی توانم ضرری به شما وارد کنم. سخنی گفتهام و خوش ندارم از آن کوتاه بیایم. آیا حاضرید مال مرا بگیرید و کاری به دینم نداشته باشید؟ پس مشرکان پذیرفتند و این آیه نازل شد. هنگامی که صهیب وارد مدینه شد ابوبکر او را دید و گفت: ای صهیب در معامله سود کردی یا گفت: در معامله ات زیان نکردی و این آیه را برایش تلاوت کرد. پس صهیب با آن آیه شاد شد. اما بلال، خبّاب، عایش، عمار و پیروان آنها شکنجه شدند تا اینکه برخی از سخنانی که مشرکان از آنها می خواستند گفتند. سپس آزاد شدند. و در مورد آنها این آیه نازل شد: «وَالَّذِينَ هَاجَرُواْ فِى اللّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ»(1) {و کسانی که پس از ستم دیدگی در راه خدا هجرت کرده اند در این دنیا جای نیکویی به آنها می دهیم و اگر بدانند قطعاً پاداش آخرت بزرگ تر خواهد بود.}.

85. کتاب الصفین: رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که شروع به ساخت مسجد کرد به صحابه فرمود: برایم سایبانی چون سایبان موسی بنا کنید و شروع به دادن خشت کرد درحالی که می گفت: خداوندا خیری جز خیر آخرت نیست. پس گناهان انصار و مهاجرین را ببخش. از عمار بن یاسر میگرفت و می گفت: افسوس ای پسر سمیه! گروه ستمگر تو را خواهند کشت.(2)

1- . نحل / 41
2- . صفین: 169 و 168

باب یازدهم : چگونگی اسلام آوردن سلمان رضی الله عنه و برترین خصوصیات اخلاقی و برخی از نصایح او و سایر احوال وی

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: بین سلمان فارسی رحمه الله و مردی بحث و نزاعی صورت گرفت. مرد به سلمان گفت: ای سلمان تو کیستی؟ سلمان گفت: من و تو در ابتدا نطفه ای کثیف و در آخر هر دو لاشهای گندیده و بدبو هستیم. آن هنگام که قیامت فرا رسد و ترازوهای اعمال انسان ها را بسنجند هرکس ترازوی اعمالش سنگی تر باشد او انسان شریفی خواهد بود و هر کس ترازوی اعمالش سبک باشد انسان پستی خواهد بود.(1)

2. إکمال الدین: شخصی از امام موسی کاظم علیه السلام پرسید: ای پسر رسول خدا به ما خبر نمی دهی سلمان فارسی چگونه اسلام آورد؟ فرمود: بله. پدرم برایم گفت که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، سلمان فارسی، ابوذر و گروهی از قریش نزد قبر پیامبر صلّی الله علیه و آله جمع بودند. حضرت امیرالمؤمنین از سلمان پرسید: ای اباعبدالله! ما را از آغاز کار خود خبر نمی دهی؟ - اینکه چگونه اسلام آوردی؟- سلمان گفت: به خدا قسم اگر دیگری می پرسید نمی گفتم. من مردی از اهل شیراز و از دهقان زادهها و بزرگان ایشان بودم و پدرم و مادرم بسیار مرا عزیز و گرامی می داشتند. روزی در عیدی با پدرم به عیدگاه می رفتم به صومعه ای رسیدم. کسی در آن صومعه با صدای بلند ندا می کرد اشهدان لااله الا الله و أن عیسی روح الله و أن محمداً حبیب الله چون این ندا را شنیدم محبت حضرت محمد در

-1 . امالی صدوق: 363

گوشت و خونم جا کرد و از محبت آن حضرت خوردن وآشامیدن بر من گوارا نبود. مادرم گفت: چرا امروز خورشید را سجده نکردی و نپرستیدی؟ چندان از جواب دادن مضایقه نمودم که او ساکت ماند. پس چون به خانه برگشتم نامه ای را دیدم که به سقف خانه آویخته شده بود. به مادرم گفتم: این نامه چیست؟ مادرم گفت: ای روزبه زمانی که از عیدگاه بازگشتیم این نامه را چنین آویخته دیدیم. به این نامه نزدیک نشو که پدر تو را می کشد. گفت: من هم چنان در انتظار بودم تا شب شد و پدر و مادرم خوابیدند. برخاستم و نامه را گرفتم و خواندم. نوشته بود: بسم الله الرحمان الرحیم. این عهد و پیمانی است از خدا به حضرت آدم که از نسل او پیغمبری محمد نام می رسد تا مردم را به اخلاق کریمه و نهی از پرستش بت ها امر نماید. ای روزبه! تو وصی عیسی هستی. پس ایمان بیاور و دین زرتشتی را رها کن. پس گفت: تا این نامه را خواندم بی هوش شدم و محبت آن حضرت زیادتر شد. چون پدر و مادرم از این حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند و گفتند: اگر از این کار برنگردی تو را می کشیم. به آنها گفتم: هر کاری می خواهید بکنید. محبت محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت. سلمان گفت: من پیش از خواندن آن نامه، زبان عربی نمی دانستم و از آن روز زبان عربی را به الهام الهی آموختم. گفت: پس مدتی در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه برای من می فرستادند. چون حبس شدن من بسیار به طول انجامید دست به سوی آسمان بلند کردم و گفتم: خداوندا! تو محمد و وصی او را محبوب من گردانیدی. پس به حق منزلت آن حضرت، فرج مرا نزدیک گردان و از این محنت مرا راحت کن. شخصی نزد من آمد که جامه های سفید بر تن داشت و گفت: ای روزبه! برخیز و دست مرا گرفت و نزد صومعه آورد. من شروع به گفتن اشهد أن لااله الا الله و أن عیسی روح الله و أن محمداً حبیب الله کردم. صاحب دیر سر از صومعه بیرون آورد و گفت: تویی روزبه؟ گفتم: بله. مرا به نزد خود برد و دو سال تمام به او خدمت کردم. و چون هنگام وفات او شد گفت: من دار فانی را وداع می گویم. به او گفتم: مرا به چه کسی می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که در گفتار من با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه است. چون او را دیدی سلام مرا به او برسان و این

لوح را به او بده. من او را غسل دادم و کفن کردم و لوح را گرفتم و به سوی انطاکیه روانه شدم. چون به انطاکیه رسیدم به پای آن صومعه رفتم و شروع به گفتن أشهد ان لااله الا الله و أن عیسی روح الله و أن محمداً حبیب الله کردم. پس صاحب دیر سر از صومعه درآورد و گفت: تویی روزبه. گفتم: بله گفت: بالا بیا. به نزد او رفتم و دو سال به او خدمت کردم و چون هنگام رحلت او شد خبر وفات خود را به من داد. من گفتم: مرا بعد از خود به چه کسی می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که در گفتار حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است. چون به او رسیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده. زمانی که درگذشت او را غسل دادم و کفن کردم و لوح را گرفتم و به شهر اسکندریه و آن صومعه رفتم و شروع به خواندن این جملات أشهدأن لااله الا الله و أن عیسی روح الله و أن محمداً حبیب الله کردم. صاحب دیر سر از صومعه بیرون آورد و گفت: تویی روزبه؟ گفتم: بله گفت: بالا بیا. بالا رفتم و دو سال کامل به او خدمت کردم. تا هنگام وفات او شد. او خبر وفات خود را به من داد. گفتم: مرا پس از خود به چه کسی می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که در سخن حق با من موافق باشد. زمان ولادت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک شده است. هرگاه به خدمت ایشان رسیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده.

چون درگذشت او را غسل کردم و دفن نمودم و لوح را گرفتم و بیرون آمدم. با جمعی دوستی و مصاحبت نمودم و گفتم: ای قوم شما متکفل آب و نان من بشوید تا من به شما خدمت کنم. گفتند: باشد. گفت: چون وقت طعام خوردن ایشان شد، گوسفندی آوردند و چنان چوب بر آن زدند که مرد. سپس مقداری کباب کردند و به من گفتند: بخور و من امتناع کردم. گفتند: بخور گفتم: من مرد دیرانی ام و دیرانیان گوشت تناول نمی کنند. مرا چنان زدند که نزدیک بود مرا بکشند. یکی از آنها گفت: دست از او بردارید تا وقت شراب شود. او شراب نمی خورد. چون شراب آورند به من گفتند: بنوش. گفتم: من از اهل دیرم و اهل دیر شراب نمینوشند. بر من سخت گرفتند و می خواستند مرا بکشند. به آنها گفتم: ای قوم! مرا بزنید و نکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم و اقرار به بندگی یکی از ایشان کردم. پس مرا بیرون آورد و با سیصد درهم به مردی یهودی بفروخت. یهودی

از ماجرای من سؤال کرد. ماجرای خود را گفتم و گفتم: من گناهی جز این ندارم که دوستدار محمد و وصی اویم. یهودی گفت: من نیز با تو و محمد دشمن هستم و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه اش ریگ بسیاری ریخته بود. گفت: به خدا روزبه اگر صبح شود و تمام این ریگ ها را از اینجا بیرون نبرده باشی من تو را می کشم. گفت: شروع به بردن ریگ ها در طول شب کردم چون خسته شدم دست بر آسمان برداشتم و گفتیم: ای پروردگار! تو محبت محمد و وصی او را در دل من جا داده ای پس به حق منزلت او فرج مرا نزدیک گردان و مرا از این حال راحت کن. چون این را گفتم خداوند عزّوجلّ بادی را فرستاد و تمام ریگ ها را به مکانی که یهودی گفته بود انتقال داد. چون صبح یهودی آمد و آن حال را مشاهده کرد گفت: تو ساحر و جادوگری و من چاره کار تو را نمی دانم. تو را از این روستا باید بیرون ببرم تا این روستا خراب نشود، پس مرا از آن روستا بیرون آورد و به زنی سلیمی بفروخت. و آن زن مرا بسیار دوست داشت. او صاحب باغی بود و به من گفت: این باغ به تو تعلق دارد می خواهی میوه آن را بخور و می خواهی ببخش و می خواهی صدقه بده. گفت: پس مدتی بر این حال ماندم. روزی در آن باغ بودم که هفت نفر را مشاهده نمودم که ابر بر سر ایشان سایه انداخته بود. با خود گفتم: به خدا قسم اینها همه پیغمبر نیستند و لیکن در میان آنها پیغمبری هست. پس آمدند و داخل باغ شدند درحالی که ابر بر آنان سایه انداخته بود. چون وارد شدند رسول خدا و امیرالمؤمنین، ابوذر، مقداد، عقیل بن ابی طالب، حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه را دیدم. شروع به تناول کردن خرماهای خشک کردند. رسول خدا به آنها می فرمود: خرمای خشک را بخورید و میوه صاحب باغ را ضایع مکنید. من نزد صاحب خود رفتم و گفتم: یک طبق از خرمای باغ (رطب) به من ببخش. گفت: این شش طبق برای تو. آمدم و طبقی از رطب گرفتم و با خود گفتم: اگر در میان ایشان پیغمبری هست از خرمای صدقه (تصدق) تناول نمی کند اما هدیه را می پذیرد. پس طبق را جلوی ایشان قرار دادم و گفتم: این خرمای صدقه است رسول خدا فرمود: بخورید و رسول خدا، امیرالمؤمنین، عقیل بن أبی طالب، حمزه بن عبدالمطلب (چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام بود) تناول ننمودند و به زید فرمود: دستت را دراز کن

و بخور و آن سه نفر دیگر خوردند. با خود گفتم: این یک

علامت (از علامات پیغمبر آخرالزمان است که در کتاب ها خوانده ایم) پس رفتم و به صاحب خود گفتم: طبق دیگری به من ببخش. گفت: این شش طبق از آن توست. رفتم و یک طبق از خرما را بردم و جلوی ایشان قرار دادم و گفتم: این هدیه است. رسول خدا دست دراز نمود و گفت: بسم الله همگی تناول نمایید و همگی خوردند. با خود گفتم: این نیز یک علامت دیگر است. گفت: در حالی که من پشت آن حضرت را میگشتم آن حضرت به من توجهی نموده و فرمود که: ای روزبه! مُهر نبوت را طلب می کنی. گفتم: بله پس دوش خود را گشود. به ناگاه مهر نبوت را دیدم که در میان دو کتف پیامبر نقش گرفته و مویی چند بر آن رسته بود. بر زمین افتادم و قدم ایشان را بوسه زدم. فرمود: ای روزبه! نزد آن زن (صاحب خود) برو و بگو: محمدبن عبدالله می گوید که این غلام را به ما بفروش. چون بر صاحب خود وارد شدم به او گفتم: سرورم محمد بن عبدالله می گوید: این غلام رابه ما بفروش. آن زن گفت: به او بگو: او را نمی فروشم مگر به چهارصد درخت خرما که دویست درخت آن خرمای زرد باشد و دویست درخت آن خرمای سرخ. نزد پیامبر آمدم و به ایشان خبر دادم. فرمود: آنچه او طلبیده بر ما بسیار آسان است. پس گفت: ای علی! خرما را جمع کن. علی همه آن هسته ها را جمع کرد. رسول خدا آن را گرفت و در زمین کاشت. پیامبر فرمود: آن را آبیاری کن و امیرالمؤمنین آن را آبیاری کرد. چون دانه دوم را می کاشتند دانه اول سبز شده بود و تا هنگامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده و صاحب میوه شده بود. پس پیامبر به من فرمود: پیش آن زن برو و به او بگو: بیا درختان خود را بگیر و غلام را به ما بسپار. بر صاحب خود وارد شدم و قول پیامبر را به او گفتم. چون زن خارج شد و درختان را دید گفت: به خدا قسم تا وقتی که همه درختان خرما زرد نباشد او را نفروشم. در آن حال جبرئیل نازل شد و بال خود را بر درختان زد و همه درختان خرما زرد شد. پس پیامبر فرمود: برو و به آن زن بگو: محمد به تو می گوید: بیا درختانت را بگیر و غلام را به ما بده. رفتم و به او گفتم. او گفت: به خدا قسم یکی از این درختان از محمد و از تو نزد من بهتر است.

من به او گفتم: به خدا قسم یک روز خدمت محمد کردن از تو و آنچه تو داری نزد من بهتر است. پس رسول خدا مرا آزاد فرمود و مرا سلمان نام نهاد.

صدوق رحمه الله گفته است: اسم سلمان روزبه بن جشبوذان بود. و هرگز در مقابل طلوع خورشید سجده نکرد و فقط در مقابل خداوند عزّوجلّ سجده می کرد. قبله ای که به سوی آن برای نماز امر شده بود سمت مشرق بود و پدر و مادرش گمان می کردند که مانند آنها در مقابل طلوع خورشید سجده می کند. سلمان وصیّ وصیّ عیسی در ادای رسالتی است که به آخرین وصی از معصومین سپرده میشود و نام آخرین وصیّ معصومین آبی است . قومی گفتهاند که آبی همان ابوطالب است و این مسأله بر آنان مشتبه شده است، زیرا از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد آخرین وصی عیسی علیه السلام سؤال شد. پس گفت: آبی و مردم به اشتباه آن را أبی خواندند. و برخی نیز او را «برده» می خوانند.(1)

توضیح: در روضه الواعظین خبر سلمان به طور کامل روایت شده است.(2)

جوهری گفت: رصفت الحجاره أرصفها رصفاً: سنگ ها را کنار هم چیدن و به هم ملحق کردن.

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان رحمه الله گفت: از شش چیز تعجّب کردم که سه تا از آنها مرا به خنده آورد و سه تای دیگر مرا به گریه انداخت: اما آن سه چیز که مرا به گریه آورد: جدایی دوستانم محمد و اصحاب او. دوم هول مرگ و احوال بعد از مرگ و سوم ایستادن در مقابل خداوند عزّوجلّ (برای حساب). اما آن سه چیز که مرا به خنده آورد: اول آن کسی است که دنیا را طلب میکند در حالی که مرگ او را طلب میکند. دوم کسی است که از احوال آخرت غافل است و حق تعالی و ملائکه از او غافل نیستند. و سوم کسی است که دهان را پر از خنده می کند (با صدای بلند می خندد) و نمی داند که آیا رضایت است برای خدا یا غضب .(3)

1- . اکمال الدین: 99 و 96

2- . روضه الواعظين: 328 - 325
3- . خصال 1: 158

محاسن: این حدیث را از سلمان نقل کرده است.(1)

3. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از اصحاب سلمان رضی الله عنه بیمار شد چون چند روز او را نیافت گفت: همنشین شما کجاست؟ گفتند: بیمار است. گفت: بیایید به عبادت او برویم. همراه او بلند شدند و زمانی که به خانه او وارد شدند او را در سکرات مرگ یافتند. پس سلمان به ملک موت خطاب کرد که: ای ملک موت با دوست خدا مدارا کن. پس ملک موت به سلمان جواب داد چنان که همه حاضران شنیدند که: ای ابوعبدالله! من با همه مؤمنان مدارا می کنم واگر برای کسی آشکار میشدم که مرا ببیند قطعاً برای تو ظاهر میشدم.(2)

4. الاحتجاج: چون عمر پس از پسر حذیفه بن یمان سلمان را والی مداین گردانید عمر نامه ای به او نوشت و در برخی از امور به او اعتراض نمود. پس سلمان در جواب این نامه علیه او چنین احتجاج کرد و نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ای است از سلمان برده آزاد شده رسول خدا به سوی عمر بن الخطاب، أما بعد نامه ای از سوی تو به من رسید که در آن مرا ملامت و سرزنش کرده بودی و در آن گفته بودی مرا بر مداین امیر گردانیده ای و به من امر نموده بودی که از اعمال پسر حذیفه تفتیش کنم و تمام ایام حکومت او و سیره و طریقت او را جستجو کنم و نیک و بد آن را به تو خبر دهم. در حالی که حق تعالی مرا از آنچه به آن امر نمودی نهی کرده است در آنجا که فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ»(3) {ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمآنها بپرهیزید که پاره ای از گمآنها گناه است و جاسوسی مکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید[پس] از خدا بترسید.} من با جستجو و تفحّص در کار حذیفه از امر خدا سرپیچی نمی کنم و از تو اطاعت نمی نمایم. اما در مورد این مطلب که به من

1- . محاسن: 4
2- . امالی ابن الشیخ: 80
3- . حجرات / 12

نوشته بودی که من زنبیل می بافم و نان جو می خورم، اینها چیزی نیست که مؤمنی را به خاطر آن سرزنش کنند و بر او عیب بگیرند. به خدا سوگند ای عمر! که خوردن جو و بافتن زنبیل و بی نیازی از خوردن و آشامیدن زیاد و غصب نکردن حق مؤمن و ادعا نکردن چیزی که حق من نیست نزد خداوند عزّوجلّ بهتر و محبوبتر و به پرهیزگاری نزدیکتر است. به یقین که رسول خدا هرگاه نان جو به دست او می رسید تناول می کرد و شاد می گردید و آزرده نمی شد. اما در مورد این مطلب که نوشته بودی که من آنچه به دست می آورم به مردم عطا می کنم. من آن را برای روز فقر و احتیاج خود پیش می فرستم. به خدای عزیز سوگند می خورم ای عمر! که هرگاه طعام از دهان من بگذرد و در گلوی من گوارا گردد پروا ندارم از اینکه مغز گندم باشد یا مغز قلم بزغاله یا سبوس جو. در مورد این که گفتی من حکومت خدا را ضعیف کرده ام و نفس خود را خوار گردانیده ام تا آنکه اهل مداین نمی دانند که من امیر ایشانم و مرا به منزله پلی گردانیده اند که از روی من عبور میکنند و بارهای خود را بر دوش من می گذارند و گمان کردی که این مسأله حکومت خدا را ضعیف و ذلیل می گرداند. پس بدان که ذلیل شدن در طاعت الهی از عزیز بودن در معصیت خدا نزد من محبوب تر است. تو خود می دانی که رسول خدا با دل های مردم مدارا می کرد و به آنها نزدیکی می جست و با جلال نبوت و حکومت او مردم به او نزدیک می شدند تا آنکه گمان می شد ایشان یکی از مردم بود. غذای خشک می خورد و جامه های کهنه می پوشید و قریشی یا عربی بودن و یا سیاه و سفید بودن مردم نزد پیامبر در دین مساوی بود و گواهی می دهم که از آن حضرت شنیدم که فرمود: هر کس پس از من والی هفت نفر از مسلمانان شود و در میان ایشان با عدالت رفتار نکند حق تعالی را ملاقات نماید در حالی که بر او غضبناک است. ای عمر! آرزو می کنم که از امارت مداین سلامت برهم و چنان باشم که تو گفتی. یعنی ذلیل گردانیدن نفس خود و به خدمت درآوردن آن (برای مصالح مسلمانان). ای عمر! پس حال و وضع کسی که خود را والی جمیع امت پس از رسول خدا گرداند چگونه

خواهد بود. به درستی که حق تعالی می فرماید: «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»(1) {آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام [خوش] از آن پرهیزگاران است.} بدان که امور آنها را اداره نمی کنم و حدود الهی را در میان آنها جاری نمی گردانم مگر به ارشاد و راهنمایی فرد دانایی. در میان آنها به طریق او رفتار می کنم و به سیرت او عمل می نمایم. بدان که اگر حق تعالی خیر و هدایت این امت را می خواست هر آینه بهترین و داناترین فرد از این امت را والی آن می گردانید. اگر این امت از خداوند ترسان بودند و از سخن پیامبر خود پیروی می نمودند و به حق آگاه بودند تو را امیرالمؤمنین نمی نامیدند. پس هر حکمی که می خواهی بکن که حکم تو بر ما جاری نیست مگر در این زندگی دنیا و به عفو زیاد خدا و مهلتی که به تو از تعجیل کردن عقوبت خود داده مغرور مشو. و بدان عواقب ظلم تو در دنیا و آخرت به زودی به تو خواهد رسید و از آنچه پیش فرستاده ای و از آنچه بعد از این می فرستی از تو سؤال خواهد کرد.(2)

توضیح: سففت الخوص: برگ نخل بافتم. خوص (با حرکت ضمه): برگ نخل. الریع: زیادی و فزونی. اللهوات: گوشت کام دهان. ساغ الشراب: ورود آن به حلق آسان شد. الخشاره (با حرکت ضمه): پس مانده غذا که به درد نمی خورد و همچنین نامرغوب و بد هر چیز را می گویند و یا گندم بی مغز. گفته می شود: طعام جشب: یعنی غذای خشکی که همراه با آن خورشی نیست.

5. قصص الانبیاء: ابن عباس از سلمان فارسی روایت کند که گفت: من مردی از اهل اصفهان از دهی که آن را جی میگفتند بودم. پدرم کدخدای آن ده بود و مرا بسیار دوست می داشت و مرا در خانه حبس می کرد چنان که دختر را محبوس می کنند. من طفلی بودم که از امر مردم چیزی به غیر از آیین زرتشتی نمی دانستم. تا اینکه پدرم عمارتی بنا کرد و در آن مزرعه ای بود. روزی به من گفت: من از اطلاع یافتن بر احوال مزرعه غافل ماندم. تو به طرف مزرعه برو و (برزگران) را چنین و

1- . قصص / 83
2- . الاحتجاج: 72 و 71

چنان امر کن و زیاد در آنجا نمان و زود برگرد. پس به سوی مزرعه روانه شدم. در اثنای راه به کلیسای مسیحیان رسیدم و صداهای آنها را شنیدم. پرسیدم که آنها کیستند؟ گفتند: آنها مسیحیان هستند و نماز می گزارند. پس داخل شدم که آنها را مشاهده کنم و از اعمالی که انجام می دادند خوشم آمد. و آن قدر نزد آنها نشستم تا آفتاب غروب کرد و پدرم در جستجوی من کسی را به هر سو فرستاد تا آنکه شب نزد او برگشتم و به سمت مزرعه نرفتم. پدرم از من پرسید: کجا بودی؟ گفتم: از کلیسای مسیحیان گذشتم و از نماز خواندن و دعا نمودن آنها خوشم آمد. پدرم گفت: ای پسرم ! دین پدران تو از دین آنها بهتر است. من گفتم: نه به خدا دین پدران ما بهتر از دین ایشان نیست. آنها گروهی هستند که خدا را می پرستند و دعا می کنند و نماز می گذارند و تو آتشی که به دست خود برافروخته ای می پرستی و اگر دست از آن برداری خاموش می شود. پس زنجیری در پای من گذاشت و مرا در خانهای نزد خودش محبوس کرد. من کسی را نزد نصاری فرستادم و از ایشان سؤال نمودم که: اصل دین شما در کجاست؟ گفتند: اصل دین ما در شام است. به آنها گفتم: هرگاه جمعی از مردم شام نزد شما بیایند به من خبر دهید. گفتند: باشد چنین می کنیم. بعد از چند روز که تجار شام آمدند کسی را فرستادند و به من خبر دادند. گفتم: هرگاه آنها کار خود را انجام دادند و خواستند بروند به من خبر دهید. گفتند: باشد. سپس کسی را نزد من فرستادند و گفتند: اکنون آنها قصد سفر دارند. پس زنجیر را از پای خود در آوردم و با آنها به راه افتادم. زمانی که به شام رسیدم پرسیدم که بهترین علمای این دین کیست؟ گفتند: اسقفی که صاحب آن کلیساست. پس به نزد او رفتم و گفتم: می خواهی با تو باشم و از تو نیکی ها را بیاموزم. گفت: با من باش. او مرد بدی بود. مردم را به صدقه دادن امر می کرد و چون صدقات را نزد او می آوردند آنها را جمع می کرد و ذخیره می نمود و چیزی از آنها را به فقرا و مساکین نمی داد. طولی نکشید که مرد. چون نصاری آمدند تا او را دفن کنند گفتم: این مرد بدی بود و آنها را از گنجی که اندوخته بود مطلع ساختم. پس هفت سبوی بزرگ پر از طلا بیرون آوردند و او را بر چوبی به دار کشیدند و سنگباران کردند و مرد دیگری را به جای او قرار دادند. ای ابن عباس ! به خدا قسم کسی بهتر و زاهدتر از آن مرد ندیدم

و او عبادتش از همه بیشتر بود. پس پیوسته در خدمت او بودم تا وقتی که فوت شد و او را بسیار دوست می داشتم. چون آثار مرگ در او مشاهده نمودم گفتم: هنگام رفتن تو فرا رسیده مرا به چه کسی سفارش می کنی که در خدمت او باشم؟ گفت: ای فرزند من! کسی جز عالمی که در موصل باشد سراغ ندارم. به خدمت او برو. حال او را مثل حال من خواهی یافت. چون از دنیا رفت به سوی موصل رفتم و به خدمت آن عالم رسیدم و حال او را در ترک دنیا و عبادت حق تعالی مانند عالم اول یافتم. به او گفتم: فلان عالم مرا به تو سفارش کرده است. گفت: ای فرزند! نزد من باش. پس در خدمت او نیز ماندم تا اینکه زمان وفات او نیز رسید به او گفتم: مرا به چه کسی سفارش می کنی؟ گفت: ای فرزند! کسی را جز مردی که در شهر نصیبین است سراغ ندارم. به او ملحق شو. چون او به رحمت الهی پیوست او را دفن کردم و به نصیبین رفتم و گفتم: فلان عالم مرا به تو سفارش کرده است. گفت: ای فرزند! نزد من باش. پس نزد او ماندم و او را نیز در علم و زهد و عبادت مثل آن عالم یافتم. چون هنگام وفات او شد گفتم: مرا به خدمت چه کسی امر می کنی؟ گفت: کسی را جز مردی عموری که در سرزمین روم است سراغ ندارم. نزد او برو. حال او را مثل حال ما خواهی یافت. چون او را دفن کردم به جانب عموریه رفتم و او را نیز مانند ایشان یافتم (در خدمت او ماندم) و مقداری غنیمت و اموال و چند گاو به دست آوردم. چون هنگام وفات او شد به او گفتم: که مرا به چه کسی سفارش می کنی؟ گفت: گمان نمی کنم کسی مثل ما باشد و لیکن زمان بعثت پیغمبری که در مکه ظهور خواهد کرد نزدیک شده است. او که محل هجرتش در میان دو سنگستان در زمین شوره زار که درختان خرمای بسیار دارد خواهد بود. در او علامت ها آشکار باشد: در بین دو کتفش مُهر پیغمبری خواهد بود. هدیه را تناول می کند و صدقه نمی خورد. اگر می توانی خود را به آن سرزمین برسانی این کار را بکن. سلمان گفت: چون او را دفن کردیم در آنجا ماندم تا جماعتی از تجار عرب از قبیله بنی کلب از آنجا عبور کردند. به آنها گفتم که مرا با خود تا بلاد عرب ببرید و من این اموال و گاوها را که به دست آورده ام به شما می دهم. گفتند: باشد. پس آن اموال را به آنها دادم و مرا به وادی القری بردند و بر من ستم کردند و مرا به مردی یهودی فروختند.

به خدا قسم آن گاه که در آنجا درختان خرما دیدم امیدوار شدم که اینجا، آن سرزمین است که برای من وصف کرده اند (که پیغمبر آخرالزمان در آنجا مبعوث خواهد شد). تا اینکه مردی از بنی قریظه از یهودیان وادی القری آمد و مرا از آن یهودی خرید و به سوی مدینه برد. به خدا سوگند چون مدینه را دیدم اوصافی که از آن شنیده بودم همه را در آن یافتم. پس نزد آن یهودی ماندم تا اینکه شنیدم رسول خدا در مکه مبعوث شده است و چون به قید بندگی گرفتار بودم از احوال آن حضرت چیزی نمی شنیدم. تا آنکه رسول خدا به مدینه هجرت نمود و در قبا فرود آمد. من در باغی از باغ های آن یهودی کار می کردم. ناگاه پسر عموی آن یهودی به باغ آمد و گفت: خدا بنی قیله یعنی انصار را بکشد که در قبا بر سر یک مردی که از مکه آمده است و گمان می کنند او پیغمبر خداست جمع شده اند. به خدا سوگند چون نام او را شنیدم لرزه بر من افتاد به حدّی که نزدیک بود بر روی صاحب خود بیافتم. گفتم: چه خبر است؟ این مرد کیست؟ مولایم دست خود را بلند کرد و مشتی به من زد و گفت: تو را با اینها چه کار؟ مشغول کار خود باش. چون شب شد قدری طعام برداشتم و به سوی قبا خدمت رسول خدا رفتم و گفتم که: شنیده ام تو مرد شایسته ای هستی و تو تعدادی اصحاب داری. چیزی از صدقه نزد من بود برای شما آورده ام. پس از آن تناول کن. حضرت به اصحاب خود فرمود: بخورید و خود از آن تناول نفرمود. با خود گفتم که این یک صفت است از صفاتی که به آن مرا خبر داده اند. سپس برگشتم و رسول خدا داخل مدینه شد. دوباره غذایی که داشتم برداشتم و به خدمت حضرت آوردم و عرض کردم که چون دیدم صدقه را تناول نمی کنید این طعام را از سر هدیه و بخشش برای شما آورده ام و این صدقه نیست. پس رسول خدا تناول فرمود و اصحاب حضرت نیز خوردند. با خود گفتم: این دو صفت است از آن صفاتی که به من خبر داده شده بود. سپس بار دیگر به خدمت رسول خدا آمدم. در وقتی که آن حضرت در پی جنازه ای می رفت و دو ردا - عبا- پوشیده بود و در میان اصحابش بود. پس به دور او گردیدم تا مُهر نبوت را در پشت آن حضرت ببینم. چون به پشت سر آن حضرت رفتم دریافت که می خواهم از چیزی که برایم توصیف شده است مطمئن شوم. پس ردای خود را از پشت خود برداشت و در میان کتف آن

حضرت مهر نبوت را به نحوی که دوستم آن را برایم توصیف کرده بود دیدم. پس بر روی آن مهر افتادم در حالی که آن را می بوسیده و میگریستم. پس فرمود: ای سلمان! نزد من بیا. من رفتم و در خدمتش نشستم و پیامبر دوست داشت که صحابه ماجرای مرا بشنوند. ای ابن عباس! تمام ماجرای خود را نقل کردم. چون از تعریف ماجرای خود فارغ شدم رسول خدا فرمود: ای سلمان، قرارداد مکاتبه - بهای آزادی - بنویس. پس با صاحب خود قرارداد مکاتبه نوشتم و بنا شد که سیصد درخت خرما برای او بکارم و چهل اوقیه نقره به او بدهم. اصحاب رسول خدا مرا با نهال های خرما یاری کردند. بعضی سی نهال و بعضی بیست نهال دادند و هر کسی به اندازه ای که می توانست به من کمک کرد. رسول خدا فرمود: من به دست خود می کارم. پس در آن موضعی که مقرر شده بود من گودال های درختان را کندم و به خدمت حضرت آمدم و گفتم: که از آنها فارغ شدم. حضرت بیرون آمد تا به آن مکان رسید. ما نهال ها را به خدمت حضرت می بردیم و حضرت آنها را در موضعشان می گذاشت و خاک روی آنها را صاف می کرد. به خداوندی که او را به راستی فرستاده است سوگند می خورم که یکی از آن نهال ها خشک نشد و فقط آن درهمها بر گردنم باقی ماند. مردی از یکی از جنگها مقداری طلا به اندازه تخم مرغ برای پیامبر آورد. رسول خدا فرمود: آن فارسی مسلمان که آزادیاش را مکاتبه کرده کجاست؟ چون به خدمت آن حضرت آمدم فرمود: ای سلمان! این را بگیر و حقی که بر گردن توست بپرداز. گفتم: ای رسول الله! این با آنچه بر گردن من است متناسب نیست - کمتر است - ! حضرت فرمود: حق تعالی با این مال قرضت را ادا میکند - به آن برکت خواهد داد -. پس سوگند به خداوندی که جان سلمان در قبضه قدرت اوست از آن طلا برابر با چهل اوقیه برداشتم و حق یهودی را با آن پرداختم و سلمان آزاد شد. سلمان گفت: به خاطر بردگی جنگ بدر و احد را از دست دادم و نتوانستم در آنها حاضر شوم و در جنگ خندق حضور یافتم و در سایر غزوات در خدمت حضرت حاضر بودم.

در روایت دیگر از سلمان نقل شده است که: چون وقت وفات صاحب عموریه فرا رسید گفت: برو به سرزمین شام. در آنجا دو بیشه هست و هر سال شبی یک مرد

از بیشه بیرون میآید و در بیشه دیگر وارد می شود. بیماران بر سر راه او جمع می شوند و به دعای او شفا می یابند. از او در مورد دین حنیف که دین ابراهیم است سؤال کن. پس به آن بیشه رفتم و یک سال در آنجا ماندم. تا اینکه در شب مقرر مردی از یکی از بیشه ها بیرون آمد و خواست که داخل بیشه دیگر شود. چون داخل آن بیشه شد و تنها دوش های او بیرون از بیشه بود او را گرفتم و گفتم: خدا تو را رحمت کند از تو در مورد دین حنیف که دین حضرت ابراهیم است سؤال می کنم. گفت: از چیزی سؤال کردی که مردم از آن نمی پرسند. در این زمان پیغمبری نزد خانه کعبه در حرم مکه به این دینی که تو از آن میپرسی مبعوث خواهد شد. راوی گفت: ای سلمان ! اگر او را دریابی گویا عیسی بن مریم صلوات الله علیه را دیده ای.(1)

توضیح: لکمه بر وزن نصره: با مشت به او ضربه ای زد. الودیه: نهال درخت نخل الغیضه: محل جمع شدن آب که در آنجا درخت می روید. کان فیها: یعنی وقتی که مرد پایش را در بیشه دوم گذاشت به او رسید و می خواست که وارد آن شود. یعنی جز شانهاش بقیه اعضای بدنش خارج از بیشه نبود. لقد رأیت عیسی: یعنی شخصی نظیر عیسی را دیده ای.

6. الخرائج: روایت شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبا فرود آمد فرمود: داخل مدینه نمی شوم تا علی علیه السلام به من ملحق شود. سلمان در باره احوال رسول خدا بسیار جستجو می کرد. او را یکی از یهودیان مدینه خریده بود و در نخلستان او خدمت می کرد. چون سلمان مطلع شد که حضرت در قبا فرود آمده است - سلمان برخی از احوال پیامبر را از اصحاب عیسی شنیده بود.- طبقی از خرما برداشت و به خدمت حضرت آورد و گفت: شنیده ام که شما جماعتی غریبید و به این مکان فرود آمدهاید. این طبق خرما را از صدقه برای شما آوردهام. پس بخورید. رسول خدا به اصحاب خود فرمود: نام خدا را ببرید و بخورید. خود هیچ تناول نفرمود. سلمان ایستاده بود و نگاه می کرد. پس طبق را گرفت و برگشت و به زبان فارسی گفت: این یکی. سپس طبق را از خرما پر کرد و دوباره به خدمت

1- . قصص الانبیاء: نسخه خطی

حضرت آورد و گفت: دیدم که شما از خرمای صدقه نخوردید. این خرمای هدیه است. پس حضرت دست دراز کرد و تناول نمود و به اصحاب خود فرمود: به نام خدا بخورید. پس سلمان طبق را برداشت و گفت: این دو تا و به پشت سر حضرت رفت. پیامبر منظور او را از این کار دانست. پس عبایش را از روی کتفش برداشت و سلمان مُهر نبوت را مشاهده کرد و بر آن مهر افتاد و آن را بوسید و گفت: گواهی می دهم خدایی جز خدای یگانه نیست و گواهی می دهم که تو رسول خدایی. سپس به حضرت عرض کرد که من غلام مرد یهودی ام. به من چه میفرمایی؟ پیامبر فرمود: برو و بر مالی که می خواهیم به او بدهیم با او مکاتبه کن. پس سلمان به نزد یهودی رفت و گفت: من مسلمان شده ام و از این پیامبر در دینش پیروی نمودم و بعد از این از من سود نخواهی برد. بر من مالی را مکاتبه کن (بنویس) که بدهم و آزاد شوم. یهودی گفت: بر تو پانصد درخت خرما می نویسم که برای من بکاری و به من خدمت کنی تا آنها به بار بنشینند و آنها را به من تحویل دهی و چهل اوقیه طلای نیکو (که هر اوقیه چهل مثقال است) به من بپردازی. پس سلمان بازگشت و حضرت را به گفته یهودی آگاه کرد. پیامبر فرمود: بر آنچه که گفته است با او مکاتبه کن. پس سلمان رفت و با یهودی بر سر آنها مکاتبه کرد. یهودی گمان کرد که این امر تنها پس از چندین سال محقق خواهد شد. سلمان نامه مکاتبه را خدمت آن حضرت آورد. حضرت فرمود: برو پانصد هسته خرما برای من بیاور. در روایتی آمده است: پانصد نهال. سلمان پانصد هسته را آورد و پیامبر فرمود: آنها را به علی علیه السلام بده. سپس به سلمان فرمود: ما را به سوی زمینی ببر که یهودی میخواهد اینها در آنجا کاشته شود. پس به سوی آن زمین رفتند. آن گاه رسول الله صل الله علیه و آله زمین را با دست خود حفر می کرد و به علی علیه السلام می فرمود: هسته خرما را در حفره قرار بده. سپس خاک را بر آن هسته می ریخت. و رسول الله انگشتان خود را می گشود و آب از میان انگشتانش جاری می شد و به آن موضع آب می داد. سپس به موضع دیگر می رفت و باز چنین می کرد. چون از دومین نهال فارغ می شد اولین نهال روییده بود. سپس به موضع سوم می رفت و چون از سومی فارغ می شد اولین نهال درخت شده و به بار نشسته بود. و چون به موضع چهارم می رفت و فارغ

می شد نهال سوم روییده بود و نهال دوم به بار آمده بود و چنین کرد تا از کشت پانصد دانه خرما فارغ شد و همه به بار نشستند. چون یهودی این حالت را دید گفت: قریش راست می گفت که محمد ساحر است. گفت: من درختان خرما را از تو گرفتم طلا کجاست؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگی که پیش رویش بود برداشت و به طلایی تبدیل شد که از آن نیکوتر نبود. یهودی گفت: هرگز طلایی مثل این ندیده ام. چنین گمان کرد که آن طلا مقدار ده اوقیه است. پس آن را در ترازو گذاشت و آن از ده اوقیه فزونی یافت و مساوی چهل اوقیه شد نه زیاد و نه کم. سلمان گفت: پس با رسول خدا آزاد برگشتم و به خدمت آن حضرت مشغول شدم.

7. الخرائج: روایت شده که صبحی علی علیه السلام وارد مسجد مدینه شد و گفت: رسول خدا را در خواب دیدم و به من فرمود: سلمان فوت کرده و مرا به غسل کردن و کفن نمودن و نماز خواندن و تدفینش سفارش کرد. من به همین خاطر اکنون به مدائن میروم. عمر گفت: کفن را از بیت المال بردار. علی علیه السلام فرمود: آن کفایت شده است و نیازی نیست. پس امام خارج شد و مردم تا بیرون مدینه با او رفتند. سپس مردم بازگشتند و علی علیه السلام قبل از ظهر بازگشت و گفت: او را دفن کردم و بیشتر مردم باور نکردند. تا اینکه بعد از مدتی از مدائن نامه ای رسید که سلمان در فلان روز وفات یافت. و مردی عرب بر ما وارد شد و او را غسل کرد و کفن نمود و بر او نماز خواند و دفن کرد. سپس بازگشت و همه مردم تعجب کردند.

8. مناقب ابن شهر آشوب: رسول خدا پیمان نامه ای برای قبیله سلمان که در کازرون بودند به این مضمون نوشت: این نامه ای از محمد بن عبدالله رسول خدا است که سلمان فارسی از او خواست در آن سفارشی برای برادرش مهاد بن فروخ بن مهیار و خویشاوندان و اهل بیت او و فرزندان او که بعد از چند نسل متولد خواهند شد بنویسد که هر کس از آنها مسلمان گردد و بر دین خود بماند سلام بر او باد و خدا را به خاطر شما می ستایم، همانا خدا مرا امر کرده است که بگویم: لااله الا الله وحده لا شریک له. آن را می گویم و مردم را به گفتن آن امر می کنم و امر و فرمان، همه از آن خداست. خداوند آنها را خلق کرده و می میراند و آنها را دوباره زنده می کند و بازگشت همه به سوی خداست.

سپس در آن نامه از احترام به سلمان بسیار نوشت و سپس نوشته بود:

به یقین که تراشیدن موی پیشانی و جزیه دادن و خمس و عشر از اموال ایشان گرفتن و سایر هزینه و خرج ها را از ایشان برداشتیم. اگر از شما چیزی بخواهند به آنها عطا کنید. اگر به سوی شما استغاثه کنند به فریاد ایشان برسید واگر از شما طلب امان کنند به ایشان امان بدهید و اگر بدی کنند ایشان را بیامرزید. اگر کسی به ایشان بدی کند مانع آنها شوید و از بیت المال مسلمانان هر سال دویست و صد اوقیه نقره به ایشان بدهید. زیرا که سلمان از جانب رسول الله مستحق این احسان گردیده است. سپس در آخر نامه برای کسی که به مضمون این نامه عمل کند دعا نمود و کسی که به ایشان اذیت و آزار رساند نفرین کرد. این نامه را علی بن ابی طالب علیه السلام نوشت و تا امروز در دست آنها (خویشاوندان سلمان) ماند و مردم طبق فرمان حضرت با آن عمل می کنند. اگر آن حضرت علم نداشت که دین او همه زمین را خواهد گرفت نوشتن چنین فرمانی برای مملکت آنها (مملکتی که در تصرف او نبود) محال بود.(1)

9. تفسیر الامام العسکری: امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: سلمان فارسی رحمه الله از کنار قومی از یهود عبور کرد. آن قوم از او خواستند که کنار آنها بنشیند و آنچه را که از محمد صلّی الله علیه و آله در آن روز شنیده است به آنها بگوید. پس سلمان به خاطر اشتیاقی که برای اسلام آوردن آنها داشت کنار آنها نشست و گفت: از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خداوند عزّوجلّ می فرماید: ای بندگان من! آیا چنین نیست کسی که خواسته های بزرگی از شما می خواهد، شما حاجات او را بر نمی آورید مگر کسی را که محبوب ترین مردم پیش شماست به عنوان شفیع قرار می دهد و شما به خاطر آن شفیع خواسته های او را بر آورده می کنید؟ اکنون آگاه باشید و بدانید که محبوب ترین خلق و برترین آنها نزد من محمد و برادر او علی و امامان پس از او هستند. اینان واسطه های مردم نزد من هستند. بدانید هر کسی حاجتی دارد و طالب نفعی است و یا آنکه دچار حادثه

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 97

ای بس صعب و زیان بار گشته و رفع آن را می خواهد باید مرا به محمد و خاندان پاکش بخواند تا به بهترین وجه حاجات او را برآورم، خیلی بهتر از کسی که عزیزترین مخلوقات نزد وی را شفیع قرار میدهید. آن قوم یهود در حالی که سلمان را مسخره می کردند به او گفتند: ای اباعبدالله! چرا به آنها متوسل نمی شوی و به خدا پیشنهاد نمی دهی که تو را ثروتمندترین فرد مدینه گرداند؟ سلمان گفت: من از خدا به واسطه آنها چیز بزرگتر و پر سودتر از همه مال دنیا خواسته ام. خواسته من این است که به من زبانی عطا کند که پیوسته ثناگو و تمجید کننده او باشد و قلبی بدهد که شکر کننده نعمت ها و صبر کننده بر مصیبت های سخت باشد. خداوند عزّوجلّ به خواسته من اجابت گفته است و آن از پادشاهی سراسر دنیا و صدهزار هزار بار از نعمت های آن برتر است. آنها شروع به مسخره کردن او نمودند و گفتند: ای سلمان! تو ادعای جایگاهی عظیم و بلند کرده ای. لازم است تو را در این ادعا بیازماییم. اولین امتحان ما آن است که بر می خیزیم و تازیانه های خود را بر تو می زنیم. پس از پروردگار خود بخواه که دست ما را از زدن تو بازدارد. سلمان شروع به گفتن این جمله کرد: خداوندا! مرا بر بلا صابر گردان. آنها او را با تازیانه های خود می زدند تا اینکه خسته شدند و ملول گشتند. سلمان جز آن دعا سخنی نمی گفت. چون وامانده شدند گفتند: ما گمان نمی کردیم که با چنین عذاب شدیدی که ما بر تو وارد کردیم روحی در بدنی بماند. چرا از پروردگار خود نمی خواهی که ما را از زدن تو بازدارد؟ سلمان گفت: زیرا این خواسته خلاف صبر است بلکه به مهلتی که خداوند متعال به شما داده راضی شدم و از او خواستم که بر این بلا به من شکیبایی دهد. چون ساعتی استراحت کردند باز با تازیانه ها برخاستند و گفتند: این بار آن قدر به تو تازیانه خواهیم زد که جانت از بدنت بیرون آید یا به محمد کافر شوی. سلمان گفت: هرگز چنین نخواهم کرد. به درستی که خداوند بر رسول خود این آیه را نازل کرد: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»(1)

{کسانی که به غیب ایمان می آورند.} برای آنکه در زمره آن جماعتی که حق تعالی در این آیه مدح ایشان کرده وارد شوم صبر کردن بر

1- . بقره / 3

سختی هایی که شما می فرستید بر من آسان است. و دوباره شروع به تازیانه زدن کردند تا اینکه خسته شدند و نشستند و گفتند: ای سلمان! اگر به خاطر ایمانی که به محمد آورده ای نزد خداوند حق تعالی قدر و منزلت داشتی هر آینه دعای تو را مستجاب می گردانید و ما را از زدن تو باز می داشت. سلمان گفت: شما چقدر جاهلید؟ اگر خلاف آنچه از او خواسته ام بکند چگونه دعای مرا استجابت کرده است. من از او صبر طلبیدم پس دعای مرا استجابت کرد و به من صبر کرامت فرمود. من از او نخواستم که شما را از زدن من باز دارد و آنگونه که شما گمان می کنید او خلاف دعای مرا استجابت نکرده است. پس باز مرتبه سوم برخاستند و شروع به زدن تازیانه کردند و سلمان افزون بر این جمله، جمله ای نمی گفت: خداوندا! بر بلاهایی که در محبت برگزیده و دوست تو محمد به من می رسد مرا شکیبا گردان. آن کافران گفتند: ای سلمان وای بر تو! آیا محمد به تو اجازه نداده است از روی تقیه به دشمنانت کفری را که خلاف اعتقاد توست بگویی؟ چرا آنچه که تو را به آن مجبور می کنیم از روی تقیه نمی گویی؟ سلمان گفت: خدا به من اجازه داده که در این امر تقیه کنم، ولی بر من واجب نگردانیده است. بلکه به من اجازه داده آنچه شما مرا به آن مجبور می کنید نگویم و بر آزارهای شما صبر پیشه کنم. این را بهتر از آن می دانم که از روی تقیه آنچه شما می گویید بگویم و من غیر این را اختیار نخواهم کرد. پس بار دیگر با تازیانه هایشان برخاستند بسیار به او زدند و خون از بدنش جاری ساختند و از روی سخریه و استهزاء به او گفتند: از خدا نمی خواهی که ما را از زدن تو باز دارد و آنچه که ما از تو می خواهیم نمی گویی تا ما دست از سر تو برداریم؟ اگر در ادعای خود صادق هستی که خداوند عالمیان دعای تو را به حق محمد و آل طیبین او رد نمی کند ما را نفرین کن تا هلاک گردیم. سلمان گفت: من کراهت دارم از اینکه خدا را برای هلاکت شما بخوانم از ترس اینکه مبادا در بین شما کسی باشد که حق تعالی بداند که او بعد از این، ایمان خواهد آورد و من از خدا خواسته باشم که او را از زمره مؤمنین بردارد. آن کافران گفتند: (اگر از این می ترسی) چنین دعا کن که: خداوندا! هر که تو می دانی تا زمان مرگش بر تمرد و کفران خود باقی خواهد ماند هلاک گردان و با این دعا آنچه که از آن می ترسی اتفاق نخواهد افتاد. گفت:

دیوار خانه ای که در آن بودند شکافته شد و سلمان رسول خدا را مشاهده کرد که می فرمود: به هلاک شدن آنها دعا کن، در میان آنها کسی نیست که هدایت شود. چنانکه نوع قوم خود را نفرین کرد، آن گاه که دانست از قوم او جز آنان که ایمان آورده اند کسی ایمان نخواهد آورد. سلمان گفت: چگونه می خواهید شما را نفرین کنم تا هلاک شوید؟ گفتند: دعا کن که خداوند تازیانه هر کس از ما را به افعی هایی که سر خود را خم می کنند و استخوآنهای بدن صاحبشان را می مکند تبدیل کند. پس سلمان چنین دعا کرد و تازیانه های آنها به افعی هایی تبدیل شد که دو سر داشت. با یک سر، سر صاحبش و با سر دیگر دست راست صاحبش را که با آن تازیانه گرفته بود می خورد. پس همه استخوآنهایشان را در هم شکست و خایید و فرو برد. رسول خدا در آن مجلسی که نشسته بود فرمود: ای گروه مسلمانان! به راستی که حق تعالی برادر شما سلمان را در این ساعت بر بیست نفر از منافقان و یهودیان یاری ساخت و تازیانه های آنها را به افعی هایی تبدیل کرد که آنها را در هم کوبیدند و خاییدند و استخوآنهای آنها را در هم شکستند و آنها را فرو بردند. پس برخیزید تا به افعی هایی که حق تعالی برای یاری سلمان فرستاده است بنگریم. رسول خدا واصحابش برخاستند و به سوی آن خانه رفتند. همسایه های آن خانه که یهودیان و منافقان بودند آن گاه که فریاد آنها را شنیده بودند جمع شده بودند و احوال آنها را از نزدیک دیده و ترسیده بودند و از نزدیک شدن به آنها ابا می کردند. چون رسول خدا رسیدند آن افعی ها از خانه بیرون آمدند و به خیابان شهر وارد شدند. خیابان تنگ بود و خداوند تعالی آن را وسیع گردانید و آن را ده برابر وسعت داد. سپس آن افعی ها گفتند: السلام علیک یا محمد یا سید الاولین و الآخرین و به علی علیه السلام گفتند: السلام علیک یا علی یا سید الوصیین و سلام بر نسل پاک شما که مسلط بر امور خلق گردانده شدهاند. ما تازیانه های این منافقین هستیم که خداوند حق تعالی به دعای این مؤمن - سلمان - ما را به افعی تبدیل کرد. پس رسول خدا فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که در میان من کسی را شبیه به حضرت نوح علیه السلام در صبر کردن و دعا نکردن در بدو حال و نفرین کردن در آخر کار قرار داده است. سپس آن افعی ها ندا کردند: ای رسول الله ! خشم ما بر این

کافران شدید شده است و حکم تو و وصی تو در ممالک پروردگار جهانیان بر ما جاری است. ما از توی می خواهیم که از حق تعالی بخواهی که ما را از افعی های جهنم گرداند تا در جهنم از عذاب کنندگان آنها باشیم چنانکه در دنیا آنها را فرو بردیم. رسول خدا فرمود: آنچه شما خواستید اجابت شد و بعد از اینکه اجزای بدن کافران را از شکم های خود بیرون افکنید به پایین ترین درجات جهنم بروید، تا آنها با مدفون شدن در دنیا خواریشان کامل تر شود و عارشان (در دنیا) بیش تر باقی بماند. مؤمنینی که از قبرهای آنها می گذرند از حال آنها عبرت گیرند و بگویند: اینها ملعونانی هستند که به سبب دعای سلمان فارسی که دوست و برگزیده مؤمنان است به غضب الهی گرفتار و خوار شدند. پس آن افعی ها اجزای بدن آنها را که در شکمشان بود بیرون انداختند و خویشاوندان آن کافران آمدند و آنها را دفن کردند و بسیاری از کافران مسلمان شدند. بسیاری از منافقان مؤمن، خالص شدند و بر بسیاری از کافران و منافقان شقاوت غالب شد و گفتند: این سحری آشکار است. سپس رسول خدا رو به سلمان کرد و گفت: ای ابوعبدالله! تو از خواص برادران مؤمن ما و محبوب دل های ملائکه مقرب هستی. به درستی که تو در ملکوت آسمانها و در حجابها و کرسی و عرش و آنچه میان عرش تا خاک است از خورشید طلوع کننده در روزی که هیچ ابر و غبار و تیرگی در آسمان نیست در فضل و کرامت مشهورتری و تو از نیکوترین ممدوحین در این آیه هستی: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»(1)

توضیح: فیروزآبادی گفت: المشّ: در آب مخلوط کرد تا ذوب شد، دستش را برای تمیز شدن با چیزی پاک کرد، سر استخوان را جوید مانند تمشّش و مال انسان را کم کم گرفت. القتر: غبار.

10. مناقب ابن شهرآشوب: جابر انصاری گفت: روزی امیرالمؤمنین نماز صبح را با ما ادا کرد سپس رو به ما کرد و فرمود: ای گروه مردم! خدا اجر شما را در مصیبت برادرتان سلمان زیاد کند و مردم در این باب سخن بسیار گفتند. پس علی علیه السلام عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر بست و پیراهن حضرت

1- . التفسیر المنسوب الی العسکری علیه السلام : 26 - 24، بقره / 3

را پوشید و عصای آن حضرت را در دست گرفت و شمشیر ایشان را حمایل نمود و بر شتر عضباء آن حضرت سوار شد و به قنبر گفت: که ده گام بشمار یا اینکه از یک تا ده بشمار. قنبر گفت: چون از شمردن فارغ شدم به در خانه سلمان رسیده بودیم. زاذان روایت کرد که: چون وقت وفات سلمان شد از او پرسیدم: چه کسی تو را غسل می دهد؟ گفت: آنکه رسول خدا را غسل داد. من گفتم: تو در مداینی و او در مدینه است. سلمان گفت: ای زاذان! چون دهان مرا ببندی - من بمیرم - صدای ضربهای خواهی شنید؛ چون دهان او را بستم صدای ضربهای شنیدم و به در خانه آمدم و امیرالمؤمنین را مشاهده نمودم. گفت: ای زاذان! ابوعبدالله سلمان به رحمت حق واصل شد؟ گفتم: بله ای سرورم. پس داخل شد و رداء از روی سلمان برداشت و سلمان به امیرالمؤمنین تبسم نمود. پس حضرت به او گفت: مرحبا ای ابا عبدالله! هرگاه رسول خدا را دیدار کردی آن وقایعی که بر برادرت از قوم او گذشت به ایشان خبر بده. سپس علی علیه السلام شروع به آماده سازی او برای تدفین نمودن او کرد. زمانی که علی بر او نماز خواند از او تکبیرهای بلند می شنیدیم و دو نفر با آن حضرت می دیدم. چون پرسیدم آنها کیستند؟ فرمود: یکی برادرم جعفر و دیگری خضر است و با هر یک از آنها هفتاد صف از ملائکه آمده بودند که در هر صفی هزاران ملک بود.(1)

توضیح: فقالوا فی ذلک: یعنی در مورد آن سخن گفتن: عشر: مراد از آن شاید ده گام باشد. الوجبه: افتادن با صدای شکستن یا صدای افتادن.

11. رجال کشی: زراره گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: سلمان علم اول و آخر را دریافت و او دریایی از علم بود که علمش به پایان نمی رسید. او از ما اهل بیت است. و علم او به مرتبه ای رسیده بود که روزی از کنار مردی که در میان گروهی ایستاده بود گذشت. پس به او خطاب کرد: ای بنده خدا! از کاری که دیشب در خانه خود کردی به درگاه خداوند عزّوجلّ توبه کن. گفت: سپس سلمان گذشت و آن گروه به آن مرد گفتند: سلمان به تو چیزی را گفت و تو آن را از

1- . مناقب آل ابی طالب 2: 131

خود دفع نکردی؟ آن مرد گفت: مرا به امری خبر داد که جز من و خدا شخص دیگری از آن مطلع نبود.(1)

و به سند دیگر نظیر این روایت نقل شده و در آخر آن چنین افزوده: آن مرد ابوبکر بن أبی قحافه بود.

اختصاص: نظیر این حدیث را تا جمله جز خداوند ربّ العالمین و من شخص دیگری از آن مطلع نبود نقل کرده است.(2)

12. رجال کشی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: روزی ابوذر به خانه سلمان آمد در حالی که دیگی برای او بر روی آتش بود. در اثنای صحبت آن دو با یکدیگر، دیگ واژگون شد و از خورش و گوشت و چربی آن چیزی بر روی زمین ریخته نشد. پس ابوذر بسیار از آن تعجب کرد. سلمان بار دیگر دیگ را مثل حالت اول، بر روی آتش گذاشت و مشغول سخن گفتن شدند. بار دیگر دیگ واژگون شد و از خورش و گوشت و چربی آن چیزی بر زمین ریخته شد. ابوذر دهشت زده از خانه سلمان بیرون آمد و در عجایب آن حال تفکر می کرد. ناگهان امیرالمؤمنین علیه السلام را بر در خانه سلمان دید. چون نظر امیرالمؤمنین بر ابوذر افتاد گفت: ای ابوذر! چه چیز باعث شد که از نزد سلمان بیرون آیی و اینچنین حیرت زده باشی؟ ابوذر گفت: یا امیرالمؤمنین سلمان را دیدم که چنین و چنان کرد و از آن در شگفتم. حضرت فرمود: ای ابوذر! اگر سلمان تو را به آنچه می داند خبر دهد قطعاً خواهی گفت: خداوند قاتل سلمان را رحمت کند. ای ابوذر! به درستی که سلمان باب خدا در زمین است. هر کس او را بشناسد مؤمن و هر کس او را انکار کند کافر است. به درستی که سلمان از ما اهل بیت است.(3)

13. الفضایل: اصبغ بن نباته گوید: زمانی که سلمان در ابتدای خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام امیر مداین بود با او همراه بودم. عمر بن خطاب او را والی مداین کرد و تا ابتدای خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام والی آنجا بود.

1- . رجال الکشی: 8
2- . اختصاص: 11

3- . رجال الكشى: 10

روزی به نزد سلمان رفتم در حالی که او بیمار بود و در آن بیماری به رحمت الهی واصل شد. گفت: پیوسته او را عیادت می کردم تا آنکه بیماری او شدید شد و به مرگ خود مطمئن گردید. سلمان رو به من کرد و گفت: ای اصبغ! به یاد می آورم که رسول خدا فرمود: ای سلمان! چون زمان مرگ تو نزدیک شود مردهای با تو سخن خواهد گفت. میخواهم بدانم که وفات من نزدیک شده است یا نه؟ اصبغ گفت: ای برادرم چه دستور می دهی؟ سلمان گفت: برو و تختی بیاور و روی آن را با آنچه برای مردگان فرش می کنند فرش کن. سپس چهار نفر مرا بردارند و به قبرستان برند. اصبغ گفت: با کمال میل این کار را می کنم. پس به سرعت بیرون رفتم و بعد از ساعتی برگشتم و تختی آوردم و آن را با آنچه برای مردگان فرش می کنند پوشاندم. سپس گروهی را آورم تا او را به سوی قبرستان ببرند، چون او را در قبرستان بر زمین گذاشتند، سلمان به آنها گفت: ای قوم! روی مرا به سوی قبله کنید. سپس با صدای بلند گفت: ای اهل عرصه کهنه شدن و پوسیدن! سلام بر شما. ای گروهی که از دنیا رفته اید! کسی جواب نداد. بار دیگر آنها را مورد خطاب قرار داد و گفت: سلام بر شما ای گروهی که مرگ را ناشتای شما قرار داده اند، سلام بر شما ای گروهی که زمین را لحاف شما گردانیده اند، سلام بر شما ای کسانی که به اعمالی که در دنیا انجام داده بودند رسیدند، سلام بر شما ای کسانی که منتظرید اسرافیل در صور بدمد. از شما به حق خداوند بزرگ و به حق پیغمبر کریم می خواهم که یکی از شما به من جواب دهد. منم سلمان فارسی برده آزاد شده رسول خدا. آن حضرت به من فرمود: ای سلمان! هرگاه زمان وفاتت نزدیک شود مرده با تو سخن خواهد گفت. می خواهم بدانم وفات من نزدیک شده است یا نه. چون سلمان سخن خود را تمام کرد ناگهان مرده ای از قبر خود به سخن درآمد و گفت: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. ای گروهی که بناها می سازید و فانی خواهید شد و به عرصه دنیا مشغولید. اینک ما سخن تو را می شنویم و به تو جواب می دهیم. خدا تو را رحمت کند از آنچه می خواهی بپرس. سلمان گفت: ای کسی که بعد از مرگ سخن می گویی و ای سخن گوینده پس از حسرت مردن! آیا تو از اهل بهشتی یا از اهل جهنم؟ گفت: ای مسلمان من از آن کسانی هستم که خداوند به آنها از عفو و کرم خود انعام کرده و به

رحمت خود وارد بهشت کرده است. سلمان به او گفت: ای بنده خدا! برای من توصیف کن که مرگ را چگونه یافته ای؟ و به تو از مرگ چه رسید؟ و چه دیدی و چه مشاهده نمودی؟ گفت: ای سلمان! به من مهلت بده. به خدا سوگند بریدن بدن با اره و جدا کردن و پاره کردن با قیچی از شدت مرگ بر من آسان تر است. بدان که در دنیا از کسانی بودم که خداوند تعالی به من نیکی ها الهام کرده بود و کار خیر می کردم و فرائض الهی را به جا می آوردم و قرآن می خواندم و در نیکی به پدر و مادرم حریص بودم و از کارهای حرام اجتناب می کردم و از ظلم و ستم بر بندگان ترسان بودم و شب و روز از ترس ایستادن در برابر خدا برای حساب و کتاب در طلب حلال سختی می کشیدم. پس در روزی از روزها که در نهایت خوشی و لذت و شادی بودم به ناگاه بیمار شدم و چند روز بیمار بودم تا اینکه مدت (اقامت) من در دنیا تمام شد. در آن وقت مردی با خلقتی عظیم و منظری مهیب نزد من آمد و در برابر من در هوا ایستاد. نه به سوی آسمان بالا می رفت و نه به سوی زمین فرود می آمد. پس اشاره به چشم من کرد و آن را کور کرد و به گوشم اشاره کرد و آن را کر کرد و به سوی زبان من اشاره کرد و آن را لال گرداند پس چنان شدم که هیچ چیز از چیزهای دنیا را نمی دیدم و نمی شنیدم. در آن لحظه خانواده و یارانم گریستند و خبر مرگ من به برادران و همسایگانم رسید. پس در آن وقت به او گفتم: تو کیستی ای آنکه مرا از توجه به مال و خانواده و فرزندانم بازداشته ای؟ گفت: منم ملک الموت آمده ام تا تو را از خانه دنیا به خانه آخرت ببرم که مدت حیات تو تمام شده و وقت مرگ تو رسیده است. در این حال که او با من سخن می گفت دو شخص دیگر آمدند و آنها از نظر خلقت و صورت زیباترین مردم بودند که تا به آن روز دیده بودم. یکی از آنها در سمت راست من و دیگری سمت چپ من نشست. به من گفتند: السلام علیک و رحمه الله و برکاته. نامه تو را برایت آورده ایم. الان آن را بگیر و به آن نگاه کن گفتم: این چه نامه ای است که باید من بخوانم؟ گفتند: ما آن دو ملک هستیم که در دنیا با تو بودیم و نیکی ها و بدی های تو را می نوشتیم. این نامه عمل توست. پس به نامه حسنات که در دست «رقیب» بود نگاه کردم. نیکی هایی که در آن دیدم مرا شاد کرد و خندان شدم و شادی زیادی به من دست داد. به نامه گناهان

که در دست «عتید» بود نگاه کردم و از آنچه که در آن دیدم غمگین شدم و مرا به گریه انداخت. آن دو به من گفتند: بشارت باد تو را که برای تو خیر و نیکی خواهد بود. پس آن مرد اول (یعنی ملک الموت) به من نزدیک شد و روح را از تن من کشید و هر جذبه و کشیدنی از آن با همه سختی های آسمان تا زمین برابری می کرد و پیوسته در این سختی بودم تا آنکه جان به سینه ام رسید. سپس با دشنه ای به سوی من اشاره کرد که اگر آن دشنه را بر کوه ها می گذاشت ذوب می شدند و روح مرا از بینی من گرفت. در آن وقت صدای گریه خانواده من بلند شد و هر چه می گفتند و انجام می دادند بر آن آگاه بودم. چون گریه و فریاد خانواده من بر من بسیار شدید شد، ملک الموت با خشم و غضب به آنها رو کرد و گفت: ای قوم! گریه شما برای چیست؟ به خدا سوگند ما به او ستمی نکرده ایم که شما شکایت کنید و فریاد بزنید و گریه کنید. لیکن ما و شما بنده یک خداوندیم. اگر خدا شما را در باب ما امر می کرد همان گونه که ما را در باب شما امر کرده است به یقین شما اطاعت می کردید همان گونه که ما اطاعت امر او در مورد شما نمودیم. به خدا قسم که ما روح او را نگرفتیم تا آنکه روزی او تمام و مدت حیات او به پایان رسید و به سوی پروردگار کریمی رفت که هر چه بخواهد در مورد او حکم می کند و او بر هر چیز تواناست. اگر صبر پیشه کنید مزد می یابید و اگر جزع و فزع کنید گناه خواهید کرد. بسیار به سوی شما بر می گردم و پسران و دختران و پدران و مادران را می گیرم. پس در آن وقت از نزد من رفت و روح مرا با خود برد. در آن هنگام ملکی دیگر آمد و روح مرا از او گفت و آن را در جامه حریری پیچید و آن را به سوی آسمان بالا برد و در کمتر از یک پلک زدن آن را نزد حق تعالی گذاشت. چون روح من نزد پروردگارم حاضر گردید از هر کار کوچک و بزرگ از من سؤال نمود: از نماز و روزه در ماه رمضان، حج بیت الله الحرام، تلاوت قرآن، زکات، صدقه دادن و از هر عملی که در سایر ایام و اوقات کرده بودم. از اطاعت پدر و مادر، از کشتن آدمی به ناحق، از خوردن مال یتیم، از ظلم به بندگان، از عبادت کردن در شب در وقتی که مردم در خواب اند و مشابه آن اعمال از من سؤال کرد. پس از این به اذن حق تعالی روح را به زمین برگرداند. در این وقت غسل دهنده من نزد من آمد و جامه های مرا

درآورد و شروع به غسل نمودن من کرد. پس روح، او را مورد خطاب قرار داد: ای بنده خدا با این بدن ضعیف مدارا کن. به خدا قسم که من از هیچ رگی از رگ های او بیرون نیامدم مگر آنکه آن قطع شد و از هیچ عضو او بیرون نیامدم مگر آنکه آن عضو درهم شکسته شد. اگر غسل دهنده این سخن را می شنید هرگز مرده ای را غسل نمی داد. سپس بر من آب ریخت و مرا سه غسل داد و در سه جامه مرا کفن کرد و مرا حنوط نمود. این توشه ای بود که با آن به سوی خانه آخرت رفتم. بعد از فارغ شدن از غسل انگشتر را از دست راست من بیرون آورد و به پسر بزرگ من داد و گفت: خدا تو را در مصیبت پدرت اجر دهد و به تو مزد و صبر بسیار عطا کند. سپس مرا در کفن پیچید و مرا تلقین نمود و خانواده و همسایگان مرا صدا کرد و گفت: به نزد او بیایید و با او وداع گویید. پس آنها به نزد من برای وداع گفتن آمدند. چون از وداع من فارغ شدند مرا بر تختی از چوب نهادند و در این وقت روح، بین صورت و کفن من بود تا اینکه مرا برای نماز گذاشتند و بر من نماز خواندند. چون از نماز فارغ شدند و مرا به سوی قبر روانه کردند و در قبر گذاشتند هول و هراسی بزرگ دیدم. ای سلمان ! ای ابوعبدالله ! بدان گویا از آسمان به زمین افتادم پس مرا در لحد گذاشتند و خشت بر من چیدند و خاک بر من ریختند. در آن هنگام روح از زبان من گرفته شد و سپس به زبان و گوش من برگشت. چون مردم را مورد خطاب قرار دادند که از قبر من برگردند شروع به اظهار پشیمانی کردم. گفتم: ای کاش من از این گروهی بودم که بر میگردند. سپس شخصی از کنار قبر به من جواب داد و گفت: حاشا - که او را برگردانند -. این چیزی است است که او گوینده آن است و از پس ایشان برزخی است تا روزی که زنده شوند. به او گفتم: تو که با من سخن می گویی کیستی؟ گفت: منم «مُنبّه» ملکی که خداوند مرا به همه خلایق موکّل گردانیده که آنها را بعد از مردنشان آگاه کنم تا در مقابل خداوند، اعمال خود را بر خودشان - به دست خودشان - بنویسند. پس مرا کشید و نشاند و گفت: عمل خود را بنویس. به او گفتم: نمی توانم آن را بشمارم. به من گفت: آیا سخن پروردگارت را نشنیده ای که

فرمود: «أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ»(1) {خدا (کارهایشان را) برشمرده است و حال آنکه آنها آن را فراموش کرده اند}. سپس به من گفت: من بر تو املا می کنم و تو بنویس. گفتم: کاغذ کجاست که بنویسم؟ پس کنار کفن مرا کشید ناگهان کفن خود را به شکل کاغذی دیدم و گفت: این کاغذ توست. گفتم: قلم از کجا بیاورم؟ گفت: انگشتان سبابه تو. گفتم: مرکب از کجا بیاورم؟ گفت: آب دهان تو به جای مرکب است. پس بر من آنچه در دنیا انجام داده بودم املا کرد و از اعمال من، عمل کوچک یا بزرگی نماند مگر آنکه آن را بر من املا کرد. چنان که حق تعالی فرمود: «يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»(2)

{و می گویند: ای وای بر ما، این چه نامه ای است که هیچ (کار) کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جز اینکه همه را به حساب آ ورده است. و آنچه را که انجام داده اند حاضر یابند و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد. } سپس ملک آن نامه را گرفت و مُهری بر آن زد و آن را بر گردن من آویخت. گمان کردم که همه کوه های دنیا را بر گردن من آویخته اند. به او گفتم: ای منبه چرا با من چنین می کنی؟ گفت: آیا سخن پروردگارت را نشنیدی که فرمود: «وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا * اقْرَأْ كَتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»(3) {و کارهای هر انسانی را به گردن او بسته ایم و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشاده می بیند بیرون می آوریم. نامه ات را بخوان کافی است که امروز خودت حساب رس خود باشی.} پس منبه گفت: این سخنی است که در روز قیامت تو را به آن خطاب خواهند کرد و در آن روز تو را حاضر می کنند. حال آنکه نامه عمل تو در میان چشمانت گشوده می شود و بر نفس خود به خاطر آن گواه می باشی. بعد از آن منبه از من دور شد و منکر با عظیم ترین منظر و زشت ترین چهره نزد من آمد در حالی که عمودی از آهن در دست داشت که اگر جن و انس جمع می شدند آن عمود را نمی توانستند حرکت دهند. سپس فریاد بلندی بر من زد که اگر

1- . مجادله / 6
2- . کهف / 49
3- . اسراء / 14 و 13

اهل زمین آن را می شنیدند به یقین همه می مردند. سپس به من گفت: ای بنده خدا ! به من بگو که پروردگارت کیست؟ دین تو چیست؟ پیامبر تو کیست؟ و بر چه طریقه بودی؟ و در دنیا چه اعتقادی داشتی؟ پس زبان من از ترس او بسته شد و در امر خود حیران ماندم و نمی دانستم چه بگویم. در جسمم عضوی نماند جز اینکه از ترس از من جدا شد. رحمتی از سوی پروردگارم به من رسید و دل مرا نگه داشت و زبانم را گویا گرداند. پس به او گفتم: ای بنده خدا چرا مرا می ترسانی؟ و من شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت می دهم محمد رسول خداست و خداوند عالمیان پروردگار من است و محمد پیغمبرم و اسلام دینم و قرآن کتابم و کعبه قبله ام و علی امامم و مؤمنان برادران من هستند. این است گفتارم و اعتقادم و من بر این اعتقاد پروردگارم را در روز معاد ملاقات می کنم. به من گفت: ای بنده خدا ! تو را به سلامتی بشارت می دهم. به یقین که تو نجات یافتی و از پیش من رفت. و نکیر نزد من آمد و فریاد مهیبی عظیم تر از فریاد اول بر من زد. اعضای من همچون فرو رفتن انگشتان در یکدیگر فرو رفتند. سپس به من گفت: ای بنده خدا ! اعمالت را بیاور - بر من عرضه کن -. پس در جواب دادن حیران و متفکر بودم. پس در این وقت حق تعالی از من شدت ترس و بیم را برداشت و دلیل و یقین نیکو و توفیق به من عطا نمود. پس گفتم: ای بنده خدا ! با من مدارا کن. به راستی که من از دنیا خارج شدم و حال آنکه گواهی می دادم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و گواهی می دادم که محمد بنده و رسول خداست و آنکه بهشت حق است و عذاب آتش جهنم حق است و صراط حق است و میزان حق است و حساب و کتاب حق است و سؤال نکیر و منکر در قبر حق است و زنده شدن حق است و بهشت و آنچه خداوند از نعمت ها در آن وعده داده حق است. جهنم و هر آنچه که خدا ما را از عذاب آن بیم داده حق است و آنکه قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و آنکه خدا کسانی که در قبرها هستند زنده می گرداند. پس به من گفت: ای بنده خدا ! بشارت باد تو را به نعمت ابدی و خیری که هرگز زایل نمی گردد.

پس مرا در لحد خوابانید و گفت: بخواب. مانند خوابیدن داماد و نزدیک سر من دری را از بهشت گشود و دری از پیش پای من به سوی جهنم گشود. سپس به

من گفت: ای بنده خدا! به بهشت و نعمت های آن که به سوی آن خواهی رفت نگاه کن و به سوی آتش جهنم و عذاب آن که از آن نجات یافتی بنگر. پس دری که از پیش پایم به سوی جهنم گشوده بود بست و دری را که از پیش سرم به سوی بهشت گشوده بود باقی گذاشت.

و از شمیم بهشت و نعمت های آن بر من وارد کرد و به آن قدر که دیده کار کند لحد مرا فراخ گرداند و از نزد من رفت. این سخن من و اوصاف شدت هول و هراسی است که در وقت مرگ دیدم. من گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست. شهادت می دهم که مرگ حق است بر گوشه زبانم. پس ای سئوال کننده! از ترس ایستادن نزد خداوند متعال در وقت سؤال کردن، بر اعمال خود مراقبت داشته باش. در این وقت سخن او قطع شد و سلمان رضی الله عنه گفت: خدا شما را رحمت کند مرا بر زمین گذارید و ما تخت او را بر زمین گذاشتیم. گفت: مرا تکیه دهید. چون او را تکیه دادیم به آسمان چشم دوخت و گفت: ای کسی که ملکوت همه چیز به دست اوست و همه به سوی او برگردانیده می شوند. او که پناه می دهد و بر او ظلمی نمی شود. به تو ایمان آوردم و از پیامبرت پیروی نمودم و کتابت را تصدیق نمودم. آنچه را که به من وعده دادی دریافتم ای کسی که خلف وعده نمی کنی. مرا به رحمت خودت بگیر و در خانه کرامت خودت فرود آور. من گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و گواهی می دهم محمد بنده و رسول خداست. پس چون از شهادت گفتن فارغ شد به دیدار پروردگارش شتافت. اصبغ گفت: ما در این حال بودیم که ناگاه مردی پیدا شد که بر استر خاکستری رنگی سوار بود و نقابی بر چهره داشت و به ما سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم. (فهمیدیم که علی علیه السلام است.) پس گفت: ای اصبغ به کار تدفین سلمان بپردازید و ما شروع به کار کردیم. خواستیم کفن و حنوط آماده کنیم که وی فرمود: بگیرید نزد من هست. ما آب و تختی که بر روی آن غسل می دهند نزد آن حضرت حاضر کردیم. ایشان او را با دست خود غسل می داد تا اینکه از آن فارغ شد. سپس او را کفن کرد و بر او نماز خوانیدم و او را دفن کردیم و علی علیه السلام با دست خود سلمان را در لحد

گذاشت. چون از دفن سلمان فارغ شد و خواست که برگردد من به جامه حضرت چسبیدم و گفتم: یا امیرالمؤمنین چگونه آمدی؟ چه کسی تو را به مرگ سلمان خبر داد؟ حضرت رو به من کرد و گفت: ای اصبغ! از تو عهد و پیمان می گیرم که این قصه را تا من زنده باشم برای کسی نقل نکنی. گفتم: ای امیرالمؤمنین! من پیش از تو خواهم مرد؟ حضرت فرمود: نه ای اصبغ عمر تو طولانی خواهد شد. گفتم: ای امیرالمؤمنین! از من عهد و پیمان بگیر و من سخن تو را می شنوم و تو را اطاعت می کنم و تا زمانی که خدا حکم مرگ را در مورد تو اجرا می کند این سخن را به کسی نخواهم گفت. خدا بر هر چیز تواناست. حضرت به من گفت: ای اصبغ! رسول الله به من خبر داده است. من در همین ساعت در کوفه نماز خواندم و از مسجد بیرون آمدم تا به خانه بروم. چون به خانه رسیدم و خوابیدم در خواب دیدم که شخصی به من گفت: سلمان وفات یافته پس بیدار شده و بر استر خود سوار شدم و چیزهایی که برای مرده ضروری است از کفن و حنوط و غیره با خود برداشتم و روانه شدم. حق تعالی (این مسیر) دور را برای من نزدیک گردانید و همان گونه که می بینی به اینجا آمدم و رسول خدا مرا به این امور خبر داده بود. سپس علی علیه السلام سلمان را تدفین کرد و ندیدم که علی به سوی آسمان رفت یا به زمین فرو رفت. او به کوفه رسید در حالی که منادی برای نماز مغرب ندا می داد و علی علیه السلام نزد آنها حاضر شد و نماز مغرب را با آنها ادا کرد. این بود ماجرای وفات سلمان فارسی رضی الله عنه.(1)

توضیح: العِرنین: همه بینی یا استخون محکم آن.

مؤلف: این روایت را در برخی از تألیف اصحاب ما دیده ام و در یکی از این روایات پس از این جمله «به آن قدر که دیده کار کند لحد مرا فراخ گرداند و از نزد من رفت» آمده است: و ای مسلمان! من نزد خدا چیزی بزرگ تر از این سه چیز که خدا دوست دارد نیافتم: نماز خواندن در شب بسیار سرد، دوم روزه گرفتن در روز

1- . الفضائل: 122 - 113

بسیار گرم، سوم صدقه ای که با دست راست بدهی و دست چپت از آن خبر نداشته باشد و روایت مرگ سلمان را تا آخر آورده است.

14. روضه الواعظین: روایت شده که سعد بن أبی وقاص در هنگامی که سلمان بیمار بود به عیادت او رفت. پس سلمان گریست. سعد به او گفت: ای اباعبدالله ! چه چیز تو را به گریه انداخته است؟ چون رسول خدا از دنیا رفت از تو راضی بود و در حوض کوثر بر او وارد خواهی شد. سلمان گفت: من از اندوه مرگ نمیگریم و گریه من از حرص دنیا نیست. لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما عهد کرد و فرمود: باید متاع ضروری هر یک از شما مانند توشه مسافر باشد و من دور خود این وسایل را می بینم و دور او تنها یک کوزه و یک کاسه و یک ابریق بود.(1)

توضیح: در النهایه گفت: در حدیث سلمان: سعد بن أبی وقاص بر او وارد شد تا از او عیادت کند. پس سلمان شروع به گریستن کرد و میگفت: من از اندوه مرگ نمیگریم و گریه من از حرص دنیا نیست. لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما عهد کرد و فرمود: باید متاع ضروری هر یک از شما مانند توشه مسافر باشد و این وسایل در اطراف من است. در حالی که دور او تنها یک کوزه و یک کاسه و یک ابریق بود. منظور از الاساود در حدیث بالا: سیاهی کالایی است که نزد اوست. سیاهی انسان یا کالا یا هر چیز دیگری. ممکن است منظور از اساود مارها باشد جمع اسود؛ به آن تشبیه کرده است چون به همان اندازه به او آسیب میزنند.

15. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سلمان رضی الله عنه گفت: نفس آدمی تا وقتی که مایحتاج ضروری زندگی اش فراهم نباشد به دور صاحب خود می پیچد و اگر آن را به دست آورد آسوده خاطر می شود.

توضیح: فیروزآبادی گفت: الالتیاث: یعنی اختلاط و به دور خود پیچیدن، در کار کند بودن و بازداشتن و منع کردن.(2)

16. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: سلمان در مسجد با گروهی از قریش نشسته بود. آن گروه شروع به ذکر حسب های خود کردند و نسب خود را بالا بردند

1- . روضه الواعظین: 565 و 564
2- . فروع الکافی 1: 352

تا آنکه نوبت به سلمان رسید. عمر بن خطاب به او گفت: ای سلمان! به من بگو تو کیستی؟ پدر تو کیست؟ و اصل تو چیست؟ سلمان گفت: من سلمان پسر بنده خدا هستم. من گمراه بودم و حق تعالی مرا به برکت محمد صلّی الله علیه و آله هدایت کرد. من نیازمند بودم و خدا مرا به برکت محمد غنی گرداند. من بنده بودم و خداوند مرا به برکت محمد آزاد گرداند. این است نسب و حسب من. گفت: در حالی که سلمان با آنها سخن می گفت پیامبر بیرون آمد. سلمان به ایشان گفت: ای رسول الله! من از این گروه چه کشیدم! با آنها نشستم و شروع به ذکر نسب های خود کردند و نسب های خود را بالا بردند تا اینکه به من رسیدند و عمر از من چنین سؤال کرد. تو چه کسی هستی؟ اصل تو چیست؟ حسب و نسب تو چیست؟ پیامبر فرمود: تو چه جواب دادی؟ سلمان جواب خود را نقل کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه قریش! به درستی که حسب مرد دین او و جوانمردی او و اخلاقش و اصل و نسب او و عقل اوست. خداوند عزّوجلّ می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (1) {ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است.} سپس به سلمان فرمود: هیچ یک از این گروه بر تو مگر به پرهیزگاری برتری ندارد و اگر تو پرهیزگارتر از آنها باشی از آنها برتری. (2)

امالی طوسی: نظیر این روایت را نقل کرده است. (3)

رجال کشی: مثل این حدیث را روایت کرده است. (4)

17. رجال کشی: سلمان هرگاه شتری را که به آن عسکر می گفتند می دید تازیانه ای بر آن می زد. به سلمان می گفتند: ای ابوعبدالله! از این چارپا چه می

1- . حجرات / 13
2- . روضه الکافی: 182 و 181
3- . امالی ابن الشیخ: 91

4- . رجال الكشی: 10 و 9

خواهی؟ می گفت: این چارپا نیست ولیکن این عسکر پسر کنعان جنی است (به این صورت درآمده تا مردم را گمراه کند). و به مرد عربی که صاحب شتر بود می گفت: شتر تو اینجا به فروش نمی رود لیکن آن را به سرحد حوأب ببر در آنجا آن را به هر قیمت که بخواهی از تو می خرند.(1)

امام باقر علیه السلام فرمود: شتری را که عسکر نام داشت به هفتصد درهم خریدند و آن شیطانی بود.(2)

توضیح: در فصل غزوه جمل گفته خواهد شد عسکر اسم شتر عائشه است که در روز جنگ بر آن سوار شد و این از جمله علم منایا و بلایایی بود که سلمان آموخت و پیش از واقعه جمل، از آن خبر داد.

18. رجال کشی: سلمان گفت: رسول خدا به من فرمود: آن گاه که لحظه مرگ تو فرا برسد گروهی چند نزد تو حاضر خواهند شد که بوی نیک و بد را می یابند و طعام نمی خورند (یعنی ملائکه). پس سلمان کیسه ای از مشک بیرون آورد و گفت: این هدیه ای است که رسول خدا به من بخشیده است. راوی گفت: سپس آن را در آب ریخت و به دور خود پاشید. پس به زن خود گفت: برخیز و در را ببند. زن برخاست و در را بست. چون برگشت سلمان به عالم ملکوت پرواز کرده بود.(3)

روضه الواعظین: نظیر این حدیث را نقل کرده است.(4)

19. رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان با زنی از کنده ازدواج کرد. چون بر او وارد شد دید کنیزکی دارد و بر در خانهاش پردهای از عبا آویخته است. سلمان گفت: مگر در خانه شما مریضی هست که پرده بر در آویختهاید؟ یا خانه کعبه را به اینجا آوردهاید؟ گفتند: آن زن، با این پرده خواسته است خود را بپوشاند. سلمان گفت: این کنیز چیست؟ گفتند: این زن مالی داشت خواست کنیزکی بگیرد که در خدمت او باشد. سلمان گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم

1- . رجال الکشی: 9
2- . رجال الکشی: 9
3- . رجال الکشی:11

4- . روضه الواعظين: 243

که فرمود: هر مرد که کنیزی نزد او باشد اگر با او نزدیکی نکند یا او را شوهر ندهد و آن کنیز زنا کند پس مثل گناه آن کنیز برای آن مرد نوشته می شود و هر که قرضی بدهد گویی که نصف آن مال را صدقه داده است و چون بار دیگر قرض دهد گویی که تمام مال را صدقه داده است. و ادا کردن حق به صاحبش آن است که حق او را بردارد و به خانه یا کاروان او برساند و به صاحب حق بگوید که حق خود را بگیر.(1)

20. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان دیگی بر آتش گذاشته بود. ابوذر بر سلمان وارد شد ناگاه دیگ واژگون شد و بر زمین افتاد و چیزی از آن بر زمین نریخت. سلمان دوباره دیگ را بر سه پایه گذاشت. دیگ برای بار دوم به زمین افتاد و چیزی از آن بر زمین نریخت و سلمان دیگ را بر سه پایه برگرداند. ابوذر از کنار امیرالمؤمنین علیه السلام شتابان عبور کرد در حالی که از آنچه دیده بود برآشفته بود. سلمان به دنبال او رفت و به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. امیرالمؤمنین به سلمان نگاهی کرد و فرمود: ای اباعبدالله ! با دوستت مدارا کن.(2)

21. مشارق الأنوار: از زاذان خادم سلمان نقل شده که گفت: چون امیرالمؤمنین آمد تا سلمان را غسل دهد دید او مرده است. چون علی علیه السلام ردا را از روی سلمان برداشت سلمان تبسم نمود و خواست که بنشیند. حضرت فرمود: به مرگ خود برگرد و او به حال اول خود برگشت.(3)

22. کتاب حسین بن سعید و نوادر: سلمان گفت: اگر سجده برای خدا و همنشینی با گروهی که سخن نیک از دهان خود می ریزند همچنان که خرمای نیک از درخت می ریزد نبود به یقین آرزوی مرگ می کردم.(4)

23. مؤلف: ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه گفت: ابووائل گفت: من با دوستم نزد سلمان رفتم و نزد او نشستیم. سلمان گفت: اگر پیامبر ما را از اینکه خود را به مشقت بیاندازیم نهی نمی کرد قطعاً خود را برای (تهیه غذای) شما به مشقت می

1- . رجال الکشی: 12 و 11
2- . اختصاص: 12

3- . مشارق الانوار
4- . الزهد يا المومن: نسخه خطى

انداختم. پس نان و نمک ساده ای که چیزی با آن مخلوط نبود برای ما آورد. دوست من گفت: اگر با این نمک آویشن بود بهتر بود. سلمان ابریق خود را فرستاد و در گرو آن آویشن گرفت. چون خوردیم دوستم گفت: خداوندی که ما را به آنچه روزی ما کرده قانع گرداند شکر می کنم. سلمان گفت: اگر به آنچه خدا روزیت کرده قانع بودی ابریق من به گرو نمی رفت.(1)

24. رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود: میثب همان باغی بود که رسول خدا برای مکاتبه سلمان (بهای آزادی سلمان) غرس نمود و خدا آن را به عنوان غنیمت(فیء) به رسول خدا بخشید و آن از صدقات او شد یعنی فاطمه سلام الله علیها.(2)

25. رجال کشی: روزی نزد امام محمد باقر علیه السلام نام سلمان فارسی را بردند. حضرت فرمود: او سلمان محمدی است. به درستی که سلمان از ما اهل بیت است. سلمان به مردم میگفت: از قرآن به سوی احادیث گریختید زیرا که قرآن را کتاب دقیقی یافتید که در آن شما را برای هر امر کوچکی که همچون هسته خرما، پوسته نازک هسته خرما، رشته سفیدی که در شکاف هسته خرماست و دانه خردل حسابرسی می شوید. پس بر شما آیات قرآن سخت و گران آمد و شما به سوی احادیثی که کار را بر شما آسان گردانیده گریختید.(3)

26. رجال کشی: روزی سلمان بر مردی از برادرانش وارد شد و او را در حال احتضار یافت. سلمان گفت: ای ملک الموت ! با دوست ما مدارا کن. راوی گفت: - فرشته - دیگری گفت: ای اباعبدالله ! ملک الموت به تو سلام می رساند و می گوید: قسم به عزتی که این بر ما دارد هیچ یک از این امور در اختیار ما نیست.(4)

27. مجالس مفید: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی سلمان در بازار آهنگران کوفه عبور کرد. در آنجا جوانی را دید که بیهوش شده است و مردم دور او

1- . شرح نهج البلاغه
2- . رجال الکشی: 12

3- . رجال الكشی: 12
4- . رجال الكشی : 13(چ1) و 24(چ2)

جمع شده اند. پس به سلمان گفتند: ای اباعبدالله! این جوان دچار صرع شده است بیا و در گوش او دعایی بخوان. گفت: چون سلمان به آن جوان نزدیک شد به هوش آمد. گفت: ای ابا عبدالله! من به آن بیماری که آنها گمان کردند مبتلا نیستم ولی چون از این آهنگران گذشتم و میله های آهنی آنها را دیدم سخن خداوند متعال را به یاد آوردم که فرمود: «وَلَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ»(1)

{و برای وارد کردن ضربه به سر آنان گرزهای آهنین است} پس از ترس عذاب الهی بی هوش شدم. سلمان او را برادر خود گرداند و آن جوان به خاطر محبتش به خدا در دل سلمان جا یافت و پیوسته با او بود تا اینکه جوان مریض شد و سلمان به عیادت او رفت و بر بالین او نشست و دید که او در حال احتضار است. سلمان گفت: ای ملک الموت! با برادر من مدارا کن. ملک الموت گفت: ای ابا عبدالله! من با هر مؤمنی مدارا می کنم و مهربانم.(2)

رجال کشی: نظیر این روایت را نقل کرده است. (3)

28. رجال کشی: چون سلمان فارسی به امارت مداین آمد ما به استقبال او رفتیم. با او می آمدیم تا اینکه به کربلا رسیدیم. سلمان پرسید: این زمین چه نام دارد؟ گفتند: کربلا. سلمان گفت: اینجا قتلگاه برادران من است. اینجا مکان زین شترانشان و خوابگاه اسبهایشان و جای ریختن خونهای آنهاست. بهترین پیشینیان و بهترین پسینیان در این زمین کشته خواهند شد. با او آمدیم تا به حرورا رسیدیم پرسید: این موضع چه نام دارد؟ گفتند حرورا. سلمان گفت: در اینجا بدترین پیشینیان و بدترین پسینیان خروج کرده اند. (محل اجتماع خوارج نهروان). سپس حرکت کرد تا اینکه به بانقیا رسید و پل اول کوفه در آنجا بود. گفت: این مکان چه نام دارد؟ گفتند: بانقیا. بعد از آن سلمان حرکت کرد تا به کوفه رسید. سلمان گفت: این کوفه است؟ گفتند: بله، سلمان گفت: اینجا گنبد اسلام است. (4)

1- . حج / 21
2- . مجالس المفید: 80 و 79
3- . رجال الکشی: 13 و 12

4- . رجال الكشی: 13(چ 1) و 24(چ 2)

29. رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان خطبه خواند و چنین گفت: خدا را ستایش می کنم که مرا به دین خود رهنمون ساخت بعد از اینکه او را انکار میکردم - گمراه بودم - و برافروزنده آتش کفر بودم و برایش نصیبی قربانی میکردم و رزقی برایش میآوردم تا اینکه خداوند، محبت سرزمین تهامه را به قلب من انداخت و گرسنه و تشنه از سرزمین خود خارج شدم. خویشاوندانم مرا رها کردند. از مال و متاع خود صرف نظر کردم و از وطن خود خارج شدم در حالی که نه مرکبی داشتم و نه توشه ای که بتوانم با آن رفع گرسنگی کنم. این چنین بود وضع من. تا اینکه نزد محمد صلی الله علیه و آله آمدم و علائم و نشانه هایی که از ایشان به من خبر داده بودند در وی دیدم و شناختم. او مرا از آتش نجات داد و در دنیا به معرفت و شناختی رسیدم که به سبب آن به اسلام راه یافتم. ای مردم! سخن مرا بشنوید و آن را از من داشته باشید - نقل کنید -. به من علم فراوانی موهبت شده که اگر به همه آنچه می دانم خبر دهم گروهی می گویند: سلمان دیوانه است و گروهی دیگر می گویند: خدا قاتل سلمان را بیامرزد. هشیار باشید! مرگ ها و به دنبال آنها گرفتاری هایی در انتظار شماست. علم منایا - مرگها - و علم وصایا و فصل الخطاب نزد علی علیه السلام است و درست بر رویه هارون بن عمران است. رسول خدا به وی فرمود: تو وصی من و خلیفه و جانشین من نزد اهل بیتم هستی. و منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی است. ولی شما درست روش امت های گذشته را دنبال کردید و به خطا رفتید. سوگند به خدایی که جان سلمان در دست قدرت اوست حتماً شما امت محمد به همان روشی خواهید رفت که بنی اسرائیل رفتند همچون شباهت پر تیر به پر تیری دیگر. به خدا اگر اختیار خلافت را به دست علی می دادید همواره از آسمان و زمین از نعمت های الهی بهره مند می شدید. هم اکنون - در اثر فریبی که خورده اید - آماده بلا و گرفتاری ها باشید و از زندگی سعادتمندانه ناامید باشید. همه شما را ترک گفتم و رشته محبت و دوستی را با شما بریدم. به خدا قسم اگر بخواهم با ظلم مبارزه کنم و دین خدا را عزیز گردانم شمشیر به دست میگیرم و دلاورانه - بدون عقب نشینی - پیکار میکنم. آگاه باشید که میخواهم به شما آنچه را خبر دهم که میدانید و آنچه که آن را نمیدانید، پس، از

سال نود، آنچه در آن است را بگیرید. آگاه باشید میان بنی امیه و بنی هاشم جنگهایی است - اختلاف دامنه داری هست -. بدانید که بنی امیه به شتر چموش میماند که با دهانش گاز می گیرد و با دست های خود ضربه وارد می کند و با پاهای خود لگد می زند و نمی گذارد کسی از شیرش استفاده کند. بر خداست که ندادهنده آن را ذلیل سازد و دشمنانشان را بر آنها غالب سازد و بلاهای آسمانی بر سرشان فرود بارد و دچار تاریکی و مسخ و تغییر شکل (زشت چهره شدن) شوند تا اینکه مردی که از خانه اش در حال رفتن به سوی نماز است به صورت میمون در می آید و خدا او را مسخ می کند. آگاه باشید دو گروه در تهامه با هم درگیر میشوند که هر دو گروه کافرند. آگاه باشید که فرو رفتنی در کَلب(1)

خواهد بود؛ مرا چه کار با کلب! به خدا سوگند، اگر چنین نبود قطعا مقتل ایشان را که بیداء است به شما نشان میدادم، سپس چیزی میآید که میدانید. ای مردم! آن روز که فتنه ها همچون پاره های شب سیاه روی می آورند همه به کام هلاکت و نیستی میافتند خواه آنها که سوار بر مرکبی تند رو هستند، خواه سخن ور بلیغ و خواه انسان ساکت تسلیم شده. در چنین روزی به دامن آل محمد چنگ بزنید. زیرا آنان تا روز قیامت پیشوایان و دعوت کنندگان به سوی بهشت هستند. ای مردم! به دامن علی علیه السلام چنگ بزنید. ما در زمان پیامبر نیز ولایت و امامت را پذیرفته بودیم پس مردم را چه شده است؟ آیا حسد است؟ چنان که قابیل نسبت به هابیل حسد برد یا کفر است؟ این شیوه زشت را گروهی از ملت های پیشین نیز مثل قوم موسی نسبت به آن پیغمبر بزرگ روا داشتند. و گروهی از قوم موسی از اسباط، یوشع، شمعون، دو پسر هارون یعنی شبر و شبیر مرتد شدند تا آنجا که هفتاد نفر از آنان موسی را متهم کردند که برادرش هارون را کشته است. خداوند هم به خاطر این جنایت و ظلم، آنها را در کام زلزله شدیدی کشید. سپس به سوی آنها پیامبرانی اولوالعزم و غیراولوالعزم فرستاد. داستان این امت هم مثل مردم بنی اسرائیل است. ای مردم! شما به کجا ره گم میکنید؟ در - تعیین خلیفه - من کیستم و فلانی و فلانی چه می گویند؟ (این مسأله مربوط به این و آن

1- . نام مکانی

نیست) شگفتا! نمی دانم آیا واقعاً نمی دانید و یا اینکه خود را به نادانی زده اید؟ نمی دانم وظیفه خود را فراموش کرده اید یا اینکه تظاهر به فراموشی می کنید؟ آل محمد علیهم السلام را برای خود همچون سر برای بدن، بلکه چشم برای سر قرار دهید. به خدا سوگند دوباره کافر خواهید شد و برخی از شما گردن برخی دیگر را با شمشیر خواهد زد و شاهد به نجاتدهنده، گواهی - نسبت - هلاکت را میدهد و نجاتدهنده بر کافر، گواهی نجات را میدهد. آگاه باشید من وظیفه خود را آشکار نمودم و به پروردگار خود ایمان آوردم و در برابر پیامبر خود تسلیمم و از مولای خود و مولای همه مسلمانان پیروی می کنم. پدر و مادرم به فدای کشتگان کوفه. دریغا بر بچه های کوچک. جانم به فدای صاحب سفره و عقد کننده زنان، حسن علیه السلام. آگاه باشید پیامبر به حسن شجاعت و حیا عطا کرد و به حسین جلال و بخشندگی بخشید. وای بر کسی که به خاطر ضعفش او را حقیر کرد و به خاطر کمی تعداد یاران این بزرگوار او را ناتوان شمارد و به کسی که بین فرزندان او بود ستم کرد پس سرزمینشان مالامال از بازماندگان آل محمد بود. ای مردم! از مبارزه با دشمن دست برندارید و از دوستتان غافل نشوید که شیطان بر شما چیره خواهد شد. به خدا قسم بلایی بر سرتان می آید که با دست خود نمی توانید آن بلا را تغییر دهید مگر اشاره با ابروانتان. سه تن را با آنچه در آن است بگیرید و به چهارمین و کامل کننده آن امیدوار باشید. میآید کسی که شکم زنان باردار را می درد و پسر بچه ها را بر نیزه می زند و مردان را در دیگ می پزد. آگاه باشید به شما در مورد نفس زکیه خبر میدهم که خونش بین رکن و مقام ریخته می شود و چون قوچی ذبح می شود. افسوس و دریغا بر زنان اسیر کوفه که به منطقه ثویه وارد می شوند. شبانگاه در آنجا اقامت می کنند و وعده بین شما و آن، فتنه ای است که در شرق اتفاق می افتد. ندای آسمانی از سمت غرب به گوش می رسد که فریاد یاری میطلبد، شما او را یاری نکنید که خدا یاریش نکند. جنگی بین مردم رخ می دهد که کشتگان آن چون حیوانات ذبح شده بر زمین کوفه دیده میشوند و نزدیک است پل آن ساخته شود و چاهی زده شود تا اینکه زمانی میرسد که مومنی جز در آن زمان و حوالی آن مکان دیده نمی شود و فتنه ای شدیدی که زمامش مهارناشدنی است و کسی نمی تواند

جلودار آن باشد و خانهی تمام عرب ها را فرا می گیرد. ای حذیفه به تو میگویم که پسرت کشته می شود. هر کس به ولایت علی علیه السلام ایمان داشته باشد به هر حالتی که صبح کرده شب خواهد کرد - در این فتنه ها تغییری در او رخ نمی دهد و پیوسته بر اعتقاد خود ثابت می ماند -. کسی جز مومن بر در ولایت علی علیه السلام وارد نمی شود و جز کافر از آن خارج نمی گردد(1).

توضیح: تذکیه النار: شعله ور کردن آتش. أهلّ لها: فریاد می زنم تا بهره ای را طلب کنم. یعنی قومی را به پرستش آتش فرا می خوانم و در برخی از نسخه های دیگر آمده است: أهیل: یعنی از برافروزندگان آتش بودم و به پرستندگان آتش سودی می رساندم و از آن روزی به من می رسید و این معنی واضح تر است. در النهایه آمده است: القذذ: پر تیر. و مفرد آن قذّه است. و حدیث دیگری که از این کلمه در آن استفاده شده است: لترکبنّ سنن من کان قبلکم حذو القذّه بالقذّه: همان گونه که دو پر تیر مثل دیگری بریده میشوند سنتها نیز در میان شما مانند سنت امت های گذشته است. گفت: فیه لفارس نطحه أو نطحتان یعنی آن سوار یک بار یا دو بار جنگید و در اینجا یعنی مسلمانان یک بار یا دو بار با هم درگیر می شوند. در القاموس آمده است: الضروس: شتر بد اخلاقی که دوشنده اش را گاز می گیرد. عبارت: لولا ما: شاید به جزئی از سخن اکتفا کرده و به خاطر مصلحت هایی بقیه کلام را نیاورده است، اگر چیزی از کلام نیفتاده باشد. من بین ولده در برخی از نسخه ها من بنی ولده آمده و به ظلم کردن بر فرزندان معصوم حسین علیه السلام اشاره دارد و شاید لفظ ولد برای پدران نیز بکار رود. در نسخه هایی که نزد ماست تصحیفهایی در برخی از کلمات این خطبه دیده می شود و ما همان طور که آن را یافتیم ذکر کردیم.

29. مؤلف: ابن ابی الحدید گفته است: سلمان اهل رامهرمز فارس بود. و بعضی گفته اند: بلکه اهل اصفهان و از روستایی که به آن جی می گفتند بود. او از جمله غلامان رسول خدا و کنیه اش ابوعبدالله بود. چون از او می پرسیدند: پسر چه کسی هستی؟ می گفت: من سلمان پسر اسلامم و از فرزندان آدمم. و روایت کرده اند که

1- . رجال الکشی: 16 - 13 (چ 1) 27 - 25(چ 2)

ده مالک او را دست به دست کردند تا به دست رسول خدا رسید. از ابوعمر ابن عبدالبرّ در کتاب الاستیعاب روایت شده که رسول خدا او را از صاحبانش که قوم یهودی بودند خرید. به شرط اینکه سلمان چنین و چنان نخلی برای آنها بکارد و برای آن کار کند تا اینکه نخل ها به بار بنشیند. رسول خدا همه نخل ها را به دست خود کاشت جز یک نخل که عمر بن خطاب آن را در زمین نشاند. رسول خدا فرمود: چه کسی این نهال را کاشته است؟ گفتند: عمر. پس آن را کند و دوباره با دست مبارک خود آن را در زمین نشاند و آن نهال به ثمر نشست. ابوعمر گفت: سلمان در حالی که امیر مدائن بود زنبیل می بافت و آن را می فروخت و از روزی آن می خورد. می گفت: دوست ندارم جز از دسترنج خود بخورم. بافتن برگ خرما را از مردم مدینه آموخت. اولین جنگی که شرکت کرد خندق بود و روایت شده که او در جنگ بدر و أحد نیز حضور یافته و بعد از آن در همه صحنه ها حاضر شده بود.

گفت: سلمان، خیّر، فاضل، دانشمندی صالح، و زاهدی ریاضت کش بود.

از حسن بصری نقل شده است: مبلغی که هر سال از بیت المال به سلمان می دادند پنج هزار درهم بود و چون آن را میگرفت همه را صدقه می داد و از دسترنج خود میخورد. یک عبا داشت که نصف آن را بر زمین می انداخت و نصف دیگر را بر خود می پوشاند. ابن وهب و ابن نافع گفته اند که سلمان خانه ای نداشت و در سایه دیوارها و درختان به سر می برد. روزی شخصی به او گفت: می خواهی برای تو خانه ای بسازم که در آن ساکن شوی؟ گفت: من احتیاجی به آن ندارم. اما پیوسته مرد اصرار کرد تا آنکه مرد به سلمان گفت: می دانم خانه ای که شایسته توست چگونه است؟سلمان گفت: آن را برایم توصیف کن. مرد گفت: خانه ای برایت می سازم که هرگاه در آن بایستی سرت به سقف آن بخورد و اگر پاهای خود را دراز کنی به دیوار برسد. سلمان گفت: بله چنین خانه ای میخواهم. پس چنین خانه ای را برای او ساخت.

ابوعمر گفت: از رسول خدا روایت شده است که فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد به یقین سلمان به آن خواهد رسید.

گفت: از عایشه برای ما روایت شده که گفت: سلمان شبها مجلسی خصوصی با پیامبر داشت. تا حدی که نزدیک بود بر مجالس ما با پیامبر پیشی گیرد.

گفت: روایت شده که رسول خدا فرمود: پروردگارم مرا به محبت چهار نفر امر کرده و به من خبر داده که آنها را دوست دارد: علی، ابوذر، مقداد و سلمان.

از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: سلمان علم اول و آخر را می داند. او دریایی از علم است که به پایان نمی رسد. او از ما اهل بیت است.

زاذان از علی علیه السلام روایت کرد که: سلمان فارسی مانند لقمان حکیم است.

کعب الاحبار در مورد سلمان گفت: سلمان پر از علم و حکمت است.

گفت: روایت شده که روزی ابوسفیان از کنار سلمان، صهیب، بلال و گروهی از مسلمانان گذشت. آنان گفتند: شمشیرها بر گردن دشمن خدا جای نگرفت. ابوبکر به آنها گفت: این سخن را برای بزرگ و سرور قریش می گویید؟ پس نزد رسول خدا آمد و به ایشان خبر داد. پیامبر به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر! شاید تو آنها را به خشم آوردهای. اگر آنان را به خشم آورده باشی خدا را به خشم آورده ای. پس ابوبکر نزد آنها آمد و از آنها عذرخواهی کرد.

سلمان در اواخر حکومت عثمان در سال 35 درگذشت. و برخی گفته اند در آغاز سال36 وفات یافته است. و گروهی دیگر گفته اند: در زمان خلافت عمر فوت شد. احتمال صحت خبر اول بیشتر است.

مؤلف: ابن أبی الحدید در مورد اسلام آوردن سلمان چنان که پیش از این گفتیم نوشته است. سپس گفت: سلمان شیعه علی و از دوستان نزدیک ایشان بود. مذهب امامیه بر این پندار است که او یکی از چهار نفری است که سرهایشان را تراشیدند و حمایل شمشیر گردن خود انداختند و نزد علی علیه السلام آمدند. در حدیثی طولانی آمده است که ذکر آن در اینجا مناسب نیست، چرا که یاران ما در این موضوع که سلمان از شیعیان بوده مخالفتی ندارند بلکه در موضوعی فراتر از آن یعنی سخن سلمان به

مسلمانان در روز سقیفه اختلاف دارند. و آن این جمله بود: «کردید و نکردید» معنی این جمله نزد اصحاب ما این است که کاری کردید و کاری نکردید

یعنی خلیفه را جانشین کردید و چه کار خوبی کردید. لیکن شما از اهل بیت در انتخاب خلیفه صرف نظر کردید و اگر خلیفه از آنها بود بهتر می شد. امامیه می گوید: أسلمتم و ما أسلمتم یعنی اسلام آوردید و اسلام نیاوردید. سخن تمام شد.(1)

جواب این شبهه با دیگر احوال سلمان در کتاب الفتن إن شاء الله خواهد آمد.

30. الصراط المستقیم: در اخبار صحیح آمده است که علی علیه السلام یک شبه برای غسل دادن سلمان به مدائن رفت.

1- . شرح نهج البلاغه 4: 225 و 224

باب دوازدهم : چگونگی اسلام آوردن ابوذر رضی الله عنه و دیگر احوال او تا زمان وفاتش، فضایل و مناقب مختص او و بیان احوال برخی از صحابه

روایات:

1. تفسیر الامام العسکری علیه السلام: پدرم از پدرانش و آنها از رسول خدا نقل کردهاند که ابوذر از برگزیدگان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. روزی به خدمت رسول خدا آمد و گفت: ای رسول الله! من شصت گوسفند دارم و نمی خواهم با آنها به صحرا بروم و از خدمت تو محروم شوم و کراهت دارم از اینکه آنها را به شبانی بسپارم که بر آنها ستم کند و با آنها بد رفتاری نماید. چه کنم؟ رسول خدا فرمود: با گوسفندانت برو. چون روز هفتم شد به خدمت رسول خدا برگشت. رسول خدا فرمود: ای ابوذر! عرض کرد: لبیک یا رسول الله. پیامبر فرمود: گوسفندان خود را چه کردی؟ ابوذر گفت: ای رسول الله! قصه آنها عجیب است. روزی من مشغول نماز بودم ناگاه گرگی بر گوسفندان من دوید پس میان آنکه نماز را قطع کنم و محافظت گوسفندان خود نمایم و یا نماز را تمام کنم مردّد شدم. پس نماز را بر گوسفندان خود ترجیح دادم و در آن حال شیطان مرا وسوسه کرد که ای ابوذر! اگر گرگ بر گله تو بیفتد در حالی که تو نماز می خوانی همه را هلاک می کند و برای تو چیزی نمی ماند که با آن امرار معاش کنی. به شیطان گفتم که توحید حق تعالی و ایمان به رسول خدا و دوستی با برادر او علی بن أبی طالب علیه السلام که بعد از پیامبر بهترین خلق است و دوستی امامان هدایت کننده و پاک از فرزندان او و دشمنی دشمنان او برای من می ماند. بعد از آنکه اینها با من باشند هرچه از دست من برود

کم اهمیت و کوچک است. پس به نماز خود رو آوردم و گرگ را دیدم که برّه ای را گرفت و برد و من آن را حس کردم. ناگهان شیری پیدا شد و آن گرگ را به دو نیم کرد و برّه را از آن گرفت. و به سوی گله برگرداند و مرا مورد خطاب قرار داد که: ای ابوذر! مشغول نماز خود باش که حق تعالی گوسفندان تو رابه من سپرده است تا نمازت را بخوانی و از کاری که تنها خدا به آن آگاه بود تعجب کردم. تا اینکه از نماز فارغ شدم و شیر نزد من آمد و گفت: نزد محمد صلی الله علیه و آله برو و به او خبر بده که حق تعالی صحابه تو و حفظ کننده شریعت تو را گرامی داشت. شیری را به گوسفندان او موکل گردانید تا از نماز فارغ شد. گروهی که اطراف رسول الله بودند تعجب کردند. پس پیامبر فرمود: ای ابوذر! من، علی، فاطمه، حسن و حسین تو را در این سخن تصدیق کردیم. چون برخی از منافقان این سخن را شنیدند گفتند: این توطئه ای میان محمد و ابوذر است و محمد میخواهد ما را با این حیله ها فریب دهد. بیست نفر از آنها با هم متحد شدند و گفتند: ما نزد گله او می رویم تا ببینیم وقتی او در حال نماز خواندن است آیا شیر از گوسفندان او محافظت می کند و در این صورت دروغ او آشکار می شود. آنها رفتند و دیدند که ابوذر ایستاده است و نماز می خواند و شیر به دور گوسفندان او می گردد و آنها را می چراند و هر گوسفندی که از گله دور می شود به سوی گله بر می گرداند. و چون ابوذر از نماز فارغ شد شیر به سخن آمد و گفت: گوسفندان خود را بگیر به سلامت. و همه گوسفندان را سالم به ابوذر برگرداند. سپس شیر آن منافقان را مورد خطاب قرار داد و گفت: ای گروه منافقان که انکار می کنید حق تعالی مرا برای محافظت گوسفندان کسی که دوست محمد و علی و خاندان پاک آنهاست و با آنها به خدا متوسل می شود مسخر گردانده است. سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که محمد و خاندان پاک او را گرامی داشت که خداوند مرا مطیع ابوذر گردانده است. حتی اگر امر کند که شما را هم بدرم و هلاک گردانم شما را هلاک خواهم کرد. سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که سوگندی بزرگ تر از آن نیست که اگر خدا به حق محمد و خاندان پاکش بخواهد که همه دریاها را روغن زنبق و بان گرداند و همه کوه ها را مشک، عنبر و کافور کند و شاخه های همه درختان زمرد و زبرجد شوند قطعاً

خداوند آنها را چنان خواهد کرد. چون ابوذر به خدمت پیامبر آمد. پیامبر به او فرمود: تو طاعت پروردگار را نیک به جای آوردی و به این سبب خداوند حیوانی را مسخر تو گرداند تا اطاعت تو کند تا ضرر دشمنان را از تو دفع کند. تو از بهترین آنهایی که خداوند عزّوجلّ در قرآن آنها را به این مدح کرده که نماز را بر پا می دارند.(1)

توضیح: الجَلَل: از اضداد است. یعنی بزرگ و کوچک. عوادی جمع عادیه از عدوان گرفته شده است یا از عدا علی الشی گرفته شده به معنی اینکه بر چیزی حمله کرد و آن را به سرقت برد. در حدیثی آمده است: «من کف عن مؤمن عادیه ماء و نار (وجبت له الجنّه)» هرکس تجاوز آب یا آتش را از مؤمنی برطرف کند بهشت بر او واجب خواهد شد.

2. مجالس مفید: یکی از راویان اهل شام گوید: چون عثمان ابوذر را از مدینه بیرون کرد و به جانب شام فرستاد. ابوذر ما را موعظه می نمود و قصه ها برای ما می گفت و چون سخن آغاز می کرد حمد و ثنای الهی می گفت و بر پیامبر و آل او صلوات می فرستاد و می گفت: اما بعد در زمان جاهلیت پیش از آن که کتاب قرآن بر ما نازل گردد و پیغمبر در میان ما مبعوث شود ما به عهد و پیمان وفا می کردیم، سخن راست می گفتیم، حقوق همسایگان را رعایت می کردیم، از مهمان پذیرایی می نمودیم و به فقرا یاری می رساندیم. پس چون خداوند تعالی کتاب خود را بر ما فرستاد و رسول خود را بر ما مبعوث گردانید این اخلاق را نزد خدا و رسول خدا پسندیده یافتیم و اهل اسلام به عمل کردن به این اخلاق و پایبند شدن به آن سزاوارتر شدند. پس مدتی بر این حال ماندند تا آنکه والیان اعمال قبیحی را بدعت گذاری کردند که ما پیش از آن، آن اعمال را از کسی نمی دیدیم. آن کارهای ناشایست این بود که آنها سنت های رسول خدا را فرو گذاشتند، بدعت ها را احیا کردند، هر کس سخن حقی گفت او را تکذیب کردند و جمعی را که پرهیزگار نبودند بر گروهی که صالح و شایسته بودند ترجیح دادند. خداوندا ! اگر آنچه نزد توست برای

1- . التفسیر المنسوب الی العسکری علیه السلام : 27 و 26

من بهتر است پس جان مرا بگیر پیش از آن که دین تو را دگرگون کنم یا سنت پیغمبر تو را تغییر دهم. این سخنان را پیوسته تکرار می کرد تا اینکه حبیب بن مسلمه به نزد معاویه رفت و گفت: ابوذر مردم را با این گونه سخنان علیه تو منحرف می کند (بر می انگیزد). پس معاویه این ماجرا را برای عثمان نوشت و عثمان به معاویه نوشت که او را به سوی من بفرست. و چون او را به مدینه آورد او را بیرون کرد و به ربذه فرستاد.(1)

3. مجالس مفید: یکی از راویان اهل شام گوید: چون عثمان ابوذر را از مدینه به شام فرستاد، ابوذر هر روز در میان مردم می ایستاد و آنها را پند می داد و به تمسک جستن به طاعت الهی امر میفرمود و آنها را از ارتکاب معاصی بر حذر می داشت و آنچه از رسول خدا در مورد فضایل اهل بیت شنیده بود از ایشان روایت می کرد و مرم را بر چنگ زدن بر دامان اهل بیت آن حضرت ترغیب می نمود. پس معاویه به عثمان نوشت: أما بعد، به درستی که ابوذر در هر صبح و شام جماعت زیادی از مردم نزد او جمع میشوند و او چنین و چنان مواعظ و نصایحی برای ایشان میگوید و اگر تو پیش از من به مردم احتیاج داری، به زودی او را نزد خود فرا بخوان. زیرا می ترسم که مردم را علیه تو منحرف کند. والسلام.

پس عثمان به او نوشت: اما به محض اینکه نامه مرا خواندی بی تأمل ابوذر را به سوی من بفرست و السلام.

پس معاویه ابوذر را فرا خواند و نامه عثمان را برای او خواند و گفت: به زودی به سوی مدینه روانه شو. پس ابوذر از نزد معاویه بیرون آمد و جهاز بر شتر خود بست و آماده رفتن شد. اهل شام به دور او جمع شدند و گفتند: ای ابوذر! خدا تو را رحمت کند عزم سفر به کجا داری؟ ابوذر گفت: بر من خشم گرفته اند و مرا به سوی شما فرستادند و هم اکنون مرا مضحکه دست خود کرده اند و از پیش شما به سوی خود میخوانند. چنان که من شأن آنان را بین خودم و ایشان میبینم، این موضوع به همین صورت باقی خواهد ماند تا این که وی کنار برود و مردم از شرّ یک

1- . مجالس المفید: 21 - 20

فاجر راحت شوند. سپس روانه شد. چون مردم شنیدند که او از شام بیرون می رود به مشایعت او شتافتند تا اینکه از دمشق خارج شده و با او رفتند تا به دیر مرّان رسیدند. ابوذر در آنجا فرود آمد و آنها نیز فرود آمدند و ابوذر پیش ایستاد و با آنها نماز خواند. سپس گفت: ای مردم! به درستی که شما را به آنچه که به سود شماست سفارش می کنم و زیاده گویی و سخن آرایی را کنار می گذارم. خداوند عزوجل را حمد و ستایش کنید. آنها گفتند: الحمدلله. سپس گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت می دهم محمد صلّی الله علیه و آله بنده و رسول خداست. مردم هم سخنان او را تکرار کردند. ابوذر گفت: شهادت می دهم که زنده شدن در قیامت حق است و بهشت و دوزخ حق است و به آنچه پیامبر از جانب خداوند آورده است اقرار می کنم و شما را بر آنچه گفتم گواه می گیرم. همه گفتند که ما بر آنچه گفتی گواهیم. ابوذر گفت: هر کس از شما که بر این اعتقادات بمیرد و تا زمانی که پشتیبان گناهکاران نباشد و اعمال ظالمان را اصلاح نکند و ستمکاران را یاری ننماید به رحمت و بخشندگی حق تعالی بشارت داده می شود. ای گروه مردم! وقتی خدا بر روی زمین معصیت میشود خشم برای خدا را با نماز و روزه هایتان جمع کنید و پیشوایان خود را به خشم و غضب حق تعالی راضی مکنید. اگر در دین چیزی را که شما حقیقت آن را نمی دانید بدعت گذاری کردند از آنها کناره گیری کنید و بر آنها عیب بگیرید، هر چند شما را عذاب کنند و از عطای خود محروم و از شهرهایتان بیرون نمایند تا حق تعالی از شما خشنود گردد.

به راستی که خداوند بلندتر و جلیل تر از هر کس است و سزاوار نیست کسی برای راضی شدن بندگان او را به خشم آورد. خدا من و شما را بیامرزد. شما را به خدا می سپارم و بر شما سلام و رحمت الهی را می خوانم. پس مردم او را این گونه مورد خطاب قرار دادند: ای ابوذر! ای یار رسول خدا! خدا بر تو درود بفرستد و تو را رحمت کند. اگر این قوم تو را اخراج کردند نمیخواهی تو را برگردانیم و از تو در مقابل دشمنانت حمایت کنیم؟ ابوذر گفت: خدا شما را رحمت کند برگردید. من صبورتر از شما بر بلاها هستم. از اختلاف و تفرقه بپرهیزید. سپس ابوذر روانه شد و به نزد عثمان رفت. زمانی که بر عثمان وارد شد، عثمان گفت: خدا دیده (کسی) را به

عمرو نزدیک نکند و ابوذر گفت: به خدا سوگند پدر و مادرم بر من نام عمرو نگذاشته اند، لیکن خدا کسی را که معصیت خدا می کند و مخالفت امر او نماید و تابع خواهش های نفس خود گردد را نزدیک نکند. پس کعب الاحبار برخاست و گفت: ای پیرمرد! از خدا نمی ترسی که با امیرالمؤمنین چنین سخن می گویی؟ پس ابوذر عصای خود را بلند کرد و بر سر کعب زد و گفت: ای پسر دو یهودی! تو را با سخن گفتن با مسلمانان چه کار؟ به خدا قسم هنوز دین یهودیت از دل تو بیرون نرفته است. آن گاه عثمان گفت: به خدا سوگند من و تو در یک خانه نمی توانیم باشیم. تو خرف شده ای و عقلت زایل گشته است. سپس گفت: او را از پیش من بیرون ببرید و بر جهاز شتر سوار کنید بی آنکه چیزی زیر پایش باشد و شتر را تند و سریع برانید و او را به شدت ببرید (برنجانید) تا به ربذه برسانید. سپس او را در ربذه فرود آورید تا تنها در آنجا به سر برد تا اینکه خدا جانش را بگیرد. پس او را به خواری و ذلت بردند و با عصا بر بدنش می زدند. عثمان حکم کرد که کسی از مردم او را مشایعت نکند. چون این خبر به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رسید آنقدر گریست که ریش مبارکش از آب دیدگانش تر شد. سپس فرمود: آیا اینچنین با دوست رسول خدا صلی الله علی و آله رفتار می کنند؟ انا لله و انا الیه راجعون. سپس آن حضرت برخاست و با حسن و حسین علیهما السلام، عبدالله بن عباس، فضل و قثم و عبیدالله به مشایعت او بیرون رفتند. چون ابوذر رحمه الله آنها را دید به طرف آنها رفت و بر دوری از آنها گریست و گفت: پدرم فدای این چهره ها باد. هرگاه این چهره های مبارک را می بینم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد می آورم و با دیدن این چهره ها برکت مرا فرا می گیرد. سپس دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! من آنها را دوست دارم. اگر عضو عضو بدن مرا از هم جدا کنند به خاطر رضایت تو و طلب ثواب آخرت دست از محبت ایشان نخواهم کشید. آن گاه گفت: برگردید. خدا شما را رحمت کند از خدا می خواهم که بهترین

جایگزین را در میان شما به جای من قرار دهد. آن گروه با ابوذر خداحافظی کردند و برگشتند درحالی که از دوری او می گریستند.(1)

توضیح: الکُور: پالان شتر. الانساع جمع نِسع: طناب پهنی به شکل لگام استر که با آن پالان را می بندند. شقّق الکلام: آن را به بهترین شکل بیان کرد. زرئ علیه: بر او عیب گرفت. انجوا: یعنی با شتاب بروید. تعتعه: او را لرزاند و رنجاند. لهزه بالرمح: با نیزه به سینه اش زد. اللهز: با دست به سینه کسی زدن.

4. رجال کشی: محمد بن احمد بن حماد گفت: ابوذر همان کسی است که رسول خدا در مورد او فرمود: «آسمان سبز بر سخنگویی سایه نیافکنده و زمین سخنگویی را حمل نکرده که راستگوتر از ابوذر باشد. تنها زندگی خواهد کرد و تنها می میرد و تنها مبعوث خواهد شد و تنها داخل بهشت می شود.» او با صدای بلند فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان می کرد و می گفت: اوست وصی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس او را از حرم خدا و رسول خدا دور کردند و او را بر شتر برهنه از شام، بیرون بردند در حالی که در میان آنها با صدای بلند می گفت: این قطار، آتش جهنم آورده است - این قطار با حمل آتش، نامید شده است -. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «چون فرزندان ابوالعاص سی نفر شوند دین خدا را فاسد گردانند و بندگان خدا را غلامان خود دانند و مال های خدا را دست به دست می گردانند.» پس ابوذر را با فقر و گرسنگی و در سختی و حبس کشتند.(2)

5. رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود: عثمان دو آزاد کرده خود را با دویست دینار به نزد ابوذر فرستاد و به آنها گفت: به نزد ابوذر بروید و بگویید عثمان به شما سلام می رساند و میگوید که این دویست دینار را برایت فرستادهام تا در وقت حوادث و پیشامدهای روزگار از آن کمک بگیری. ابوذر گفت: آیا همین مقدار که برای من فرستاده به هر یک از مسلمانان نیز داده است؟ گفتند: نه. ابوذر گفت: من یکی از مسلمانانم و چیزی شامل من میشود که شامل همه مسلمانان شود. آن دو به

1- . مجالس المفید: 98 و 95

2- . رجال الکشی: 16

ابوذر گفتند: عثمان می گوید: این از قسمت اصلی مال خودم است. و سوگند یاد می کنم به خدایی که جز او خدایی نیست که مال حرامی با این مال مخلوط نشده است و جز از مال حلال برای تو نفرستاده است. ابوذر گفت: من احتیاجی به این مال ندارم. امروز را صبح کرده ام در حالی که بی نیازترین مردم هستم. آن دو به ابوذر گفتند: خدا به تو سلامتی دهد و کار تو را اصلاح کند در خانه تو چیزی نمی بینیم که بتوان از آن بهره ای برد. ابوذر گفت: در زیر این پالانی که می بینید دو گرده نان جو هست که چند روز بر آنها گذشته است. پس با این دینارها چه کنم؟ نه به خدا سوگند که نمی گیرم تا آنکه خداوند بداند که قادر به کم و زیادی نیستم. به یقین که من بی نیاز شدم با ولایت علی بن أبی طالب علیه السلام و خاندان او که هدایت کننده و هدایت یافته هستند و به قضای الهی راضی اند و خداوند نیز از آنها خشنود است و مردم را به حق هدایت می کنند و با عدالت در میان مردم رفتار می کنند. همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «زشت است پیرمرد دروغ بگوید.» پس این مال را به او برگردانید و به او بگویید که من احتیاجی به آن و هر آنچه نزد اوست ندارم. تا اینکه پروردگار خود را ملاقات کنم و او میان من و او حکم کند. (1)

6. رجال کشی: حلّام بن دلف غفاری که با ابوذر همنشینی داشت گفت: ابوذر رحمه الله مدتی در ربذه ماند تا اینکه وفات یافت. چون وقت وفات ابوذر شد به زن خود گفت: گوسفندی از گوسفندان خود را بکش و بریان کن و در مسیر راه (عراق) بنشین و به اولین قافلهای که می آید بگو: ای بندگان مسلمان خدا! اینک ابوذر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافته و به رحمت خدا واصل گردیده است. پس مرا در امر غسل و تدفین او یاری رسانید. سپس ابوذر گفت: رسول خدا به من خبر داد که من در غربت خواهم مرد و مردانی شایسته از امت آن حضرت متکفّل غسل و کفن و دفن و نماز من خواهند شد.(2)

1- . رجال الکشی: 18
2- . رجال الکشی: 43(چ 1) و 61(چ 2)

7. رجال کشی: محمد بن علقمه بن اسود نخعی روایت کرده است که من با مالک اشتر و جماعتی دیگر قصد حج کردیم و به راه افتادیم. چون به ربذه رسیدیم زنی را دیدیم که بر سر راه نشسته و می گوید: ای بندگان مسلمان خدا! اینک ابوذر همنشین رسول خدا در این غربت وفات یافته است و من کسی را ندارم که بر دفن او مرا یاری کند. گفت: ما به یکدیگر نگاه کرده و خدا را شکر کردیم که چنین سعادتی را نصیب ما کرده است. از مصیبت او بسیار ناراحت شدیم و گفتیم: إنا لله و إنا إلیه راجعون. سپس با آن زن رفتیم و ابوذر را آماده دفن کردیم و برای کفن کردن ابوذر بر یکدیگر پیشی می گرفتیم و هر یک از ما می خواست که برای کفن او از مال خودش بدهد تا اینکه قرار گذاشتیم همه به طور مساوی از مال خود بدهیم. برای غسل او یکدیگر را یاری کردیم تا اینکه از آن فارغ شدیم و مالک اشتر پیش ایستاد و بر او نماز گذاردیم و او را دفن کردیم. آن گاه مالک اشتر در کنار قبر او ایستاد و گفت: خداوندا! این ابوذر از صحابه رسول توست. تو را در میان عبادت کنندگان عبادت کرد و برای رضای تو با مشرکان جهاد کرد و هیچ امری از امور دین تو را تغییر نداد. او دید که گروهی در دین تو بدعتی ایجاد کردند پس با زبان و دل خود آن را انکار کرد. به این علت بر او ظلم کردند و او را از دیار خود راندند و از حقوق خود محروم کردند و تحقیر نمودند. پس تنها و غریب مرد. خداوندا! آن کسی که او را از حق خود محروم کرد و از محل هجرت او و حرم رسول تو او را بیرون کرد نابود کن و ما همه دست هایمان را بالا بردیم و گفتیم: آمین. سپس آن زن گوسفند بریان را آماده کرد و گفت: ابوذر شما را سوگند داده که از اینجا حرکت نکنید مگر اینکه ناهار بخورید. پس ناهار خوردیم و بعد بار سفر بستیم.(1)

8. روضه الواعظین: در وقت مرگ به ابوذر گفتند: مال تو چیست؟ گفت: مال من عملم است. گفتند: ما از طلا و نقره می پرسیم. گفت: هرگز صبح و شام نکرده ام در حالی که برایم خزانه ای باشد که بهترین مال خود را در آن جمع کرده باشم. از دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خزانه آدمی قبر اوست.(2)

1- . رجال الکشی: 44(چ1) و 62(چ2)
2- . روضه الواعظین: 245

امالی طوسی: از موسی بن جعفر علیه السلام شبیه همین خبر را روایت کرده است.(1)

رجال کشی: همین حدیث را نقل کرده است.(2)

شرح: الکِندوج: چیزی شبیه به انبار و خزانه و معرب کندو است. الحُرّ: برگزیده هر چیز.

9. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی ابوذر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل به صورت دحیه کلبی در آمده و در خدمت آن حضرت نشسته بود. ابوذر چون آن دو را دید گمان کرد که او دحیه کلبی است و با حضرت حرف نهانی دارد. از آنها عبور کرد و سخن آن دو را قطع نکرد. جبرئیل گفت: ای محمد! اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد. اگر سلام می کرد ما به او جواب میدادیم. ای محمد! برای او دعایی هست که در میان اهل آسمانها معروف است. هنگامی که به آسمان عروج نمودم از او سؤال کن. چون جبرئیل رفت و ابوذر نزد پیامبر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابوذر! هنگامی که بر ما گذر کردی چه چیز تو را از سلام کردن بر ما منع کرد؟ ابوذر گفت: ای رسول خدا! چنین گمان کردم آن کسی که نزد تو نشسته دحیه کلبی است و برای کاری با او خلوت کرده ای. نخواستم کلام شما را قطع کنم؟ پیامبر فرمود: او جبرئیل بود و چنین گفت: اگر سلام میکرد ما به او جواب میدادیم. زمانی که ابوذر دانست بسیار پشیمان شد. رسول خدا به او فرمود: آن کدامین دعاست که خدا را به آن می خوانی؟ جبرئیل به من گفت که تو دعایی می خوانی که در آسمان معروف است. ابوذر گفت: بله ای رسول خدا. من این دعا را می خوانم: خدایا از تو امنیت و ایمان و تصدیق پیامبرت و سلامتی از همه بلاها و شکر بر نعمت سلامتی و بی نیازی از بدترین مردم می خواهم.(3)

1- . امالی ابن الشیخ: 78
2- . رجال الکشی: 19 و 18
3- . اصول کافی 2: 587

امالی صدوق: پدرش شبیه این خبر را روایت کرده است. لیکن در آن دعای ابوذر چنین آمده است: أسألک الإیمان بک و التصدیق (از تو ایمان به تو و تصدیق پیامبرت را می خواهم).(1)

10. کافی: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: ابوذر رحمه الله گفت: من از دنیا بیزارم و همه مال دنیا را به غیر از چهار چیز مذمّت می کنم: دو قرص نان جو که یکی را در بامداد می خورم و دیگری را در وقت شام و دو جامه پشمینه که یکی را بر کمر می بندم و دیگری را می پوشم.(2)

رجال کشی: نظیر این خبر را روایت کرده است.(3)

امالی طوسی: مانند این حدیث را نقل کرده است.(4)

11. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوذر رضی الله عنه در خطبه خود می گفت: ای طلب کننده علم! گویی در دنیا چیزی نیست مگر آنکه یا خیر آن نفعی می بخشد و یا شرّ آن ضرر می رساند مگر آنکه خدا به او رحم کند. ای طلب کننده علم! اهل و مال تو، تو را از توجّه به خود باز ندارد. روزی که از اهل خود جدا می شوی مانند مهمانی هستی که شبی را با آنها به سر می بری و سپس صبح آن به سوی کسی غیر از آنها بار سفر می بندی. دنیا و آخرت مانند منزلی هستند که از یکی به دیگری کوچ می کنی و فاصله بین مردم و رستاخیز به اندازه خوابی است که در آن فرو میروی و به زودی از آن بیدار میشوی. ای طالب علم! برای روزی که تو در مقام حساب و سؤال نزد خداوند عزوجل می ایستی اعمال صالحی را برای خود از پیش بفرست. به راستی که در آن روز با عمل خود ثواب به دست می آوری وای جوینده علم با هر دست که بدهی با همان دست هم میگیری.(5)

1- . امالی الصدوق: 208

2- . اصول کافی 2: 134

3- . رجال الکشی: 19 و 18

4- . امالی الشیخ: 78

5- . اصول کافی 2: 134

توضیح: کأنّ شیئاً من الدنیا: شاید مقصود از آن این باشد که هر چه در این دنیاست یا چیزی است که خیر آن نفع می بخشد یا چیزی که شرّ آن ضرر می رساند. پس امری که در آن خیر است برگزین و از آنچه ضرر دارد بر حذر باش. یا هر چیز در این دنیا است یک جنبه از آن نفع دارد و یک جنبه از آن ضرر. پس از جنبه شرش بر حذر باش. می توان «ألا» را بدون تشدید خواند و ما نافیه باشد که بعید است.

12. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد ابوذر آمد و گفت: ای ابوذر: چرا ما مرگ را نمیخواهیم؟ ابوذر گفت: زیرا شما دنیای خود را آباد کردهاید و آخرت خود را خراب نمودهاید. به همین سبب بیزارید از اینکه از خانه آبادان به خانه خراب بروید. آن مرد پرسید: رفتن ما به سوی خداوند چگونه خواهد بود؟ ابوذر گفت: رفتن انسان نیکوکار از میان شما مانند رفتن مسافری است که به خانه خود بر میگردد. و رفتن انسان بدکار مانند غلام گریزپای خواهد بود که او را به سوی صاحب خود بر میگردانند. باز پرسید: حال ما نزد خدا چگونه خواهد بود؟ ابوذر فرمود: اعمال خود را به کتاب خدا عرضه کنید. خداوند می فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ»(1) {قطعاً نیکان به بهشت اندرند و بی شک بدکاران در دوزخ اند.} آن مرد گفت: پس رحمت خدا کجاست؟ ابوذر گفت: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به ابوذر نوشت: علم تازه ای به من بیاموز. ابوذر برای او نوشت: علم بسیار است. لیکن اگر می توانی به کسی که دوستش داری بدی نکنی این کار را انجام بده. آن مرد گفت: هرگز دیده ای کسی به دوست خود بدی کند؟ ابوذر گفت: بله. جانت محبوب ترین جآنها نزد توست. چون خدا را معصیت می کنی به جان خود بدی می کنی.(2)

13. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی ابوذر به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! هوای مدینه با من سازگار نیست. آیا رخصت می دهید که من و پسر برادرم به قبیله مزینه برویم و در آنجا به سر

1- . انفطار: 14 و 13
2- . اصول کافی 2: 458

بریم؟ پیامبر فرمود: میترسم که گروهی از سواران عرب بر تو حمله کنند و پسر برادرت را بکشند. آن گاه در حالی که ژولید مو هستی نزد من بیایی و بر عصای خود تکیه کرده و بگویی: پسر برادرم کشته شد و گله مرا هم گرفتند. ابوذر گفت: ای رسول خدا إن شاء الله آنچه خیر است پیش میآید؛ پس رسول خدا به او رخصت دا و او با پسر برادر و همسرش از مدینه بیرون رفتند. مدت زمان کوتاهی در قبیله مزینه اقامت کردند تا اینکه گروهی از سواران قبیله فزاره حمله کردند که در میان آنها عیینه بن حصن نیز بود. پس گله او را گرفتند و پسر برادرش را کشتند و زن او را که از قبیله بنی غفار بود به اسارت بردند. پس ابوذر به سرعت آمد و در مقابل رسول خدا ایستاد. دشمنان نیزهای به او زده بودند که به اعماق شکمش نفوذ کرده بود. پس بر عصای خود تکیه کرد و گفت: خدا و رسول او راست گفتند. چنانکه فرموده بودی گله مرا گرفتند و پسر برادرم را کشتند و اکنون نزد تو بر عصای خود تکیه کرده ایستادهام. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را صدا زد و از آنها خواست که اموال ابوذر را پس بگیرند. و آنها برای پس گرفتن اموال ابوذر بیرون رفتند. آن گاه از قبیله فزاره انتقام گرفته و اموال ابوذر را از آنها پس گرفتند و گروهی از مشرکان را کشتند.(1)

الخرائج: حدیث مرسلی نظیر این خبر روایت شده است.(2)

توضیح: اجتوی البلد: از اقامت در جایی بیزار شد. الجائفه: ضربه ای که به شکم نفوذ کند. شاید این ماجرا مربوط به قبل از زمانی باشد که ابوذر رحمه الله به درجه کمال ایمان رسیده بود یا از سخن پیامبر چنین فهمید که او به بیرون رفتن ابوذر راضی است و تنها به خاطر اینکه ایمان ابوذر محکم شود به او اذن خروج داد. یا احتمال دارد این خبر از اخبار بدائیه باشد.

14. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی در مدینه همیشه به مسجد پیامبر می آمد. روزی وارد مسجد شد و گفت: خداوندا! انیسی برای خلوتم بفرست و تنهایی ام را با کسی پر کن و همنشینی شایسته به من روزی بده. - چون از دعا فارغ

1- . روضه الکافی: 127 و 126

2- . الخرائج

شد- ناگهان مردی را دید که در انتهای مسجد نشسته است به نزد او رفت و بر او سلام کرد و گفت: ای بنده خدا! تو کیستی؟ آن مرد گفت: من ابوذر هستم. آن مرد گفت: الله اکبر الله اکبر. ابوذر گفت: ای بنده خدا! چرا تکبیر می گویی؟ آن مرد گفت: من وارد مسجد شدم و دعا کردم که انیسی برای خلوتم بفرستد و تنهایی ام را با کسی پر کند و همنشینی شایسته به من روزی بدهد. ابوذر به او گفت: من از تو سزاوارتر به تکبیر گفتن هستم اگر آن همنشین شایسته باشم. به راستی که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من و شما در روز قیامت بر حوضی خواهیم بود تا اینکه مردم از حساب کارهایشان فارغ شوند. ای بنده خدا برخیز که سلطان - عثمان - مردم را از همنشینی با من نهی کرده است.(1).

15. امالی طوسی: عبدالرحمن بن أبی عمره انصاری گفت: زمانی که ابوذر را به نزد عثمان آوردند عثمان از او پرسید: به من بگو کدام شهر را بیشتر دوست داری؟ ابوذر گفت: شهری که محل هجرت من است. عثمان گفت: تو هرگز در جوار من نخواهی بود. ابوذر گفت: پس مرا به حرم خدا بفرست تا در آنجا ساکن شوم. عثمان گفت: نه چنین نخواهم کرد. ابوذر گفت: پس مرا به کوفه بفرست که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا هستند. عثمان گفت: نه. ابوذر گفت: من شهر دیگری را انتخاب نمیکنم. پس عثمان او را به رفتن به ربذه امر کرد. ابوذر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: بشنو و برو و اجرا کن و به هر سو که تو را بردند برو. اگر چه این دستور از طرف غلام حبشی گوش و بینی بریده باشد. پس ابوذر از مدینه به سوی ربذه رفت و مدتی در آنجا ماند. سپس به سوی مدینه برگشت و به نزد عثمان آمد در حالی که مردم نزد او صف بسته بودند. ابوذر گفت: ای امیرالمؤمنین! مرا از سرزمین خود بیرون کردی و به سوی سرزمینی فرستادی که در آنجا زراعتی و چارپایی جز چند گوسفند کوچک و خادمی جز کنیز آزاد شدهای و سایه ای جز سایه درختان ندارم. به من یک خادم و چند گوسفند بده تا در آنجا زندگی کنم. اما عثمان از او رو برگرداند. باز ابوذر به سویی دیگر رفت و آن سخن را

1- . روضه الکافی: 307

تکرار کرد. چون عثمان جواب نداد حبیب بن سلمه گفت: ای ابوذر! من هزار درهم و یک خادم و پانصد گوسفند به تو می دهم. ابوذر گفت: اینها را به کسی بده که از من محتاج تر باشد. من حقی را که خدا در کتاب خود برای من مقرر ساخته از عثمان طلب می کنم. در آن هنگام علی علیه السلام وارد شد و عثمان به آن حضرت خطاب کرد که چرا این بیخرد را از ما دور نمیکنی؟ علی علیه السلام فرمود: کدام بیخرد؟ گفت: ابوذر. علی علیه السلام فرمود: او بی خرد نیست. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در حق او می فرمود: «آسمان سبز سایه نیافکنده و زمین گرد آلود بر خود حمل نکرده است سخنگویی را که راستگوتر از ابوذر باشد.» او را به منزله مؤمن آل فرعون قرار بده؛ اگر دروغ گوید ضرر دروغش عاید خودش میشود و اگر راست گوید بعضی از آن وعده هایی که به شما میدهد تحقّق خواهد یافت.(1)

توضیح: میگویم این خبر به طور کامل در کتاب الفتن خواهد آمد. فیروزآبادی گفته است: لمع البرق: درخشیدن. لمع بالشیء: چیزی را با خود بردن. لمع بیده: با دست اشاره کرد. لمع الطائر بجناحیه: پرنده بال تکان داد. لمع فلان الباب: فلانی از در نمایان شد. النفاذ: چیزی از چیز دیگری عبور کرد و از آن رها شد. أنفذ الأمر: به آن کار جامعه عمل پوشید. نفذ القوم: از آنها گذشت و دوری گزید. الجدع: تکه بینی یا گوش یا دست یا لب. حمار مجدع - بر وزن معظم -: یعنی الاغ گوش بریده. الشویهه: این کلمه مصغر شاه است.

16. امالی طوسی: گروهی از شقیق بلخی نقل کرده اند که گفت: به ابوذر گفتند: ای همنشین رسول خدا! چگونه صبح کردهای؟ گفت: میان دو نعمت صبح کردهام: گناهی که خدا بر من پوشانیده و تمجید - شدن من توسط مردم - و هر کس به تمجید و ستایش مردم مغرور گردد فریب خورده است.(2)

17. عیون أخبار الرضا: امام رضا از امام علی علیهما السلام نقل کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابوذر راستگوی این امت است.(3)

1- . امالی الشیخ: 83 و 82

2- . امالى الشيخ: 50 و 49
3- . عيون أخبار الرضا: 224

18. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آسمان سایه نیافکنده و زمین بر خود حمل نکرده سخنگویی را که راستگوتر از ابوذر باشد.(1)

19. معانی الأخبار، علل الشرائع: از پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی نظیر این عبارت را نقل کرده است.(2)

توضیح: جزری در کتاب النهایه گفته است: در حدیث ما أظلت الخضراء و لاأقلت الغبراء أصدق لهجه من أبی ذر (در این حدیث بالا) منظور از خضراء آسمان و منظور از غبراء زمین است.

20. امالی طوسی: پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: ای ابوذر! آنچه برای خود دوست دارم برای تو نیز دوست می دارم. من تو را ضعیف و ناتون می بینم. پس حتی بر دو نفر هم امیر نشو و متکفّل مال یتیم نگرد.(3)

21. علل الشرائع: عبّاد بن صهیب گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: در مورد ابوذر سؤالی دارم به من جواب بدهید. ابوذر بهتر است یا شما اهل بیت؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ماه های سال چند تاست؟ راوی گفت: دوازده ماه. حضرت فرمود: چند ماه از آن حرام است؟ گفتم: چهارماه. حضرت فرمود: ماه رمضان از جمله آنهاست؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: ماه رمضان بهتر است یا ماه های حرام؟ راوی گفت: ماه رمضان. حضرت فرمود: حال ما اهل بیت چنین است، کسی را نمی توان با ما مقایسه کرد. روزی ابوذر در میان گروهی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و آنها در مورد فضائل این امت با یکدیگر سخن می گفتند. ابوذر گفت: بهترین این امت علی بن أبی طالب علیه السلام است. او قسمت کننده بهشت و دوزخ و راستگوی این امت و جدا کننده حق از باطل و حجت خدا بر این امت است. همه کسانی که در آن جمع بودند از او رو برگرداندند و سخن او را انکار کردند و او را به دروغ نسبت دادند. پس ابوامامه باهلی از میان آنها برخاست و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و سخن ابوذر و انکار و تکذیب آن

1- . امالی الشیخ: 33

2- . معانی الاخبا : 55 و علل الشرائع: 70
3- . امالی ابن الشیخ: 245 و 244

گروه را به پیامبر خبر داد. حضرت فرمود: «آسمان سایه نیافکنده و زمین بر خود حمل نکرده سخنگویی را که راستگوتر از ابوذر باشد.»(1)

22. معانی الأخبار: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق ابوذر رحمه الله چنین فرمود: «آسمان سایه نیافکنده و زمین بر خود حمل نکرده سخنگویی را که راستگوتر از ابوذر باشد.» حضرت فرمود: بله. راوی گفت: پس رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام در چه مرتبه ای واقع شده اند؟ حضرت به من فرمود: یک سال چند ماه است؟ گفتم: دوازده ماه فرمود: چند ماه از میان آنها حرام است؟ گفتم: چهارماه. فرمود: آیا ماه رمضان از جمله آن ماه هاست؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: در ماه رمضان شبی است که برتر از هزار ماه است. کسی را با ما اهل بیت نمی توان قیاس کرد.(2)

اختصاص: مشابه این حدیث را روایت کرده است.(3)

23. رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوذر بر رسول خدا وارد شد در حالی که جبرئیل با پیامبر در حال صحبت بود. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله او چه کسی است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوذر. جبرئیل گفت: او در آسمان از زمین مشهورتر است. از او در مورد دعایی که هر روز صبح می خواند بپرس. پیامبر از ابوذر پرسید: ای ابوذر هر صبح چه دعایی می خوانی؟ ابوذر گفت: یا رسول الله! می گویم: خداوندا! از تو ایمان به خودت و تصدیق پیامبرت و سلامتی از همه بلاها و شکرگذاری بر سلامتی و بی نیازی از مردم می خواهم.(4)

24. رجال کشی: پسر ابوذر غفاری گفت: روزی که عثمان قرآنها را پاره کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به من گفت: برو پدرت را فرا بخوان. چون پیغام را رساندم پدرم به سرعت به خدمت حضرت علی علیه السلام شتافت. حضرت فرمود:

1- . علل الشرائع: 70
2- . معانی الاخبار: 56
3- . اختصاص: 13 و 12

4- . رجال الكشی: 17 و 16

ای ابوذر! امروز حادثه بزرگی در اسلام به وجود آمد. کتاب خدا را پاره کردند و آهن در میان کتاب خدا گذاشتند سزاوار است که خدا آهن در بدن کسی فرو کند که کتاب خدا را با آهن پاره کرد. پس ابوذر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود ستمگرانی که بعد از موسی آمدند با اهل بیت نبوت جنگیدند و بر آنها غالب شدند و مدت های طولانی آنها را می کشتند. سپس حق تعالی چند جوان را به سوی آنها فرستاد و از دیار خود به دیار آن ستمگران آمدند و با آنها جنگیدند و آنها را کشتند. تو ای علی! در این امت به منزله آن جوانان هستی. علی علیه السلام فرمود: ای ابوذر! تو می گویی که من کشته خواهم شد. ابوذر گفت: به خدا سوگند می دانم از این اهل بیت اول به کشتن تو اقدام خواهند کرد.(1)

25. رجال کشی: حذیفه بن اسید گفت: ابوذر را دیدم که به حلقه کعبه چسبیده بود و می گفت: برای کسی که مرا می شناسد جندب هستم و برای کسی که مرا نمی شناسد ابوذر بن جناده هستم. من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می فرمود: «هر که با من در مرتبه اول و دوم پیکار کند در مرتبه سوم از پیروان دجّال خواهد بود. به درستی که مثل اهل بیت من در این امت مثل کشتی نوح در میان امواج دریاست. هرکس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس از آن دوری گزید غرق می شود. آنچه می دانستم به شما گفتم.(2)

توضیح: شاید مقصود از مرتبه دوم خروج بر امیرالمؤمنین علیه السلام باشد.

26. مؤلف: سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب الفصول گفته که از ابی سعید مغیّری نقل شده است که گفت: چون علی علیه السلام از مشایعت ابوذر بازگشت، مردم به استقبال او رفته و گفتند: به خاطر اینکه به مشایعت ابوذر رفته ای عثمان بر تو غضبناک است. علی علیه السلام فرمود: غضب او مانند غضب اسبان بر لجام های خود است. (یعنی غضب او بی نتیجه و بی ثمر است). گفت: صلت از ابی امامه این حدیث را نقل کرده که گفت: ابوذر نامهای به حذیفه بن یمان نوشت و در آن نامه از رفتار عثمان با خودش شکایت کرد.

1- . رجال الکشی: 17

2- . رجال الكشی: 18

بسم الله الرحمن الرحیم: اما بعد ای برادر من! از خدا چنان بترس که به سبب آن، گریه دیدگان تو بسیار شود. و دل خود را از تعلقات دنیا آزاد گردان و شب ها به عیادت حق تعالی بیدار باش و جسم خود را در طاعت پروردگارت به خستگی بیانداز، زیرا کسی که می داند، آتش جهنم جایگاه کسی است که خدا بر او غضب کرده، سزاوار است گریه او و خستگی جسمش در راه خدا و شب بیداری اش بسیار باشد تا آنکه بداند حق تعالی از او خشنود گشته است. کسی که می داند بهشت جایگاه کسی است که حق تعالی از او خشنود است سزاوار است به اینکه به سوی حق رو کند تا به سبب آن رستگار گردد. در راه رضای خدا جدا شدن از اهل و مال خود را باید کاری اندک شمارد و بیدار شدن در شب برای عبادت و روزه گرفتن و جهاد کردن با ظالمان و کافران به دست و زبان خود باید کارهایی ناچیز بپندارد تا آنکه بداند حق تعالی بهشت را بر او واجب گردانده و جز بعد از مردن و دیدار پروردگار به این مسأله علم پیدا نمی کند. همچنین سزاوار است هر کس می خواهد در بهشت در جوار رحمت الهی باشد و با انبیاء الهی همنشین شود باید آنچنان کند که گفتم. ای برادرم! تو از کسانی هستی که با درد دل کردن و بیان حزن و اندوه در نزد آنها آرام می شوم و از همدست شدن ستمکاران علیه من به نزد تو شکایت می کنم. به درستی که ظلم و ستم ستمکاران را بر چشم خود دیدم و به گوش خود شنیدم و من ظلم آنها را نپذیرفتم. پس مرا از عطای خود محروم کردند و از شهری به شهری دیگر آواره کردند و از خویشان و برادران خود مرا دور گرداندند و از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله محروم کردند. به خداوند عظیم پناه می برم از اینکه این گفتار من شکایتی باشد از آنچه با من کردند. بلکه تو را خبر می دهم که من به آنچه پروردگارم برایم خواسته است و بر من حکم کرده راضی ام. به این خاطر حالت خود را برای تو بیان کردم که از حق تعالی برای من و همه مسلمانان راحتی و گشایش را طلب کنی و دعا کنی که حق تعالی به من و آنها چیزی را عطا کند که نفعش بیشتر و عاقبتش نیکوتر باشد و السلام.

حذیفه در جواب او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم: أما بعد، ای برادرم! نامه ای که در آن مرا بیم داده و بازگشتنم به قیامت را به من هشدار داده و بر چیزی که صلاح نفس من در آن است ترغیب نموده بودی به دستم رسید. ای برادر! تو همیشه نسبت به من و همه مسلمانان خیرخواه، مهربان و دلسوز بودی و پیوسته آنها را به نیکی امر کرده و از بدی ها نهی می کردی. فقط آن خدایی که جز او خدایی نیست ما را به سوی خشنودی خود رهنمون می سازد. و فقط به منت و فضل و رحمت او می توان از غضب و عذاب او نجات یافت. از خداوند برای خودم و دوستان خاص و عام و همه این امت آمرزش عام و رحمت وسیع را طلب می کنم. ای برادر! ماجرای بیرون کردن تو و تبعید و آوارگی تو را دانستم. به خدا قسم آن سختی هایی که به تو رسیده بر من سخت و گران آمد. اگر می توانستم با مالی این سختی را از تو دفع کنم به یقین همه مال خود را با رضایت خاطر می دارم تا حق تعالی با مال من این سختی را از تو دور گرداند. و به خدا سوگند که اگر می توانستم درخواست کنم که مرا با تو در این سختی ها شریک گردانند و نیمی از سختی های تو را بر من قرار دهند و این خواسته را از من می پذیرفتند به یقین میخواستم با تو در این فقر و اذیت و آزار شریک شوم. لیکن تنها آنچه خدا برای ما خواسته است به ما میرسد. ای برادر! باید ما به درگاه خدا پناه ببریم و به سوی او مشتاق باشیم. به راستی که ما رسیدهایم و جدایی نزدیک است - وقت آن رسیده که جانهایمان را از ما بگیرند و میوه زندگانی ما را از درخت جسمهایمان قطع کنند - گویی من و تو را به درگاه خدا فرا خواندند و ما اجابت کردیم و اعمالمان را به ما نشان دادند، پس به آن اموالی که از پیش فرستاده ایم محتاج شدیم. ای برادر! بر آنچه از دست تو رفته ناراحت مباش و مصائبی که به تو رسیده غم مخور و طلب اجر از خدا کن و منتظر عظیم ترین ثواب ها از جانب او باش. ای برادرم! مرگ را برای خود و تو بهتر از زندگانی دنیا می یابم. زیرا که فتنه های بسیار یکی پس از دیگری چون پاره های شب تار بر ما سایه انداخته است. این فتنه ها از جایگاه خود برخاسته و مال بیارزش دنیا را زیر پا نهادهاند. در این فتنه ها شمشیرها آخته خواهد شد و مرگ ها بر مردم فرود می آید. هر کس در آن فتنه ها دست داشته باشد و یا خود را درگیر آنها کند و یا اسبی در آنها بتازاند کشته می

شود. قبیله ای از قبایل بادیه نشین یا صحرانشین نمی ماند مگر اینکه آن فتنه ها در آنها راه می یابد. در آن زمان هر که ظالم تر باشد عزیزتر و هر کس پرهیزگارتر باشد ذلیل تر است. امیدوارم خدا ما را از زمانه ای که اهلش اینچنین حالی دارند در پناه خود گیرد. در همه احوال و اوقات در حال ایستادن و نشستن و شب و روز برایت دعا می کنم. حق تعالی در قرآن امر به دعا کردن نموده و وعده استجابت داده است و او به وعده اش وفا می کند: «وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ»(1)

{مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ در می آیند. } پس از تکبر کردن در عبادت او و امتناع ورزیدن از طاعتش به خدا پناه می بریم. حق تعالی برای من و تو چاره و فرجی نزدیک عطا کند و السلام علیک.(2)

توضیح: علی صمّ اللّجم: صمّ جمع أصمّ است. و گفته می شود: حجر أصمّ یعنی سنگ سخت و محکم و مقصود از آن تکه آهن محکمی است که در لگام اسب است و در دهان اسب فرو می رود. حرّر قلبک: یعنی قلبت را از خواسته های نفسانی رهایی بخش. مغبه الأمر: عاقبت کار. گفته میشود: هو حفیّ بفلان: یعنی به آمدن فلان شخص شاد میشود و از او با گرمی استقبال میکند و زیاد از احوالش میپرسد. الحدب: دلسوز. استحصدالزرع: زمان درو رسیده است. الصرام: جدا کردن میوه.

27. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی مردی نزد ابوذر آمد و به او بشارت داد که گوسفندانش زاییده و تعدادشان زیاد شده است. ابوذر گفت: من از زیادی تعداد آنها شاد نمی شوم و آن را دوست ندارم. آنچه کم و کافی باشد نزد من محبوب تر از چیزی است که بسیار باشد و مرا از یاد خدا غافل گرداند. به راستی که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: بر لبه پل صراط از دو چیز سؤال می شود: صله رحم و امانت داری. پس هر کس

1- . غافر / 60

2- . در کتاب الفصول این روایت را نیافتیم.

صله رحم به جا آورده و در مال مردم خیانت نکرده باشد به داخل آتش انداخته نمی شود.(1)

28. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی ابوذر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را بر سیاهی مادرش عیب گرفت و نکوهش کرد و گفت: ای پسر زن سیاه! رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابوذر! آیا کسی را به خاطر مادرش سرزنش می کنی؟ چون ابوذر این سخن را شنید از روی پشیمانی آنقدر سر و صورت خود را بر خاک مالید تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از او راضی شد.

29. رجال کشی: زید شحّام گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: روزی ابوذر در جستجوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. به او گفته شد پیامبر در فلان باغ است. پس در پی ایشان به آن باغ رفت و حضرت را در خواب دید. برای او سخت آمد که پیامبر را بیدار کند. می خواست بداند که پیامبر بیدار است یا در خواب. پس شاخه خشک نخلی را گرفت و شکست. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای آن را شنید و سرش را بالا آورد و فرمود: ای ابوذر! مرا بازی می دهی؟ مگر نمی دانی که من اعمال شما را در خواب می بینم همچنانکه در بیداری می بینم. چشم های من به خواب می روند ولی دل من به خواب نمی رود.(2)

30. نهج البلاغه: سخن امام علی علیه اسلام به ابوذر آن هنگام که به ربذه تبعید شد: ای ابوذر! ای ابا ذر همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضبناک شدی، این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند به خودشان واگذار، و با دین خود که برای آن ترسیدی از این مردم بگریز. این دنیا پرستان چه محتاجند به آنچه که تو آنان را از آن ترساندی، و چه بی نیازی از آنچه آنان تو را منع کردند. و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود میبرد و چه کسی بر او بیشتر حسد میورزند اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بندهای

1- . کتاب الزهد یا المومن: نسخه خطی
2- . رجال الکشی: 19

ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود. آرامش خود را تنها در حق جستجو کن، و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیندازد. اگر تو دنیای این مردم را میپذیرفتی، تو را دوست داشتند، و اگر سهمی از آن بر میگرفتی دست از تو بر میداشتند.(1)

توضیح: عبدالحمید بن أبی الحدید در شرح این سخن گفت: احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب السقیفه از ابن عباس این سخن را نقل کرده و گفته است: چون عثمان ابوذر را از مدینه بیرون کرد و به جانب ربذه فرستاد، امر کرد که در میان مردم ندا بزنند که کسی با ابوذر سخن نگوید و او را مشایعت نکند. مروان بن حکم را موکل کرد که او را از مدینه بیرون ببرد. هیچ کس جز علی بن أبی طالب، حسن، حسین، عقیل و عمار بن یاسر به مشایعت او نرفت. هنگامی که او را مشایعت می کردند حسن علیه السلام با ابوذر مشغول سخن گفتن شد. مروان گفت: ای حسن! مگر نمی دانی که عثمان سخن گفتن با این مرد را نهی کرده است؟ اگر نمی دانی بدان. پس امیرالمؤمنین علیه السلام بر مروان حمله کرد و تازیانه خود را میان گوش های شتر او زد و گفت: دور شو. خدا چهره ات را زشت گرداند و به آتش بفرستد. پس مروان غضبناک به سوی عثمان بازگشت و او را به آنچه گذشته بود خبر داد. عثمان بر علی علیه السلام خشمگین شد. ابوذر ایستاد و آن گروه با او خداحافظی کردند. ذکوان غلام آزاد شده أم هانی دختر ابی طالب نیز با آنها بود. او حافظه خوبی داشت و تمام گفتارهای آنها را در حافظه اش حفظ کرد. او گفت: علی علیه السلام به ابوذر فرمود: «ای ابوذر! تو برای خدا بر آنها خشم نمودی. این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنها واهمه داشتی. تو را با غضب و خشم خود آزمایش کردند و به بیابان تبعیدت نمودند. به خدا سوگند که اگر درهای آسمان و زمین به روی بنده ای بسته شود و او تقوای خدا را در پیش گیرد خداوند برای او راه نجات باز می کند. ای ابوذر! نباید جز حق کس دیگری انیس تو باشد و جز باطل از چیز دیگری بترسی.» سپس به همراهانش گفت: با عمویتان وداع کنید و به عقیل

1- . نهج البلاغه: بخش اول: 266

گفت: با برادرت ابوذر وداع کن. عقیل به ابوذر گفت: ای ابوذر! ما چه بگوییم؟ تو می دانی که ما تو را دوست داریم. تو هم ما را دوست داری. تقوای خدا پیشه کن که تقوا مایه نجات است و صبر کن که صبر کردن از بزرگواری شخص است. و بدان که سنگین شمردن صبر از بی صبری است و کند دانستن حرکت سلامتی از ناامیدی است. از یأس و ناشکیبایی کناره گیری کن. بعد از او حسن علیه السلام به ابوذر گفت: ای عمویم! اگر به خاطر این گفته نبود که شخص وداع شده نباید ساکت باشد و شخص بدرقه کننده نباید بدون سخن برگردد سخن را کوتاه می کردیم هر چند اندوهمان طولانی می شد. سپس گفت: این گروه(عثمان و اطرافیانش) این گونه که تو دیدی با تو رفتار کردند. به یاد جداییت از دنیا آن را رها کن و سختی های دنیا را به امید راحتی های عقبی بر خود آسان گردان و بر بلاها صبر نما تا اینکه پیغمبر خود را ملاقات کنی در حالی که از تو خشنود و راضی است. سپس حسین علیه السلام گفت: ای عمویم! خداوند متعال قادر است این وضعیتی که تو در آن هستی تغییر دهد و او هر زمان در کاری است. این گروه دنیای خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از آنها منع کردی. چه قدر تو از دنیای آنها بی نیازی و چه قدر آنها به دین تو نیازمندند. از خدا صبر و یاری بطلب و از طمع و ناشکیبایی به خدا پناه ببر. زیرا صبر و شکیبایی جزیی از دین و از شخص است. طمع روزی را پیش نمی اندازد و ناشکیبایی اجل را دور نمی کند. پس از آن عمار رحمه الله خشمگینانه گفت: خداوند کسانی که تو را در وحشت انداختند آرامش نبخشد و به افرادی که تو را ترساندند امان ندهد. آگاه باش که اگر تو به دنیای این گروه رو می آوردی تو را در امان قرار می دادند و اگر به کردار آنها راضی می شدی تو را دوست می داشتند. چون این گروه به دنیا دل بسته و از مرگ و آخرت کناره گرفتند. (به این جهت) به گفتارهای تو تن در ندادند. این گروه رو به حاکمی آوردند که جمع مردم به دور او گرد آمدند. و پادشاهی دنیا از آن کسی است که بر دیگران غلبه کند. پس مردم دینشان را به این گروه دارند و آنان هم متقابلاً از دنیای خود به ایشان بخشیدند. در نتیجه در دنیا و آخرت زیان دیدند و همین است ضرر و خسران آشکار.

سپس ابوذر که مردی سالخورده بود گریه کرد و گفت: ای اهل بیت! خداوند شما را رحمت کند. هرگاه شما را می بینم به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله می افتم. من در مدینه انس و الفت و دلبستگی ای جز شما ندارم. بودن من در حجاز برای عثمان سخت بود همچنان که در شام برای معاویه دشوار بود. عثمان خوش نداشت که من هم جوار برادرش و دایی اش در در مصرین - مصر و بصره - باشم، مبادا که مردم را نسبت به ایشان بدبین کنم. پس مرا به شهری (ربذه) روانه کرد که یاور و محافظی جز خدا در آنجا ندارم. به خدا سوگند که من به غیر او انیس و همنشینی نمیخواهم و چون خدا با من است از تنهایی پروایی ندارم.

آن گروه پس از مشایعت ابوذر به مدینه بازگشتند. علی علیه السلام نزد عثمان رفت. چون نظر عثمان به او افتاد گفت: چه چیز باعث شد فرستاده مرا برگردانی و دستور مرا کوچک بشماری؟ علی علیه السلام به او فرمود: فرستاده تو خواست مرا برگرداند من هم او را برگرداندم. و من دستور تو را کوچک نشمردم. عثمان گفت: آیا دستور مرا در مورد سخن نگفتن با ابوذر نشنیدی؟ علی علیه السلام فرمود: آیا دستوری که بر خلاف فرموده خدا باشد باید به آن عمل کنیم؟ عثمان گفت: به خاطر مروان آماده قصاص باش. علی علیه السلام فرمود: برای چه؟ عثمان گفت: از دشنام دادن به او و تازیانه زدن بر مرکبش. علی علیه السلام فرمود: در برابر تازیانه زدن به مرکبش مرکبم حاضر است تازیانه بخورد. اما در مورد ناسزا گفتن به او میگویم به خدا سوگند من فقط پاسخ دشنام او را دادم و دروغ نمی گویم. عثمان خشمگین شد و گفت: چرا تو را دشنام ندهد؟ مگر تو از او بهتری؟ علی علیه السلام فرمود: بله سوگند به خدا از تو هم بهترم. سپس علی برخاست و خارج شد. پس عثمان بزرگان مهاجر و انصار را خواسته و به بنی امیه از علی علیه السلام شکایت کرد. آن قوم گفتند: تو والی هستی اگر آشتی کنی بهتر است. عثمان گفت: این کار را با کمال میل انجام میدهم. همگی نزد علیه علیه اسلام آمدند و گفتند: اگر مروان را ببینی عذرخواهی می کنی؟ علی علیه السلام فرمود: نه هرگز این کار را نمی کنم. اما اگر عثمان بخواهد میآیم. پس نزد عثمان برگشتند و به او خبر دادند. عثمان کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد و علی به همراه بنی هاشم آمد. علی علیه السلام پس از

حمد و ثنای الهی فرمود: اما در مورد سخن گفتن با ابوذر و وداع با او که به خاطر آن از من رنجیده ای می گویم به خدا قسم مقصودم این نبود که تو را برنجانم و با تو مخالفت کنم. بلکه برای ادای حق ابوذر این کار را کردم. و اما در مورد مروان: او مرا منع کرد و خواست مرا از ادای حق خداوند عزّوجلّ برگرداند پس با او همانند کار خودش رفتار کردم. اما در مورد رفتاری که از من سر زد میگویم تو مرا خشمگین کردی پس چنان از کوره در رفتم که نتوانستم جلوی آن را بگیرم.

عثمان پس از حمد و ثنای الهی گفت: رفتاری که تو با من داشتی بخشیدم و در مورد رفتارت با مروان می گویم خدا از تو بگذرد. و در مورد آن سوگندی که خوردی می گویم: تو نیکوکار و صادقی. دستت را بده. پس دست علی علیه السلام را گرفت و به سینه اش چسباند. چون برخاست، قریش و بنوامیه به مروان گفتند: تو کسی هستی که علی بر پیشانی اش زد و تازیانه ای بر شترش وارد کرد. قبیله وائل به خاطر پستان شتری و قبیله ربیان و عبس به خاطر ضربه به اسبی و اوس و خزرج به خاطر طناب پالان بند اسبی به جان هم افتادند و یکدیگر را از بین بردند. آیا رفتاری که علی علیه السلام با تو کرد تحمل می کنی؟ مروان گفت: به خدا قسم اگر هم می خواستم جواب رفتار علی علیه اسلام را بدهم نمی توانستم.

بدان آنچه بیشتر مورخان و سیره نویسان نقل کرده اند این است که عثمان ابتدا ابوذر را به شام فرستاد و آن گاه که معاویه از او شکایت کرد او را به مدینه آورد و چون در مدینه همچون شام رفتار کرد او را به ربذه تبعید نمود. علت اینکه عثمان ابوذر را به جانب شام فرستاد این بود که چون عثمان بر بیت المال مسلمانان دست زد و به مروان و دیگران و به خصوص زید بن ثابت از بیت المال بخشید، ابوذر در میان مردم و در راه ها با صدای بلند می گفت: خداوند کافران را به عذابی دردناک خبر داده و این آیه را می خواند: «وَالَّذِينَ يَكنِزُونَ الذَهَبَ والفِضَةَ و لايَنفِقُونَها فِى سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أليمٍ»(1)

{و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر بده } و مکرر این خبرها

1- . توبه / 34

به عثمان می رسید و ساکت می ماند. چون از حدّ گذشت یکی از آزاد کرده های خود را به نزد او فرستاد و گفت: از آن سخنانی که میزنی دست بردار. ابوذر گفت: آیا عثمان مرا از خواندن کتاب خدا و عیب وارد کردن به کسی که دستور خدا را ترک می کند نهی می نماید؟ به خدا سوگند اگر خدا را به غضب عثمان راضی کنم نزد من محبوب تر و بهتر است از اینکه خدا را برای خشنودی عثمان به خشم آورم. پس این سخنان عثمان را بیشتر به غضب آورد و برای مصلحت متعرض او نمی شد. تا آنکه عثمان روزی در مجلس خود در حالی که مردم برگرد او نشسته بودند گفت: آیا جایز نیست امام از بیت المال چیزی به قرض بردارد و چون بی نیاز شد مال بیت المال را پس دهد؟ کعب الاحبار گفت: اشکالی ندارد. ابوذر گفت: ای فرزند یهودی زاده! آیا دین ما را به ما تعلیم می دهی؟ عثمان گفت: آزار تو نسبت به من و اصحاب من بسیار شد. به شام برو. در شام نیز ابوذر رفتار ناپسند معاویه را انکار کرد و مذمت نمود. روزی معاویه سیصد دینار طلا برای او فرستاد. ابوذر به پیک او گفت: این اگر از بخششی است که امسال به من نرسانده اید قبول می کنم و اگر صله و احسان است نیازی به آن ندارم و آن زر را پس فرستاد. چون معاویه قبّه خضراء را در دمشق بنا کرد ابوذر به او گفت: ای معاویه! اگر این را از مال خدا ساختهای خیانت کردهای و اگر از مال خود ساخته ای اسراف کردهای. پیوسته ابوذر در شام می گفت: به خدا سوگند در این زمان وقایعی صورت گرفته که پیش از این نمی دیدم و نه مطابق کتاب خداست و نه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله. به راستی که می بینم حق را فرو می نشانند و باطل را ترویج می کنند و راستگویی را به دروغ نسبت می دهند و صالحان را بر فاجران برتری می دهند. پس حبیب بن مسلمه فهری به معاویه گفت: ابوذر مردم شام را علیه او بر می انگیزاند و مردم را فاسد می کند. اگر به مردم آنجا نیازی داری چاره ای بیاندیش. ابوعثمان جاحظ از جلال بن جندل غفاری نقل کرد که گفت: من در زمان خلافت عثمان کارگزار معاویه در قنسّرین بودم. روزی برای کار مهمی نزد معاویه آمدم ناگهان شنیدم که کسی بر در خانه او فریاد می زد که: قطار شتران با آتش جهنم به سوی شما آمد. خداوندا! آنها که مردم را به نیکی امر می کنند و خود ترک آن می نمایند لعنت کن. خداوندا! آنها که مردم را

از بدی ها نهی می کنند و خود مرتکب آن می شوند لعنت کن. پس معاویه ایستاد و رنگ چهره اش تغییر کرد و گفت: ای جلام! تو این کسی که فریاد می زند می شناسی؟ گفتم: به خدا قسم نه. گفت: جندب بن جناده است. هر روز بر در قصر ما می آید و آنچه شنیدی می گوید. پس گفت: او را وارد کنید. آن گاه ابوذر را آوردند در حالی که او را می کشیدند تا اینکه در پیش معاویه ایستاد. معاویه به او گفت: ای دشمن خدا و رسول خدا! هر روز نزد ما می آیی و همین سخنان را می گویی. اگر می توانستم کسی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را بی اجازه عثمان بکشم حتماً تو را می کشتم. اما در مورد تو از او اجازه خواهم گرفت. جلام گفت: من می خواستم که ابوذر را ببینم زیرا او از قبیله ما بود. چون نگاه کردم مرد گندمگون باریک میان بلندبالایی دیدم که موهای ریشش تنک بود و از پیری پشتش خم شده بود. ابوذر رو به معاویه کرد و گفت: من دشمن خدا و رسول خدا نیستم. بلکه تو و پدرت دشمن خدا و رسول خدا بودید. در ظاهر برای مصلحت اسلام را پذیرفتید و در باطن کافر بودید. رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر تو را لعنت و نفرین کرد که هرگز سیر نشوی. از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «هرگاه مرد گشاده چشم و فراخ گلویی که بسیار می خورد و هرگز سیر نمی شد والی این امت شود باید که امت من از شرّ او برحذر باشند.» معاویه گفت: آن مرد من نیستم. ابوذر گفت: آن مرد که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت تویی. روزی تو از کنار پیامبر عبور کردی از ایشان شنیدم که فرمود: «خداوندا! او را لعنت کن و او را جز به خاک سیر مگردان.» و شنیدم که می فرمود: تهیگاه معاویه در آتش است. معاویه خندید و دستور داد که او را به زندان بیاندازند و اوضاع و احوال را برای عثمان نوشت. عثمان به معاویه نوشت: جنیدب را بر شتر خشن و تند رویی سوار کنید و یک راهنما مرکب او را شب و روز براند و بر ماده شتر پیر بدون زینی بنشاند. این کار را کردند تا به مدینه رسید و گوشت رانش از خستگی و سختی (راه) جدا شد و چون به مدینه رسید عثمان به او گفت: به هر سرزمینی که می خواهی برو. گفت: به مکه. عثمان گفت: نه. ابوذر گفت: بیت المقدس. گفت: نه. ابوذر گفت: به مصر و بصره یا کوفه و بصره.

گفت: نه باید به ربذه بروی. پس او را به سوی ربذه روانه کردند و پیوسته در آنجا ماند تا وفات یافت.

واقدی روایت کرد که ابوذر آن گاه که بر عثمان وارد شد، عثمان به او گفت:

هیچ چشمی به دیدار قین روشن مباد. بله و چشم او هیچ زیبایی را نبیند.

آن گاه که همدیگر را می بینیم سلامی از روی خشم نثارت می کنم.

ابوذر گفت: هرگز نام من قین نیست.

و در روایت دیگری آمده است: ای جنیدب! خدا هیچ چشمی را به دیدار تو روشن نگرداند. ابوذر گفت: نام من جندب است و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا عبدالله نامید و من برای خود همین نام را برگزیدم. عثمان گفت: تو گمان می کنی که ما می گوییم: دست خدا بسته شده، خدا فقیر و ما ثروتمندیم؟ ابوذر گفت: اگر این را نمی گویید می بایست مال خدا را در راه بندگانش انفاق می کردید؛ ولی من گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «وقتی که دودمان ابی العاص به سی تن برسند مال خدا را بین خود دست به دست میگردانند و بندگان خدا را غلامان خود می دانند.» عثمان از حاضران بپرسید: آیا شما این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اید؟ حاضران گفتند: نه. عثمان گفت: وای بر تو ای ابوذر! آیا نسبت دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهی؟ ابوذر به حاضران گفت: آیا نمیدانید که من راستگو هستم؟ گفتند: نه نمیدانیم. عثمان گفت: به سراغ علی علیه السلام بروید و او را به این جا بیاورید. چون علی علیه السلام حاضر شد عثمان به ابوذر گفت: حدیثی که خواندی برای علی نیز بخوان. ابوذر همان حدیث را خواند. عثمان به علی علیه السلام گفت: آیا این حدیث را تو از پیامبر صلی الله علیه و اله شنیده ای؟ علی علیه السلام فرمود: نه نشنیده ام. ولی ابوذر راست می گوید: عثمان گفت: چگونه او را راستگو میدانی؟ علی علیه السلام فرمود: زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «آسمان سایه نیافکنده و زمین بر خود حمل نکرد سخنگویی را که راستگوتر از ابوذر باشد.» حاضران گفتند: همه ما نیز این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم. ابوذر به حاضران گفت: من این خبر را از رسول خدا در مورد دودمان عاص شنیدم و شما

مرا در مورد صحت این خبر متهم کردید. هرگز گمان نمی بردم تا زمانی زنده باشم که چنین چیزی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بشنوم.

واقدی به اسنادش از صهبان برده آزاد شده اسلمیین روایت کرد که صهبان به من گفت: ابوذر را در روزی که بر عثمان وارد شد دیدم. عثمان گفت: تو چنین و چنان کردی. ابوذر گفت: تو را نصیحت کردم و مرا فریب کار دانستی. دوستت (معاویه) را نصیحت کردم و او مرا حیله گر شمرد. عثمان گفت: دروغ میگویی. تو میخواهی فتنه به پا کنی و تو فتنه انگیزی را دوست داری. تو شامیان را بر ما برانگیختی. ابوذر به او گفت: همانند دو دوستت (ابوبکر و عمر) رفتار کن تا کسی در مورد تو چیزی نگوید. عثمان گفت: تو را چه به این کارها بی مادر؟ ابوذر گفت: بهانهای جز امر به معروف و نهی از منکر نمی توانی از من بگیری ؟ عثمان خشمگین شد و گفت: بگویید من با این پیر دروغگو چه کنم؟ آیا او را بزنم یا حبسش کنم یا بکشم یا او را از سرزمین اسلام تبعید کنم؟ او در میان مسلمانان تفرقه انداخته است. علی علیه السلام که در آنجا حاضر بود چنین فرمود: به تو می گویم آن طور که مؤمن آل فرعون گفت با او رفتار کنی: «وَإِن یَکُ کَاذِبًا فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ وَإِن یَکُ صَادِقًا یُصِبْکُم بَعْضُ الَّذِی یَعِدُکُمْ »(1)

{و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان اوست و اگر راستگو باشد برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید. چرا که خدا کسی را افراط کار دروغ زن باشد هدایت نمی کند. } عثمان جواب تندی به او داد و علی علیه السلام نیز همان گونه به او پاسخ داد و او دو جواب را به خاطر پرهیز از نکوهش ذکر نکرد.

واقدی می گوید: سپس عثمان همنشینی و گفتگوی مردم با ابوذر را ممنوع کرد و چند روز بر همین منوال گذشت تا اینکه روزی ابوذر آمد و در مقابل عثمان ایستاد و گفت: ای عثمان! وای برتو، آیا تو رسول الله صلی الله علی و آله و ابوبکر و عمر را ندیدی چگونه با من رفتار کردند. آیا رفتار تو مانند رفتار آنان است؟ تو با من مانند جبّاران با تندی رفتار می کنی. عثمان گفت: از سرزمین ما خارج شو. ابوذر

1- . غافر/ 28

گفت: چه قدر از هم جواری با تو بیزارم، خوب به کجا بروم؟ عثمان گفت: هرکجا که می خواهی برو. ابوذر گفت: به شام که سرزمین جهاد است میروم. عثمان گفت: نه. به خاطر اینکه آنجا را به فساد می کشاندی از آنجا بیرون آوردم باز هم به آنجا برگردانم؟ ابوذر گفت: به عراق بروم؟ عثمان گفت: نه. اگر به آنجا بروی سردسته قومی می شوی که بر خلفا و والیان خرده میگیرند و بدگویی آنها را می کنند. ابوذر گفت: پس به مصر بروم؟ عثمان گفت: نه. ابوذر گفت: پس به کجا بروم؟ گفت: به بیابان. ابوذر گفت: آیا بعد از هجرت بادیه نشین شوم؟ گفت: بله. ابوذر گفت: پس به بیابان نجد میروم. عثمان گفت: نه، باید به نقطه ای بلند و دور ودورتر از آن بروی. از همین امروز باید حرکت کنی، نباید مقیم باشی. پس ابوذر به سوی آنجا - ربذه - رفت.

واقدی از ابوالاسود دولی نقل کرد که گفت: من خیلی مشتاق بودم که ابوذر را ببینم و علت خروجش به ربذه را بپرسم. به همین خاطر به ربذه رفتم و به او گفتم: آیا تو به اختیار خودت از مدینه بیرون آمدی یا تو را به زور بیرون کردند؟ ابوذر گفت: من در شهر مرزی از مرزهای مسلمین (شام) زندگی می کردم و از آن گروه بی نیاز بودم. مرا از آن جا بیرون کرده و به مدینه آوردند. من به خود گفتم: این جا شهر هجرت من است. از آنجا نیز مرا به این جایی که میبینی (ربذه) تبعید کردند. سپس گفت: در زمان رسول خدا شبی در مسجد خوابیده بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از من عبور کرد و با پای خود به من زد و گفت: تو را نبینم که در مسجد خوابیده باشی. من عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت. خواب بر من غلبه کرد و در مسجد خوابیدم. آن حضرت فرمود: آن گاه که تو را از اینجا بیرون کنند چه خواهی کرد؟ من عرض کردم: شمشیر میکشم و با آنها میجنگم. آن حضرت فرمود: آیا راه بهتری به تو نشان دهم؟ سپس فرمود: به هر جا که تو را برانند برو و بشنو و اطاعت کن. من نیز حرف شنوی کردم و اطاعت نمودم. سوگند به خدا که عثمان خدا را ملاقات خواهد کرد در حالی که نسبت به من گناه کار است. و سخن او تمام شد.(1)

1- . شرح نهج البلاغه 2: 378 و 375

این خبر را با وجود طولانیبودنش ذکر کردم تا بدانی زشتیهای رفتار عثمان با ابوذر و عصیانگریاش بر او و دیگران بین فریقین - شیعه و سنی - متواتر است.

توضیح: لحاه الله: خداوند چهره اش را زشت گرداند و او را لعنت کند. ازبأرّ الکلب: راست ایستاد. ازبأرّ الرجل للشر: مرد مهیای شر شد. الضَرب: مرد لاغر و کم گوشت. البُلعوم: مجرای غذا در حلق. ُسیت: گویی این کلمه مصغّر إست است. الشارف: شتر پیر مسن. أنغله: آن را فاسد کرد. در قاموس آمده است: الشرف: نقطه ای بلند و کوهی نزدیک به کوه شریف. الربذه و الشرف الأعلی: کوهی نزدیک زبید.

مؤلف: عبدالحمید بن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه گفت: ابوعمرو ابن عبدالبرّ در کتاب الاستیعاب روایت کرد: هنگامی که وقت وفات ابوذر فرا رسید همسرش أم ذر گریست. ابوذر به او گفت: چرا گریه می کنی؟ همسرش گفت: چرا نگریم در حالی که تو در این سرزمین خشک و بی آب و علف می میری و من پارچه ای ندارم که تو را در آن کفن کنم و چاره ای ندارم جز اینکه کار کفن و دفن تو را خود انجام دهم. ابوذر گفت: گریه نکن. مژده باد تو را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مرد و زن مسلمانی که دو یا سه فرزندشان بمیرند و بر مرگشان شکیبا باشند و احتساب کنند هرگز آتش دوزخ را نبینند.» سه فرزند ما نیز مرده است. همچنین من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم به چند نفر که من نیز در میان آنها بودم گفت: یکی از شماها در بیابانی خشک و سوزان خواهد مرد و بر او گروهی از مؤمنان حاضر می شوند.» و تمام آن چند نفر در آبادی و در میان مردم مرده اند و من شک ندارم که همان شخص هستم. به خدا سوگند که نه من دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته اند. به راه نگاه بکن. أم ذرّ گفت: کجا را نگاه کنم؟ حجاج رفته اند و راه بسته شده است. ابوذر گفت: باز هم برو و نگاهی بیانداز. ام ذر گوید: من چند بار بر بالای تلی از ریگ که در آنجا بود رفتم و دوباره بازگشته و از ابوذر پرستاری می کردم. من در همین حال بودم که از دور سوارانی را دیدم که همچون عقاب هایی بر اسب ها سوارند و اسب هایشان آنها را به تندی می رانند. آنها با شتاب به سوی من آمدند و در کنارم ایستادند و گفتند: ای کنیز خدا! تو را چه شده است؟ گفتم: مردی از مسلمانان در حال مرگ است. شما بیایید او را کفن کنید.

پرسیدند: نامش چیست؟ گفتم: ابوذر. گفتند: یار پیغمبر؟ گفتم: بله. گفتند: پدر و مادرمان به فدای او باد. سپس با شتاب خود را به او رسانده و بر او وارد شدند. ابوذر به آنها گفت: مژده باد شما را که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم به جمعی که من در میان آنها بودم فرمود: «یکی از شماها در سرزمین خشک و سوزانی از دنیا خواهد رفت و هنگام مرگ او گروهی از مؤمنان نزدش حاضر می شوند.» تمام آن چند نفر جز من در آبادی و در میان مردم مرده اند. به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ هم به من نگفتهاند. اگر جامهای داشتم که کفنی برای من یا زنم باشد جز در جامه خودم یا جامه او کفن نمی شدم. شما را به خدا سوگند می دهم که کسی از شما مرا کفن کند که امیر یا سر کرده یا پیک و یا رئیس گروه نباشد. زن گفت: در بین آن ها کسی نبود که مرتکب برخی از آنچه ابوذر گفت نشده باشد جز جوانی از انصار. آن جوان گفت: ای عموجان! من تو را در این عبای خود (که به تن دارم) یا در دو جامه ای که در بار و بنه خود دارم و مادرم آن را بافته است کفن خواهم کرد. ابوذر گفت: تو مرا کفن کن. سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد و آن مرد انصاری او را کفن کرده و با کسانی که نزدش بودند او را غسل داد و بر او نماز خواندند و با گروهی که همگی اهل یمن بودند دفنش کردند.

ابوعمر بن عبدالبرّ قبل از این که این حدیث را روایت کند گفت: از جمله کسانی که به طور تصادفی هنگام مرگ ابوذر در ربذه حاضر شدند حجر بن عدی بود که از شخصیتها و بزرگان شیعه بود و معاویه او را کشت. اما اشتر در شیعه از ابی هذیل در مذهب معتزله مشهورتر است. آن گاه گوید: من نزد استادمان عبدالوهاب بن سکینه محدّث نشسته بودم که کتاب الاستیعاب را بر او قرائت کرده و خواندند و چون خواننده کتاب به این خبر رسید، استادم عمرو بن عبدالله دباس که من برای شنیدن حدیث با او حاضر میشدم گفت: شیعه پس از این هرچه می خواهد بگوید. شیخ مرتضی و شیخ مفید تنها به برخی عقاید حجر و اشتر در مورد عثمان و خلفای پیش از او اشاره کرده اند. و شیخ به او اشاره کرد که ساکت باشد و او سکوت کرد. سخن او با عین الفاظش تمام شد.

ص: 562

مؤلف: ابن عبدالبرّ بعد از نقل این روایت طولانی گفت: گروهی از صحابه از او روایت کردهاند و او از بزرگان علم و دانش و از برجسته ترین افراد در زهد و پاکدامنی و گفتار حق بود. از علی علیه السلام درباره ابوذر پرسش نمودند در پاسخ فرمود: او مردی است که در خود علمی را حفظ کرده است که مردم از آن عاجز هستند. ابوذر در آن علم را بست و چیزی از آن علم را از خود بیرون نداد. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ابوذر در امت من از نظر زهد شبیه به عیسی بن مریم است. برخی از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود: کسی که از نگاه کردن به تواضع عیسی بن مریم شاد میشود باید به ابوذر نگاه کند. و از ابوذر روایت شده که گفت: خوراک من در زمان رسول الله یک پیمانه خرما بود و من بر آن مقدار چیزی اضافه نمی کنم تا خداوند متعال را ملاقات کنم.

31. نوادر الراوندی: امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود نقل فرمود: روزی اسب ابوذر غفاری سرش را در خاک می غلتاند و شیهه می کشید ابوذر گفت: این برایت کافی است، برایت مستجاب شد. گروهی که آنجا بودند استرجاع کردند و گفتند: ابوذر دیوانه شده است. به آن گروه گفت: چه شده است؟ آن گروه گفتند: تو با چارپایی صحبت می کنی؟ ابوذر رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هرگاه اسب، سر بر خاک می غلتاند دو دعا کرده که مستجاب میشود. این اسب میگوید: خدایا مرا بهترین مال او در نظرش قرار بده و دعای دوم: خداوندا شهادت را بر پشت من روزی او کن. و دو دعای او مستجاب است(1).

32. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام به شخصی از اصحاب خود فرمود: آیا می خواهید به شما بگویم اسلام آوردن سلمان و أبوذر رحمهما الله چگونه بود؟ آن مرد گفت که چگونگی اسلام آوردن سلمان را می دانم و چگونگی اسلام آوردن ابوذر را به من خبر بده. پس امام صادق علیه السلام فرمود: ابوذر در بطن مرّ گوسفندان خود را می چراند ناگهان گرگی از سمت راست گله پیدا شد و ابوذر با

1- . نوادرالراوندی: 15

عصای خود آن را دور کرد. پس گرگ از سمت چپ آمد و ابوذر با عصایش به او زد و گفت: من گرگی خبیث تر و بدتر از تو ندیده ام. آن گرگ به سخن درآمد و گفت: به خدا قسم اهل مکه از من بدترند. خداوند به سوی آنها پیغمبری فرستاده و مردم او را به دروغ نسبت میدهند و نسبت به او دشنام و ناسزا می گویند. ابوذر چون این سخن را شنید به خواهر خود گفت: توشه و ابریق و عصای مرا بیاور. سپس به سوی مکه روانه شد تا اینکه وارد مکه شد. دید جماعتی از قریش بر گرد یکدیگر نشسته اند. نزد آنها نشست همان گونه که گرگ از آن خبر داده بود آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا می گفتند: ابوذر گفت: به خدا قسم آن گرگ این را به من خبر داده بود. پیوسته در این کار بودند تا آخر روز ناگاه حضرت ابوطالب آمد. چون نگاه آنها به ابوطالب افتاد به یکدیگر گفتند: خاموش شوید که عمویش آمد. چون ابوطالب نزد آنها آمد آنها او را بزرگ داشتند. ابوطالب پیوسته با آنها سخن گفت تا اینکه صحبتشان تمام شد و متفرق شدند. چون ابوطالب از نزد آنها برخاست او را دنبال کردم، پس رو به من کرد و گفت: خواسته ات چیست؟. گفتم: در پی پیامبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است. گفت: با او چه کار داری؟ گفتم: می خواهم به او ایمان بیاورم و آنچه می گوید به راستی او اقرار کنم و خود را کاملا مطیع او گردانم. ابوطالب گفت: شهادت میدهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست؟ ابوذر گفت: گفتم: بله شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست گفت: فردا این وقت نزد من بیا. چون فردا شد ابوذر به مسجد آمد و آن گروه را دید که دور هم نشسته اند و همان گونه که گرگ گفته بود به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا می گفتند. کنار آنها نشست تا اینکه ابوطالب آمد و آنها تا چشمشان به ابوطالب افتاد به یکدیگر گفتند: خاموش شوید که عمویش آمد. پس زبان از آن قول ناشایست برگرفتند و با او مشغول سخن گفتن شدند تا اینکه صحبتشان تمام شد و ابوطالب برخاست و ابوذر از پی او روانه شد و ابوطالب به ابوذر رو کرد و گفت: خواسته ات چیست؟. گفتم: در پی پیامبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است. گفت: با او چه کار داری؟ گفتم: می خواهم به او ایمان بیاورم و آنچه می گوید به راستی او اقرار کنم و خود را کاملا

مطیع او گردانم. ابوطالب گفت: شهادت میدهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست؟ ابوذر گفت: گفتم: بله شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست. ابوذر گفت: پس مرا به خانه ای برد که جعفر بن ابی طالب در آنجا بود. چون بر او وارد شدم سلام کردم و او جوابم را داد گفت: خواسته ات چیست؟. گفتم: در پی پیامبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است. گفت: با او چه کار داری؟ گفتم: می خواهم به او ایمان بیاورم و آنچه می گوید به راستی او اقرار کنم و خود را کاملا مطیع او گردانم. گفت: شهادت میدهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست؟ ابوذر گفت: گفتم: بله شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست. سپس جعفر مرا به خانه ای برد که حمزه بن عبدالمطلب در آنجا بود. چون وارد شدم سلام کردم و گفت: خواسته ات چیست؟. گفتم: در پی پیامبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است. گفت: با او چه کار داری؟ گفتم: می خواهم به او ایمان بیاورم و آنچه می گوید به راستی او اقرار کنم و خود را کاملا مطیع او گردانم. گفت: شهادت میدهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست؟ ابوذر گفت: گفتم: بله شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست. آن گاه حمزه مرا به خانه ای برد که علی بن ابی طالب در آن جا بود. وارد شدم و بر او سلام کردم و او جواب سلامم را داد و فرمود: خواستهات چیست؟ گفتم: این پیامبری که در میان شما مبعوث شده است؟ فرمود: با او چکار داری؟ گفتم: میخواهم به او ایمان آورم و او را تصدیق کنم و به هر چیزی مرا امر کند اطاعت کنم. فرمود: شهادت میدهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست؟ گفتم: شهادت میدهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست. بعد از آن علی علیه السلام مرا به خانه پیامبر برد. ناگهان دیدم که او نور در نور است. چون بر ایشان وارد شدم سلام کردم سپس به من فرمود: خواسته ات چیست؟ گفتم: این پیامبری که در میان شما مبعوث شده است؟ فرمود: با او چکار داری؟ گفتم: میخواهم به او ایمان آورم و او را تصدیق کنم و به هر چیزی مرا امر کند اطاعت کنم. فرمود: شهادت میدهی که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست؟

گفتم: شهادت میدهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست. سپس فرمود: ای ابوذر! من رسول خدا هستم. به طرف وطن خود برو تا رفتن تو پسرعمویت فوت شده و چون غیر از تو وارثی ندارد مال او را بگیر و همان جا باش تا امر نبوت ما ظاهر گردد و آن وقت نزد ما بیا. ابوذر گفت: به وطن خودم باز گشتم و مال فراوان پسرعمویم که خبرش را پیامبر داده بود، برداشتم و در سرزمینم ماندم تا اینکه امر نبوت آشکار شد و من نزد پیامبر آمدم.(1)

کافی: از امام صادق علیه السلام نظیر این روایت را تا اینجا نقل کرده است: توشه، ابریق و عصای مرا بیاور. سپس اینها را گرفت و با پای پیاده به طرف مکه روانه شد تا خبری که از گرگ شنیده بود معلوم نماید و طی مسافت نموده و در ساعتی بسیار گرم وارد مکه شد. در حالی که بسیار خسته و کوفته شده و تشنگی بر او غالب شده بود. پس کنار چاه زمزم آمد و دلوی از آن آب برای خود کشید. چون نگاه کرد دید آن دلو پر از شیر است. با خود گفت: این گواهی بر آن خبری است که گرگ به من داده بود و اینکه پیامبری که به سویش می روم حق است. پس از آن نوشید و به گوشه ای از مسجد رفت دید گروهی از قریش با یکدیگر نشسته اند و همان گونه که گرگ گفته بود به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا می گویند.(2)

مؤلف: و حدیث را همچون حدیث فوق تا آخر نقل کرده است. فقط نام حمزه مقدم بر نام جعفر رضی الله عنهما شده است.

توضیح: بطن مُرّ: مکانی نزدیک مکه. هشّ الورق: با عصا به درخت زد تا برگ هایش ریخته شود. در اینجا مجاز است چون برای زدن گرگ با عصا از واژه هشّ استفاده کرده است. المزود بر وزن منبر ظرف توشه. إِداوه: آفتابه، ابریق.

33. معانی الاخبار، علل الشرائع: ابن عباس گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت آن حضرت بودند. پیامبر فرمود: هرکس در این ساعت از این در بیرون آید اهل بهشت باشد. چون صحابه این را شنیدند جمعی برخاستند و خارج شدند و هر یک از آنها دوست داشت

1- . امالی صدوق: 289 و 287
2- . روضه الکافی: 298 و 297

اولین کسی باشد که وارد می شود تا بهشت از آن او گردد. پس پیامبر این موضوع را فهمید و به بقیه کسانی که نزد او نشسته بودند فرمود: هم اکنون گروهی وارد میشوند که - برای رسیدن به من - هر یک بر دیگری سبقت گیرند. از میان آنها هر کس به من بشارت دهد که هم اکنون از ماه آذار (یکی از ماه های رومی) بیرون آمده ایم او از اهل بهشت است. پس آن گروه برگشتند و وارد شدند درحالی که ابوذر با آنها بود. حضرت به ایشان گفت: ما در کدام یک از ماه های رومی هستیم؟ ابوذر گفت: یا رسول الله ماه آذار تمام شد. پیامبر فرمود: من می دانستم ولیکن می خواستم صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی. چگونه از اهالی بهشت نباشی در حالی که تو را به خاطر محبت اهل بیت من از حرم من بیرون می کنند. پس تنها در غربت زندگی خواهی کرد، در تنهایی خواهی مرد و گروهی سعادت کفن و دفن تو را خواهند یافت. آن گروه دوستان من خواهند بود در بهشتی که خدا پرهیزگاران را به آن وعده داده است.(1)

34. امالی طوسی: ابی سحیله گفت: من با سلمان فارسی رو به سوی حج کردیم چون به ربذه رسیدیم نزد ابوذر غفاری رفتیم؛ او به ما گفت: پس از من فتنه ای خواهد شد. چون آن فتنه که گریزی از آن نیست رخ داد کتاب خدا و بزرگ دین خدا علی بن أبی طالب علیه السلام چنگ بزنید و دست از این دو بر ندارید. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی علیه السلام اولین کسی است که به من ایمان آورد و پیش از دیگران مرا تصدیق نمود و پیش از همه کس در قیامت با من دست می دهد و او راستگوی بزرگ تر و جدا کننده حق از باطل در این امت و سرور مؤمنان است و مال سرور منافقان است.(2)

رجال کشی: مانند این حدیث را روایت کرده است. با این تفاوت که در آن به جای سلمان فارسی نام سلمان بن ربیعه آمده است و شاید این روایت صحیح تر باشد. زیرا بعید است سلمان فارسی پس از رفتن ابوذر به ربذه به مدینه بازگشته باشد.

1- . علل الشرائع: 70 و 69
2- . امالی الشیخ: 91

35. معانی الاخبار: نعیم بن قعنب گفت: در پی ابوذر به ربذه رفتم. زنی را در آنجا دیدم. از او پرسیدم: ابوذر کجاست؟ گفت: در پی کاری از کارهای خود رفته است. ناگهان دیدم که ابوذر آمده و دو شتر را در پی یکدیگر آورده و میکشید و در گردن هر یک مشکی آب آویخته بود. پس برخاستم و به او سلام کردم و نشستم. چون داخل خانه شد با زن خود سخنی گفت و شنیدم به او میگفت: چیزی بیش از آن نیستی که پیامبر فرمود: «زن به منزله دنده است. اگر او را راست کنی میشکند و در آن کفایت است. پس کاسه ای نزد من آورده که چیزی مانند مرغ سنگخواره در آن بود و گفت: بخور که من روزهام. پس برخاست و دو رکعت نماز خواند و چون فارغ شد نزد من آمد و شروع به خوردن کرد. من گفتم: سبحان الله من گمان نمی کردم که تو به من دروغ بگویی. او گفت: اینطور نیست. گفتم: تو به من گفتی روزه ام و اکنون غذا میخوری. ابوذر گفت: من از این ماه سه روز روزه گرفتهام و ثواب روزه تمام ماه را دارم. اگر بخواهم باقی آن را روزه می گیرم و اگر بخواهم افطار می کنم.(1)

توضیح: المهنه: خدمت. مهنت الابل: شیر آن را دوشید. امتهنت الشیء: آن را خوار کرد. أوما تزیدین: کجی ها و بدخلقی هایی که در شما وجود دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله شما را از پیش به آن خبر داده از شما جدا نمی شود. در بعضی نسخهها با راء است یعنی «تریدین» و شاید در این صورت باید علی را عَلیَّ بخوانیم. در برخی دیگر از نسخه ها عبارت أف أما تزیدین و یا أف ما تزیدین آمده است. و شاید صحیح تر همین باشد. یعنی هر کاری برایم انجام دهی از آنچه که پیامبر در مورد شما خبر داده فراتر نمی روید. منظور از فیها در کلام پیامبر این است که در زن سود و منفعتی است اگر مرد بر بدخلقی همسرش شکیبا باشد. احتمال دارد که این عبارت سخن ابوذر باشد. پس ضمیر ها در فیها به کلمه مقدّر بر می گردد. یعنی در آن سخن سود و منفعتی است و برای کسی که به آن عمل می کند کافی است. در عبارت ما ظننت گویی منظور از «ما» «مَن» باشد یعنی در مورد هر کسی از مردم که

1- . معانی الاخبار: 88

گمان کنم دروغ بگوید در مورد تو گمان نمی کردم. احتمال دارد که ما به معنی مادام باشد یعنی هر زمان گمان می کنم کسی از مردم به من دروغ بگوید ولی در مورد تو گمان نمی کنم. و معنی اول صحیح تر است. «فوجب لی صومه» یعنی ثواب روزه اش به من می رسد.

36. تفسیر علی بن ابراهیم: علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه چنین گفت: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ»(1)

{و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید سپس [به این پیمان] اقرار کردید و خود گواهید. } این آیه در باب ابوذر و عثمان بن عفان نازل شده است. علت آن این بود که چون عثمان دستور داد که ابوذر رحمه الله را به ربذه تبعید کنند ابوذر در مدینه علیل و بیمار تکیه بر عصایی داده به نزد عثمان آمد. در آن وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و نزد عثمان جمع بود و یارانش دور او نشسته و نظر بر آن مال داشتند که برایشان قسمت نماید. ابوذر به عثمان گفت: این مال چیست؟ عثمان گفت: صد هزار درهم است که از بعضی نواحی برایم آورده اند و در انتظارم که صد هزار درهم دیگر بیاورند تا با هم جمع کنم و با آن هرکاری می خواهم بکنم و به هر کس که بخواهم بدهم. ابوذر گفت: صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار؟ گفت: صد هزار درهم. ابوذر گفت: به یاد می آوری که شبی من و تو به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم و ایشان را دلگیر و محزون یافتیم. به ایشان سلام کردیم و ایشان جواب سلام ما را ندادند و چون بامداد خدمت آن حضرت رفتیم ایشان را خندان و خوشحال یافتیم. گفتیم: پدران و مادران ما فدای تو باد. سبب اینکه دیشب چنین ناراحت بودی و امروز شادمانی چیست؟ فرمود: دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت نکرده بودم. ترسیدم که مرگ من برسد و آن پول نزد من مانده باشد. امروز بر مسلمانان قسمت نمودم و راحت یافته و خوشحال شدم. عثمان به طرف کعب الاحبار نگاه کرد و

1- . بقره / 84

گفت: ای ابو اسحاق در مورد کسی که زکات واجب مال خود را داده چه میگویی؟ آیا دیگر بر او چیزی واجب نیست؟ کعب گفت: هرچند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره هم بسازد باز هم بر او چیزی واجب نیست. در این هنگام ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و گفت: ای یهودی زاده! تو با احکام مسلمانان چه کار داری؟ گفته خدا راستتر است آن هنگام که فرمود: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ»(1)

{کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر بده. روزی که آن [گنجینه ها] را در آتش دوزخ بگذارند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند و گویند «این است آنچه برای خود اندوختید. پس [کیفر] آنچه را می اندوختید بچشید. } عثمان گفت: ای ابوذر! تو پیر و خرفت شده ای و عقل از تو زایل گشته است. اگر یار و صحابه پیامبر نبودی به یقین تو را می کشتم. ابوذر گفت: ای عثمان! دروغ می گویی. حبیب من رسول خدا به من خبر داد که: ای ابوذر! تو را از دین منحرف نمی کنند و تو را نمی کشند. از عقل من این قدر مانده است که یک حدیث در شأن تو و خویشان تو از رسول خدا به خاطر داشته باشم. عثمان گفت: آن چه حدیثی است؟ ابوذر گفت: از رسول الله شنیدم که فرمود: «هرگاه اولاد ابی العاص به سی تن برسند مال های خدا را تصرف نموده و میان خود به نوبت می گردانند و قرآن را به باطل تأویل می کنند و مردمان را به بندگی می گیرند و فاسقان و ظالمان را یاور خود می گردانند و با صالحین در محاربه و نزاع باشند.» عثمان گفت: ای صحابه! هیچ یک از شما این حدیث را از پیغمبر شنیده اید؟ گفتند: نه این حدیث را نشنیده ایم. عثمان گفت: علی بن ابی طالب را صدا بزنید. پس چون علی علیه السلام آمد عثمان گفت: ای ابوالحسن! ببین این پیر دروغگو چه می گوید. علی علیه السلام فرمود: ای عثمان! بس کن و مگو دروغگو، که من از رسول خدا شنیدم که فرمود: آسمان سایه نیافکنده

1- . توبه/ 35 و 34

و زمین حمل نکرده سخنگویی را که راستگوتر از ابوذر باشد. صحابه رسول الله همگی سخن علی علیه السلام را تأیید کردند و گفتند: ما این حدیث را از پیغمبر شنیده ایم. پس ابوذر گریست و گفت: وای بر شما همگی به این مال چشم دوخته اید و مرا به دروغ نسبت می دهید و گمان می برید که من بر پیغمبر خدا دروغ بستم. گفت: بهترین شما کیست؟ عثمان گفت: تو گمان می کنی که تو از ما بهتری؟ ابوذر گفت: بله با همین لباس از حبیبم رسول خدا جدا شدم و اکنون نیز همین جبه را به تن دارم و شما بدعت های زیادی در دین خدا ایجاد کردید و خدا از شما سؤال خواهد کرد و از من سؤال نخواهد کرد. عثمان گفت: ای ابوذر! تو را به حق رسول خدا سوگند می دهم که از آنچه می پرسم جواب دهی. ابوذر گفت: اگر مرا قسم هم ندهی میگویم. عثمان گفت: کدام شهر را برای اقامت، بیشتر دوست داری؟ ابوذر گفت: شهر مکه که حرم خدا و حرم رسول خداست. میخواهم در آنجا خدا را عبادت کنم تا زمان مرگ من فرا رسد. عثمان گفت: نه - تو را به آنجا نمی فرستم -. تو کرامتی نداری. پس گفت: مدینه، حرم رسول خدا. گفت: نه، تو کرامتی نداری. ابوذر ساکت شد و عثمان گفت: از کدام شهر بیشتر از سایر شهرها بیزاری؟ گفت: ربذه که در حالت کفر - پیش از اسلام - در آنجا بودهام. عثمان گفت: پس به آنجا برو. ابوذر گفت: تو از من پرسیدی به تو راست گفتم پس من هم از تو میپرسم راست بگو. گفت: باشد. گفت: به من بگو اگر مرا با اصحاب خود به جنگ با مشرکین میفرستادی و آنان مرا اسیر میکردند و میگفتند او را آزاد نمیکنیم مگر این که یک سوم مالت را بدهی چه میکردی؟ عثمان گفت: تو را آزاد میکردم. گفت: اگر میگفتند او را آزاد نمیکنیم مگر این که نیمی از مالت را بدهی چه میکردی؟ عثمان گفت: تو را آزاد میکردم. گفت: اگر میگفتند او را آزاد نمیکنیم مگر این که همه مالت را بدهی چه میکردی؟ عثمان گفت: تو را آزاد میکردم. ابوذر گفت: الله اکبر، روزی حبیب من رسول خدا به من فرمود: چگونه خواهی بود اگر به تو گفته شود کدام شهر را برای اقامت، بیشتر دوست داری؟ تو میگویی: شهر مکه که حرم خدا و حرم رسول خداست. میخواهم در آنجا خدا را عبادت کنم تا زمان مرگ من فرا رسد. به تو گفته میشود: نه تو کرامتی نداری. پس میگویی: مدینه، حرم رسول

خدا. به تو گفته میشود: نه، تو کرامتی نداری. سپس به تو گفته میشود: از کدام شهر بیشتر از سایر شهرها بیزاری؟ میگویی: ربذه که در حالت کفر - پیش از اسلام - در آنجا بودهام. به تو گفته میشود: پس به آنجا برو. به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم آیا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ پیامبر فرمود: آری به حق آن خدایی که جان من در دست اوست که این چنین اتفاقی خواهد افتاد. به رسول خدا گفتم: یا رسول الله! در آن روز شمشیر بر دوش بگیرم و با آنها دلاورانه - بدون عقب نشینی - پیکار کنم؟ پیامبر فرمود: نه، بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اگر چه غلام حبشی باشد. به راستی که خداوند در مورد تو و عثمان این آیه را فرستاد. گفتم: ای رسول خدا! آن چه آیهای است؟ پیامبر فرمود: خداوند چنین فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ * ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلاء تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (1) {و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که:خون همدیگر را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید. سپس [به این پیمان] اقرار کنید و خود گواهید. [ولی] باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید. و به گناه و تجاوز، بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند، به [دادن] فدیه آنان را آزاد می کنید با آنکه [نه تنها کشتن بلکه] بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و در روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذاب ها باز برند و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست.}

1- . تفسیر قمی: 46 - 43

توضیح: عبارت لم یردّ علینا شاید مراد از آن آنگونه جواب سلامی باشد که پیامبر پیش از آن از روی خوشحالی و شادمانی میدادند. در کتاب النهایه آمده است: از نشانه های قیامت این است که غنایم دست به دست می گردد. دول جمع دُوله: مالی است که از قومی به قومی دیگر می رسد. دَخَل: به معنی عیب و خیانت و فساد. حدیث أبوهریره نیز شبیه به همین حدیث است: چون اولاد ابی العاص به سی نفر برسند در دین خدا فساد می کنند. و حقیقت این است که در دین خدا بدعت هایی را به وجود می آورند که تا به حال در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است. در این حدیث نیز آمده است: بندگان خدا را غلام و برده خود میدانند. یعنی آنها را به خدمت و بردگی می گیرند. مضی قُدُماً: یعنی عقب نشینی نکرد و از پیکار دست نکشید.

37. تفسیر علی بن ابراهیم: در جنگ تبوک ابوذر به جهت اینکه شتر او لاغر و ناتوان بود سه روز عقب افتاد و بعد از سه روز به پیامبر رسید و چون دانست که شتر به قافله نمی رسد شتر را در راه گذاشت و وسایل خود را بر پشت خود بست و پیاده به راه افتاد. چون روز به نیمه رسید نگاه مسلمانان به او افتاد که میآمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گویی آن شخص ابوذر است که می آید. مسلمانان نیز سخن پیامبر را تأیید کردند. رسول خدا فرمود: به او آب برسانید. تشنه است. ابوذر به پیامبر رسید و ظرفی از آب در دست داشت. رسول خدا فرمود: ای ابوذر! با خود آب داشتی و تشنه ماندی؟ گفت: بله ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدای شما به سنگی رسیدم که بر آن آب باران جمع شده بود . چون از آب چشیدم آب آن را سرد و شیرین یافتم. به خود گفتم تا حبیب من رسول خدا از این آب ننوشد من از آن نمی نوشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر! خدا تو را بیامرزد. تو تنها و غریب زندگی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها مبعوث خواهی شد و تنها به بهشت وارد می شوی و جمعی از اهل عراق به تو یاری می رسانند و امر غسل و کفن و دفن و نماز خواندن بر تو را بر عهده خواهند گرفت. آن هنگام که عثمان ابوذر را به ربذه تبعید کرد پسرش ذر از دنیا رفت و چون او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد و گفت: ای ذر خدا تو را ببخشد. به درستی که تو خوش خلق بودی و به پدر

و مادرت نیکی می کردی. مردن تو مرا ذلیل نکرده و جز به خدا به کس دیگری نیازی ندارم. عنایت و توجه من به تو مرا از غصه خوردن برای تو بازداشته و اگر هول و هراس بعد از مرگ نبود آرزو داشتم که به جای تو باشم. کاش می دانستم فرشتگان به تو چه گفتند و تو به آنها چه گفتی؟ سپس گفت: خداوندا! حقوقی برای من و خودت بر او واجب کرده بودی. من حقوق خود را به او بخشیدم، تو نیز حقوق خود را به او ببخش و از او بگذر که تو از من سزاوارتر به جود و کرم هستی .ابوذر گوسفندانی داشت که معاش خود و عیالش را با آنها می گذرانید. آفتی به اسم نقاب به آنها رسید و همگی تلف شدند. همسرش نیز در ربذه وفات یافته بود. ابوذر و دخترش پس از مردن گوسفندان دچار گرسنگی و فقر شدند. دختر ابوذر گفت: سه روز بر من و پدرم گذشت و چیزی نیافتیم که بخوریم. پدرم به من گفت: ای فرزند! بیا تا به این صحرا برویم شاید گیاه «قتّ» را که دانه دارد بیابیم و بخوریم. چون به صحرا رفتیم چیزی نیافتیم. پدرم مقداری ریگ جمع نمود و سر بر آن گذاشت. نگاه کردم دیدم در حال احتضار است. گریستم و گفتم: ای پدر! من با تو در این تنهایی چه کنم؟ پدرم گفت: دخترم! نترس. چون من بمیرم جمعی ازاهل عراق بیایند که امر تدفین مرا بر عهده می گیرند. به راستی که رسول خدا در غزوه تبوک به من فرمود: «ای ابوذر تو تنها زندگی می کنی، تنها می میری و تنها برانگیخته می شوی و تنها وارد بهشت می گردی. قومی از اهل عراق به تو یاری می رسانند و امر تدفین تو را بر عهده خواهند گرفت.» چون من از دنیا رفتم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه بنشین و چون قافله ای آمد به سوی آنها برو و بگو: این ابوذر یار رسول خدا است که در حال احتضار است. دختر گفت: در این حال جمعی از اهل ربذه به عیادت پدرم آمدند و گفتند: ای ابوذر! از چه شکایت داری؟ گفت: از گناهانم گفتند: چه میخواهی؟ گفت: رحمت پروردگارم. گفتند: آیا طبیبی میخواهی؟ گفت: طبیب مرا بیمار کرده است. دختر گفت: چون نظر وی بر ملک موت افتاد گفت: مرحبا به دوستی که در وقت نیاز آمده است و کسی که - از دیدار تو - پشیمان گردد رستگار نیست. خداوندا! مرا به جوار رحمت خویش برسان و به حق تو سوگند می خورم که میدانی همیشه خواهان لقای تو بوده ام. دختر گفت: چون پدرم وفات یافت عبا را بر

او کشیدم و بر سر راه عراق نشستم. جمعی پیدا شدند. به آنها گفتم: ای گروه مسلمانان! ابوذر یار رسول خدا وفات یافته است. آنها از مرکب هایشان فرود آمدند و گریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گزاردند و دفن کردند. و مالک اشتر در میان آنها بود. روایت شده که مالک اشتر گفت: من او را در جامه ای که با خود داشتم و بهای آن چهارهزار درهم بود کفن کردم. دخترش گفت: بعد از وفات پدرم همانند نماز او نماز می خواندم و همانند روزه او روزه می گرفتم. شبی کنار قبر او خوابیده بودم. او را در خواب دیدم که مانند زمان حیاتش در نیمه های شب قرآن می خواند. به او گفتم: ای پدر! خداوند با تو چه کرد؟ گفت:دخترم! نزد پروردگار کریمی رفتم که از من خشنود بود و من نیز از او راضی بودم. مرا بزرگ داشت و به من سلام کرد. کار نیک انجام بده و مغرور مشو.(1)

توضیح: العجف: لاغری. الغضاضه: عیب و نقص. در آن قسمت از روایت که گفته شود: آفتی به اسم نقاب به آنها رسید فیروزآبادی گفت: نقب: زخمی در پهلو است. در برخی از نسخه ها با حرف زاء آمده است. فیروزآبادی گفت: نقاز بر وزن غراب: بیماری ای شبیه به طاعون که مخصوص چارپایان است. خنقنی: این عبارت برای آرزوی مرگ است.

38. تفسیر علی بن ابراهیم: «لَقَد تَّابَ الله عَلَی النَّبِیِّ وَالْمُهَاجِرِینَ وَالأَنصَارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی سَاعَهِ الْعُسْرَهِ»(2)

{به یقین خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند ببخشود}. امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در مورد ابوذر، أبوخیثمه و عمرو بن وهب نازل شده است که در ابتدا عقب افتادند سپس خود را به رسول خدا رساندند.(3)

39. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: بیشتر عبادت ابوذر رحمه الله تفکر و عبرت آموزی بود.(4)

1- . تفسیر قمی: 271 و 270
2- . توبه/ 117
3- . تفسیر قمی: 273

4- . خصال 1: 23

40. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوذر از خوف الهی چنان گریست که چشمش آزرده شد. به او گفتند: دعا کن که خدا چشم تو را شفا بخشد. ابوذر گفت: من به چیزی مهم تر از آن مشغولم. گفتند: چه غمی است که تو را از درد چشمت بی خبر کرده است؟ گفت: دو امر بزرگ: بهشت و دوزخ.(1)

41. امالی طوسی: نظیر این روایت را نقل کرده است.(2)

رجال کشی: مثل این حدیث را نقل کرده است.(3)

42. قصص الانبیاء: ابن عباس در مورد این آیه «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمَ»(4)

{و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که: «خون همدیگر را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید.} گوید: ابوذر علیل و بیمار تکیه بر عصایی داده به نزد عثمان آمد. در آن وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و نزد عثمان جمع بود. عثمان گفت: می خواهم صد هزار درهم دیگر به آن بیافزایم سپس هرچه می خواهم با آن بکنم و به هر که می خواهم بدهم. ابوذر گفت: به یاد داری که شامگاهی نزد رسول خدا رفتیم و ایشان را دلگیر و محزون دیدیم. فرمود: چهار درهم از مال مسلمانان نزد من جمع شده و هنوز قسمت نکرده ام. سپس آن را قسمت کرد و فرمود: الان راحت شدم. عثمان به کعب الاحبار گفت: آیا بعد از آنکه انسان زکات مالش را پرداخت کرد چیزی بر او واجب است؟ کعب الاحبار گفت: نه حتی اگر یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بسازد چیزی بر او واجب نیست. ابوذر رضی الله عنه گفت: ای یهودی زاده! تو را چه کار که در احکام مسلمانان نظر می نمایی؟ عثمان گفت: اگر صحابه رسول الله نبودی به یقین تو را می کشتم. سپس او را به ربذه فرستاد.(5)

1- . خصال 1: 21

2- . امالی الشیخ: 78

3- . رجال الکشی: 19 و 18

4- . بقره / 84

5- . قصص الانبیاء: نسخه خطی

43. کشف الیقین: أحمد بن مردویه از معاویه ابن ثعلبه لیثی نقل کرد که گفت: آیا حدیث صحیحی را به تو بگویم؟ گفتم: بله. گفت: ابوذر بیمار شد و علی علیه السلام را وصی خود گرداند. بعضی از کسانی که به عیادتش می آمدند گفتند: اگر امیرالمؤمنین عمر را وصی خود گردانده بودی بهتر از علی بود. ابوذر گفت: به خدا قسم آن کسی که به حق، امیرمؤمنان است یعنی علی علیه السلام را وصی خود گرداندم. به خدا قسم او بهار زمین است که زمین با او آرام می شود و اگر او از میان شما برود مردم را و زمین را زشت میشمارید. گفتم: ای ابوذر! ما می دانیم که هر کس را که پیامبر بیشتر دوست می داشته نزد تو بسیار دوست داشتنی است. گفت: بله. گفتیم: چه کسی را بیشتر دوست داری؟ گفت: آن پیر مظلوم که حق او را غصب کرده اند یعنی علی بن أبی طالب علیه السلام.(1)

44. کشف الیقین: معاویه بن ثعلبه گفت: چون ابوذر بیمار شد بیماری که در اثر آن وفات یافت ما به عیادت او رفتیم. گفت: ما به او گفتیم: وصیت کن. گفت: من وصیت کردهام. گفتیم: به چه کسی؟ گفت: به امیرالمؤمنین. گفتیم: عثمان؟ گفت: نه. آن کسی را می گویم که به حق و راستی امیرمؤمنان است یعنی علی بن أبی طالب علیه السلام. او بهار زمین است که زمین با او آرام می شود. به خدا قسم او عالم ربانی بر روی زمین و در میان این امت است. اگر او از میان شما برود کارهای زشت در زمین انجام خواهید داد.(2)

توضیح: الربّی و الربّانی: هر دو کلمه منسوب به ربّ هستند. یعنی دانشمندی که در علم و دین راسخ است. در بیشتر روایات آمده است أنه لزرّ الارض با زاء مکسوره و راء مشدده به معنی ستون؛ و در کتاب النهایه آمده است: در حدیث ابوذر، علی علیه السلام این گونه توصیف شده است: او عالم ربانی بر روی زمین و ستون آن است که زمین با آن استقرار می یابد و در باب سلمان نیز این حدیث آمده است.

45. الخرائج: امام صادق علیه السلام فرمود: مردم در غزوه تبوک گفتند: ابوذر از جنگ تبوک عقب ماند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله از مرکبش فرود آمد و

1- . کشف الیقین: 16 و 15

2- . كشف اليقين: 17

جایی که اقامت گزیده بود ترک نکرد تا صبح شد. و پیوسته به راه می نگریست تا اینکه ابوذر را دید که میآمد و چیزهایی بر دوش خود داشت. گفت: ابوذر به خاطر شترش از پیامبر عقب افتاد. چندی بر آن درنگ کرد. چون دانست شتر کند می رود وسایل خود را برداشت و رفت. پیامبر به محض دیدن ابوذر فرمود: او ابوذر است. پیامبر در مورد ابوذر فرمود: ابوذر تنها راه می رود. تنها زندگی می کند. تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود. او را سیراب کنید که تشنه است. گفتیم: یا رسول الله! آن ابریقی که با عصا بر پشتش آویخته پر از آب است. پیامبر فرمود: دیدم. سپس فرمود: نکند از تشنگی بمیرد. او را سیراب کنید که تشنه است. ابوقتاده گفت: ظرفم را پر از آب کردم و به سوی او رفتم و او شترش را بر زانو نشاند. سپس از آن آب نوشید و آن را تمام کرد. گفتم: خدا تو را بیامرزد این ابریق پر از آب با تو بود و تو اینچنین تشنه هستی؟ ابوذر گفت: به گودال آبی رسیدم که از آب باران پر شده بود. ابریقم را پر از آب کردم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن سیراب می

کنم.(1)

توضیح: تلوّم فی الامر: درنگ کرد و منتظر ماند.

46. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی در ربذه ابوذر را دیدند که دراز گوش خود را آب می داد. گفتند: ای ابوذر! آیا کسی نداری که این دراز گوش را آب دهد؟ ابوذر گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: چون صبح شود هر چارپایی چنین می گوید: خداوندا مالک شایسته ای که مرا از علف سیر کند و از آب سیراب نماید و زیادتر از طاقت من بر من باری حمل نکند روزی من کن. پس به این دلیل می خواهم خود به آن آب بدهم. (2)

47. الخرائج: از ابوذر روایت شده که گفت: روزی من و عثمان با یکدیگر راه میرفتیم و رسول خدا در مسجد تکیه داده بود. پس در خدمت ایشان نشستیم تا آنکه عثمان برخاست و من همچنان نشسته بودم. رسول خدا فرمود: چه رازی به عثمان می گفتی؟ گفت: سورهای از قرآن می خواندم. حضرت فرمود: به زودی که او با تو دشمنی کند و تو با او دشمنی کنی و هر کدام یک از شما ستمکار باشد به جهنم

1- . الخرائج
2- . محاسن: 626

میرود. گفتم: إنّا لله و إنّا إلیه راجعون، هر کدام از ما ظالم باشد به جهنم میرود. کدام یک از ما ظالم خواهد بود؟ پیامبر فرمود: ای ابوذر! حق را بگو هرچند تلخ باشد. تا اینکه مرا در قیامت بر عهدی که با تو بسته ام ملاقات کنی.(1)

48. دعوات راوندی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: روزی ابوذر بیمار شد. من نزد پیامبر آمدم و گفتم: ای رسول خدا! ابوذر بیمار شده است. پیامبر فرمود: ما را نزد او ببر تا او را ببینیم. سپس همگی برخاسته و به عیادت او رفتیم. چون نشستیم رسول خدا از ابوذر پرسید: ای ابوذر چگونه ای؟ ابوذر گفت: ای رسول خدا بیمار شدم. پیامبر فرمود: در آب زندگانی شسته شدی و در باغی از باغ های بهشت اسکان گزیدی. مژده باد بر تو ای ابوذر! خداوند آنچه را که به دین تو آسیب می رساند آمرزید.(2)

49. کشف الیقین: ابی رافع گوید: چون عثمان ابوذر را به ربذه فرستاد نزد او رفتم و بر او سلام کرد. ابوذر گفت: برای من و مردمی چند که با منند صبر پیشه کن؛ این فتنه خواهد بود که من آن را درک نمیکنم و شاید شما آن را درک کنید. چون آن فتنه حادث شود تقوای خدا پیشه کنید و به علی بن أبی طالب علیه السلام متوسل شوید، زیرا از رسول خدا شنیدم که به او می فرمود: تو اولین کسی هستی که به من ایمان آوردی و پیش از همه در قیامت با من دست خواهی داد و تو راستگوی بزرگ و جدا کننده حق از باطل هستی و تو سرور مؤمنان هستی و مال، سرور کافران است.(3)

50. کافی: چون ذرّ پسر ابوذر وفات یافت ابوذر دست بر قبر وی نهاد و گفت: ای ذر! خدا تو را رحمت کند به خدا قسم تو نیکوکار بودی. از دنیا رفتی و من از تو راضی بودم. من از مرگ تو احساس خواری و حقارت نمی کنم و جز به خدا نیازی ندارم و اگر از هول و هراس بعد از مرگ بیمناک نبودم آرزو داشتم که به جای تو باشم. نگرانی که برای تو داشتم نگذاشت که بر مرگت اندوهناک باشم. به خدا قسم

1- . الخرائج
2- . دعوات الراوندی: نسخه خطی
3- . کشف الیقین: 202 و 201

از مرگ تو نگریستم ولی به خاطر احوال بعد از مرگت گریستم. ای کاش می دانستم تو در سؤال و جواب بعد از مرگ چه گفتی و به تو چه گفتند؟ سپس گفت: خداوندا! من حقوق خود را که تو بر او واجب کرده بودی به او بخشیدم. تو نیز حقوق خود را به او ببخش که تو از من سزاوارتر به جود و کرم هستی.(1)

51. کافی: ابی جعفر خثعمی گوید: آن هنگام که عثمان ابوذر را به ربذه فرستاد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عقیل، حسن و حسین علیهما السلام و عمار بن یاسر به مشایعت او رفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام چون وقت وداع شد فرمود: ای ابوذر! تو برای خدا خشمگین شدی پس امید به همان خدایی داشته باش که به خاطر او خشمگین شدی. این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنها واهمه داشتی. پس تو را تبعید کردند و تو را با بلا و سختی آزمودند. به خدا قسم اگر راه آسمان و زمین بر بنده ای بسته شود و آن بنده از خدا بترسد خداوند بر آن بنده راه خلاصی و نجات فراهم سازد. (ای ابوذر!) نباید جز حق کسی دیگری با تو مأنوس شود و از چیزی جز باطل نباید بترسی.

سپس عقیل سخن گفت: ای ابوذر! تو می دانی که ما تو را دوست داریم و ما می دانیم تو هم ما را دوست داری و تو حقوق ما را که فقط عدّه کمی از مردم رعایت کردند حفظ کردی، پس پاداش این کارت بر خدای عزّوجلّ است. به همین خاطر تو را بیرون کردند و به ربذه تبعید نمودند. پس جزای این کار را نزد خدا خواهی یافت. تقوای خدا پیشه کن. بدان که از بلا گریختن از روی جزع و بی صبری است و طلب نمودن سریع عافیت و سلامتی از ناامیدی است. پس ناامیدی و جزع و فزع را رها کن و بگو: خدا برایم کافی است و خدا بهترین وکیل است.

سپس حسن علیه السلام فرمود: ای عمویم! این گروه با تو چنان کردند که دیدی و خداوند عزّوجلّ بر همه امور آگاه و شاهد است. یاد دنیا را به یاد جدایی از آن فراموش کن و سختی های دنیا را به امید راحتی های عقبی بر خود آسان گیر و بر بلاها صبر نما تا چون پیغمبر خود را ملاقات نمایی از تو خشنود و راضی باشد.

1- . فروع کافی 1: 69

سپس حسین علیه السلام فرمود: ای عمو! خداوند عالمیان قادر است که آنچه را میبینی - سختی های تو را - تغییر دهد، و او هر زمان در کاری است. این گروه دنیای خود را از تو منع کردند و به دین تو نیازمندند. صبر پیشه کن که عمده خوبی ها از شکیبایی است و شکیبایی از صفات کریمه است. جزع و بی تابی را رها کن که نفعی به تو نمی رساند.

پس عمار گفت: ای ابوذر! خدا کسانی که تو را به وحشت و تنهایی انداختند به تنهایی مبتلا کند و کسانی که تو را ترساندند بترساند. به خدا قسم تنها میل به دنیا و محبت آن مردم را از گفتن سخن حق باز داشت. به خدا سوگند طاعت الهی با اهل بیت است و پادشاهی دنیا از آن کسی است که بر دیگران غلبه کند. این گروه، مردم را به سوی دنیا خواندند و مردم به آنها پاسخ دادند و دین خود را به آنها بخشیدند. پس زیانکار دنیا و آخرت شدند و این است خسران آشکار. سپس ابوذر در جواب آنها گفت: سلام و رحمت و برکت های الهی بر شما باد. پدر و مادرم فدای این چهره ها که می بینم. به راستی که هرگاه شما را می بینم رسول خدا را به خاطر می آورم. من در مدینه کار و دلبستگی غیر از شما ندارم. بودن من در مدینه بر عثمان سخت آمد همان گونه که بودن من در شام برای معاویه دشوار بود. عثمان سوگند خورد که مرا از شهری به شهری دیگر بفرستد. از او درخواست کردم که مرا به کوفه بفرستد ترسید که من مردم کوفه را علیه برادرش بشورانم و قسم خورد که مرا به جایی بفرستد که در آنجا برایم انیسی نباشد و صدای دوستی به گوش من نرسد. به خدا سوگند که من به جز خداوند عزّوجلّ دوستی نمی خواهم و چون خدا با من است از تنهایی پروایی ندارم. خدای یگانه برایم کافی است. فقط بر او توکّل کردم. و او پروردگار عرش عظیم است و صلوات و درود خداوند بر محمد و اهل بیت پاک او باد.(1)

توضیح: الشَجَن: نیاز . الحسیس: صدای پنهان

1- . روضه الکافی: 208 و 206

روایات:

1. معانی الاخبار، عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می رساند و می گوید دختران باکره همچون میوه بر درخت هستند و چون میوه درخت برسد به غیر از چیدن دوایی ندارد. اگر آن را نچینی خورشید آن را فاسد می کند و باد آن را تغییر می دهد. دختران باکره نیز چون بالغ شوند به غیر از شوهر دادن برایشان دوایی نیست و در غیر این صورت از فتنه و فساد آنها در امان نیستی. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر بالا رفت و برای مردم خطبه خواند و آنچه که خدا امر کرده بود به مردم خبر داد. گفتند: دختران خود را به تزویج چه کسی در آوریم؟ فرمود: به هم کفوان آنها. گفتند: هم کفوهای آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: مؤمنان هم کفو یکدیگرند. از منبر فرود نیامد تا آنکه ضباعه را به تزویج مقداد بن اسود در آورد و سپس فرمود: ای مردم! دختر عم خود را به همسری مقداد درآوردم تا اینکه نکاح پایین آید - مردم در ازدواج رعایت حسب و نسب نکنند.-(1)

2. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را به عقد مقداد بن اسود درآورد تا نکاح پایین آید و همه به رسول خدا اقتدا کنند و بدانند که گرامی ترین مردم نزد خدا با تقواترین آنهاست.(2)

1- . علل الشرائع: 193، عیون اخبار الرضا: 160
2- . فروع کافی 2: 9

3. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: روزی عثمان به مقداد گفت: دست از مذمّت من و مدح علی بن ابی طالب بردار و گرنه تو را به ارباب اولت برمی گردانم. چون وقت وفات مقداد شد به عمار گفت: به عثمان بگو که من به سوی ارباب اولم برگشتم.(1)

توضیح: شاید مقصود عثمان لعنه الله علیه از ارباب اول صاحب مقداد باشد که او را آزاد کرد یا کسی باشد که او را به فرزند خواندگی پذیرفت یا بتی که در زمان جاهلیت می پرستیدند. و منظور مقداد رضی الله عنه پروردگار ازلی و ابدی است.

4. اختصاص: کنیه مقداد ابومعبد و او مقداد بن عمرو بهرانی بود. أسود بن عبد یغوث زهریّ او را به فرزند خواندگی پذیرفت و مقداد به او منسوب شد.(2)

توضیح: شهید ثانی گفت: بهرانیّ منسوب به بهر بن عمرو بن الحاف ابن قضاعه است. سخن تمام شد. و گفته شده به بهراء که نام قبیله ای است منسوب شده است و این خلاف قاعده است. چرا که قاعده این است که این کلمه بهراویّ باشد. در کتاب رجال العامه آمده است: مقداد همان أبومعبد است. بعضی او را ابوالاسود می دانند که پسر عمرو بن ثعلبه بن مالک بن ربیعه کندی بود. بعضی گفته اند که از قبیله قضاعه بود و بعضی نیز گفته اند از حضرموت بود. و چون پدرش با قبیله کنده هم پیمان شده بود او را به آن قبیله نسبت می دادند. و چون مقداد با اسود بن عبد یغوث زهری هم سوگند شده بود او را زهری می گفتند و به این سبب نیز او را ابن اسود می گفتند که در دامان او بزرگ شده بود و برخی گفته اند که مقداد برده او بود و او مقداد را به فرزند خواندگی پذیرفت. ابن عبدالبرّ گفته است: او برده اسود بن عبد یغوث بود و گفت: در جنگ بدر و أحد و سایر غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شد و از بزرگان و پاک نژادان و بهترین صحابه رسول خدا بود.

5. امالی طوسی: جندب گفت: چون مردم با عثمان بیعت کردند مقداد به عبدالرحمان بن عوف گفت: ای عبد الرحمن، به خدا سوگند که هرگز مثل آن وقایعی که بر اهل بیت پیامبر بعد از آن حضرت واقع شد ندیدم. عبدالرحمان گفت: ای مقداد!

1- . روضه الکافی: 331
2- . اختصاص : 9

تو را با این کارها چه کار؟ مقداد گفت: به خدا سوگند من آنها را دوست دارم، برای آنکه رسول خدا آنها را دوست می داشت و به خاطر احوال آنها چنان حزنی به من دست داد که نمی توانم آن را اظهار کنم زیرا قریش به شرافت آنها شرف و بزرگی یافتند. همه جمع شدند تا حکومت رسول خدا را از دست اهل بیت ایشان بگیرند. عبدالرّحمان گفت: وای بر تو به خدا قسم من به نفع شما تلاش کردم. مقداد به او گفت: به خدا سوگند که از حمایت مردی دست کشیدی که مردم را به حق امر می کرد و به عدالت رفتار می کرد. به خدا قسم اگر یارانی می یافتم با قریش مانند جنگی که در روز بدر و احد داشتم می جنگیدم. عبدالرحمان گفت: مادرت به عزایت بنشیند. ای مقداد! این سخن را کسی از تو نشنود. به خدا قسم می ترسم که به خاطر این سخن تو، فتنه و اختلافی در میان مردم ایجاد شود. جندب گفت: بعد از آنکه مقداد از آن مجلس برخاست من نزد او رفتم و گفتم: ای مقداد! من از یاران توام. مقداد گفت: خدا تو را بیامرزد. آن کاری که ما قصد داریم انجام دهیم با دو سه نفر انجام نمی شود. آن گاه از نزد او برخاستم. و به خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم و گفته خود و مقداد را به حضرت عرض کردم. و حضرت برای ما دعای خیر کرد.(1)

6. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: جایگاه مقداد بن أسود در این امت مانند جایگاه الف در قرآن است که حرف دیگری به آن نمی چسبد.(2)

توضیح: شاید مقصود این باشد که او در برخی از صفاتی که داشته ممتاز است و کسی به پای او نمی رسد و این منافاتی با فضایل سلمان ندارد و احتمالاً حصر از نوع اضافی است.

7. رجال کشی: هر کسی بعد از رسول خدا از دین برگشت جز مقداد بن أسود. قلب او در ایمان مانند پاره های آهن بود.(3)

ص: 584

1- . امالی ابن الشیخ: 120 و 119

2- . اختصاص: 10

3- . رجال الکشی: 8 و 7

8. رجال کشی: امام صادق علیه اسلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان! اگر علم تو بر مقداد عرضه شود به یقین کافر خواهد شد. ای مقداد! اگر علم تو را بر سلمان عرضه کنند به یقین کافر خواهد شد.(1)

9. رجال کشی: ابی بکر حضرمیّ گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: همه صحابه بعد از رسول خدا مرتد شدند جز سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد. گفتم: عمّار چه؟ فرمود: از دین منحرف شد و سپس برگشت. سپس فرمود: اگر کسی را بخواهی که هیچ شکی در دلش پیدا نشد و شبهه ای بر او عارض نگشت مقداد بود. اما سلمان به ذهن او این مسأله خطور کرد که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام اسم اعظم الهی است. اگر علی علیه السلام با آن سخن گوید به یقین زمین آنان را فرو می برد و چرا علی علیه السلام اینچنین مظلوم مانده است. پس گریبانش را گرفتند و ضربه ای به گردنش زدند و شکافی در آن ایجاد کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام بر او گذشت و به او فرمود: ای اباعبدالله! این به خاطر چیزی است که به ذهن تو خطور کرد با ابوبکر بیعت کن. پس سلمان بیعت کرد. اما امیرالمؤمنین ابوذر را به سکوت امر کرد؛ و ملامت ملامت کنندگان، ایمان او را تغییر نداد. اما نتوانست جلوی زبانش را بگیرد و عثمان بر او گذر کرد و در مورد او دستور داد. بعد از او برخی از مردم به حق برگشتند و اولین کسانی که به حق برگشتند ابوساسان انصاری، ابوعمره و شتیره بودند. پس هفت نفر شدند و جز این هفت نفر کس دیگری حق امیرالمؤمنین را نمی دانست.(2)

توضیح: جاض عنه: متمایل شد و در برخی از نسخه های دیگر با حاء و صاد (حاص) به همین معنی آمده است. حاصوا عن العدو: شکست خوردند.

ص: 585

1- . رجال الکشی: 8 و 7

2- . رجال الکشی: 8

باب چهاردهم : فضایل امت پیامبر صلّی الله علیه و آله و حوادثی که پیامبر به وقوع آنها خبر داده بود و نوادر احوال ایشان

آیات:

- «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَکُونُواْ شُهَدَاء عَلَی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیدًا»(1)

{و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد. }

- «کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ»(2)

{شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید. }

- «هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِن قَبْلُ وَفِی هَذَا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَدَاء عَلَی النَّاسِ فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَی وَنِعْمَ النَّصِیرُ»(3)

{اوست که شما را {برای خود} برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را بر پا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست. چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری. }

1- . بقره / 143
2- . آل عمران/ 110
3- . حج / 78

تفسیر:

طبرسی رحمه الله در مورد این سخن خداوند متعال «أُمَّةً وَسَطاً» فرمود: الوسط: به معنی میانه رو و برخی نیز به معنی برگزیده دانستهاند. صاحب العین گفت: وسط هر چیز میانه ترین و برترین چیز آن است. یا واسطه بین رسول الله و مردم است. ممکن است پرسیده شود: اگر در امت کسانی باشند که این صفت (میانه رو بودن) را نداشته باشند چگونه همه این امت را با این صفت وصف می کند؟ جواب: مقصود از آن کسانی هستند که به این صفت آراسته شده اند. زیرا در هر عصری کسانی هستند که این صفت را داشته باشند. برید عجلیّ از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: «ما امّتی میانه هستیم و ماییم گواهان خدا بر مردم و حجّت او در روی زمین.» در روایت دیگری آمده است: «افراط کارانی که در زندگی خویش دچار آفت غلوّ و تندروی شدهاند به سوی ما باز میگردند. تفریط کاران نیز باید به راه و رسم ما روی آورند و به ما بپیوندند تا راه اعتدال را بازیابند.» حسکانیّ در شواهد التنزیل از سلیم بن قیس و او از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: خداوند متعال در سخن خویش که فرمود: «لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ» {تا بر مردم گواه باشید} ما خاندان وحی و رسالت را در نظر داشت. پس رسول الله گواه بر ماست و ما گواه بر جهانیان و حجت خدا بر زمین هستیم. و ما همان کسانی هستیم که خداوند در مورد ما فرمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً» {و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم.}

و در مورد این آیه شریفه: «لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ» {تا بر مردم گواه باشید} ما خاندان وحی و رسالت را در نظر داشت. پس رسول الله گواه بر ماست و ما گواه بر جهانیان و حجت خدا بر زمین هستیم. و ما همان کسانی هستیم که خداوند در مورد ما فرمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً» {و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم.}

و در مورد این آیه شریفه: «لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ» {تا بر مردم گواه باشید} دیدگاه های متفاوتی است: برخی می گویند: منظور این است که شما امت پیامبر بر رفتار جهانیان که در دنیا و آخرت از حق روی می گردانند گواه باشید.

ص: 587

درست نظیر این آیه شریفه که می فرماید: «وَجِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَالشُّهَدَاء»(1)

{و پیامبران و گواهان را در روز رستاخیز بیاورند... } و نیز این آیه شریفه: «وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهَادُ»(2) {و

روزی که گواهان برخیزند تا گواهی دهند } و گفته شده است: گواهان چهار دسته اند: فرشتگان، پیامبران، امت محمد صلی الله علیه و آله و اعضا و جوارح بدن انسان. برخی می گویند منظور از آیه شریفه این است که شما امت محمد الگو و حجتی برای مردم باشید تا آنها حقایق دین را در رفتار و کردار شما ببینند و رسول خدا نیز گواه بر شما باشد و در پرتو بیان و عملکرد خود تعالیم و مفاهیم دین را برای شما روشن سازد. برخی نیز میگویند منظور از آیه این است که امت پیامبر گواه پیامبران پیشین بر امّت های تکذیبکننده آنها هستند به این که پیامبران، پیام خدا را به امت ها رساندند. و این جایز است زیرا پیامبراکرم چگونگی پیام رسانی پیامبران را برای امت خویش بیان می کرد. «وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیدًا» {و پیامبر بر شما گواه باشد } یعنی پیامبر گواه بر اعمال شما باشد. و برخی گفتهاند: راهنما و حجّت بر شما باشد. گروهی نیز علی را در علیکم به مفهوم لام گرفته و گفته اند: مقصود این است که پیامبر در روز رستاخیز به صدق شما - سود شما - گواهی میدهد(3). «کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» {شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید } گفته شده: آنها اصحاب مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. گفته شده که این آیه صحابه را مورد خطاب قرار داده اما همه امت را اراده کرده است(4).

«هُوَ اجْتَبَاکُمْ» {اوست که شما را برگزیده } یعنی برای دین خود شما را انتخاب کرده است. «مِنْ حَرَجٍ» {سختی } او در دین و آیین خود شما را در دشواری و تنگنا که نتوانید از کیفر روز رستاخیز نجات یابید قرار نداده بلکه راه توبه و جبران اشتباهات و پرداخت کفاره و رد مظالم را به روی شما گشود تا از گناهان نجات یابید. به باور برخی منظور این است که: خدا کار دین را بر شما دشوار نساخته و وظیفه ای که نتوانید

1- . زمر/ 69
2- . غافر/ 51

3- . مجمع البيان 1: 225 و 224
4- . مجمع البيان 2: 486

انجام دهید برایتان واجب نکرده است بلکه کمتر از توانتان بر دوش شما مسؤولیت نهاده است.

و برخی دیگر معتقدند منظور این است که به شما اجازه داده شده که به هنگام ضرورت نماز شکسته بخوانید و به جای وضو تیمّم کنید و برای نجات از مرگ، گوشت مردار بخورید. «مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» {آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است} یعنی دین او. از کیش او پیروی کنید و بر دین او پایدار بمانید زیرا که راه و رسم او و همان راه و رسم محمد صلی الله علیه و آله است. قرآن به این دلیل ابراهیم را پدر همه توحید گرایان می نامد زیرا احترام او بر همه مسلمانان واجب است و همان گونه که باید پدرشان را احترام کنند باید حرمت او را پاس بدارند. بعضی معتقدند که دلیل این سخن این است که عرب فرزندان اسماعیل و بیشتر عجم فرزندان اسحاق هستند و این دو پیامبر فرزندان ابراهیم هستند. با این بیان بیشتر مردم از تبار ابراهیم هستند. «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ» {او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید} یعنی خدا آنها را مسلمان نامید. به باور برخی منظور این است که ابراهیم بود که پیش از نزول قرآن، شما پیروان او را مسلمان نامید. «وَفِی هَذَا» یعنی در قرآن «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ» {تا این پیامبر بر شما گواه باشد} هدف این بود که پیامبر گواه حق گرایی و فرمانبرداری و بندگی شما باشد و با گوهی او به سود شما عدالت و درستکاریتان ثابت گردد و شما گواهی برای امت های پیشین باشید به اینکه پیامبران رسالت خود را به آن امّت ها ابلاغ کردند و آنها نپذیرفتند. «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» {به خدا پناه ببرید} یعنی به دین و آیین خدا تمسک جویید و از نافرمانی او پروا کنید. به باور برخی منظور این است که در پرتو ذات پاک حق و به وسیله او خود را از شرارت دشمنان حفظ کنید. و برخی دیگر معتقدند منظور این است که به خدا توکّل و اعتماد نمایید. «هُوَ مَوْلَاكُمْ» {او مولای شماست} یعنی تنها سرپرست و یار و یاور حقیقی و متولی امور شما و مالک شماست. «فَنِعْمَ الْمَوْلَی» {چه نیکو

مولایی }سرپرست کسی است که او را دوست خود قرار می دهد. «وَنِعْمَ النَّصِيرُ» {چه نیکو یاوری.} یار و یاور کسی است که از او یاری می جوید. (1)

روایات:

1. خصال: علی بن أبی طالب علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از پروردگار سه خصلت خواستم. دو خصلت را به من عطا کرد و یکی را از من منع کرد. گفتم: پروردگارا! امت من از گرسنگی هلاک نشوند. فرمود: به تو دادم. گفتم: پروردگارا! دشمنان آنان - یعنی مشرکان - را بر آنان مسلط مگردان تا آنها را نابود کنند. فرمود: به تو دادم. گفتم: پروردگارا چنان کن که با یکدیگر نزاع نکنند. این را به من نداد.

سلیمان بن احمد گفت: این حدیث از علی علیه السلام با همین سند و تنها از منجاب بن حارث نقل شده است.(2)

2. خصال: امام صادق علیه السلام نقل کرد که پیامبر فرمود: به امّت من کمتر از این سه خصلت داده نشده است: روی نیکو، صدای خوش و قوت حافظه.

توضیح: گفته شده: منظور این است که هیچ یک از افراد امّت پیامبر از یکی از این سه خصلت محروم نیستند. به نظر من مقصود این است این خصلتها در این امت کمتر از سایر خصلتها وجود دارند.(3)

3. خصال: امام صادق علیه السلام نقل کرد که پیامبر فرمود: نُه خصلت را از امت من برداشته اند: کاری که از روی نادانی و خطا کنند، فراموش کردن، کاری که آنها را بر آن اجبار کنند، انجامدادن کاری که نمیدانند، انجام دادن چیزی که طاقت آن را ندارند، چیزی که به آن مضطرّ شوند، حسادت، فال بد و نیک و افکار وسوسه آمیزی که از بدی های مردم در خاطرشان بگذرد و آن را اظهار نکنند.(4)

1- . مجمع البیان 7: 97
2- . خصال : 1: 41
3- . خصال 1: 67

4- . خصال 2: 44

مؤلف: شرح آن در کتاب العدل آمد.

4. قرب الإسناد: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خصلت هایی که خدا به امتم داده و آنها را به سایر امت ها برتری بخشیده سه خصلت است که فقط به امت من عطا کرده است: اول آنکه حق تعالی هرگاه پیغمبری می فرستاد به او وحی می نمود که در دین خود کوشا باش و در کار دین تو را در تنگنا قرار نداده است و این فضیلت را به امت من عطا کرد و فرمود: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» {و در دین بر شما سختی قرار نداده است.} دوم آن که چون پیغمبری می فرستاد به او وحی می کرد که چون امری ناخوشایند تو را غمگین ساخت مرا بخوان تا تو را استجابت کنم و این را به امت من عطا کرد و فرمود: «ادْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ»(1)

{مرا بخوانید تا شما را استجبات کنم} سوم آنکه چون پیغمبری می فرستاد او را بر مردم خود گواه می گرداند و خداوند تبارک و تعالی امت مرا گواه بر جمیع خلق گرداند. چنان که می فرماید: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً و تَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ»(2)

{تا اینکه پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید.}(3)

5. روضه الواعظین: برخی گفته اند: خداوند سبحان به این امت، مرتبه و مقام سه پیغمبر ابراهیم، موسی و حبیب خود خاتم الانبیاء محمد صلّی الله علیه و آله را عطا کرد. بدین صورت که ابراهیم علیه السلام از خداوند پنج چیز خواست و خداوند به درخواستش پاسخ داد و آن پنج چیز را به این امت بدون اینکه درخواست کنند عطا کرد. ابراهیم با بیانی کنایی از خداوند درخواست مغفرت کرد و در سوره شعراء آمده است: «وَالَّذِى أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِى خَطِيئَتِى يَوْمَ الدِّينِ»(4)

{و آن کس که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشاید} و این نعمت را بدون اینکه امّت پیامبر در خواست کنند به آنها داد. پس فرمود: «قُلْ يَا عِبَادِىَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا

1- . غافر / 60
2- . حج / 78

3- . قرب الاسناد: 41
4- . شعراء / 87 و 85 و 82

تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»(1)

{بگو:ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید از رحمت خدا نااميد نشويد. در حقيقت خدا همه گناهان را مى بخشد.} و دومين چيزى كه ابراهيم عليه السلام از خداوند متعال خواست همان چيزى است كه در سوره شعراء آمده است: «وَلَا تُخْزِنِی يَوْمَ يُبْعَثُونَ»(2)

{و روزى كه مردم برانگيخته مى شوند رسوايم مكن} و خداوند به اين امت فرمود: «يَوْمَ لَا يُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»(3) {در آن روز خدا پيامبر [خود] و كسانى را كه به او ايمان آوره بودند خوار نمى گرداند} سوم: ابراهيم از خداوند وراثت خواست و در سوره شعراء آمده است: «وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِيمِ»(4) {و مرا از وارثان بهشت پرنعمت گردان} و به اين امّت فرمود: «أُوْلَئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»(5) {آنان كه خود وارثانند. همان كسانى كه بهشت را به ارث مى برند و در آنجا جاودان مى مانند.} چهارم: ابراهيم از خداوند قبول توبه را درخواست كرد و گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا »(6)

{اى پروردگار ما، از ما بپذير.} و به اين امّت فرمود: «وَهُوَ الَّذِی يَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ»(7)

{و اوست كسى كه توبه را از بندگان خود مى پذيرد} و پنجم: ابراهيم از خداوند فرزندان صالح خواست و گفت: «رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِينَ»(8) {اى پروردگار من، مرا [فرزندى] از شايستگان بخش} و در سوره انعام به اين امّت فرمود: «وَهُوَ الَّذِی جَعَلَكُمْ خَلاَئِفَ الأَرْضِ»(9)

{و اوست كسى كه شما را در زمين جانشين [يكديگر] قرار داد.} سپس به ابراهيم و همه اين امت بى آنكه درخواست كنند شش رتبه عطا كرد: اول خداوند به ابراهيم فرمود: «مَا كَانَ

1- . زمر / 53
2- . شعراء / 87 و 85 و 82
3- . تحريم / 8
4- . شعراء / 87 و 85 و 82

5- . مومنون / 11 و 10
6- . بقره / 127
7- . شوری / 25
8- . صافات / 100
9- . انعام / 165

إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلاَ نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»(1) {ابراهيم نه يهودى بودو نه نصرانى بلكه حق گرايى فرمانبردار بود} و به اين امت فرمود: «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ»(2)

{او بود كه قبلاً شما را مسلمان ناميد.}

دوم: خداوند براى ابراهيم فرمود: «يَا نَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»(3)

{گفتيم: اى آتش براى ابراهيم سرد و بى آسيب باش.} و براى اين امّت فرمود: «وَكُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا»(4) {و بر كنار پرتگاه آتش بوديد كه شما را از آن رهانيد. اين گونه خداوند نشانه هاى خود را براى شما روشن مى كند. باشد كه شما راه يابيد.}

سوم: خداوند در مورد ابراهيم فرمود: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ»(5)

{پس او را به پسرى بردبار مژده داديم} و در مورد اين امّت فرمود: «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» (6) {و مؤمنان را مژده ده كه براى آنان از جانب خدا بخشش فراوان خواهد بود}

چهارم: خداوند به ابراهيم عليه السلام فرمود: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»(7)

{سلام بر ابراهيم} و در مورد اين امت فرمود: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى»(8)

{بگو حمد و ستايش از آن خداست. و سلام بر بندگانش كه آنها را برگزيده است.} پنجم: خداوند به ابراهيم فرمود: «وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ»(9)

{ و بندگان ما ابراهيم و اسحاق را به ياد آور} و در مورد اين امّت فرمود: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ»(10)

{و بندگان خداى رحمان}

1- . آل عمران / 67
2- . حج / 78
3- . انبياء / 69
4- . آل عمران / 103
5- . صافات / 101 درست آن فبشرناه است.
6- . احزاب / 47
7- . صافات / 109
8- . نمل / 59
9- . ص / 45
10- . فرقان / 63

ششم: خداوند در مورد ابراهیم فرمود: «شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ»(1)

{و نعمت های او را شکرگزار بود. خدا او را برگزید} و در مورد این امّت فرمود: «هُوَ اجْتَبَاكُمْ»(2)

{او شما را برگزید.}

اما در مورد موسی: خداوند ده رتبه به او عطا کرد و به امت محمد صلّی اللهِ علیه و آله ده رتبه مثل آن اعطا نمود. خداوند در مورد موسی فرمود: «وَأَنجَيْنَا مُوسَى»(3)

{و ما موسی را نجات دادیم} و در مورد امت محمد فرمود: «كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ»(4)

{زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.}

دوم: به موسی نصرت عطا کرد و فرمود: «إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى»(5)

{من همراه شمایم می شنوم و می بینم} و در مورد این امّت فرمود: «إِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَواْ»(6)

{و در حقیقت خدا با کسانی است که پروا داشته اند.}

سوم: نزدیکی و تقرب یافتن. خداوند متعال فرمود: «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا»(7)

{در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم} و به این امّت فرمود: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ»(8)

{و ما به آن (محتضر) از شما نزدیک تریم.}

چهارم: منّت. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ»(9)

{و در حقیقت بر موسی و هارون منّت نهادیم} و به این امّت فرمود: « بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ»(10)

{بلکه این خداست که بر شما منّت می گذارد.}

پنجم: امنیت و بلندی منزلت. خداوند متعال فرمود: «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أنتَ الْأَعْلَی»(11)

{مترس که تو خود برتری } و به این امت فرمود: «وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا

1- . نحل / 121
2- . حج / 78
3- . شعراء / 65
4- . یونس / 103
5- . طه / 46
6- . نحل / 128
7- . مریم / 52
8- . واقعه / 85
9- . صافات / 114
10- . حجرات / 17
11- . طه / 68

وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ»(1)

{و اگر مؤمنید سستی مکنید و غمگین نشوید که شما برترید.}

ششم: شناخت و شرح صدر یافتن. موسی گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی»(2)

{پروردگار سینه ام را گشاده ساز}. و خداوند چنان که فرمود آن را به او عطا کرد: «قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ»(3)

{خواسته ات به تو داده شد.} و به امّت محمد فرمود: «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»(4)

{پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده ساخته}

هفتم: آسان کردن. موسی علیه السلام گفت: «وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی»(5)

{کارم را برای من آسان ساز.} و به این امت فرمود: «یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلاَ یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ»(6) {خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد.}

هشتم: اجابت دعا. خداوند متعال فرمود: «قَدْ أُجِیبَت دَّعْوَتُکُمَا»(7)

{دعای هر دوی شما پذیرفته شد} و به این امت فرمود: «وَیَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَیَزِیدُهُم مِّن فَضْلِهِ»(8) و [درخواست] کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند اجابت می کند و از فضل خویش به آنان زیاده می دهد.}

نهم:مغفرت و بخشش: موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ»(9) {گفت: «پروردگارا، من بر خویشتن ستم کردم مرا ببخش.» پس خدا

1- . آل عمران / 139
2- . طه / 25

3- . طه / 36
4- . زمر / 22
5- . طه / 26
6- . بقره / 185
7- . یونس / 89
8- . شوری / 26
9- . قصص / 16

از او در گذشت } و به امت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ»(1) {او شما را دعوت می کند تا پاره ای از گناهانتان را بر شما ببخشاید. }

دهم: موفقیت. در قرآن آمده است: «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى»(2)

{ای موسی خواسته ات به تو داده شد. } و به این امت فرمود: «وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ»(3)

{و از هرچه از او خواستید به شما عطا کرد. } و در همین مضمون چیزی که از خدا درخواست نکردید مانند این سخن خداوند متعال: «سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ»(4)

یعنی برای کسی که درخواست کرده و کسی که درخواست نکرده مساوی است.

اما رتبه و منزلت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله: خداوند به ایشان نه رتبه عطا کرد و مثل این نه رتبه را به امت او عطا نمود: اول: توبه. خداوند در مورد حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «لَقَد تَّابَ الله عَلَى النَّبِيِّ»(5)

{به یقین خدا بر پیامبر ببخشود. } و به امت او فرمود: «وَاللّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»(6)

{و خدا می خواهد بر شما ببخشاید } و فرمود: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ»(7)

{پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد تا توبه کنند. }

دوم: مغفرت. خداوند تعالی فرمود: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ»(8)

{تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد } و به امّتش فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»(9)

{در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد. }

1- . ابراهیم / 10
2- . طه / 36
3- . ابراهیم / 34
4- . فصلت / 10
5- . توبه / 117
6- . نساء / 27
7- . توبه / 118
8- . فتح / 2
9- . زمر / 53

سوم: نعمت. خداوند به پیامبر فرمود: «وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ»(1)

{و نعمت خود را بر تو تمام گرداند.} وبه امتش فرمود: «وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی»(2)

{و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم.}

چهارم: یاری و کمک. سخن خداوند متعال: «وَیَنصُرَکَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِیزًا»(3)

{و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید} و به امت پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: «وَکَانَ حَقًّا عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ»(4) {ویاری

کردن مؤمنان بر ما فرض است.}

پنجم: صلوات و درود. خداوند متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ»(5) {خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند} و به امتش فرمود: «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ»(6)

{اوست که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد.}

ششم: برگزیدن. خداوند در مورد پیامبر فرمود: «اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِکَهِ رُسُلاً وَمِنَ النَّاسِ»(7) {خداوند از میان فرشتگان رسولانی را بر می گزیند و نیز از میان مردم} یعنی محمد صلّی الله علیه و آله. و در مورد امتش فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(8)

{سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به میراث دادیم.}

هفتم: هدایت. خداوند به پیامبر فرمود: «وَیَهْدِیَکَ صِرَاطاً مُّسْتَقِیمًا»(9)

{و تو را به راهی راست هدایت کند.} و به امتش فرمود: «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِینَ آمَنُوا إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم»(10) {به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به سوی راهی راست راهبر است.}

1- . فتح / 2
2- . مائده / 3
3- . فتح / 4
4- . روم / 47
5- . احزاب / 56
6- . احزاب / 43
7- . حج / 75
8- . فاطر / 32
9- . فتح / 2
10- . حج / 54

هشتم: سلام. خداوند به پیامبر در شب معراج فرمود: السلام علیک أیها النبی و رحمه الله و برکاته» {سلام و رحمت و برکت خدا بر تو ای پیامبر} و به امتش فرمود: «وَإِذَا جَاءکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ»(1) {و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند بگو: «درود بر شما پروردگارتان رحمت را بر خود مقرّر کرده. }

نهم: رضایت. خداوند به پیامبر خود فرمود: «وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی»(2)

{و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد کرد تا خرسند گردی} و به امتش فرمود: «لَیُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ»(3)

{آنان را به جایگاهی که آن را می پسندند درخواهد آورد} یعنی بهشت.

از رحمت ویژه خداوند که به این امت عطا کرد آسان گرفتن در شریعت است. خداوند سبحان فرمود: «یُرِیدُ اللّهُ أَن یُخَفِّفَ عَنکُمْ»(4) {خدا

می خواهد تا بارتان را سبک گرداند} و نیز فرمود: «مَا یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُم مِّنْ حَرَجٍ»(5)

{خدا نمی خواهد بر شما تنگ بگیرد} و نیز فرموده است:« وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ»(6)

{و در دین بر شما سختی قرار نداده است}. و نیز فرمود است: «یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلاَ یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ»(7) {خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد} و نیز فرمود: «وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ»(8) {و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می دارد.} و از دیگر نعمت هایی که خداوند به این امّت بخشیده این است که بر اُمت های گذشته واجب بود اگر ادرار یا مدفوع یا نجاسات دیگر بر بدن های آنها چسبیده باید آن

1- . انعام / 54
2- . ضحی / 5
3- . حج / 59

4- . نساء / 28
5- . مائده / 6
6- . حج / 78
7- . بقره / 185
8- . اعراف / 157

عضو نجس شده را جدا می کردند. ولی برای این امت تخفیف قائل شده و آب را مایه طهارت بدن ها و لباس هایشان قرار داده شده است. خداوند متعال فرمود: «وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»(1) {و از آسمان، آبی پاک فرود آوردیم } و نیز فرمود: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء لِّيُطَهِّرَكُم»(2)

{و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند. } در امت های گذشته از زنان حائض کناره گیری میکردند و با آنها هم غذا نمی شدند و در کنار آنها نمی نشستند. لباس، فرش و ظروفی که حائض استفاده می کرد نجس می دانستند و از آن استفاده نمی کردند. اما همه اینها جز جماع با زن حائض در امت پیامبر مباح شده است. آنها پنجاه نماز داشتند و نماز ما پنج نوبت است و ثواب پنجاه نماز به ما داده می شود. زکات آنها یک چهارم مال بود و زکات ما یک دهم مال و ثواب یک چهارم را به ما می دهند. امت های گذشته بعد از اینکه شب ها روزه خود را افطار می کردند از خوردن، آشامیدن و جماع ممنوع می شدند. اما خدا سحری خوردن و جماع با زنان را در شب های رمضان بر امت محمد صلّی الله علیه و آله حلال دانسته است. و فرمود: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»(3)

{بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود. } یعنی سپیدی روز از سیاهی شب. و نیز فرمود: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ»(4)

{در شب های روزه، هم خوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است. } یعنی جماع و هم بستر شدن. امت های گذشته به عنون علامت قلاده ای را بر گردن حیوان قربانی می انداختند و به بیت المقدس می بردند و اگر این قربانی از کسی پذیرفته می شد آتش آسمانی بر آن می افتاد و آن را می خوردند و اگر قربانی از کسی پذیرفته نمی شد نا امید باز می گشت. خداوند حیوان قربانی امت پیامبر را در شکم فقرا و بیچارگان قرار داد و

1- . فرقان / 48
2- . انفال / 11
3- . بقره / 187
4- . بقره / 187

هر کس قربانی اش پذیرفته شود پاداشش دو برابر می گردد و از هر کس پذیرفته نشود مجازات دنیا از او رفع می شود.

خداوند متعال در تورات، قصاص و دیه را در قتل و زخمی کردن واجب کرد و مجوزی برای آنها در عفو و گرفتن دیه صادر نکرد و بین قتل عمد و غیرعمد در وجوب قصاص فرق قائل نشد. و فرمود: «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»(1)

{و در [تورات] بر آنان مقدر کردیم که جان در مقابل جان می باشد.} سپس برای ما در حکم آن تخفیف قائل شد و ما را بین قصاص، دیه و عفو مختار کرد و بین قتل عمد و غیر عمد فرق قائل شد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى»(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید درباره کشتگان بر شما [حق] قصاص مقرر شده} و نیز فرمود: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاء إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ»(3)

{و هر کس از جانب برادر[دینی اش] چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود، [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند و با [رعایت] احسان [خون بها را] به او بپردازد این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست.} از آن جمله است تخفیفی است که خداوند در مورد توبه برای امت پیامبر قائل شده است. خداوند متعال به بنی اسرائیل فرمود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ»(4)

{و چون موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من شما با [به پرستش] گرفتن گوساله بر خود ستم کردید پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید.} توبه آنها به این صورت بود که باید آنها یکدیگر را می کشتند پدر پسرش را، پسر پدرش را، برادر برادرش را و مادر فرزندش را، و هرکس از قتل فرار کند یا خودش را دور کند یا با دستش از شمشیر دوری جوید یا بر خویشان خود رحم کند توبه اش قابل قبول نبود. سپس خداوند بعد از اینکه هفتاد هزار نفر را در

1- . مائده / 45
2- . بقره / 178
3- . بقره / 178
4- . بقره / 54

یک مکان کشتند به آنها امر کرد که دست از کشتن بکشند و این توبه آنها بود. توبه ما استغفار با زبان و پشیمانی قلبی و برنگشتن جسم به سوی آن گناه است. خداوند عزّوجلّ فرمود: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَى مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»(1)

{آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب نشده اند با آنکه می دانند[که گناه است] پافشاری نمی کنند} و نیز فرمود: «أَفَلاَ يَتُوبُونَ إِلَى اللّهِ»(2)

{چرا به درگاه خدا توبه نمی کنند} و نیز فرمود: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»(3) {آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا نرم گردد.}

و در امت های گذشته هر کس با نگاه بد به زنی می نگریست امر می شد که چشمان او را جدا کنند تا توبه اش مورد قبول واقع شود و کفاره این گناه نزد امت ما چشم پوشی و توبه کردن با قلب و عزم بر ترک گناه است. در امت های گذشته اگر کسی بدنش با بدن زنی ارتباط حرامی می یافت توبه این گناه قطع کردن آن عضو از سایر اعضاء بود. توبه این گناه نزد امت ما پشیمانی و عزم بر ترک گناه است. هرکس از امت های گذشته در خفاء مرتکب گناهی میشد، گناهش را بر در خانه اش می نوشتند: آگاه باشید فلانی پسر فلانی شب گذشته مرتکب چنین و چنین گناهی شده است و از آسمان بر او ندا می آمد و بدین ترتیب رسوا می شد. هر کس از ما مرتکب گناهی شود و آن گناه را از چشم مردم مخفی کند پروردگار بر آن امر مطلع می شود و به ملائکه می گوید: بنده ام گناهش را از سایر مردم پوشیده داشته چون به آنها اعتماد کمی دارد و به من پناه آورده به امید اینکه رحمت من شامل حالش شود. گواه باشید که او را به خاطر اعتماد و تکیه ای که به رحمتم داشته بخشیدم و چون قیامت فرا رسد و برای حساب و کتاب حاضر شود خداوند می گوید: بنده ام من کسی

1- . آل عمران / 135

2- . مائده / 74
3- . حديد / 16

هستم که گناهان تو را در دنیا از دیگران پوشیده نگه داشتم و من کسی هستم که امروز هم آن را پوشیده نگه می دارم. از دیگر فضایل این امت این است که خداوند برای آنها فرشتگان بزرگ و عالی مرتبه ای را مقدر ساخته که برای این امت استغفار می کنند و از خدا برای آنها رحمت طلب میکنند. خداوند سبحان فرمود: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا»(1) {کسانی که عرش خدا را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنانند به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند} و از دیگر فضایل این امت این است که خدا آنها را گواه بر مردم در دنیا و شفیع و گواه در آخرت قرار می دهد. رسول خدا فرمود: «مؤمنان گواهان بر زمین هستند. هرچیز که آن را نیک و زیبا ببینند آن چیز نزد خدا نیکو و هر چیز که آن را ناپسند و زشت ببینند آن چیز نزد خدا ناپسند است.» رسول خدا فرمود: ای کاش من برادرانم را ملاقات می کردم. گفته شد: ای رسول الله ! مگر ما برادران شما نیستیم که به تو ایمان آورده و با تو هجرت نمودیم و از تو پیروی کردیم و و تو را یاری رساندیم؟ پیامبر فرمود: بله؛ ولی برادران من کسانی هستند که بعد از شما می آیند و همانند شما به من ایمان می آورند و مانند شما مرا دوست دارند. و مثل شما مرا یاری می کنند و مانند شما مرا تصدیق می نمایند. ای کاش برادران خود را می دیدم.(2)

مؤلف: بسیاری از این اخبار این فصل در فصل خصوصیات پیامبر و فضایل شیعه خواهد آمد و گفته می شود آنها امت اجابت هستند.

6. خصال: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خصلت بد همیشه تا قیامت در امت من خواهد بود: فخر کردن به حسب های خود، عیب گرفتن بر نسب ها، آمدن باران را از اوضاع ستاره ها دانستن و اعتقاد به

1- . غافر / 7

2- . روضه الواعظین: 258 - 255

نجوم و شیون و مویه سر دادن. اگر ناله کننده پیش از مردنش توبه نکند در قیامت جامه ای از مس گداخته و زره ای از بیماری گری بر تن او بپوشانند. (1)

توضیح: السربال: پیراهن. القطران: عصاره ارس(مای مرز). القِطر: مس گداخته. جوهری گفت: از آن جمله است سخن خداوند متعال:«من قطران»(2)

.الجرب: بیماری معروف.

7. عیون أخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا فرمود: از سه خصلت بر امت بعد از خود می ترسم: اول: گمراهی بعد از دانستن حق، فتنه های گمراه کننده و شکم پرستی و شهوت رانی.(3)

امالی طوسی: نظیر این روایت را نقل کرده است.(4)

8. عیون أخبار الرضا: از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما می ترسم که دین را سبک بشمارید و در میان مردم با رشوه حکم کنید و صله رحم به جای نیاورید و قرآن را با ساز و نغمه بخوانید و کسی که در دین بر شما برتر نیست بر خود مقدم بدارید.(5)

توضیح: بیع الحکم یعنی با رشوه حکم کردن و در برخی از نسخه ها آمده است: منع الحکم یعنی با حق حکم نمی کنند یا حاکمان را از آن منع می کنند. مزامیر: آن را با آواز می خوانند گویا آنها قرآن را نی میدانند. منظور از مقدم داشتن کسانی که برتر از شما در دین نیستند مقدم داشتن در امامت نماز یا در خلافت بزرگ است.

9. معانی الاخبار: امام جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که خوشبخت ترین

1- . خصال 2: 108 و 107
2- . ابراهیم / 50

3- . عيون اخبار الرضا: 198
4- . امالى ابن الشيخ: 98 و 97
5- . عيون أخبار الرضا: 207

مردم در دنیا برده لئیم فرزند برده لئیم است و بهترین مردم در آن روز مؤمنی است که فرزند والدین مؤمن و کریم است.

اللکع: برده، لئیم و برخی نیز آن را به معنی کوچک و برخی به معنی فرومایه میدانند. مؤمن بین کریمین: یعنی مؤمنی که از پدر و مادری مؤمن و کریم باشد. برخی گفته اند: منظور بین حج و جهاد است و نیز گفته شده منظور از کریمین: دو اسب است که با آن دو حمله می کند و گفته شده: بین دو شتر که با آن آب می آورد و از مردم کناره میگیرد.(1).

توضیح: جزریّ گفت: اللکع نزد عرب به معنی برده است. سپس در معنی حماقت و نکوهش به کار رفته است و بیشتر در وقت نداء گفته می شود و به معنی انسان پست است. برخی نیز آن را به معنی چرک آلوده و برخی دیگر به معنی کوچک می دانند. گفت: بین کریمین: یعنی بین پدر و مادر مؤمن، و برخی گفته اند: بین پدری مؤمن که اصل اوست و پسری مؤمن که فرع اوست. کریم: کسی که نفس خود را از آلودگی که همان مخالفت کردن با پروردگارش است پاک نگه داشته است.

10. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در امت من به زمین فرو رفتن، مسخ شدن، سنگ از آسمان باریدن خواهد بود. گفتیم: یا رسول الله برای چه؟ رسول خدا فرمود: به خاطر آنکه کنیزان و زنان خواننده را میگیرند و شراب میخورند.(2).

11. جامع الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که چهره های آنها چهره های آدمیان باشد و دل های آن دل های شیطان. مانند گرگان درنده شوند و خون های مردم را بریزند و کارهای زشتی را که مرتکب می شوند ترک نکنند. اگر از آنها پیروی کنی در تو شک می کنند و اگر با آنها سخن بگویی تو را تکذیب می کنند و اگر از دید آنها پنهان شوی غیبت تو را می کنند. سنّت در میان ایشان بدعت باشد و بدعت در میان آنها سنت. و بردبار را مکار شمارند و مکار را بردبار دانند. مؤمن در میان آنها ضعیف نگهداشته شده است و

1- . معانی الاخبا : 93
2- . امالی ابن الشیخ: 253

فاسق در میان آنها صاحب شرف. اطفال ایشان بدکار و زنان آنها زناکار و پیر آنها امر به معروف و نهی از منکر نکند. پناه بردن به ایشان ذلت و خواری و منسوب بودن به آنها مایه ذلّت و طلب کردن آنچه در دست ایشان است باعث فقر می گردد. پس در آن وقت خداوند حق تعالی آنها را از باران آسمان محروم می کند و در وقت خویش بر آنها نمی بارد و در غیر وقتش می بارد. خداوند اشرار را بر آنها مسلط گرداند که بدترین عذاب ها به ایشان وارد کنند و فرزندان ایشان را بکشند و زنان ایشان را اسیر کنند. پس نیکان آنها دعا می کنند و مستجاب نمی شود.

رسول خدا فرمود: زمانی برای مردم خواهد آمد که خدایشان شکم، قبله شان زنان، دینشان پول و شرافتشان وسایل زندگی آنان است. از ایمان جز نامش و از اسلام جز اثرش و از قرآن جز تلاوتش باقی نمی ماند. مساجدشان از نظر ساختمان آباد و دل هایشان از هدایت ویران است. دانشمندانشان بدترین مردم خدا روی زمین هستند. در چنین زمانی خداوند، آنها را به چهار چیز گرفتار می کند: ستم سلاطین، گرسنگی و قحطی زمان، ظلم و ستم فرمانروایان و حاکمان. اصحاب شگفت زده شدند و گفتند: ای رسول خدا! آیا آنان بت میپرستند؟ فرمود: بله هر درهمی نزد آنان یک بت است.

پیامبر فرمود: در آخرالزمان مردمی از امت من می آیند که در مساجد حلقه وار می نشینند و از دنیا و علاقه خود به آن سخن می گویند. با اینان هم نشین مشو که خداوند به آنان نیازی ندارد. رسول خدا فرمود: به زودی زمانی بر مردم فرا می رسد که از علمایشان فرار می کنند چنان که گوسفند از گرگ می گریزد. در آن حال خداوند آنها را به سه چیز مبتلا می کند: اول برکت را از اموالشان بر می دارد. دوم: سلطانی ستمگر بر آنها مسلط می گرداند. سوم: بدون ایمان از دنیا می روند.

أنس از پیامبر نقل کرد که فرمود: زمانی بر مردم بیاید که صبر کننده بر دینش مانند کسی است که آتش در دست خود دارد.

پیامبر فرمود: زمانی بر امت من فرا رسد که امیرانشان ستمگرند و علمایشان حریصاند و عبادت کنندگانشان ریاکارند و تاجرانشان رباخوارند و زنانشان به فکر زینت و آرایش اند و غلامانشان در تزویج. در این هنگام کساد امت من مانند کساد

بازارهاست که استقامتکنندهای در آن نیست. مردگان داخل قبرها از خیر آنان ناامیدند و نیکان در بین آنها زندگی نمی کنند. در این زمان فرار بهتر از ایستادن است.

پیامبر فرمود: به زودی زمانی بر امتم می آید که مردم عالمان را فقط به لباس و جامه نیکو می شناسند و قرآن را تنها به صدای نیکو می شناسند و خدا را تنها در ماه رمضان عبادت می کنند. در این هنگام خداوند بر آنها سلطانی را مسلّط می کند که نه علمی دارد، نه صبری و نه مهربانی.(1)

توضیح: العارم: فاسد شرور و بداخلاق. الشاطر: کسی که خانواده اش از خباثت او عاجز شده اند.

مؤلف: بسیاری از این اخبار در باب نشانه های قیامت و علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد آمد.

ص: 606

1- . جامع الاخبار: 130 و 129

وقایع مربوط به ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله

باب اول : در بیان وصیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله هنگام نزدیک شدن رحلت و آماده سازی لشکر اسامه و اخبار دیگر

روایات:

1. امالی طوسی: عبدالله بن مسعود گفت: پیامبر ما و محبوب ما که پدر و مادر و جانم فدای او باد، یک ماه پیش از وفاتش خبر مرگ خود را داد. و چون فراق نزدیک شد ما را در خانه ای جمع کرد و به ما نگاهی کرد در حالی که اشک از چشمانش روان بود. سپس گفت: خوش آمدید. خداوند شما را زنده بدارد، خدا حفظتان کند، خدا یاریتان کند، خدا به شما سود برساند، خدا شما را توفیق دهد، خدا بر شما درود بفرستد، خدا شما را تأیید کند، خدا به شما روزی دهد، خدا سربلندتان گرداند. شما را به تقوا و پرهیزگاری سفارش می کنم و شما را به توجّه کردن به خدا توصیه می کنم. من از جانب خدا بیم دهنده آشکاری هستم و آگاهتان می کنم که در رفتارتان با بندگان خداوند و در سرزمین های او گردن فرازی نکنید. که خداوند به من و شما فرموده است: «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ»(1)

{آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام [خوش] از آن پرهیزگاران است.} خدا همچنین فرمود: «أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِلْمُتَکَبِّرِینَ»(2)

{آیا جای سرکشان در جهنم

1- . القصص / 83
2- . الزمر / 60

نیست.} گفتیم: ای رسول خدا! مرگ شما کی فرا می رسد؟ فرمود: فراق و بازگشت به سوی خدا و سدره المنتهی و بهشت برین و عرش اعلی و جام لبریز و زندگی گواراتر - جاوید - نزدیک است. گفتیم: ای رسول خدا! چه کسی تو را غسل دهد؟ فرمود: برادرم و خانواده ام. هر چه نزدیک تر بهتر.(1)

2. امالی طوسی: عائشه گفته: چون هنگام وفات رسول خدا شد فرمود: حبیب مرا را نزد من بخوانید. گفتم: علی بن ابی طالب را به خدمت پیامبر بخوانید. به خدا قسم منظورش از حبیب، کسی غیر او نیست. چون علی آمد جامهای را که بر او بود باز کرد و او را در میان آن برد و در برگرفت و با او راز می گفت تا آنکه روح از بدنش جدا شد و دستش بر بدن او بود.(2)

توضیح: احتضن الصبیّ: او را در آغوشش گرفت. حِضن: پایینتر از زیر بغل تا پهلو.

3. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام از جد بزرگوارشان نقل کردند که فرمود: چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله شد امیرالمؤمنین و عباس را طلب کرد و به عباس فرمود: ای عموی محمد! آیا میراث محمد را میگیری و دین او را ادا میکنی و به وعده های او جامه عمل میپوشانی؟ عباس پاسخ داد: ای رسول خدا! من پیرمردی هستم عیال وار و مال کمی دارم. تو از باد، دست و دل بازتری و چه کسی طاقت وفا کردن به وعده های شما را دارد؟ پیامبر دمی سر مبارکش را به زمین انداخت. دوباره فرمود: ای عباس! آیا میراث رسول خدا را می گیری و به وعده او وفا می کنی و دین او را ادا مینمایی؟ عباس گفت: پدر و مادرم به فدای شما من پیرمردی عیال وار هستم و مال کمی دارم. شما از باد هم بخشنده ترید. چه کسی توان وفا کردن به وعده های شما را دارد؟ رسول خدا فرمود: میراث خود را به کسی می دهم که آنچنان که شایسته است بپذیرد. سپس فرمود: ای علی! ای برادر محمد! آیا به وعده های محمد وفا می کنی و دینش را ادا می نمایی و میراثش را میگیری؟ علی علیه السلام فرمود: بله پدر و مادرم به فدایت. گفت: به ایشان نگاه کردم و دیدم

1- . امالی ابن الشیخ: 129

2- . امالى ابن الشيخ: 211

انگشتر خود را از انگشتانش بیرون آورد و فرمود: این انگشتر را تا زمانی که زنده‌ام در انگشتت قرار بده. گفت: به آن انگشتر نگاه کردم هنگامی که علی علیه السلام آن را در دست راست خود کرد. آن گاه پیامبر فرمود: ای بلال! برو کلاهخود، زره، پرچم، شمشیر ذوالفقار، عمامهام سحاب، جامه، ابرقه - بند - و عصای کوچک مرا بیاور. عباس گفت: به خدا قسم من آن ابرقه را تا پیش از آن لحظه ندیده بودم. نور آن نزدیک بود که چشم را بزند. پس حضرت فرمود: ای علی! جبرئیل آن را برای من آورد و گفت: ای محمد! این بند را در حلقه های زره خود داخل کن و به جای کمربند به کمر ببند. سپس دو جفت کفش عربی را خواست که یکی پینه دوزی شده و دیگری پینه دوزی نشده بود و پیراهنی که در شب معراج پوشیده بود و پیراهن دیگری را که در روز جنگ احد پوشیده بود طلبید و سه کلاه خود را خواست: کلاهی که در سفر میپوشید، کلاهی که در عیدَین میپوشید و کلاهی که هنگام نشستن با اصحاب خود میپوشید. سپس پیامبر فرمود: ای بلال! دو استر مرا که یکی شهباء و دیگری دلال نام دارد و دو شتر مرا که یکی عضباء و دیگری صهباء است و دو اسب مرا که یکی جناح است و دیگری حیزوم بیاور. جناح آن اسبی بود که در کنار مسجد رسول خدا می ایستاد تا خواسته های مردم را با آن برآورد. پیامبر هر که را برای کاری می فرستاد بر آن سوار می کرد. حیزوم آن اسبی بود که - در روز احد حضرت بر آن سوار بود و جبرئیل به آن می گفت: - پیش رو ای حیزوم. و الاغ خود را که یعفور نام داشت طلب کرد. سپس فرمود: ای علی! برخیز و اینها را در وقت حیات من بگیر تا کسی بعد از من بر سر اینها با تو نزاع نکند. امام صادق علیه السلام فرمود: اولین چارپایی که از این چارپایان مرد یعفور بود. در همان هنگامی که پیامبر وفات یافت افسار خود را پاره کرد و با سرعت رفت و خود را در قبا به چاه بنی خطمه رساند و خودش را در آن چاه انداخت. پس آن چاه قبرش شد. امام صادق علیه السلام فرمود: یعفور به رسول خدا چنین گفت: پدر و مادرم قربانت! پدرم از پدرش و او از جدش نقل کرد که او با حضرت نوع علیه السلام در کشتی بوده است. نوح علیه السلام به او نگاهی کرده و دست بر چهره اش کشیده و گفته: از پشت این

الاغ، الاغی می آید که سرور پیغمبران و آخرین آنها بر آن سوار می شود. خدا را شکر که خدا مرا همان الاغ قرار داد.(1)

کافی: نظیر این روایت را نقل کرده اند.(2)

توضیح: باراه: با آن مسابقه داد. گفته میشود فلانی با باد در سخاوتمندی مسابقه داد. منظور از فنظرت: یعنی عباس نگاه کرد. الأبرق: طنابی که دو رنگ است، و هر چیزی که رنگ سیاه و سفید در آن جمع شود. استوفر بها: لباس فراون طلب کن یا لباس را تمام و کمال بپوش. احتمال دارد استوفز باشد. استوفز فی قعدته: به حالت نیم خیز و نامطمئن نشستن. توفّز بالأمر: برای کاری آماده و مهیا شد. در کافی آمده است: استذفر بها از ذفر گرفته شده است به معین بوی خوش است به خاطر رایحه خوش آن و در برخی نسخه ها استثفر بها آمده است. این کلمه از ثفر الدابه: برای چارپا زین گذاشت آمده که برای کمربند استعاره شده است و شاید این معنی صحیح تر باشد. منظور از هو الذی یقول: جبرئیل است که در غزوه احد به حیزوم چنین گفت. یا پیامبر است که به اسب خود می گفت: پیش برو ای حیزوم و آن اسب به خواسته ایشان جواب می داد. بنا بر تعبیر اول، خطاب جبرئیل به اسب پیامبر است نه اسب خودش. جوهری گفت: حیزوم اسم اسبی از سپاه ملائکه است.

مؤلف: تفسیر جزئیات این خبر و نام چارپایان پیامبر در فصل مربوط به نام های پیامبر آمده است.

4. تفسیر فرات بن ابراهیم: جابر انصاری رضی الله عنه گفت: رسول خدا در بیماری آخر خود به حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: پدر و مادرم فدای تو. کسی را نزد همسرت بفرست و او را نزد من بخوان. فاطمه سلام الله علیها به حسین علیه السلام فرمود: نزد پدرت برو و بگو جدم تو را می طلبد. چون امیرالمؤمنین آمد و بر پیامبر وارد شد شنید که فاطمه می گوید: زهی اندوه بر درد و رنج تو ای پدر. رسول خدا فرمود: ای فاطمه! پس از این روز دیگر سختی ای بر پدرت نیست. بدان ای فاطمه! برای پیامبر نباید گریبان درید و رو را خراشید و واویلا گفت. و لیکن

1- . علل الشرائع: 67 و 66

2- . اصول کافی 1: 237 و 236

مانند گفته پدرت در وفات ابراهیم بگو: «چشمان می گریند و دل به درد می آید و چیزی که موجب غضب پروردگار باشد نمی گوییم. و ای ابراهیم! ما بر تو اندوهناکیم و اگر ابراهیم زنده می ماند می بایست پیامبر می شد.» سپس فرمود: ای علی! نزدیک من بیا. چون نزدیک رفت فرمود: گوش خود را نزدیک دهان من بیار. سپس فرمود: ای برادرم! آنچه خداوند در قرآن فرموده است شنیدهای: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» (1) {در

حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند آنان اند که بهترین آفریدگانند}. عرض کرد: بله شنیده ام ای رسول خدا. پیامبر فرمود: آنها تو، شیعیان و یاوران تواند. در قیامت با روها و دست و پاهای نورانی می آیید در حالتی که سیر و سیراب باشید. یا علی شنیده ای که خداوند حق تعالی در قرآن چنین فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أُوْلَئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ» (2) {کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و [نیز] مشرکان در آتش دوزخ اند[و] در آن همواره می مانند. اینانند که بدترین آفریدگانند} گفت: بله ای رسول خدا! حضرت فرمود: آنها دشمنان تو و پیروان آنها هستند. آنها در روز قیامت گرسنه و تشنه، بدبخت و در عذاب، کفار و منافق مبعوث خواهند شد. اینچنین جابر انصاری روایت کرده است.(3)

مؤلف: حسن بن سلیمان در کتاب المحتضر از امام محمد باقر علیه السلام نظیر این خبر را روایت کرده است.

5. علل الشرائع: زید بن علی گوید: چون هنگام وفات رسول خدا فرا رسید سر در دامان علی علیه السلام داشت و خانه از مهاجران و انصار پر بود. عباس جلوی پیامبر نشسته بود. رسول خدا به او فرمود: ای عباس! آیا وصیت مرا قبول میکنی و دینم را می پردازی و به وعدهام وفا می کنی؟ عباس گفت: من پیرمردی عیال وار هستم و مال اندکی دارم. سپس پیامبر این سخن را سه بار بر او تکرار کرد و او در هر مرتبه چنین جواب داد. پس پیامبر فرمود: میراث خود را به کسی میدهم

1- . بیّنه / 7
2- . بینّه / 6

3- . تفسير فرات: 220

که آن را به طور شایسته قبول کند و چنان که تو گفتی نگوید. پس به علی علیه السلام خطاب کرد و فرمود: ای علی! وصیت مرا می پذیری و دینم را ادا می کنی و به وعده ام وفا مینمایی؟ گفت: بغض گلویش را گرفت و نتوانست جواب دهد. او سر مبارک رسول خدا را دید که - از شدت بیماری - در دامن او میرود و میآید. سپس پیامبر بر علی علیه السلام یک بار دیگر آن جملات را تکرار کرد. علی علیه السلام به ایشان پاسخ داد: بله ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد. سپس پیامبر فرمود: ای بلال! برو زره مرا بیاور. بلال رفت و آن را آورد. سپس فرمود: ای بلال برو و پرچم رسول خدا را بیاور. بلال هم رفت و آن را آورد. آن گاه پیامبر فرمود: ای بلال برو و استر مرا با زین و افسارش برایم بیاور. رفت و آن را آورد. سپس به علی فرمود: ای علی! برخیز و اینها را در وقت حیات من در حالی که گروه مهاجرین و انصار حاضرند بگیر تا کسی بعد از من بر سر اینها با تو نزاع نکند. پس علی علیه السلام برخاست و همه را گرفت و به خانه خود برد و سپس سپس برگشت.(1)

6. علل الشرائع: زید بن علی گوید: چون هنگام وفات رسول خدا فرا رسید به عباس فرمود: آیا وصیت مرا قبول می کنی و دینم را ادا می کنی و به وعده ام وفا می نمایی؟ عباس گفت: من پیرمردی عیال وار هستم و هیچ مالی ندارم. پیامبر سه بار این سخن را به عباس گفت. و عباس هر سه بار این طور جواب داد. رسول خدا فرمود: به کسی میدهم که آن را آنچنان که شایسته است بپذیرد و مثل تو به من پاسخ ندهد. سپس فرمود: ای علی! وصیت مرا می پذیری و دینم را ادا می کنی و به وعده ام جامه عمل می پوشانی؟ گفت: بغض گلویش را گرفت و نتوانست جواب دهد. سپس پیامبر بار دیگر جمله اش را تکرار کرد. علی علیه السلام فرمود: بله ای رسول الله. پس رسول خدا فرمود: ای بلال! زره رسول خدا را بیاور. بلال رفت و آن را آورد. سپس فرمود: ای بلال! برو و شمشیر رسول خدا را بیاور. بلال هم آن را آورد. آن گاه فرمود: برو پرچم رسول خدا را بیاور. بلال هم آن را آورد. سپس دستارش را که با آن شکم خود را در جنگ می بست طلب کرد. آن را نیز آورد.

1- . علل الشرائع: 67

سپس فرمود: ای بلال! استر رسول خدا را با زین و افسارش حاضر کن. پس بلال رفت و حاضر کرد. سپس به علی علیه السلام فرمود: برخیز و اینها را در وقت حیاتم و در حضور مهاجرین و انصار بگیر تا کسی بعد از من بر سر اینها با تو نزاع نکند. راوی گفت: پس علی علیه السلام برخاست و همه را گرفت و به منزل خود برد و سپس برگشت.(1)

7. معانی الأخبار: امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «وَلَا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ»(2)

{و [در کار نیک] از تو نافرمانی نکنند.} فرمود: رسول خدا به فاطمه سلام الله علیها فرمود: چون بمیرم روی خود را بر من مخراش و گیسوان خود را پریشان مکن و واویلا مگو و زن نوحه گری را فرا نخوان. سپس فرمود: این همان کار نیکی است که خداوند عزّوجلّ در قرآن در موردش فرمود: «وَلَا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ».(3)

8. بشاره المصطفی: أنس گفت: چون پیامبر به آن بیماریای مبتلا شد که به خاطر آن از دنیا رفت فاطمه، حسن و حسین را برداشت و به خدمت ایشان آمد. آن گاه که حضرت را با آن حال مشاهده کرد بی تاب شد و بر روی او افتاد و سینه خود را به سینهاش چسباند و شروع به گریه کرد. پس پیامبر به او فرمود: ای فاطمه! و او را از گریه نهی کرد. بعد از آن فاطمه به خانه اش روانه شد. پیامبر در حالی که آب از دیدگانش روان بود سه بار فرمود: خداوندا! ایشان اهل بیت من هستند و من ایشان را به هر مؤمنی می سپارم.(4).

9. خصال: أم سلمه همسر پیامبر روایت کرد که: چون رسول الله بیمار شد همان بیماری که به خاطر آن از دنیا رفت فرمود: دوستم را نزد من فرا بخوانید. عایشه را نزد پدرش ابوبکر فرستادم تا بیاید. چون آمد رسول خدا صورتش را با جامه اش پوشانید. فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. پس ابوبکر بازگشت. حفصه را

1- . علل الشرائع: 67

2- . ممتحنه / 12

3- . معانی الاخبار: 111 و 110

4- . بشاره المصطفى: 154

پیش پدرش عمر فرستادم. چون عمر حاضر شد پیامبر سر و روی خود را با جامه اش پوشاند و دوباره پیامبر فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. پس عمر برگشت. فاطمه را از پی علی علیه السلام فرستادم. چون علی علیه السلام آمد رسول خدا برخاست. سپس جامه خود را بر روی او کشید. علی علیه السلام فرمود: پیامبر هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیث آن هزار حدیث دیگر گشوده میشد. تا اینکه عرق کردم و رسول خدا نیز عرق کرد؛ عرق من بر او و عرق او بر من می ریخت.(1)

بصائرالدرجات: نظیر این حدیث را روایت کرده است.(2)

اختصاص: مثل این حدیث را نقل کرده است. (3)

10. خصال: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا هزار باب از علم حلال و حرام و علم به حوادث گذشته و آنچه تا قیامت اتفاق خواهد افتاد به من آموخت به گونه ای که از هر باب آن هزار هزار باب به روی من باز شد تا اینکه به علم منایا و بلایا - مرگ و میرها و رویدادهای ناگوار - و فصل الخطاب آگاهی پیدا کردم.(4)

11. خصال: عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری که به آن وفات یافت به من فرمود: کسی را نزد علی بفرستید تا او را به سوی من فرا بخواند. پس علی وارد شد. پیامبر و علی روی خود را به دیوار کردند و جامه ای را بر خود کشیدند. در آن حال مردم پشت در خانه آن حضرت جمع شده بودند. چون حضرت بیرون آمد، مردی از میان مردم به علی گفت: پیامبر خدا با تو رازی گفت؟ علی جواب داد: بله. هزار باب از علم به من یاد داد که از هر بابی هزار باب دیگر به رویم گشوده شد. آن مرد گفت: همه را دانستی؟ علی فرمود: بله دانستم و حفظ کردم. آن مرد پرسید: آن سیاهی که در ماه است چیست؟ فرمود: خداوند عزّوجلّ می

1- . خصال 2: 173
2- . بصائرالدرجات: 90
3- . اختصاص: 285
4- . خصال 2: 174 و 173

فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً»(1)

{و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم.} آن مرد به علی گفت: درست یاد گرفته ای ای علی.(2)

12. خصال: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا در بیماری که به آن از دنیا رفتند بودند. در آن وقت گفتند: دوستم را نزد من بخوانید. حفصه و عایشه دنبال پدرانشان فرستادند. چون آن دو آمدند رسول خدا سرش را پوشاند و آن دو رفتند و گفتند: ما فکر می کنیم که رسول خدا ما را نطلبیده است. آن دو زن (عایشه و حفصه) گفتند: آری پیامبر تنها گفت: دوستم را نزد من بخوانید یا گفت: محبوب من. امید داشتیم که منظور رسول خدا شما باشید. پس امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و رسول خدا سینه اش را به سینه او چسباند و دهان مبارک را بر گوش او گذاشت و هزار باب را به او آموخت که از هر باب هزار باب دیگر گشوده شد.(3)

بصائرالدرجات: مثل این حدیث را روایت کرده است.(4)

13. خصال: علی علیه السلام فرمود: چون وقت وفات پیامبر رسید پیامبر مرا فرا خواند. چون بر ایشان وارد شدم به من فرمود: ای علی! تو وصی و جانشین من بر اهل من و امت من در حیاتم و بعد از مرگم هستی. دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من ودشمن من دشمن خداست. ای علی! هر کس بعد از من منکر امامت تو بشود گویی که در حیات من رسالت مرا انکار کرده است. زیرا که تو از منی و من از توام. پس مرا نزدیک خود گرداند و هزار باب از علم به روی من گشود که از هر بابی هزار باب باز می شود.(5)

مؤلف: بقیه اخبار و روایات این فصل در فصل فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد آمد.

1- . اسراء / 12
2- . خصال 2: 174

3- . خصال 2: 179
4- . بصائر الدرجات: 91
5- . خصال 2: 180 و 179

14. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا به آن بیماری دچار شد که به آن از دنیا رفت کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد. چون علی علیه السلام حاضر شد خود را بر پیامبر انداخت و پیوسته با یکدیگر سخن می گفتند. چون علی علیه السلام خارج شد آن دو (ابوبکر و عمر) او را دیدند و گفتند: دوستت چه به تو گفت؟ علی علیه السلام فرمود: هزار باب از علم به رویم گشود که از هر باب هزار در دیگر گشوده می شود.(1)

بصائرالدرجات: نظیر این حدیث را نقل کرده است(2).

15. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا در آن بیماری آخرش فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. عایشه و حفصه نزد پدرشان فرستاده شدند. آن دو حاضر شدند. چون نگاه پیامبر به آن دو افتاد روی از ایشان برگرداند و فرمود: دوست مرا به نزد من بخوانید. پس کسی را نزد علی علیه السلام فرستادند. چون نگاه پیامبر به علی علیه السلام افتاد به او رو کرد و شروع به صحبت نمود. چون علی علیه السلام از منزل پیامبر خارج شد آن دو (ابوبکر و عمر) علی علیه السلام را دیدند و گفتند: دوستت چه به تو گفت؟ علی علیه السلام فرمود: هزار باب از علم را به رویم گشود و از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود.(3)

بصائر الدرجات: نظیر این روایت را نقل کرده است.(4)

16. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا در بیماری آخرشان فرمود: دوستم را به نزد من بخوانید. آن دو زن (عائشه و حفصه) نزد پدرانشان فرستاده شدند. چون پیامبر ابوبکر و عمر را دید رو از آن دو گرداند. سپس فرمود: دوستم را به نزد من بخوانید. پس عائشه و حفصه را در پی علی علیه السلام فرستادند. چون علی علیه السلام به خدمت پیامبر رسید پیامبر به او رو کرد و پیوسته با یکدیگر سخن می گفتند. چون سخنانشان تمام شد علی علیه السلام از خانه پیامبر

1- . خصال 2: 175
2- . بصائرالدرجات: 88
3- . خصال 2: 176

4- . بصائرالدرجات: 88

خارج شد. ابوبکر و عمر او را دیدند و به او گفتند: پیامبر به تو چه گفت؟ علی علیه السلام فرمود: پیامبر هزار باب از علم به رویم گشود که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود.

بصائرالدرجات: مثل این حدیث را نقل کرده است.(1)

17. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه سلام الله علیها را دفن کرد ابوبکر و عمر نزد علی علیه السلام آمدند و در سخنی طولانی به آن دو فرمود: آیا به خاطر نیاوردید که شما را بر کار - غسل - رسول خدا حاضر نکردم. زیرا پیامبر فرمود: «عورت مرا کسی جز تو نبیند و گرنه نابینا خواهد شد.» پس به همین خاطر آن را به شما نشان ندادم. اما سر گذاشتن بر صورت ایشان - به این خاطر بود که - ایشان هزار حرف را به من آموخت. هر حرف باب هزار حرف دیگر را می گشاید. نمیتوانم شما را بر راز رسول خدا مطلع گردانم. (2)

18. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا نماز صبح را در مسجد ادا کرد. در حالی که پیراهن سیاهی پوشیده بود خطبه خواند و در آن خطبه مردم را امر و نهی کرد و موعظه نمود و آخرت را به یاد ایشان آورد پس برای هشدار دادن به مردم رو به فاطمه کرد و فرمود: «ای فاطمه! عمل کن و طاعت خدا به جای بیاور که بدون عمل نمی توانم به تو فایده ای برسانم.» چون مردم صدای رسول خدا را شنیدند و شاد شدند. با دیدن پیامبر و رساندن صدای ایشان از پشت دیوار به زنان پیامبر، آنان گیسوان خود را شانه کردند و گفتند: پیامبر شفا یافته است. به امام صادق علیه السلام گفتم: پیامبر در آن روز وفات یافت؟ امام پاسخ دادند: بله. گفتم: پس آنچه مردم نقل میکنند که رسول خدا هزار باب از علم را به علی علیه السلام آموخت و از هر باب هزار باب دیگر گشوده شد چه وقت بود ؟ حضرت فرمود: پیش از آن روز بود.(3)

1- . خصال 2: 177
2- . خصال 2: 177
3- . بصائرالدرجات: 88

19. إعلام الوری، الإرشاد: یکی از زمانهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فضل و جایگاه ویژه و رفیع امیرالمؤمنین علیه السلام تأکید کرد، بعد از حجه الوداع رسول خدا بود و آن از امور تجدید شده برای رسول خدا و از حوادثی بود که بر اساس قضا و قدر الهی صورت گرفت، و بر آن حضرت معلوم شد که رحلت ایشان به عالم بقا نزدیک شده است که پیشتر برای امت خود از آن سخن گفته بود. پس پیوسته در میان مردم خطبه می خواند و ایشان را از فتنه های بعد از خود و مخالفت با سخنان خود برحذر می نمود و بر این وصیت تأکید میکرد که دست از سنّت و اجماع بر آن برندارند و با هم اتفاق نظر داشته باشند. آنها را به پیروی از عترت و اهل بیت خود و اطاعت از آنها و یاری رساندن و حراست و متمسک شدن به آنها در دین تشویق می کرد و از اختلاف و بازگشت - مرتد شدن - باز می داشت. یکی از سخنانی که پیامبر در این زمینه فرمود حدیثی است که تمام روایات بر آن اجماع نظر دارند و راویان بر آن متفق القول هستند، اینکه ایشان مکرر می فرمود: ای مردم! من پیش از شما می روم و شما در حوض کوثر بر من وارد خواهید شد. آگاه باشید از شما درباره آن دو امانت - ثقلین - سؤال خواهم کرد. پس بنگرید چگونه بعد از من با آن دو رفتار می کنید. به درستی که خداوند لطیف آگاه به من خبر داده است که این دو چیز از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. این را از پروردگارم خواستم و به من عطا کرد. آگاه باشید که من دو چیز را در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. بر اهل بیت من سبقت نگیرید که پراکنده خواهید شد و در حق آنها کوتاهی نکنید که هلاک می شوید و چیزی به آنها یاد ندهید. به درستی که ایشان داناتر از شما هستند. ای مردم! نبینم شما بعد از من از دین برگردید و کافر شوید و گردن یکدیگر را بزنید که مرا در لشکری مانند سیل ویرانگر خواهید دید و بدانید که علی بن ابی طالب برادر و جانشین من است و بعد از من بر تأویل قرآن پیکار خواهد کرد چنانکه من برای تنزیل قرآن پیکار کردم. از این باب سخنان در مجالس متعدد می فرمود. پس اسامه بن زید را امیر کرد و به او دستور داد و او را فرستاد تا با گروه زیادی از مردم به سوی روم جایی که پدر اسامه شهید شده بود بروند. غرض حضرت از فرستادن این لشکر آن بود که گروهی از

مهاجرین و انصار پیشگام از مدینه خارج شوند تا کسی بعد از وفات ایشان در مدینه نباشد و بر سر خلافت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزاع نکند و کسی به خاطر پیشگامی اش بر مردم طمع خلافت نداشته باشد، تا علی علیه السلام امر خلافت را کاملاً به دست گیرد و کسی در این حق او، با او جدال نکند. پس چنان که گفتیم اسامه بن زید را امیر کرد و برای بیرون رفتن آنها بسیار تلاش کرد و به اسامه دستور داد با لشکرش از شهر خارج شده و به جرف برود و مردم را به خروج از مدینه و همراه شدن با او تشویق کرد و آنها را از درنگ کردن و کندی نمودن برحذر داشت. در اثنای این امر، پیامبر به بیماری ای دچار شد که به آن از دنیا رفت. چون این بیماری را که بر او عارض شد احساس کرد دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و با گروهی از مردم رو سوی بقیع کرد و به کسانی که در پی او بیرون آمدند فرمود: مأمور شدهام برای مردگان بقیع استغفار کنم. پس آنان همراه او به راه افتادند و چون به مقابل اموات بقیع رسید فرمود: «السلام علیکم ای اهل قبور» آنچه در آن قرار گرفتهاید در مقایسه با حالتی که مردم در آن هستند گوارای وجودتان باد. از فتنه هایی که مردم در پیش رو دارند نجات یافته اید. فتنه هایی به مردم رو کرده است که مانند پاره های شب تار است و یکی در پی دیگری می آید.» سپس برای مردگان بقیع بسیار طلب آمرزش کرد و سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام رو کرد و فرمود: جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه بر من میفرستاد و در این سال دو مرتبه فرستاده است و من گمان دارم که زمان مرگم نزدیک است. سپس فرمود: «ای علی! به درستی که حق تعالی مرا میان خزانه های دنیا و جاودانگی در آن یا بهشت مختار گردانیده و من دیدار پروردگار خود و بهشت را انتخاب کردم. چون من از دنیا رفتم عورت مرا بپوشان که هر که به عورت من نگاه کند کور می شود.» پس از آن به منزل خود برگشت و سه روز با این حالت بیماری در خانه ماند. سپس به مسجد رفت در حالی که عمامه ای بر سر بسته و با دست راست بر امیرالمؤمنین علیه السلام و با دست چپ بر فضل بن عباس تکیه کرده بود. تا آنکه از منبر بالا رفت و نشست و فرمود: «ای گروه مردم! وقت آن رسیده است که از میان شما بروم. هرکس نزد من وعده ای دارد بیاید وعده اش را بگیرد و هر کس بر من قرضی دارد مرا خبر دار کند.

ای مردم! میان خدا و احدی وسیله و راهی که به سبب آن خیری به او برسد یا شری از او دور گردد نیست جز عمل به طاعت خدا. ای مردم! هیچ ادّعا کننده و آرزو کننده ای نمیتواند ادعا کند - که بی عمل رستگار می شود- سوگند به آن خداوندی که مرا به حق فرستاده است چیزی جز عمل نیکو و رحمت حق تعالی انسان را از عذاب الهی نجات نمی دهد و اگر من معصیت کنم بی تردید به جهنم می روم. خداوندا! آیا رسالت تو را رساندم؟»

سپس از منبر فرود آمد و همراه با مردم نماز کوتاهی خواند - از شدت بیماری نمازش را کوتاه کرد - و به خانه ام سلمه برگشت و یک روز یا دو روز در آنجا ماند. عائشه نزد أم سلمه آمد و از او خواست که حضرت را به خانه خود ببرد تا از او پرستاری کند و دیگر زنان پیامبر را هم برای این کار راضی کرد. چون به خانه عایشه رفت چند روز در آن حالت بیماری ماند تا اینکه بیماریش شدید شد. بلال هنگام نماز صبح آمد و دید که رسول خدا در اوج بیماری است. چون بلال ندای نماز داد حضرت مطّلع شد و فرمود: کسی نماز را با مردم بخواند. عایشه گفت: به ابوبکر بگویید با مردم نماز بخواند و حفصه گفت: به عمر بگویید که با مردم نماز بخواند. چون رسول خدا سخن آنها را شنید و غرض فاسد و فتنه انگیزی آنها را به سود پدرانشان دانست در حالی که هنوز رسول خدا زنده است، فرمود: «دست از این سخنان بردارید که شما به زنانی میمانید که میخواستند یوسف را گمراه کنند». چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه بیرون روند و نمیدانست که آن دو از این امر تخلف کردهاند. پس چون از سخنان عایشه و حفصه دریافت که ایشان از دستور سرپیچی کردهاند برای دفع فتنه و از بین بردن شبهه اقدام کرد. پس در حالی که از ضعف و بیماری نمیتوانست بر روی زمین بایستد برخاست و دست بر دوش امیرالمؤمنین علیه السلام و فضل بن عباس گذاشت و از شدت ضعف و ناتوانی پاهایش بر زمین کشیده میشد تا به مسجد وارد شد و دید که ابوبکر سبقت گرفته و در محراب به جای آن حضرت ایستاده است. پس به دست مبارک خود اشاره کرد که عقب بایستد. ابوبکر خود را عقب کشید و خود وارد محراب شد و تکبیر گفت و نمازی را که ابوبکر آغاز کرده بود دوباره شروع کرد و به کار ابوبکر توجّهی نکرد و

چون سلام نماز گفت: به خانه برگشت و ابوبکر و عمر و گروهی از مسلمانان را طلبید و فرمود: مگر من نگفتم که شما با لشکر أسامه بیرون بروید؟ گفتند: بله ای رسول الله. فرمود: پس چرا امر مرا اطاعت نکردید؟ ابوبکر گفت: من رفتم و سپس برگشتم تا آنکه عهد خود را با تو تازه کنم. عمر گفت: من نرفتم چون نمیخواستم خبر وفات شما را از دیگران بشنوم. پیامبر فرمود: «به لشکر اسامه ملحق شوید. به لشکر اسامه ملحق شوید» سه مرتبه این جمله را تکرار کرد. سپس از شدت خستگی و حزن و اندوهی که به ایشان رسیده بود بیهوش شد. مدتی همین گونه بیهوش ماند و مسلمانان گریستند و صدای گریه و فغان از زنان و فرزندان آن حضرت و زنان و مردان مسلمان حاضر برخاست. چون رسول الله به هوش آمد به آنها نگاهی کرد و فرمود: «برای من دوات و استخوان کتفی بیاورید تا نامه ای را برایتان بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید.» سپس بیهوش شد. یکی از صحابه برخاست که دوات و استخوان کتفی را بیاورد. عمر گفت: «برگرد که او هذیان می گوید.» آن مرد برگشت و گروهی از حاضران در مجلس از اینکه در آوردن دوات و استخوان کتف کوتاهی کرده بودند پشیمان شدند و یکدیگر را سرزنش نمودند و گفتند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. ما از مخالفت کردن با رسول خدا بیمناک بودیم. چون پیامبر به هوش آمد برخی از حاضرین گفتند: ای رسول الله آیا آنچه خواستی حاضر کنیم؟ فرمود: نه. بعد از این سخنان که از شما شنیدم دیگر نیازی به آن نیست و لیکن به شما سفارش می کنم که با اهل بیتم خوب رفتار کنید.» سپس پیامبر رو از آن گروه برگرداند و آنها برخاستند. اما عباس و فضل بن عباس و علی بن ابی طالب علیه السلام باقی ماندند. عباس عرض کرد: ای پیغمبر! اگر خلافت بعد از شما به ما میرسد و می دانید که ما پیروز خواهیم شد به ما بشارت دهید و اگر میدانید ما بر آن غلبه خواهیم کرد به ما وصیت کنید. رسول خدا فرمود: شما بعد از من ضعیفنگهداشته هستید و سخن دیگری نفرمود. این چند نفر هم با کمال ناامیدی و در حالی که گریان بودند از خدمت رسول خدا رفتند. سپس پیامبر فرمود: برادرم و عمویم عباس را به نزد من بخوانید. پس کسی را نزد آنها فرستادند که آن دو را فرا بخواند. همین که سر جایشان نشستند حضرت رو به عباس کرد و فرمود: ای عموی پیامبر! وصیت

مرا قبول می کنی و وعده های مرا به عمل می آوری و دین مرا می پردازی؟ عباس گفت: ای رسول الله! عموی تو پیرمردی عیال وار است و تو در بخشش بر باد پیشی گرفته ای و وعده ها و بخشش های تو فراوان است و نمی توانم آن را بپردازم. پس به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام رو کرد و فرمود: ای برادرم! به وصیت من عمل میکنی و به وعده های من و فا مینمایی و دین مرا می پردازی و امور اهل بیت مرا عهده دار میشوی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بله ای رسول خدا. پیامبر به او فرمود: به نزدیک من بیا. چون نزدیک رفت رسول خدا او را به خود چسبانید سپس انگشتر خود را از دستش بیرون آورد و به او فرمود: این را بگیر و در انگشتت کن؛ آن گاه شمشیر و زره خود را طلب کرد و آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد. آن دستاری را که در وقت پوشیدن سلاح بر شکم خود می بست خواست. آن را برایش آوردند و پیامبر آن دستار را به علی علیه السلام داد و به ایشان فرمود: برخیز و با نام و یاد خدا به سوی منزل خود برو. چون روز دیگر شد مردم از ملاقات با حضرت ممنوع شدند و بیماری ایشان بسیار شدید شد و امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته در خدمت حضرت بود و جز در مواقع اضطراری برای انجام کار ضروری از ایشان جدا نمی شد. چون رسول خدا به هوش آمد و علی علیه السلام را در کنارش ندید فرمود: «برادرم، دوستم را به نزد من بخوانید» و ضعف او را فرا گرفت و سکوت کرد. عایشه گفت: ابوبکر را فرا بخوانید. پس ابوبکر آمد و بالای سر آن حضرت نشست و چون حضرت چشم خود را باز کرد و نگاهش به او افتاد رویش را از ابوبکر برگرداند. ابوبکر برخاست و گفت: اگر به من نیازی داشت به من میگفت. باز پیامبر سخن پیشین خود را تکرار کرد. حفصه گفت: عمر را بخوانید.

چون عمر حاضر شد و حضرت او را دید از او هم رو گرداند و عمر هم رفت. دوباره پیامبر فرمود: برادرم و دوستم را به نزد من بخوانید. ام سلمه گفت: علی را صدا بزنید. منظور پیامبر کسی غیر علی نیست. چون علی علیه السلام حاضر شد پیامبر به سوی او اشاره کرد که نزدیک من بیا. پس علی خود را به پیامبر نزدیک کرد. و پیامبر زمانی طولانی با او راز گفت. سپس علی برخاست و در گوشه ای نشست و رسول الله به خواب رفت. علی علیه السلام بیرون آمد و مردم به او گفتند: ای ابوالحسن! آن چه رازی بود که

پیامبر به تو می گفت؟ علی فرمود: هزار باب از علم به من یاد داد که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده شد. و مرا به آنچه در آینده باید انجام دهم سفارش نمود. چون بیماری رسول خدا شدید شد و رحلت او به عالم بقا نزدیک گردید به امیرالمؤمنین که نزد ایشان حاضر بود فرمود: «ای علی! سر مرا در دامان خود بگذار که امر خداوند عالمیان رسیده است و چون جان من بیرون آید آن را به دست خود بگیر و بر روی خود بکش. سپس روی مرا به سوی قبله بگردان و به امر تدفین من بپرداز. اول تو بر من نماز بخوان و تا مرا به قبرم می سپاری از من جدا مشو و در همه این امور از خداوند متعال یاری بخواه.» چون امیرالمؤمنین سر مبارک آن حضرت را در دامن خود گذاشت حضرت از هوش رفت. پس فاطمه سلام الله علیها به چهره آن حضرت می نگریست و گریه می کرد و می گفت:

- سفید رویی که به برکت روی او ابرها طلب باران می کنند و فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.

چون رسول خدا چشمانش را گشود به صدای ضعیفی فرمود: ای دخترم! این سخن عموی تو ابوطالب است. این را نگو و به جای آن بگو: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»(1) {و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی[آمده و] گذشتند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود بر می گردید.} چون فاطمه بسیار گریست پیامبر به او اشاره کرد که نزدیک او بیاید. چون به پیامبر نزدیک شد پیامبر رازی را در گوش او گفت و او شاد شد. چون روح مقدّس پیامبر از بدنش جدا شد دست امیرالمؤمنین زیر چانه پیامبر بود تا اینکه پیامبر جان داد. پس علی دست خود را به طرف صورتش برد و بر روی خود کشید و چشمان مبارک پیامبر را بست و ملحفه اش را بر قامت با کرامتش کشید و به کار تدفین ایشان پرداخت. در روایت آمده است که از فاطمه سلام الله علیها پرسیده شد: آن چه رازی بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در گوش تو گفت و تو را شاد کرد و ناراحتی تو به خاطر وفات ایشان تسکین یافت؟

1- . آل عمران / 144

فاطمه سلام الله علیها فرمود: پدرم به من خبر داد که اولین کسی که از اهل بیت به او ملحق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیات من بعد از او طولی نخواهد کشید و خیلی زود به او ملحق می شوم و به این سبب شدت اندوه و حزن من تسکین یافت و شاد شدم.(1)

توضیح: جزریّ گفت: عبارت قد دنا منّی خفوق من بین أظهركم: یعنی حركت نزدیک بودن زمان فوت؛ میخواست مردم را از وفات خویش آگاه كند . جوهری گفت: التضجيع فی الأمر: در كاری كوتاهی كردن. أوعزت إليه فی كذا: پیش رفتم - اشاره كردم -. و گفت: انسری عنه الهمّ: ناراحتی و غصه از او برطرف شد «سری عنه» نیز همین معنا را دارد.

مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس و سدی نقل كردهاند: آن گاه كه خداوند متعال این آیه را نازل كرد: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ»(2)

{قطعاً تو خواهی مرد و آنان [نیز] خواهند مرد.} رسول خدا فرمود: «ای كاش می دانستم زمان آن كی خواهد بود.» پس سوره نصر نازل شد. بعد از نزول این آیه بین قرائت سوره و تكبیر در نماز سكوت می كرد و می فرمود: «سبحان الله و بحمده أستغفر الله و أتوب اليه» دلیل آن را پرسیدند؛ فرمود: «به راستی كه جانم، خبر مرگ آن به من داده شده است.» سپس بسیار گریست. به آن حضرت عرض كردند: ای رسول خدا به خاطر مرگتان گریه می كنید؟ خداوند گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده است. پیامبر فرمود: هول و هراس بعد از مرگ چه؟ فشار قبر چه؟ تاریكی گور چه؟ قیامت و ترس از آن چه؟ و تنها یک سال بعد از نزول این سوره زندگی كرد.

الاسباب و النزول از واحدی از ابن عباس روایت كرد كه چون رسول خدا از غزوه حنین رو آورد و خداوند سوره فتح را نازل كرد پیامبر فرمود: ای علی بن ابی طالب و ای فاطمه «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»(3)

تا آخر سوره {چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد.} سدی و ابن عباس نقل كردند كه سپس این آیه نازل شد: «لَقَدْ

1- . ارشاد المفید: 98 - 94، اعلام الوری: 84 - 82

2- . زمر / 30
3- . نصر / 1

جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ»(1) {قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد.} و پیامبر شش ماه پس از نزول این آیه زندگی کرد. و چون به قصد حجه الوداع خارج شد در راه این آیه بر ایشان نازل شد: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفْتِيكُمْ فِی الْكَلاَلَهِ»(2) {از تو [درباره کلاله] فتوا می طلبند. بگو: «خدا درباره کلاله فتوا می دهد».} و آیه الصیف (آیه تابستان) نام گرفت. سپس در حالی که در عرفه ایستاده بود این آیه برایشان نازل گردید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»(3) {امروز دین شما را بر شما تمام گردانیدم.} و بعد از آن هشتاد و یک روز زنده بود و آیات ربا بر ایشان نازل شد. بعد از آن، این آیه فرستاده شد که آخرین آیهای بود که از آسمان بر پیامبر نازل گردید: «وَاتَّقُواْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ»(4)

{و بترسید از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید.} و بیست و یک روز بعد از نزول این آیه پیامبر زندگی کرد. ابن جریح گفت: نه شب و ابن جبیر و مقاتل گفته اند: هفت شب پس از این آیه زندگی کرد. و خداوند متعال برای دلداری دادن به پیامبر این آیه را نازل کرد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ»(5)

{و محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی[آمده] و گذشتند نیست.} و نیز فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ»(6)

{و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [دردنیا] قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی آنان جاویدان اند؟} چون پیامبر به بیماری آخر خود مبتلا شد و آن روز، روز شنبه یا یکشنبه از ماه صفر بود. پیامبر به سوی بقیع رفت سپس فرمود: السلام علیکم یا اهل القبور؛ آنچه در آن قرار گرفتهاید در مقایسه با حالتی که مردم در آن هستند گوارای وجودتان باد.. فتنه هایی به مردم رو کرده است که مانند پاره های شب تار است که یکی پس از دیگری می آید. به راستی که جبرئیل هر سال یک بار قرآن بر من عرضه میداشت و امسال دو بار بر من نازل کرده است و سبب آن را چیزی جز

1- . توبه / 128
2- . نساء / 176
3- . مائده / 3

4- . بقره / 281
5- . آل عمران / 144
6- . انبیاء / 34

نزدیک شدن زمان مرگم نمیدانم.» سپس روز چهارشنبه در حالی که عمامه ای بر سر بسته و با دست راست بر علی بن ابی طالب و با دست چپ بر فضل بن عباس تکیه کرده بود وارد مسجد شد و بر منبر رفت. و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «اما بعد، ای مردم! وقت آن رسیده است که از میان شما بروم. هر کس به او وعده ای دادم نزد من بیاید تا به وعدهام با او وفا کنم و هر کس قرضی بر من دارد مرا خبردار کند.» مردی برخاست و گفت: ای رسول الله! تو به من وعده ای دادی. من ازدواج کردم و تو به من وعده دادی که سه اوقیه به من بدهی. فرمود: ای فضل به او ببخش. سپس از منبر فرود آمد. چون روز جمعه شد پیامبر از منبر بالا رفت و خطبه خواند. و سپس فرمود: من چه پیامبری برای شما بودم؟ مگر در میان شما جهاد نکردم؟[1] تا آخر آنچه در باب وفات ایشان گفتیم بیان کرد.

21. مناقب ابن شهر آشوب: ابن بطّه، طبری، مسلم و بخاری این حدیث را که لفظ آن از بخاری است نقل کرده اند: او از ابن عباس شنید که می گفت: روز پنج شنبه بود و چه روز پنج شنبهای! سپس آن قدر گریست که آب دیده اش سنگ ریزه مسجد را تر کرد و گفت: روز پنج شنبه روزی که درد رسول الله بسیار شدید شد پیامبر فرمود: «دوات و استخون کتفی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.» پس حاضرین با یکدیگر بحث و جدل کردند و در حضور پیامبر نزاع شایسته نبود. برخی گفتند: رسول خدا هذیان گفت. و در روایت مسلم و طبرسی آمده است: برخی گفتند: رسول خدا هذیان می گوید.

یونس دیلمیّ نقل کرد که: پیامبر وصیت کرد و یکی از حاضرین گفت: سرور همه مردم (رسول خدا) پیوسته هذیان میگوید.

بخاری و مسلم در حدیثی نقل کرده اند که عمر در آن مجلس گفت: درد و بیماری بر پیامبر غلبه کرده است. قرآن پیش شماست و همین قرآن که کتاب خداست ما را بس است. کسانی که در آن خانه بودند در این مورد اختلاف پیدا کردند و برخی گفتند: کاغذ و قلم بیاورید تا رسول الله برای شما نامه ای بنویسد که بعد از او هرگز

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 202 و 201

گمراه نشوید. و برخی میگفتند: حرف، حرف عمر است. چون درشت گویی و اختلاف بالا گرفت پیامبر را چنان اندوهگین ساختند که فرمود: از پیش من برخیزید. ابن عباس می گفت: چه مصیبتی! و مصیبت بزرگ تر اینکه مانع از نوشتن آن نامه شدند. آن هم به واسطه اختلاف با یکدیگر و درشت گویی.

در مسند ابی یعلی و فضائل احمد از أم سلمه در روایتی نقل شده است که أم سلمه سوگند خورد که علی علیه السلام آخرین کسی بود که رسول الله او را بر بالین خود فرا خواند. رسول خدا او را در صبح روز وفاتش در پی کاری فرستاده بود. پیامبر سه بار این جمله را تکرار کرد: علی آمد؟ راوی گفت: قبل از طلوع خورشید علی علیه السلام به نزد پیامبر آمد و چون دانستیم که پیامبر با او کاری دارد از خانه خارج شدیم. علی علیه السلام بر روی پیامبر خم شد و او آخرین کسی بود که پیامبر او را بر بالین خود فرا خواند و پیوسته با او راز می گفت.

طبری در کتاب الولایه، دارقطنی در الصحیح و سمعانی در الفضائل و گروهی از علمای شیعه از عبدالله بن حارث این حدیث را که لفظ آن از کتاب الصحیح است نقل کرده اند که عائشه گفت: چون وقت وفات پیامبر فرا رسید رسول الله

فرمود: دوستم را به نزد من بخوانید. پس ابوبکر را صدا زدم. پیامبر نگاهی به ابوبکر انداخت سرش را پوشاند و دوباره فرمود: دوستم را به نزد من بخوانید. عمر را صدا زدند و چون نگاهش به عمر افتاد فرمود: دوستم را به نزد من فرا بخوانید. پس من گفتم: وای بر شما. علی بن ابی طالب علیه السلام را صدا بزنید. به خدا قسم منظور پیامبر کسی غیر او نیست. چون علی علیه السلام را دید جامه ای که بر رویش بود به روی او کشید و او را وارد آن کرد و پیوسته در کنار پیامبر بود تا اینکه پیامبر جان دادند در حالی که دست پیامبر بر بدن امیرالمؤمنین بود.(1)

22. مجالس مفید: عبدالله بن عباس گفت: چون وقت وفات پیامبر فرا رسید در خانه، گروهی بودند که در میان آنها عمر بن خطاب نیز بود. رسول خدا فرمود: بیایید برای شما نامه ای بنویسم تا بعد از من هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: کاغذ و

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 203 و 202

قلم نیاورید. درد بر او غالب شده است و نزد شما قرآن هست و کتاب خدا برای ما کافی است. پس اهل آن خانه با هم اختلاف پیدا کردند و به مخالفت با یکدیگر پرداختند. بعضی گفتند: کاغذ و قلم بیاورید تا رسول الله برای شما بنویسد و برخی گفتند: حرف، حرف عمر است. و چون صداها بلند و اختلاف بسیار شد رسول خدا فرمود: از پیش من برخیزید. ابن عباس می گفت: چه مصیبتی! و مصیبت بزرگ تر اینکه مانع شدند که رسول خدا آن نامه را بنویسد. علّت آن هم اختلاف با یکدیگر و سروصدایشان بود.(1)

توضیح: این خبر که رسول خدا دوات و استخوان کتف را برای نوشتن طلب کرد و عمر مانع از آوردن کاغذ و قلم شد با الفاظ مختلف به طور مکرّر تکرار شده است و بخاریّ و مسلم و دیگر محدثان در صحاح خود این خبر را روایت کرده اند و بخاری در کتاب «صحیح» خود بارها در صفحات مختلف و به ویژه صفحه دوم مقدمه به این خبر اشاره کرده است. همین خبر برای اثبات کفر و لجاجت او و جاهل و گمراه بودن کسانی که او را به عنوان خلیفه برگزیدند کافی است. سخن بیشتر در این باره در فصل معایب آن سه نفر إن شاءالله خواهد آمد.

23. مجالس مفید: عبدالله بن عباس گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام، عباس بن عبدالمطّلب و فضل بن عباس در بیماری که پیامبر به آن از دنیا رفت بر پیامبر وارد شدند و گفتند: یا رسول الله مردان و زنان انصار در مسجد حاضر شدهاند و همه بر تو میگریند. حضرت فرمود: چرا میگریند؟ گفتند: میترسند که شما با این بیماری از دنیا بروید. پس فرمود: دست مرا بگیرید و با ملحفهای و عمامهای بیرون آمد و بر منبر نشست و حمد و ثنای حق تعالی گفت و فرمود: ای مردم چرا مرگ پیغمبر خود را انکار می کنید؟ آیا من مکرر خبر مرگ خود را به شما ندادم و خبر مرگ شما را به شما اعلام نکردم. اگر قرار بود کسی پیش از من در دنیا جاودانه زندگی کند سپس به سوی حق تعالی مبعوث شود به یقین این من بودم که همیشه در میان شما جاودانه می ماندم. بدانید که من به سوی پروردگار خود می روم و در میان

1- . مجالس المفید: 23 و 22

شما چیزی می گذارم که تا زمانی که به آن تمسک جویید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خداست که در میان شماست و هر صبح و شام آن را تلاوت می کنید. پس بر سر امور دنیا با یکدیگر رقابت نکنید و بر یکدیگر حسد مبرید و با هم دشمنی مکنید و چنان که خدا شما را امر کرده است با یکدیگر برادر باشید. و به یقین که اهل بیت و عترت خود را در میان شما می گذارم و شما را به رعایت حقوق آنها و حقوق انصار سفارش می کنم. شما آزمون و بلاهای آنها را از سوی خدا دانستید. مگر نه این بود که آنها خانه های خود را برای شما وسعت دادند و نیمی از میوه هایشان را به شما بخشیدند و شما را بر خود ترجیح دادند هرچند که خود محتاج بودند. پس هر کس از شما والی امری در میان مسلمانان شود باید از نیکوکار انصار دلجویی کند و از بدکار ایشان درگذرد.» و این آخرین مجلس پیامبر بود و بعد از آن به دیدار حق تعالی شتافت.(1)

24. مجالس مفید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون هنگام وفات رسول خدا شد جبرئیل به خدمت آن حضرت آمد و فرمود: یا رسول الله! آیا میخواهی که به دنیا برگردی؟ حضرت فرمود: نمی خواهم. من رسالت الهی را ادا کردم. باز جبرئیل گفت: آیا نمیخواهی به دنیا برگردی؟ فرمود: نه رفیق اعلی را میخواهم. سپس رسول خدا به مسلمانانی که در اطرافش بودند فرمود: ای مردم! پیغمبری بعد از من نیست و سنتی بعد از سنت من نیست. پس هر کس بعد از من دعوی پیغمبری کند یا بدعتی در دین من ایجاد کند دعوی و بدعت او در آتش است. و هر کس چنین ادعایی کند او را بکشید و هر کس از او پیروی کند جایگاهش در آتش است. ای مردم! قصاص را احیا کنید و حق را زنده بدارید و پراکنده مشوید و مسلمان باشید و از پیشوایان دین اطاعت کنید تا از عذاب دنیا و آخرت نجات یابید. سپس این آیه را تلاوت نمودند: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ»(2)

{خدا مقرّر کرده

ص: 629

1- . مجالس المفید: 29 و 28
2- . مجادله / 21

است که حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است. }(1)

25. مجالس مفید: ابو عبیدالله به امام باقر علیه السلام فرمود: شنیدم ابوسعید خدری میگفت: آخرین خطبه رسول الله خطبه ای بود که در بیماری آخر خود برای ما خواند. از خانه خود بیرون آمد در حالی که بر علی بن ابی طالب و میمونه غلام آزاد کرده خود تکیه کرده بود. پس بر منبر نشست و فرمود: ای مردم! به درستی که من در میان شما دو چیز با ارزش به امانت می گذارم و ساکت شد. پس مردی برخاست و گفت: ای رسول الله! این دو چیز با ارزش کدامند؟ پس حضرت خشمگین گردید و رنگ مبارکش سرخ شد و سپس آرام شد و فرمود: من این حرف را نزدم مگر اینکه می خواستم آن را تفسیر کنم اما از ضعف و بیماری نفسم تنگ شد. پس فرمود: یکی از آنها قرآن است که یک طرفش به دست خدا و طرف دیگرش به دست شماست؛ در باره آن چنان میکنید. آگاه باشید که آن قرآن است و ثقل اصغر، اهل بیت من هستند. پس فرمود: به خدا سوگند این سخن را به شما می گویم و می دانم که مردانی هستند هنوز در پشت اهل شرکند و به دنیا نیامده اند و بیش از بیشتر شما به آنها امید دارم. سپس فرمود: به خدا سوگند هر بنده ای که اهل بیت مرا دوست داشته باشد حق تعالی نوری در روز قیامت به او عطا می کند و در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود و هر بنده ای که با آنها دشمنی می کند حق تعالی در روز قیامت او را از رحمت خود محروم می سازد. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اباعبیدالله احادیثی را برای ما نقل میکند که شناخته شده است.(2)

توضیح: الربو: تنگی نفس که در وقت دویدن و حرکت سریع دست

به انسان می دهد.

26. کشف الغمّه: ابوثابت غلام ابوذر گفت: از أم سلمه رضی الله عنها شنیدم که گفت: در یکی از روزهایی که رسول خدا به بیماری آخر خود مبتلا شده بود و خانه اش از صحابه پر بود رو به صحابه کرد و فرمود: ای مردم! به زودی خداوند روح مرا

1- . مجالس المفيد: 33 و 32
2- . كشف الغمه: 43

خواهد گرفت و از میان شما خواهم رفت. این سخن را برای اتمام عذر و حجت با شما در میان نهادم. ولی بدانید که من پس از خود، کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را به جا می گذارم. سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی. این دو یاور یکدیگرند و از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. من از این دو (قرآن و علی) درباره برخوردی که با آنها شده است خواهم پرسید.(1)

27. کتاب الطرف سیّد علی بن طاووس: از امام موسی کاظم از پدرشان علیهما السلام چنین نقل شده است: هنگامی که زمان وفات رسول خدا نزدیک شد انصار را فرا خواند و فرمود: ای گروه انصار! زمان فراق من با شما نزدیک شده است و از جانب خدا دعوت شدم و دعوت حق را لبیک می گویم. شما خوب نزدیکانی برای من بودید و خوب مرا یاری کردید و در اموال به برادرانتان یاری رساندید و در امور مسلمانان گشایش ایجاد کردید و جان خود را در راه خدا بخشیدید و خداوند جزای کامل به شما عنایت می فرماید. تنها یک چیز مانده و آن تمام کننده کار شماست و هر عملی با آن کامل می شود. بین آن دو حتی به اندازه یک مو فرقی نیست، هر کس یکی از آن دو را گرفته و دیگری را رها کند به آن جفا و بی اعتنایی کرده است و خداوند هیچ کار مستحب و واجبی را از او نمی پذیرد. گروه انصار پرسیدند: ای رسول خدا چگونه آن را بشناسیم تا از آن دست برنداریم که گمراه و مرتد شویم؟ که حق نعمت های خدا و رسول خدا بر گردن ماست و پروردگار به وسیله شما ما را از هلاکت نجات داده است. شما رسالت الهی را ابلاغ کردید و نصیحت نمودید و وظیفه تان را ادا کردید و نسبت به ما مهربان و دلسوز بودید. رسول خدا به آنها فرمود: کتاب خدا و اهل بیتم. کتاب خدا همان قرآن است که در آن حجت و نور و برهان است. کتاب خدا همیشه جدید و تازه و شاهد و محکم و عادل است و حلال و حرام را به ما نشان می دهد. فردا (روز قیامت) بر میخیزد و با

1- . کشف الغمه: 43

گفتار خود با حجت و دلیل بر دشمن غلبه می کند و پاهای آنان (که به دستور آن عمل نکردند) بر پل صراط لرزیده (و به جهنّم سرنگون می شوند).

ای گروه انصار! مرا در مورد اهل بیتم یاری کنید. خداوند لطیف و آگاه به من خبر داده که آن دو (قرآن و عترتم) از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. آگاه باشید اسلام سقفی است که زیر آن ستونی است که پشتوانه آن است. این سقف تنها به واسطه آن ستون به پا داشته می شود. اگر یکی از شما آن سقف را بدون آن ستون بنا کند به زودی سقف بر سر او خراب شده و در آتش جهنم سقوط خواهد کرد. ای مردم! این ستون، ستون اسلام است و منظور از آن، چیزی است که پروردگار در قرآن فرموده: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»(1)

{سخنان پاکیزه به سوی شما بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد.} یعنی عمل صالح، اطاعت از ولیّ امر و تمسک به ریسمان او. ای مردم! آیا متوجّه سخن من شدید. شما را به خدا حق اهل بیت مرا ادا کنید. آنها چراغ های هدایت در تاریکی و معادن علم و چشمه های حکمت و محل نزول ملائکه هستند. یکی از آنان جانشین و امین و وارث است. او برای من همانند هارون برای موسی است. ای گروه انصار! آیا پیام خود را به شما ابلاغ نمودم؟ آگاه باشید پس خوب گوش فرا دهید و کسی که حاضر است. آگاه باشید درب فاطمه درب من است، خانهاش خانه من است. هر کس حرمت آن منزل را حفظ نکند حجاب خدا را دریده است.» عیسی گفت: امام موسی بن جعفر علیه السلام پس از بیان این حدیث، گریه سختی کرده و از سخن بازماندند. پس از آن فرمود: به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد. به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد. به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد. ای مادر! درود خدا بر او باد.

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: پدرم از جدّم روایت کرد که رسول خدا مهاجرین را جمع کرد و به آنان فرمود: ای مردم! من (از طرف باری تعالی) دعوت شده ام و به دعوت او اجابت می گویم. مشتاق دیدار پروردگار و دیدار برادرانم یعنی

1- . فاطر / 10

انبیاء هستم. به درستی که من به وصی خود سفارش کردهام و شما را همچون چارپایان رها نکردم و هیچ یک از امور شما را بدون سفارش نگذاشتم. در این هنگام عمر بن خطاب از جا برخاست و به پیامبر عرض کرد: ای رسول الله! آیا آنچنان که پیامبران پیشین وصیت کردند وصیت نمودی؟ پیامبر فرمود: بله. عمر باز جسارت کرد و گفت: آیا به دستور خدا وصیت کردی یا به امر و دستور خود؟ حضرت فرمود: ای عمر بنشین. من به دستور خدا وصیت کردم و دستور او اطاعت او می باشد. به امر خود وصیت کردم و امر من طاعت خداست؛ هر کس از من سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است و هر کس از وصی و جانشین من نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است و هر کس از جانشین من فرمان برد از من فرمان برده و هر کس از من فرمان برد از خدا فرمان برده است. ای عمر! تو و همراهت چه می خواهید؟ آن گاه رسول خدا به مردم رو کردند و در حالی که غضب در چهره شان پیدا بود فرمود: ای مردم! وصیت مرا بشنوید. هر کس به من ایمان آورده و نبوّت من را تصدیق کرده و اقرار داشته که من رسول خدایم، بداند که من او را به ولایت و رهبری علی بن ابی طالب و اطاعت از او و اقرار به امامت او سفارش می کنم. همانا ولایت او ولایت من و ولایت پروردگار است. من این رسالت را به شما ابلاغ کردم و شما حاضران به کسانی که غائب هستند برسانید. همانا علی بن ابی طالب پرچم شماست؛ هر کس از رسیدن به او کوتاهی کند گمراه شده و هر کس از او پیشی بگیرد برای رفتن به جهنم بر دیگران پیشی گرفته و هر کس از پرچم، منحرف شود و به سوی راست برود هلاک شده و هر کس به چپ برود فریب خورده است. توفیق من فقط به دست خداست. آیا شنیدید؟ همه گفتند: آری.

و امام موسی کاظم علیه السلام از پدرش نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا در وقت وفاتشان مرا صدا زد و به جز من از همه کسانی که آنجا بودند خواست که منزل را ترک کنند. احساس می کردم جبرئیل و ملائکه در خانه اند اما چیزی نمی دیدم. پس رسول خدا نامه وصیت مهر شده ای را از دست جبرئیل گرفت و به من داد و از من خواست که آن را باز کنم. پس این کار را کردم. و به من فرمود که آن را بخوانم. من نیز آن را خواندم. پیامبر فرمود: هم اینک جبرئیل نزد من

است. او این نوشته را از جانب پروردگارم آورده است. من محتوای این نوشته را با همه مواردی که حضرت بر انجام دادن آنها سفارش کرده بود مطابق دیدم بدون اینکه حتی حرفی از آن ساقط شده باشد.

امام موسی کاظم علیه السلام از جدش امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شبی از شب های بیماری پیامبر که به من تکیه کرده و از وصیتشان فارغ شده بودند و خانه هم به دستور پیامبر از همسرانش خالی شده بود و فقط من و فاطمه حضور داشتیم، رسول خدا به من فرمود: ای علی! از جای خود برخیز و روبروی من بنشین. من برخاستم و روبروی او نشستم. در این حال جبرئیل حضرت را در آغوش گرفت و تکیه گاه آن حضرت شد و میکائیل هم در سمت راست آن حضرت نشست. پیامبر فرمود: ای علی! دست هایت را در هم گره کن. من نیز چنین کردم.آن گاه فرمود: من پیش از این از تو پیمان گرفته بودم. اما اکنون می خواهم همان پیمان را در حضور دو شاهد که امین پروردگارند (جبرئیل و میکائیل) با تو تجدید کنم. ای علی! تو را به حقی که این دو فرشته بر تو دارند سوگند میدهم به وصایای من چنان که در آن است عمل کنی و در پذیرش آن با صبر و تقوی و هماهنگ با طریقت و برنامه من نه راه و روش فلانی و فلانی کوشا باشی و آنچه خداوند بهره تو ساخته با قدرت و قوت در حفظ و حراست آن بکوشی. سپس دست خود را روی دست من که همچنان در هم گره شده بود گذاشت و احساس کردم گویا چیزی درون مشت بستهام فرو کرد و آن گاه فرمود: ای علی! حکمت و دانش را در میان دستان تو گذاشتم و تو را از آنچه که در پیش داری و آنچه اتفاق خواهد افتاد آگاه کردم به طوری که هیچ چیزی از امر تو باقی نماند که در آن نباشد. تو نیز هنگام وفات وقتی که خواستی بر وصی پس از خود وصیت کنی چنان که من کردم بی هیچ نامه یا نوشته ای با همین شیوه رفتار کن.

28. کافی: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: از ابی عبد الله - پدرم - پرسیدم: آیا اینچنین نبود که پیامبر وصیت نامه اش را بر امیرالمؤمنین علیه السلام املا کرد و علی علیه السلام آن را نوشت و جبرئیل و ملائکه مقرّب، گواه بودند؟ امام صادق علیه السلام لحظه ای طولانی سکوت کرد و بعد از آن فرمود: چنین بود که

گفتی. ولیکن چون وقت وفات رسول خدا شد جبرئیل به همراه فرشتگان امین خداوند تبارک و تعالی نامه ای نوشته شده از سوی خداوند آورد. پس جبرئیل عرض کرد: ای محمد! دستور بده آنها را که نزد تواند جز وصی تو علی بن ابی طالب بیرون کنند تا او نامه خداوند را از ما بگیرد. و تو ما را گواه بگیری بر اینکه نامه را به او سپردی و او ضامن شود که به آنچه در این نامه است عمل کند. پس رسول خدا دستور داد که هر که در آن خانه بود بیرون کنند جز علی بن ابی طالب فاطمه که در میان در و پرده نشسته بود . جبرئیل عرض کرد: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: این نامه آن چیزی است که پیش از این - در شب معراج - با تو پیمان بستم و بر تو شرط نمودم و خودم برای آن بر تو گواه شده بودم و ملائکه خود را در این زمینه بر تو گواه گرفته بودم. و ای محمد! من برای گواه بودن کافی هستم. پیامبر چون این سخن را از جبرئیل شنید از خوف الهی بندهای بدن مبارکش لرزید و فرمود: ای جبرئیل! پروردگار من سلام است و سلام از اوست و سلام به سوی او باز می گردد. خدای عزّوجلّ راست گفته و احسان کرده است. نامه را بده. جبرئیل نامه را به او داد و دستور داد که به امیرالمؤمنین علیه السلام بدهد و به او گفت: آن را بخوان. حضرت علی علیه السلام آن را کلمه به کلمه قرائت کرد. سپس پیغمبر فرمود: ای علی! این پیمان پروردگار تبارک و تعالی و امانت و شرط و شروطی است که بر من گذاشته است. من آن را ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم و رسالت های خدا را به انجام رساندم. علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به فدایت! من به ابلاغ رسالت و خیرخواهی و تصدیق - صداقت - تو گواهی میدهم؛ گوش، چشم، گوشت و خون من نسبت به آن برای تو گواهی می دهد. پس جبرئیل گفت: من هم در این موضوع گواه شما هستم. آن گاه رسول خدا فرمود: ای علی! وصیت مرا گرفتی و از آن مطلع شدی و به خاطر خدا و من ضامن شدی که به هر آنچه در آن نامه نوشته شده است وفا کنی؟ علی علیه السلام فرمود: بله پدر ومادرم فدای تو باد. ضمانت آن بر من. و یاری و توفیق من در این امر بر خداست. رسول خدا فرمود: ای علی میخواهم بر تو گواه گیرم که چون در روز قیامت به نزد من آیی برای من گواهی دهند که حجّت را بر تو تمام کردم. علی علیه السلام فرمود: بله گواه

بگیر. رسول خدا فرمود: جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقرب درگاه حق حاضرند و میان من و تو گواهند. علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد. بله بر من گواه شوند و من نیز ایشان را گواه می گیرم. پس پیغمبر ایشان را گواه گرفت. از جمله آنچه پیغمبر بر علی به دستور جبرئیل و فرمان خدای عزّوجلّ شرط کرد این بود که به او گفت: ای علی! به آنچه در این وصیت است عمل می کنی از دوست داشتن کسانی که خدا و رسولش را دوست دارند و بیزاری و دشمنی نسبت به کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند و اینکه بر آنها شکیبا باشی و خشمت را نسبت به آنها بروز ندهی هر چند که حقت از میان برود و خمست غصب گردد و پرده احترامت دریده شود. علی علیه السلام فرمود: آری حاضرم ای رسول خدا !سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید که من از جبرئیل شنیدم که به پیغمبر می گفت: ای محمد! به علی بفهمان که پرده احترام او که همان احترام خدا و رسول خدا است دریده می شود و این که هتک حرمت او را خواهند کرد و ریش او را از خون تازه سرش رنگین خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون این سخن را از جبرئیل امین شنیدم مدهوش شدم و بر زمین افتادم و گفتم: بله قبول دارم و راضی شدم. اگر چه هتک حرمت من کنند و به سنت ها عمل نکنند و قرآن پاره شود و خانه کعبه ویران گردد و ریشم از خون تازه سرم رنگین شود. در همه احوال صبر خواهم کرد و همه را به حساب خدا می گذارم تا بر تو وارد شوم. پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و آنچه را که به امیرالمؤمنین اعلام کرده بود به آنها نیز فرمود و آنها نیز مانند علی علیه السلام جواب دادند. پس وصیت نامه را به مُهرهای طلای بهشت که آتش بر آن طلا نرسیده بود مهر کردند و نامه را به علی سپردند.

راوی از امام موسی کاظم علیه السلام پرسید: پدر و مادرم به قربانت. نمی فرمایی در آن نامه چه نوشته شده بود؟ فرمود: سنّت های خدا و سنّت های رسول خدا. راوی پرسید که: آیا در آن وصیت نامه، طغیان کردن و مخالفتشان با امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده بود؟ فرمود: آری به خدا یک به یک و حرف به حرف.

آیا سخن خدای عزّوجلّ را نشنیده ای که فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتَی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ»(1)

{آری! ماییم که مردگان را زنده می سازیم و آنچه را از پیش فرستاده اند با آثار[و اعمال] شان درج می کنیم.} به خدا که پیامبر به علی و فاطمه فرمود: مگر چنین نیست که آنچه را به شما وصیت کردم و دستور دادم فهمیدید و پذیرفتید؟ گفتند: بله ما بر آنچه ما را ناراحت کند و به خشم آورد صبر می کنیم.(2)

مؤلف: سید علی بن طاووس قدس الله روحه در کتاب الطرف این روایت را به طور خلاصه از کتاب الوصیه عیسی بن مستفاد نقل کرده است.(3)

29. در کتاب مذکور امام موسی کاظم علیه السلام از پدرشان نقل کرده اند که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: در ابتدای وصیت نامه رسول خدا چنین نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم. این همان چیزی است که رسول خدا به آن سفارش کرده است و به دستور خدا آن را به وصی خود علی بن ابی طالب سپرده است. در آخر وصیت نامه نوشته شده بود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر آنچه پیامبر سفارش کرده بود گواه بودند و نیز شاهد بودند بر اینکه وصی او آن وصیت نامه را گرفت و به عمل کردن به آنچه در آن وصیت نامه بود ضمانت داد. همان گونه که یوشع بن نون به موسی بن عمران و وصی عیسی بن مریم به عیسی و سایر اولیاء و جانشینان پیامبران پیش از پیامبر ضمانت دادند که محمد بهترین پیامبر و علی بهترین وصیّ است. پیامبر به علی سفارش نمود و علی به پذیرفتن آن اقرار کرد و وصیتی که پیامبران به آن سفارش نموده بودند را گرفت و پیامبر امر مسلمانان را به علی بن ابی طالب سپرد که این امر خدا و اطاعت از اوست و نیز پذیرفت که بعد از محمد پیامبری برای علی و دیگران نیست و گواه بودن خدا کافی است.(4)

1- . یس / 12
2- . اصول کافی ج 1: 282 و 281
3- . الطرف: 22 و 21
4- . الطرف: 22 و 21

30. کتاب خصائص الأئمه: امام موسی کاظم علیه السلام از پدرشان نقل کرده اند که فرمود: رسول خدا آن گاه که وصیت نامه را به علی سپرد فرمود: برای آن وصیت نامه فردای قیامت پاسخی را در پیشگاه خدا فراهم کن که من در روز رستاخیز در باره حلال و حرام کتاب خدا و محکم و متشابه آن و آنچه که به تو امر کردم و واجبات خدا چنان که نازل شد و احکام او از امر به معروف و نهی از منکر و اجتناب از گناهان و اقامه حدود و شروط الهی و همه دستورات و اقامه نماز به وقت آن و دادن زکات به اهلش و حج خانه خدا و جهاد در راه خدا احتجاج میکنم. ای علی! چه خواهی گفت؟ علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به فدایتان. به کرامتی که خدا بر تو دارد و حق جایگاه شما و نعمت خدا بر شما و رحمت او امیدوارم که پروردگارم مرا یاری کند و مرا پایدار و ثابت قدم نگه دارد. تا اینکه تو را در حالی ببینم که خود هیچ سستی و کوتاهی و یا زیاده روی نکردهام و چهره شما در مقابله با چهره من و چهره پدران و مادرانم گرفته نشود. بلکه تا زمانی که زندهام و تا وقتی که بر شما در قیامت وارد می شوم - پدر و مادرم فدایتان - پیوسته دنبالهرو وصیت و روش و طریقه شما باشم تا با آن بر شما وارد شوم و سپس فرزندانم یکی پس از دیگری وارد شوند بیآنکه در وصیت شما کوتاهی و یا زیادهروی کنند.

علی علیه السلام فرمود: سپس خود را بر سر و سینه پیامبر انداختم در حالی که میگفتم: پدر و مادرم به فدایتان بعد از شما، من و دختر و فرزندانت تنها میشویم. ای برادرم! بعد از شما غم و غصه ام فزونی می یابد و وحی خدا از خانه ام قطع می شود و بعد از شما جبرئیل و میکائیل را از دست می دهم. نه آنها را می بینم و نه صدایشان را می شنوم. سپس مدتی طولانی پیامبر بیهوش شد و سپس به هوش آمد.

امام کاظم علیه السلام فرمود: از پدرم پرسیدم: پس از به هوش آمدن رسول خدا چه اتفاقی افتاد؟ فرمود: زن ها داخل شدند و با صدای بلند گریستند. مهاجرین و انصار پشت در جمع شده و اظهار غم و اندوه می کردند. در همین حال ناگهان صدا زدند: علی کجاست؟ آمد تا بر ایشان وارد شد. علی علیه السلام فرمود: خودم را روی پیغمبر انداختم. پیامبر فرمود: ای برادرم! بفهم، خداوند به تو بفهماند و تو را بر راه حق قرار دهد و هدایت کند و توفیق دهد و یاری رسانده و گناهانت را ببخشد و

نامت را بلند گرداند. بدان ای برادرم! این مردم مرا رها خواهند کرد و به دنیای خودشان مشغول خواهند شد. مثل تو در بین این امت مثل کعبه است که خدا آن را نشانه قرار داده است و از مسافتهای طولانی و راه های بسیار دور نزد آن می آیند و او نمیآید. به یقین تو پرچم هدایت، نور دین و نور خدا هستی. ای برادرم! سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاد پیش از این به آنها هشدار داده ام و به یکایک آنها در مورد حقی که از تو بر آنها واجب است و در مورد وجوب اطاعت از تو سخن گفته ام. همه آنها پذیرفتند و کار را به تو سپردند، ولی می دانم که آنها خلاف گفته و وعده شان رفتار می کنند. پس چون از دنیا رفتم و آنچه را که به تو وصیت کردم انجام دادی و مرا در قبر گذاشتی در خانه ات بنشین و قرآن را بر اساس تألیف آن و واجبات و احکام را بر اساس تنزیل آن جمع آوری کن و در آنچه که به تو امر کردم پیش برو و به سرزنشگران گوش مسپار و تو را به بردباری در برابر آنچه که از این گروه به تو و فاطمه زهرا سلام الله علیها خواهد رسید سفارش می کنم تا بر من وارد شوید.(1)

31. با همان سند سابق امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: به پدرم گفتم: بعد از خروج ملائکه از نزد رسول خدا چه اتفاقی افتاد؟ فرمود: سپس پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زد و به کسانی که در خانه اش بودند فرمود: از نزد من بروید و به أم سلمه فرمود: پشت در باش تا کسی به این اتاق نزدیک نشود و او این کار را انجام داد. سپس فرمود: ای علی! به من نزدیک شو. علی چنین کرد و پیامبر دست فاطمه را گرفت و به مدت طولانی بر سینه اش نهاد و دست علی را با دست دیگرش گرفت. چون رسول خدا خواست سخن بگوید اشک بر او غالب شد و نتوانست. فاطمه به شدت گریست و علی و حسن و حسین نیز به خاطر گریه رسول خدا گریه کردند. فاطمه گفت: ای رسول خدا! از گریه شما قلبم جدا شد و جگرم سوخت ای سرور همه پیامبران از اولین و آخرین، ای امین پروردگار و فرستاده و محبوب و پیامبر او. بعد از تو برای فرزندانم چه کسی خواهد بود و برای ذلتی که

1- . الطرف: 27 و 25

پس از تو بر من وارد میشود؟ برای علی، برادرت و یاری کننده دین، چه کسی خواهد بود؟ برای وحی خدا و امر او چه کسی خواهد بود؟ سپس گریست و خود را بر سر و صورت پیامبر انداخت و او را بوسید. علی و حسن و حسین خود را بر پیامبر انداختند. پیامبر سر مبارکش را به طرف آنها بلند کرد و دست فاطمه را که در دست پیامبر بود در دست علی نهاد و به علی فرمود: ای ابوالحسن این امانت خدا و محمد رسول خدا نزد توست. به حق خدا و به حق من مواظب او باش. ای علی! به یقین این کار را انجام خواهی داد. به خدا قسم او سرور همه زنان بهشت از اولین و آخرین است . به خدا قسم او مریم کبری است. به خدا قسم تا به این حد که عمر کردم پیوسته از خدا برای فاطمه و شما دعا کردم و خداوند خواسته ام را اجابت گفت. به آنچه فاطمه میگوید عمل کن، زیرا چیزهایی که جبرئیل امر کرده بود به فاطمه امر نمودم. بدان ای علی که دخترم فاطمه از هرکس که راضی باشد من نیز از او راضیام و همچنین خدا و فرشتگانش نیز از او راضی هستند. یا علی وای بر کسی که به فاطمه ستم نموده و حق او را غصب کرده و وای بر کسی که هتک حرمت او نماید و وای بر کسی که در خانه اش را بسوزاند و وای بر کسی که همسرش را اذیت و آزار برساند. وای بر کسی که او را به زحمت انداخته و با او مبارزه کند. خدایا من از آنها بیزار و آنها از من بیزارند. سپس رسول خدا ایشان را صدا زد و فاطمه و علی و حسن و حسین را در آغوش گرفت و فرمود: خداوندا! من با آنها و کسانی که پیروان آنها هستند در صلحم و من ضامن این هستم که آنها وارد بهشت می شوند و با کسانی که با آنها دشمنی می کنند و به آنها ظلم می کنند و از آنها پیشی می گیرند یا از آنها و شیعه آنها عقب میافتند دشمن و در جنگ هستم. من ضامن این هستم که آنها وارد جهنم می شوند. به خدا قسم ای فاطمه! راضی نمیشوم تا تو راضی شوی. به خدا قسم راضی نمیشوم تا تو راضی شوی، نه، به خدا قسم راضی نمی شوم تا تو راضی شوی.

عیسی(راوی حدیث) گفت: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: بیشتر مردم معتقدند که پیامبر به ابوبکر امر نمود که نماز را برای مردم اقامه کند و سپس به عمر دستور داد این کار را انجام دهد. امام لحظات طولانی سکوت کرد سپس فرمود:

آنچنان که آنها می گویند نیست. ای عیسی! در مورد امور بسیار جستجو و تحقیق کن و جز به کشف حقیقت آن راضی نشو. گفتم: پدر و مادرم به فدایت. درباره آن چیزی که در دینم به من سود می رساند پرس و جو میکنم و از ترس اینکه گمراه شوم در آن امور میاندیشم و به حقیقت آن پی نمیبرم، اما وقتی کسی مانند شما را می یابم برایم حقیقت آن امر آشکار میشود. ایشان فرمود: چون بیماری پیامبر شدید شد علی را فرا خواند و سرش را در دامن او گذاشت و بیهوش شد و چون وقت نماز شد و مؤذن اذان گفت: عایشه بیرون رفت و گفت: ای عمر! برو و با مردم نماز را اقامه کن. عمر گفت: پدرت از من شایسته تر است. عایشه گفت: راست می گویی. اما او مردی با شفقت و مهربان است و می ترسم که مردم به او هجوم آوردند، تو نماز بگذار. عمر به عایشه گفت: او نماز بگذارد و اگر کسی به طرف او پرید یا حرکتی کرد من مواظب او هستم، پیامبر بی هوش شده و فکر نمی کنم که به هوش آید و آن مرد (یعنی علی علیه السلام) نیز به پیامبر مشغول است و نمی تواند از او جدا شود. قبل از اینکه پیامبر به هوش آید ابوبکر را برای خواندن نماز بفرست. چون اگر پیامبر به هوش آید می ترسم که علی را برای خواندن نماز بفرستد. امشب رازگویی پیامبر با علی را شنیدم و در آخر سخنش گفت: نماز را به پا دار، نماز را به پا دار. گفت: ابوبکر خارج شد تا با مردم نماز را اقامه کند و مردم این مسأله را نپذیرفتند. سپس گمان کردند که به دستور رسول خدا ایستاده و نماز را اقامه می کند و هنوز ابوبکر تکبیر را نگفته بود که پیامبر به هوش آمد و فرمود: عباس را صدا بزنید. او را صدا زدند. عباس و علی او را به مسجد بردند و نماز را با مردم نشسته خواند. سپس او را بر منبر نشاندند و بعد از آن دیگر بر منبر ننشست و همه اهل مدینه از مهاجرین و انصار جمع شده و دختران نیز از پرده بیرون آمده بودند و عدّه ای از مردم گریه می کردند و عدّه ای فریاد میزدند و برخی میگفتند: إنا لله و إنا الیه راجعون. پیامبر لحظهای سخن میگفت و لحظهای سکوت میکرد و در خطبهاش چنین فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار و کسانی که از جن و انس امروز در این ساعت و اینجا حاضرید! کسانی که در اینجا حاضر و شاهدند این مطلب را به غائبان برسانند. آگاه باشید که کتاب خدا را که در آن نور و هدایت و روشنگری است در میان شما به جا

گذاشتم. خداوند در آن از بیان چیزی کوتاهی نکرد و آن حجت خدا بر شماست. در میان شما نشانه بزرگ تر، نشانه و پرچم دین و نور هدایت، وصی خودم علی بن ابی طالب را به جا گذاشتم. آگاه باشید که او ریسمان خداست. همگی به او متمسک شوید و از او پراکنده نشوید و از نعمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید. یعنی آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید و او دل هایتان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید. ای مردم این علی بن ابی طالب، امروز و پس از این گنجینه خداوند است. هر کس از این به بعد او را دوست بدارد و او را به عنوان دوست خود برگزیند به پیمانی که با خدا بسته است وفا کرده و بر واجبات و وظایفش عمل نموده و هرکس امروز و پس از این با او دشمنی کند روز قیامت کور و کر محشور می شود و هیچ حجتی برای او نزد خدا نیست. ای مردم ! فردا نزد من نیایید در حالی که به بیتابانه سوی

دنیا مشتاقید و اهل بیتم آشفته، غبارآلوده، شکست خورده و مظلوم باشند. خون آنها در مقابل شما ریخته و شما بیعت های گمراهی بسته و از روی نادانی شورا تشکیل داده باشید. آگاه باشید که برای این کار یاران و نشانه هایی است که خداوند در قرآن کریم آنها را نام برده است و آنچه را که برای آن به سوی شما فرستاده شدم را به آگاهی شما رساندم؛ اما میبینم که شما قومی نادان هستید. بعد از من کافر و مرتد نشوید و تأویلگر کتاب خدا از روی عدم معرفت نباشید و با خواهش های نفسانی خود بدعت گذاری نکنید، زیرا هر سنّت و بدعت و سخنی که مخالف قرآن باشد رد و باطل است. قرآن، امام هدایت است و آن پیشوا و رهبری دارد که شما را به سوی آن رهنمون می سازد و با حکمت و موعظه نیکو شما را به آن دعوت می کند. متولّی آن ولی امر بعد از من است. او وارث علم و حکمت و ظاهر و باطن من او وارث ارث پیامبران پیش از من است و من ارث برنده و ارث گذارم. هرگز نباید نفس شما به شما دروغ بگوید. ای مردم ! شما را به خدا شما را به خدا، حق اهل بیتم را ادا کنید. آنها ارکان دین و چراغ های تاریکی و معدن علم هستند. علی برادرم و وارث و وزیر و امین و قائم به امر من و وفا کننده به عهد من بر اساس سنت من است. اولین کسی که به من ایمان آورد و آخرین کسی که در وقت مرگم او را بر بالین خود می خوانم و وسطترین کسی است که در روز قیامت به

دیدار من می شتابد. کسانی که در اینجا حضور دارند به کسانی که نیستند پیام مرا برسانند. آگاه باشید کسی که پیشوایی امت را به گونهای کور - بدون معرفت - بپذیرد و در میان امت فردی داناتر از او باشد به راستی که کفر پیشه ساخته است. به هر کس وعدهای دارم من آمادهام تا به جا آورم و به هر کس طلبی از من دارد به علی بن ابی طالب علیه السلام مراجعه کند که او ضامن همه وعده های من است تا هیچ دینی از سوی هیچ کس بر گردن من نماند.

32. با همان سند امام موسی کاظم علیه السلام و ایشان از پدرشان نقل کردند که فرمود: پیامبر در وصیت خود به علی در میان مردم چنین فرمود: به خدا قسم ای علی! بیشتر این مردم کافر می شوند و گردن یکدیگر را می زنند، فقط کافی است من از میان شما بروم تا این اتفاق بیفتد.

پیامبر در آغاز وصیت خود چنین فرمود: ای علی! هر کس از زنان و صحابه من که با تو مخالفت کند از من نافرمانی کرده و هر کس از من نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است. من از آنها بیزارم، تو هم از آنها بیزار باش. علی علیه السلام فرمود: بله این کار را می کنم. پس فرمود: خدایا گواه باش. ای علی! این گروه بعد از من دسیسه می کنند و ظلم و ستم می نمایند و شبانه بر آن تدبیری می اندیشند و هر کس شبانه تدبیر کند - با آنها دسیسه کند - من از او بیزارم و در مورد آنها این آیه نازل شده است: «بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِى تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ»(1)

{جمعی از آنان شبانه جز آنچه تو می گویی تدبیر می کنند و خدا آنچه را که شبانه در سر می پرورند می نگارد.}(2)

33. با همین سند امام موسی کاظم از پدرشان نقل کرد که فرمود: رسول خدا در وصیتشان به علی علیه السلام فرمود: ای علی! همانا فلان زن و فلان زن (عایشه و حفصه) بعد از من تو را به سختی انداخته و با تو دشمنی می کنند و فلان زن (عایشه) در لشکری آهنین بر تو خروج می کند و به جنگ تو می آید و دیگری به دنبال او می آید. جمعیتهای زیادی با او همراه میشوند و آن دو - زن - در این

1- . نساء / 81

2- . الطرف: 35 و 34

زمینه با هم هستند. ای علی! تو چه می کنی؟ علی عرض کرد: ای رسول الله! اگر آن دو آن کار را کردند کتاب خدا را بر آنها تلاوت می کنم و قرآن حجت میان من و آنهاست. اگر پذیرفتند که هیچ و اگر نپذیرتند آنها را از سنت پیامبر خدا و حق واجب خود بر آنها و اطاعت از خود آگاه می کنم. اگر پذیرفتند که هیچ و اگر نپذیرفتند خدا و تو را بر آنها گواه می گیرم و به دلیل گمراهی آنان با ایشان میجنگم. فرمود: و آن شتر را ذبح می کنی هرچند وارد آتش شود؟ عرض کرد: بله. پیامبر فرمود: خدایا گواه باش. سپس پیامبر فرمود: ای علی! اگر آنچه که قرآن علیه آنها شهادت داده را انجام دادند آن دو را از طرف من، طلاق همیشگی بده که آن دو مطلقه همیشگی هستند و پدران آن دو زن در آنچه آنها انجام دادهاند شریکند.

پیامبر در وصیت نامه اش فرمود: ای علی بر ظلم ظالمان صبر کن، زیرا کفر و ارتداد و نفاق با اولین آنها و سپس با دومین نفر از آنها میآید که بدتر و ستمگرتر از اولی است و سپس سومی خلافت را غصب می کند. سپس پیروانی، در اطراف تو جمع می شوند و تو به یاری آنها به پیکار با ناکثین و قاسطین و پیروی کنندگان گمراه بر میخیزی. و آنها را لعن کن که آنها همان احزاب و پیروانشان هستند.(1)

34. با همان سند پیشین امام موسی کاظم علیه السلام از پدرشان نقل کردند که فرمود: رسول خدا کمی پیش از وفاتش علی بن ابی طالب علیه السلام را فرا خوند. علی علیه السلام نیز به خدمت پیامبر رفت. پیامبر فرمود: ای برادرم! جبرئیل نامه ای از سوی خدا به من داده است و مرا امر نموده که تو را با آن به سوی مردم بفرستم. پس به سوی مردم برو و از سوی خدا فرامین الهی به آنها یاد بده و به تهذیب اخلاق آنها بپرداز. از سوی خدا و رسول خدا بگو: ای مردم! پیامبر به شما می فرماید: جبرئیل از سوی خدا نامه ای به من داده است و به من امر نموده که آن را با امین خود علی بن ابی طالب به سوی شما بفرستم. آگاه باشید هر کس نسب خود را به کسی غیر از پدرش برساند خدا از او بیزار است. هر کس غیر از ولی خود را تبعیت کند خدا از او بیزار است. هر کس بر امام خود پیشی بگیرد یا امامی که

1- . الطرف: 36

طاعتش واجب نیست را برگزیند و کسی را که به امام ستم کرده و از او منحرف شده است را تبعیت کند خداوند را در حکومتش مخالفت کرده و تا روز قیامت خدا از او بیزار است و هیچ یک از مستحبات و واجبات او را نمی پذیرد. سه بار تکرار کرد: آیا پیام خود را ابلاغ کردم؟ هر کس اجرت اجیر را نپردازد لعنت پیوسته خدا تا قیامت با او خواهد بود.(1)

35. سید بن طاووس رضی الله عنه گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا به من امر کرد که به میان مردم بروم و بانگ برآورم و اعلام کنم: آگاه باشید هرکس در حق اجیر خود ظلم کند و هرکس از غیر مولی و سرپرست خود تبعیت کند لعنت خدا بر او باد. آگاه باشید هرکس به پدر و مادرش نفرین نماید او ملعون است. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رفتم و آنچه پیامبر مرا به آن امر کرده بود در میان مردم اعلام کردم. عمر بن خطاب به من گفت: تفسیر این جملات چیست؟ گفتم: خدا و رسول خدا بهتر می دانند. عمر و گروهی از صحابه پیامبر بر پیامبر وارد شدند. عمر گفت: ای رسول خدا ! آیا جملاتی که علی اعلام کرد تفسیر و شرحی دارند؟ پیامبر فرمود: بله به او امر کردم که ندا دهد: «هرکس به اجیر خود ظلم کند ملعون است» خداوند در قرآن می فرماید: «لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى»(2)

{بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان.} بنابراین هر کس به ما ظلم کند ملعون است. به او امر کردم که ندا دهد: «هرکس از غیر مولی و سرپرست خود تبعیت کند ملعون است.» خداوند در قرآن می فرماید: «النَّبِىُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»(3) {پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک تر] است.} بنابراین هر کس من مولا و سرپرست او و هستم علی بن ابی طالب نیز مولا و سرپرست اوست. هر کس از غیر علی تبعیت کند لعنت خدا بر او باد. و به او امر کردم که ندا دهد: «هرکس پدر و مادرش را نفرین کند ملعون است.» من خدا و شما را شاهد می گیرم که من و علی پدر این امت هستیم. هرکس

1- . الطرف: 37 و 36
2- . شوری / 23
3- . احزاب / 6

به من یا علی ناسزا بگوید لعنت خدا بر او باد. چون بیرون رفتند عمر گفت: ای صحابه پیامبر! رسول خدا در مورد ولایت علی نه در غدیر خم و نه در جای دیگر به این اندازه تأکید نکرده بود. خبّاب بن أرتّ می گوید: این قضیه نوزده روز قبل از وفات پیامبر اتفاق افتاد.(1)

36. با همان سند پیشین امام موسی کاظم علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: شبی که صبح آن پیامبر از دنیا رحلت نمود علی، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و در خانه را به روی خود و آن جمع بست و فاطمه را صدا زد و فاطمه به او نزدیک شد و مدت طولانی از شب را با او خلوت کرد. وقتی این ملاقات طول کشید امیرالمؤمنین با دو فرزندش حسن و حسین بیرون آمدند و در آستانه در ایستادند. مردم نیز پشت در ایستاده بودند. زنان پیامبر به علی و فرزندان ایشان نگاه می کردند. عایشه به علی علیه السلام گفت: حتما موضوع مهمی است که رسول خدا تو را در این ساعت بیرون کرد و با دخترش خلوت کرده است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: من از آنچه در خلوت آنها می گذرد با خبرم. موضوع سخن، توضیح برخی از وقایعی است که تو و پدرت و دو یار پدرت به وجود خواهید آورد. پس عایشه روی درهم کشید و نتوانست حرفی بزند. علی علیه السلام فرمود: طولی نکشید که فاطمه مرا صدا زد. من نیز بر پیامبر وارد شدم و ایشان در حال جان دادن بودند. نتوانستم خودم را کنترل کنم و بر این حال پیامبر گریستم. پیامبر فرمود: ای علی! چه چیز تو را به گریه کردن واداشته؟ هم اکنون زمان گریه تو نیست. زمان جدایی بین من و تو فرا رسیده. ای برادرم! تو را به خدا می سپارم. خداوند برای من مقام قرب خود را برگزیده است. اما گریه و غم و غصه من برای تو و بر این دخترم است که پس از من ضایع میگردد و همه این قوم بر ستم به شما اجماع کردهاند. شما را به خدا می سپارم. ای علی! از سوی من برای شما هدیه ای است؛ من فاطمه دخترم را به اموری وصیت کردهام و مطالبی به او گفتهام که برایت بگوید. هر چه فاطمه گفت اجرا کن زیرا او بسیار راستگو و صادق است.

1- . الطرف: 38 و 37

سپس فاطمه را در آغوش گرفت و سرش را بوسید و فرمود: فاطمه جان پدرت فدایت باد. صدای گریه زهرا بلند شد. پیامبر صلّی الله علیه و آله فاطمه را به سینه خود چسباند و فرمود: خداوند انتقام شما را از آنان می گیرد و خداوند به غضب تو غضبناک میگردد. وای بر ظالمان، وای بر ظالمان و وای بر ظالمان. سپس رسول خدا گریست. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم گمان می کردم پاره ای از وجودم در گریه پیامبر از دست رفت. مانند ابر بهاری گریه می کرد، طوری که صورت و محاسنش از اشک خیس شد. پیامبر از فاطمه جدا نمی شد و سر او بر سینه من بود و من تکیه گاهش بودم. حسن و حسین پاهای آن حضرت را بوسه می زدند و با صدای بلند گریه می کردند. علی علیه السلام فرمود: اگر بگویم جبرئیل در خانه بود دروغ نگفته ام. زیرا صدای گریه و زاری می شنیدم که برایم آشنا نبود. میدانستم که آن صدا، صدای ملائکه است. هیچ شکی ندارم. مگر می شود جبرئیل در اینچنین شبی پیامبر را تنها بگذارد. آن شب فاطمه چنان گریه می کرد که گمان می کنم زمین و آسمان بر او گریه می کردند. سپس پیامبر فرمود: ای دخترم! بعد از من خدا با شما خواهد بود. و او بهترین پشتیبان است. سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت از گریه تو عرش خدا و ملائکه و آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست به گریه افتادند. ای فاطمه! سوگند به همان خدایی که مرا به حق برانگیخت بهشت بر مردم حرام است تا آنکه من وارد بهشت گردم و پس از من تو اولین کسی هستی که پوشیده، مزیّن با زیورآلات و مرفه بر بهشت قدم می نهی. ای فاطمه! گوارایت باد. سوگند به همان خدایی که مرا به حق برانگیخت تو سرور زنان بهشت هستی. سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت جهنم شعله ای می کشد که هیچ پیامبر و یا فرشته مقربی از هراس او در امان نیست و همگی بی هوش می شوند. یک منادی صدا می زند: ای جهنم! خداوند به تو می گوید: به عزتم سوگندت می دهم که آرام باشی تا فاطمه دختر محمد عبور کند و به سوی بهشت برود. هیچ دود و آتشی به او آسیب نمی رساند. سوگند به همان خدایی که مرا به حق برانگیخت حسن از طرف راست و حسین از طرف چپ، تو را همراهی می کنند و به بالاترین مکان بهشت در پیشگاه خداوند متعال در مقامی شریف در کنار علی بن ابی طالب جای میگیری و پرچم

حمد با علی بن ابی طالب است؛ و علی پوشیده میشود وقتی من پوشانده شوم[از لباسهای بهشتی] و به زیور آراسته میشود وقتی من آراسته شوم. سوگند به همان خدایی که مرا به حق برانگیخت از دشمنانت دادخواهی خواهم نمود و کسانی که حق تو را غصب کردند و رشته محبت تو را بریدند و بر من دروغ بستند همه در مقابل من پشیمان و خجل خواهند شد. آن گاه میگویم: ای امت من! ای امت من! جواب می رسد: امتت پس از شما دگرگون شدند و جهنمی گشتند.(1)

37. با همان سند سابق امام موسی کاظم علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: در وصیت نامه آمده بود حنوطی که از بهشت برای پیامبر آورده اند در اختیار من بگذارد. پس رسول الله اندکی پیش از وفاتش مرا صدا زد و فرمود: ای علی و ای فاطمه این حنوطی است که جبرئیل از بهشت برایم آورده است. او به شما سلام رسانده و گفته است: این حنوط را میان خود تقسیم کنید. بخشی از آن را برای من مصرف کنید و بقیه را برای خود نگه دارید. فاطمه سلام الله علیها گفت: ثلث آن برای شما باشد و بقیه را علی علیه السلام قسمت کند. از شنیدن این سخن رسول خدا به گریه افتاد و دخترش را در آغوش کشید و فرمود: او رستگار، عاقل، هدایت یافته و الهام شده است. علی! تو درباره باقی مانده حنوط تصمیم بگیر. علی گفت: نیمی از آنِ فاطمه باشد. اما ای رسول الله نیمه باقی مانده از آن کسی که شما بفرمایید. پیامبر فرمود: آن را برای خود نگه دار. پس علی آن را گرفت.(2)

38. با همان سند پیشین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: رسول خدا فرمود: ای علی! آیا ضمانت می کنی دینم را ادا کنی؟ علی علیه السلام عرض کرد: بله. پیامبر فرمود: خداوندا گواه باش. سپس فرمود: ای علی! فقط خودت مرا غسل بده و کسی غیر تو مرا غسل ندهد که نابینا می شود. علی علیه السلام فرمود: چرا؟ پیامبر فرمود: جبرئیل اینچنین از سوی خداوند متعال برای من خبر آورده است که هر کس عورت مرا ببیند نابینا شود. علی علیه السلام فرمود: من به

1- . الطرف: 41 - 38
2- . الطرف: 42 و 41

تنهایی چگونه به غسل شما بپردازم؟ پیامبر فرمود: جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، ملک الموت و اسماعیل که امور آسمان دنیا به او واگذار شده تو را یاری می رسانند. گفتم: چه کسی آب به دستم بدهد؟ فرمود: فضل بن عباس بدون اینکه به جزئی از اجزای بدن من نگاه کند. بر هر مرد و زنی نظر انداختن به عورت من حرام است و چون از غسل من فارغ شدی مرا بر تخته ای بگذار و از چاهم «چاه غرس» چهل دلو دهانه گشاد آب برایم بکش. - عیسی گفت: یا فرمود: چهل مشک. در آن تردید دارم. - فرمود: ای علی! سپس دستت را بر سینه ام قرار بده و با خود فاطمه، حسن و حسین را بر پیکر من حاضر کن بدون اینکه عورت مرا ببینند. پس از آن علم آنچه بوده و خواهد بود إن شاءالله درمییابی. ای علی پذیرفتی؟ علی عرض کرد: بله. پیامبر فرمود: خدایا گواه باش. پیامبر فرمود: ای علی! آن گاه که آن گروه بعد از من بر تو مسلّط می شوند و بر تو پیشی می گیرند و ستمگر آنها کسی را برای بیعت نزد تو می فرستد و سپس گریبانت را می گیرند و تو را همچون شتر رمندهای مذمتشده، خوار و ذلیل و غمگین و اندوهناک می کشانند و بعد از این حادثه، ذلّت بر این - فاطمه - فرود می آید چه خواهی کرد؟ گفت: چون فاطمه سلام الله علیها گفته های پیامبر را شنید فریاد زد و گریست. رسول الله از گریه او به گریه افتاد و فرمود: دخترم! گریه نکن و همنشینانت - فرشتگان - را با گریه ات میازار. جبرئیل، میکائیل و اسرافیل صاحب سرّ خدا با گریه ات به گریه افتادند. ای دخترم! گریه نکن که با گریه ات آسمانها و زمین گریستند. علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! تسلیم آن قوم می شوم و بر آن بلاهایی که بر من وارد می کنند صبر می کنم و بیآنکه با آنها بیعت کنم و تا زمانی که یاورانی نداشته باشم با آنها پیکار نمی کنم. رسول خدا فرمود: خدایا گواه باش. و فرمود: ای علی! با قرآن و عزائم و فرائض چه می کنی؟ علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! آن را جمع می کنم سپس آن را به آنها می دهم؛ اگر پذیرفتند که هیچ، اگر نپذیرفتند خدای عزّوجلّ و شما را گواه می گیرم. پیامبر فرمود: گواهی می دهم. گفت: از دیگر وصایای رسول خدا این بود که در همان خانه ای که در آن از دنیا رفت به خاک سپرده شود و در سه پارچه کفن شود: یکی از آن پارچه ها برد یمنی باشد و کسی غیر از علی وارد قبرش نشود. سپس

فرمود: ای علی! تو و دخترم فاطمه و حسن و حسین باشید و هفتاد و پنج تکبیر بخوانید و پس از اینکه برای تو در نماز، اجازه داده شد خود پنج تکبیر بگو و برگرد. علی علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به فدایتان چه کسی فردا اجازه نماز به من خواهد داد. پیامبر فرمود: جبرئیل علیه السلام به تو اجازه میدهد. و فرمود: سپس اهل بیتم گروه گروه بر من نماز میخوانند و پس ازآن زنان ایشان و سپس مردم.(1)

39. با همین سند نقل کرد که علی علیه السلام به رسول خدا عرض کرد: یا رسول الله! مرا امر نمودی که اگر از دنیا رفتی شما را در خانه ات به خاک بسپارم پیامبر فرمود: بله ای علی! خانه ام قبرم است. علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم به فدایتان جایی که در آن می خواهید به خاک سپرده شوید برای من تعیین کنید. پیامبر فرمود: تو به آن منطقه مسلط هستی و آن را میبینی. عایشه به پیامبر گفت: ای رسول خدا پس من کجا زندگی کنم؟ پیامبر فرمود: تو در یکی از خانه ها زندگی کن. اینجا فقط خانه من است و تو در آن خانه به اندازه دیگران حق داری. پس در خانه ات بنشین و مانند روزگار جاهلیت اول - قدیم - زینتهای خود را آشکار نساز، با ولی و سرپرست خود پیکار مکن در حالی که تو ظالم و مخالفت کننده ای، به یقین که تو این کار را می کنی. این سخن ایشان به گوش عمر رسید و به دخترش حفصه گفت: به عایشه امر کن که سر سخن را با پیامبر در مورد علی باز نکند و جر و بحث نکند چرا که او چه در زمان حیاتش و چه نزدیک وفاتش بسیار به او علاقه مند است. خانه تو متعلق به توست و کسی در آن با تو نزاعی نخواهد کرد. چون عدّه زن بعد از مرگ شوهرش تمام شود از هر کسی به خانه اش سزاوارتر است و به هر روشی که بخواهد عمل میکند.(2)

40. با همان سند سابق امام موسی کاظم علیه السلام از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: امیرالمؤمنین فرمود: ما نزد پیامبر بودیم و او در حال احتضار بود. و چهره مبارکش با ملافه نازکی پوشانده شده بود چندان که خدا خواست درنگ کند، درنگ کرد و ما همگی با چشمانی اشکبار نگران او بودیم و

1- . الطرف: 45 و 43 و 42
2- . الطرف: 46

استرجاع «إنا لله و إنا اليه راجعون» را بر زبان داشتیم. در این بین ناگهان پیامبر به سخن آمد و فرمود: چهره هایی رو سفید خواهند بود و چهره هایی رو سیاه و گروهی اهل سعادتند و گروهی اهل شقاوت. آل عبا که پنج تن هستند من برترین ایشانم و این مایه فخر و مباهات نیست، عترت من، اهل بیت من هستند که به لحاظ معرفت و عبودیت ذات حق بر همه پیشی گرفته اند. کسانی که از ایشان پیروی کنند و با آنها در دین من و دین پدرانم همراهی کنند اهل سعادتند. پروردگارا به وعده ات در مورد اهل بیتم تا قیامت وفا کردی. چهره هایی رو سیاه شدند و تشنه و عطشناک وارد آتش جهنم شدند. آنها کتاب خدا را پاره کردند و اهل بیت و عترت پیامبر را به عقب انداختند. حسابشان با خداست و هر کس مسؤول کار خویش است. سومین و چهارمین کسانی بودند که املاک را به تصرّف خود درآوردند. چهرهها سیاه شد، صاحبان اموال، احزاب نابود شدند، رهبران امّت به همراه یکدیگر جایگاهشان در آتش است. کتابی پوسیده، دروازهایِ متروک و حکم بی علم. دشمن علی و آل او در آتش و دوستدار علی و آل او در بهشت است. سپس حضرت سکوت کرد.(1)

روایت برگرفته از کتاب الطرف به پایان رسید. این روایت از کتاب الوصیه عیسی بن مستفاد و کتاب خصائص الائمه سیدرضی نقل شده است که بیشتر آن در کتاب الصراط المستقیم شیخ زین الدین بیاضی نیز روایت شده است. نام عیسی و کتابش در کتب رجال ذکر شده است و من به آن کتاب سندهای زیادی دارم. به خاطر توجه کلینی رحمه الله به این کتاب و تکیه سیّدَین بر آن، نباید به نسبت ضعف دادن برخی به این کتاب توجه کرد، با وجود اینکه الفاظ روایات و مضامین آن، خود دلیلی بر صحت آن است.

41. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: به پیامبر خبر وفاتش داده شد در حالی که سالم بود و دردی نداشت. فرمود: جبرئیل این خبر را به من داده است. پیامبر برای نماز جماعت ندا داد و به مهاجرین و انصار دستور داد که سلاح بپوشند. پس مردم جمع شدند و پیغمبر بر منبر رفت و خبر وفات خود را به آنها داد. سپس

1- . الطرف: 47

فرمود: «خدا را به یاد حاکم بعد از خود می اندازم از اینکه مبادا بر جماعت مسلمین رحم نکند. باید به بزرگشان احترام بگذارد و به ضعیفشان رحم کند و عالمشان را بزرگ شمرد و به آنها زیان نرساند تا خوارشان کند و نیازمندشان نسازد تا از دین بیرونشان کند و در خانه خود را به روی آنها نبندد - از حال آنها بی خبر نماند- تا افراد توانای آنها حق ناتوانان را بخورند و در لشکرکشی، بر آنها سختی روا ندارد - همه را در مرزها نگه ندارد - تا بدین سبب نسل امتم را قطع کند. سپس فرمود: شاهد باشید که من ابلاغ کردم و خیر خواهی نمودم. امام صادق علیه السلام فرمود: این آخرین سخنی بود که پیغمبر بالای منبرش فرمود.(1)

توضیح: در عبارت ألایرحم احتمال دارد ألا حرف تحضیض باشد و احتمال دارد «لا» زائده باشد. همان گونه که خداوند متعال فرمود: «أَلاَّ تَسْجُدَ»(2)

{از اینکه سجده کنی.} یعنی در اینجا به این معنی است که خدا را به یاد او می آورم در اینکه رحم کند. ممکن است لا زائده نباشد و به این معنی باشد که در رحم نداشتن خدا را به یاد او می اندازم. ممکن است با وجود بعید بودن، حرکت همزه «ان» مکسور باشد که یا إن شرطیه است یا این که «إلا» ادات استثنا است یعنی در همه احوال جز حال رحم، خدا را به یاد او می اندازم. چنان که در: «أسالک لما فعلت» وجود دارد. عبارت لم یخبزهم که در برخی از نسخه ها آمده است. الخبز: راندن تند و شدید. البعوث: لشکریان. و در نسخه های دیگر با جیم و نون به شکل جنزه به معنی جمع کرد و پوشاند آمده است. در قرب الإسناد به این صورت آمده است: و لم یجمّرهم فی ثغورهم که صحیح تر است. جزریّ گفته است: تجمیر الجیش: یعنی در مرزها آنها را جمع کرد و از رفتن به سوی اهل و خانه هایشان بازداشت.

42. کافی: عمرو بن أبی مقدام گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: منظور از این آیه را می دانی: «وَلَا يَعْصِينَکَ فِی مَعْرُوفٍ»(3)

{و در کار نیک از تو نافرمانی نکنند.} گفتم: نه. فرمود: رسول خدا به فاطمه سلام الله علیها فرمود:

1- . اصول کافی 1: 406

2- . اعراف / 12
3- . ممتحنه / 12

چون بمیرم روی خود را برای من مخراش و گیسوانت را پریشان مکن و واویلا مگو و نوحه گران را مطلب. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این همان کار نیکی است که خداوند عزّوجلّ فرمود.(1)

43. تفسیر فرات بن ابراهیم: عبدالله بن عباس رضی الله عنه گفت: از سلمان شنیدم که می گفت: در بیماری که پیامبر به آن از دنیا رفت به خدمت ایشان رفتم و نشستم. فاطمه زهرا نیز داخل شد و چون ضعف آن حضرت را مشاهده کرد بغض گریه در گلویش گره شد و آب دیده اش بر گونه های مبارکش ریخته شد. چون پیامبر حال فاطمه را مشاهده کرد فرمود: ای دختر! چرا گریه می کنی؟ گفت: چگونه گریه نکنم در حالی که تو را با این ضعف می بینم. ای رسول خدا! بعد از شما ما چه کسی را داریم؟ رسول خدا فرمود: شما خدا را دارید. بر خدا توکّل کن و همان گونه که پدران تو که پیغمبران بودند و مادران تو که زنان پیغمبران بودند صبر کردند تو هم صبر پیشه کن. ای فاطمه! مگر نمی دانی که حق تعالی از همه خلق پدر تو را انتخاب کرد و او را به مرتبه پیغمبری رسانید و او را به عنوان پیامبر مبعوث کرد. پس از او علی را انتخاب کرد و تو را به ازدواج او درآوردم و او را وصی من قرار داد. حق او بر مسلمانان بعد از پدرت از همه بیشتر است. او پیش از دیگران اسلام آورد و ارزش و فضیلت او از همه بیشتر است. او خوش اخلاق ترین مردم است. او به خاطر خدا و به خاطر من زودتر از دیگران به خشم می آید. او شجاع ترین و آرام ترین و سخاوتمند ترین است. پس فاطمه زهرا بسیار شاد شد. رسول خدا فرمود: ای دخترم! آیا تو را شاد کردم. عرض کرد: بله ای رسول خدا مرا شاد کردی و اندوهگین ساختی. پیامبر فرمود: امور دنیا اینچنین هستند، شادی آن با حزنش در هم آمیخته شده است. فرمود: در فضیلت شوهر تو می خواهی زیادتر بگویم؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا. فرمود: به درستی که علی اولین کسی است که به خدا ایمان آورد. او پسرعموی رسول خدا و برادر و جانشین او و همسر دختر رسول خدا و پدر نوه های رسول خدا است. عموی او سیدالشهداء عموی رسول خدا و برادر او جعفر پرواز

1- . فروع کافی 2: 66

کننده در بهشت پسر عموی رسول خدا است. مهدی که عیسی پشت سر او نماز می خواند از نسل تو و اوست. ای دخترم! اینها خصلت های نیکویی هستند که خداوند به کسی پیش از او و بعد از او نداده است. دخترم تو را شاد کردم؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا. پیامبر فرمود: آیا میخواهی بیشتر برایت بگویم؟ فاطمه زهرا عرض کرد: بله. پیامبر فرمود: خداوند عزّوجلّ خلایق را آفرید و آنها را به دو قسمت کرد. و من و علی را در قسمت نیکوتر قرار داد. چنان که خداوند عزّوجلّ فرمود: «فَأَصْحَابُ الْمَیْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ الْمَیْمَنَهِ»(1) {یاران دست راست کدامند یاران دست راست؟} سپس این دو قسمت را به سه گروه تقسیم کرد. و من و همسرت را در بهترین این سه گروه قرار داد و چنان که خداوند متعال فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ * فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ »(2)

{و سبقت گیرندگان مقدم اند. آنان همان مقربان خدا در باغستآنهای پرنعمت اند.}(3)

44. مؤلف: در کتاب سلیم بن قیس دیدم که سلیم گفته: من در خانه عبدالله بن عباس بودم و جمعی از شیعیان نزد او حضور داشتند. آنها به یاد رسول خدا و رحلتش افتادند پس ابن عباس گریست و گفت: روز دوشنبه که پیامبر در آن وفات یافت اهل بیت و سی نفر از اصحابش نزد او نشسته بودند. پیامبر به آنها فرمود: برای من استخوان کتفی بیاورید تا نوشته ای برایتان بنویسم تا هرگز بعد از من گمراه نشوید و اختلاف پیدا نکنید. مردی از میان آنها گفت: رسول خدا هذیان می گوید. پیامبر غضبناک شد و فرمود: میبینم شما در وقت حیات من دچار اختلاف شدهاید پس حال و وضع شما بعد از مرگ من چگونه خواهد بود؟ و کتف را رها کرد. سلیم گفت: آن گاه ابن عباس رو به من کرد و گفت: ای سلیم! اگر آن مرد این حرف را نمی زد به یقین پیامبر برای ما نوشتهای مینوشت و کسی گمراه نمیشد و اختلاف پیدا نمیکردند. دراین زمان یکی از میان جمع گفت: آن مرد که بود؟ ابن عباس گفت: راهی برای فهمیدن آن نیست. بعد از اینکه آن جمع رفتند با ابن عباس خلوت

1- . واقعه / 8
2- . واقعه / 12 - 10
3- . تفسیر فرات: 179

کردم و به من گفت: آن کس عمر بود. من گفتم: راست می گویی. از علی علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد شنیدم که میگفتند آن فرد عمر بود. ابن عباس گفت: ای سلیم! این مسأله را از غیر از برادرانی که به آنها اطمینان داری بپوشان. همانا قلب های این امت مالامال از حبّ این دو مرد است همچون حب گوساله و سامری در دل بنی اسرائیل.(1)

45. در کتاب مذکور سلیم نقل کرد: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا در روزی که وفات یافت با من نجوا کرد در حالی که به سینه ام تکیه داده بود و سرش نزدیک گوشم بود. چون عایشه و حفصه گوش دادند تا سخن حضرت را بشنوند رسول خدا فرمود: خداوندا گوش های آنها را ببند تا نشنوند. سپس فرمود: ای علی! آیا سخن خداوند متعال را شنیدهای که فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»(2) {در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند آنانند که بهترین آفریدگانند.} آیا می دانی آنها چه کسانی هستند؟ گفتم: خدا و رسول خدا بهتر می دانند. فرمود: آنها شیعیان و یاوران تو هستند. وعده گاه من و آنها نزد حوض کوثر است. هنگامی که همه امت ها به دو زانو در افتاده باشند و اعمال ایشان را بر حق تعالی عرضه نمایند خدا تو و شیعیان تو را می خواند و شما با چهره و دست و پاهایی نورانی در حالی که سیر و سیراب باشید میآیید. ای علی! آیا سخن خداوند متعال را در قرآن شنیده ای که فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أُوْلَئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ»(3) {کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و [نیز] مشرکان در آتش دوزخ اند[و] در آن همواره می مانند. اینانند که بدترین آفریدگانند.} آنها یهود و بنی امیه و پیروان ایشانند و در روز قیامت بدبخت، گرسنه و تشنه با چهره هایی سیاه برانگیخته میشوند.(4)

1- . کتاب سلیم: 186
2- . بیّنه / 7
3- . بیّنه / 6
4- . کتاب سلیم: 204

46. امالی طوسی: امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: در بیماری که رسول خدا با آن از دنیا رفت در خدمت رسول خدا بودم و سر مبارکشان در دامن من بود و عباس عموی او مردم را از برابر ایشان دور می کرد. حالت اغما و بیهوشی بر حضرت مستولی شده بود. چون چشم گشود فرمود: ای عباس ! ای عموی پیامبر ! آیا حاضری وصیت مرا بپذیری و دینم را بپردازی و به وعده هایی که به مردم داده ام جامه عمل بپوشانی؟ عباس پاسخ داد: ای رسول خدا ! شما از تندباد هم با سخاوت تر هستید. مال فراوانی ندارم که از عهده قرض ها و وعده های شما برآیم. رسول خدا تا سه بار خواسته خود را تکرار کرد و عباس در پاسخ به او همان چیز را گفت که بار اول گفته بود. پیامبر فرمود: به کسی وصیت خواهم کرد که می پذیرد و مانند تو پاسخ نخواهد داد. سپس به من فرمود: ای علی ! آیا حاضری وصیت مرا بپذیری و دینم را بپردازی و به وعده هایم جامه عمل بپوشانی؟ از شنیدن این کلمات گریه راه گلویم را گرفت واشک در چشمانم جمع شد و پیکرم به لرزه افتاد. در این حال دیدم سر مبارک حضرت در دامن من به این سو و آن سو می غلتد - گویا حالت تعادل از کف داده بود -. ریزش اشک از چشمانم چهره منور او را تر کرد و نتوانستم پاسخ گویم. سپس فرمود: ای علی ! آیا حاضری وصیت مرا بپذیری و دینم را بپردازی و به وعده هایم جامه عمل بپوشانی. گفتم: پدر و مادرم فدای شما. چنین خواهم کرد. سپس امر فرمود: مرا بنشان. ایشان را نشاندم به طوری که پشت او بر سینه من بود. همین طور که او را در بغل داشتم فرمود: ای علی ! تو در دنیا و آخرت برادر من و وصی و جانشین من هستی. سپس بلال را صدا زد و از او خواست تا شمشیر و زره و استر و زین و لجام و کمربندی را که روی زره اش می بست برایش بیاورد. بلال آنچه را که پیامبر فرموده بود آورد و کنار استر روبروی رسول خدا ایستاد. پیامبر به من فرمود: برخیز و اینها را بگیر. پس برخاستم و عباس برخاست و در جای من نشست و من آن وسایل را گرفتم. به من فرمود: آنها را به خانه ات ببر. من نیز چنان کردم و بازگشتم و در مقابل پیامبر ایستادم. حضرت نگاهی به من انداخت سپس انگشتر خود را از دستش درآورد. و به من داد و فرمود: بگیر ای علی ! که در دنیا و آخرت از آن تو خواهد بود. این در حالی بود که منزل مملوّ از جمعیت بنی هاشم و

دیگر مسلمانان بود. سپس رو به مردم کرد و فرمود: ای بنی هاشم! ای گروه مسلمانان! با علی هرگز مخالفت نکنید که گمراه خواهید شد. مبادا بر او رشک و حسد برید که در شمار کفار محسوب خواهید شد. علی علیه السلام فرمود: در فاصله کوتاهی که به امر آن حضرت اشیاء اهدایی را به خانه خود بردم و بازگشتم عباس از این فرصت استفاده کرد و در جای خالی من نشست. چون آمدم رسول خدا از او خواست که برخیزد و من بر جای خود بنشینم. این سخن بر عباس سخت آمد و گفت: آیا پیرمردی را بلند می کنی و جوانی را می نشانی؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد. عباس با خشم و غضب برخاست و من نشستم. آن گاه پیامبر فرمود: ای عباس! ای عمو! مبادا من از دنیا بروم و بر تو خشمگین باشم و خشم من تو را به دوزخ بکشند. عباس بازگشت و نشست.(1)

کشف الغمه: از علی علیه السلام نظیر این روایت تا عبارت «در شمار کفار محسوب خواهید شد.» نقل شده است. سپس فرمود: ثمامه حدیث دیگری در همین معنا نقل کرد و در آن پیامبر فرموده است: ای بلال! فرزندانم حسن و حسین را حاضر کن. بلال در پی بچه ها رفت و آن دو را آورد. چون پیامبر آن دو را دید آنان را در آغوش گرفت و به بوییدن آن دو پرداخت. علی علیه السلام فرمود: با خود گمان کردم که آن دو باعث اندوه و رنج و زحمت حضرت میشوند، خواستم که آنها را از پیامبر جدا کنم پیامبر فرمود: آزادشان بگذار. مهلت بده تا مرا ببویند و من نیز آنها را ببویم و از من بهره برند و من نیز از دیدار آنها بهره مند گردم. به زودی بعد از من سختی ها و مصیبت های بسیاری به آنها خواهد رسید و خدا کسانی را که به آنها ظلم و ستم برسانند لعنت کند. خداوندا! این دو کودک و صالح المومنین - پدرشان - را به تو می سپارم.(2)

توضیح: زلزال: شدت و سختی. داء عضال و امر عضال: یعنی بیماری شدید و سخت که پزشکان از معالجه آن عاجز باشند.

ص: 657

1- . امالی الشیخ: 17 و 16
2- 2. کشف الغمه: 123

47. امالی طوسی: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: آن روزی که بیماری رسول خدا که به آن از دنیا رفت شدید شد و سر او در دامن من بود و خانه از اصحاب ایشان یعنی مهاجرین و انصار پر بود و عباس با کنار عبایش مردم را از برابر پیامبر دور می کرد. رسول الله لحظه ای از هوش می رفت و لحظه ای به هوش می آمد. پیامبر در خود سبکی احساس کرد و به عباس رو کرد و گفت: ای عباس ای عموی پیامبر! آیا حاضری وصیت مرا در مورد اهل بیتم و زنانم بر عهده بگیری و دینم را ادا کنی و به وعده هایم جامه عمل بپوشانی و به عهدم وفا کنی و خاطرم را آسوده گردانی؟ عباس گفت: ای پیامبر خدا! من پیرمردی عیال وار هستم و مال زیادی ندارم و تو از ابر بهاری و تند باد هم بخشنده تری. از کسی در خواست کن که طاقت و توانش از من بیشتر باشد. پیامبر فرمود: میراث خود را به کسی می دهم که آن را چنان که شایسته است بپذیرد و چنان که تو جواب دادی به من جواب ندهد. و فرمود: ای علی! تو میراث مرا بگیر که مخصوص توست و کسی در آن با تو نزاعی ندارد. ای علی! وصیت مرا بپذیر و به وعده های من جامه عمل بپوشان و قرض های مرا ادا کن. ای علی! خلیفه من در اهلم باش و بعد از من رسالت مرا در میان مردم ابلاغ کن. علی علیه السلام فرمود: چون خبر وفات خود را به من داد قلبم لرزید و از سخنان او اشک از چشمانم جاری شد و نتوانستم چیزی به او بگویم. پس پیامبر بار دیگر آن سخن را تکرار کرده و فرمود: ای علی! آیا وصیت مرا قبول میکنی؟ و باز بغض گریه در گلویم گره شد و با نهایت دشواری به صدای ضعیفی گفتم: بله ای رسول الله. پس پیامبر فرمود: ای بلال! وسایلم، شمشیر مرا که ذوالفقار گویند، زره مرا که ذات الفضول می گویند، کلاه خودم که ذی الجبین می گویند و پرچم مرا که عقاب می گویند، چوب دستی مرا که ممشوق گویند بیاور. بلال همه آنها را را جز زره حاضر کرد زیرا آن روز، زره در گرو کسی بود. سپس فرمود: اسب های مرا که مرتجز و عضباء نام دارند و الاغم که یعفور نام دارد و استرم دلال را بیاور. پس بلال آن را آورد و آن را در کنار در ایستاند. سپس فرمود: دو عمامه ام سحاب و اتحمیه را برایم حاضر کن. بلال آن دو عمامه را نیز آورد. پیامبر یکی یکی وسایل خود را می خواست و دستاری که با آن در جنگ شکم مبارکش را می بست در بین وسایل

ندید آن را نیز طلب کرد و بلال آن را هم آورد و خانه از مهاجرین و انصار پر بود. سپس فرمود: ای علی! برخیز و اینها را بگیر و دستش را دراز کرد و فرمود: در زندگی خود و در حضور این حاضران اینها را به تو بخشیدم تا کسی بعد از من بر سر اینها با تو نزاع نکند. علی علیه السلام فرمود: برخاستم در حالی که پای من توان رفتن نداشت. پس با نهایت مشقّت همه را گرفتم و به خانه خود بردم. چون برگشتم پیامبر به من فرمود: ای علی! مرا بنشان. او را نشاندم و به سینه ام تکیه دادم. علی علیه السلام فرمود: با این که رسول خدا سر مبارکشان را نمی توانست از روی ضعف نگه دارد با صدای بلند طوری که دورترین و نزدیکترین اهل بیت شنیدند فرمود: علی بن ابی طالب برادر و وصی و وزیر و جانشین من در اهل و امتم است. دینم را ادا و به وعده هایم عمل می کند. ای فرزندان بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب! با علی دشمنی مکنید و با امر او مخالفت نورزید که گمراه می شوید و بر او حسد و رشک مبرید و از او بیزاری مجویید که کافر می شوید. ای علی! مرا بخوابان. پس او را خواباندم و پیامبر فرمود: ای بلال! فرزندانم حسن و حسین را بیاور. پس بلال رفت و آن دو را آورد. پیامبر آنها را به سینه اش چسباند و شروع به بوییدن آنها نمود. علی علیه السلام فرمود: من ترسیدم که آن دو کودک باعث اندوه و غم او شوند. - ابو جارود گفت: یعنی او را اندوهگین سازند.- پس رفتم که آنها را از پیامبر بگیرم. پیامبر فرمود: ای علی! آنها را راحت بگذار و اجازه بده آن دو مرا ببویند و من نیز آنها را ببویم و از ملاقات من بهره ببرند و من نیز از دیدار آنها بهره مند شوم که به زودی بعد از من سختی ها و مصیبت های شدیدی بر آنها وارد می شود. خدا کسی که آنها را بترساند لعنت کند. خداوندا! من این دو کودک و صالح المومنین - علی بن ابی طالب - را به تو می سپارم.(1)

توضیح: کلمه «بسوادی» در نسخه ای که نزد ماست چنین است شاید به معنی اسباب و اثاثیه و وسایل باشد. جوهری گفت: سواد الأمیر: وسایل قابل انتقال امیر. لفلان سوادٌ: یعنی مال فراوانی دارد. سخن او تمام شد. اتحمیه: نوعی رداء.

ص: 659

1- . امالی الشیخ: 30 و29

48. امالی طوسی: سلمان فارسی رحمه الله گفت: در بیماری که پیامبر به آن از دنیا رفتند به خدمت حضرت رفتم و روبروی ایشان نشستم و از احوال آن حضرت پرسیدم. چون برخاستم که خارج شوم به من فرمود: بنشین ای سلمان! که گواه بر امری باشی که بهترین امور است. چون نشستم دیدم که تعدادی از اهل بیت او و تعدادی از صحابه وارد شدند و حضرت فاطمه سلام الله علیها در میان آنان بود. چون فاطمه ضعف آن حضرت را دید بغض گریه در گلویش گره شد و آب دیده اش بر گونه مبارکش ریخت. چون پیامبر او را دید فرمود: ای دختر! چرا گریه می کنی؟ خدا دیده تو را روشن گرداند و دیده تو را نگریاند. فاطمه فرمود: چگونه نگریم در حالی که ضعف تو را می بینم. حضرت فرمود: ای فاطمه! بر خدا توکّل کن و صبر پیشه ساز چنان که پدران تو که پیغمبران خدا بودند و مادران تو که زن های پیغمبران بودند صبر کردند. ای فاطمه! آیا تو را بشارت دهم؟ فاطمه عرض کرد: بله ای پیامبر خدا. فرمود: مگر نمی دانی که خداوند تعالی از میان خلق خود، پدر تو را برگزید و او را به مرتبه پیغمبری رساند و بر همه خلق مبعوث کرد. پس بعد از او علی را انتخاب کرد و به من دستور داد که تو را به همسری او درآورم و او را به امر پروردگارم وزیر و جانشین خود نمودم. ای فاطمه! حق علی بر مسلمانان بعد از من از همه کس بیشتر است. او پیش از دیگران اسلام آورد. علم و صبر او از همه بیشتر است و در ترازوی قدر و منزلت، قدر او از همه سنگین تر است. پس فاطمه سلام الله علیها شاد شد. آن گاه رسول خدا به او فرمود: ای فاطمه! آیا تو را شاد کردم؟ عرض کرد: بله ای پدر! فرمود: آیا می خواهی در فضیلت شوهر و پسرعموی تو بیشتر بگویم؟ عرض کرد: بله ای پیغمبر خدا. فرمود: به درستی که علی اولین کسی است که به خدا و رسول خدا ایمان آورد. بعد از او خدیجه مادر تو پیش از همه ایمان آورد. او اولین کسی بود که مرا در دین خدا یاری کرد. ای فاطمه! علی برادر من، برگزیده و پدر نوه های من است. به درستی که خداوند به علی خصلت های نیکویی عطا فرموده است که به کسی پیش از او و پس از او نداده است. پس به نیکویی صبر کن و بدان که پدر تو به زودی به دیدار حق تعالی می شتابد. فاطمه عرض کرد: ای پدر! مرا شاد کردی و غمگین نمودی. پیامبر فرمود: ای دختر! امور دنیا چنین است، شادی

دنیا به اندوهش و صافی دنیا به کدورتش آمیخته شده است. ای دخترم آیا می خواهی بیشتر برایت بگویم؟ عرض کرد: بلی ای رسول الله. پیامبر فرمود: حق تعالی خلایق را آفرید و آنها را دو قسمت کرد. و من و علی را در قسمت نیکوتر قرار داد. همان گونه که خداوند عزّوجلّ فرموده است: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»(1)

{یاران دست راست کدامند یاران دست راست؟} و آن دو قسمت را به قبایلی تقسیم کرد و من و علی را در بهترین قبیله ها قرار داد چنان که خدای عزّوجلّ فرمود: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»(2)

{و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید خداوند دانای آگاه است.} سپس آن قبایل را در خانه هایی قرار داد و من و علی را در بهترین خانه ها جای داد. چنان که خداوند سبحان فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(3) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.} پس خداوند متعال من و علی و حسن و حسین و تو را از اهل بیتم برگزید. پس من بهترین فرزندان آدمم و علی بهترین عرب است و تو بهترین زنان عالمیانی و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند. و مهدی که خداوند به واسطه او زمین را از عدالت پر می کند بعد از آنکه از ظلم و ستم پر شده است از نسل توست.(4)

1- . واقعه / 27
2- . حجرات / 13
3- . احزاب / 33
4- . امالی الشیخ : 32 و 33

روایات:

1. کشف الغمه: از تاریخ احمد بن احمد خشّاب نقل شده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا در سال دهم هجرت رحلت نمود و عمر شریف آن حضرت در آن وقت شصت و سه سال بود. چهل سال در مکه ماند تا وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال در مکه ماند و سپس به مدینه هجرت نمود که در آن وقت پنجاه و سه سال از عمر شریفش گذشته بود و ده سال در مدینه اقامت گزید و وفات آن حضرت در روز دوشنبه دوم ربیع الاول اتفاق افتاد. بغویّ روایت کرده است که برخی گفته اند در هجدهم ماه ربیع الاول پیامبر وفات یافت. و ابن جوزی و حافظ ابو محمد بن حرم روایت کرده اند که برخی وفات پیامبر را در دهم ماه ربیع الاول می دانند. و برخی نیز معتقدند هشت روز مانده به ماه ربیع الاول پیامبر به دیدار حق تعالی شتافت. و عدّه ای هم معتقدند که وفات پیامبر در هشتم ربیع الاول بوده است.(1)

2. قصص الانبیاء: ابن عباس نقل کرده است که روزی ابوسفیان به خدمت پیامبر آمد و گفت: ای رسول الله! می خواهم از تو سؤالی کنم. حضرت فرمود: آیا میخواهی بگویم چه سؤالی داری؟ گفت: بله. حضرت فرمود: آمده ای از من بپرسی عمر من چقدر خواهد بود؟ گفت: بله ای رسول خدا. حضرت فرمود: من شصت و سه

1- . کشف الغمه: 6

سال زندگی خواهم کرد. ابوسفیان گفت: گواهی میدهم که تو راستگویی. حضرت فرمود: این را به زبان میگویی نه به دل. ادامه روایت. (1)

3. علل الشرائع: ابن سنان این حدیث مرفوع را نقل کرده: مقدار کافور لازم در سنّت، سیزده درهم و یک سوم درهم است. محمد بن ابن احمد گفت: جبرئیل برای پیامبر کافوری به وزن چهل درهم آورد و رسول خدا آن را به سه قسمت تقسیم کرد: یک قسمت برای خودش، یک قسمت برای علی و قسمت دیگر برای فاطمه.(2)

کافی: این حدیث مرفوع را نقل کرد که مقدار کافور لازم در سنت، سیزده درهم و یک سوم درهم است و گفت: جبرئیل کافوری به وزن چهل درهم برای رسول خدا آورد. تا آخر روایت.(3)

4. امالی صدوق: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: دو مرد از قریش خدمت امام زین العابدین علیه السلام آمدند. حضرت فرمود: آیا می خواهید به شما مطلبی در مورد وفات رسول خدا بگویم؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: پدرم به من خبر داد که سه روز پیش از وفات رسول خدا جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند از سر اکرام و بزرگداشت تو، مرا به سوی تو فرستاد و از تو در مورد حالتی که در آن هستی میپرسد و او به حال تو بهتر از تو آگاه است و می گوید: ای محمد! حال خود را چگونه می بینی؟ پیامبر فرمود: خود را غمگین و در شدت و سختی می بینم. چون روز سوم شد جبرئیل با فرشته مرگ (عزرائیل) و فرشته ای که به او اسماعیل می گویند و در هوا بر هفتاد هزار ملک موکل است نازل شد. پس جبرئیل پیش از ایشان آمد و از جانب حق تعالی همان پیغام سابق را آورد و حضرت همان جواب را داد. پس ملک الموت رخصت طلبید که داخل خانه پیامبر شود. جبرئیل گفت: ای احمد! این فرشته مرگ است و رخصت می طلبد که بر تو وارد شود و برای داخل شدن بر کسی پیش از تو و بعد از تو رخصت نطلبیده و نخواهد طلبید. پیامبر فرمود: رخصت بده تا وارد شود. پس جبرئیل به او اجازه داد.

1- . قصص الانبیاء: نسخه خطی
2- . علل الشرائع: 109
3- . فروع کافی 1: 42

چون ملک موت وارد شد روبروی پیامبر ایستاد و گفت: ای احمد! خداوند مرا به سوی تو فرستاده است و به من امر کرده که از اوامر تو اطاعت کنم. اگر می فرمایی که جان تو را بگیرم این کار را می کنم و اگر می فرمایی که برگردم بر می گردم. پیامبر فرمود: ای ملک موت! آیا اگر تو را امر کنم که برگردی بر می گردی؟ گفت: بله چنین مأمور شده ام که هر چه تو بفرمایی اطاعت کنم. جبرئیل به پیامبر گفت: ای احمد! به راستی که خداوند حق تعالی مشتاق دیدار تو است. رسول خدا فرمود: ای فرشته مرگ! به آنچه امر شده ای مشغول شو. جبرئیل گفت: این آخرین باری است که به زمین می آیم و تو خواسته من از دنیا بودی. پس چون روح مقدس پیامبر از بدن پاکش جدا شد شخصی که صدای او را می شنیدند ولی او را نمی دیدند برای تسلیت گویی و تسلی خاطر بازماندگان آمد و گفت: سلام و رحمت خداوند بر شما باد. هر نفسی طعم مرگ را می چشد و در روز قیامت شما به طور کامل پاداش خود را خواهید گرفت. به راستی که خدا هر مصیبتی را تسلی می دهد. برای هر نابود شونده ای جایگزینی قرار می دهد و هر از دست رفته ای را جبران می کند. پس فقط به خدا امید و اعتماد داشته باشید. بدانید مصیبت یافته کسی است که از ثواب یا رحمت الهی محروم گردد. سلام و درود و رحمت خدا بر شما باد. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: آیا فهمیدید او چه کسی است؟ او خضر بود.(1)

توضیح: منظور از این گفته جبرئیل که آخرین بار است که به زمین می آیم شاید این باشد که آخرین بار است که برای تبلیغ رسالت به زمین فرود می آیم و این سخن با اخبار و روایاتی که بر نزول جبرئیل بعد از وفات پیامبر دلالت می کند منافات ندارد. ممکن است که او بعد از وفات پیامبر قدم بر زمین نگذاشته بلکه در هوا مأموریت خود را انجام داده است. یا مقصود او این باشد که بعد از وفات تو نمی خواهم بر زمین فرود آیم مگر به امر الهی. عبارت إن فی الله: یعنی در ذات خداوند تعالی. زیرا خداوند متعال برای بازماندگان سودمندتر از هر نابود شونده ای است و یا

1- . امالی الصدوق: 166 و 165

مراد این است که در اطاعت امر الهی یعنی صبر کردن و امید ثواب و اجر عظیم الهی داشتن سود بیشتری است.

5. قرب الإسناد: امام علی علیه السلام فرمود: قبر رسول خدا را به اندازه یک وجب و چهار انگشت از زمین بالاتر قرار دادند و بر آن آب ریخته شد. علی علیه السلام فرمود: رسم این بود که بر قبر آب بپاشند.(1)

6. الاحتجاج: در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل شده است که فرمود: نزد علی علیه السلام آمدم در حالی که او رسول خدا را غسل می داد و پیامبر وصیت کرده بود که کسی غیر علی او را غسل ندهد و به او خبر داد که هر عضوی که بخواهد برگرداند خود برگردانده می شود. امیرالمؤمنین به رسول الله فرمود: ای رسول خدا! چه کسی برای غسل تو مرا یاری می کند. پیامبر فرمود: جبرئیل. و چون از غسل و کفن کردن رسول خدا فارغ شد مرا و ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین را وارد خانه کرد و خود پیش ایستاد و ما پشت او ایستادیم و بر آن حضرت نماز خواندیم. عایشه در آن حجره بود و بر نماز خواندن ما مطلع نشد. زیرا جبرئیل چشم های او را گرفته بود. سپس ده نفر ده نفر از مهاجرین و انصار را داخل حجره می گردانید و آنها بر پیامبر نماز می خواندند و کسی از مهاجرین و انصار نماند که بر پیامبر نماز نخوانده باشد. ادامه روایت(2).

7. امالی طوسی: أبی بکر بن عمرو از پدرش روایت کرد که رسول خدا در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وفات یافت و در شب چهارشنبه دفن شد.(3)

8. امالی طوسی: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: وقتی که رسول خدا بیمار بود به خدمت ایشان رفتم دیدم که سر آن حضرت در دامن کسی است که از او زیباتر ندیده بودم و پیامبر هم در خواب بود. چون داخل شدم آن مرد گفت: بیا و پسرعموی خود را بگیر که تو از من به او سزاوارتر هستی. چون من نزدیک رفتم آن مرد برخاست و سر آن بزرگوار را در دامن من گذاشت. چون ساعتی نشستم پیامبر

1- . قرب الاسناد: 72
2- . الاحتجاج: 52

3- . امالی ابن الشيخ: 167

بیدار شد و فرمود: آن مردی که سر من در دامن او بود کجا رفت؟ من آنچه گذشته بود عرض کردم. پیامبر فرمود: آن مرد را شناختی؟ عرض کردم: نه؛ پدر و مادرم به فدایتان. فرمود: او جبرئیل بود. با من سخن می گفت تا آنکه درد من سبک شود و مشغول صحبت با او گردیدم و به خواب رفتم.(1)

9. امالی صدوق: ابن عباس نقل کرد که چون رسول خدا بیمار شد و اصحابش برگرد او جمع شده بودند عمار بن یاسر برخاست و گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول الله چون به جوار رحمت پروردگار خود واصل گردی چه کسی از میان ما تو را غسل دهد؟ فرمود: غسل دهنده من علی بن ابی طالب است زیرا هر عضوی از اعضای مرا که قصد می کند بشوید ملائکه او را بر شستن آن عضو یاری می کنند. عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! چه کسی از میان ما بر تو نماز خواهد خواند؟ فرمود: ساکت باش خدا پدرت را بیامرزد. سپس به علی علیه السلام فرمود: ای علی بن ابی طالب! چون دیدی روح من از بدنم جدا شد مرا غسل بده و نیکو غسل بده و مرا در این دو جامه که پوشیده ام کفن کن و یا در جامه سفید مصری یا در برد یمانی کفن کن. و کفن گرانی برای من تهیه نکن و مرا بردارید تا در کنار قبر گذارید. پس اولین کسی که بر من نماز خواهد خواند خداوند جبار خواهد بود که از بالای عرش خود بر من درود و صلوات خواهد فرستاد. بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکرهایی از ملائکه که جز خداوند عزوجل کسی تعداد آنها را نمی داند بر من نماز خواهند خواند. بعد از آنها فرشتگانی که عرش الهی را احاطه کرده اند. سپس ساکنان هر آسمانی بعد از آسمان دیگر بر من نماز می خوانند. سپس همه اهل بیتم و زنانم یکی پس از دیگری بر اساس قرب و منزلت، اشاره میکنند اشاره کردنی و سلام می دهند سلام دادنی و نباید مرا با صدای نوحه کننده و ناله کننده ای بیازارند. پس گفت: ای بلال! مردم را به نزد من بطلب که در مسجد جمع شوند. چون جمع شدند حضرت بیرون آمد درحالی که عمامه بر سر بسته بود و بر عصای خود تکیه داده بود تا آنکه از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی

1- . امالی ابن الشیخ: 245

فرمود: ای گروه صحابه! من برای شما چگونه پیغمبری بودم؟ آیا در میان شما جهاد نکردم؟ آیا دندانهای میان دندانهای پیشین و نیش من شکسته نشد؟ آیا پیشانی من خاک آلود نشد؟ آیا خون بر سر من کاری نشد تا حدی که ریش من رنگین شد؟ آیا از نادانان قوم خود متحمّل رنج ها و سختی ها نشدم؟ آیا سنگ گرسنگی بر شکم خود نبستم؟ صحابه گفتند: بله ای رسول خدا! تو برای خدا صابر و نهی کننده از بدی ها بودی. پس خداوند به تو بهترین پاداش ها را بدهد. حضرت فرمود: خدا به شما نیز جزای خیر بدهد. سپس فرمود: خداوند عزّوجلّ حکم کرده و سوگند یاد کرده که ظلم ظالمی را بی قصاص رها نکند. پس شما را به خدا سوگند می دهم که اگر محمد به یکی از شما ظلم کرده برخیزد و از او قصاص بستاند که قصاص دنیا بهتر از قصاص آخرت در حضور ملائکه و انبیاء است. پس مردی از آخر جمع برخاست که او را سواده بن قیس می گفتند. او گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد. هنگامی که از طایف می آمدی به استقبال تو آمدم و تو بر شتر عضبای خود سوار بودی و عصای دراز خود را در دست داشتی. چون عصای خود را بلند کردی که بر شتر خود بزنی بر شکم من اصابت کرد. ندانستم که به عمد زدی یا از روی خطا و اشتباه. پیامبر فرمود: معاذالله که به عمد زده باشم. سپس فرمود: ای بلال! به خانه فاطمه برو و عصای دراز را بیاور. چون بلال از مسجد بیرون آمد در بازارهای مدینه ندا می کرد که ای گروه مردم! کیست که پیش از قیامت بخواهد نفس خود را قصاص کند؟ محمد پیش از روز جزا می خواهد نفس خود را قصاص کند. چون به در خانه فاطمه رسید در را کوبید و گفت: ای فاطمه! برخیز. پدرت عصای دراز خود را می خواهد. فاطمه سلام الله علیها گفت: ای بلال! امروز پدرم با عصا چه کار دارد؟ امروز روز عصا خواستن نیست. بلال گفت: ای فاطمه! مگر نمیدانی که پدرت بر منبر بالا رفته است و با اهل دین و دنیا وداع می گوید. چون فاطمه سخن از وداع شنید فریاد برآورد و گفت: زهی غم و اندوه برای اندوه تو ای پدر. ای حبیب خدا و ای محبوب قلوب فقرا! بعد از تو فقیران و بیچارگان و غریبان و در راه ماندگان به چه کسی پناه ببرند؟ سپس بلال عصا را گرفت و به خدمت حضرت رفت و عصا را به رسول خدا داد. پس رسول خدا فرمود: آن پیرمرد کجاست؟ پیرمرد گفت: بله ای رسول خدا پدر

و مادرم فدای تو باد. حضرت فرمود: بیا مرا قصاص کن تا از من راضی شوی. پیرمرد گفت: پیراهنت را از روی شکمت بردار ای رسول خدا. چون حضرت پیراهن خود را از روی شکمش بالا برد پیرمرد گفت: پدر و مادرم فدای شما ای رسول خدا آیا اجازه می دهی که دهان خود را بر شکم تو بگذارم؟ چون اجازه داد (شکم آن حضرت را بوسید) و گفت: در روز جزا از آتش جهنم به جایی از شکم رسول خدا که محل قصاص است پناه می برم. رسول خدا فرمود: ای سواده بن قیس آیا عفو می نمایی یا قصاص می کنی؟ گفت: بلکه عفو می کنم ای رسول خدا. پیامبر فرمود: خدایا تو سواده بن قیس را ببخش همان گونه که پیامبرت محمد را بخشید. سپس رسول خدا از منبر به زیر آمد و به خانه ام سلمه رفت، در حالی که می گفت: خدایا تو امت محمد را از آتش جهنم به سلامت دار و برایشان حساب روز جزا را آسان گردان. ام سلمه گفت: یا رسول الله چرا تو را غمگین می یابم و رنگ چهره ات پریده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل در این ساعت خبر مرگ مرا به من رسانید. پس بر تو در این دنیا سلام باد که بعد از این روز هرگز صدای محمد را نخواهی شنید. ام سلمه گفت: ای وای از این خبر غم و اندوهی به من رسید که پشیمانی و ندامت بر تو به پای آن نمی رسد؛ وای از دوری محمد! حضرت فرمود: حبیب دل من و نور دیدهام فاطمه را به نزد من بخوان. پس فاطمه آمد در حالی که میفرمود: جانم فدای جان تو و رویم فدای روی تو ای پدر. آیا یک کلمه با فرزند خود سخن نمی گویی؟ تو را می بینم که قصد سفر آ خرت داری و لشکرهای مرگ از هر سو تو را بسیار فرا گرفته اند. پیامبر به او فرمود: ای دخترم! از تو به زودی جدا می شوم. پس سلام بر تو باد. فاطمه فرمود: ای پدر! در روز قیامت کجا تو را ملاقات کنم؟ پیامبر فرمود: در آنجا که به حساب خلایق رسیدگی می شود. فاطمه گفت: اگر تو را آنجا نبینم کجا بیابم؟ فرمود: جایی که امتم را شفاعت می کنم. فاطمه فرمود: اگر آنجا نیابم کجا بیایم؟ فرمود: در کنار پل صراط. در حالی که جبرئیل سمت راست من و میکائیل سمت چپ من و سایر ملائکه در پیش رو و پشت سر من ایستاده ند و همه به درگاه حق تعالی تضرّع می نمایند که: پروردگارا! امت محمد را از آتش جهنم نجات ده و حساب را برایشان آسان گردان. پس فاطمه فرمود: مادر من خدیجه کجاست؟ فرمود:

در قصری که چهار در آن به سوی بهشت گشوده می شود. پس آن حضرت مدهوش شد. چون بلال بر پیامبر وارد شد وقت نماز را اعلام کرد و گفت: خدا تو را بیامرزد وقت نماز است. حضرت به هوش آمد و برخاست و به مسجد آمد و نماز را کوتاه خواند. چون فارغ شد علی بن ابی طالب علیه السلام و اسامه بن زید را فرا خواند. چون آمدند یک دستش را بر دوش علی و دست دیگرش را بر دوش اسامه قرار داد و فرمود: مرا به خانه فاطمه ببرید. چون او را به خانه فاطمه بردند سر خود را در دامان فاطمه گذاشت. چون حسن و حسین جد بزرگوار خود را در این حالت دیدند گریستند و فریاد زدند و گفتند: جانهای ما فدای جان شما و روهای ما فدای روی شما. حضرت پرسید: ای علی! این دو کیستند؟ امیرالمؤمنین گفت: این دو فرزندانت حسن و حسین هستند. پس پیامبر آنها را در آغوش گرفت و بوسید. حسن بیشتر می گریست. حضرت به او فرمود: ای حسن! گریه نکن که گریه تو بر من سخت و ناراحت کننده است. پس در این حال فرشته مرگ نازل شد و گفت: السلام علیک یا رسول الله. پیامبر فرمود: و علیک السلام ای فرشته مرگ! من از تو خواستهای دارم. فرشته مرگ گفت: ای پیامبر خدا! خواستهات چیست؟ پیامبر فرمود: خواسته ام این است که جان مرا نگیری تا جبرئیل نزد من آید و بر من سلام کند و من بر او سلام کنم. پس فرشته مرگ بیرون آمد در حالی که می گفت: وامحمداه! پس جبرئیل در هوا به فرشته مرگ رسید و به او گفت: ای فرشته مرگ! جان مبارک محمد را گرفتی؟ فرشته مرگ گفت: نه ای جبرئیل! او از من خواست که جان او را نگیرم تا اینکه تو را ببیند و تو بر او سلام کنی و او بر تو سلام کند. جبرئیل گفت: ای فرشته مرگ! مگر نمی بینی که درهای آسمان را برای روح محمد گشوده اند؟ مگر نمی بینی زیبارویان بهشت را برای روح محمد زینت دادهاند؟ پس جبرئیل نازل شد و به پیامبر گفت: السلام علیک یا اباالقاسم. حضرت فرمود: و علیک السلام ای جبرئیل . به من نزدیک شو. پس جبرئیل به نزد او آمد و فرشته مرگ نیز فرود آورد. و جبرئیل به او گفت: ای فرشته مرگ! توصیه خدا را در قبض روح کردن محمد به خاطر داشته باش. پس جبرئیل سمت راست حضرت و میکائیل سمت چپ و فرشته مرگ مشغول قبض روح حضرت شد. چون ردا از روی مبارک رسول خدا برگرفت پیامبر به

جبرئیل نگاهی کرد و گفت: آیا در چنین حال سختی مرا تنها می گذاری؟ جبرئیل گفت: ای محمد! قطعاً تو وفات خواهی یافت و آنان نیز وفات خواهند یافت؛ هر جانداری چشنده طعم مرگ است. از ابن عباس روایت شده که رسول خدا در آن بیماری پیوسته میفرمود: محبوبم را به نزد من بخوانید و هر کس نزد او حاضر می شد روی مبارک خود را از او می گرداند. پس به فاطمه گفته شد پیش علی برو و او را فراخوان که رسول خدا تنها خواستار دیدار اوست. حضرت فاطمه نزد علی علیه السلام رفت و او را به خدمت رسول الله فرا خواند. چون نظر مبارک رسول خدا بر علی افتاد شاد و خندان گردید و مکرر فرمود: ای علی! نزد من بیا، نزد من بیا. علی علیه السلام به او نزدیک شد. پیامبر دست او را گرفت و بر بالین خود نشاند و سپس بی هوش شد. پس در این حال حسن و حسین علیهما السلام از در وارد شدند و چون حال آن حضرت را دیدند فریاد زدند و گریه کردند. و خود را بر آن حضرت افکندند. امیرالمؤمنین علیه السلام خواست که آنها را دور کند. در این حال پیامبر به هوش آمد و گفت: ای علی! بگذار من این دو گل بوستان خود را ببویم و آنها هم رخسار مرا ببویند و من از دیدار آنها بهره مند شوم و آنها هم از دیدن من بهره برند که آنها بعد از من مظلوم واقع خواهند شد و به تیغ ظلم کشته خواهند شد. پس سه مرتبه فرمود: لعنت خدا بر کسی باد که به آنها ستم کند. سپس دستش را به طرف علی دراز کرد و آن حضرت را به سوی خود کشید تا آنکه او را به زیر لباسی - ملحفهای - که بر بدن او بود برد و دهان خود را بر دهان او گذاشت و با او بسیار راز گفت تا اینکه روح پاکش از بدنش خارج شد. سپس علی علیه السلام از زیر ملحفه پیامبر بیرون آمد و فرمود: حق تعالی در مصیبت از دست دادن پیغمبرتان اجر فراوان به شما عطا کند. خداوند متعال روح او را به سوی خود برد. پس صدای فریاد و گریه بلند شد. به امیرالمؤمنین گفته شد: آن هنگام که رسول خدا تو را به زیر ملحفه برد چه رازی را با تو در میان گذاشت؟ علی علیه السلام فرمود: هزار باب از علم به من یاد داد که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می شود.(1)

1- . امالی الصدوق: 379 - 376

توضیح: أرنّ و رنّ یعنی فریاد زد. حُرّ الوجه: آنچه از گونه، ظاهر است. حتی کنفت: او را احاطه کرد. در برخی از نسخه ها به جای کنفت لثقت آمده است. لثق یومنا (بر وزن فرح): بادِ آن کم و رطوبت آن بسیار شد. الثقه: او را خیس و نمناک کرد. لثقه تلثیقاً: آن را فاسد و خراب کرد.

10. خصال: عقبه بن بشیر گفت: روز دوشنبه نزد امام محمد باقر علیه السلام رفتم. ایشان فرمود: چیزی بخور. گفتم: من روزه هستم. امام فرمود: چگونه روزهای؟ گفتم: زیرا رسول الله در این روز متولد شده است. امام فرمود: آن روزی که متولد شد را نمیدانید اما روز وفاتش بله. سپس فرمود: پس در آن روز، روزه نگیر و مسافرت هم نکن.(1)

مؤلف: اخبار و روایات فراوانی دالّ بر وفات پیامبر در روز دوشنبه وجود دارد و در فصل مربوط به هفته خواهد آمد.

11. خصال: امیرالمؤمنین در پاسخ به سؤال یهودی که در مورد بلاها و امتحاناتی که بر اوصیا و بر خود او وارد میشود پرسیده بود چنین پاسخ داد: اولین بلا و امتحان که بعد از رسول خدا بر من وارد شد آن بود که برای من به خصوص در میان همه مسلمانان به غیر از پیامبر مونس و یار و یاوری نبود که به او تکیه کنم و به او آرامش یابم و نزدیک شوم. او مرا در خردسالی تربیت کرد و در بزرگی پناهم داد و خرج من و عیال و فرزندانم را متکفل گردید و از یتیمی درآورد و از درخواست از دیگران بی نیازم کرد و از کاسبی، حفظم نمود و نفس و فرزند و اهل مرا اداره نمود. اینها نعمت هایی بود که آن حضرت در امور دنیا به من داد. همچنین مرا به مدارجی اختصاص داد که مرا به مقامات عالی نزد خدای متعال رساندند.

پس از وفات رسول خدا حزن و اندوه بسیاری به من رسید که گمان نمی کنم اگر آن را بر کوه ها حمل می کردند تاب تحمل آن را داشتند. آن روز در میان مردم، بستگانم را می دیدم که سنگینی مصیبت، آنها را بی تاب و توان ساخته بود و نمی توانستند خود را کنترل کنند و قدرت تحمل آن مصیبت بزرگ را نداشتند. شدت غم

1- . خصال 2: 26

و اندوه صبر ایشان را برده و عقل و هوش را از سرهایشان گرفته بود. و مانع فهم و فهماندن و گفتن و شنیدن شده بود. مردمان دیگر که از فرزندان عبدالمطلب نبودند نیز برخی از مصیبت زدگان را تسلیت می گفتند و آنان را به صبر و خویشتن داری توصیه می کردند و برخی دیگر نیز با داغ دیدگان همراه و هم ناله می شدند و میگریستند. من سعی کردم که صبر پیشه کنم و خاموشی و سکوت اختیار کردم و به آنچه پیامبر امر کرده بود پرداختم. پس پیکر پیامبر را برداشته و غسل دادم و کافور زده و کفن کردم و بر او نماز خواندم و به خاک سپردم. آن گاه به جمع کردن قرآن و ادا کردن عهد و پیمانی که پیامبر با مردم بسته بود پرداختم. در این مهم نه ریزش اشک ها و نه ناله جان سوز عزیزان و نه سوز و گداز دل ها و نه سنگینی مصیبت هیچ یک نتوانست مرا از انجام دادن آن وظایف باز دارد. تا آنکه حقی را که از خدا و رسول خدا بر عهده داشتم ادا نمودم و فرمان خدا را با بردباری به انجام رساندم و بار اندوه فقدان او را با صبر و شکیبایی تنها به حساب خدا و امید پاداش او به دوش کشیدم. سپس به یارانش رو کرد و گفت: آیا اینطور نبود؟ آنها گفتند: بله ای امیرالمؤمنین. (1)

توضیح: استنام إلیه: آرامش یافت و سکونت یافت. الحُظوه و الحِظوه: جایگاه. الزفره: نفس عمیق. و گفته می شود: لذع النار الشیء: آتش آن را سوزاند.

12. إکمال الدین: عبدالله بن مسعود گفت: از رسول خدا پرسیدم: ای رسول خدا چون وفات یابی چه کسی تو را غسل خواهد داد؟ فرمود: هر پیغمبری را وصی او غسل می دهد. گفتم: ای رسول الله! وصی تو کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب. پرسیدم: چند سال بعد از تو زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال. چنان که یوشع بن نون وصی موسی بعد از موسی سی سال زندگی کرد و صفوراء دختر شعیب که همسر موسی بود بر یوشع بن نون وصی موسی خروج کرد و گفت: من سزاوارتر از تو به جانشینی موسی هستم و یوشع بن نون با او پیکار کرد و لشکر او را کشت و او را اسیر کرد و بعد از اسیر کردن با او با نیکی و خوبی رفتار کرد. به راستی که دختر

1- . خصال 2: 17

ابوبکر(عایشه) با چندین هزار نفر از امت من بر علی خروج خواهد کرد و علی با او پیکار می کند و مردان لشکر او را می کشد و او را به اسارت می گیرد و بعد از اسارت با او به خوبی رفتار خواهد کرد. و خداوند متعال در مورد آن زن فرمود: «وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی»(1)

{و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار مکنید. } یعنی صفوراء دختر شعیب.(2)

13. بصائرالدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا به عالم بقا رحلت نمود جبرئیل و ملائکه و روح که در شب قدر بر آن حضرت نازل می شدند فرود آمدند. حق تعالی دیده امیرالمؤمنین را باز کرد پس ایشان را از انتهای آسمانها تا زمین دید که با او پیامبر را غسل می دهند و بر پیامبر نماز میخواند و قبر شریف آن حضرت را حفر می کنند. به خدا سوگند کسی به غیر از ملائکه قبر آن حضرت را حفر نکرد تا آنکه آن حضرت در قبر نهاده شد و آنها با کسی که داخل قبر شد داخل شدند و پیکر پیامبر را در قبر گذاشتند. پس رسول خدا به سخن درآمد و گوش امیرالمؤمنین باز شد و شنید که پیامبر سفارش امیرالمؤمنین را به ملائکه می کند. علی گریست و شنید که ملائکه در جواب می گفتند: ما در خدمت و یاری او کوتاهی نخواهیم کرد و او صاحب و پیشوای ما بعد از توست، ولی به غیر از این بار دیگر با چشمش ما را نخواهد دید. چون امیرالمؤمنین به شهادت رسید حسن و حسین مثل آن وقایعی که در وفات پیامبر اتفاق افتاده بود را دیدند و مشاهده کردند که رسول خدا ملائکه را در غسل و کفن و دفن امیرالمؤمنین یاری می رساند. چون حسن علیه السلام شهید شد حسین علیه السلام همان را دید و هنگامی که حسین شهید شد علی بن الحسین نیز همان را دید. چون علی بن الحسین از دنیا رفت محمد بن علی نیز همان را دید. و چون وی به سرای باقی شتافت جعفر نیز همان را دید. و

1- . احزاب / 33
2- . اکمال الدین: 18 و 17

چون وی وفات یافت موسی بن جعفر نیز چنین دید و این حکم تا آخرینِ ما جاری و باقی است.(1)

14. بصائرالدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا علی را فرا خواند و به او فرمود: ای علی! آن گاه که وفات یافتم شش مشک آب از چاه بکش و به آن آب مرا نیکو غسل ده و مرا کفن کن و حنوط کن و چون از غسل و کفن و حنوط من فارغ شدی مرا بگیر و مرا بنشان و دستت را بر سینه ام بگذار و هرچه به نظرت آمد از من سؤال کن.(2)

15. بصائرالدرجات: فضیل سکره گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم به فدایت آیا برای غسل مرده به مقدار آب معینی احتیاج هست؟ فرمود: رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود: چون از دنیا رفتم شش مشک آب از چاه غرس بکش و مرا با آن غسل بده و کفن و حنوط کن. چون از غسل من فارغ شدی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان سپس از هرچه خواهی از من سؤال کن. به خدا قسم از هر چه بپرسی به تو جواب دهم.(3)

کافی: نظیر این حدیث را روایت کرده است.(4)

الخرائج: نظیر این حدیث را نقل کرده است.(5)

مؤلف: شبیه این حدیث در باب علم امیرالمؤمنین علیه السلام با سندهای دیگری خواهد آمد.

16. قصص الانبیاء: پیامبراکرم روز دوشنبه دو شب مانده از ماه صفر سال یازده هجرت وفات یافت.(6)

1- . بصائرالدرجات: 62 و 61
2- . بصائرالدرجات: 81
3- . بصائرالدرجات: 81
4- . اصول کافی 1: 296
5- . الخرائج
6- . قصص الانبیاء: نسخه خطی

توضیح: بیشتر علمای شیعه بر این اعتقادند که وفات پیامبر در روز بیست و هشتم صفر اتفاق افتاده است. شیخ در کتاب التهذیب گفت: پیامبر روز دوشنبه دو شب مانده از ماه صفر سال دهم هجرت مسموم شد و وفات یافت.(1)

ولی کلینی رحمه الله گفت: پیامبر در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول در حالی که شصت و سه سال داشت وفات یافت.(2)

در تفسیر ثعلبی آمده است: رسول خدا در غروب روز دوشنبه دوم ربیع الاول وفات یافت. آراء و اقوال بسیاری از مخالفین در این باره خواهد آمد.

17. بصائرالدرجات: ابی رافع نقل کرد که خداوند تعالی روز غسل رسول خدا با علی علیه السلام نجوا کرد.(3)

18. إکمال الدین: امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا وفات یافت خضر آمد و بر آستانه در اتاقی که در آن علی و فاطمه و حسن و حسین بودند ایستاد. رسول خدا در جامه ای پوشیده شده بود خضر گفت: سلام بر شما ای اهل بیت. هر جانداری طعم مرگ را میچشد و در روز قیامت شما به طور کامل پاداش خود را خواهید گرفت. به راستی که خدا برای هر نابود شونده ای جایگزینی قرار می دهد و در هر مصیبتی تسلّی بخش است و هر از دست رفته ای را جبران می کند. پس بر خدا توکّل کنید و به او اعتماد داشته باشید و از خدا برای شما و خودم طلب آمرزش می کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این برادرم خضر است که برای تسلیت گویی نزد شما

آمده است.(4)

19. إکمال الدین: امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا وفات یافت شخصی آمد و بر آستانه در ایستاد و به آنها تسلیت گفت: و اهل بیت صدای او

1- . تهذیب الاحکام 2: 2
2- . اصول کافی 1: 439

3- . بصائرالدرجات: 122
4- . اكمال الدين: 219

را می شنیدند اما او را نمی دیدند. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: او خضر است که برای تسلیت گفتن نزد شما آمده است.(1)

20. إكمال الدين: علی بن الحسين عليه السلام در حديثی طولانی فرمود: هنگامی که رسول خدا وفات یافت و زمان تسلیت گویی فرا رسید کسی نزد آنها آمد که صدای او را می شنیدند ولی او را نمی دیدند پس گفت: سلام و رحمت و برکت خدا بر شما باد. هر جانداری طعم مرگ را می چشد و شما در روز قیامت به طور کامل پاداش خود را خواهید گرفت. به راستی که خدا در هر مصیبتی تسلّی بخش است. و برای هر نابود شونده ای جایگزینی قرار می دهد و هر از دست رفته ای را جبران می کند. پس به خدا اعتماد کنید و به او امید داشته باشید. مصیبت زده کسی است که از ثواب الهی محروم شود. سلام و رحمت و برکت الهی بر شما باد. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: آیا می دانید او کیست؟ او خضر است.(2)

21. بصائرالدّرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: در روز خیبر به رسول الله زهر دادند. و گوشت زهرآلود به سخن درآمد و به پیامبر گفت: ای رسول الله ! مرا به زهر آغشته کرده اند. پیامبر در وقت وفاتش فرمود: آن لقمهای که در خیبر تناول کردم پشت مرا درهم شکست و هیچ پیغمبر و جانشین پیغمبری نیست مگر آنکه به شهادت از دنیا می رود.(3)

توضیح: المطایا جمع مطیّه: چارپایی که تند حرکت می کند و در اینجا برای اعضا و جوارحی که انسان به آن به پا می خیزد استعاره آورده شده است صحیحتر آن لفظ «مطای» است که در برخی از نسخه ها آمده است. المطا: کمر.

22. بصائرالدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: آن زن یهودی دست گوسفندی را آغشته به زهر کرد و پیامبر را با آن مسموم کرد. امام فرمود: رسول خدا به گوشت دست علاقه داشت و گوشت ران نمی خورد چون به محل ادرار نزدیک است. چون گوشت بریان را آوردند از گوشت دست که دوست داشت به هر اندازه که

1- . اکمال الدین: 219

2- . اكمال الدين: 220 و 219
3- . بصائرالدرجات: 148

خواست خورد، سپس آن گوشت به سخن آمد و گفت: ای رسول خدا مرا به زهر آلوده اند. پس حضرت آن را رها کرد. و پیوسته آن زهر در بدن حضرت اثر می کرد تا آنکه به همان علت از دنیا رفت.(1)

23. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می دانید پیامبر وفات یافت یا کشته شد؟ خداوند می فرماید: «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ »(2)

{آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود بر می گردید؟ } پس قبل از مرگ، آن دو زن (عایشه و حفصه) او را مسموم کردند. پس گفتیم که آن دو زن و پدرانشان بدترین خلق خدا هستند.(3)

توضیح: احتمال دارد که هر دو زهر در شهادت حضرت دخیل بوده است.

24. فقه الرضا: روایت شده است که علی علیه السلام پیامبر را در لباسی غسل داد و در سه جامه کفن کرد. دو جامه از صحار یمن و دیگری برد یمانی. ابوطلحه برای پیامبر قبری را حفر کرد. سپس ابوطلحه از قبر بیرون آمد و علی وارد قبر شد و با دستانش آن را صاف و هموار کرد و بعد از آن پیامبر را در قبر گذاشت. گفت: چون علی از غسل رسول خدا فارغ شد در چشمان پیامبر چیزی را دید پس خود را بر او انداخت و با زبانش آنچه در چشم رسول خدا بود پاک کرد و گفت: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا. تو در زمان حیاتت و بعد از مرگت پاکیزه بودی.

این حدیث از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا به علی علیه السلام سفارش کرد که کسی غیر تو مرا غسل ندهد. علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! چه کسی آب به دستم بدهد تو مرد سنگینی هستی و نمی توانم در هنگام غسل تو را برگردانم؟ پیامبر فرمود: جبرئیل با توست و تو را یاری می کند و فضل بن عباس هم آب به دستت می دهد و به او بگو: چشمانش را سخت ببند زیرا کسی غیر تو عورتم را نباید ببیند و گر نه کور می شود. گفت: فضل آب به دستش می داد و جبرئیل او را

1- . بصائرالدرجات: 148

2- . آل عمران: 144

3- . تفسير العياشى 1: 200

یاری می رساند و علی پیامبر را غسل می داد و چون از غسل و کفن پیامبر فارغ شد عباس به او گفت: ای علی! مردم تصمیم گرفتهاند که جنازه پیامبر را در بقیع دفن کنند و با امامت یکی از میان خودشان، برای پیامبر نماز بخوانند. علی به سوی مردم رفت و فرمود: ای مردم! آیا نمی دانید که پیامبر در زمان حیاتشان و بعد از مرگشان پیشوای ما است؟ آیا نمی دانید پیامبر کسی که قبرها را جای نماز خواندن قرار دهد و یا شریکی برای خدا در نظر بگیرد و کسی که دندانهای پیشین و لثه رسول خدا را خورد کرد لعنت نمود. مردم گفتند: هر چه تو بگویی همان کار را می کنیم. تو چه نظری داری؟ علی علیه السلام فرمود: من رسول خدا را در خانه ای که در آن وفات یافتند دفن می کنم. پس حضرت در پیش در ایستاد و خود بر او نماز خواند و بعد از آن، فرمود ده نفر ده نفر از مردم بر او نماز بخوانند سپس بیرون روند.(1)

25. الخرائج: امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول خدا به من فرمود: هر گاه وفات یافتم هفت مشک آب از چاه غرس بیرون بکش و مرا با آن آب غسل بده. من چون او را غسل دادم و از غسل پیامبر فارغ شدم کسانی که در خانه بودند بیرون کردم. پیامبر به من فرمود: چون آنها را از خانه بیرون کردی دهانت را بر دهان من بگذار و از هر چه خواهی از رخدادها و حوادثی که تا روز قیامت در پیش است سؤال کن که همه را به تو خواهم گفت. من نیز چنان کردم و او هم از هر چه که می دانست پرده برداشت و از حوادث آینده و فتنه ها تا لحظه برپایی قیامت آگاهم کرد. اکنون هیچ گروهی نیست جز آنکه اهل حق آنها را از باطلشان می شناسم. (2)

26. الخرائج: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود: آن گاه که از دنیا رفتم مرا غسل بده و کفن کن و هر چه که بر تو املاء می کنم بنویس. پرسیدم: آیا علی این کار را کرد؟ امام فرمود: بله. (3)

27. الإرشاد: هنگامی که امیرالمؤمنین خواست پیامبر را غسل دهد فضل بن عباس را فرا خواند و از او خواست که بعد از بستن چشمانش آب به دستان او بدهد.

1- . فقه الرضا: 21 و 20
2- . الخرائج : 248
3- . الخرائج:248

سپس پیراهن رسول خدا را از گریبان تا ناف پاره کرد و خود عهده دار غسل و حنوط و کفن و دفن وی شد. فضل بن عباس به او آب می داد و وی را در غسل دادن پیامبر یاری می کرد. همین که آن حضرت از کار غسل و آماده کردن جنازه پیامبر برای دفن فارغ شد جلو ایستاد و به تنهایی و بی آنکه کسی با وی باشد بر پیکر آن حضرت نماز گزارد. در این هنگام مسلمانان در مسجد بودند و با هم بحث می کردند که چه کسی برای نماز خواندن بر او جلو بایستد و کجا وی را به خاک سپارند؟ امیرالمؤمنین نزد آنها رفت و گفت: رسول خدا چه در حال حیات و چه مرگشان امام و پیشوای ماست. آن گاه مردم گروه گروه بر وی وارد می شدند و بدون امام (پیش نماز) بر پیکرش نماز می خواندند و بر می گشتند. خداوند جان پیامبری را در جایی نگرفت مگر آن که همان جا را برای دفنش پسندید و من او را در همان حجره ای که از دنیا رفت به خاک می سپارم. مسلمانان این سخن را پذیرفتند و بدان رضایت دادند. چون مسلمانان همه بر جنازه پیامبر درود فرستادند عباس بن عبدالمطلب کسی را به سوی ابوعبیده بن جرّاح که برای اهل مکه قبرحفر میکرد و بنابر عادت مکیان ضریح می ساخت فرستاد و یک نفر هم به سوی زید بن سهل که برای اهل مدینه قبر می کند و لحد می ساخت فرستاد و آن دو را به نزد خود طلبید و گفت: خدایا ! خودت برای پیغمبرت انتخاب کن. پس ابوطلحه زید بن سهل را دید. به او گفته شد: برای رسول خدا قبری مهیا کن. زید قبری برای پیامبر حفر کرد و امیرالمؤمنین، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس و اسامه بن زید داخل شدند تا کار دفن رسول خدا را به انجام برسانند. انصار از پشت خانه فریاد زدند: ای علی ! امروز تو را به خدا و حقّمان در مورد رسول خدا یادآوری میکنیم که یکی از ما را وارد قبر رسول خدا کنی و ما نیز به واسطه او از به خاک سپاری پیامبر بهره ای ببریم. علی علیه السلام گفت: اوس بن خولی وارد شود. اوس از جنگجویان بدر و مردی فاضل از بنی عوف از خزرج بود. چون داخل شد علی علیه السلام به او فرمود: در قبر وارد شو. چون وارد شد امیرالمؤمنین رسول خدا را بر دستان او گذاشت و وارد قبرش کرد. چون اوس رسول خدا را بر زمین نهاد به او فرمود: از قبر بیرون بیا. اوس بیرون آمد و علی علیه السلام در قبر وارد شد و روی رسول خدا را

کنار زد و گونه اش را از سمت راست به طرف قبله نهاد. سپس بر وی آجر گذاشت و روی او خاک ریخت و آن در روز دوشنبه دو شب مانده از ماه صفر سال دهم هجری در شصت و سه سالگی بود. اکثر مردم به خاطر مشاجراتی که در مورد خلافت میان مهاجرین و انصار صورت گرفت در مراسم به خاک سپاری آن حضرت شرکت نکردند، به همین خاطر اغلب آنها نتوانستند بر جنازه آن حضرت نماز بخوانند. و فاطمه زهرا سلام الله علیها فریاد برآورد: «واسوء صباحاه»: چه روز بدی !. ابوبکر این سخن او را شنید و به او گفت: روز تو، بد روزی است.

و آن قوم چون دیدند علی علیه السلام به کار غسل و کفن و دفن پیامبر مشغول است و بنی هاشم به خاطر مصیبت آن حضرت با آنان کاری ندارند، فرصت را غنیمت شمردند و به موضوع خلافت پرداختند و ابوبکر را خلیفه کردند. به این دلیل ابوبکر خلیفه شد که انصار در بین خود اختلاف داشتند و طلقاء و مولفه قلوبهم نمی خواستند مبادا این امر به تأخیر بیافتد و بنی هاشم از مصیبت پیامبر و کار دفن ایشان فراغت یابند و امور در سر جای خودش قرار گیرد پس چون ابوبکر در آن جا حضور داشت با او بیعت کردند. دلایل واضحی وجود دارد که نشان می دهد از قبل برای بنی امیه تبلیغ شده بود تا سر فرصت آنچه میخواستند عملی سازند که در این کتاب جای بحث آن نیست و به طور مفصل در جای دیگر بحث خواهیم کرد. در روایت آمده است چون بیعت ابوبکر تمام شد مردی به خدمت امیرالمؤمنین آمد در حالی که حضرت بیلی در دست داشت و قبر پیامبر را می ساخت صاف و هموار می کرد به آن حضرت گفت: بنی امیه با ابوبکر بیعت کردند و انصار به خاطر اختلافشان ناکام ماندند و طلقاء از ترس آنکه مبادا شما کار را به دست گیرید به بیعت با آن مرد مبادرت کردند. پس حضرت بیلی را که در دست داشت بر زمین گذاشت و این آیات را خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاء مَا يَحْكُمُونَ»(1) {به نام خداوند

1- . عنکبوت / 4 - 1

رحمتگر مهربان. الف لام میم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ و به یقین کسانی که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغ گویان را [نیز] معلوم دارد.آیا کسانی که کارهای بد می کنند می پندارند که بر ما پیشی خواهند گرفت؟ چه بد داوری می کنند. } ابوسفیان بعد از رحلت رسول خدا در حالی که علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر غرق در امور کفن و دفن پیامبر بودند با صدای بلندی چنین گفت:

- ای بنی هاشم نگذارید مردم به حق شما طمع کنند. مخصوصاً قبیله تیم بن مرّه یا عدی.

- خلافت تنها از آن شماست و کسی جز ابوالحسن علی شایستگی آن را ندارد.

- ای ابوالحسن! دستت را قاطعانه و با درایت دراز کن همانا تو شایسته ترین فرد برای این کار هستی.

سپس با صدای بلندی گفت: ای بنی هاشم ! ای فرزندان عبد مناف! آیا راضی شده اید ابوفصیل این فرد پست که فرزند شخصی پست است بر شما حکومت کند. به خدا قسم اگر بخواهید من مدینه را برایتان پر از نیروی نظامی میکنم. علی علیه السلام در پاسخ وی فرمود: ابوسفیان برگرد. به خدا قسم تو برای رضای خدا این پیشنهاد را مطرح نمی کنی. بلکه همواره در پی ضربه زدن به اسلام و فریفتن مسلمانان بوده ای. ما اکنون مشغول رسیدگی به کار تدفین رسول خدا هستیم و هر کسی مسؤول عمل خود خواهد بود و آنچه را که جمع میکند. سپس ابوسفیان به طرف مسجد رفت و بنی امیه را در آنجا حاضر دید و آنها را برای گرفتن خلافت تحریک کرد ولی کسی به دنبالش نرفت. فتنهای بود که همگان را فرا گرفت و بلا و آزمایشی بود که فراگیر گردید و شرایط بدی پیش آمد که از این راه شیطان توان یافت و اهل دروغ و تجاوز یکدیگر را یاری رساندند و اهل ایمان در اعتراض و انکار آن سستی نمودند. این تأویل سخن خداوند متعال بود که فرمود: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ

تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً »(1)

{و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید}.(2)

توضیح: جوهری گفت: الضّریح: شکافی در وسط قبر و اللّحد: شکاف کنار قبر. توقّر علیه: حرمت او را حفظ کرد. احتقبه: آن را برداشت.

28. مناقب ابن شهر آشوب: رسول خدا ده سال در مدینه اقامت گزید سپس به حجه الوداع رفت و در روز غدیر خم علی را به عنوان امام و جانشین بعد از خود برگزید. چون وارد مدینه شد اسامه بن زید را فرمانده سپاهی کرد و به او دستور داد که به سوی سرزمین روم جایی که پدرش در آنجا شهید شده بود برود. ابوبکر و عمر و ابا عبیده را در لشکر او قرار داد و اسامه را به جرف فرستاد تا اینکه به بیماری که با آن از دنیا رفت مبتلا شد و در بیماری خود پیوسته می فرمود: به لشکر اسامه بپیوندید. چون سال یازدهم هجرت فرا رسید در مدینه اقامت گزید و مدتی بیمار شد. و در روز دوشنبه دوم ماه صفر وفات یافت. و برخی گفته اند: روز جمعه دوازدهم ربیع الاول وفات یافت و ده سال بعد از ورودش به مدینه قبل از غروب آفتاب رحلت یافت در حالی که در آن وقت شصت و سه سال داشت. علی علیه السلام براساس وصیتش او را در دو جامه غسل داد. و در روایتی آمده است که به آن ندا داده شد.

و پیامبر سه روز از وفاتش گذشت و دفن نشد تا همه مردم بر او نماز بخوانند و ابوطلحه و زید بن سهل انصاری برای او قبری حفر کردند. علی علیه السلام او را دفن کرد و عباس و فضل و اسامه او را یاری رساندند. و انصار گفتند: ای علی! امروز تو را به خدا و حقّمان در مورد رسول خدا یادآوری میکنیم که یکی از ما را وارد قبر رسول خدا کنی. علی علیه السلام فرمود: اوس بن خولی وارد قبر شود. چون اوس پیامبر را در قبر نهاد علی به او گفت: از قبر بیرون بیا و قبرش را چهار گوش بساز.(3)

1- . انفال / 25
2- . ارشاد المفید: 101 - 98
3- . مناقب آل ابی طالب 1: 152

29. مناقب ابن شهر آشوب: احمد در مسند خود از ابن عباس نقل کرد: هنگامی که رسول خدا بیمار شد همان بیماری که به سبب آن وفات یافت پیامبر فرمود: علی را صدا کنید. عایشه گفت: ابوبکر را برایت صدا میزنیم. حفصه گفت: عمر را برایت صدا میزنیم. ام فضل گفت: عباس را برایت صدا میزنیم! هنگامی که همه آنها جمع شدند پیامبر خدا سر مبارکش را بلند کرد و علی علیه السلام را ندید پس ساکت ماند. در این هنگام عمر گفت: از نزد رسول خدا برخیزید. ادامه روایت.

از اهل بیت نقل شده است که عایشه پدرش ابوبکر را فرا خواند. پیامبر چون او را دید از او روی گرداند. حفصه پدرش عمر را خواند پیامبر از او نیز رو گرداند. ام سلمه علی را صدا زد. پس از اینکه علی به خدمت رسول خدا رسید پیامبر مدت طولانی با او راز گفت سپس بی هوش شد. آن گاه حسن و حسین فریاد زدند و گریه کردند و خود را بر پیامبر انداختند. علی خواست آنها را از پیامبر جدا کند که پیامبر به هوش آمد و فرمود: ای علی! آنها را رها کن. بگذار گل روی آنها را ببویم و آن دو نیز مرا ببویند و من از دیدار آنها بهره مند شوم و آنها هم از دیدن من بهره برند. سپس علی را به زیر لباس خود برد و دهانش را بر دهان او گذاشت. چون لحظه مرگ فرا رسید پیامبر به علی فرمود: ای علی! سر مرا در دامان خود بگیر که امر خدا فرا رسید و چون جان من بیرون آمد آن را با دست خود بگیر و به روی خود بکش سپس مرا رو به سوی قبله بگردان و متصدی کار من شو و پیش از همه تو بر من نماز بگذار و از من جدا نشو تا مرا به خاک بسپاری و از خدای عزّوجلّ استعانت بجوی. علی سر مبارک پیامبر را گرفت و در دامن خود قرار داد و پیامبر بی هوش شد. فاطمه از این حال پیامبر گریست و پس از اینکه به هوش آمد به فاطمه اشاره کرد که به او نزدیک شود. چون نزدیک شد پیامبر به او رازی را گفت و فاطمه سلام الله علیها خوشحال شد. ادامه داستان. سپس پیامبر از دنیا رفت و امیرالمؤمنین دست راستش را زیر گلوی پیامبر گذاشت و جان مبارک حضرت در دست علی قرار گرفت و علی دست خود را بالا برد و پس از آن به صورت خود کشید. سپس بدن مبارکشان را به سمت قبله گرداند و پارچه ای بر پیکر پاکش کشید و به کار غسل و کفن و دفن ایشان پرداخت.

روایت شده است که جبرئیل گفت: فرشته مرگ از تو اذن ورود می خواهد و از کسی پیش از تو و پس از تو اذن ورود نخواسته و نمی خواهد. پس پیامبر به او اجازه داد و او نیز وارد شد و بر پیامبر سلام کرد و گفت: ای احمد! خدای تبارک و تعالی مرا به سوی تو فرستاد و مرا امر نمود که هرچه بگویی اطاعت کنم. جان مبارکتان را بگیرم یا باز گردم؟ پیامبر به او اجازه داد. او نیز جانش را گرفت.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون لحظه وفات پیامبر فرا رسید جبرئیل فرود آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا می خواهی به دنیا باز گردی؟ پیامبر فرمود: نه. رسالتم را در این دنیا به انجام رساندم. دوباره به او گفت: ای رسول الله! آیا می خواهی به دنیا بازگردی؟ پیامبر فرمود: نه می خواهم به سوی رفیق اعلی خداوند متعال بروم.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: جبرئیل گفت: ای محمد! این آخرین باری است که به زمین فرود می آیم. تو تنها خواسته من از دنیا بودی.

روایت شده است که پیامبر علی را به زیر ملحفه خود برد و گفت: خدا شما را در مصیبت از دست دادن پیغمبرتان اجری عظیم عطا کند. از علی علیه السلام پرسیده شد: رسول خدا در زیر لحافش چه رازی به تو گفت؟ فرمود: پیامبر هزار باب از علم را به رویم گشود که از هر باب هزار باب دیگر باز شد و مرا به آنچه بعد از این إن شاء الله باید انجام دهم سفارش کرد.

ابوعبدالله بن ماجه در سنن و ابویعلی موصلی در مسند خود چنین نقل کرده اند که انس گفت: چون بیماری پیامبر شدید شد فاطمه می گفت: پدر جان ! جبرئیل خبر مرگ تو را برای ما آورد. پدر جان! چقدر به پروردگار خود نزدیکی. پدر جان فردوس برین جایگاه توست. پدر جان پروردگارت تو را خواند و تو به او پاسخ دادی.

کافی: تعدادی از زنان بنی هاشم جمع شدند و پیامبر را یاد می کردند و به نوحه و زاری مشغول بودند. حضرت زهرا سلام الله علیها همگان را به دعا سفارش نمود و گفت: دست از شمارش افتخارات بردارید و به دعا و عبادت بپردازید.

پیامبر فرمود: ای علی! به هر کس مصیبتی برسد مصیبت مرا یاد کند که آن عظیم ترین مصیبت هاست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وفات پیامبر چنین سرود:

- مرگ، نه پدر و نه فرزندی را بر جای نخواهد گذاشت. این راه ادامه دارد تا اینکه دیگر کسی را نیابی.

- این پیامبر است و برای امت خود جاودان نماند. اگر (قرار بود) خداوند آفریده ای را پیش از او جاودان کند او را جاودان می کرد.

- مرگ تیرهایی دارد که خطا نمی رود. اگر امروز تیری به کسی اصابت نکرد فردا به او اصابت می کند.

حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود:

- هرکس که بمیرد یادش کم می گردد به جز پدرم رسول خدا که هر روز یاد او فزونی می گیرد.

- به یاد آوردم پراکندگی و جدایی را که مرگ در میان ما به وجود آورد. نفس خود را به مرگ پیامبر دلداری دادم.

- با خود گفتم: مرگ راه ماست و کسی که امروز نمیرد فردا خواهد مرد.

دیک الجن چنین سرود:

- هنگامی که غم و اندوه در جانت فراوان می گردد بیاندیش آیا رسول خدا زنده است یا خاک قبر، او را در برگرفته است.

ابراهیم بن مهدی چنین سرود:

- در برابر هر مصیبت و سختی شکیبایی پیشه کن و استقامت و پایداری نما و بدان که آدمی در این عالم جاودانه نیست.

- آیا نمی بینی که حوادث روزگار زیادند و مرگ در کمین انسان هاست.

- چون مصیبتی را به یاد آوری که تو را غمگین می سازد مصیبت پیامبر، محمد را به یاد آور.

شاعر دیگری سرود:

ص: 685

- اگر قرار بود در دنیا کسی جاودانه بماند به یقین رسول خدا جاودانه می ماند.

تاریخ طبری و ابانه العکبریّ: ابن مسعود گفت: از پیامبر پرسیدند: ای رسول خدا! چه کسی تو را غسل می دهد؟ فرمود: خویشاوندان نزدیک تر من.

حلیه الاولیاء و تاریخ طبری: علی بن ابی طالب علیه السلام پیامبر را غسل می داد و فضل بر ایشان آب می ریخت و جبرئیل آن دو را یاری می کرد. و علی می گفت: هم در وقت حیات و هم در وقت مرگ چه نیکو و خوشبو بودی.

در مسند موصلیّ روایتی از عایشه نقل شده است که: سپس پیامبر را با اهل بیتش تنها گذاشتند و علی بن ابی طالب و اسامه بن زید او را غسل دادند.

صفوانی در کتاب الإحن و المحن از اسماعیل بن عبدالله و او نیز از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: رسول خدا به من سفارش کرد که چون از دنیا رفتم مرا با هفت مشک آب چاهم «چاه غرس» غسل بده.

ابانه بن بطّه گفت: یزید بن بلال گفت: علی گفت: پیامبر به من سفارش کرد که کسی غیر از من او را غسل ندهد و کسی نباید عورت مرا ببیند و گرنه نابینا می شود. و گفت: هر عضوی را غسل می دادم گمان می کردم سی مرد آن عضو را با من بر می گردانند تا اینکه از غسل پیامبر فارغ شدم.

روایت شده که چون علی علیه السلام خواست پیامبر را غسل دهد فضل بن عباس را صدا زد تا او را یاری کند در حالی که فضل چشمانش را بسته بود. علی از ترس اینکه مبادا عورت پیامبر را ببیند و کور شود به او دستور داده بود چشمانش را ببندد.

سید حمیریّ چنین سرود:

- (علی) آن کسی است که جسم خود را به او سپردم. اگر کسی غیر از او عورت مرا ببیند کور گردد.

و سروده:

- کسی که به امر غسل و کفن و دفن پیامبر پرداخت و شکیبایی را در دنیا پیشه خود ساخت.

ص: 686

عبدیّ سرود:

- او کسی است که متصدّی غسل پیامبر گردید و پیامبر را در کفن پیچید.

سروجیّ سرود:

- امام راستگویی که از آلودگی شرک و دیگر آلودگی ها پاک بود پیامبر را غسل داد.

- پس پیامبر علم خود را به عنوان میراث به علی سپرد و علی بعد از پیامبر به آن علم احتیاج داشت.

شخص دیگری سرود:

- او (علی) مشغول غسل پیامبر شد. پس مردم دچار فتنه شدند در حالی که پیامبر هنوز دفن نشده بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: مردم گفتند: چگونه بر پیامبر نماز بخوانیم؟ علی فرمود: رسول خدا چه در حال حیات و چه در مرگ امام و پیشوای ماست. پس ده نفر ده نفر را بر او وارد کرد و روز دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه تا شام بر او درود فرستادند تا اینکه همه نزدیکان و خواص بر او نماز گزاردند و هیچ یک از اهل سقیفه برای نماز خواندن بر پیامبر حاضر نشدند و علی علیه السلام قاصدی را نزد آنها فرستاد و بیعت آنها بعد از دفن پیامبر تمام شد.

امیرالمؤمنین فرمود: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: این آیه در مورد نماز خواندن بر پیکر من بعد از آنکه خداوند جانم را گرفت نازل شده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»(1) {خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند.}

از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد نماز بر پیکر پاک پیامبر چگونه بود؟ فرمود: چون امیرالمؤمنین پیامبر را غسل داد و با پارچه ای کفن کرد و پوشاند ده نفر بر پیامبر وارد کرد و دور جنازه پیامبر را احاطه کردند. سپس امیرالمؤمنین در میان آنها ایستاد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» {خداوند و فرشتگانش بر

1- . احزاب / 56

پیامبر درود می فرستند} و آن گروه مثل گفته علی را تکرار کردند. تا اینکه اهل مدینه و مردم اطراف مدینه این گونه آمدند و بر او درود فرستادند.

و در محل دفن پیامبر اختلاف پیدا شد. برخی گفتند: او را در بقیع به خاک بسپاریم و برخی گفتند: در صحن مسجد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند پیامبر خود را فقط در بهترین جا قبض روح کرد. پس بهتر است او را در همان حجره ای که در آن از دنیا رفت دفن نماییم. پس همگی موافقت کردند و در اتاقی که در آن وفات یافت دفن شد.

تاریخ طبری: در حدیث ابن مسعود گفتیم: ای پیامبر خدا چه کسی تو را وارد قبر کند؟ فرمود: خانواده ام.

طبری و ابن ماجه گفتند: کسانی که در قبر رسول خدا وارد شدند علی بن ابی طالب، فضل و قثم و شقران بودند. به همین خاطر علی فرمود: من اولین و آخرین هستم.(1)

30. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا درگذشت جبرئیل نزد آنها آمد در حالی که پیامبر با پارچه ای پوشیده شده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین در خانه بودند. پس جبرئیل گفت: سلام بر شما ای اهل بیت رحمت. «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَما الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ»(2) {هر جانداری چشنده طعم مرگ است. و همانا روز رستاخیر پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست.} خداوند در هر مصیبتی تسلّی بخش است و هر چیز از دست رفته ای را جبران می کند و برای هر از دست رفته ای جایگزینی قرار می دهد. پس فقط به خدا اعتماد کنید و به او امید داشته باشید. مصیبت زده فقط

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 206 - 203

2- . آل عمران / 185

کسی است که از ثواب الهی محروم باشد. و این آخرین باری است که به زمین می آیم. اهل بیت گفتند: ما صدایی را می شنیدیم ولی کسی را نمی دیدیم.(1)

کافی: نظیر این خبر را روایت کرده است.(2)

31. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا از دنیا رفت از سوی خانه صدایی شنیدند و کسی را ندیدند. صاحب آن صدا می گفت: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» {هر جانداری چشنده طعم مرگ است. و همانا روز رستاخیز پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند. قطعاً کامیاب شده است}. سپس گفت: خداوند در هر مصیبتی تسلّی بخش است و برای هر از دست رفته ای جایگزینی قرار می دهد و هر چیز از دست رفته ای را جبران می کند. پس فقط به خدا اعتماد کنید و تنها به او امید داشته باشید و محروم فقط کسی است که از ثواب الهی بی بهره شده باشد. عورت پیامبرتان را بپوشانید. چون پیامبر را بر تخت گذاشت ندا داد: ای علی! پیراهن پیامبر را بیرون نیاور. پس علی پیامبر را در پیراهنش غسل داد.(3)

32. مجالس مفید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین از غسل و حنوط کردن و کفن و دفن پیامبر فارغ شد به مردم اجازه داد و فرمود: ده نفر ده نفر وارد شوید و بر او نماز بخوانید. پس وارد شدند و امیرالمؤمنین بین پیامبر و آنها ایستاد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»(4) {خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستد. ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام کنید سلامی نیکو} و مردم مثل گفته علی علیه السلام را تکرار میکردند.

1- . تفسیر العیاشی 1: 209
2- . فروع کافی 1: 60
3- . تفسر العیاشی 1: 210
4- . احزاب / 56

امام فرمود: نماز بر پیکر پاک پیامبر اینچنین بود.(1)

33. مجالس مفید: عبدالله بن عباس نقل کرد که چون رسول خدا از دنیا رفت علی بن ابی طالب به غسل پیامبر پرداخت. در حالی که عباس و فضل بن عباس هم با او بودند و او را در غسل دادن یاری می رساندند. چون علی از غسل آن حضرت فارغ گردید جامه از روی پیامبر برداشت و گفت: پدر و مادرم به فدای تو باد. در حیات و بعد از مرگت نیکو و پاکیزه بودی. با مرگ تو رشته ای پاره شد که در مرگ دیگران چنین رشته ای قطع نشد و آن نبوت و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی بود. مصیبت تو دیگر مصیبت ها را تسلّی دهنده است و همه مردم به خاطر تو عزادارند و این گونه نیست که مصیبت تو تنها عدّه ای را داغ دار کرده باشد. اگر ما را به صبر و شکیبایی امر نکرده بودی و از بی تابی و فریاد و فغان نهی ننموده بودی بی تردید تا خشک شدن چشمه های اشکمان در غم فراقت می گریستیم و این درد جانکاه همیشه در من می ماند و حزن و اندوهم دائمی می شد که همه اینها در مصیبت تو کم و ناچیز است. پدر و مادرم فدای تو. ما را نزد پروردگار خود یاد کن و ما را از خاطر خود بیرون مکن. پس خود را روی پیامبر انداخت و روی مبارکش را بوسید. سپس پارچه بر روی او کشید.(2)

توضیح: این حدیث در روایه نهج البلاغه خواهد آمد و از آن معلوم میشود که در آن تصحیفهایی وجود دارد.

34. مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس نقل کرد که رسول خدا در هنگام بیماری روزی بی هوش شد ناگهان کسی در خانه را کوبید. فاطمه گفت: کیست که در را می کوبد؟ گفت: من مردی غریبم. آمده ام و از رسول خدا خواسته ای دارم آیا اجازه می دهید وارد خانه شود. فاطمه گفت: خدا تو را رحمت کند. پی کار خودت برو که رسول خدا بیمار است و نمی تواند به کار تو بپردازد. او هم رفت و بعد از اندک زمانی برگشت و باز در را کوبید و گفت: غریبی هستم و اجازه می خواهم بر رسول خدا وارد شود. آیا اجازه می دهید؟ در این هنگام رسول خدا به هوش آمد و

1- . مجالس المفید: 19
2- . مجالس المفید: 60

گفت: ای فاطمه! می دانی او کیست؟ گفت: نه ای رسول خدا! فرمود: او پراکنده کننده جماعت ها و درهم شکننده لذّت هاست. این فرشته مرگ است. به خدا قسم او پیش از من و پس از من از کسی اذن ورود نخواسته است و به خاطر جایگاه و منزلتم نزد خداوند متعال از من اذن ورود می خواهد. به او اجازه دهید وارد شود. پس فاطمه گفت: وارد شو خدا تو را رحمت کند. پس مانند نسیم وارد شد و گفت: سلام بر شما ای اهل بیت رسول خدا. پس رسول خدا علی را به صبر کردن در دنیا، حفظ فاطمه، جمع کردن قرآن، پرداخت دِین او و اینکه به دور قبر آن حضرت دیواری بسازد و از حسن و حسین محافظت کند سفارش نمود.(1)

توضیح: در قاموس فیروز آبادی آمده است: هفّت الریح تهفّ هفّا و هفیفا: باد وزید و صدای وزیدنش به گوش رسید. ریح هفّافه: باد آرام و ملایم.

35. إعلام الوری: رسول خدا از دنیا رفت و امیرالمؤمنین دست راستش را زیر گلوی پیامبر گذاشت و جان مبارک حضرت در دست علی علیه السلام قرار گرفت و علی آن را بالای سر خود برد و پس از آن به صورت خود کشید. سپس بدن مبارک پیامبر را رو به قبله گرداند و چشمانش را بست و پارچه ای بر پیکر پاکش کشید و به کار غسل و کفن و دفن او پرداخت.

از ام سلمه روایت شده است که گفت: چون رسول خدا وفات یافت من دست خود را بر سینه مبارک حضرت گذاشتم. چند هفته بعد از آن وقتی که غذا می خوردم و یا وضو می گرفتم بوی مشک از دستم می شنیدم.

ثابت بن انس روایت کرد: آن هنگام که بیماری پیامبر شدید شد و در حال احتضار بود فاطمه گفت: آه ای پدر! باید خبر مرگ تو را به جبرئیل بدهیم. آه ای پدر! چقدر به پروردگارت نزدیک شده‌ای. ای پدر! فردوس برین جایگاه توست. ای پدر! پروردگار تو را فرا خواند و تو دعوت او را لبیک گفتی.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون لحظه وفات پیامبر شد جبرئیل فرود آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا می خواهید به دنیا برگردید؟ گفت: نه. رسالتم را

1- . مناقب آل ابی طالب 3: 116

ابلاغ کردم. دوباره جبرئیل به پیامبر گفت: ای رسول خدا ! می خواهید به دنیا برگردید؟ فرمود: نه. به سوی رفیق اعلی می روم.

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل گفت: ای محمد ! این آخرین باری است که به دنیا می آیم. تو فقط خواسته من از دنیا بودی.

نیز فرمود: فاطمه سلام الله علیها پس از اینکه پیامبر از دنیا رفت فریاد زد و مسلمانان فریاد زدند و خاک بر سرهایشان ریختند.

و پیامبر در بیست و هشتم صفر سال دهم هجرت وفات یافت. نیز روایت شده است که در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وفات یافت. چون علی خواست پیامبر را غسل دهد فضل بن عباس را صدا زد تا بعد از بستن چشمانش آب به دستش بدهد. پس علی پیراهن پیامبر را از گریبان تا ناف پاره کرد و به کار غسل و حنوط کردن و کفن و دفن پیامبر پرداخت و فضل آب به دست او می داد. چون علی از غسل و آماده سازی پیامبر برای دفن کردن فارغ شد جلو ایستاد و بر او نماز خواند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مردم گفتند: چگونه بر پیامبر نماز بخوانیم؟ علی علیه السلام فرمود: رسول خدا در مرگ و در زندگی امام و پیشوای ما بود. پس حضرت ده نفر ده نفر را وارد میکرد و روز دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه همه مردم، کوچک و بزرگ، زن و مرد از مدینه و اطراف مدینه بر پیامبر بدون امام بر پیامبر نماز خواندند(درود فرستادند).

همه مسلمانان به محل دفن پیامبر آمدند و علی فرمود: خداوند تبارک و تعالی جان پیامبری را در جایی نگرفت مگر اینکه همان جا را قبر او قرار داد. و من او را در همان حجره ای که در آن وفات یافته به خاک می سپارم. مسلمانان راضی شدند و چون مسلمانان بر پیامبر درود فرستادند عباس بن عبدالمطلب کسی را به سوی ابو عبیده بن جراح که برای اهل مکه قبر می کند و بنا بر عادت مکیان ضریح می ساخت فرستاد و یک نفر را هم به سوی زید بن سهل ابی طلحه که برای اهل مدینه قبر میکَند و لحد می ساخت فرستاد و آن دو را به نزد خود طلبید و گفت: خدایا ! خودت برای پیغمبرت انتخاب کن. پس ابو طلحه را دید. به او گفته شد: برای رسول الله قبری مهیا کن. پس او قبری را برای پیامبر حفر کرد. امیرالمؤمنین ، عباس، فضل

و اسامه بن زید وارد قبر شدند تا کار دفن رسول خدا را به انجام برسانند. انصار از پشت خانه فریاد زدند: ای علی! امروز تو را به خدا و حقّمان در مورد رسول خدا یادآوری میکنیم که یکی از ما را وارد قبر رسول خدا کنی و ما نیز به واسطه او از خاک سپاری رسول خدا بهره مند شویم. علی علیه السلام فرمود: اوس بن خولی. او مردی از قبیله بنی عوف بن خزرج و از جنگجویان جنگ بدر بود. پس وارد خانه شد و علی به او فرمود: وارد قبر شو. و علی رسول خدا را بر دستان او گذاشت و اوس پیامبر را بر زمین قبر نهاد. آن گاه علی به او فرمود: بیرون بیا. اوس بیرون آمد و علی وارد قبر شد و روی رسول خدا را کنار زد و گونه اش را از سمت راست به طرف قبله نهاد، سپس بر وی آجر گذاشت و روی او خاک ریخت.(1)

توضیح: شاید کسانی که سال وفات پیامبر را دهم هجرت دانسته اند بنا را بر این گذاشته اند که سال هجری از اول ربیع الاول آغاز می شود که هجرت در آن اتفاق افتاد و کسانی که گفته اند: سال وفات پیامبر سال یازدهم هجرت بوده بنا را بر ماه محرم می گذارند که مشهورتر است.

36. کشف الغمّه: پیامبر شصت و سه سال زندگی کرد. با پدر خود دو سال و چهار ماه ماند و بعد از آن پدر را از دست داد و با جدّ خود عبدالمطّلب هشت سال زیست. و چون عبدالمطلب وفات یافت عموی او ابوطالب کفالت او را بر عهده گرفت و او را اکرام می کرد و از او حمایت می نمود و در طول زندگیش با دست و زبانش به او یاری می رساند. گفته شده است: چون پدر آن حضرت وفات یافت آن حضرت هنوز متولّد نشده بود و برخی گفته اند: که در وقت وفات پدر خود، هفت ماهه بود و چون شش سال از عمر شریفش گذشت مادرش به رحمت الهی رفت.

مسلم در صحیح خود روایت کرد که پیامبر فرمود: از خدایم اجازه گرفته ام که قبر مادرم را زیارت کنم او نیز به من اجازه داد. شما نیز قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت آنها مرگ را به یاد شما می اندازد.

1- . اعلام الوری: 84 و 83 (چ 1) 144 و 143 (چ 2)

پیامبر در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کرد. چون عموی او ابوطالب وفات یافت از عمر پیامبر چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و چهار روز می گذشت و بعد از سه روز خدیجه از دنیا رفت. به این سبب آن سال را عام الحزن گفتند.

هشام بن عروه از پدرش نقل کرد که رسول خدا فرمود: قریش پیوسته بیمناک بود تا اینکه ابوطالب درگذشت.

پیامبر سیزده سال پس از بعثت در مکه ماند. سپس بعد از آنکه سه روز در غار پنهان شد به مدینه هجرت کرد. برخی گفته اند: شش روز در غار مخفی شد و روز دوشنبه یازدهم ربیع الاوّل وارد مدینه شد. ده سال در آنجا اقامت گزید. سپس در بیست و هشت صفر سال یازدهم هجرت وفات یافت.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون زمان احتضار پیامبر فرا رسید بی هوش شدن ایشان آغاز شد. فاطمه سلام الله علیها فرمود: چقدر از اندوه و غم تو اندوهگین هستم ای پدر. پیامبر چشمانش را باز کرد و فرمود: از امروز غم و اندوهی برای پدرت نخواهد بود. پیامبر در حالی که مسلمانان در اطرافش بودند فرمود: ای مردم! بعد از من پیامبری نیست و پس از سنّت من سنّتی وجود ندارد. پس هر کس ادّعای نبوت کند ادّعای آن ستمگر در آتش خواهد بود. ای مردم! قصاص را احیا کنید و حق صاحب حق را بپردازید و دچار تفرقه و اختلاف نشوید. اسلام بیاورید و تسلیم اوامر دین شوید. خدا نوشته است که حتماً من و پیامبرانم غالب خواهیم شد. همانا خدا قوی و عزّت مند است.

از کتاب ابواسحاق ثعلبی نقل شده است: وقتی که بیماری پیامبر شدید شده بود ابوبکر نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول الله! اجل تو کی فرا می رسد؟ پیامبر فرمود: اجل من حاضر شده است. ابوبکر گفت: خدا تو را یاری کند بازگشت تو به کجاست؟ پیامبر فرمود: به سوی سدره المنتهی و جنّه المأوی و رفیق اعلی و جرعه های تمام و زندگی گوارا. ابوبکر گفت: چه کسی تو را غسل خواهد داد؟ فرمود: هر یک از اهل بیتم که به من نزدیک تر است. ابوبکر پرسید: در چه چیز تو را کفن کنیم؟ فرمود: در همین جامه که پوشیده ام یا در پارچه یمنی یا در جامه های

سفید مصری. پرسید: چگونه بر تو نماز بخوانند؟ در این وقت فریاد گریه مردم بلند شد. پیامبر به آنها فرمود: صبر کنید خدا از گناهان شما بگذرد. چون مرا غسل دادند و کفن کردند مرا بر تختی بگذارید و در کنار قبرم در این خانه قرار دهید. سپس ساعتی بیرون بروید. اول کسی که بر من درود میفرستد خداوند متعال است. سپس به ملائکه اجازه می دهد که بر من درود فرستند. اول کسی که نازل می شود جبرئیل است سپس اسرافیل و پس از آن میکائیل و بعد از او فرشته مرگ. آن گاه لشکرهای ملائکه همگی فرود می آیند و بر من درود و سلام میفرستند. پس شما گروه گروه بر من درود فرستید و سلام کنید و مرا با تزکیه - ذکر فضائل - و گریه و فریاد آزار ندهید و باید اول کسی که بر من درود میفرستد به ترتیب نزدیکترین اهل بیت من باشند. بعد از آن، زنان و کودکان اهل بیت من و بعد مردم دیگر. ابوبکر گفت: چه کسی وارد قبر تو خواهد شد؟ فرمود: هرکس از اهل بیتم که به من نزدیک تر است با ملائکه ای که شما آنها را نخواهید دید. پس فرمود: برخیزید و آنچه گفتم به دیگران برسانید.

[ثعلبی] گوید: به حارث بن مره گفتم: چه کسی این حدیث را روایت کرد ؟ گفت: عبدالله بن مسعود.

از علی علیه السلام نقل شد که فرمود: در بیماری آخر رسول خدا جبرئیل هر روز و هر شب بر آن حضرت نازل می شد و می گفت: سلام بر تو. به درستی که پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید که حال خود را چگونه می یابی؟ و او حال تو را بهتر از تو میداند ولی می خواهد کرامت و شرافت تو را فزونی بخشد چنان که تو را بر همه خلق فضیلت داده است و خواست که عیادت بیماران در امّت من یک سنّت شود. اگر پیامبر درد داشت می گفت: درد دارم. و جبرئیل در جواب می گفت: ای محمد! هیچ کس نزد خدای حق تعالی گرامیتر از تو نیست و به این خاطر به تو درد داده است که دوست دارد صدای دعای تو را بشنود و میخواهد که درجات، ثواب، جایگاه و فضیلت تو را فزونی بخشد. اگر آن حضرت می فرمود: من در راحتی و سلامتی هستم جبرئیل می گفت: خدا را بر سلامتی که داری حمد و

ستایش بگو که خدای حق تعالی حمد حامدان را دوست دارد و نعمت خود را بر آنها فزونی می بخشد.

امیرالمؤمنین فرمود: جبرئیل در وقتی که همیشه نازل می شد نازل شد و آثار آمدنش را حس کردیم پس پیامبر همه را از اتاق بیرون کرد جز من. جبرئیل به آن حضرت گفت: ای محمد! پروردگار به تو سلام می رساند و از حال تو سؤال می کند. با آنکه حال تو را بهتر می داند. حضرت فرمود: آثار مرگ را در خود مشاهده می کنم. جبرئیل گفت: ای محمد ! بشارت باد تو را که حق تعالی می خواهد به سبب این حالی که داری درجات تو را از آنچه که هست بلندتر گرداند. پیامبر فرمود: ای جبرئیل! فرشته مرگ رخصت طلبید و به خانه من وارد شد و من از او مهلت خواستم تا تو به نزد من بیابی. جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگار عالمیان به تو مشتاق است و فرشته مرگ به غیر از تو از هیچ کس رخصت نطلبیده و نخواهد طلبید. پیامبر فرمود: ای جبرئیل حرکت نکن تا فرشته مرگ برگردد. سپس پیامبر به زنان و فرزندان خود اجازه داد که وارد شوند. به فاطمه فرمود: ای فاطمه ! نزدیک من بیا. فاطمه خود را بر او انداخت و چون سرش را بالا برد آب از دیده های مبارکش ریخت. پیامبر به او فرمود: به من نزدیک شو. فاطمه نیز به پدر نزدیک شد و خود را بر روی پدر انداخت و پیامبر رازی را به او گفت و فاطمه سر برداشت و خندان گردید و ما از آنچه که دیدیم تعجب کردیم و از او سؤال کردیم و او به ما گفت: بار اول پیامبر خبر وفات خود را به من گفت و به آن سبب گریان شدم و بار دوم فرمود: ای دخترم! بی تابی نکن که من از پروردگار خواسته ام که اول کسی که از اهل بیتم به سوی من آید تو باشی و دعای مرا مستجاب گرداند و به این سبب خندان و شاد شدم.

فرمود: سپس پیامبر حسن و حسین را طلبید و آنها را بوسید و بویید و شروع به مکیدن آنها کرد در حالی که آب از دیده های مبارکش ریخت.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: جبرئیل به نزد رسول خدا آمد تا او را عیادت کند و گفت: سلام بر تو ای محمد! این آخرین باری است که به زمین فرود می آیم.

عطاء بن یسار نقل کرد: آن گاه که رسول خدا در حال احتضار بود جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای محمد! الان به آسمان می روم و هرگز به زمین فرود نمی آیم.

از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: چون هنگام وفات پیامبر رسید مردی اجازه خواست که به خدمت حضرت وارد شود. علی بیرون رفت و پرسید که چه کاری داری؟ گفت: میخواهم آن حضرت را ملاقات کنم. علی فرمود: در این وقت ملاقات پیامبر ممکن نیست. بگو چه کاری داری؟ گفت: کاری ضروری دارم و باید به خدمت او برسم. علی به خدمت رسول خدا رفت و از او اجازه خواست. رسول خدا به او اجازه ورود داد. چون داخل شد نزد بالین آن حضرت نشست و گفت: ای پیامبر خدا! من فرستاده خدا به سوی تو هستم. فرمود: تو کیستی؟ گفت: فرشته مرگ. حق تعالی مرا فرستاده است که بین دیدار او و برگشتن به دنیا تو را مختار بگذارم. پیامبر فرمود: مرا مهلت ده تا جبرئیل فرود آید و با او مشورت نمایم. جبرئیل نازل شد و گفت: ای رسول خدا !آخرت برای تو از دنیا بهتر است. حق تعالی در آخرت به تو قرب و منزلت عطا خواهد کرد و تو خشنود می گردی و دیدار خداوند متعال برای تو از ماندن در دنیا نیکوتر است. پیامبر فرمود: دیدار پروردگارم برایم بهتر است. پس به آنچه مأمور شده ای اقدام نما. جبرئیل به فرشته مرگ گفت: عجله نکن تا من به نزد پروردگار خود بروم و برگردم. فرشته مرگ گفت: جان مقدس او به جایی رسیده است که دیگر تأخیر در آن روا نیست. در آن وقت جبرئیل گفت: این آخرین باری بود که به زمین آمدم و دیگر من در زمین کاری ندارم.

اهل بیت و اصحابش در محل دفن او با هم اختلاف پیدا کردند. علی فرمود: خداوند پیامبر خود را قبض روح نمی کند مگر در بهترین جا. بهتر است او را در جایی که از دنیا رفت دفن کنیم و همگی با سخن او موافقت کردند. بیشتر صحابه روایت کرده اند که او در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وفات یافت و گفتند: پیامبر در روز دوشنبه متولّد شد. روز دوشنبه مبعوث شد. روز دوشنبه وارد مدینه شد و روز دوشنبه هم وفات یافت. همان گونه که پیش از این گفتیم در روز چهارشنبه دفن شد. و عباس، علی و فضل بن عباس در قبر پیامبر وارد شدند و برخی نام قثم را نیز

ذکر کرده اند. بنو زهره گفتند: ما دایی های پیامبر هستیم. پس یکی از ما هم وارد کنید. عبدالرحمان بن عوف را هم وارد کردند و برخی گفته اند: اسامه بن زید نیز وارد قبر پیامبر شد. مغیره بن شعبه گفت: من قبل از همه شما نزدیک او بودم زیرا او انگشترش را در قبر انداخت و وارد قبر شد و آن را بیرون آورد.

و ابوطلحه برای پیامبر قبری کند و شقران، قطیفه - پارچه ای از مخمل - را زیر آن حضرت انداخت.

صاحب کتاب «التنویر ذوالنسبین بین دحیه و الحسین» گفت: بی تردید پیامبر روز دوشنبه وفات یافته است. سیره نویسان و مورّخان در این مساله با هم اختلاف دارند. ابن اسحاق گفت: این روایت که پیامبر در دوازدهم وفات یافته یقینا روایت نادرستی است. آنچه اصل است و همگان از اهل کتاب و سنت بر آن متّفق القول هستند این است که وقوف در عرفات در حجّه الوداع روز جمعه اتفاق افتاد. پس اول ذی الحجه روز پنج شنبه است و اول محرم مصادف با روز جمعه یا شنبه می شود. اگر اول محرم جمعه باشد ماه صفر مصادف با روز شنبه یا یکشنبه است و اگر اول محرم شنبه باشد ماه صفر با روز یکشنبه یا دوشنبه شروع می شود و اگر اول صفر دوشنبه باشد پس اول ربیع الاول مصادف با روز سه شنبه و چهارشنبه است. بنابراین روز دوشنبه مصادف با دوازدهم ربیع الاول نمی شود. قاضی ابوبکر در کتاب البرهان چنین گفته است: پیامبر در دوم ربیع الاول وفات یافت.

طبری نیز از ابن کلبی و ابی مخنف نقل کرده که وفات پیامبر در دوم ربیع الاول اتفاق افتاده است. و این بعید نیست اگر سه ماه پیش از ربیع الاول (ذی الحجه- محرم و صفر) بیست و هشت روزه باشد. در این مسأله بیاندیش.

خوارزمی گفت: پیامبر روز دوشنبه اول ربیع الاول وفات یافت و این چیزی است که به گفته طبری نزدیک تر است. خلاصه سخن اینکه بنا بر نظر همه مسلمانان در اول یا دوم یا سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم ربیع الاول می باشد. زیرا به اجماع

مسلمانان، وقوف در عرفات در حجه الوداع روز جمعه بوده است. سخن ذوالنسبین به پایان رسید.(1)

توضیح: تزکیه: ذکر فضائل، بنابر عادت عرب وقتی کسی از دنیا می رفت به ذکر فضائل و مفاخر او از جمله داشتن غیرت و تعصب و امثال اینها یا به طور مطلق میپرداختند. پس دعا کردن در آن حالت بهتر از ذکر فضائل است. الترشّف: مکیدن. ترشف الإناء: آب ظرف را کامل نوشید تا اینکه چیزی از آن باقی نماند. جمع بین اینکه همگان متّفق القول هستند عرفه حجه الوداع روز جمعه بوده و این که وفات ایشان روز دوشنبه بوده بنابر دو قول مشهور که وفات پیامبر یا در روز بیشت و هشتم صفر یا دوازدهم ربیع الاول باشد غیرممکن است. همچنین با آنچه روایت شده که روز غدیر در آن سال مصادف با روز جمعه بوده هماهنگ نیست. پس بیتردید باید برخی از این اخبار را مردود دانست.

37. کشف الغمه: از ابن عباس روایت شده که گفت: هنگامی که پیامبر در حال احتضار بود فاطمه به پیامبر گفت: ای پدر! من ساعتی طاقت دوری از شما را ندارم. وعده گاه ما در قیامت کجا خواهد بود؟ پیامبر فرمود: تو اولین نفر از اهل بیتم هستی که به من ملحق می شوی. وعده گاه ما بر روی پلی که بر جهنّم واقع شده است می باشد. فاطمه عرض کرد: ای پدر! مگر این طور نیست که خدا جسم و گوشت تو را بر آتش حرام کرده است؟ چطور پل جهنم را وعده گاه قرار می دهی؟ پیامبر فرمود: بله من آنجا می ایستم تا امتم از آن پل عبور کنند. باز فاطمه پرسید: اگر بر روی پل جهنم تو را نیابم کجا تو را ببینم؟ پیامبر فرمود: بر پل هفتم از پل های جهنم ایستادهام که در آنجا ظالم از مظلوم طلب بخشش می کند. فاطمه گفت: اگر آنجا تو را ندیدم چه؟ فرمود: در مقام شفاعت. و من آنجا امتم را شفاعت می کنم. فاطمه گفت: اگر تو را آنجا ندیدم کجا ببینم؟ فرمود: در مقام حسابرسی به اعمال. در آنجا از خداوند می خواهم که امتم را از آتش دوزخ برهاند. فاطمه باز پرسید: اگر آنجا تو را ندیدم کجا ببینم؟ فرمود: در نزد حوض کوثر. طول آن حوض به قدر مسافت ما بین ایله و

1- . کشف الغمه: 8 - 6

صنعاء است. و بر این حوض هزار غلام که همچون مرواریدهای چیده شده یا مروارید پنهان در صدف هستند با هزار جام شراب می ایستند. هرکس جرعه ای از آب آن حوض بنوشد هرگز بعد از آن تشنه نمی شود و همچنان پیامبر در مورد خصوصیات حوض کوثر گفت تا اینکه روح از بدن مبارکش خارج شد.

38. الکفایه: عمّار گوید: چون هنگام وفات رسول خدا شد علی را طلبید و راز بسیار با او گفت. سپس فرمود: ای علی! تو جانشین و وارث من هستی. حق تعالی علم و فهم مرا به تو عطا کرده است. چون من از دنیا بروم برای تو کینه های دیرینهای که در سینه های گروهی پنهان است ظاهر خواهد شد و حق تو را غصب خواهند کرد. پس فاطمه و حسن و حسین گریستند. پیامبر به فاطمه فرمود: ای سرور زنان! چرا گریه می کنی؟ فاطمه فرمود: ای پدر! می ترسم حق ما را بعد از تو ضایع کنند و حرمت ما را رعایت نکنند. پیامبر فرمود: ای فاطمه! بر تو بشارت باد که تو اولین کسی خواهی بود که از اهل بیت من به من ملحق می گردد. گریه نکن و اندوهگین مباش که تو بهترین زنان اهل بهشتی و پدر تو سرور پیغمبران و پسرعموی تو بهترین جانشین از میان جانشینان پیغمبران است. و دو پسر تو بهترین جوانان اهل بهشتند. و حق تعالی از نسل حسین نه امام پاک و معصوم می آورد که مهدی این امت از جمله آنهاست. سپس علی را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای علی! کسی جز تو مسؤول غسل و کفن من نشود. علی گفت: ای رسول خدا! چه کسی به دست من آب می دهد؟ چون تو مرد سنگینی هستی و نمیتوانم به تنهایی تو را غسل دهم؟ فرمود: جبرئیل با توست و فضل بن عباس آب به دستت می دهد و فرمود: باید فضل چشمانش را محکم ببندد و کسی جز تو عورت مرا نبیند وگرنه کور می شود. گفت: چون رسول خدا وفات یافت فضل آب به دست علی می داد و جبرئیل او را یاری می کرد. و چون علی پیامبر را غسل داد و کفن کرد عباس نزد او آمد و گفت: ای علی! مردم جمع شده اند تا پیامبر را در بقیع به خاک بسپارند و کسی از میان آنها امام شود و بر او نماز بخوانند. پس علی علیه السلام به میان مردم رفت و گفت: ای مردم! پیامبر در حیات و مرگ خود امام و پیشوای ما بود. آیا می دانید که رسول خدا هرکس که قبرستان را جای نماز قرار داد و برای خدا شریکی قائل شد و کسی

که دندان پیشین پیامبر را شکست و و لثه ایشان را شکافت لعنت کرده است. مردم گفتند: هر چه بگویی اطاعت میکنیم؛ هر کاری که صلاح میدانی انجام بده. علی فرمود: من رسول خدا را در اتاقی که در آن وفات یافت به خاک می سپارم. گفت: سپس علی علیه السلام جلوی در ایستاد و بر پیامبر درود فرستاد. سپس فرمود: مردم ده نفر ده نفر بیایند و بر پیامبر درود فرستند و سپس خارج شوند.(1)

39. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: شبی که رسول خدا وفات یافت بر اهل بیت آن حضرت طولانی ترین شب بود تا جایی که گمان کردند دیگر هیچ آسمانی بر آنها سایه نمیاندازد و زمینی آنها را حمل نمیکند، زیرا که رسول خدا خویش و بیگانه را در راه خدا خونخواه خودکرده بود - آنها از انتقام کافران و منافقان می ترسیدند -. در آن میان که ایشان چنان حالی داشتند کسی بر آنها وارد شد که خودش را نمی دیدند و سخنش را می شنیدند و او می گفت: سلام و رحمت و برکت خدا بر شما باد ای اهل بیت. همانا خداوندّ تسلّی بخش هر مصیبتی و نجات دهنده از هر هلاکتی و جبران کننده هر از دست رفته ای است. «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَما الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ»(2)

{هر جانداری چشنده طعم مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت در آورند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست. } همانا خدا شما را برگزیده و برتری داده و پاک نموده و خانواده پیغمبرش قرار داده و علم خود را به شما سپرده و کتاب خود را به شما به ارث داده است. و شما را صندوق علم و عصای عزّتش ساخته و از نور خود برای شما مثل زده و شما را از لغزش محفوظ داشته و از فتنه ها ایمن ساخته است. پس شما با دلداری خدا آرامش یابید زیرا خدا رحمتش را از شما نگرفته و نعمتش را از شما زایل نخواهد کرد. شما اهل خدای عزّوجلّ هستید. به برکت شما نعمت کامل گشته و پراکندگی گرد آمده و اتحاد کلمه پیدا شده و شما اولیای خدایید. هر کسی دوستی

1- . کفایه الاثر: 304
2- . آل عمران / 185

شما را برگزیند کامیاب شده و هرکس به شما ستم روا کند و حق شما را بگیرد هلاکت یافته و دوستی شما از جانب خدا در قرآن بر بندگان واجب گشته است و علاوه بر اینها خدا هر گاه بخواهد شما را یاری کند تواناست. پس شما هم برای عاقبت نیک شکیبا باشید. به درستی که بازگشت امور به سوی خداست. خداوند شما را به عنوان امانت از پیغمبرش پذیرفته و به دوستان مؤمن خود که بر روی زمین هستند سپرده است. هرکس امانت خود را ادا کند خداوند پاداش راستی و درستی اش را به او می دهد. شما همان امانت و سپرده شده هستید و دوستی و اطاعت مردم نسبت به شما واجب است. رسول خدا درگذشت در حالی که دین را برای شما کامل کرد و راه نجات را بیان فرمود و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت. پس هر کس نادان بماند یا خود را به نادانی بزند یا انکار کند یا فراموش نماید یا خود را به فراموشی بزند حسابش با خداست و خداوند برآورنده حاجت های شماست. شما را به خدا می سپارم. درود برای شما باد. من از امام باقر علیه السلام پرسیدم: این تسلیت از طرف چه کسی برای آنها آمد؟ فرمود: از جانب خداوند تبارک و تعالی.(1)

توضیح: فیروزآبادی گفت: وتر الرجل: او را ترساند. وتر القوم: جفت آنان را طاق قرار داد و وتره ماله: مالش را ضایع کرد. الموتور: کسی که یکی از نزدیکانش کشته شده و انتقام خونش را نگرفته باشد. وتره یتره وتراً: به معنای حرکت داد است یعنی دور شد. منظور از اینکه آنها صندوق علم پیامبر هستند یعنی به منزله تابوت در قوم بنی اسرائیل هستند زیرا دربردارنده علم آنهاست و آنها خزانه دار علوم این امت هستند. منظور از اینکه عصای عزّت پیامبر هستند این است که شما برای پیامبر به منزله عصا برای موسی هستید، زیرا آن عصا باعث عزّت و پیروزی موسی علیه السلام شد.

جزریّ در مورد این عبارت از حدیث فتعزّوا بعزاء الله: پس شما با دلداری خدا آرامش یابید گفت: در حدیث من لم یتعزّ بعزاء الله فلیس منّا: هرکس با دلداری خدا آرام نگرفت از ما نیست. مراد از تعزّی: تسلی یافتن و صبر در وقت مصیبت

1- . اصول کافی 1: 446 و 445

است. و اینکه بگوید: «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعونَ»(1)

{ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم}. همان گونه که خداوند به او امر کرد. منظور از بعزاء الله: یعنی با دلداری که خدا به او داد. پس اسم جایگزین مصدر شده است (عزاء جایگزین تعزیه یعنی دلداری). استودعکم اولیاءه المؤمنین یعنی آنها را به عنوان امانت به آنها سپرد و از آنها حفظ شما و رعایت حقوق شما را طلب کرد. تناسی: خود را به فراموشی زدن.

40. کافی: از امام صادق علیه السلام در مورد رسول خدا پرسیدند که با چه چیز کفن شد؟ فرمود: در سه جامه کفن شد: دو پارچه صحاریّ و یک پارچه حبره.(2)

توضیح: جوهریّ گفت: صُحار: نام منطقه ای در عمان. جزریّ گفت: رسول خدا در دو پارچه صحاریّ کفن شد. صُحار: نام شهری در یمن است که پارچه به آن منسوب است. گفته شده است: صحار از صُحره بر وزن غُبره گرفته شده که پارچه قرمز کم رنگ را گویند. گفته می شود: ثوب أصحر و صحاری.

41. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوطلحه انصاری برای رسول خدا قبری حفر کرد.(3)

42. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شقران آزاد کرده رسول خدا در قبر آن حضرت پارچه مخمل انداخت.(4)

43. کافی: ابان بن تغلب نقل کرد: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام بر قبر آن حضرت خشت گذاشت.(5)

44. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: بر روی قبر رسول خدا سنگ ریزه های سرخ ریختند.(6)

45. کافی: ابی مریم انصاری نقل کرد: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که نماز بر پیکر پاک پیامبر چگونه بود؟ فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام پیامبر

1- . بقره / 156
2- . فروع کافی 1: 40
3- . فروع کافی 1: 46
4- . فروع کافی 1: 54
5- . فروع کافی 1: 55 و 54
6- . فروع کافی 1: 55 و 54

را غسل داد و در پارچه ای کفن کرد و پوشاند ده نفر را بر او وارد کرد که اطراف او ایستادند و آنگاه علی میان آنها ایستاد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا »(1) {خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند.ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام کنید سلامی نیکو} سپس آن عدّه سخن علی را تکرار کردند تا اینکه مردم مدینه و مردم اطراف مدینه آمدند و این گونه بر پیامبر درود فرستادند.(2)

توضیح: جزریّ گفت: کلمه العوالی در این حدیث به معنی مکانهایی بالای زمین های مدینه است.

46. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پیامبر به علی فرمود: ای علی! چون بمیرم مرا در این مکان دفن کن و قبر مرا از زمین به اندازه چهار انگشت بالا ببر و آب بر روی قبر من بریز.(3)

47. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: عباس نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای علی! مردم جمع شده اند که رسول خدا را در بقیع مصلی به خاک بسپارند و کسی از میان آنها امام شود و جلو بایستد و بر او نماز بگذارند. پس امیرالمؤمنین به سوی مردم رفت و گفت: ای مردم! رسول خدا در حیات و مرگ خود امام و پیشوای ما است. و فرمود: من ایشان را در خانه ای که در آن از دنیا رفتند به خاک می سپارم. سپس جلوی در ایستاد و بر او درود فرستاد. سپس به مردم فرمود ده نفر ده نفر وارد شوند و بر او درود بفرستند و بروند.(4)

48. کافی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون رسول خدا از دنیا رفت ملائکه، مهاجرین و انصار گروه گروه بر او درود فرستادند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا در وقت سلامتی اش شنیدم که می فرمود: این آیه در مورد درود فرستادن بر من بعد از وفاتم نازل شده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى

1- . احزاب / 56
2- . اصول کافی 1: 450
3- . اصول کافی 1: 450

4- . اصول کافی 1: 451

النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا»(1)

{خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و سلام کنید سلامی نیکو}(2)

49. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا در حالی که سرش بر روی سینهام بود قبض روح گردید، و جان او در کف من روان شد آن را بر چهره خویش کشیدم. متصدّی غسل پیامبر من بودم، و فرشتگان مرا یاری میکردند، گویا در و دیوار خانه فریاد میزد. گروهی از فرشتگان فرود میآمدند و گروهی دیگر به آسمان پرواز میکردند. گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز میخواندند، پر بود، تا آن گاه که او را در حجرهاش دفن کردیم. چه کسی با آن حضرت در زندگی و لحظات مرگ از من سزاوارتر است ؟(3)

شرح: الهینمه: سخن آهسته و غیر قابل فهم.

50. التهذیب: راوی گوید: برای او(امام) نوشتم: آیا امیرالمؤمنین غسل کرد بعد از اینکه رسول خدا را غسل کرد؟ حضرت در جواب نوشت: رسول خدا پاک و طاهر بود ولیکن امیرالمؤمنین غسل کرد و سنّت چنین جاری شد که هر میّتی را که مس نمایند باید غسل کنند.(4)

51. التهذیب: ابی مریم انصاری نقل کرد: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا را در سه جامه کفن کردند: یکی در پارچه سرخ حبره و دو جامه سفید از صحار یمن. به او گفتم چگونه بر او نماز خوانده شد؟ فرمود: در پارچه ای پوشیده و کفن شده و در وسط خانه گذاشته شد. چون گروهی وارد می شدند دور او میایستادند و بر او درود میفرستادند و برایش دعا می کردند، سپس بیرون می رفتند و گروهی دیگر وارد می شدند. سپس علی وارد قبر پیامبر شد و او را بر دو دستش گذاشت و فضل بن عباس نیز با علی وارد قبر شد. پس مردی از انصار از

1- . احزاب / 56
2- . اصول کافی 1: 451
3- . نهج البلاغه، بخش اول: 432

4- . تهذيب الاحكام 1: 30

قبیله بنی الخیلاء که به او اوس بن خولی میگفتند گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که حق ما را نادیده نگیرید. علی به او گفت: وارد شو. او نیز با آن دو وارد قبر شد. پرسیدم: تابوت پیامبر را در کجای قبر گذاشتند؟ حضرت فرمود: پای قبر گذاشتند و از آنجا داخل قبر کردند.(1)

توضیح: از مجموع اخبار و روایات وارده در مورد نماز بر پیکر پاک پیامبر پیداست که نماز حقیقی آن نمازی بود که امیرالمؤمنین با شش تن مذکور در خبر سلیم خواندند و جز آن شش نفر افراد خاص از اهل بیت پیامبر شخص دیگری برای خواندن نماز حاضر نشد و هیچ یک از غاصبان خلافت یا منافقان برای نماز بر پیکر پاک رسول خدا پیشگام نشد. پس صحابه ده نفر ده نفر وارد می شدند و آیه صلوات را می خواندند و دعا میکردند و بدون اینکه نماز بخوانند خارج می شدند.

52. تهذیب الاحکام: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرد: قبر رسول خدا را به اندازه یک وجب از زمین بالا بردند.(2)

53. تهذیب الاحکام: مُرّه گوید: چون رسول خدا از دنیا رفت پرده ای در پیش آن حضرت آویختند. رسول خدا پشت پرده بود و علی در پس پرده نشسته بود و از شدت اندوه دست هایش را بر صورتش گذاشته بود و چون باد می وزید آن پرده بر روی مبارک آن حضرت میخورد و مردم پشت در آن خانه و در مسجد جمع شده بودند و با صدای بلند گریه و زاری می کردند. ناگهان صدایی از درون خانه بلند شد که گفت: پیغمبر شما پاک و طاهر بود او را دفن کنید و غسل ندهید. گفت: علی را دیدم وحشت زده سر از زانوی اندوه بلند کرد و گفت: دور شو ای دشمن خدا! که آن حضرت مرا امر کرده که او را غسل دهم و کفن و دفن کنم و این سنّت است. سپس منادی دیگری به غیر از آن صدای اول ندا داد که ای علی بن ابی طالب! عورت پیامبر خود را بپوشان و در وقت غسل پیراهن را از بدن او بیرون نیاور.(3)

1- . تهذیب الاحکام 1: 84

2- . تهذیب الاحکام 1: 132

3- . تهذیب الاحکام 1: 132

54. نهج البلاغه: اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت تو را کشیدم شکیبایی ممکن است. این من بودم که با دست خود تو را در میان قبر نهادم و هنگام رحلت، جان گرامی تو میان سینه و زیر گردنم پرواز کرد. «إِنّٰا لِلّٰهِ وَإِنّٰا إِلَيْهِ رَاجِعونَ »(1)

{ما از آنِ خداییم و به سوی او باز می گردیم. }(2)

55. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام آن هنگام که به غسل و کفن و دفن رسول خدا می پرداخت چنین می گفت: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا با مرگ تو رشتهای پاره شد که در مرگ دیگران این گونه قطع نشد، با مرگ تو رشته پیامبری، و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست. مصیبت تو، دیگر مصیبت دیدگان را به شکیبایی واداشت، و همه را در مصیبت تو یکسان عزادار کرد. اگر به شکیبایی امر نمیکردی، و از بیتابی نهی نمیفرمودی، آنقدر اشک میریختم تا اشکهایم تمام شود، و این درد جانکاه همیشه در من میماند، و اندوهم جاودانه میشد، که همه اینها در مصیب تو ناچیز است چه باید کرد که زندگی را دوباره نمیتوان بازگرداند، و مرگ را نمیشود مانع شد، پدر و مادرم فدای تو ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن، و در خاطر خود نگهدار.(3)

توضیح: لقد انقطع بموتک مالم ینقطع: منظور از آن این است که در مرگ دیگر پیامبران امید نزول وحی بر پیامبر دیگری وجود داشت اما بعد از وفات رسول خدا دیگر امید نزول وحی بر پیامبر دیگری نبود. خصصت: یعنی در مصیبت. یعنی مصیبت تو بین همه مصیبت ها ویژه و برجسته شد تا اینکه ذکر آن تسلّی بخش دیگر مصیبت ها بود. در مصیبت تو همه مردم داغ دار بودند و مختصّ به شخص خاصی نبود. لأنفدنا: آنقدر می گریستم که اشکی برایمان باقی نماند. و شؤن الرأس: استخوانهای سر و بخیه جمجمه. مماطلاً: در انجام دادن کاری (مثلا رفتن) امروز و فردا کردن. الكَمَد: تغییر رنگ یافتن، حزن شدید، کسی از اندوه دچار بیماری قلبی شدن. حالفه: با او همراه و ملازم بود. قلا لک: حزن و اندوه در مصیبت تو کم و ناچیز است. چیز

ص: 707

1- . بقره / 156
2- . نهج البلاغه قسمت اول: 417

3- . نهج البلاغه، قسمت اول: 492 و 491

بزرگ تر از این غم و اندوه شایسته مصیبت توست. لکنّه: یعنی مرگ یا حزن و اندوه را نمی توان برگرداند. البال: قلب یعنی ما از کسانی باشیم که پیوسته در خاطر تو هستند و تو آنها را مورد توجه، دعا و شفاعت خود قرار می دهی.

56. مؤلف: سید ابن طاووس رحمه الله در کشف المحجّه گفت: طبری در تاریخ خود چنین روایت کرده که پیامبر روز دوشنبه وفات یافت و تا روز چهارشنبه دفن نشد. در روایت دیگری آمده است: جنازه پیامبر سه روز بعد از وفاتش دفن شد. ابراهیم ثقفیّ در کتاب المعرفه نوشت: به خاطر پرداختن مردم به امر خلافت ابوبکر و جدال و درگیری بر سر آن، جنازه پیامبر سه روز پس از وفاتش دفن شد.(1)

57. امالی طوسی: ابوذر رضی الله عنه نقل کرد: امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که با ملائکه مقرّب درگاه خدا که با رحمت و عطر و رایحه گل های بهشت نازل شده بودند پیامبر را غسل داده باشد؟ این من بودم که ملائکه برای من اعضای پیامبر را در وقت غسل می گرداندند و من سخن ایشان را می شنیدم که می گفتند: عورت پیامبر خود را بپوشانید تا حق تعالی عورت (یا زشتی های) شما را بپوشاند. همه گفتند: کسی غیر تو پیامبر را غسل نداد. باز فرمود: آیا در میان شما کسی به غیر از من هست که رسول خدا را کفن و دفن کرده باشد؟ همه گفتند: نه. باز فرمود: آیا در میان شما کسی غیر از من هست که حق تعالی به سوی او پیام تسلیت فرستاده باشد آن گاه که رسول خدا از دنیا رفت و فاطمه بر آن حضرت می گریست. ما ناگهان صدایی از جلوی در شنیدیم در حالی که صاحب صدا را ندیدیم و میگفت: سلام و رحمت و برکت خداوند بر شما باد ای اهل بیت. پروردگار عزّوجلّ به شما سلام می رساند و به شما می گوید: همانا ثواب و اجر الهی عوض و جایگیزینی برای هر مصیبتی است و خداوند تسلّی بخش هر هلاک شده ای و جبران کننده هر از دست رفته ای است. پس به دلداری و تسلیت خدا آرامش یابید و بدانید که همه اهل زمین می میرند و از اهل آسمان کسی باقی نمی ماند، سلام و رحمت و برکت خدا بر شما باد. مگر در آن وقت غیر از من و

1- . کشف المحجّه: 7

فاطمه و حسن و حسین و رسول خدا که در میان ما خوابیده بود و پارچه ای بر روی او پوشانده بودیم کسی بود؟ گفتند: نه. باز فرمود: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا کافور بهشت را به او داده باشد و فرموده باشد که آن را سه قسمت کن و با یک قسمت آن مرا حنوط کن و با قسمت دیگر دختر مرا و قسمت آخر را برای خود نگه دار؟ گفتند: نه. ادامه روایت.(1)

58. امالی طوسی: ابی طفیل گوید: علی علیه السلام در روز شوری فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا را غسل داده باشد؟ گفتند: به خدا نه. باز فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که پیش از همه به پیامبر ایمان آورده باشد؟ گفتند: به خدا قسم نه. باز فرمود: شما را به خدا آیا در میان شما غیر از من کسی هست که به قبر رسول خدا داخل شده باشد ؟ گفتند: به خدا نه. ادامه روایت.(2)

59. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا وفات یافت از سوی خانه صدایی را شنیدند اما صاحب صدا را ندیدند که میگفت: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَما الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ»(3) {هر جانداری چشنده طعم مرگ است. همانا روز رستاخیز پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت قطعاً کامیاب شده است.} سپس فرمود: خداوند برای هر از بین رفته ای جایگزینی قرار میدهد و در هر معصیتی تسلّی بخش است و هر از دست رفته ای را جبران می کند. پس فقط به خدا اعتماد و امید داشته باشید. محروم فقط کسی است که از ثواب الهی بی بهره باشد. عورت پیامبرتان را بپوشانید. آن هنگام که علی پیامبر را بر تختش قرار داد ندا آمد: ای علی! لباس پیامبر را بیرون نیاور. امام گفت: علی پیامبر را در پیراهنش غسل داد. سپس گفت: رسول خدا به علی فرمود: ای علی! آن گاه که از دنیا رفتم مرا غسل بده و اگر کسی غیر از تو

1- . امالی الشیخ: 2 – 4 و 6
2- . امالی الشیخ: 8 و 7
3- . آل عمران / 185

عورت مرا ببیند نابینا می شود. علی گفت: ای رسول خدا! تو مرد سنگینی هستی. باید کسی مرا در غسل تو یاری دهد. پیامبر فرمود: جبرئیل با توست و تو را یاری می کند و فضل بن عباس آب به دستت می دهد و به او بگو که چشمانش را محکم ببندد. کسی جز تو نباید عورت مرا ببیند وگرنه نابینا می شود.(1)

60. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مصیبتی به تو برسد مصیبت رسول الله را یاد کن. مردم پیش از او به چنین مصیبتی دچار نشده و هرگز نخواهند شد.(2)

61. مجالس مفید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین در روز شوری فرمود: شما را به خدا آیا در میان شما کسی غیر از من هست که پیامبر را غسل و کفن کرده باشد؟ گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا به او هزار کلمه آموخته باشد که از هر کلمه هزار کلمه دیگر گشوده شده باشد؟ گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا به او کافور بهشت داده باشد و فرموده باشد که آن را سه قسمت کن و با یک سوم آن مرا حنوط کن و با یک سوم دیگر دختر مرا و قسمت آخر را برای خود نگه دار ؟ گفتند: نه.(3)

62. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا وفات یافت بر فاطمه از وفات آن حضرت حزن و اندوهی وارد شد که کسی جز حق تعالی شدّت آن را نمی دانست. پس حق تعالی جبرئیل را به سوی فاطمه فرستاد تا با او سخن گوید و شدت اندوه او را تسکین دهد. چون فاطمه این حالت را دید به امیرالمؤمنین گفت: کسی نزد من می آید و چنین سخنانی می گوید. حضرت فرمود: ای فاطمه! هرگاه او نزد تو آمد و صدایش را شنیدی به من خبر بده. پس هرگاه جبرئیل می آمد فاطمه حضرت را خبر می کرد و امیر المؤمنین گفته های جبرئیل را می نوشت تا

1- . امالی الشیخ: 59
2- . امالی الشیخ: 68
3- . احتجاج الطبرسی: 75 - 72

آنکه کتابی جمع شد. در آن کتاب از احکام و حلال و حرام دین سخن به میان نیامده است بلکه همه وقایع آینده تا روز قیامت را دربردارد.(1)

63. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زنده ماند و پیوسته به خاطر مرگ پدر در حزن و اندوه بود تا اینکه هر روز جبرئیل به سوی او می آمد و به او دلداری می داد و روانش را آسوده می ساخت و از قرب و منزلت رسول خدا نزد حق تعالی و سختی ها و مصیبت هایی که بعد از او بر نسل مطهرش واقع می شود خبر می داد. و علی گفته های جبرئیل را می نوشت تا آنکه کتابی جمع شد که مصحف فاطمه نام داشت.(2)

64. کتاب الطرف و کتاب مصباح الانوار با اسناد به کتاب الوصیه ضریر نقل کرده اند: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: پدرم به من گفت: علی علیه السلام فرمود: هنگامی که وصیت نامه رسول خدا را مطالعه کردم دیدم در بخشی از آن چنین نوشته شده است: ای علی! مرا غسل بده. و کسی غیر تو مرا غسل ندهد. به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدایت. آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟ فرمود: دستور جبرئیل است که از جانب پروردگارت آورده است. پرسیدم: در صورتی که خود به تنهایی نتوانستم از عهده آن برآیم از کسی کمک بخواهم؟ جبرئیل گفت: پروردگارت به تو امر می کند که پسر عمویت تو را غسل دهد. سنّت الهی چنین بوده است که پیامبران را جز جانشینان آنان غسل نمی داده اند و این سنّت باید به دست تو تداوم یابد. بدان ای علی! برای غسل دادن من محتاج به یاری کسی نخواهی شد چرا که تو را نیکو یاوران و نیکو برادرانی است. علی علیه السلام پرسید: یا رسول الله آنها چه کسانی هستند؟ پدر و مادرم به فدای تو باد. فرمود: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت و اسماعیل فرشته ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است. علی علیه السلام فرمود: در این هنگام به سجده افتادم و خدا را سپاس گفتم و گفتم: حمد و ستایش از آن خدایی است که برادران و یاورانی که امین پروردگارند به یاری من خواهد فرستاد. سپس پیامبر فرمود: این مصحفی که آن قوم

1- . اصول کافی 1: 240
2- . اصول کافی 1: 241

نوشتند بگیر و در آن شرط کرده اند که عهد و پیمانشان را با تو بشکنند و حقّت را نادیده بگیرند و عزمشان را جزم کرده اند که به تو ظلم کنند. آن را نزد خود نگهدار تا فردا در قیامت پیش من بیاوری و با آن اقامه حجّت کنی. علی علیه السلام فرمود: رسول خدا را به تنهایی و در همان جامه ای که بر تن داشت غسل دادم. ابتدا خواستم پیراهن را از تن پیامبر بیرون آورم اما جبرئیل گفت: ای علی! برادرت را برهنه مکن که خدا او را برهنه نساخته است و در کار غسل پسر عمویت به دستور خداوند خود به تو کمک خواهم کرد. او را در فضای عطرآگین و ملکوتی غسل دادم و فرشتگان نیک سرشت و مقرب الهی پیوسته به من بشارت می دادند و در کار غسل مرا یاری می کردند و لحظه به لحظه با من سخن می گفتند. هر وقت می خواستم عضوی از اعضای بدن پیامبر را جابجا کنم خود به خود حرکت می کرد و مطابق نیاز من می چرخید. چون از کار غسل و کفن کردن پیامبر فارغ شدم او را بر تختی گذاشتم و همان گونه که امر شده بودم بیرون آمدم. فرشتگان بر او جمع شده و شرق و غرب عالم را احاطه کرده بودند. پس پروردگار و ملائکه نیک سرشت و مقرب و فرشتگان حامل عرش خدای کریم و فرشتگان تسبیح گوی خداوند بر او درود فرستادند. و من همه دستوراتی که به من داده شده بود اجرا کردم. سپس او را در قبرش گذاشتم و صدایی از پشت سرم شنیدم که می گفت: ای آل تیم و ای آل عدی و ای آل امیه! شما پیشوایانی هستید که به سوی آتش میروید و در روز قیامت یاری داده نمی شوید. ای آل محمد! صبر کنید تا اجر صبرتان را بگیرید و بی تابی نکنید تا حمایت و پشتیبانی شود. «مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِن نَّصِيبٍ» (1)

{کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در کشته اش می افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم ولی در آخرت او را نصیبی نیست. } (2)

65. از دیوان منسوب به امیرالمؤمنین در مرثیه سید المرسلین صلّی الله علیه و آله:

1- . شوری / 20
2- . الطرف: 48 و 45 و 44

- نفس من در کنار آه و ناله اندوه بارم به زندان افکنده شده است. ای کاش به همراه آن آه عمیق نفس من از بدن خارج می گشت.

- پس از تو در زندگی دنیا خیری نیست و گریه من از آن است که می ترسم زندگی من طولانی شود.(1)

66. ابیات زیر از علی علیه السلام است که در هنگام زیارت آن حضرت می خواند:

- اشک من در هر مصیبتی که سرازیر میشود شما را سبب گریهام میداند.

- آن گاه که به یاد شما میافتم پلکهای چشمم سخاوت میکند و میجوشد و اشک میریزد.

- خاکی را که در آن جای گرفته ای تعظیم می کنم و بزرگوارتر از آنم که برای دیدن قبر دیگری گریان گردم.(2)

توضیح: غاض الماء: آب کم شد و در زمین فرو رفت. مرجع ضمیر در غاض، اشک چشم است. الجفون فاعل سامحت است. الانسکاب: ریزش. ضمیر سواه به خاک برمی گردد.

67. شارح دیوان برای فاطمه سلام الله علیها نیز ابیاتی نزدیک به بالا نقل کرده:

- هر وقت اشتیاقم به دیدار تو زیاد می شود گریان کنار قبر تو می آیم و ناله و زاری می کنم و شکوه می نمایم ولی جواب مرا نمیدهی.

- ای کسی که در دامن خاک آرمیدهای! گریه را تو به من آموختی و یاد تو همه مصائب را از یاد من برده است.

- گرچه در دل خاک از من پنهان شدهای، ولی از قلب پر اندوه من پنهان نیستی.

68. از اشعار امیرالمؤمنین علیه السلام در رثای رسول خدا صلّی الله علیه و آله:

1- . ديوان: 32
2- . ديوان: 21

- تو مردمک چشم من بودی، پس چشم من برای تو گریست.

- هرکس بعد از تو می خواهد بمیرد بمیرد. من از مرگ تو می ترسیدم و برحذر بودم.(1)

69. از دیگر ابیات او:

- قومی که خود صبر و شکیبایی ندارند مرا دلداری می دهند و صبر کردن (بر این مصیبت) تلخ تر از داروی تلخ صَبِر است.

- تسلیت گوینده به ما تسلیت می گوید و ما را دلداری می دهد و به دنبال کار خود می رود و فرد عزادار در آتشی گرمتر از اخگر - مصیبت خود - باقی می ماند.(2)

توضیح: صبر دوم، صَبِر: داروی تلخ است که معروف است و برای ضرورت شعری ساکن گرفته است.

70. همچنین از مراثی امام علی علیه السلام در سوگ رسول خدا صلّی الله علیه و آله:

- آیا پس از کفن کردن پیامبر و به خاک سپردن او با لباس هایش، بر مرده دیگری غمگین شوم؟

- ما به مصیبت از دست دادن رسول خدا گرفتار آمدیم و تا زندهایم نمونه آن حضرت را برای نجات از رذالت نخواهیم یافت.

- او همانند دژی برای ما و اهل بیتش بود. پناهگاه محکمی بود، جانپناهی بود در برابر دشمن.

هر وقت آن حضرت را می دیدی، نور بود و هدایت، روز و شب، راه می رفت و یا غذا می خورد- میدرخشید و هدایت میکرد -

- پس از مرگ محمّد ظلمت ما را فراگرفت، روز ما آن قدر تاریک شد که از شب ظلمانی تاریکتر گردید.

- ای بهترین وجودی که اعضا و جوارح احاطهات کرده و ای بهترین مرده ای که خاک و گل درآغوشت گرفته.

1- . ديوان: 95 و 60
2- . ديوان : 95 و 60

- گویا امور مردم بعد از رفتن تو در کشتی که دچار امواج دریاست قرار گرفته و دریا در حال مد است و کشتی را به حرکت درآورده است.

- و فضای زمین با آن وسعتش برای آنها تنگ شده است به خاطر فقدان رسول خدا که گفته شد: زندگی را بدرود گفته است.

- بر مسلمانان مصیبتی فرود آمد که همچون شکاف سنگ است و این شکاف امکان اصلاح شدن ندارد.

- مردم هرگز این مصیبت را کوچک نمی شمارند و استخوانی که از آنها شکسته هرگز درست نمی شود.

- در عین این که وقت هر نماز بلال نام آن حضرت را میبرد و همیشه نام حضرت در میان است، باز جبران نبودن آن حضرت نمیشود.

- هر قوم میراث مرده خود را میطلبد و میراث نبوت و هدایت در میان ماست.(1)

توضیح: آسی: اندوهگین کرد. ثوی بالمکان: در آن مکان اقامت گزید. رزئنا: این فعل مجهول است. رزأته مصیبه: یعنی مصیبتی به او رسید. ما رزأته ماله: با کسره و فتحه یعنی آن مالی که از دست داد. الرُزء: یعنی مصیبت. شاید این فعل به صورت معلوم هم خوانده شود. رزأتُ الرجل: خیری از او به من رسید. اما نظر اول - مجهول خواندن آن - مناسب تر است. من الرّدی: متعلق به فعل حیینا با دربرداشتن معنای نجات. الردی: هلاک و نابودی. من دون أهله: در این عبارت گویی اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده است یعنی کان لنا کالحصن من دوننا یمنع وصول الاذی الینا: او برای ما مانند دژی بود که از رسیدن اذیت و آزار به ما و دیگر اهل بیتش جلوگیری می کرد. له معقل: گویی حال است. المعقل: پناهگاه. الحرز: مکان محکم و نفوذ ناپذیر. العدی: جمع عدو است که نظیری ندارد. المرأی: چشم انداز، منظره. صباح مساء: ظرف است. صباح مبنی و مساء گاهی آن را معرب و گاهی مبنی میگیرند و در این شعر به خاطر وزن شعری معرب شده است.

1- . ديوان: 7 و 6

رضی رحمه الله گفت: اصل این ترکیب صباحا فمساء بوده است یعنی هر صبح و شب و فاء معنی عمومیت را می رساند همان گونه که می گوییم: انتظرته ساعه فساعه یعنی هر ساعت. زیرا فاء معنی توالی و ترتیب را می رساند و معنی آن این است که هر روز پشت سر هم و بی وقفه منتظرش بودم تا بینهایت و از مراتب تکرار به یک بار اکتفا کرده است. همان گونه که خداوند متعال فرمود: «ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ»(1)

{باز دوباره بنگر} و یا مثل لفظ لبیک. ممکن است اصل این ترکیب صباحا بعد مساء باشد. الدّجی جمع الدجیه به معنای تاریکی. الجوانح: مفرد آن جانحه به معنی استخوآنهایی که زیر سینه قرار دارد (دنده). الحشا: اعضای درونی بدن که استخوآنها آنها را در بر می گیرند. ضمّ الجوانح و الحشا: شاید کنایه از مرگ و یا به معنی بهترین همه انسان ها باشد زیرا هر انسانی استخوآنها و اعضایی به هم پیوسته دارد. التُرب: یعنی خاک. الثری: خاک نمناک. قد سما: فاعل آن الموج است. الرُّحب با ضمه: وسعت و فراخی. باء در برحبه: به معنی مع است. الصّدع: شکاف. الصّفا: سنگ سخت. الشّعب: شکاف در چیزی و اصلاح کردن آن و در اینجا مقصود همین است و عبارت امام علی علیه السلام: «لا شعب»

جمله استینافیه است. گویی کسی سؤال کرده است که امکان اصلاح این شکاف وجود دارد؟ پس پاسخ داده است که امکان ندارد. استقلال الامر: چیزی را کم و ناچیز شمردن. مصیبه: نقش تمییز یا حال دارد. الوهی: شکستگی. ضمیر در یهیجه به العظم (استخوان) برمی گردد. واو در عبارت فی کل وقت للصلاه حالیه است.

1- . ملک / 4

باب سوم : غرائب احوال آن حضرت بعد از وفات ایشان و آنچه در کنار ضریح مقدس آن حضرت ظاهر گردید

روایات:

1. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا روزی به اصحاب خود فرمود: هم زندگی من برای شما خوب است هم مرگ من. اصحاب گفتند: ای رسول الله! می دانیم حیات شما برای ما خوب است. اما به چه علّت مرگ شما برای ما خوب است؟ فرمود: خداوند متعال گوشت های ما را بر زمین حرام کرده است و بدن ما در زمین نمی پوسد و کهنه نمی شود.(1)

2. بصائر الدّرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا روزی به اصحاب خود فرمود: هم زندگی من برای شما خوب است و هم مرگ من. امّا زندگی من برای شما به این دلیل خوب است که به خاطر من از گمراهی نجات یافته و هدایت شدید و شما را از لبه پرتگاه آتش نجات دادم. مرگ من به این دلیل برای شما خوب است که بعد از مرگم اعمال شما را بر من عرضه می دارند. هر عمل نیکی که از شما می بینم دعا می کنم خداوند توفیق شما را زیادتر گرداند و هر عمل زشتی که از شما می بینم برای شما از خدا طلب آمرزش می کنم. مردی از منافقین گفت: ای رسول الله! چگونه برای ما دعا می کنی در حالی که استخوانهای تو خاک شده است؟ رسول خدا به او فرمود: نه چنین نیست زیرا که خداوند متعال گوشتهای ما را بر زمین حرام کرده است و بدن ما در زمین نمی پوسد و کهنه نمی شود.(2)

1- . بصائر الدّرجات: 131
2- . بصائر الدّرجات: 132 و 131

3. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ پیغمبر و جانشین پیغمبری در زمین بیش از سه روز باقی نمی ماند تا آنکه روح، گوشت و استخوان او به آسمان می رود و مردم به سوی مقبره های آنها می روند و از دور و نزدیک سلام مردم به آنها می رسد.(1)

4. قرب الإسناد: وشّاء گوید: امام رضا علیه السلام در خراسان به من فرمود: رسول خدا را در همین جا دیدم و او را در بر گرفتم.(2)

بصائر الدّرجات: با همین سند نظیر این حدیث نقل شده است.(3)

5. بصائر الدّرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا رسول خدا به تو امر نکرد که از من اطاعت کنی؟ ابوبکر گفت: نه. و اگر مرا امر می کرد حتماً اطاعت می کردم. علی علیه السلام فرمود: با من به مسجد قبا بیا. چون به مسجد قبا رسیدند دیدند پیامبر ایستاده است و نماز می خواند. چون پیامبر از نماز فارغ شد علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! به ابوبکر گفتم: خدا و رسولش تو را امر کردند که از من اطاعت کنی. ابوبکر گفت: نه چنین نیست. رسول خدا به ابوبکر فرمود: من تو را به اطاعت او امر کرده ام، برو و از او اطاعت کن. ابوبکر بسیار ترسید و بیرون آمد و در راه عمر را دید. عمر گفت: ای ابوبکر! چه شده است؟ ابوبکر گفت: رسول خدا به من چنین و چنان گفت. عمر گفت: خاک بر سر امّتی که تو را والی خود کردهاند؛ آیا جادوی بنی هاشم را نمیشناسی؟ - اینها همه از سحر و جادوی بنی هاشم است.(4)

6. بصائر الدّرجات: امام صادق علیه السلام به اصحاب خود فرمود: چرا رسول خدا را آزار می دهید؟ مردی گفت: جانم به فدایتان! ما چگونه رسول خدا را می آزاریم؟ فرمود: مگر نمی دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرضه می شود و

1- . بصائر الدّرجات: 132 و 131
2- . قرب الاسناد: 152
3- . بصائر الدرجات: 77
4- . بصائر الدرجات: 78

چون معصیتی از شما میبیند آزرده میشود. پس او را آزرده خاطر نسازید بلکه شاد کنید.(1)

7. بصائر الدّرجات: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا به اصحاب خود فرمود: زندگی من برای شما خوب است. شما سخن میگویید و ما برایتان سخن میگوییم و مرگ من برای شما خوب است، زیرا اعمال شما بعد از مرگم بر من عرضه می شود؛ اگر عمل نیک از شما ببینم خداوند را بر آن حمد و سپاس می گویم و اگر عمل ناپسندی را از شما ببینم برای شما از خدا طلب آمرزش می کنم.(2)

بصائر الدّرجات: به سند دیگر نظیر این حدیث را روایت کرده است.(3)

مؤلف: اخبار در این زمینه در مجلد امامت با شرح بیشتری خواهد آمد و به اشکالات وارده بر آن نیز در آن جلد پاسخ داده خواهد شد.إن شاء الله.

8. بصائر الدّرجات، اختصاص: سلیمان دیلمی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: جانم به فدایتان. از شما شنیدم که چندین بار فرمودید: اگر به علوم ما افزوده نمی شد پایان می یافت. فرمود: به خدا سوگند حلال و حرام شریعت به طور کامل بر رسول خدا نازل شده و در این مورد چیزی به علم امام افزوده نمی شود. عرض کردم: پس این فزونی یافتن در چیست؟ فرمود: در امور دیگر غیر از حلال و حرام. عرض کردم: چیزی به علوم شما اضافه می شود که رسول خدا نداند؟ فرمود: نه. وقتی بخواهد چیزی بر علم ما اضافه شود ابتدا از جانب خدا خارج میشود و فرشتهای آن را برای پیامبر میآورد و میگوید: ای محمد! پروردگارت چنین و چنان فرموده. سپس پیامبر به فرشته میفرماید: نزد علی برو و این علم را به او برسان. چون به نزد امیرالمؤمنین میآید میفرماید نزد حسن ببر و ایشان میفرماید: نزد حسین ببر و به همین طریق هر امامی به سوی امامی دیگر میفرستد تا اینکه به ما منتهی میشود. عرض کردم: آیا چیزی به علم شما اضافه می شود که رسول خدا آن

1- . بصائر الدّرجات: 132
2- . بصائر الدّرجات: 131
3- . بصائر الدّرجات: 131

را نمی داند؟ فرمود: وای بر تو آیا جایز است امام چیزی را بداند که رسول خدا و امام پیش از آن امام بی اطلاع باشد؟ !(1)

9. بصائر الدرجات: یونس گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شب جمعه ای نیست مگر اینکه اولیای خدا در آن سرور ویژه ای دارند. عرض کردم: قربانت گردم آن سرور چیست؟ فرمود: چون شب جمعه شود رسول خدا به عرش می آید و با عرش ارتباط برقرار می کند و من نیز با ایشان به عرش می آیم و جز این نیست که با علمی که از آن جا بهره برده ام باز می گردم و اگر چنین نبود قطعاً آنچه نزد ماست پایان می یافت.(2)

10. اختصاص، بصائر الدرجات: زراره گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر به علوم ما افزوده نمی شد پایان می یافت. عرض کردم: آیا به علم شما چیزی اضافه می شود که رسول خدا آن را نداند ؟ فرمود: وقتی بخواهد چیزی به علم ما اضافه شود ابتدا بر رسول خدا عرضه می شود و سپس به ائمه تا اینکه به ما منتهی می شود.(3)

11. کافی: جعفر بن مثنی مشهور به خطیب گفت: من در مدینه بودم و - بخشی از- سقف مسجد نبوی که بر فراز قبر پیامبر قرار داشت ریخته بود و کارگران بالا و پایین می رفتند و به همراه گروهی آنجا بودیم. به دوستان خود گفتم: کدام یک از شما امشب با ابی عبد الله(امام صادق) وعده ملاقات دارد و نزد ایشان می رود؟ مهران بن ابی نصر گفت: من و اسماعیل بن عمار صیرفی نیز گفت: من. ما به آن دو گفتیم: در باره صعود از ایشان سؤال کنید تا - اگر جایز باشد - ما هم بر فراز قبر پیامبر برویم. چون روز بعد فرا رسید با آن دو روبرو شدیم و همگی دور هم گرد آمدیم. اسماعیل گفت: از امام در مورد آنچه گفته بودید برایتان پرسیدم. ایشان در پاسخ گفتند: من دوست ندارم که هیچ یک از شما بالای قبر رسول خدا بروید و او را

1- . بصائر الدرجات: 116، اختصاص: 313
2- . بصائر الدرجات: 36
3- . اختصاص: 312 ، بصائر الدرجات: 116

مطمئن نمی کنم که در آنجا چیزی دیده و کور نشود یا پیامبر را به نماز ایستاده مشاهده کند یا او را با یکی از همسرانش - در آنجا- ببینید.(1)

12. امالی طوسی: ابی جارود گوید: [چون خواستند عمارت روضه پیامبر را بسازند] از نزد سر آن حضرت و نزدیک پای ایشان برای اولین بار حفر کردند مُشک نابی ظاهر شد که در آن شک نکردند [به آن خوشبویی ندیده بودند].(2)

13. کافی: معاویه بن وهب گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در سال چهل و یکم هجرت معاویه قصد حج کرد. نجاری را با ابزار آلات فرستاد و نامهای به والی مدینه نوشت که منبر رسول خدا را بکند و به اندازه منبری که من در شام دارم بسازد. چون خواستند منبر پیامبر را بکنند خورشید دچار کسوف شد و زلزله ای عظیم در زمین رخ داد، پس دست کشیدند و آن قضیه را به معاویه نوشتند. معاویه به آنان جواب داد و بر ایشان سوگند یاد کرد که باید آن کار را انجام دهند. پس چنین کردند. و منبر رسول خدا مدخلی است که دیدی.[به همان صورتی که دیدهای درآوردند].(3)

مؤلّف این کتاب که خداوند او را از خردمندان قرار دهد و او را در جمع آوری احادیث و اقوال پیامبر و اهل بیت پاک او در هر باب از این کتاب موفق گرداند چنین میگوید: این جلد از کتاب بحار الانوار را در شب جمعه بیستم رمضان سال 1084 هجری با وجود مشغولیت های فراوان و پریشانی خاطر به اتمام رساندم. امید دارم که خوانندگان عزیز اگر خطا و سهو و فراموشی دیدند مرا ملامت نکنند و برای من و اجداد و اساتید و گذشتگانم رحمت و مغفرت طلب کنند. الحمدلله اولاً و آخراً و صلّی الله علی محمد و اهل بیته الطاهرین المنتجبین و لعنه الله علی اعدائهم ابدا الآبدین.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . اصول کافی 1: 452
2- . امالی ابن الشیخ: 200
3- . فروع کافی 1: 316

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109